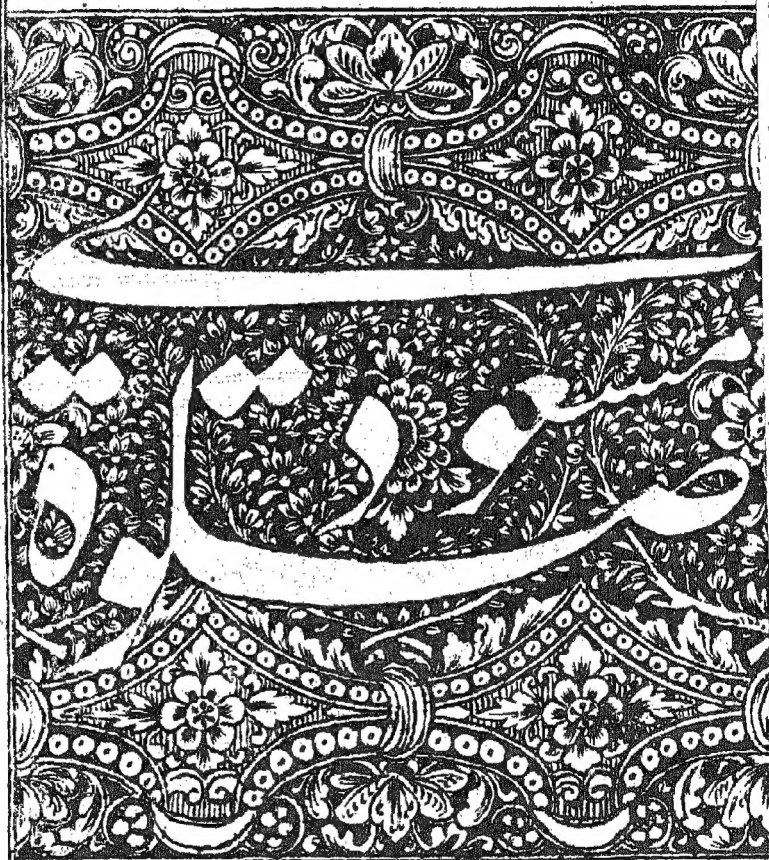


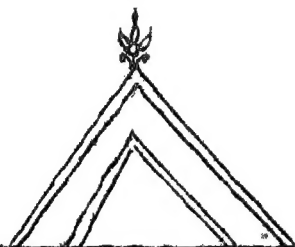


نور المومنين



در مطمح تصوف مايتما اعياك الدين بوطع





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اوعى العلم والعلماء، واذل الجهل والجهلاء، وبين في محامد شريف قوله تعالى قل يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم فان تنازعوا في شئ فمن هنالك فانظروا اليه ان الله هو السميع العليم

الذين يعمون والذين لا يعلمون وانزل رسله فحججهم صلى الله عليه وسلم حتى نشر العلم بين الناس على طلبه ودم لمن لا يعلم حيث قال عليه السلام الناس صنفان عالم او متعلم وسائر الناس كالاهج لا خير فيه ورجب في طلبه ما بعد

چنين گوید جمع کننده این مسائل شیخ فقیه زاهد مسعود بن محمود بن یحیی سمرقندی غفر الله له ولاسلافه که تا مویک

بطلب علم کران علم فقه بحکم این حدیث فقال رسول علیه السلام طلب العلم ولو بالصيد قال رسول صلى الله

عليه السلام طلب العلم فرضه على كل مسلم ومسلمة قال رسول عليه السلام من غلبته قدامه في طلب العلم حرم

الله تعالى جسده على النار قال رسول عليه السلام العلم عمارة القلوب والعقل كفارة الذنوب وقوله عليه

السلام من احب العلم والعلماء لم يكتب عليه خطيئة ابدا من حواء لقوله عليه السلام من احب العلم والعلماء فزاد في

في الجنة اما اعتقاد بايد داشتن که جملة علوم شرعية اموضن فرضيه است بعضی فرض عين است و بعضی فرض کفایه

و آنچه فرض کفایه است چون بعضی بیاوردند و یا بجا آرند از گردن دیگران ساقط شود اما بوقت حاجت باز

فرضیه شود چون جواب سلام و جواب عطسه نماز چهار روزه عبادت چهار و امر معروف و نهی منکر و چهار که

با کافران چون غیر عام نباشد و آنچه فرض عين است از گردن محتاجین هیچ عذری ساقط نشود و آن چهار علم

است اول علم توحید است دوم علم نماز سیوم علم روزه چهارم علم حیض نفاس اما علم توحید اموضن فرضیه

الحسن

[illegible]

و بنشیند آنچه مفهومی آید حال مقام مصطفی است و آنچه در وی مشتبه شده است مخلوق است قرآن کلام الله  
 تعالی است قایم بذات باری تعالی با مخلوق است ما ایمانی می آید هم بحکم پیامبران علیهم السلام که ایشان  
 بنده اند و آنچه دیده شده اند و مطیع اند و مأمور اند و معصوم اند از گناه صغیره و کبیره بعضی می اند و  
 بعضی مرسل اند و نبی اگر و بر او بی ایمان آمده باشد و یا از وی شنیده بود و یا بخوابی دیده باشد که خواب نبی است  
 وحی است و مرسل آن بود که جبرئیل علیه السلام نزد یک ایشان وحی آورده بود قوله تعالی و ما کان  
 بشران یکم الله لا حیاء اومن در ارجاب و بعضی را بر بعضی فضل قوله تعالی تلک اوسل فضلنا  
 بعضهم علی بعض اما لیکفیت و عدد و آسامی ایشان حاجت نیست ما ایمانی می آید هم بحکم پیامبران  
 که اول ایشان آدم صلوٰه الله علیه است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و محمد رسول الله را بر غیر فضل  
 قال حکمت نبیاد و دم بین المار و الطین و خوف خاتم جانیست و جمیع مومنان از نبی علیه السلام و دیگر کسانی  
 را که ایشان را داده شده اند به نسبت چنانکه عشت و همیشه و آن گمانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان  
 علی و سعد و سعید طلحه و زبیر و ابوجبیده جراح و عبید الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم همه یکسانند  
 و است که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه بختی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی  
 از وی فاضله نبود و بعد از وفات وی خلیفه بختی عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی  
 از وی فاضله نبود و بعد از وفات وی خلیفه بختی عثمان بود رضی الله عنه و در وقت وی کسی وی  
 فاضله نبود و بعد از وفات وی خلیفه بختی علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی  
 فاضله نبود و این همه در مدت ثلثی سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال  
 بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود  
 و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود بعد از آن ملک شد و امارت شد بمحبت  
 خلافت ایشان تدریج بود و فضل ایشان همچنین بود و امامت ایشان نیز تدریج بود  
 مسئله سوال که در حق است مومنان از راه کرامت و کافران از برای عقوبت  
 و عذاب که در حق است کافران از راه اینه باشد و یا کافران عذاب کورنی و عاصیان  
 در قبضه قدرت ایستند اگر بپارزد و بر ایشان فضل کرده باشد میل فی و اگر عقوبت  
 کند نشان عدل کرده باشد نظام نی در خاستن از کور قیامت حق است قوله تعالی  
 افلا یعلم ان الله یقوّم الصلوة و یصل فی الصدور و رنگ روی از پیش نیست قوله تعالی یوم یفرق  
 وجود و تسوّد و جوه و راه از پیش نیست فرقی فی البینه و فرقی فی السعیر و سرائی اند و پیش نیست

**قوله تعالى ان الابرار لفي نعيم وان البجار لفي عذاب** حق است **قوله تعالى فاما ثقلت موازينه** فهو في محاسبة الابرار خفته واما من خفت موازينه فامر باويرة وخواندن نامر حق است **قوله تعالى**  
**اقر اليتامى كفى بنفسك اليوم عليك حبيبنا** نامر مومنان بدست راست دهند **قوله تعالى واما من اوتي**  
**كتا بر يمينه** و كافرا زاهدست چپ بود **قوله تعالى واما من اوتي كتابا به بشارة** و بعضی را سپیده شگافه دست  
چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند و نامر بدست چپ بپند **قوله تعالى واما من اوتي كتابا به** و ابره  
ایشان کافران باشند که هستی خدا را منکر شده باشند و شفاعت رسول صلی الله علیه و سلم حق است  
و سوف يعطيك ربك فترضى و دیگر شفاعت حق است هر کسانی را که مقام ایشان از شفاعت بود با خدا  
**تعالی قوله تعالى من فی الذی یشفع عنده الا باذنه و صراط حق است و حوض کون حق است و بهشت**  
**حق است و درآمدن در دوزخ حق است قوله تعالى و ان منکم الا و ارد ما کان علی ربک حتما مقضیا**  
چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام تنگدل شد و صحابه مجترم رضوان الله علیهم جمعین بسیار بگرسیدند  
وزاری میکردند تا این آیه دیگر نازل شد **قوله تعالى ثم نبھی الذین اتقوا و انذر الظالمین فیما جئناک**  
**باینب متقیان متقیان** کیانند حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که متقیان آن بندگان اند که از شر  
برهیز کرده باشند و رسول علیه السلام فرموده است یا علی للمتقین ثلاث علامات یتقی جلیس السوء و یتقی  
الکذب و الیغیبت و یدع شطر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام رسول علیه السلام فرموده است یا علی  
مرستی را سه نشانی است اول برهیز کند از بهم نشین بدو دوم از دروغ گفتن و از غیبت کردن و سوم  
از لقمه با شنبه و از پاره حلال دست باز دارد از خوف آنکه در حرام افتد متقیان کسانی اند که از شر که برهیز  
کرده باشند **قال علیه السلام من الجنة قول لا اله الا الله و قال علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله**  
**قال علیه السلام من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة اما یافتن بهشت بفضل مولی است و در**  
**درجات است و یافتن درجات بعلم است و عمل است قوله تعالى و الذین اولو العلم درجات قوله تعالى**  
**جزاء بما کانوا یعملون اما یدار پروردگار حق است قوله تعالى و جوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة قوله**  
**تعالی للذین احسنوا الحسنی و زاد به نهم مر خدا را غر و جل جبارا نایم مومنان در بهشت باشیم و خدا تعالی**  
**مستور است از زمان و مکان اما تقدیر نیکی و بدی همه از خدا است تعالی است و بنده و خمارست مجبور فی ناگاه**  
**بنده طاعتی کند بفرمان خدای غر و جل بود و ان بقدر خدای غر و جل بود و اختیار بنده و برضی حق بود و اگر**  
**بنده معصیتی کند آن بقدر خدا تعالی بود و اختیار بنده و برضی حق فی اما بشناسیم مر خدا را بچهار**  
**مار شناسا کرد اینده است بنجو و اگر کسی گوید خدا را چون شناسی گویم که چون و چگونه شناسیم جونی**

و چگونه می رسد و در آید و چون می در صفت پاک خدا تعالی غر و جل در سایه اما خدا تعالی خالق است مخلوق  
 را از دست مرز و قفس و خدا می غر و جل آفرست اما نور و خدا تعالی نایب است منبسط و قادر است با همه عاجزیم هر که خود  
 بخانه بی شناخت خدا تعالی را بقادر بی شناخت **قال** النبي صلى الله عليه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه  
 نفس ایان نیاید و نقصان نپذیرد **قال** النبي صلى الله عليه وسلم لا یزید و لا یقصر  
 ایان با و ان جمله انبیا علیهم السلام می است از راه که روش اما از راه نور ایمان تفاوت بود اما ایمان آفر است  
 زبان و تصدیق بدل **قال** علیه السلام ایمان نور باللسان و تصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق  
 ایمان نیست دلیل بر اطمینان علی اللعنه که همه امید نیست و تصدیق نیک و دقت بر بی تصدیق ایمان نیست  
 باتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان نیست یا بی اقرار ایمان عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت است که ایمان  
 و فتوی خواجهم احسن منصور بن بدی رحمه الله علیه است که ایمان است اگر امید گویند که چون بنده اقرار کرد  
 حاجت تصدیق نیست خوارج گویند که بنده کافرشود و مرجع میگوید که با ایمان محصیت زبان ندارد  
 همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتزله گویند چون بنده گناه کبیره بیارد از ایمان بیرون آید و بکفر اندر  
 جاودان در روز نهانند و منزه لاین المسلمین گویند اما امام عظیم گوید که این مذهب غلط است چنانچه روایت میکند  
 عبد العبدین مسعودی علیه علیه **قال** خط رسول الله صلى الله عليه وسلم خط ام **قال** ابن عباس علیه السلام خط  
 خط طاعت منیر و شامه و **قال** ابن عباس علیه السلام خط رسول الله صلى الله عليه وسلم خط طاعت منیر و شامه  
 تابعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله الاية و مسجود اندلسوی راه خود آن شیطان ذکر است  
 المصایح محی السنت ذکر ایشان در کتب از برای آن آورده اند تا سنیا را راه حق از باطل معلوم شود  
 بعضی روایت میکنند عبد العبدین مسعودی علیه علیه گفت خط کرد رسول علیه السلام خط را پس گفت بر در  
 نیست راه خدا تعالی پس خط کرد خطها بسا از است او و چوب او و گفت سرور علیه السلام ایست بر اهل  
 و بر برای از آن برای شیطان است بخواند شمار بجانب او و بخواند بر کسنی ایست راه مستقیم  
 پس بر روی بکیندن راه مستقیم را و بر روی بکیندن راه نادر یکس جدا می کند ایشان را از راه حق  
 از راه باطل معلوم شود از سبب تنگ و دهانت است که بنده کافرشود اما بخواند از کشتن گناه کافرشود  
 و خواند کشتن گناه است که دروغ گوید و لغو گوید و غیبت کند و حرام خورد و مومن را زیارت دارد و در دل  
 خود سحر بر می و پشیمانی و متقاضی و مای کشنده نباشد و بسا کسی که ایمان خود به باد داده باشند و بسا  
 خیر خود و از بیجا است که امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که اکثر ائمه علیهم السلام ایان عنده التزم یعنی  
 بیشتر که ایمان آنها بوده شود در وقت نزع پیدا آید نه چنان بود که آن وقت کسی ایمان بجاد و بسند

که آن وقت هر کافران ایمان آرند اما آن آوردن ایمان ایشانرا سود ندارد اما بنوعی محصیها  
 بسیار و خوار داشتن کنان ایمان برآورداده باشند و ایشانرا آن وقت خبر شود که علم یقین  
 عین یقین شود بداند که ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان آنست که در پنج سود  
 داشت و در اینجا نیز سود آورد آن ایمان مومنانست الحمد لله رب العالمین و یکی ایمان آنست که در آن  
 جهان سود دارد و در آن جهان سود ندارد آن ایمان منافقانست علیهم اللعنت چون درین جهان  
 ایمان آوردند زن و فرزندان و خون و مال ایشان در امان در آید و تنی از ایشان برنجست  
 و آن جهان در در که اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدار الدنیا  
 من النار و یکی ایمان آنست که این جهان سود ندارد و در آن جهان سود دارد و ایمان مسخر  
 فرعون است که درین جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنت ایشانرا بکشت و نمره آن ازین  
 جهان بایشان نرسید اما در آن جهان صدر بهشت جای ایشان باشد و یکی ایمان آنست  
 که درین جهان هم سود ندارد و آنجهان هم سود ندارد و آن ایمان باس کافرانست و ایمان باس  
 ایمان نیست اما توبه باس توبه است هر که بحال کرد نامی خدای خود جل بگرد نامی خدا تعالی ایمان داشت  
 وی مومن است و مستدل و مقلد فی و ایمان مقلد ایمان است بجهنم است که روزی رسول علیه السلام  
 در مسجد نشسته بود و جوانی خوب روی بر شیشه اوبی بیاید از مسجد بر رسول صلی الله علیه و سلم سلام کرد و رسول  
 علیه السلام جواب سلام باز گفت گفت یا رسول الله دستور می باشد تا در آیم رسول علیه السلام فرمود وای  
 در آمد و هر قدمی که میزد از رسول علیه السلام دستور می خواست تا چندانی که قریب یافت پس گفت یا رسول الله  
 دستور می باشد که بشنوم رسول علیه السلام فرمود که فغم بشتین فشتین چنانکه از افش باز از رسول  
 علیه السلام می سود گفت دستور می باشد یا رسول الله تا سوال کنم رسول علیه السلام فرمود که گفت  
 یا رسول الله الا ایمان و الا اسلام و الا احسان یعنی ایمان حیت و اسلام حیت و احسان حیت گفت  
 البی صلی الله علیه و سلم الا ایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیره و شره من الله تعالی  
 و البیت بعد الموت و هو خالق کل شیء رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ایمان آنست که بگوی خدای تعالی  
 و بفرشتگان وی و کتابهای وی و پیغمبران وی و بوزن قیامت آخر و بدانی که تقدیر نیکی و بدی همه از خداست  
 و خدای خود جل آفریدگار همه چیز است اما اسلام آنست قل الله تعالی یا ایها المسلمون یا ایها المسلمون  
 لا اله الا الله و اقام الصلوة و اتوا الزکوة و صوموا شهر رمضان حج البیت من استطاع الیه سبیلا و فی روایت مسلم  
 عن الجایت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که یا مسلمانان بر پنج چیز است اول کلمه شهادت زبان



راندن دوم پنجوقت نماز کرداردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان و شستن پنجم حج  
 اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود و دیگر دایه آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان نیست  
**قال** علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک رسول علیه السلام فرمود که احسان  
 آنست که به پرستی خدا را عز و جل چنانکه گویی مر خدا می عز و جل را می بینی که اگر تو ویرانی منی به پرستی و پرستی  
 که خدای عز و جل ترا می بیند چون سوا آنها کرد و گفت دستور می باشد یا رسول الله تا باز کردیم رسول  
 صلی الله علیه و سلم فرمود که بلی بازگشت و همچنان تعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود  
 که یک کس بیرون رود و این سائل را طلب کند یک کس بیرون رفت و آن سائل را هیچ جایی ندید باز داد و  
 گفت یا رسول الله سائل را هیچ جایی ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی بود و  
 جبرئیل علیه الصلوة و السلام تعظیم کردن شما آمده بود و بنا بر آن بود که در آن وقت نو عهدان بسیار بودند  
 اعرابی وارد شدند و از رسول صلی الله علیه و سلم بی ادب و ارسوا لها کردند بی رسول علیه السلام  
 که تعظیم شما آمده بود و ما ندانید که سوال چگونه باید کردن و اگر طالب علم پیش استاد خود بنشیند بدانند که چگونه باید  
 نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بدانند که جواب چگونه  
 باید گفت چون در وقت رسول صلی الله علیه و سلم با مومن علم حاصل نمیدادند اکنون در بین وقت بطریق  
 اولی بود که با مومن علم محتاج باشند **قال** النبی صلی الله علیه و سلم الاسلام باء و غریبا و سیمو و غریبا کما  
 باء و غریبا و غریبا رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و با غریب خواهد شد و غریب  
 در غریبها خواهد بود و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه نباید و دلیل بر حاکمیت جبرئیل  
 علیه السلام و دیگر آنکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزد یک رسول صلی الله علیه  
 و سلم نشستند بود و چون از پیش رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که آن  
 چهارم با ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از بنزدیک رسول علیه  
 سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم با ما که بود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دید که گفت پس  
 دید عبد الله رسول صلی الله علیه و سلم گفت نرده مرتزاکه بسیر تو فقیه خواهد بود که بر ابرم جبرئیل را می  
 پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه نباید بیان ایمان کرده آمد اما علامت ایمان آمد مومن است  
**قال** النبی صلی الله علیه و سلم یا علی المؤمنین ثلاث علامات الصلوة و الصیام و الصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی  
 مومن را سه نشانست نماز کردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد ازین سه روزه روزه ماه رمضان  
 هست و مراد ازین نماز نماز فریضه است و مراد ازین صدقه زکوة مال است اما علامت اسلام آمد

مسلم چیست **قال** النبي عليه السلام المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه رسول عليه السلام فرمود که  
مسلمان آن کس که مسلمانان و دیگران دوست و زبان وی در امان باشند علامت احسان ابد چیست و محسن

چست **قال** النبي عليه السلام يا علي وللمحسن علامات يبارك في طاعت الله تعالى ويحب من محارم  
الله تعالى ويحسن الى من اساء اليه رسول عليه السلام فرمود يا علي در محسن نشانست پیش دستی کند  
در طاعت خدا تعالی و دور باشد از نهی کرد های خدا تعالی و بیکوی کند در حق کسی که در حق وی بری کرد  
باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را بجا رنی آورد وی مسلمان ابد باشد باید که بدین پنج

خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان اند دنیا بیرون رود **قال** النبي صلى الله عليه وسلم افضل اعمالكم عند  
الله تعالى التواضع عند الدولة والغفوة عند القدرة والسخاوة عند الغلبة والعظيمة بغير المنفعة  
بين العداوة رسول عليه السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی التست که تواضع کند در  
دولت و عفو کند در وقت قذرة و سخاوت کند با چنانکه و عطا کسی را که وی در بر او منت نهی و چون در میان  
دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند و صلح بگیرد و چون بنده بدین منصب رسد و محسن  
شود و عن محسن چیست **قوله** تعالی ان رحمة الله قريب من المحسنين ثم قسم التوحيد بحمد الله والتوفيق  
والمنة والله الهادي والبر الرشد **باب اول** در بیان مقدم نماز و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله  
و در سبب ولادت او و رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی و این باب مشتمل  
بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان مقدم نماز ابتدا کرده شد و نماز و شروع کرده اند این کتاب صلوة

توفیق و تأییدات خدا تعالی **قوله** تعالی يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا و سجوه بكرة و جهلا  
و بصلوة رسول عليه الصلوة والسلام تقرئتموهن مثل **قوله** تعالی ان الله وملائكته يصلون على  
النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما بدانکه نماز بار ایمان است و نماز جنت ایمان است و نماز  
شعار اسلام است و نماز فریضه است بهم بانه و بهم باخبار بهم باجماع امت اما آیه اینست **قوله** تعالی

الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة و جای دیگر میفرماید و اقيموا الصلوة و التواكيات و جای دیگر  
میفرماید اقيموا الصلوة و لا تكونوا من المشركين و جای دیگر میفرماید **قوله** تعالی و اقم الصلوة لعلك  
الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر و جای دیگر میفرماید و اقم الصلوة طرفي النهار و زلغامن الليل

فصبحان الله حين تنسون و حين تنسون و اقم الصلوة لعلك تكون من الساجدين و اقم الصلوة لعلك تكون من الساجدين  
خواهر امام زاهد فخر الدین از خواهر اجل شمس و دی از خواهر امام شمس الدین حلوانی و می از قاضی  
ابو علی نسفی و قاضی ابو علی نسفی رحمه الله باسناد درست که دیر است تا بر رسول صلی الله علیه و سلم

که از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که منمصلوۃ کند کسی را معنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند  
عزوجل را نیاز را بر زبان جمله ذکر فرمود و در جمله کتب ذکر فرمود و در قرآن مجید سج عبادتی را عبادتی ذکر فرمود  
که هر نماز را از اینجا است که ما و یمنان عایشه رضی الله عنهما از رسول علیه السلام سوال کردند که ازین معنی که خدا تعالی فرمود  
نماز را در قرآن شریف بسیار ذکر کرده و هیچ عبادتی را این مقدار ذکر نفرموده و ما و یمنان عایشه رضی الله عنهما  
از رسول علیه السلام فرمود **قال** علیه السلام من احب شیئا اکثر ذکره رسول علیه السلام فرمود بیک چیز بر او هست ارد  
ذکر آن چیز بسیار کند چون خداوند عزوجل با کمال بی نیازی خود هر نماز را دو دست و یک کران بسیار فرموده  
را باید که با کمال نیازمندی خود نماز را دو دست دارد و بگذارد تا بقیامت و نه پنج آیات بود و گفته آمد احدی است  
**قال** البنی صلی الله علیه و سلم الصلوة عماد الدین فمن قامها فقد قام الدین من ترکها فقد هدم الدین رسول علیه  
السلام فرمود که نماز ستون دین است هر که ویران بر پای شستن بر پای دین خود را بر پای دینش بشوید و بر اثر کس  
او و پس دینی که دین خود را خراب کرده باشد **قال** علیه السلام الصلوة وجوبیکم فالتیذ رسول فرمود علیه السلام  
که نماز رومی دین شماست پس روی و بر پشت میکنید **قال** علیه السلام من مضی بصلوۃ فی الدین کمن مضی بصلوۃ  
من الجسد رسول عز فرمود که جای نماز در دین همچو جای است در مرتن **قال** علیه السلام او و اسلام الصلوة لا یابا  
بمنزلة الراس من الجسد رسول عز فرمود که نماز را بر ایمان را بمنزلة مرتن **قال** علیه السلام الصلوة اعمراج  
استی رسول علیه السلام فرمود که نماز اعمراج است **قال** علیه السلام الصلوة نور رسول عز فرمود که نماز نور  
**قال** علیه السلام علم الایمان الصلوة **قال** علیه السلام الصلوة یساجی ربه رسول عز فرمود که نماز کند از رنده باشد  
خود را از رنده است اما جمیع است نیست که چکس فرضیت نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد  
از برای آنکه خدا تعالی عزوجل هر نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است **قال** الله تعالی و ما کان لیس فیهم یا کفر امی صلوۃ  
تا اگر رومی جمله سیرات یا آنرا و چنانکه اگر روز ماه رمضان دارد و حج سلام رود و غنارود  
و زکوة مال بد و فتم قرآن کند و مسجد و منبر بیاورد و مناره و رباط بیاورد و شریعت حکم کند باسلام  
وی و جزیر از وی ساقط نشود و اگرین همه کند اما همین که بعضی جماعت را بد و خود را تشبیه کنند  
جماعت کند ازندگان شریعت حکم کند باسلام وی و جزیر اگر در آن او ساقط شود و تا اگر بران باشد  
کند و باز رده آید و او عبادت با شریعت حکم کند تقبل او و اگر و نش را از ننگ که ترک فرضیه با خدا تعالی  
عزوجل کرده که نماز شعار اسلام است عن ابی کعب رضی الله عنه عن البنی علیه السلام انه قال  
اول ما یجاسب به العبد بعد التوکید يوم القيامة الصلوة فان اصاب فقد اصاب و ان افترقه  
خواب و شرب الی ابن کعب روایت میکند از رسول علیه السلام ان سالی الله تعالی



چون ابوسف با یک ز بر من کاتب کا به ارای کوک و اشاره کرد سوی ابو جعفر رحمه الله از و سوال کردم گفت ای  
مسلمانان چه کوی در حق کوکی که باول شب نماز خفتن کرده باشد و با خیر شب بالغ شود قضا را آن  
نماز خفتن بر وی بود یا فی امام اعظم رحمه الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد آمدم  
و آن نماز خفتن را قضا کردم ابو جعفر رحمه الله علیه بر بناله چشم در من نگاه کرد و گفت من درین کوک در نزدی  
نی بهم که دی روزی مقصد ای عالمیان شود که نخستین مسئله از من سوال کرد و آن را یاد گرفت و بدان  
عمل کرد بهر کات لفظ مبارک امام اعظم رحمه الله و بهمت استادی محمد حسن را خداوند عز و جل بمنصبی رسانید  
که تا قیامت بهر که میگوید محمد حسن سبک بود فصل دوم در مناقب امام اعظم رحمه الله تعالی علیه اوده اند  
که در زمان امام اعظم ابو جعفر رحمه الله علیه سه کس از صحابه محترم بودند رضوان الله علیهم همعین یکی انس  
بن مالک بود دوم رافع بن خدیجه بود و سیوم عبد الله بن جریر و ده کس از کبرای جمع وی بودند  
چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشیر خافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سهم الجاسی  
و اسد بن عمر و یعقوب بن حفص و حسن زیاد و زفر و مالک رحمهم الله علیهم همعین مرویست که امام  
اعظم ابو جعفر رحمه الله شب بر دست راست بسیار سوی چند مسئله وضع کردی چون بر دست چپ  
کشتی همه را جوابها گفتی باید ادب مسجد آورده که آدمی اصحاب تفاسیر بدست راست می بودند و چپ  
و اصحاب اخبار بر دست چپ وی بودند و نشسته و ده کس کبرای جمع وی بودند در پیش وی بودند  
نشسته امام اعظم رحمت مسئله آغاز کردی صاحب تفسیران تفسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار را با  
باز گشتندی و کبرای جمع وی با جهتا و خود باز گشتندی و آنچه وی گفته بودی بهم بایه و بهم باخبار و بهم  
باجماع امت ایشان دست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید بهم بایست هم  
باخبار و بهم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمه الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمع وی بر رافقی  
وی تکبیر گفتندی و او از تکبیر ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمه الله  
مسئله وضع کرده است که بهم بایه و بهم باخبار و بهم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز بر سر  
ایشان تکبیر گفتندی و از پنجاست که امام شافعی رحمه الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابو جعفر  
رحمه الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند این شریح رحمه الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی  
نیمبی خواست تا در حق امام اعظم رحمه الله طعن کند شافعی مذمبی و بکر ویرامع کرد و گفت که شریح مذمبی  
که در حق کسی طعن میکنی که رسول عم و در حق وی این تشریف فرموده است قال علیه السلام من  
سراج امتی صنی حدیث است که رسول عم فرمود که ابو جعفر جریح امت نیست سه بار این الفاظ را

مبارک رسول عم رفت خدائی غرضی و بر اچار دانگ و نیم علوم مسلم او گردانید اگر چه بار گفتی کل علوم را  
 مسلم شدی و ویرای چکس خلاف نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود قال ابو جعفر علیه السلام  
 حسن السؤال نصف العلم سوال نیکو نیم علم است قال النبی صلی الله علیه و سلم العلم خزانة الله تعالی فیها  
 السؤال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانها بر درو کار است و کلید وی سوال است اما جواب نیز شافی  
 رحمه الله علیه که العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفه رحمه الله تخریج وی نیست که مسئله از بهشت تبریر و آن  
 آنچه سوال است چهار تیر است و آن مرابو حنیفه را مسلم است و آنچه جواب است چهار تیر دیگر است و دو تیر دیگر  
 نیز ازین چهار تیر جواب مرابو حنیفه را مسلم است و کسی مرابو خلاف نکرد پس چهار تیر سوال و دو تیر از جواب  
 که جمله شش تیر شود مرابو حنیفه را مسلم اند مانند دو تیر دیگر که دانگ نیم باشد مرابو حنیفه را درین دو تیر خلاف کرده  
 و وی مرایشانرا تصدیق نکرده است پس ازین دو تیر دیگر در میان ایشان قسمت کرده شده یک تیر مرابو حنیفه  
 مسلم شده و دیگر یک تیر مرابو حنیفه را مسلم است از بهشت تبریف تیر مرابو حنیفه را مسلم شده و یک تیر مرابو حنیفه را  
 دیگر از بهشت قسم زمانه را باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفه رحمه الله  
 علیه السلام باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب آنچه سوال است مرابو حنیفه را مسلم  
 است و آنچه جواب است دانگ نیم مرابو حنیفه را مسلم است و در دانگ نیم دیگر مرابو خلاف کرده اند و وی نیز  
 مرایشانرا تصدیق نکرد اتفاق است که جمله سوالاتی که کرد امام اعظم ابو حنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم  
 و بر مسلم شد حکم حدیث رسول علیه السلام و در آن نیمه دیگر که جوابها گفت در دانگ و نیمش همه علماء متفق  
 که همچنین است که امام اعظم گفته است رحمه الله علیه ما در دانگ و نیمم دیگر بعضی قیل کرده اند میگوید جواب  
 همانست که وی فرموده است می آرند روزی در جمع امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله و نشنیدی اهل بر خاست گفت  
 ای امام مسلمانان شما هر کس مسلم فرموده اید که گفتن از ان شما را پیشانی افتاد و باشد امام اعظم رحمه الله علیه  
 گفت بلی گفته ام و اینچنان بود که وقتی نزد یک من فتوی آوردند که زنی عاقل و فاضله است و فرزند و در میان  
 بطن وی می جنبد حکم من جواب آن نوشتم که بپوش و برایش کافیه و آن فرزند را بیک مرد من میبندم آن فرزند  
 بقایافت یابی من باری فرمودم تا ضرری بدان میت رسانیدند همان دانستم گفت که مبادا هر که شمارا  
 برین پیشانی آید که آن فرزند من بودم بهر گات لفظ مبارک شما خداوند غفور جل جلاله برین منبندید نقل آورده  
 که چون بهتر عالم صلی الله و آله و سلم را بر بردن شنید آنچه شنو اندیش و دید آنچه نموندش سنا جا کرد آنها بر درو  
 در امتنان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردان فایده گرفته می  
 اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که محمد در امت تو مردی خواهد بود



نام وی محمد بن ثابت است و نسبت نوی ابوحنیفه و مولود وی از کوفه باشد وی علم بیان کند و سیر یک سلسله  
از علم بیان کند و نسبت با قاضی شمش از ان شود و کتب با آنها پراچست کند نگاه رسول علیه السلام و رسول الله  
فهرست استی سید این نظر جز زبان مبارک رسول زشت خود و در محل چهارده گفتیم علوم و سیر اسلام کرد و انید  
بهمان طریق که یاد کردیم چون رسول علیه السلام از سراج باز آمدن بن مالک است ارضی الله عنه طلب کرد و فرمود  
یا انس سیاحت کن بعدی قبل تمام سخن این ثابت فموسر ای و کوفه ابوحنیفه یا انس بعد از وفات من مر می  
خواهد بود که وی نعمان بن ثابت باشد و کتبی نوی ابوحنیفه و مولود وی از کوفه وی علم بیان کند و نور و کار و  
را در بابی سلام من بوی رسانای ثابت من بوی می بگوید است که تقریر بگوید و بانس داد و بگوید است که فرما  
بگوید بانس داد و بگوید است که ثابت که ان مبارک خود را در ان بنس کرد و ان ثابت و بانس ضعی الله عنه بگوید  
تا بر روزگار ابوحنیفه الشریعی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله من این کوک را می بینم گفت که تو بر  
خانه کعبه نشسته استی احادیث من بیان کنی که کوک را می بینم تو فرمود آید و نام وی برسی و کتبی نوی برسی سلام من  
بوی برسی و ان ثابت من بوی می بگوید است که ثابت که ان مبارک خود را در ان بنس کرد و ان ثابت و بانس ضعی الله عنه بگوید  
بود که روزی خواجیه پسر امام عظیم علی بن شمس از راهب است ساز و کلام سیاهی آورد و خواجیه ابدان بنسب از  
افند و خواجیه ان سید بگرفت پاره بجز در جور و خواجیه را بجا آمدند وانی که ان سید بگرفت که سید از بان  
کیست همچنین بعضی خاندن و خوری را بقیامت ترا از برای این گردیده سبب سوال ایده جواب کوئی خواجیه طهارت  
تمام کرده ان سبب کم زیده را بگرفت و لب لب آن آب بالا رفت تا می رسید که ان آب از ان باغ بیرون  
می آمد و خواجیه ثابت بیان بن خود آمد و در یاد بگوید که از وی سوال کرد که ان باغ ملک شماست گفت  
گفت این سبب باغ شماست گفت است خواجیه ثابت گفت من این سبب باغ تو گردیده خورده ام  
از ان فروش تا تخم با بخل کن انرو باغبان دید که ان مرد بزرگوار است سیمای صاحبان دارد و  
مرو فرمود که ان زمانه است گفت نفرو شتم گفت من شری دارم اگر ان شرط بجا آری من ترا بخل کنم خواجیه  
بابت گفت شرط چیست گفت دختر می دارم مهر و دو گوشه کرد و مهر و چشم نابینا و زبان لنگ و مهر  
و دست نعل سرد و پای معلوم اگر این ختم را بر نی قبول کنی من این گردیده سبب ترا بخل کنم  
و اگر قبول کنی بخل کنم خواجیه ثابت با خود تامل کرد که از برای گردیده سبب من ختمش شخص را چگونه  
بگردن کنم باز گفت که در دنیا ویرا بگردن کنم بهتر از ان باشد که حصصی گردیده سبب  
بقیامت با خود برم خواجیه گفت که چنین کنم و کوکاه بیا و روند و عفت کردند چون شب در  
آن خواجیه باز نقصن گذارد و بخلوت بجای رفت جوانی خبر وائی صاحب حال نزد یک



سید ابودککبه بنی بسیار فتویٰ بغداد و بایزید خطا میگرفت و جواب با صواب میگفتی نادر و زی فتویٰ آوردند  
 نزدیک حسد و رحمة الله علیه حاد جواب توانست داد و فرمود که آن کو در طلب کینه ناین فتویٰ را بچوشت  
 ابو حنیفه را طلب کردند حاد گفت ای کو در بسیار فتویٰ بغداد و بایزید که بر خطا گرفت و جواب با صواب گفتی  
 اینک فتویٰ آورده اند این را جواب می باید داد ابو حنیفه گفت که ای استاذ بزرگوار جواب گویم بشرط  
 آنکه مبرری بنهید تا من بر آیم بر آنجا سخنی گویم حاد رضی الله عنه فرمود تا مبرری بنهاند ابو حنیفه رحمه الله  
 برآمد و خطبه بلیغ کرد و استاذان را دعا گفت انگاه گفت که ای استاذ بزرگوار آن امانت را که حضرت سالار  
 از بهائی من داده است و آن امانت بشمار رسیده است ام روز در جمیع بر خیزید و گویم کینه و آن امانت را بمن  
 رسانید تا بهمت شما شود و مانده کردم حاد امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بخورد و در حال دریا علم  
 در باطنش بچوشت آید چنانچه آب بچوشت بخوش آید و آن اثر معجزه رسول عم بود و آن اثر باقی است تا بقیام  
 و هیچ طالب علمی نبود که بر این اثر این معجزه نبود که امروز یکخط سبق گیرد و روز دیگر دو خط گیرد و روز  
 دیگر سه خط بگیرد و بدان علم بزرگ شود فایده بسلامان رساند انگاه فتویٰ خواست فتویٰ بوی دادند و در  
 فتویٰ این بود نوشته که ایمان مخلوق است با غیر مخلوق امام اعظم رحمه الله گفت که از آن روی که تو فقیه  
 تائید خداوند است آن تا مخلوق است از آن روی که تصدیق و اقرار است مخلوقست بهی این جواب را  
 آفرین کردند و امام حاد در حال او نظر کرد و امام اعظم مقتدا می عالمیان شد **فصل چهارم در جمعه امام**  
 اعظم رحمه الله علیه روی بود که ویر ابو جعفر منصور گفتندی و او از کسی چیزی نپوشت و برادران داشتند  
 تا از هر خانه دانی بستانندی اسم ابو منصور از وی برداشتند و اسم دو انقی بر وی نهادند یعنی دانی و انکی  
 دو انقی را ابو حنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان برداری می نمیکردندی و این دو انقی خلیفه  
 ناحق بودند بهر آنکه فرزندان خلیفه بر جاهای بودند و لیکن وی بظلم خلافت را گرفته بود ابو حنیفه رحمه الله  
 در روز کار ابو جعفر دو انقی بود بر وی شدید شد که ابو جعفر دو انقی خلیفه بود و ابو حنیفه رحمه الله را  
 هر کاری که ابو جعفر فرمود می نکردی بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بخت نبود بعد از آن  
 خلیفه بخت شد و ابو جعفر را ابو حنیفه را گفت قضا بگیر امام اعظم قضا نمیکرفت بحکم حدیث رسول  
 من اعطی قضا فقد فوج بغیر سلین رسول عم فرموده است که هر که قضا گرفت خود را گشت بی کار و دیگران را  
 عم میفرماید **قال** عم ان فی النار طوا حین لا یطو فیها الا راس القضاة رسول فرمود که در دوزخ آسیا  
 سنگهای است انشین که سرهای قاضیان را آتش کنند مراد از آن قاضیانند که در دنیا میل کرده باشند و موجب  
 شرف بر سیده و حق را پوشیده و از حق تعالی نترسیده باشند و بی حکم حدیث قضا نمیکرفت و ابو جعفر بر وی چنین

پیوسته شدیده بود تا عالمان این وقت مرد واقعی را گفتند که روزی جمع شویم و ابو حنیفه را بطلب تا قواد  
 اندکی کار فرمائی تا او بکند تا از وی خوشش دل شوی تا روزی جمع شدند و مرا هم اعظم را طلب کردند چون ابو حنیفه  
 بیامد و انگلی کار وی پیش ابو حنیفه داشت امام این کار در برابر گرفت و قلمی ترشید و در دست وی بنهاد و چون  
 آن قلم را گرفت بدینا که چشم در این نگاه کرد یعنی امام با موارع من شد کاری من کرد و گفت ابو حنیفه را بنگه  
 تراشیدی ابو حنیفه گفت به ازین تراشتم دست دراز کرد و قلم گرفت و بر زمین دو بشکست و گفت  
 تراشیدم با موارع تو شدم اما رواندا شتم که تا بقلم تراشیده من ظلم نویسی پس ابو جعفر و انقی شدند و شد  
 و ابو حنیفه را باز داشت و جلادیر که نام وی مهر دانی بود او را فرمود که مرا ابو حنیفه را چوب زن و دای  
 چوب زنند و ابو حنیفه رحمة الله علیه روزی گفته بود که مرا منع و جود و ترسایان چوب زنند و روزی  
 دیگر گفته بود که عوانی که تو بکرده بود خطر دارد که کار شود ابو جعفر گفت که با قلم از ابو حنیفه چوبی که اینها من  
 دارد که دیر چوب زنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابو حنیفه را چوب زنید گفته بزار دینار بدیم  
 و ابو حنیفه را چوب زنیم و جود از او طلب کرد ایشان نیز همچنان گفتند و منان نیز همچنان گفت بعد  
 از آن روزی عوانی که تو بکرده را آوردند و گفتند که می باید که ابو حنیفه را چوب زنی در آمد و ابو حنیفه رحمة  
 علیه را چندانی نداد که از خود بخواه و شد آن وقت بیرون آمد ابو جعفر را ازین بوسه بگرد و چنین می آید که تا  
 دو هفته نزدند چون هفته بیوم شد بیرون آوردند و روی سوی مهر و آن کرد و گفت ای مهر و آن آخر  
 چه جایت داریم باری چندانی بماند که جرات نیکو شود آن وقت برنید آن وقت دل مهر و آن بخت  
 و او را چوب زنند و بخانه در آورد و خبر ابو جعفر رسانیدند که مهر و آن او را چوب زنند ابو جعفر گفت مهر و آن  
 باید که از پیش تخت من دور شود و مهر و آن گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عزوجل  
 بعد از آن ابو حنیفه رحمة الله را پیش خود آورد و قدحی پیرانه زهر بداد و تا بخورد ابو حنیفه را معلوم شد  
 برخاست و روان شد ابو جعفر گفت که با ابو حنیفه کجا میروی گفت اینجا که فرستادی اما تو باری چه کار  
 تانیا بی چون بخانه در آمد مر حاد را که بپوشش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه نبی چندانی گفت  
 و کوی فرو نشیند چون ابو حنیفه وفات یافت حماد همچنان که در خانه بنهاد و تشییعی کرد که خاک گرفت  
 باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابو جعفر را نباید که ازین تشییعی آورد و بر ما شدید شود پس  
 ندید که مدعیان میرویم و خاک ابو حنیفه رحمة الله را بجا میرویم و او را بگشیم و خاک را در خاک تشییعی میرویم  
 بر قند خاک ابو حنیفه بکا ویدند ابو حنیفه را نیاقتند سگی را اندر آن خاک بنهادند و باز گشتند چون دیگر روز شد ابو  
 از آن تشییعیان گفتند چرا تشییعیان میثوی از چپته کسی که وی در خاک سگ شده است او را بجای آورد

و او را ستوار شدت ایشان گفتند اگر نتوانداری کسی با ما نبیستید تا بنید چون بر خیزند و بجا و نیندیزند  
 سکی اندون خاک یا خفتن حمار که پسر ابو خنیفه بود طلب کردند و گفتند که پدر تو چه حصلت ثبت کرد خاک مسک  
 کشته است حمار گفت رحمة الله مرخاذا الله کسی که بر یک طهارت چهل سال نماز قنن و نماز با او را بگذارد  
 و در پهلوی دست که خند بپز از مسکه و خند کند و بر پهلوی دیگر و در پز از مسکه را جواب گوید چنین کس در خاک چگونه  
 مسک شود حمار گفت پدر مرا شما هم دیده بودید حمار مسک گفتند که دیده بودیم گفت اگر اکنون به بنید شما مسک گفتند  
 بناسیم دست ابو جعفر را گرفت و در خانه تاریک آورد و چاوشی که بر روی ابو خنیفه رحمة الله علیه بود بر دست  
 میمان که در خانه آفتاب افتد و چگونه روشن شود چون آن چادر شب را از روی ابو خنیفه برداشت خواب چنان  
 روشن شد و جمله مسائل ابو خنیفه رحمة الله علیه وضع کرد و در وی می یعقوب بن ابراهیم بن حفص الانصاری بود که  
 وی ابو یوسف القاضی و عالم ربانی محمد بن حسن الشیبانی و عالم زاهد و و طائی و عافیت القاضی و نوح بن مریم  
 الساجی و اسد بن عمرو و ابراهیم بن یعقوب بن حفص و حسن بن یاق و زفر و مالک ابو خنیفه مروی بود که مسک را  
 از صاحب یافته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبد الرحمن و دیگر عامر بن طفیل را هر یکی از این سه کس این  
 که و از زده بنار حدیث که فضل می منسوخ شده است یا دوستی تا پنج پیر بسیار بودی و ابو جعفر را وزیری بود و بگویند  
 و ناود و ستدار امام عظم ابو خنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدر سن سابق امام عظم رفتی تا روزی بدکویان ابو جعفر از وزیر  
 خبر رسانیدند که وی دوستدار امام عظم ابو خنیفه است رحمة الله علیه پیوسته بدر سن سابق وی میرفتی تا روزی بگویند  
 ابو جعفر را از طرف وزیر سخن بد رسانیدند که وی دوستدار ابو خنیفه است و شمار اندی پیش شکیکی یعنی نزدیک شما  
 زیاده از وزیری کاری ندارد اگر نه رجوع خاطر مل ابو خنیفه بود همه بخاطر او با ابو خنیفه است ابو جعفر وزیر را  
 کرد و گفت که ای ابوجعفر یا کسی دوست نداری که ویرا شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و تقوی  
 بود و تقوی بود و زهد بود وزیر گفت ای امیر المؤمنین این همه که شما گفتی در ابو خنیفه رحمة الله علیه جمع است  
 اکثر شما را ملائت نیز فراید کوشش دارد تا بیکان بیکان با شما بگویم از شجاعت وی ان بود که روز  
 مسجد نماز میکرد و دومی عظیم ستمکین از سقف مسجد فرود افتاد و حبل نماز بر  
 خود تپاه کردند الا ابو خنیفه رحمة الله علیه که نماز بر خود تپاه نکرد و ان مار را اسبه نعلین متفرق بنزد  
 و در سه رکن مار سست شد چون نماز تمام کرد و مار را نام کرد و در صلوات خواجه امام شمس بن احمد علیه  
 و رده است که ان مار را بر کشیدند میزد من بود بسکری نام ملک و در صلوات خواجه  
 امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه و رده است که ان مار را بر کشیدند بفرقه من این بسک  
 زنی که بر یک من از ایشان شسته بودند در مسک است این بود شجاعت امام عظم رحمة الله

و از سخاوت وی آن بود که روزی بسفر دیلم میرفت باز رگانی جوان مردی نزد کت امام عظمیاء گفت  
 امام سلطانان بدان دیار که شهادت دید من چند نفره وام کرده ام و خطها داده ام و مرا آن نفره حاصل شد  
 و اینی بزرگشمار حاصل میشود و خطه توقف کند تا من آن نفره را بریارم تا شما اقبل من بصاحب نفره  
 را رسانید و خطها را بستانید و بریارید امام گفت همچنین کنم آن جوان فرود طلب آن نفره رفت باز امام در سجده  
 رست شده بود و گشتی با بان بی رضا امام عظمیاء حنیفه رحمه الله گشتی را ایله کرد و چون امام عظمیاء رحمه الله  
 بران دیار رسید باز رگانیها بگرد و نفره حاصل کرد و نفرهای بومی داد و آن خطها را گرفت و بیاد و چون  
 امام عظمیاء رحمه الله از آن باز رگانی باز آمد همان جوان فرود باز آمد و گفت ای امام سلطانان خطه توقف نفره خود  
 تا من آن نفره را بریارم و روحی تا شما بخود بروی و دادی تا او من کند و ده شمدی امام عظمیاء حنیفه رحمه الله  
 گفت آن اشیریل من نبود که کشید بان بود که ایشان پاره بی اوب تری باشند اما تو اندیشه مار که من خطها را  
 ترا بستانیدم و او در دم چون خطها بیرون کرد بومی داد و آن جوان فرود رفت و آن نفره را بریارم و امام عظمیاء رحمه الله  
 نگرفت آن نفره را از وی و گفت من در کتاب سکه خنجر ضعیف کرده ام که هر که کسی را بی اجازت می  
 کند و آن از وی تبرع بود و تبرع را حق طلب بود و این نفره را من نشاید گرفتن جمله میرمای خود را یک سکه  
 ببرد و داد این بود سخاوت امام عظمیاء حنیفه رحمه الله و عیش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شما شده بودم شما  
 وزیر می بود یک نظام ویرانهای من خانه بوده و ای اطراف دیوار خانه خود چاه آبی کند بود و به چند رودی  
 نم بر میداد مسبب آن نم دیوار فرود میرفت می مرا عظمیاء میگفت که بر و این دیوار را اگر که منتر که هست و من  
 رفوعی مانده بودم سالها ویران گشته که این چاه را کرده مرا سکیفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام عظمیاء  
 رحمه الله علیه مشورت کردم امام عظمیاء رحمه الله علیه فرمود که تو نیز ظرف دیوار خود را موزی چاه وی چایی کن  
 و انرا میر کن تا از آن میر بچاه وی سرایت کند پیش متغیر شود و چاه خود را بنا زد و تو از عظمیاء خلاص گشتی  
 و اگر گوید چاه کردی تو نیز همان گوی که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم پیش متغیر شد آن چاه را  
 بنا نهاد من از عظمیاء خلاص گشتم این بود از عظمیاء حنیفه رحمه الله علیه و از عیش آن بود که و میرمای  
 وی چاه ویرانخانه بود و آن چاه و علبه الخضر را میر را ابو ویران شده از آن میر لطیف خان امام عظمیاء رحمه الله علیه  
 سرایت کردی و ابو حنیفه رحمه الله شیب طناری نهادی آنچه سرایت کردی مسجد بم بستان مبارک از میر و  
 انداختی روز رانی ختوی نهادی آنچه سرایت کرده بودی وقت نماز حق بدست مبارک خود بیرون انداختی  
 و آن چاه ویران کردی تا کنون بر باد و چاه را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت  
 آن چاه و چاه را از خانه بیرون آورده بود و بدید که امام عظمیاء حنیفه رحمه الله علیه را بیرون می انداخت



آن یهود گفت ای امام مسلمانان بمانا که شمار اور خانه مبرزی نیست گفت هست اما اگر آن پسر سیدی امام عظم  
رحمة الله علیه و کفایت از غایت حلم خود که پنجاه مبر علیه السلام میفرماید اگر یهودان کان کافرانان که از خانه تو  
برایت میکنند چه و گفت و بر است که بچند است یا امر و زوایع شده است امام گفت تحقیق از شما نیست  
سألهای شده که من این واقع را می کشم چه و گفت ای امام مسلمانان من شمارای از مودم که در دین خود چه  
تخل شما چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این بین تو جز دین حق نیست که  
از برای یهودی چنین بزرگی سألها در هیچ من بود و با وی نگویید امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه اسلام  
عرض کرد و آن یهود اسلام آورد و بر کات حلم امام اعظم رحمه الله و از راست گوئی وی آن بود که شما  
در فلان وقت از من بسیار خواستید بن که در دین صفت من از شما شنیده امان خواستم باز که از برای  
و شما و چنین فرستادم و نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمه الله مشورت کردم وی گفت که هر چه بخواهی  
و بسیار رفت و بسیار بود دیدم که بر از آن بود که شما خواسته بودید گفتیم ای امام مسلمانان می باید که  
این را بسزایه من فرو نشید گفت بچندین گفتم چه مقداری باید گفت یک دنیا گفتم ای مسلمانان بر من  
فسوس میکنی گفت و العباد بالله که هیچ کافری فسوس نکند خاصه بر برادر مسلمانان فاما من از این بسیار  
ده غریبه بودم نه را باز فرو ختم و این یکی مرا بسزایار مانده است از من همان بگذرنا گرفت نه کم گرفت و نه  
زیاده این بود از راست گوئی امام اعظم رحمه الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرای بیرون رفته  
بودم و در کارم مجاز بود با همه در سایه درخت آسودیم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود  
گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است  
نی باید ایستاد که رسول علیه السلام فرموده است کل فروع جرفلغافور بواکر که از عظیم خود بهر وجهی که  
چیزی نفع کند آن در معنی رها شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت  
و می نیاسایم تا رها بود در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمه الله علیه و از زهد وی آن بود  
که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و انگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا او را  
بشی در کعبه گذارند مجاوران گفتند ای مسلمانان ما کلید این خانه را بکسی نداده ام اما حق شما برک است  
کلید خانه بوی دادند و در خانه را گشادند جمله خانه میسار که خود چاروب داد و پاک کرد انگاه  
سیان و ستون با ستاد و در کعبه آغاز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد  
و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد و چون  
چون نماز تمام کرد صبح میدانگاه که است و مناجات کرد الهی یا عبده ناک یا عبده الضعیف یا عبده



که همتی و نیاز این همه خطاهاست **قال** علیه السلام حب الدنيا اس كل خطيئة وترک الدین اس کل  
 عمل عبادة و دیگر در علم مباحث نکرده که روی لغزیدن و یا لغزیدن است ترسیدم که کار صعب  
 است از راه و بار یک اختر لازم و جب و دیگر در علم مناظره مباحث نکرده که سزاوارست بروی و خطا بود و سزا  
 آوردن آن و رده اند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزد یک رسول علیه السلام رفت بسوالی چو  
 نزدیک رسول علم آمد آن سوال بروی پوشیده شد حضرت رسول علم نور نبوت بدست گفت یا علی آنچه  
 آورد امیر المومنین علی گفت یا رسول علم سوال آمده بود و ما آن سوال از من پوشیده است رسول  
 علیه السلام فرمود یا علی در راه از تو چه وجود آمد گفت یا رسول الله من چیزی را وجود نیامده است  
 رسول علم فرمود یا علی نیک نامل کن چون نامل کرد گفت یا رسول الله من در راه چه بودی پیر پیش  
 از من میرفت من از وی تعجب میکردم رسول علم فرمود یا علی بی ادبی کرده بر و از آن پیر بچه بخوار  
 امیر المومنین علی رضی الله عنه نزد یک ان پیر چو داند و از وی بکلی خواست پیر چو گفت تو هر چه  
 کرده که از من بکلی بخواهی امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه تو تعجب میکردم رسول علم  
 نزدیک تو فرستاده است تا از تو بکلی بخواهم پیر چو گفت ترا بکلی کنم لشکر طایفه را نزد یک رسول علیه السلام  
 بری تا علیه مبارک او بر سویم پس امیر المومنین علی رضی الله عنه میبودی را نزد یک رسول علم آورد چون  
 نزدیک رسول علم رسید و گفت یا رسول الله من عرض کن که این دین تو جز از دین حق نیست که  
 از برای من چنین بزرگی را نزد یک من فرستادی تا از من بکلی بخواهد رسول علیه السلام و اسلام بروی اسلام  
 عرض کرد پیر چو اسلام آورد و کلمه طیب بر زبان بگفت گفتن دم مبارک هم و قدم امیر المومنین علی  
 رضی الله عنه چنان دانستی که پیر چو روانی باید از دین پیر سلمان بطریق اولی بود و هر طالب علمی که عادت  
 دارد پیر از راه را از علم و غیر خود چو روانی بناید و دیگر در علم قوالت مباحث نکرده که هر چند مباحث نکرده ترا خوانند  
 مرا و دیگر در علم ادبی مباحث نکرده هر چند مباحث نکرده که او یک خواننده را و دیگر صحبت با کودکان نکرده زیرا که  
 رسول علم فرموده است که چند چیز دل را تنه کند صحبت کودکان صحبت زنان صحبت نوکران و صحبت چمنستان و چو  
 چمنستان با رقص آن آورده اند که روزی جوانی پیر ایندیکه گفت صدقت یا رسول الله از حق است که  
 گفته است رسول علیه السلام که جواب داند خاموشی کردن است جوان گفت احمی خود نیز بار توئی می گفت این امر  
 و حق همه خاموشی باشند است نه در حق تواند است حمی من بود که جواب تو بار گفتیم جوان که نه چرا خاموش  
 باشم اگر بی کوئی باز تو باز گویم می گفت اگر تو باز گوئی من بی باز نگویم پس امام عظم رحمة الله  
 تعالی علیه گفته است که هر چه در علم مباحث نکرده که روی به نفس دیدم و هیچ ضرری فی کس نیست



وهم باخبار و هم باجماع است اما این است قول تعالی و یکم میفرماید قول تعالی قد اطلع  
 سن منی و ذکر اسم رب تعالی این دو آیه در حق یکبار اول است و نیز رسول عم فرموده است که یکبار اولی خبر  
 سن الانیا و ما یجها و در حق قرائه میفرماید قول تعالی فاقرأ ما یسر من القرآن اتفاق است که این امر خاص است  
 در نماز است زیرا که یکبار سن نماز قرآن خواندن فرضیه نیست قال علیه السلام المصلوۃ الا بالقرآن رسول عم  
 فرموده است که نماز نیست بقرآن و رسول عم در مدۀ عمر خود بقرآن و بی یکبار اولی نماز نخوانده است و صحاب  
 رضوان الله علیهم اجمعین یکبار اولی و بقرآن نماز نگذاشته اند پس معلوم شد که بنا بر نماز هم بر افعال است  
 هم بر اذکار است و هم باید و هم باخبار و هم باجماع است **مسئله** نماز فرضیه بر یکبست بر مومن عاقل و بالغ  
 و پاک و بر حسب نیست اما بر حایض و نفسانیست بر دیوانه نیست و بر بیگانه نیست و بر مرده نیست و بر کوه  
 نیست همچنین نیست که او را نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست و بر مومن زنده که اهل است  
 مروج نماز او نماز نگذاشته و وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خیر نیاید شر هم نباید جنب هم  
 اهل است مروج نماز را اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان گذاردن بچنانکه  
 محدث را موقوف است به طهارت کردن **مسئله** بر نماز رسیده نماز هست بانی اگر کم از هفت سال است  
 بروی اتفاق است که نماز نیست و چون هفت بشود بروی نماز هست از راه استحباب از راه فرضیت  
 و بس بر حدیث رسول عم مروا صلیا کم بالصلوة اذا بلغوا سبعاً و اضربوهم علیها اذا بلغوا عشره رسول فرمود  
 عمر که کودکان خود را نماز فرمایند چون هفت سال شوند اگر گذارند نیکو و اگر نی بایند و اگر ده سال شوند و  
 نماز نکنند بریند ایشان را از برای آنکه نماز این از برای آن فرموده تا تن ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده  
 الخیر عادت و الشر عادت و النفس مستعدة رسول عم فرموده که خیر عادت است و شر عادت است و  
 آدمی خوی پذیر است **مسئله** احوال و القاسم حکیم رحمه الله علیه گفته است که چوب تر را چون بجنبانی فرمان کند  
 و چوب خشک را بجنباند نفی آن کند اگر نماز رسیده نماز گذارد و بر اوثاب بود و مادر و پدر و بر این نیز توان بود  
 حکم فرمودن و اگر وی نماز نگذاشته و بر او مالی نبود اما مادر و پدر و بر او مالی بود بچک نماز فرمودن علماء رحمهم الله  
 چنین گفته است که احکام شرع را سه خبر باید عقل و سماع و اسلام تا اگر کافری در دار حرب اسلام آورد  
 مدتی برآمد و او را بر نجای نیار و قضا آن او امر گذشته بروی بود یا بی بر قول فرموده رحمه الله قضا آن  
 او امر بروی بود و بر قول علماء رحمه الله بروی نبود اگر یک کس و بر آخر بد که چون اسلام آوردی  
 او امر را بجای آوردی بنا بر قضا آن او امر گذشته بروی بود یا بی اگر آن خبر دهنده محمل است  
 با اتفاق بروی بود و اگر محمل نیست بقول ابی حنیفه رحمه الله نبود و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهم الله

بر روی بود اصلی است مرا امام اعظم را رحمة الله درین باب که عدل خواهد بود یا عدو فایده این خلاف چند  
مسئله معدود بدید آید تا اگر مسلمانانی خانه فروخت یکی آن دو همسایه ویرا خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و روی  
خاموش کرد بعد از آن شفعه میطلبی تواند بانی اگر آن یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل  
بر قول امام ابو حنیفه رحمة الله تواند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نتواند و یکدیگر را بعد از ولی بشوی و ولی  
اجازت وی یک کس ویرا خبر کرد که ولی مرا زنا بشوی داد و روی خاموش کرد و بعد از آن خود را اختیار میکنند  
تواند بانی اگر یک کس عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله تواند و بر قول  
صاحبه نتواند و دیگر سر غزل و کالت است یکی دیگر را و یک کس که فلان کار را برای من کن باز ویرا مغزول کرد  
یک کس ویرا خبر کرد که موکل تو را مغزول کرد اگر آن خبر دهنده عدل است با اتفاق مغزول شود و اگر عدل نیست  
بر قول امام اعظم رحمة الله مغزول نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مغزول شود و دیگر عیب دما و ن  
خواجیه وی مجبور کرد و یک کس دیگر ویرا خبر داد که خواجیه تو را محجور کرد محجور شود بانی اگر آن خبر دهنده عدل است  
اتفاق محجور نشود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله محجور نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمهما الله  
محجور نشود و یک جنایت عید است غلام یکی مرد یکدیگر را کار دی نه همچنان که ارش لازم آید یک کس خواجیه  
ویرا خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد خواجیه غلام را آزاد کرد ارش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل  
اتفاقست که ارش بر خواجیه بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله بر غلام بود و بر قول صاحبه  
بر خواجیه بود اگر خواجیه غلام را آزاد نکرد درین باب خواجیه مجبر است اگر خواجیه غلام را باین مجروح بداد و اگر  
خواجیه ارش قبول کند **مسئله** که در قبی در دار اسلام اسلام آورد و مدتی برآمد و او امر بجای نیارود  
قضاء آن او امر که نشسته بروی بود بانی حسن زیاده کفته است که بقیاس دار حرب بروی نبود اما باقی  
روایت آنست که قضاء بروی بود زیرا که اینجا نشود که مومنان با کفار میگویند و اقامت میکنند و خانه  
بجاعت میگذرانند و زکوة مال میدهند و غذا میدهند و حج میدهند و روزه ماه رمضان میدهند این  
همه ویرا در معنی سماع بود پس قضاء این او امر بروی بود **مسئله** که اگر کافری بر کفر از دنیا نبرد  
رفت همچنان که عقوبت کفر بود دش عقوبت باز ماندن او امر باشد بانی بر قول شافعی رحمة الله  
که وی عمل را از میان میدارد و بر قول علماء ما رحمهم الله عقوبت کفر بود دش اما عقوبت باز ماندن او امر می  
که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خبر دارد در معنی  
سرب است قوله تعالی **والله یمن کفره** و اعمالهم کسرب بقیة بحسب الطمان ما و همچنین آنکه عقوبت کفر بود  
شان اتفاقست که عقوبت کفر بود و ایشان را از برای آنکه طاعت جزا بر منوچایر نیست اما از کسب



از هر چه جایز است مستسکه اگر مسلمان روزه آورد و العیاذ بالله غرض جل اعمال وی ضبط شود یا بی روزه  
 شافعی رحمه الله علیه تا بر همان بوده نمیدارد اعمال وی ضبط شود وی تاویل باین آیه میکند قوله تعالی و من  
 یزید منکم عن وینه فیت و هو کافر فاولیک جملت اعمالهم اما علماء ما گفته اند که همین که روزه آورد و اعمال وی  
 ضبط شود قوله تعالی و من یکفر الا یان فقد ضبط علیه و هو فی الاثره من النجاسه من فایده این خلاف است  
 پذیرد آیه مسلمانانی نماز پیشین گذارد و روزه آورد و العیاذ بالله غرض جل بنور وقت نماز پیشین باقی است و یا  
 باز اسلام آورد آن نماز را باز گذارد یا بی روزه شافعی رحمه الله علیه بگذارد که اعمال ضبط نشده است بر  
 قول علماء ما رحمه الله بگذارد که اعمال وی ضبط شده است مستسکه روزه از طرف زمین مستحق است باقی  
 اما از طرف عرصه بر قول امام عظیم رحمه الله علیه و ابو یوسف فتح است و بر قول امام محمد رحمه الله طلاق است  
 جماعتی از امامان و آخر نماز و دیگر وقت و دیگر اهل شد و چنانچه نارسید و رسیده شد باز آن اخصی پاک شد  
 یا از نفس پاک شد یا بوانه بهوش آید یا کافر اسلام آورد و قصار نماز پیشین آن روز بر ایشان بود و یا بی روزه  
 قول علماء ما رحمه الله بر ایشان نبود از شافعی رحمه الله درین مسلیح روایت است یک واته است که اگر  
 طهارت ساختی میبختی بر ایشان بود و دیگر واته دیگر نیست که اگر بیک وقت نماز بکنی بر ایشان بود و دیگر واته  
 دیگر نیست که اگر طهارت و یکسری بکنی بر ایشان بود و دیگر واته دیگر نیست که اگر طهارت و یکسری بیک وقت نماز  
 میبختی بر ایشان بود و دیگر واته دیگر نیست که اگر طهارت و یکسری و پنج رکعت نماز میبختی بر ایشان بود و چنانکه  
 چهار رکعت از نماز پیشین و یک رکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر یا برین  
 اصل است که شافعی رحمه الله وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یک وقت نماز دارد و وقت  
 نماز شام را با وقت نماز صبح چون نماز یک وقت نماز میدارد و قصه و جمع روا دارد اما این مسئله مختلف است  
 میان کفری و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحابان شافعی اند رحمه الله اما بر قول علماء  
 ما رحمه الله قصه و جمع را روا نبود و در عرفات که اینجا حایان راست است است از برای اهمیت نیست  
 را قصه و جمع کنند اما حای دیگر نشاید که نماز را از وقت برد و یا نماز را یکجا گذارد که روایت میکند از غیر این

عمر رضی الله عنه از رسول محمد من جمیع بین صلواتین فی وقت واحد طهارت نماز جامع است سبعین مرقونی  
 الکعبه روایت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که پیغمبر فرموده است غم که هر کس جمع کند و نماز را در  
 یک وقت بکند یا که زنا کرده است یا با خود و هفتاد یا در خانه کعبه و یکبار یا با خود و زنا از روی بی بال  
 چنان بود که هفتاد یا در خضر خانه را بطلبکاره زایل کرده است و هر که یکدخت خانه را بزنای بکار  
 زایل کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شوئی کرده را زنا کرده است و هر که یکبار از زن شوئی

کرد و زمان چون بی تو باز و نیا بیرون رود و همین که در کور نهندش سه صد و از در باره و توحیح بگوید  
 کشاده شود و این موافقین عمر رضی الله عنه و دیت میکنند از رسول علیه السلام اکبر الکبایران مجمع بین صلوات  
 فی وقت واحد رسول عظم فرموده است بزرگترین بیعت نزدیک خدا تعالی است که در وقت نماز را در وقت  
 گذارد و مسئله اگر نارسیده در میان نماز رسید و شد بزرگترین بود یا با احتلامی اتفاق نارتباه شود اما اگر نرسیده  
 رسیده شود بزرگتر رود نماز را تمام کند بر قول علماء را جمیع الله طلوع شود و فریضه یا گذارد و بقول شافعی و فریضه  
 یا گذارد و از فریضه نیابت کبر و مسئله علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است بابت نبی یا نسو  
 از ایشان یا بزرگید یا بسال رسیده شود و علامت بلوغ دختران چهار چیز است حیض است و جهل است  
 و حمل است و حمل مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحب پانزده سال تمام شود و فعال  
 شانزدهم و آید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام عظم رحمة الله شانزده سال تمام شود که بر تقدیم  
 سال و آید و دختر تا حکم بلوغ ثابت شود و پانزده سال تمام شود که نوزدهم سال و آید پسر از او ای صلو  
 خواصه امام اجل شری رحمة الله پسر از او بیست و سه سال تمام شود که نوزدهم و آید و پسر از او بیست و سه سال تمام  
 نوزده سال تمام شود و بیست و سه سال تمام شود که نوزدهم و آید و پسر از او بیست و سه سال تمام  
 اتفاق اقوال و افعال ویرا اعتبار نیست اما بر نرسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار نیست  
 یا بی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علماء را جمیع الله اعتبار نیست فایده این اختلاف آنجا بداید  
 که نرسیده کافر عاقل اسلام آورد و اسلام هست یا بی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام فی و کفر وی کفر  
 نیست بر قول علماء را جمیع الله اسلام وی اسلام هست دلیل بر آنکه اسیر المؤمنین علی رضی الله عنه که  
 وی هفت سال بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا بی بر قول امام عظم رحمة الله ابو یوسف رحمة الله  
 کفرش کفر بود چنانکه اسلام او بر قول امام محمد رحمة الله سلاست اسلام است اما کفرش کفر بود که  
 اسلام حقیقی نفع است کفر ضرر و نفع نارسیده نفع و دریم حاضر در نمازیم فایده این خلاف نیست که اگر کودک  
 نارسیده عمر نشود و او را حبس کرده شود و اگر نارسید فرزند کافر باشد در تابع مادر و پدر باشد و اگر نارسید کی بر این حال  
 میرود و ز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست بحسب اختلاف مسئله نارسیده با اقوال است افعال و  
 و اموال و اقوالش معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علماء را جمیع الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله و کلمه  
 شهادت نیز معتبر نبود اگر نارسیده زن را طلاق و طلاق واقع شود و اگر نرسیده از او نشود و اگر  
 سه کند خور و بشکند کفارت لازم نیاید اما افشایش معتبر است تا اگر حبس کسی بر ابله کسند  
 تاوان او از او و تاوان بر که لازم میشود تا اگر مال باشد از او و اگر مال باشد از او و اگر مال باشد از او

و بعضی مستباح درجهیم الله گفته اند که آن شخصیت را باقی دارند تا هرگاه که وی بالغ شود آن شخصیت بر او  
 کند تاوان از وی ستاند **مسئله** در مال نرسیده زکوة واجب شود یا نیی بر قول شافعی رحمه الله  
 واجب شود و وجه قول وی آنست که عبد الله عمر و مادر و مومنان بی بی عایشه رضی الله عنهما روایت میکنند  
 این حدیث را از رسول **ع** قال النبی عم حضرت اموالکم بالزکوة و داد و اهر ضاکم بالصدقة رسول **ع** فرموده  
 که مال خود را در حصص در آید بداد زکوة و بیمار را از او آرد و کینه بداد صدقه و دیگر نیز شافعی رحمه الله میگویند  
 عشر و خرج نفقه مادر و پدر و نفقه اقربان و ریش و نفقه زن در مال رسیده واجب شود زکوة نیز  
 واجب شود بر قول عبد الله مسعودی رحمه الله آنست که در مال نرسیده زکوة واجب شود لیکن وی  
 و وصی ایشان را نشاید که بدینند باید که مال را نگاه دارند و سال را احسان دارند تا هر گاهی که وی بالغ شود  
 گویند که این مقدار مال زکوة در مال قول لازم شده است تا وی خود بداد و از عهده خود بیرون آید این  
 قول ابن ابی لیلی رحمه الله علیه گرفته است و بر قول عبد الله عباس و امیر المومنین علیه السلام  
 در مال نرسیده زکوة لازم نشود و وجه قول ایشان آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله احمالی  
 اقموا الصلوة و اتوا الزکوة فحلت ما فرمود انگاه زکوة جو بر نرسیده ناز نیست زکوة نیز نه و این  
 قول را علما را گرفته اند **مسئله** اگر مسلمانی نرسیده را در خانه آورده است و بی اجازه  
 وی در خانه کار میفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود و اگر استاذ و دبیرستان استاذ و دبیرستان  
 بیرون طاقت وی کار فرماید اگر در آن کار بکشد کل دین بر ایشان لازم آید اگر نرسیده را کار  
 فرماید بی اجازه وی و وصی بر کار فرماید اجرت لازم آید و اگر از وی دیناری بنمان مجامع در حق وی  
 صرف کند آن همه تبرع بود و بر احوط طلب نبود اما نرسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کند  
 و اگر اجرت میداد باید که ویراند بولی وی دهد و اگر ویراند بولی خود بقاضی دهد **مسئله** از دست نرسیده  
 دهنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب ببر کینه آن حق وی و خواجه ایشان بود  
 چون توبی اجازه ایشان از آن آب خوری حرام بود **مسئله** چنانکه نرسیده را نماند اند  
 که دبیرستان بر هر که از آن نان بخورد حرام بود از برای آنکه نماند ویراند ملک او شد و در بار ملک خود  
 تصرف نمی باید که چون نان بداد و دهند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود و اگر کسی دیگر  
 خورد آنکس را نیز مباح بود و اگر نرسیده بر سر درخت نوت میخورد و دیگری آمد و گفت این نان خود  
 افشانند و افتاد و بکشد کل دین بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشانند  
 افتاد و بکشد نیمه دین بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشانند و افتاد و بکشد

بر فریاد چیرگی لازم نشود و الله اعلم **باب دوم** در بیان الفاظ کفر که بر زبان راند تا این  
کفر لازم شود الله تعالی همه مومنان را از آن نگاهدارد که بر نیز گردن و زبان نگاهداشتن واجب است  
چنان باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاهدارد و غریز دار و ترسان و لرزان باشد پیوسته از زوال ایمان  
بترسد و بر بافت نعمت ایمان همیشه شکر گوید و مرضی عزوجل را و شکر و توبه بخواند تا ایمان بر وی نگاهدارد  
از بهر آنکه عزیزترین چیز مومن ایمان است بدانکه هر چه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و  
بازی کردن بدان کفر است و بروی نهی و فسون کردن و بدو جبهه نقص و عیب نگوشش کردن کفر است  
از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و از بزرگ دشمن ایمان آوردن بخدای اوصاف او  
و صفات او واجب است و ایمان آوردن پیغمبران علیهم السلام و بقرآن و بعد از آن در تعالی واجب است  
چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس که خدای تعالی را با صفاتی از صفات او یا نامی از نامهای او یا بر وی  
نهی فسون یا بدو جبهه نقصان عیب یا کند کافر شود چنانکه اگر کسی گویند که اگر بدین کار رضایندی بر و با خدای  
این گفت و بهر که این گوید کافر شود بیشک اگر چه داند یا نداند که این کفر است و اگر چه قصدش بدین کفر باشد یا  
نباشد اگر بروی گوید یا زین گوید یا کائنات را بدیده و کافر شود و کشتن بروی واجب شود و بدو جبهه طاعت کرده باشد یا  
منتهی را شود و اگر پیش از آنکه ایمان را بدیده و کافر شود و جادو آن بدو رخ باند و هرگز بیرون آمدن نباشد

چنانکه خدای عزوجل گفت **قوله تعالی** ومن یزید منکم عن دینه فلیک جحیم  
فی الدنیا و الآخرة و اولیک اصحاب النار هم فیها خالدون و اگر کسی گویند فلان کارکن گویند که اگر خدای عزوجل  
میفرماید نمیکنم در حال کافر شود و اگر گوید بقیاست مرا بی تو بهیست فرستند من زروم و اگر گوید فلان قبل  
من گردد پس وی سوی دی کنم کافر شود و اگر کسی گوید رضای تو بهتر از رضای خدای تعالی خواهم  
کافر شود و اگر گوید از خداوند عزوجل ترسم گویند ترسم با گوید از خدا تعالی ترسم و اگر گویند ارم یا گویند ارم  
که این را خدای عزوجل آفریده است یا این را چه یاد کرده است در حال کافر شود و گویند مرتد شود و اگر گوید  
کسی که با خدای بنان جامه تن درده یا گوید اگر فلان پیغامبر خدای ایستی من از وی کینه بکنم یا گوید اگر وی  
پیغامبر ایستی من و یا طاعت ندارم و یا گوید اگر وی خدای ایستی از وی کینه بکنم یا گوید اگر وی  
پیغامبر ایستی قبول وی رضایندی این لفظها همه کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به پیغامبران و فرستادگان  
و این کسی که گوید نیست ایمان آوردن نیست کافر شود و اگر گوید شریعت است و یا گوید حکم خدا نیست تنه  
گویند من حکم خدا را نمیکنم این کفر است و اگر گوید خدا داند که کرده ام او میداند که کرده ام و یا گوید که خدا  
که تر از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میگوید که هیچکس سگانه را از فرزند خود دوست

نداشته است و بگویم که خدا را بگویم دروغ خواند کافر شود و از هر تکیه و من استشهد الله تعالی باطلا فقه کفر و اگر کسی گوید  
 نجیب مدانی گوید بیدارم کافر شود و از هر تکیه و من استشهد الله تعالی کسبی اند اگر مردی گوید که خدا چهار زن حلال  
 کرده است مرد از آن زن گوید من این را ندیده ام یا گوید این نزد یک من ظلم است کافر شود و از هر تکیه و من  
 خدا را در کرده و اگر گوید نادودرم ندیدی رضوان در بهشت نکشاید کافر شود و اگر گوید نماز کن گوید نماز کرده  
 خود یا هم و یا گوید نماز نمی نهد و یا گوید نماز کن گوید برای که کم نماز کن دارم و نه فرزند گوینده اینها کافر شود  
 و اگر کسی گوید بخواه مسلمان باشد خواه جهودی نزد من بیرون و یکست این رضادادن بود بگو و هر که بگو  
 رضاداد کافر شود و اگر کسی گوید در عا که خدا یا ایمان یا نه فلان کس استبان کافر شود و اگر کافر می مسلمان شود  
 کسی گوید کاشکی مسلمان نشد می ناخت میراث پدر بر داشتی کافر شود و اگر کسی گوید که جهودی به این کافر کنی  
 این سخن کفر است و اگر کافر می گوید ایمان بر من عرض کن تا بگویم گوید باشی نزد یا گوید بر فلان و گوینده  
 کافر شود و اگر کسی گوید تو مسلمان هستی گوید نیست کافر شود و اگر کسی گناه منی بر سر نهاده و یا چیزی زود و دور  
 بر کردن بند و بار شسته میره به میان بند و خود را به بغان یا جودان و یا نه سایان مانند کند بر وی هر که از  
 کافر شود و اگر بیامیر یا فوس کند چنانچه عیسی بیامیر را هم در ناز بهیا انگند می نماید که بکار از را بر کم یا مرده را زنده کنم  
 گویند این سخن کافر شود و اگر گوید فلان دیک قی موانده احد را بخت و یا گوید فلان قی موانده احد را بخت  
 باز کرد کافر شود و از هر تکیه و من استشهد الله تعالی استخفاف کردن باشد با کلام خدای عزوجل و اگر کسی گوید فلا ملک من یا بخت  
 باز کرد از بساوی خواندن را و یا مانند این سخنان هر چه گوید بدان هر که از بساوی خواندن را و یا مانند این سخنان هر چه گوید بدان  
 و غرض در دل نیز ندارد و زبان گوید کافر شود و از مسلمان بیرون آید و از بهر طاعتی یا چنانکه توفی از خیمه بیرون  
 بخود بآمد من الله بعد الايمان ومن الضلالة بعد الهداية خدای عزوجل عصمت خویش را با از دانی دارد و توضیح  
 و شهادت و معرفت برانگاه دارد آمین در رب العالمین جواب و سوال جهود بار افضی روزی جهودی افضی  
 گفت که مرا اسلام عرض کن بر افضی گفت بر تو اسلام عرض کنم ولیکن بدانکه دین ندانم دین است که عامه خلق  
 بعد از من جهود گفت پس دین حق که هست بر افضی گفت آنست که علی بیامیر بود نه محمد علیه السلام آن جهود  
 گفت که پس در با کتمان از شهیدان محمد رسول الله و در اقامت و خطبهها چرا میخوانند بر افضی گفت  
 از هر تکیه و من استشهد الله تعالی جبرائیل سوی محمد علیه السلام آمده بود جهود گفت چون علی بیامیر بود جبرائیل سوی محمد علیه السلام  
 بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل چند بار آمده بود بر افضی گفت چیست و سه سال جهود گفت  
 خدای عزوجل همه چیز را از اندر افضی گفت دانده جهود گفت جبرائیل یکبار راه غلط کرده بود و جبرائیل از  
 نازده راست بر افضی در مانند از علی جهود گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من بر مسلمان

که نجات رافضی است جهود مسلمان شد بعد از آن جهود ایمان آورد خداوند بر او فیض رحمت گشاید  
 که نوشت **باب سیم در بیان دوازده مسئله** آنکه نوازده مسئله فریضه است که دوی  
 نوازدهی باز فیض است هرگز از این دوازده مسئله کسی را بعد از ترک کند نوازدهی روانه و بعضی از نده بعد از  
 ساقط شود اما نیست و وقت سیم غرضی ساقط نشود و خواه بود شخص کبر بخاری رحمه الله علیه گفته است که  
 هر که نام این دوازده مسئله نماند اگر چه بعضی بخانی آورد نمانش روانه دوی اشتباهی آورد مسئله را از  
 سه کتاب یکی از بیوم و یکی از نکاح و یکی از ایمان اما آنچه از بیوم است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که یک شتر را  
 کنده من فروخته همیشه طلا و سلم دوی گفت من خریدم این هیچ درست نبود از برای آنکه هیچ مسلم را شتر نیست  
 که هر صفتی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه و چگونه و چه وقت و همچنین بر اسنال در مجلس این پنج شتر  
 اتفاق است مکان تسلیم عدد درم و دینار بر قول امام اعظم رحمه الله علیه شرط است و بر قول ابو یوسف  
 رحمه الله و محمد بن شتر نیست و آنچه از نکاح است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که دین خانه زنی است فاطمه نام بر  
 همچنین کابین نکاح حضور مسلمانان نبود آدم زنی دوی گفت من ندیده ام این عقد درست نبود از برای آنکه  
 اسم غایب در مجلس نیست و از نام پدر و پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس نیست چون زن  
 در مجلس نباشد نام پدرش و جدش بگوید عقد درست نباشد و آنچه از ایمان است آنست که دو کس با یکدیگر  
 دوستی داشته اند سالها و دراز پس ازین دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کردند  
 که آن دوست شما کی است وی سوگند خورد که دوی دوست من نیست پسو کند حانت شود پانی اگر نام  
 وی میدانند پسو کند حانت شود و اگر نام وی نمیدانند پسو کند حانت نشود که کمال معرفت را دانستن نام  
 شتر طست تا معرفت درست حاصل آید خواه بود شخص کبر بخاری رحمه الله علیه گفته است که چون در صحبت  
 دانستن نام هر یکی می باید و درست آید اینجا نیز دانستن نام این دوازده که می باید تا نوازده را بود که رسول  
 علیه السلام فرموده است که ده چیز از جمله جهانا نیست یکی آنکه هرگز حادث رسد و طهارت فساد و جفا  
 کرده است و اگر طهارت ساخت و دور گفت نواز تحت وضو کند و جفا کرده است و اگر نواز کرد و دعا  
 نکند جفا کرده است و چون دعا گوید آیه از موروید نکند جفا کرده باشد و چون بسجده اند آید و نواز نکند از  
 شیت جفا کرده است و چون صبح باز کند قرآن نخواند و نواز کند جفا کرده باشد و اگر موروید و استاذ را بنام خواند  
 جفا کرده است و دیگر آنکه چون مومن پیش آید بر وی سلام بکند جفا کرده است و اگر دعوی خواند و وی اجابت  
 نکند جفا کرده است و دیگر آنکه چون نام من بشنود یا بوی کل یا بوی خوش بشنود می رسد و صلوة گوید جفا کرده است و  
 دیگر آنکه برای نماز بول کند جفا کرده است و دیگر آنکه دو کس با یکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر را نرسند جفا کرده باشند

خواجہ ابو حفص کبیر بخاری رحمۃ اللہ علیہ گفته است کہ معلوم آمد کہ کمال علم معرفت چیزی دانستن نام آن چیز باید  
 نام معرفت درست آید پس دانستن نام این دوازده مسئلہ باید تا نماز را بدو خواجہ امام شریف لؤی آخری و خواجہ  
 امام طہری از جنہی از جمہا اللہ گفتند خواجہ ابو حفص را وجہ فقہ درین مسئلہ است کہ ہر کہ نام دوازده مسئلہ  
 نماز یعنی فرق نماز میان فریضہ واجب و سنت پس مباد کہ اگر فریضہ را اعتقاد و فیض کی ندارد و می نمود  
 بنمود ہر کہ می نمود نمازش را و انہو اما ظاہر روایت است کہ چون مسلمان با افعال بجا آورد نمازش را و انہو  
 نامہا بداند و این خواجہ ابو حفص رحمۃ اللہ از شاگردان محمد حسن بود رحمۃ اللہ و خواجہ ابو حفص و خلف  
 ایوب و خواجہ ابوسلیمان جرجانی رحمہم اللہ ہر سہ پیش محمد حسن رحمۃ اللہ علیہ تحصیل کردند و ہر چہ ایشان با کجا  
 یاد گرفتند ی خواجہ ابو حفص ہفتہ یاد گرفت ی ہر چہ ایشان بسا یاد گرفتند ی خواجہ ابو حفص ناسی یاد گرفت ی  
 و ہر چہ ایشان در ہفتہ یاد گرفتند ی خواجہ در روزی یاد گرفت ی و ایشان در جای می نوشتند ی و خواجہ  
 ابو حفص نمی نوشت ی ایشان خواجہ را گفتند چنانہی نویسی خواجہ گفت کہ علم چنان آموزم کہ مرا بر کاغذ نوشتن  
 و کتاب حاجت نیاید من برسیدہ نویسہم گفتند چہیست گفتہ میفرماید اما اگر شما مرا کہ آید و شما انہو  
 بنامیدہ مومن را از شما یاد کاری نماند خواجہ گفت مرا بر آہ آب دریاست از ان می رسم کہ نباید گشتی  
 آب در آید و کتب مرا نراند اما چون خواجہ را الحاج بسیار کردند خواجہ نوشتن گرفت و کتابہا میبندست  
 چون ایشان را اجازت فتوی شد از خدمت محمد حسن رحمۃ اللہ باز گشتند خلف ایوب رحمۃ اللہ بلیغ رفت  
 و خواجہ ابوسلیمان جرجانی رحمۃ اللہ بمرقد آمد و خواجہ ابو حفص رحمۃ اللہ علیہ گشتی درشت و بطرف فاخر  
 بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجہ رفتہ بود آب در آید و کتب خواجہ تمام بر شد چنانکہ اسکان خواندن  
 بنو الفالی علی ماجری و انہو علی مقبرہ چون خواجہ از آب برآمد ملتفت فرود آمد و کس را بہ بخاری فرستاد و  
 و حال خود را عرض کرد تا از شہر سناحکی آوردند از مادہ و کاغذ و قلم خواجہ حکم کتب را بسا نوشت چنانکہ الفی و وا  
 تقدیم و تاخیر بنفقا و الا سہل و سہل وایت پنج مسئلہ کہ اختلاف افتاد میان خواجہ ابو حفص و خواجہ ابو  
 سلیمان جرجانی رحمہم اللہ حکایت آورده اند کہ در بخاری قحط سالی شدہ بود و چنانکہ خرد  
 کنندم بصد ورم فقرہ رسیدہ بود خواجہ ابو حفص کبیر رحمۃ اللہ خیر نذر را طلب کرد و فرمود کہ مالہا پیر  
 آید و کندم خرید و انہا را بر کندم خازن مالہا پیرون آورد و کندم خرید و انہا را پیر کرد و اہل بخارا زبان طعن  
 دراز کردند کہ خواجہ انہا داری خوابید کردن کہ ہر گاہ کہ خطی واقع شد و تنگی در مردم افتاد خواجہ خازن فرمود  
 تا در انہا رکشادند و ندادند کہ خواجہ در انہا رکشادہ است و خرد و ار کندم نبود ورم فقرہ میفرود شد  
 اہل بخارا می آمدند و خرد و ار کندم نبود فقرہ میخریدند تا چندانی کہ خرد و ار کندم نبود ورم فقرہ قرار گرفت



باز فرمود و خواجها را تا که می خریدند باز انبار را پر کردند و در انبارها گشت و اند بازان فروخت که برشته و در  
 نفقه قرار گرفت و دادند و اند که خردوار کنند برشته و نفقه می فروشد و همچنین می خریدند و در نفقه  
 کم میکردند و بازمی فروختند تا چندین که خردوار کنند برده و در نفقه قرار گرفت انگاه خواجها را از انجا که  
 و گفت بیایا به بنیم که سودا را چه مقدار است خزینه دار گفت که خزینه بی شد که خردوار کنند از صد و در نفقه  
 ده و در نفقه رسید خواجها را از انرا گفت و ندانسته که خزینه آخرت است تا خزینه آخرت را بر که دیدم از انجا که  
 وی یکی این بود و از تقوی وی آن بود آورده اند که چون تقوی خواجها در بخارا منتشر شد اهل بخارا را از  
 خواجها درخواست کردند می باید ما را اندک کوی و وعظ کنی خواجها از ایشان سه روز زمان خواست چون  
 بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از انجا آغاز کند اهل خواجها از خواجها سوال کردند که با خواجها در چه اندیشه  
 فرو شده گفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ کنی و من سه روز زمان خواسته ام بنده  
 که از انجا آغاز کند اهل خواجها گفت سهل است بایه عمل کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است قوله تعالی یا  
 ایها الدین استو لم تقو کن مالا تقعدن دران ثبات مای خواجها گفت ای مستوده صالحی چون حال من  
 نسق است با انکه من وقت خود را در گوشه مجوسی یک برگ کند تا خورده ام با من تا بروم و از ان مجوسی بخانه خواجها  
 من دست می دیکر آن سوخته خفته خواجها برخواست و بگوشت آن مجوسی دست مجوسی میرا دیدنشسته بود سوال کرد  
 که این گوشت از ان کیست بر مجوسی گفت که از ان من خواجها گفت پیش از ان که بوده است و مجوسی  
 از ان پدر من خواجها گفت من وقت خود را در گوشه یک برگ کند تا خورده ام مرا بچلی کن با بفرودش تا خورم  
 مجوسی گفت فروشم اما بچلی کنم اما بخانه تا بفرودش خواجها گفت چه مقداری باید داد مجوسی گفت یک درم نفقه  
 خواجها گفت با هم مجوسی گفت و درم نفقه خواجها گفت با هم مجوسی گفت سه درم نفقه خواجها گفت با هم تا بفرود  
 نفقه رسانید خواجها گفت با هم مجوسی گفت شما امروز باز گردید تا من شب با عیال خود مشورت کنم که باید  
 بشما بفرودم خواجها باز گشت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را بگفت که این دین خواجها ابو حفص بخردین حق  
 نیست که از برای یک برگ کند تا خورده و درم نفقه میدهد عیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت  
 مقصود من آنست که از دین منی بپیرا شویم که دین منی جز باطل نیست و دین خواجها در این عیال و دین است  
 که همچنان کنیم بر و ایمان آورده و اتباع ایشان را از ان حال خبر شد بنزدیک ایشان آمدند گفتند شما  
 چرا از دین منی بپیشکشید ایشان گفتند راه راست نیست می باید که شما ایمان آرید گفتند بنزدیک خواجها  
 رویم و اسلام آریم نزدیک خواجها آمدند و در مسجد ستاده و در مسجد بودند چون از مسجد بیرون آمدند خواجها را  
 استاده و آن مولی بران اهل خود استاده است خواجها از ایشان سوال کرد که سخن آنرا بیا انشان گفتند



نمازی که اوقات و حدود که از مال حرام بود و بعد از ایمان نیست هرگز امانت نیست و بعد از این امانت نماز نیست  
 و نماز نیست هرگز اوقات نیست و اوقات کلیه نماز است و نماز کلیه در پیش است و دوم چهار یکدشتن  
 فرضیه است **قوله تعالی** یا ای دهم خدا و از پیشکم عند کل مسجد ای عنه کل صلوة **قوله تعالی** و تبارک  
 تعالی این امر در حق رسول هم است اما قیاس این بر همه مؤمنانرا احاطه پاکد ایشان فرضیه است زیرا اگر امر بر او  
 است بر امتان **قال** علیه السلام لا يجوز الصلوة للی یفین غیر حرام رسول هم فرمود که نیست نماز بر این غیر برای هر چه  
 معلوم شد که سیر عیون فرضیه است چون جایزه پاکد ایشان فرضیه است بدو پاکد ایشان جای فرضیه است **قوله تعالی**  
 ان یخرج منی لاطایة یفین العاکفین و الکرک السجود اما این امر در حق خانه کعبه است قیاس این بر زمین مسجد را پاکد ایشان فرضیه  
 است **قال** علیه السلام جعلت علی الارض مسجد اولها و آیه او رکعتی الصلوة و یمت و صلیت رسول هم  
 فرموده است که خدا تعالی زمین را مسجد من گردانیده است و دوی پاکد است هر یک که مرا نماز در دین  
 اگر نماز بایسته آب با شرم نیم کنم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فرضیه است **قوله تعالی** اقم الصلوات  
 لعلک التمسک باللیل و قرآن الذی **قوله تعالی** اقم الصلوة طرفی النهار و از لغامن اللیل **قوله**  
**تعالی** تسبحان المدحین تسون و صحن تصحون و این استادت در حق شناختن وقت است و حدیث  
 آنست **قال** علیه السلام افضل الصلوة عند زوיתها رسول هم فرمود که فاضلترین نماز با آنست که وقت  
 گذاری نیم روی بقیه آوردن فرضیه است **قوله تعالی** قول و جهک شطر المسجد الحرام **قوله تعالی**  
 فایما لکونتم و جه الله **قال** علیه السلام ظهر نفسک خطا امرک الممد و استقبال القبلة و علی الله البکر  
 رسول علیه السلام فرموده است پاکد گردانیدن خود را چنانکه خدا تعالی فرموده است و روی بقبلة  
 آرید و بگوئید الله اکبر ششم هر کدامی نماز کردن فرضیه است **قوله تعالی** و اما امر و الله  
 ليعبد و الله مخلصین له الیدین حقاً و بیشتر این تفسیر برین اند که مراد از مخلصین است از برای آنکه  
 تا نیست نبود اخلاص نبود **قال** علیه السلام الاعمال بالنیات و الحلال امر ما لوی رسول هم فرمود که کار بار  
 نیست است **قال** علیه الصلوة و السلام لا عمل لمن لا ینیت له رسول هم فرموده که نیست عملی نیست و نیست  
 آن بود که بدل بپایند و قصد بآن یار کنند که چه میکند و بگذاردن نماز و آن اندیشه از وی با قصد نیست  
 و باید که نیت نماز کند که آن نیت در اول او باشد چنانکه میان نیت و دیگر اول پس چه دیگر در دل او در نیاید اگر چیزی  
 دیگر در دل او باشد نیت باز گرداند بعد از آن تکبیر که در میان شش مشک که در وی نماز است اول که نیت و تکبیر  
 اول فرضیه است **قوله تعالی** و یک فکر **قوله تعالی** قد افلیس منک و که سه بعد فصلی این و آیه در حق تکبیر است **قال**  
 البنی علیه السلام تکبیر الاولی خمس من الله تبارک و تعالی رسول علیه السلام فرموده است

که یکبار اول نیکوتر است از دنیا و آنچه در دنیا است دوم قیام فریضه است **قوله تعالی** و تقوموا لله فاضحین و ما منکم  
 من یسکون و اشد شستن و برپایی دشمن این پنج نماز خاصه نماز وسطی را که خداوند عزوجل در حق وی دیگر بابتخصیص  
 فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوة و الصلوة الوسطی اما در صلوة وسطی مرعاه از اختلاف است  
 خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله گفته است که خداوند عزوجل بجم قدیم خود دانسته است که علمای را در وقت  
 استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوة وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المؤمنین علی علیه السلام است یعنی  
 در وقت روزی گفت که دو نماز است مردی را نماز بامداد و نماز پیشین و دو نماز است مرثب را نماز شام و نماز خفتن  
 پس صلوة وسطی نماز دیگر است اما شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله صلوة خواجه امام منہاج الدین را درس  
 میکرد و روایتی بیرون آورد از عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوة وسطی نماز بامداد است و این قول را امام  
 شافعی گرفته بر حق گفته است در وی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را  
 نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز بامداد بود اما بر قول زید بن ثابت و ما در مسومان جائز نشد فیقه  
 رضی الله عنہما صلوة وسطی نماز پیشین است و این قول را امام اعظم گفته است رحمه الله دفعه در وی گفت  
 که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز بامداد است دو سنت و دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز  
 وسطی نماز پیشین است و ثابت میکرد دائم که صلوة وسطی نماز بامداد نیست دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار  
 نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پنجم انداخت رسول عم آن چهار نماز را بر ترتیب قضا کرد و نماز پنجم را  
 در وقت گذارد و دعا بلاکت مرکا فرمازا گفت که ما را از صلوة وسطی محروم کردند عن علی ابن

ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلعم یوم الخندق جئنا من الصلوة صلوٰۃ العصر طلاء الصبوتیم  
 و قبویم نماز و اتفاق است که در آن چهار نماز بامداد و نبی و ما را از فعلی رسول عم چند مسئله معلوم شد یکی  
 آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزدیک امام شافعی رحمه الله شرط نیست و دیگر  
 صلوة وسطی نماز بامداد نیست و دیگر آنکه هر گاه که دو نماز پیش آمد چنانکه نماز گذاردن و با دشمن حرب کردن  
 باید که حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا پنجم در اینجا اقامت سنت است از فعل رسول علیه السلام

و نجات اهل ایمان است و رسول عم فرموده است من قدم المقدم فهو فی الدارین مقدم و من قدم مؤخر فهو فی الدارین  
 مؤخر رسول عم فرموده است هر کار مقدم داشتند در خداوند تعالی ویرا در هر دو سرای مقدم  
 دارد و هر کار مقدم را مؤخر دارد خداوند تعالی در هر دو سرای ویرا مؤخر دارد اما این پنج وقت نماز را این  
 ترتیب که میکنم از ما این را بحدیث دائم بافعال و کردار اختیار تا تقدم علیه السلام خداوند این عالم را در  
 شش شبانه روز آفریده است **قوله تعالی** ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض و هو الغنی



انضای غرض جل مکاتبان اعمال ویرانه نیکو در دیوان وی ثبت گردانید که بعد هر خبری که در زمین آفریده  
 شده است یکی بنام این بنده نویسد و چون کوی الحمد علی کل حال آمد اندر برورد کار مکاتبان اعمال  
 ویرانه شما ثواب این بنده موسی بنواهند نوشتن من و هم جزا و وی چند آنکه خواهیم چون یونس پیغامبر  
 علیه السلام از خوف زلزلت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارة یان  
 قوم شنید شکرت اندان این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و برورد کار از وی قبول کرد و بر ما فریضه  
 گردانید چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین  
**قال** عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون از روز که نه سیایان علیه السلام اللغته یا عیسی عم مجاوره کردند و  
 ثالث ثلاثه گفتند شما بنا بر حضرت برورد کار بنایید که ما را فرمان ده ما بر سر ایشان نه نیم در زمینهای  
 خواست تا ایشان را فرود بر و خطاب آمد که شما برقرار باشید جزا ایشان من و هم آنچه خواهیم عیسی عم  
 شکرت اندان که من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده است پیغامبری و خداوند غرض جل مرا از مثل چنین  
 قول گفتن نگذاشت شکرت اندان این سه رکعت را سه رکعت قریضه نماز گذارد و برورد کار از وی قبول کرد و  
 بر ما فریضه گردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یجد اوله اولم یکن له شریک  
 فی الملک و لم یکن له ولی من الدن و کبره و بکیر و چون عیسی علیه السلام از زمین بمهر میرفت و صفورا که در حجر حب  
 پیغامبر عم بود ویرا در ولادت گرفته و همو اتاریک شد و که در مره موسی عم افتاد و ابراریدان گرفت  
 و برقی جستن گرفت و در عدد غیدان گرفت و که در مره موسی عم افتاد و هر چند موسی سنگ را بر این نزدیگر  
 پدید نیامد سخن و صلابت در وی ظاهر شد برود را بر زمین زد حق سبحانه و تعالی برود را با وی بسخت بود  
 گفتند ای پیغامبر خدای بر ما فریضه است تا ترا آتش دهم ما ما نور با برورد کارم موسی عم امید متقطع کرد و در  
 گردانید گاه که از دور بر طور سینا نوری را دید چنان مکان برد که نارسد قدم در نهاد و روی بدان جا  
 نهاد و بگوید آیت الهی است که از اینجا گوی بود تا اینجا که نو سیصد فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی  
 گشاده گردانید و بر او ساعتی بدانجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بکه در آن نور سیایان درخت آمد و وی فرود  
 آمد تا بکه نور باز بر سر درخت رفت و در بعضی کتب آورده است که بغتاً و بار نور از درخت سیایان درخت آمد  
 باز بر سر درخت میرفت موسی عم میترسیدند از بانی الهی انا الله لا اله الا یوشعید از اینجا باز گرفت با بشارة  
 پیغامبری بر او احصائی شده بود و که از مره بیرون رفته بود و صفورا با بله بر زمین نهاده بود و شکرت اندان  
 این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند غرض جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید چهار رکعت  
 نماز فریضه و در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احصل عقدة من لسانی





مومن چون دو رکعت نماز گذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعود و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خلعت  
عز وجل بعد از پیش کشان آسمان بخت نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در  
**حاصل** آورده است که زمینها بر بنی قیاس انداخته در خزان و منار مقرر قیام اند و چهار بابان  
در رکوع الله و خزانگان در سجود و دیوان و کا بهار و کو بهار و بهار در قعود اند و مذنب سنت هجرت

انست که به شی که بست در تسبیح است و همه سجد اند و واجب الوجود **قوله تعالی** وان من شی الا  
یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن دو رکعت نماز گذارد و بدین قیام و رکوع و سجود و قعود  
خدا تعالی امر فرماید تا بعد از هر چیزی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت گرداند  
چون خانه کعبه را الله تسبیح خلیل الله عم مبارک و جبرئیل عم اندیش که در سنگ می آورد و با ساعیل میداد و ایل  
با بر ابراهیم میداد تا کعبه را بنا کردند بنده مومن چون باین تسبیح نماز روی بکعبه کرد خدای عز وجل نشان  
بخش که نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و از ثواب جبرئیل این و ابراهیم خلیل الله و ساجد خلیل الله تسبیح  
بالتصیبت باشد قرآنی فرموده است بآیه و اخبار و اجماع **قوله تعالی** فاقروا ما یسر من القرآن لتفقهوا

که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فرضیه نیست **قال** الذی علیه السلام لا صلوة الا  
بالتقراء رسول عم فرمود که نیست نماز بقرآنه رکوع و سجود فرضیه است **قال** الله تعالی یا ایها الذین آمنوا  
ادکروا و اسجدوا واعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عز وجل میفرماید که ای گردندگان رکوع  
و سجود و آید و پروردگار خود را بپرستید و افعل الخیر کنید امید باشد که رستگاری یابید و در حق رکوع  
رسول عم نبی فرموده است نبی الذی صلی الله علیه و سلم عن نبی کعبه بنی الحار رسول عم نبی فرمود که در رکوع

سریک فرمودید یا بدینچه که بهایم خبری از زمین بخورد **قال** علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجدت کل عضو  
منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة تا استطاع رسول عم فرمود چون بنده مومن سجده آورد سر و رو در کار  
خود را باید که به همه اعضا آورد بهیچانکه هیچ عضوی از اعضا روی از قبلیافته نبود تا بتواند قعود انداختن

**فرضیه است قوله تعالی** و قیل اقلعوا مع القاعدین **قال** الذی علیه السلام این مسعود و اذ رفعت الیهم  
من السجدة الاخرة و قعدت قدر الشهد فقد تمت صلواتک عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول  
عم که فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره برد و قعود اخیره مقدر عیده و رسول رسانیدی  
نماز تو تمام شد خواه بشینی خواه بر **مسئله** در آن آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده بقول پیغمبر  
رحمة الله فرضیه است و بر قول صاحبیه هم فرضیه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پیدا یابد  
بعضی از مسایل انست که اگر در میان نماز حدث پیدا یابد با لفاق نماز تنها شود و اگر بعد از نماز پیدا یابد باجماع

نازروا بود و اگر بعد از قراة تشهید پیش از سلام بدید ابر بر قول امام اعظم نماز تباہ شود چنان بود که در میان  
نازرو بر قول صاحبیه و ابو یوسف و دلیل برین مسائیل تا اگر مسلمانی نماز با دعا میکند و بعد از قراة تشهید پیش  
از سلام بدارش نماز خفقت بر منبت یا وتر بر منبت یا آفتاب برآمد برین هر سه صحیفه بقول ابو حنیفه رحمه الله  
نازش تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله و ابو مسلم مسلمانی نماز فرض قضاء دارد بوقت  
ضعی میکند و بعد از قراة تشهید پیش از سلام زوال راست است و بقول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود  
و بقول صاحبیه نماز و ابو مسلم جماعه نماز بعد میکند از بعد از قراة تشهید پیش از سلام زوال است  
استاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه و ابو مسلم جماعه نماز او نیز میکند و  
بعد از قراة تشهید پیش از سلام وقت نوشته یعنی نماز دیگر در آن وقت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول  
صاحبیه و ابو مسلم اگر مسلمانی را نماز پیشین بر دی است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میکند و بعد از  
قراة تشهید پیش از سلام وقت مکروه نماز دیگر در آن وقت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه  
نازروا بود مسلم اگر منته بعد از قراة تشهید پیش از سلام آب یا نیت بقول امام اعظم رحمه الله  
نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نماز و ابو مسلم اگر نماز بعد از قراة تشهید پیش از  
سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نماز و ابو  
مسلم صاحب حج سائل را بعد از قراة تشهید پیش از سلام وقت نوشته بر قول امام اعظم رحمه الله  
نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه و ابو مسلم مسح موزه را بعد از قراة تشهید پیش از سلام دست  
مسح بر سر آمد بر قول امام ابو حنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه و ابو مسلم صاحبیه را  
بعد از قراة تشهید پیش از سلام حیره افتاد و جراحت نیکو شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول  
صاحبیه و ابو مسلم بمانی با نماز میکند و بعد از قراة تشهید پیش از سلام صحت یافت و  
قوت برخاستن یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه و ابو مسلم کسی  
که پوشیدن سر بر ایشان فرض نیست بعد از قراة تشهید پیش از سلام بر ایشان سر پوشیدن واجب نیست  
چنانچه دختر نارسیده رسیده و یا کنیز که از او شده و همچنان مقدر از کنی تاخیر کرد بقول امام ابو حنیفه رحمه الله  
ناز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد و ابو مسلم مسلمانی بعد از قراة تشهید پیش از سلام  
بجواب رفت و احتلام افتاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه و ابو مسلم  
بعد از قراة تشهید پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه  
روا بود مسلم مروی نیست امامت زمان کرد بعد از قراة تشهید پیش از سلام زنی آمد بوی افتد کرد

و بعدوی امام شمس بر قول امام عظیم رحمه الله نماز تباہ شود و بر قول صاحب بدو بود **مسئله** جماعتی  
 و گشتی نماز میکند و در جماعتی دیگر از بیرون گشتی برایشان افتد اگر در بعد از قمر افتد نشسته و پیش از اسلام  
 گشتی روان شد بر قول ابو حنیفه آنها بی گشتی افتد اگر در اندک نماز ایشان تباہ شود و بر قول صاحب  
 نماز او بود و درین جمله سیاقی که گفتیم بر قول امام عظیم رحمه الله علیه نماز تباہ شود و بر قول صاحب بدو بود و بر  
 اصل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی بر قول امام عظیم رحمه الله علیه است و بر قول صاحب بدو بود و بر  
 خواجا امام اجل خرمن رحمه الله گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کننده در بیضه است بانی گویم  
 غیر از او ای نماز است در بیضه نیست که در بیضه چیزی بود که بنفس خود عبادت بود و چیزی که بخنده و قهقه و بحدت عذر  
 از نماز بیرون آمده شود و بی بیضه نشود و فقیه مسعودی و مصنف این کتاب از خواجا امام قاضی احمد زاهد و بعضی  
 از مشایخ رحمه الله گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخص دو صفت  
 جاریست همچنانکه یک راهم مطیع توان گفت و هم عاصی صبر است **مسئله** چنان بود که موسی و زین  
 عصبی با چار عصبی نماز میکند از آن آدمی که نماز میکند و مطیع بود و از آن آدمی که در زمین عصبی است  
 با در جامه عصبی است عاصی بود این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی بدین صورت سه سلسله است  
 مختلف به بیان او شافعی رحمه الله یکی را هم محرم توان گفتن و هم حلال چنانکه مردی پیش از نماز حرام  
 احرام کبر و قول علماء ما رحمه الله علیه روا بود و بر قول شافعی بامتیقات نزد محرم نشود و دیگر را هم محدث  
 توان گفتن و هم با طهارت صورت مسند حان بود که مردی بطهارت باشد دست بر اندام نهایی خود  
 نهاد و باز بی را بوسه کرد و برادر عقد شاید بقول شافعی طهارت تباہ شود و بر قول علماء ما رحمه الله تباہ  
 نشود این مرد را هم محدث توان گفت و هم طهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسند  
 چنان بود که مردی از بالا فرو دهد یا بار کر آن بر پشت گیرد و یا چیزی بر پشت دی زند که از دی آب بی  
 بی پشت ظاهر شود بر قول شافعی رحمه الله غسل واجب شود و بر قول علماء ما رحمه الله غسل واجب  
 نشود این مرد را هم جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود  
 میان رو خواست شستن که یکی این و خواهر قسمت خود را اندک در بر قول امام عظیم رحمه الله بنمی زند  
 شود و بر قول صاحب بدو آزاد شود این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد اما بر قول امام عظیم  
 رحمه الله ان مرد آزاد و ناگفته که اسیر اختیار بود اگر خواهد وی نیز عیمه خود را آزاد کند تا بایسته زواب  
 شود و از خواهر نیز قیمت بنده از آن آزاد کننده ایستاد و اگر خواهد غلام را کازیر نماید تا چندانی که  
 به پیمانی خود را کار کند انکار آزاد شود اما بر قول صاحب بدو را در اختیار بود و اگر خواهد از آن شریک

بیم بقیع غلام را ستاده اگر خواب غلام را کار فرما بد چندانی گویند بر بای خود را کار کند غلام خود را از دست یکی یا  
بیم بقیع توان گفت هم مسافر چنانکه غلامی بود در میان دو خواهر شترک و دو خواهر مسافر و بای یکی از  
دو خواهر است اقامت کرد این غلام را هم بقیع بقیع خواهر بقیع توان گفت و هم بقیع خواهر مسافر و مسافر  
هم توان گفت یکی از بیم خفته توان گفت و هم بیدار و راه مسافر چنان بود که یکی در خانه خفته باشد  
مرد را بازنی عقد کردند و با آنجا که در آمدند و از بیرون آمدند این خلوت ایشان فاسد باشد تا اگر آن  
زن را قبل از دخول طلاق و بدعت لازم نشود که آن خفته را حکم بیدار است اما بقیع بای هم در لایم شود و العلم  
بای هم در میان واجب است نماز در نماز و جهای است که تبرک و تاخیر وی سجده سهو لازم شود چون  
بهر استیجاب بود اما اگر بعد از نماز را بود و لیکن بزرگوار شود چنانکه اگر کسی با خمر نماز سجده سهو بیاورد آن سجده  
سهو نقصان نماز و بیدار بیکم و دیگر بیکم را که در احوال علیه السلام هم حسن الکتاب را کفارت نیست الا تبرک

بالله و حقوق الوالدین و الفرائض و البیعت و الفجرت و حمل المومن بغير حق و بدعت و تبرک و قتل نفس  
بغير حق رسول مفروده است که پس بکناه بکیر اندک در یاد دنیا کفارت نیست بشتر که آوردن بعد از آن  
و از اراده در بیدار کردن و در حرب بکمون از دو کافر و دی که اینند که غالب مملکت نبود و سوگند بدار و غم خوردن  
یعنی عین غموس و خون بناحق کردن همچنان که این پنج کناه بکیر را در دنیا کفارت نیست هر که در نماز و بی  
بعد از آنکه اگر چه در آخر نماز سجده سهو بیاورد آن سجده سهو نقصان نماز و بیدار بیکم و دیگر بیکم را که در  
زیر آنکه کناه بقصد کرده است **مسئله** در قریضه چهار رکعتی در دو رکعت نامعین قرآن  
خواندن قریضه است اما در ولی اول واجب است **مسئله** فاخته شیش السورت خواندن  
واجب است و سورتا با فاخته ضم کردن واجب است بر قول علماء مارج و بر قول مالک رحمه الله  
قریضه است **مسئله** در نماز بکند خواندن فی بلند خواندن واجب است و در آهسته خواندن  
آهسته خواندن واجب است این دو **مسئله** در حق امام آید اما آنها که از نه را در نماز نرم خواندن  
نرم باید خواند و در نماز بلند خواندن بخیر است اگر خواب بلند خواند و اگر خواب نرم خواند **مسئله**  
بلند خواندن در نماز بر سه نوع است قریضه واجب و سنت اما سنت در حق نماز شب است باید که در طول نماز  
نرم بسیار نیک خواند و نیک بلند خواند میان بلند و نیک حدیث مهنر عالم **قال** علیه السلام ضم الامور  
آورده اند که شنبی رسول عم روزگار صی از مطلقه بیکم و چون بدرجه ابو بکر صدیق رضی الله عنه رسید و می نماز  
بود و قرآن نرم بخواند رسول عم نبود و نیست که وی در نماز است از بخاک نشسته و بدرجه عمر رضی الله عنه  
رسید و وی نیز در نماز بود و قرآن بلند بخواند رسول عم نبود و نیست که وی در نماز است

از آنجا که گذشت بدو حجره هلال سید رضی الله عنه وی نیز در نماز بود از سورت بسورت نقل میکرد و چون باید او  
رسول عم نماز کند او و پشت مبارک بر مسند رسالت باز داشت و گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و فریاد  
ترم بخواندی گفت بلی یا رسول الله با ملک بی نیاز را میگویم رسول عم گفت اینجا هست که تو میگوئی اما باره  
بلند تر خوان و این حدیث فرمود قال عم ارفع صوتک قليلا انگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی  
سوتی باشد و انگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند بخواندی گفت بلی یا رسول الله  
دو بار اجماعی رسانیدم رسول عم فرمود که همچنان است اما باره پست تر خوان تا خفک ترا ضرری نرسد یعنی  
ایشان را سید از کنی قال علیه السلام احضص صوتک قليلا انگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی  
و از سوره بسوره نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان پیوسان نقل میکردم رسول عم  
فرمود اینجا هست که تو میگوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن و انگاه سورت دیگر آغاز کن قال علیه السلام  
اذا فتحت سورة فاتمها بتمامها فرمودم که هر سوره را که افتاح کردی آنرا تمام کن انگاه دیگری آغاز کن چون  
رسول عم مر صدیق را فرمود که بلند تر خوان و هر عمر را فرمود که بلند تر خوان پس معلوم آمد که مسانه باید خواند  
قوله تعالی ولا تجعل لک دولا تحلف بیها و اتبع بین ذلک سیما و واجب در حق امام است باید که چنین  
بخواند که صف اول را بشنود و فریضه در حق هر نمازگزار است که چندانی خواند که نماز بوی روا آید و آن  
مقدار که نماز بوی روا بود چند است و در شرح طحاوی و در صله خواجہ امام بکر خواجه زاده ابو الحسن کرمی  
روایت کرده که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از الشیخا ان خواجہ ابو الحسن بزرگ  
رحمة الله علیه چنین روایت است که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست می آورند که دو کسر  
از شاکردان امام اعظم رحمه الله درین مسأله مباحثه کردند به پیش شریفی بازگشتند بشرف گفت که قاری  
باید که چندانی بخواند که اگر مستمع گوش بردوان می نهد بداند که چه میخواند اما هیچ و درست تر آنست که  
خواجہ ابو بکر فضل بخاری و فقیه ابو جعفر سید وانی و خواجہ امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که  
چندانی بخواند که خود بشنود و یاد بگیرد و بشنود و هر چه کم ازین بود آن همچنین بود که جمیع مادیان  
و بجز نماز را نبود مسئله ترتیب میان رکن و رکن واجب است مراعات ارکان با اتفاق واجب است  
چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعود تعدیل ارکان بر قول ابو یوسف و شافعی  
رحمهم الله فریضه است و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست  
که رسول عم در پیش نشسته بود که اعرابی در آمد و نماز کرد و تعدیل ارکان بجا نیاورد چون نماز تمام کرد  
رسول فرمود قم فصل فانک لم تصل بریضه نماز نکرد که تو نماز نکردی اعرابی آن نماز را بازگذازد

و هم تعدیل ارکان بجای نیار و باز فرمودست که قم فصل تا کلم لصل اعرابی چون نماز تمام کرد ان نماز را باز کند و تعدیل ارکان بجای نیار و رسول عم هم این حدیث فرمود همچنین تا سه بار فرمود چهارم بار اعرابی غیر ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من پیش ازین نمیدانم که از درون رسول عم تعدیل ارکان در آخرش بعد از ان نماز گذارد و تعدیل ارکان بجای آورد و انگاه رسول عم مانندش نابریخت بس معلوم آمد که

تعدیل ارکان فریضه است و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله

من صلی صلوٰة و لم یم رکوعا و سجودا لایحوز صلوٰة جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه رواه ابن مسینه از رسول عم که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجای نیار و نمازی روا بود پس معلوم آمد که تعدیل ارکان فریضه است اما امام اعظم و امام محمد رحمه الله گفته اند که اینجی رسول عم فرموده است از راه فضیلت و کمال را نه از راه فریضت را دلیل بر آنکه فرموده است **قال علیه السلام لا صلوة**

**لجاء المسجد الا فی المسجد** رسول عم فرمود که نیست نماز به سبب مسجد را جز در مسجد **قال عم لا صلوة**

**للراة انما تنزله** که رسول عم فرمود که نماز نیست مرزن چشم گرفته را **قال عم لا صلوة للحد البلق**

پنجام فرمود که نماز نیست مرنبه که بخیزه را **قال علیه السلام لا صلوة فی الارض المخصوبة** پنجام

فرمود که نیست نماز در زمین عصبی **قال علیه السلام لا صلوة فی الثوب المخصوب** پنجام فرمود که

نیست نماز در جابه عصبی **قال علیه السلام لا صلوة للمنفذ خلف الصفوف** پنجام فرمود نماز نیست

سر آنکه اگر در آخر صف تنها ایستد درین جمله احادیث این همه نماز گذارنده از عجمه نماز بیرون آیند و

از فریضت برایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودش که دیگران را بود اینجا نیز هر که نماز

گذارد و تعدیل ارکان بجای نیار و نمازی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش که تعدیل ارکان

سجی آورده باشد و دیگر آنکه رسول عم اعزبی را میدید تا نماز تمام میکرد و انگاه میگفت که بر خیز نماز گذار که نه

نماز نگذاشته اگر نماز اعرابی نارد و آندی رسول عم رنج و مشقت دیدار و انداختی هم از ابتدا روا فرمود

که همچنین که از چون بماندش نماز تمام میکرد و انگاه فرمودش که نماز همچنین گذارد پس معلوم آمد که تعدیل

ارکان فریضه نیست واجب است و دیگر حدیث قم فصل حدیثی مشهور است و احسنی تفاضا کند و

جابر بن عبد الله حدیثی واحد است سننی تفاضا کند و ما فریضه رکوع و سجود با تیر و ششم قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا رکعوا و اسجدوا تعدیل ارکان را حدیث اگر بگویم که تعدیل ارکان فریضه است زیاده

کرده با ششم حدیث را بابت و اینچنین نشاید و همچنین که حدیث روایه میکند این حدیث را روا است مسکین

در حدیث آمده است که رسول عم در مسجد نشسته بود با صبی که گرام اعرابی در اند و نماز گذارد و تعدیل

ارکان بجا نیار و چون می نماند تمام کرد از سر سجد درین نیت کی از سجده بیرون است که تا در سجده می نماند و بعد از آن نیت که در سجده  
 نماند از سر رسول هم فرمود که در حق نماز گذارند که آن طعنه گفتند یک کس بر آن ویدان نماز در حق خریداری کنند  
 ابویرق رضی الله عنه گفت من سجد در آن نماز را ندیدی خریداری کردم از ده هم فقره و اما اگر دم نبرد در فقره  
 رسانیدم عراقی گفت نه در آن کس که اگر برضیا و آنچه در دنیا است بر من می تواند بین دو دولت نماز نبودم ابویرق  
 گفت در آن دم و آنچه عراقی گفته بود با رسول الله صلی الله علیه و سلم با آنکه رسول هم فرمود که من بگویم که نماز گذارند که آن  
 طعنه گفتند چون رسول هم بر نماز گذارند فرمود وی بعد از ارکان بجا می نیاید و بعد از سجده تمام اند که بعد از ارکان  
 فرقی نیست **مسئله** بعد از ارکان چیست ابو الحسن که می گوید گفته است که تمام کسج و سجده و بعد از ارکان چیست  
 خواهد بود سجده و آنچه عراقی گفته که تمام کسج و سجده است که با آنکه بعد از ارکان گرفته اند که در نماز بعد از  
 ارکان بجا می آید و از بعد از ارکان پس سجده و مستحق فضیلت در سجده و در نماز است و بعد از آنکه از نماز است  
 که هر که نماز گذارند و بعد از ارکان بجا نیارند و اول آن بود که آن نماز را باز کرد از آن برای آنکه عراقی را رسول هم سبب نماز  
 باز فرمود که از آن که وی بعد از ارکان بجا نمی آورد **مسئله** تا نیست بعد از ارکان چند است بر قول ابو یوسف  
 و شافعی و حماد و غیره است و بر قول محمد و احمد که است شد نیست است از امام عطاء الله علیه السلام که چهار روایت است  
 یک روایت نیست که گرفته و بگوید که وی از کس بر کس نقل میکنند از وی بعد از ارکان بود و اگر گرفته و بگوید که از  
 کس بر کس نقل میکنند یا این از وی بعد از ارکان بود و بگوید که از کس بر کس نقل میکنند یا این از وی بعد از ارکان بود و بگوید که از  
 نیست این از وی بعد از ارکان است در متنی از امام ابو حنیفه رحمه الله علیه و ابیه است که اگر مسلم بر سبب الین بر بالشت سجده  
 اگر آن نبالی یا آن بالشت را از زیر سر وی بکشند وی نیت سجده دوم کند از سر دوم وی نیابت دارد و آنچه سجده بر وی  
 اما این قول ضعیف است و بدین عمل نباید کردن و بگوید که آنست که چون سر از سجده اول بر دارد و حتی اگر تیغ در میان  
 حاصل شود نگاه وی نیت سجده دوم کند از سر دوم نیابت که در نماز صلوٰه خواهد بود اگر کسی سجده آورده است  
 که مراد از حاصل شدن تیغ آنست که قبضه بر زمین بود و نوک تیغ بر پیشانی **مسئله** سجده یکی حجم کردن و  
 است تمکال آید که قیام رکوع یکی سجده دو حرکت چیست مشایخ رحمهم الله تعالی درین سه قول گفته اند یک قول آنست که  
 قیام قرار است بر تنگ شدن رکوع اگر است بر کف کند و دو سجده که او پیشتر است بر تنگ شدن این جواب حکایت خواهد بود  
 القاسم حکم کرده الله گفته است که هر که چیزی فرو بیاورد و بگوید که چیزی فرو می کشد که آن خواهد بود و چون دعوی بندگی  
 آن سجده را که او پیشتر است بر تنگ شدن این جواب اهل اصول آنست که چون امر بعد از نیت سجده و تعالی امر ملاک را تا آدم هم  
 سجده از آن **قوله تعالی** و اذ قلنا للله اعلم الله اعلم الله سجده الامم فسیجدوا للطیلس ملایک همه سجده آوردند ملایک علیه  
 اللغه که سجده نیار و چون سر از سجده اول برداشته و تنگ کردی و کردن گشتی عزایمل را و دیدیم بجان است

استاده شکرانه از یکی کسی بود که آوردند پروردگار عالم از ایشان قبول کرده و برافراخید و اینست حال  
از امیرالمومنین عجلواست کرده اند رضی الله عنه و او حکم چنین گفته است در سجده اول که گوید  
غیر از که بر خاک نهاده و دلیل و اشارت است بر آنکه مر از خاک آورده است و سر بر آوردن اشارت است که بر  
بر خاک دارد بازنده ام در سجده دوم اشارت است که بازگشت من بخاک بود و قول خدا عزوجل قولی است  
منها خلقناکم فیها نعبدها و منها نخرجکم ناره اخری است ای خاکت او بیده خاکها بیدار باش  
خاک بودی خاک گردی در میان پوششیدار باش چون از علی بن ابی طالب عجلواست آمده است علماء و ادب  
اند و حکمتها را دیگر بیرون آورده اند شش جواب دیگر میگوید و او اند و بقیه را کرده اند یکی حکمت آنست که شکران  
مر معبود باطل خویش ناپاک سجده جمعی آورده اند مر معبود را فرمان آمد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان سجده  
می آورند و شما دوازده عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود و رکوع می آمد است چنانکه ایشان رکوع  
نیزند چنانکه سجده مومنان را مخالفت فعل ایشان بدین صفت و یکجا است بقیه و مر مخالف را حکمت دوم  
آنست که چون روز میثاق می گفتند فرمان آمد که دعوی را معنی ناپاک سجده بیاید بعضی سجده آوردند و بعضی  
چون از آنکه سر بر آوردند و دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند باینکه توفیق سجده خدای عزوجل را شکر آوردند  
باز سجده رفتند و کسانی که سجده اول نیاوردند و بعضی از ایشان ایشان شدند سجده دوم و او دیگر که سر بر آوردند  
مسلمان بود و مسلمان بود چون نیز مسلمان میسر دیگر بر آوردند و کافر بود و کافر بود و دیگر که اول آورد و دوم  
مسلمان بود و کافر بود و کافر بود و دیگر که اول نیاورد و دوم آورد کافر بود و باز مسلمان شدند چون روز میثاق می آمد  
و سجده آوردند و فرمان آمد که شما باز هر دو سجده را بر عبادت حال بود در روز مشاق را شکر بود و لغت پانزدهمین  
تعارف و حید را حکمت بیستم آنست که آدم معصوم پس از هشت بر نعمت بر نیاید بخت فرستادند بیصد سال بر کسیت  
خوشت و سجده بود و هجرت کعبه نبیل امین از بشارت قبول توبه آورد و گفت سر را بتا بشارت رسانم چون سر بر آورد  
بشارت شنید و باز سجده رفت شکر از آن حال آورد و سجده آورد و یکی از جهت شکر را خدا فرستاد که پدر را  
موقوفت کند و در نماز و سجده را بد حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت علی با از روی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
و بر اعصار بر خیز تا اهل آسمان را بر بنیاد نگاه در حجام در رکوع و سجده و قعد و بیدار و بیدار و آنها که سجده بودند و فرمان  
که سر بر آید تا بر آید بنیاد سر بر آوردند و او را دیدند چون بازگشت ایشان سجده بود بازگشتند بر او یک فعل دید  
ساجد از او در سجده و بر فرمان آمد که جمعی است که بکوتاه رکوع و قعد و بیدار و سجده و چنانکه ای که بیداری تا ثواب  
عبادت همه ملائکه ایشان را که امت کیم حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که متقاد فرمان خداوندیم و  
سجود و گمان دعوی و در شریعت چنانست که دعوی می بود و گمان دعوی دو گونه اند در حکمت چنانست



حکایت ششم آنست که در رکوع خدمت است و در سجود قرب است **قال** النبی صلی الله علیه و سلم قرب  
 ما یكون العبد من رب اذ سجده و خدمت انبده است مرخدا ی راغ و جل و قربت از خدمت مرنبده را آنچه انبده بود و در یکی  
 بسند که در زبیر الطیار بنی خیاری را آنچه از وی بود مرنبده را و در کوفه انبده را چه الطیار بنده توانی اما بعضی از علما اصول  
 گفته اند که چون از ملک تعالی امر آمد مرطایک را که سجده آرید مرا کم را بهر امتثال بنمودند و فرمان بجاء آوردند و سجده کردند و ایشان  
 را سحلو شد و او که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می رسیدند و بر خدای با شیدند چون بر آن سجده بر پشت غرازل او دیدند  
 استادانده تنگتر از آن حال ایک سجده دیگر آوردند خداوند غر و جل از ایشان قبول کرد و بر ما فرمود که ایندین سجده  
 و آن سجده حق را بود با آدم را خواجرا نام را به فرجه الله گفته است که آن سجده حق را بود آدم در معنی قبل بود شیخ الاسلام  
 بران الدین رحمه الله گفته است که آن سجده نجات بود و بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از سر  
 انکه امر بود مرطایک را از خداوند غر و جل تاوردن سجده مرا آدم را صلوات الله علیه که آدم را سجده آرید اما جواب فقها  
 که خواه نام اجل خمس رحمة الله گفته است که سجده تعبدی است مخصوص روی حکمت نشاید طلبیدن دلیل بر آنکه اگر مسلم را دیگر  
 قیام آورد و رکوع آورد و حلال دارد و کافرشود اما اگر سجده ارد و حلال دارد کافرشود **مسئله** اگر در آن سجده مبارک  
 است و دلیل بر سجده سلطان فرعون که یک سجده بیاورد خداوند را بی طهارت و بجا بر نفس روی بغیر قبله صد رحمت  
 بافته و ترک سجده نامبارک است دلیل بر این علی الغزالی که یک سجده بیاورد ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن  
 از ترک سجده نبود از ناکردن فرمان بود عمر بن حنبله رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده کرد در خدا را خدا ایتعالی ویر  
 بقیامت یک کافرا ده پندش دارد و نوزده اندازند و خود نجات یابد و برین سخن نظر میکنید که چون بد ملت ابراهیم  
 خلیل الله صلوات الله علیه خواب دید که فرزند افران کن درج را بر دنا آجا که فرمان بود فرج بدید  
 بر زمین بنادان صورت سجده بود و نه حقیقت سجده خدای تعالی خدا فرستادش **قال** تعالی و قدنا  
 بدیج عظیم بنده مومن چون سجده آورد خدای غر و جل را اگر خداوند تعالی کافرا ده پندش بقیامت ناور و نوزده  
 اندازد و خود نجات یابد بدیج عجب نبود **مسئله** سجده بر خاک آوردن فاضله بود و دلیل بر فضل زاید صحابه عبد الله  
 و فقیه است عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم که ایشان چون بسجود بر یا فیرندی خاک با خود بر دندی و در کشتی نختندی او بر خاک  
 سجده می آوردندی از ایشان سوال کردند که ای یاران رسول علم از چه معنی است که بخاک تقوی می نماند ایشان  
 گفتندی که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد این آیه را بر خویشی **قال** تعالی منبنا خلقناکم و فیها نفیذکم و منبنا نخرجکم  
 ناره آخری **سپست** ای ز خاکت آویده خاکیا بیدار باش خاک بودی خاک کردی در میان بخت یا باش یا نباش  
 معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضله است **مسئله** در طوطی چهار رکعتی بر قول امام اعظمی  
 رحمه الله و ابو یوسف بر سه رکعت شستن واجب است و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمه الله در چهار رکعت

و ج قول محمد و زفر شافعی رحمهما الله انست که شستن نماز است علاوه بر هر رکعتی نماز است علاوه دلیل  
بر آنکه قرائه شفع اول از شفع دوم و بجا نیت نماز است و وقت شفع دوم از اول نیت نماز است و بجا نیت نماز است  
باید که بر هر رکعت شستن فریضه بود اما امام اعظم و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند چون فریضه چهار رکعتی یک قعده  
رومی آن بدست و تطوع بطرفی اولی بود که یک قعده روا کرده اند و اگر گوئیم که دو باید است و تطوع را بر هر چه بنا ده با هم  
بر فریضه و این چنین نشاید دلیل بر آنکه اگر مسلمانی سنت را بماند شستن عقیبت شود و لیکن قضاء آن سنت بر وی نبود  
فریضه را بماند قضای آن بر وی بود و اگر قضای بر خود نه بیند کافر شود مسلم را در فریضا چهار رکعتی بر سر و شستن  
امام کرخی از صاحبان رحمهم الله روایت میکند که سنت است و لیکن در شستنی واجب است و بسیار جای هم سنتی بود و در وی  
معنی واجب بسیار جای که هم واجب بود و لیکن در وی معنی فریضه بود چنانکه گویند یا رسیده رسیده شده بر وی نماز واجب  
و چون باشد گویند زکوة بر وی واجب شد و چون نال شد گویند بر وی واجب شد و چون در رمضان نالید گویند روز  
بر وی واجب شد و چون جنابت رسد گویند غسل واجب شد بر این همه با اسم واجب گویند و لیکن در وی معنی فریضه است  
با اسم شستن است و لیکن در وی معنی واجب است پس شستن که مضایق بود یک کلمه نماز نالیدن وی سجده بود واجب شود چنانکه بجا  
رکوع و سجود و هر سنتی که مضایق بود بسوی کل نماز نالیدن وی سجده بود واجب شود چنانکه قعده اول چون شستن شفع اول تمام  
شود و چون چیزی تا بعد از شفع دوم شود پس وی مضایق آن نماز نالیدن او و نماز او مسجدی بود واجب شود و شستن الاسلام  
علی ایسی جای رحمه الله علیه گفته است که مسافر بر سر و شستن فریضه است مقیم را باید که واجب بود و فریضه چهار رکعتی است  
که قعده آخر شستن فریضه است پس قعده اول باید که مقیم را واجب بود و خطبه امام که بر او برادره رحمه الله علیه گفته است که این نماز در  
دو رکعت بوده است مقیم را بقیعت تمامت چهار رکعت است و دلیل آنکه مسافر که نماز چهار رکعتی داده رکعت میکند در آن  
نماز بر آن آید و از فریضه بر وی چیزی باقی نماند باید که مقیم را بر سر و شستن واجب بود تا فاضل شود و در میان  
اصل و زوائد مسلم مسلمانی سنت و یا تطوع چهار رکعت میکند از دو بر سر و بقیعت شستن بقیام  
سیصد و بیست و یک یا در آن کرده یا بی بقول ابو حنیفه رحمه الله بانه شستن واجب بود و بقول ابو یوسف رحمه الله  
بانه شستن مستحب بود و بقول محمد و زفر شافعی رحمهما الله فریضه بود اگر بانه شستن و بیچنان نماز تمام کند و نماز  
بقول امام اعظم و ابو یوسف رحمه الله نمازش روا بود و مسجدی سهواً شستن و بقول محمد و زفر شافعی رحمه الله  
نمازش روا نبود و اما استادان متاخران گفته اند که باز کرده و نماز را بر وجهی تمام کند که اجتماع روا آید و لیکن آن  
که در دایمی خلاف بود مسلم را در فریضه چهار رکعتی در وی آخر نماز خواندن را اطمینان است و شستن باو  
از امام اعظم رحمه الله روایت میکند که واجب است و امام ابو یوسف از امام اعظم رحمه الله روایت میکند که  
سنت است محمد بن حسن رحمه الله گفته است که بخیر است از آنکه وجه قول حسن یا در رحمه الله انست که بجا نیت

رضی الله تعالی عنه روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودی آنرا فاتحه سمیانه خواندی که رخصت مبارک عمی چندی  
 و حق بودی که ما حرف با کفر شنیده ای چون این خبر با ما عظیم رسید فرمود که فعلی بر اهل بیت رسول عمی غیرت کرد  
 و اجماعی نقض کند و از اینجا است که حسن بن ابی امام عظیم رحمه الله روایت میکند که واجب است و جهت قول ابو یوسف  
 آنست که هر دینست از صدیق محلی است از امیر المؤمنین علیه السلام که انسان گفته اند که مادر دوی از فاتحه بطریق  
 و خواند می چون این خبر با ما عظیم رحمه الله رسید گفت ایشان که ابراهیم بن خلیفان رسول عمی اند که ایشان  
 صواب بود و فعل ایشان سنتی نقض کند و از اینجا است که ابو یوسف از ابو جعفر رحمه الله روایت میکند که سنت  
 است و جهت قول امام محمد رحمه الله تعالی آنست که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که  
 ایشان گفته اند دوی آنرا فاتحه و بطریق تسبیح خواند می چون این خبر محمد بن سید گفت آنست از او و ایشان است  
 و آنست است که این ائمه امام ائمه در دو رکعت آنرا فاتحه بخواند باید که بقول ابو یوسف و رحمه الله تعالی عمل کند  
 و سجده سوره یس که اگر سجده سوره یس را در مسبقاتی که در دعای دوی باشند متابعت کند بر قول ابو یوسف نماز  
 مسبقان تباد شود و اگر تنها در دو رکعت در غیر محل که در اینجا مسبقاتی متابعت شود و اگر تنها در دو رکعت  
 باید که بر قول حسن بن ابی امام رحمه الله تعالی عمل کند و سجده سوره یس را در مسبقاتی که در اینجا مسبقاتی متابعت کند  
 خواندن در دو رکعت است اما در دو رکعت خواندن می در مسبقاتی که در اینجا مسبقاتی متابعت کند  
 از قرآن است و در مسبقاتی که در اینجا مسبقاتی متابعت کند است که در اینجا مسبقاتی متابعت کند  
 انما یستعینک فی فکر دوم سوره الفاتحه فی فکر این بر دو رکعت و در مسبقاتی که در اینجا مسبقاتی متابعت کند  
 طی دوی از امام محمد رحمه الله روایت است که جنب و خائف و نفسا و انشا یا خواندن که در دوی شریفان است اما مطلق  
 قرآن نیست که نماز دوی را و آید پس شروع شده خواندن دوی در دو رکعت آنرا اگر از قرآن بود و دوی که آید  
 و اگر از شریفی بخواند سجده سهواً بلام شود خواه از امام که خواهر زاده رحمه الله علیه گفته است که یا دوست عدو رکعت واجب  
 مسکنه است یا نماز خانه فریضه است و نماز نماز عید واجب است سجده تلاوت بر قول علماء را که در مسبقاتی  
 واجب است و بقول شافعی سنت است سجده سهواً بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که سنت است زیرا که نماز  
 دوی سجده سهواً واجب نمیشود و اما ظاهر روایت آنست که واجب است که سنت را قوت آن نبود که آنست  
 از فریضه بکبر دوی نقصان از فریضه بر یکبار مسکنه قعد آخیره شستن فریضه  
 و قعد آخیره شستن بقول علماء را که در مسبقاتی واجب است و بقول شافعی  
 در فریضه بر یکبار مسکنه قعد آخیره شستن بقول شافعی فریضه است و بقول علماء را که در مسبقاتی  
 فریضه است واجب است و جهت قول شافعی آنست که رسول عمی فرموده است قال انی سمعتم نبیا الله یقول

التسلیم رسول<sup>ص</sup> فرمود که تکبیر اول حرام کند و کار نادرست است و سلام حلال کند و کار نادرست است  
 چون رسول<sup>ص</sup> تکبیر اول را بسلام فرمود پس چون تکبیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر  
 آید نماز بود و این بیرون آمدن نماز اما علمای ما رحمه الله گفته اند که مافوضیت تکبیر اول را بابت دانسته ایم  
 قوله تعالی و ربک فکبر و قد افلح من تنکب و ذکر اسم به تضرعی این دو آیه در حق تکبیر اول عام السلام  
 را ایستنی نیست حدیثی واحد است دلیل بر آنکه ابوالبی بحضرت رسول<sup>ص</sup> اندر آمد و گفت یا رسول الله  
 ادب طهارت و نماز بنما موز رسول<sup>ص</sup> آداب طهارت و نماز آموختش و چنین گفت که چون نماز گذاری  
 و قعد آخر مقدار عبده و در سوره رسالی نماز تو تمام شد خواه بشین خواه برو و ابوالبی سوال کرد یا رسول  
 که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا بی رسول<sup>ص</sup> فرمود که بی اگر فقط سلام فریضه بودی  
 رسول<sup>ص</sup> و تبلیغ آن تقصیر کردی و عن عبد الله مسعود رضی الله عنه عن النبی<sup>ص</sup> قال اذا قرأت رکعة  
 من السجدة الاخيرة و قعدت قدر السجدة فعدت حملک چون ستر از سجده آخر بر آوردی و قعد آخر مقدار  
 عبده و در سوره رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواه بشین خواه برو پس دانستیم که فقط سلام واجب است اگر فقط  
 سلام فریضه بودی رسول<sup>ص</sup> گفتی که فقط سلام فریضه است مسئله سلام از نماز است یا بی خواه نام ببر خواه از چه چیز  
 گفته است که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ رکعی را نیست ملاحده شرط نیست و سلام نیست ملاحده شرط نیست  
 پس باید که از نماز بنماید اما خواه نام اجل سرخشی حجت الله گفته است که سلام از نماز است دلیل بر آنکه بنا بر روی سجده  
 سهو واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول ملک رحمه الله یکی و بقول منبری رحمه الله سه و بقول علماء ما  
 رحمه الله دو و وجه قول ملک آنست که روایت میکند سهل سعدی و ما در مومنان عا لثقه رضی الله عنهما که رسول<sup>ص</sup> در نماز  
 یکرومی سلام پیش گفت علماء ما رحمه الله گفته اند که سهل سعدی خود رسال بود و ما در مومنان عا لثقه با زبان  
 بودی و منت آن بودی که زبان در آخر صفها ایستادندی و بر وزگار بزرگان را عادت آن بودی که یکبار  
 سلام بلند گویندی از برای اعلام قوم را و یکبار دیگر سلام نرم گویندی آنرو که رسول<sup>ص</sup> بلند گفت ایشان  
 شنیدندی و آنرو که نرم گفت ایشان شنیدند چنین دانستند که رسول<sup>ص</sup> یکرومی سلام گفت ما وجه قول  
 زهری رحمه الله آنست که چون برین سلام گفتی و بر بسیار سلام گفتی بهیت امام پیش روی خود نیز باید  
 گفتن اما علماء ما رحمه الله گفته اند که اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آنست که سلام و پیش  
 و بر اجماع صحابه عمل کردن فاضله بود و سلام شنش صفت دارد و سلام قرائت است سلام تحیت است سلام  
 واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآن آنست که الله تعالی  
 سلام قولاً من ربکم و سلام تحیت آنست که در تحیات میخوانیم که السلام علیک یا علی یا محمد یا رسول الله

و سلام واجب است که بعد از آن نماز وی با سلام است که سلام می گوید بعد از بیاری اما سلام بسیار نیست  
 که سلام اگر سوتی بی این سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که در فرقیه خبری برین قاطع است  
 تواند بنا کند باینکه که سخن دنیا گفته باشد اما آنچه سلام ناسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز  
 است و محمد حسن رحمه الله بر این اصل مسایل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز می کند و بر دو سلام داد  
 به نیت است آنکه جمعه می کند و یا سنتی و در کتب نمازش تباہ شود نتواند که بر آن بنا کند **مسئله** سلام  
 نمازش می کند و بر دو سلام داد به نیت است آنکه سنت می کند و نمازش تباہ شود نتواند که بر آن نماز بنا کند  
**مسئله** سلامی و نیز می کند و بر دو سلام داد به نیت است آنکه تراویح می کند و نمازش تباہ شود نخواهد  
 که بر آن نماز بنا کند **مسئله** مسافرت قنات کرد نماز وی چهار شود و بر دو سلام داد به نیت است آنکه  
 همچنان مسافرت نمازش تباہ شود نتواند که بر آن نماز بنا کند مسبق سجدای سهوا نام امتنا بیت کند  
 یک سلام امتنا بیت کند و اگر سلام امتنا بیت کرد و چنان نیست که چنان می باید کرد نمازش تباہ شود  
 تواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته اند **مسئله** بیرون نماز سلام فاش باید داشتن بنا بر حدیث  
 رسول حکم که ثواب سلام با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن **قال** علی الصلوة والسلام  
 افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا الارحام و صلوا باللیل و الناس یام مدخل الجنة بالسلام رسول عم فرمود  
 که نمازش را بر دو سلام داد و در وقت از طعام بیدار و قرآنی بپوسته دارد و شب نماز کند و وقتی که او میان جفایه  
 باشند تا سلامت و آید در نیت **قال** علیه السلام کل الناس من کل السلام رسول عم فرمود که بخیل تراویح  
 است که بسلام بخلی کند **مسئله** علیه السلام السلام هم الکلام هم الرقی هم الطرق **مسئله** بر زبان سلام نباید  
 گفتن تا بر نیکو عقودی بر تو وارد آید و نیکو گفتن اگر ایشان سلام گویند و یا بر نیکو عقودی بر تو وارد آید و نیکو گفتن  
 و اگر ایشان سلام گویند عليك واجب نباید آنهایی که عقدا ایشان بر هر مردی حرام آید بود و کیانند خدای غرض  
 در قرآن مجید فرموده است **قوله تعالی** حرمت عليك مہاتکم و بناکم و اثواکم و عاتکم و خالاتکم الی آخر الآتیه  
 ایشان جمله بازده انداد است و دختر و خواهر و عم و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و زن  
 و زن پس بر اینها سلام باید گفت و اگر ایشان سلام گویند عليك واجب نباید **مسئله** برادر و زن سلام  
 نمی نباید گفتن و اگر ایشان سلام گویند عليك واجب نباید **مسئله** در احسان آوده است که اگر کسی بر دیگری  
 بطمع جزای سلام گوید عليك واجب نباید **مسئله** تواند که برای مال وی غرض نماید و شستن و سلام  
 گفتن که بر سبیل غیر فرموده است که هر که تواند که برای مال وی غرض دارد و سلام کند چهار دانگ پس چون در نماز  
 کرده باشد **قال** النبی صلی الله علیه و سلم من تواضع لی غنی لاجل غناؤه و یتواضع لک و انکر سلامک و یتواضع

عليك واجب بدو مکرر خواند که اسلام کوی برین نیت باید گفتن اگر از تو گمان نرود بروردگار اعبادت بمنزله  
 آورده باشد و اگر از تو خور و تر باشد باین نیت سلام باید گفتن که معصیت از من کنکر کرده باشد مسئله  
 دیگر سلطان را وقت داد و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت فتوی و فوجیان را وقت خطب و وقت خطبه و غیر این  
 و عالم را در وقت علم درس کردن سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام گوید بر ایشان عليك واجب نیاید مسئله  
 اگر حاجتی فساد میکند بر ایشان سلام گفتن شاید یا نباشد بر قول امام اعظم رحمه الله شاید و بر قول صاحب زینیه  
 وجه قول ایشان نیست که این حاجتی عامی اند و مستوجب عدل و عقوبت بروردگار اند و سلام رحمت بروردگار  
 است پس ایشان شاید گفتن اما امام اعظم رحمه الله گفته است که ایشان عامی اند و سلام رحمت بروردگار و  
 رحمت از برای عاصیان است و وجه دوم آنست که چون بر ایشان سلام کوی ایشان بجا جواب سلام  
 مشغول شوند در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده و منکر امر معروف کننده شود و سلام بر  
 شش وجه است بر بادشاه اطاعت است و بر عالمان توقیر است و بر والدین حرمت است و با اقربان  
 بوسه است و بر کودکان تمویض است و بر اهل خانه سنت است و در اخبار امام زاید بن محمد الدین رحمه الله علیه  
 حدیثی روایت کرده است با سنادی درست ماز رسول عم که بر کز از باد از خانه بیرون آید بر او مومن سلام  
 گوید خداوند غر و جل ثواب از او کرد که بنده در دیوان وی ثبت گرداند و در وصایای امیر المومنین علیه  
 رضی الله عنه آورده است که اگر یک بر یک مومن سلام گوید خداوند غر و جل ثواب ده بنده از او کرد و در  
 دیوان وی ثبت گرداند و فیح الاسلام بر این الدین گفته است که سلام گوینده را مست ثواب دهند و عليك  
 گوینده را ده ثواب دهند بر وی اشکال گوید که سلام گفتن سنت است و عليك گفتن فرض گفتاب از به  
 معنی است که هر سنت را ثواب بیشتر از فرضیه بود و گفته اند که آن بنده ابتدا بخیر کرده است قال الشيخ  
 علیه السلام الدال علی کیفه و در وصایای امیر المومنین علیه رضی الله عنه نیز همچنین آورده است مسئله  
 سلام چگونه باید گفتن بقول شافعی رحمه الله سلام عليك و بقول علماء مار حنبل رحمه الله سلام عليك و رحمه الله و خیر  
 شافعی رحمه الله آنست که خدا تعالی میفرماید قوله تعالی سلام قولاً من رب الرحمة ما علمنا من الله علیه  
 که سلام گفتن سنت الهی است که بشب معراج خدا تعالی بی کام و بی زبان بر رسول عم گفت السلام عليك  
 ایها النبی و رحمه الله و بر کاتب اگر کسی از اسلام عليك گوید قنونی و بالغ لاجواب لازم نشود اگر کسی گوید السلام عليك  
 باجماع عليك واجب نیست الا سلام بر این الدین رحمه الله گفته است که اگر کسی بر تو سلام گوید که سلام عليك جواب باید  
 گفتن و عليك السلام و اگر وی گوید السلام عليك و رحمه الله جواب باید گفتن عليك السلام و رحمه الله و اگر وی  
 این گوید که سلام عليك و رحمه الله و بر کاتب یا دیگر گفتن عليك السلام و رحمه الله و بر کاتب و سلم علیه عباد الله

الصلوات و این زیاد نکند مسئله کرد و کس بر یکدیگر سلام گفتند اسلام بر او متوافق از علیک  
دارد و اینی خواهد امام اجل بر خسی رحمه الله گفته که اگر گفتیم و تاخیر حق ده باشد از عالم نیابت  
دارد و اگر برابر نشاده باشد نیابت ندارد مسئله جماعتی یکجا نشسته اند یکی آمد و بر ایشان سلام گفت بفر  
علیک لازم نشود و اگر یک کس جواب گفت از کردن همه ساقط شود لیکن ثواب همان علیک گوینده را  
بود و اگر یک کس را تعیین کرد و سلام گفت جواب بر همان کس لازم شود مسئله سفت سلام نیست که کلان  
تر بر خود و ترگوید که میخواهم بر صبح به سلام کرد می و یکس از صبح به بر پیغام علیه السلام نتوانستی که و سلام  
پیش دستی کردی هر یک پیش گوید بر دیگری سلام آن از وی افکنده می و شکستگی بود هر که توقف کند تا دیگری  
بر وی سلام گوید آن از وی بگذرد و خویش تن بینی در حدیث آمده است که نشان آخر زمانه آنست که  
تا یکدیگر را نشناسند سلام نگفتند و شهریه بر ستاهی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیز و  
پرشاکر و هر که بجای و نعمت زیاده باشد سلام بر آن کس بود که رسول فرموده است که من این را  
را از پروردگار خود را در آموختم که خداوند عزوجل در شب معراج بر من اول سلام فرمود که السلام  
علیک ایها البنی و رحمة الله وبرکاته مسئله چون مسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یا نی نشایند  
بلخ جمعه الله گفته اند که شاید فقیه ابوالملیث رحمه الله علیه گفته است که نشاید و مشایخ ما و اکثرهم رحمه الله  
گفته اند که نشاید خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمه الله علیه گفته است که اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و تسبیح  
گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بچوب مشغول  
شوند تا در عین معصیت محابوت کرده باشد و سلام گویند در معنی امر معروف کننده شود مسئله  
چون سلام گفتی دست باید داد و آن که دست دادن است است و لیکن گفت در کف باید نهادن و سراف  
انگشتان نشاید گرفتن که تشبیه میشود بافعال رافضیان مسئله بحديث آمده است از رسول علیه الصلوة  
و السلام که چون دو کس یکدیگر سلام گویند و کف در کف نهند و جنبانند گنگانان از ایشان همچنان  
فروریزد که برگ از درخت ریزد خواجه امام ظهیری اور چند می رحمه الله علیه حدیثی روایت کرده است  
با سند و درست تا رسول علیه الصلوة و السلام که چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف یکدیگر  
نهند و یکبار صلوة گویند از گنگانان همچنان پاک شوند که کوئی همین ساعت از او در آمده اند مسئله  
چون سلام گفتی بر سر و بر روی و دست گفت و پیشانی قبله شاید دادن یا نی بر قول ابو یوسف  
رحمه الله شاید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نشاید وجه قول امام ابو یوسف رحمه الله علیه آنست  
که چون جعفر طیار رضی الله عنه از خشن نزد یک رسول آمد رسول علیه الصلوة و السلام بر میان دو بر

وی قیل و ادلکه و انمودی متر عالم علیه الصلوة و السلام علی مکرری و امام عظم ابو حنیفه و محمد بن  
 محمد بن زکریا آن بعد از اسلام بود باقر رسول علیه الصلوة و السلام پی فرموده ان منسوخ شده است و بعد علی باب  
 پنجم در بیان سنت نامی نماز بدانکه موجب مذہب سنت و جماعت نیست که معنی مذہب مذہب  
 و سنت چیزی بود که بافعال و اقوال رسول علیه الصلوة و السلام ثابت شده باشد و صحیح محترم نبویان بعد از آن  
 بران رفته باشند و جماعت جمیع مومنان باشند چنانکه امام عظم ابو حنیفه رحمه الله علیه صحابی بودی چشم اند و امام شافعی  
 و امام ابو حنیفه بنیست مذہب سنت و جماعت بر سنتهای رسول علیه الصلوة و السلام و اطاعت یافتند و  
 حمد است قال النبی علیه الصلوة و السلام من و طلب علی سنتی اگر چه الله تعالی باریک کلمات الحبت  
 قلوب البررة و اہبست فی قلوب الفجرة و السعفة فی العیش و النعیم الدین رسول علیه الصلوة و السلام  
 فرموده است که هر که بر سنتهای من موظبت نماید خداوند عزوجل در چهار چیز کرامت کند اول دوستی و  
 در دل بزرگان دارد و دوم سبب وی در دل بدان دارد سوم روزی را بر وی فرخاند و اندی چهارم  
 و یزد در دین فقیه گرداند قال علیه السلام رحمۃ الله علی خلفائی قبل من خلفاک یا رسول الله قال علیه السلام  
 الذین یحییون سنتی و یعلمونہا من جاد الموت و یوفی طلب العلم لجمیع یہ الاسلام بدین الانبیاء و رحمۃ واحد رسول  
 علیه الصلوة و السلام فرموده است که رحمت خداوند عزوجل بر خلیفان من باد سوال گرداند از رسول علیه الصلوة  
 و السلام یا رسول که خلیفان شما کی سندر رسول علیه الصلوة و السلام فرموده که آنها اند که سنتهای مرا زنده دارند و زنده  
 دیگران پس هر کرامت که بیاوردی در جنتن عالم بود تا زنده کند بدان مسلمانان را میان او و پیغمبران کی در جنت  
 و آن در جنت نبوت است قال النبی صلی الله علیه و سلم من اجمی سنتی قد امتیت فهو خلیفتی و خلیفۃ الانبیاء من بعدی  
 رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که هر که منی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفۃ من است و خلیفۃ  
 پیغمبران که پیش از من بوده اند قال علیه السلام من سن سنته حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها لی یوم  
 و من سن سنته سیئة فله وزر و من عمل بها لی یوم القیامة رسول فرموده است که هر که سنتی نهد در میان  
 امت من سنتی نیکو ویراثه بود تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند ویراثه نواب بود و در ثواب بود  
 شریک باشند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که سنتی نهد در میان امت من سنتی بد ویراثه بود  
 تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند ویراثه نواب بود و در وبال بود و شریک باشند بی آنکه از وبال ایشان چیزی  
 کم شود قال النبی علیه الصلوة و السلام من احبب سنتی فهو من الغایزین و من ترک سنتی فهو من الخاسرین  
 فرموده است که هر که سنتهای مرا احببت نماید وی از جلد رستگاران است و هر که سنتهای مرا با نهد وی از جلد باکدار  
 و محن عایشه رضی الله عنہا محن النبی علیه الصلوة و السلام اند قال من و طلب علی سنتی اثنتی عشر رحمت



فی کل یوم و لیلة یوم الله تعالی التی فی الجنة ما یرضون عاقرتہ بعد یقہ رضی الله عنہا روایت می کنند  
 از رسول عم که هر که این دانه ده رکعت سنت شبانه یعنی رکعت اول و دوم و غیره و بعد از آنکه  
 بنده در پشت خانه بخوابد و در آن خانه که شکست **مسئله** هر که مستنهای  
 رسول عم بنید بر خود و بیاردی مومن است و سنی و هر که بر خود بیند اما بشومی غفلت نکند و در بجای  
 بناد و روی مومن خاصی بود و هر که بنید و بر خود بیند و بیست و پنج بود و هر که در اصل نه بیند و بیست و  
 که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام ما بر خطا دست بود و هر که رسول عم را بر خطا اندازی مومن نبود  
 و بنحایه عم در حق وی وعید مقرر ماید **قال** الذی علیہ الصلوٰۃ والسلام من ترک سنتی لم ینال شفاۃ  
 رسول عم فرموده است که هر که سنتی را از سنتهای من ترک کند و در آن شفاعت من محمود و فی القیامه  
 امام از این ترک ترک اعتقاد است نه ترک بافعال اما فعل نیز نشاید ماندن که شومی ماندن بافعل بود  
 که باعتقاد و سربست کند و هر که نامک بفعل بود وی صاحب کبره بود رسول عم وعید فرموده است در  
 صاحب کبره کان که شفاعت از برای گناهکاران بندگان از است **قال** علیه الصلوٰۃ  
 والسلام شفاعتی لا یل الکیا یر من امتی رسول عم فرموده است که شفاعت من مرا صاحب کبار است  
 از است من **مسئله** مستنهای رسول علیه الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع است یکی افست که  
 اگر بیاری ثواب یابی و اگر نانی نیز بکار نشوی و آن سنت مکرده است چنانکه با کلمات و اقامت و نماز و جماعت  
 و شستن و شستن و نری و مستنهای که در نماز است و مسیو که مسیح موزه و تبرک مسیح موزه و بکار نشسته و اما بنا  
 مسیح موزه و بکار نشود مسیح موزه جایز است و لیکن باید عمل کردن فاضله بود و این سنت مکرده است و هر  
 آنکه اگر بیاری ثواب یابی و اگر نانی نیز بکار نشوی چنانکه نماز قطع دروزه قطع و صدقه قطع و نماز شخصی  
 و نماز شب و چهار رکعت پیش از نماز دیگر و مانند این **مسئله** هر چه در نماز سنت است ترک  
 تأخیری سجده سهوا واجب نشود اگر چه بفراموشی بود اگر بعد از نماز بکار نشود و بر سستی که در ابتدا و آخر  
 صحابه متفق بوده اند اگر وی کمتر بود و بر سستی که در ابتدا و صحابه مختلف بوده اند و با خبر متفق شده  
 اگر وی به عت بود **مسئله** هر چه در نماز مرد از است است زمانه بدعت است و هر چه  
 زمانه است است مرد از است است اما این در افعال باشد اما در کار هر چه برابر است **مسئله**  
 بکار اول گفتن قریضه است و در وقت بکار اول دست بر آوردن سنت است چون دست بر آوردن بکار اول  
 بر قول طائوس یانی حتمه صد علیه ز بر بر قول ملک و حتمه صد علیه برابر بر بر قول شافعی حتمه صد  
 علیه یا بکف و بر قول عطاء یا حتمه صد علیه یا بر بر قول و بر قول طائوس یانی خبری خا بر شسته اما وجه



تا ختم از آن سیر و نیرنگ از دستها بیرون رود و دیگر در سجده انگشتان بخت شفت دارد تا هر قدر  
انگشت دمی سوی قبله بیاید بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال **النبی** اذا سجد العبد المؤمن سجد کل عضو منه  
فلو سجد من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول الله فرموده است که چون بنده سجده آورد هر چه در دکار را بایک که با هر  
اعضای سجده آورد پس که سوی قبله آورد از اعضا خود تا بهیچ عضو از قبله نافتد نشود تا نانو اند محسوسه تمام میوم  
بهیست و یک سر سجده آوردن خداوند عزوجل او را انگشت دست و ده سر انگشت پای و یک سر اصل و بعضی دست  
و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر زانو محسوسه سه جای دست بر سه دشتن است یکی در وقت تکبیر اول  
دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در دست بر او مسلمان بنده یوسف القاضی اجمعه الله علیه گفته  
است که من این سه سنت را قیامت کردم پروردگار من چه چیز کو خطانید یکی انگه در جلای عویر شدم و دوم آنکه  
تو اگر شدم سوم آنکه مقتدی عالمیان شدم مردیست که بعد از وفات امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه چند کس بودند  
که علم را حیا کردند یکی از ایشان خواهر امام اجل شریحی رحمه الله علیه بوده است در عهد دی عالمی بود و بر بلند کرد  
و باور چند فرستاد در راه چون وقت نماز آمدی بنده با را از خوابه کشاده شدی طهارت ساختی و اگر نایاب  
آب بودی تیمم کردی و با ننگار و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی آن مولکان جا سختی سبز پستان دیدند  
که بیامدندی و بخواجه افتد گردندی چون نماز تمام کردی خواهر مولکان گفتی بیایید و این بنده با را باز بر زمین  
ایشان گفتندی ای خواهر ما که مت شمارا دیدیم سپس در حق شما پیش ازین محالست نمیکم خواهر مرا ایشان را  
من امروز پروردگار را می خداوند عزوجل را بجا آوردم تا روز قیامت در غام شما مور با مر این عالم آید  
امرویی بجا آید تا از ظلم و بی عدالتی بیدار بنده با را بر خود نهادی بمن میرفتند چون بگوشان رسیدند  
خواهر اینجا توقف بیشتر کرد خواهر را گفتند از چه معنی است که اینجا توقف بیشتر فرمودی خواهر گفت که درین  
گوشان خواهر آسوده هست که بر روی هیچ خطا ننوشته است خواهر را گفتند که خواهر غیب کی می گفت و عبادت  
اما حکم حدیث رسول میگوید که این بنده بزرگ همیشه بر بی علما بوده است و دانشمند از انظار کوچک و دست  
چنانکه پنجاب میر میفرماید قال **النبی** علیه الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء کم کتب علیه خطیة فی ایام حیوة  
رسول الله فرموده است که هر که دوست دارد علم و علما را بر روی هیچ خطا ننویسند تا ما دم که زنده بود و این خواهر  
دوست دارد علم و علما بوده است قال **النبی** علیه الصلوة والسلام من احب رسول الله علیه الصلوة والسلام  
فرموده است که قیامت مرد با دوست خود خیزد چون خواهر باور چند رسید و در آنکس مؤذن اقامت گفت حاجت  
بر پای شد خواهر اندر آمد تا نماز گذارد امام تکبیر گفت دست در آستین بود خواهر آن صفا های آواز داد که تکبیر باز  
گوی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین بود خواهر باز گفت که تکبیر باز گوی هم دست در آستین بود خواهر باز

گفت همچنین تا سه بار تا آنکه بار چهارم امام روی بماند که خوانده گفت تا آنکه شاید تا خواجہ امام اجل خمس ایستاده  
گفت ای امام گفت که در بیکر گفتن غفلت گفت ای امام دست در پیشین میبازی و بیکر میگوی امام گفت دست بر او نه  
سفت است و اگر دست بر چهارم بر نماز اندازده نشود و خواجہ گفت در آنکه شود و لیکن دست در پیشین و پشت و بیکر گفتن  
سفت زمان است و در آنکه بیکر کسی گفت اگر در آن که بسفت زان بر نماز اندازد بیکر مسکت در وقت بیکر اول سخت دست  
برارد و بیکر کوید آگاه دست برارد بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه و باید که بر بیکر کوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه  
و محمد رحمهم الله سخت دست برارد تا آنکه بیکر کوید و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه است که چون بیکر کوید  
آده میشود باید که بر دو برابر بود و اما بر قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله است که دست بر آوردن نفی است  
و بیکر گفتن اثبات است همچنانکه کلمه شهادت اول نفی است و آخر اثبات است و الله اکبر معنی جان باشد که خداوند  
خود جل بزرگتر است از هر چه است و باشد عبادت و طاعت او بزرگتر از هر چه کارها چون بیکر گفت و سخت است  
بیکر دیا و بیکر دارد از اعیان رحمه الله علیه گفته است که بیکر است و باید پیش بیکر و خواجہ از بیکر دارد و اگر او بیکر دارد  
بیکر بنویشتند رسد ثواب نیز بیشتر باشد و دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوٰۃ والسلام قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام  
افضل الاعمال الاخری انی استندوا علی البدن رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است که فی فضلین اما ان  
که سخت تر بود بر بنی یعنی چه از آن پنج بن بیشتر رسد اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که دست او بیکر داشتن عرف عبادت  
بر و ن نماز است و لیکن دست پیش کردن تعظیم نزدیک است این سخت است و در پیش بیکر و باید بر قول شافعی رحمه  
علیه السلام بنده بر قول مالک رحمه الله علیه در زیناف بیکر و بر قول علماء ما رحمهم الله بنده و بیکر و زیناف و بر قول  
شافعی رحمه الله علیه است که خداوند عز وجل میفرماید فیصل لیکم انحرار و ازین انحرار است که نماز دست بر پیشین و علماء  
ما رحمهم الله گفته اند که شافعی رحمه الله علیه باین آیه را تفسیر کرده است تاویل این آیه نیست و الله اعلم فیصل لیکم صلوٰۃ  
الیه و انحرار الخیر و یعنی چون نماز کنید که از دیگرانی کنید و این اختلاف را از صدر راقده است که در ابتدا اسلام  
ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر پیشین نهاده و بعد از حاجات کردی که خداوند سبحان بیکر کرد و آن بیکر را  
از ایشان متقی و مقصودی بود و نیز امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای برادر گاه را بخیر رسانید  
و آن ایام است و معروف است بر من که در او امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهاده و بعد از حاجات  
کردی که خداوند باطن براندر حرام نگذازد و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهاده و بیکر وی  
آن بودی که ای برادر خدا یا فرج برادر حرام نگذازد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دست بر سینه انداخته و بیکر وی  
آن بودی که خداوند باطن براندر حرام نگذازد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دست بر سینه انداخته و بیکر وی  
ملاز و نماز کرد و آن پس بیکر در ابتدا اسلام بود و با خود رسول علیه الصلوٰۃ والسلام من حدیث فرمود

[illegible]

قرآن آغاز کند و دعا بخواند بانی بر قول شد فی رحمة الله این دعا را خواند که رب انی اطلب تعونی ظلماً کثیراً و عقلت  
 سوءاً فاعف عني معفرة من عندک فانک لا یغفر الذنوب الا انت اما علما یا رحیم الله گفته اند که این دعا خواندن است  
 و یک روز آخر قرآن بشنید خواند که روایت میکند ابو بکر صدیق و ابو هريرة رضي الله عنهما که رسول علیه الصلوة و السلام  
 ما را این دعا را فرمود و وصیت کرد که آخر قرآن بشنید و هر نازی این دعا را بخواند تا هر چه می افتد ده باشد خداوند  
 خداوند غرور جل آن بهم با کفایت بکنم مسئله اعوذ کفشتن در نماز سبک است و در خواندن وی قسراً یا  
 اختلافاً است هر کس چیزی اختیار کرده انداخته ابو عمر و عاصم و ابن کثیر رحمهم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم  
 و بسم الله الرحمن الرحیم اختیار از اذاعة الحفص فی طریق سبیه اعوذ بالله العظیم السميع العليم الشیطان الرجیم بسم الله  
 الرحمن الرحیم و اختیار از نافع و ابن عامر و کشافى اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله یوسوس الیه السميع العليم بسم الله الرحمن الرحیم  
 و اختیار حمزة چون جمع باشند تسبیح بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر تنها گذار باشد تسبیح بالله  
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه که گفته روایت است از اصحاب نیست که مردی نزدیک کشافى اندام  
 و ضعیف خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله یوسوس الیه السميع العليم بسم الله الرحمن الرحیم کسی گفت که معنی خواندن  
 که این اختیار است که من از شیطان یوسف القاضی رحمه الله علیه چنین خواندم وی مرا منع کرد و گفت چنین بخوان  
 که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام عظیم ابو حنیفه رضي الله عنه مرا چنین امرت و امام عظیم  
 ابو حنیفه رحمه الله علیه گفت مرا استاد من حجاج رحمه الله مرا چنین دراموخت و حماد رحمه الله علیه گفت مرا استاد من ابراهیم  
 چنین دراموخت و ابراهیم نخعی رحمه الله علیه گفت که مرا استاد من علقمه رحمه الله چنین دراموخت و علقمه رحمه الله علیه گفت  
 که مرا استاد من عبد الله مسعود رضي الله عنه چنین دراموخت و عبد الله مسعود رضي الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوة  
 و السلام چنین دراموخت و رسول علیه السلام فرموده که مرا برادر جبرائیل همچین بمن رسانید و جبرائیل علیه السلام  
 فرمود که مرا برادر میکائیل علیه السلام همچین بمن رسانید و میکائیل گفت که برادر اسماعیل بمن  
 بهم چنین رسانید و اسماعیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ همچین نوشتم و بدیدم که اعوذ بالله  
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید  
 داشتن با اعوذ کفشتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسائل حدیثی روایت کرده است از خود  
 امام زاهد فی الدین رحمه الله علیه و خواجہ امام فخر رحمه الله علیه با سند درست تا بر رسول  
 علیه الصلوة و السلام که بنده مومن چون با برادر خرد و دود بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان  
 الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدا می غرور و جل فرستگان فرستد تا آن بنده را از شر و بوان نگاهدارد  
 و آن فرستگان دیو و اهرام و دل آن بنده ضایع باشد چنانکه در باب پیشتر آن بکشد و از کتاب دان

اعرابی را بخوردن آید آن اعرابی با چوب دستی آن اشتر را از آب خود رشت و فرستگان دیوانه انداز  
 وی بچنان رسانند و او را امام صفی الدین جامی رحمه الله صدیقی روایت کرده است از رسول علیه  
 الصلوٰة والسلام که چون بنده مومن بباد و بر خیزد دیوان در دل وی در افتند چنانکه زنبوران  
 در عسل راقند چون دانه بار که بگوید اعدو با الله من الشیطان الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز و جل  
 فرشتگان را فرستند تا دیوان را از دل آن بنده بپرانند چنانکه با باد بزن عسل زنبور و کس را از  
 عسل دور کنند و اعدو و کفین قنارت مرقرا از اجناس است که چهارت در خانه است **مسئله** اعدو و کفین  
 در نماز سنت قیام است یا سنت قناره بر قول امام اعظم ابو حنیفه و محمد و جمیع ائمه سنت قناره است و بر قول  
 ابو یوسف رحمه الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جامی بدیدار که مقتدی و قناره امام اعدو گوید یانی  
 بر قول امام اعظم ابو حنیفه و محمد و جمیع ائمه گوید بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه میگوید که وی متبع شمار  
 میراد اما چون سبق بقضا است به قناره برخیزد و اتفاق است که اعدو گوید بر قول ابو یوسف رحمه الله  
 اشکال آید که انجا بقضا است اینجا باید که بگوید اما خود امام اجل خراسانی رحمه الله علیه گفته است  
 که مسبوق دو حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگری حکم منفر و آن وقت که مقتدی بود گفت اکنون که حکم انفر او گرفت  
 باید که بگوید چون اعدو گوید پیش از قناریت گوید یا بعد از قناره بعضی مشایخ رحمه الله علیه گفته اند که بعد از قناره  
 گوید وجه قول ایشان است که حق تعالی میفرماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایت  
 آنست که پیش از قناره گوید اعدو و کفین بیا که قناریت بخوابی و هر جل از شر شیطان پس نخست استعذ و کار باید  
 ساختن نگاه کار در آمدن چنانکه نخست بیا که باید ساختن نگاه بازانه آمدن و مثل این بسیار است بسم الله گفته  
 در نماز بر قول ائمه علیه السلام است و بر قول شافعی رحمه الله علیه نیز هست و بر قول حاکم و امام احمد سنت است  
 و بر قول ائمه علیه السلام است که روایت میکند از مرویان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه الصلوٰة والسلام نماز قناره  
 خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم بخواندی پس ائمه علیه السلام گفته است که بسم الله که نماز قناره بگوید یا سنت بودی  
 رسول علیه الصلوٰة والسلام گفتی و بر قول شافعی رحمه الله علیه است که روایت میکند از مرویان عایشه که رسول علیه  
 الصلوٰة والسلام نماز قناره خواند و ابتدا فاتحه را از بسم الله که رواست که شافعی رحمه الله علیه گفته است که بسم الله از  
 فاتحه است و فاتحه نیست آیه است و خواندن فاتحه یا بسم الله در نماز قناره نیست و این از شافعی رحمه الله علیه نقل است  
 اما صحیح قول وی آنست که فاتحه نیست آیه است اما بسم الله از فاتحه است اما علمای اجماع گفته اند که نعمی گویند چنانکه ائمه  
 گفته است و اثبات گویند چنانکه شافعی گفته است و لیکن گویند سنت است که روایت میکند بن لک رضی الله عنه که  
 من و قناره رسولی علیه الصلوٰة والسلام نماز که او هم در قناره که برای صحابه رضوان الله علیهم و علی آئین است که از مردم





اعوذ بالله وبسم الله وقرات تشهد و آمین و بروایتی بر بنا لک الحمد **بسم الله** که بر سر سوره یا میگویند  
 و میگویند از سوره است یا فاضل کننده میان سورتین از صحاب شافعی رحمه الله در روایت است که روایت  
 آنست که از سوره است و دیگر روایت آنست که فاضل کننده سوره است و بر قول علماء از جمله بسم الله فاضل کننده  
 سوره است از سوره نیست دلیل بر آنکه سوره انما اعطینا را در همه مصحفها سه آیت میگویند و بسم الله الرحمن الرحیم  
 با وی میگویند پس **بسم الله** از سوره بودی یا ایستی که چهار آیه نوشته اند و دیگر عبد الله عباس رضی الله  
 عنه از امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سوال کرد که یا امیر المؤمنین از چه معنی است که بر سر سوره بر  
 بسم الله نوشته شد گفت ای عمر زاده رسول صلی الله علیه و سلم در آخر سوره بسا لک عن الانفال اتی مشبهه  
 و برین روشن نشد که اینجا فاضل کردنی است یا بی **بسم الله** نوشته شد که نباید که اینجا فاضل کردنی نباشد و  
 فاضل کرده باشم چون جمع کننده قرآن **بسم الله** را فاضل کننده سوره فرموده است پس معلوم شد که فاضل کننده  
 سوره است نه از سورت اما اتفاق است که **بسم الله** از قرآن است قوله تعالی انه من سلیمان و انه **بسم الله** الرحمن  
 الرحیم آیه تمام است یا بی بر قول شافعی رحمه الله علیه آیه تمام است جنب جلیض و نفسا انشاید خواندن و بر قول علماء  
 از جمله بسم الله آیه تمام است تا از اینجا بخوانند که انه من سلیمان و انه **بسم الله** الرحمن الرحیم **بسم الله** از قرآن خواندن را  
 انشاید یعنی جنب انشاید که به نیست قرآن خواند اما ابتدا کار را را انشاید خواندن چون بیت دی قرآن خواندن بود  
 و ابتدا ای کار را **بسم الله** باید گفت بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام **قال** یعنی علیه الصلوة والسلام  
 امری بال لم یبد به الله فیما بر رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر کاری که با خطر بود که ابتدا روی  
 از ذکر نام پروردگار نبود آن کار ناتمام بود **بسم الله** در نماز بسم الله بوقت کوید حسن یا در امام اعظم ابوحنیفه  
 رحمه الله علیه روایت میکنند که در قیام اول گوید بسند بود و ابو یوسف رحمه الله از امام اعظم رحمه الله علیه روایت میکنند  
 که هر قیامی که نوشته باشد که بگوید تا یقین از عهد پروردگار این رجاء از محمد رحمه الله علیه روایت میکنند که در میان  
 سوره و فاتحه هم باید که بگوید اما مشایخ از جمله بسم الله در وی فرقی گفته اند که اگر امام است و نماز بلند خواندن است و هر چه  
 قیام اول گوید بسند بود و اگر تنها گذارست یا نماز نرم خواندن است باید که بگوید قول عمل کند تا بایسته و نواب باشد و  
 اختیار شمس الانبیاء الحکماء آنست که تنها گذار باید که با اولی گوید و میان سوره و فاتحه بگوید و بر سر قیامی  
 بگوید و این در نماز است اما در بیرون نماز و استماع باید و شستن **بسم الله** الرحمن الرحیم بسیار باید گفت که روایت میکنند  
 خواجہ امام محمد طیار رحمه الله علیه که فردا قیامت اسما و صدق اهل عرصات مستحب عقوبت شده باشند و فرستگان  
 عذاب ایشانرا سوی دوزخ می برند پس آن جوانان را گویند که شما پیش باشید که حالی شما قوی تر بوده است و در وقت  
 و جوانان پس برتر گویند که شما پیش باشید که در دنیا شما مقتدیان ما بودید باز بران زمانه گویند که شما پیش

فرضه است اما عدد ذکر کرده است و چه قول علماء که فرضه میدانند آنست که قیام رکن است از نماز است  
 و روی فرضه است رکوع و سجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیح نیز و ایشان فرضه بود که هم بایست  
 در سجده علماء را محمد الله گفته اند که تا خواندن قرآنه را در قیام بایست و البته ایتم قوله تعالی فاقروا  
 یا مفسر من القرآن اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فرضه نیست آن نیز  
 بایه است ایکن تعیین در نماز با هر رسول علیه الصلوٰه والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکنی فرضه  
 بود و دلیل بر آنکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم و بحمک در وی سنت است و قعده آخرین فرضه  
 قرآنه کشیده خواندن در وی واجب است رکوع و سجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیح در وی سنت است  
 فرضه فی مسکن چون سر از رکوع برآرد و سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد گوید یا نبی و یک شافعی گفته  
 بر نماز که از نه هر دو باید که بگوید حسن زیاده از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که تنها گذار بر دو باید  
 که بگوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که تنها گذار یکی گویند پس بود مسکن چون  
 یکی گوید که ام گوید تا فاضله بود و خواه امام زاید رحمه الله علیه یا جابر معین و مبسوط را در کس کرد و بایه بیرون  
 آمد که ربنا لک الحمد گفتن فاضله بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه امام باید که هر دو را بگوید و بر قول امام اعظم  
 ابو حنیفه رحمه الله علیه سمع الله لمن حمده گوید بسنده بود و چه قول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه آنست  
 که چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز نگوید که ربنا لک الحمد پس وی  
 کونیه نماندند بشود و تحت این معید و آید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون الا للفعالون و دیگر  
 آنکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است و دلیل بر آنکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز مقتدیان  
 پس حال امام قوی تر از حال ایشان پس باید که در وی نیز پیشتر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که  
 چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که ربنا لک الحمد پس گفتن امام بعد  
 از گفتن مقتدیان آفته پس در هر یک حال هم مقتدا بود و هم مقتدی روان بود و بر آنکه موضع امامت نشود و در رسول  
 علیه الصلوٰه والسلام و حدیث فرموده است مکی در حق امور دنیا و یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا  
 فرموده است نیست قال النبی علیه الصلوٰه والسلام لو ترک الناس و دعویهم لادعی الناس و ما تقوم و اما لو لم یکن النبی  
 علی الطریق و الیمن علی من اگر چه در جایه الصلوٰه والسلام که البیعه علی المدعی و الیمن علی من انکار این حدیث است  
 است بر که منکر شود کافر شود و بجا بر علیه السلام چنین فرموده است که بر هر مجاری که این حدیث را در خانه  
 اگر در جلش تعجب بود ختم کار آن مجاری بر سلامانی شود و اگر در جلش تاخیر بود خدای عزوجل مر در اشتغال بر رسول  
 علیه السلام فرموده است که اگر این آسیا نرماند می بر یکدیگر و دعویها کردند می بجز نبی و امام و الیمن علی من

بنده باد و بر منکر کند و این حکم اندوخت داد و بخاطر علی السلام بوده است و باقی است تا قیامت پس رسول علیه  
الصلوة والسلام فرموده است که هر بیماری که این حدیث بخواند خدای عزوجل من بیمارانشد و بداند که جز  
این دوا نیست و حکم آن تا قیامت باقی است و آنچه در حق نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود که نماز طاعتی است  
مشترک و متساوی میان امام و مقتدی آن رسول علیه السلام خود قسرت کرده است میان امام و مقتدی آن

الذی علیه الصلوة والسلام اذ قال الامام سمع الله لمن حجه قوله ربنا لك الحمد و از قیامت عبد الله مسعود رضی الله عنه  
روایت کرده است که امام چهارم را بدیدم که نرم گوید و خود را بسم الله و این قرات تشهد و بر دانی ربنا لك الحمد تصحیف اند  
بر دانی فرموده است پس امام را نشاند که گوید و در نماز او بدیدم که آنچه توقف بیشتر میشد تا بر قول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
علی کرده شود و بدین روایت دلیل میکند که بر قول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه امام باید که هر دو گوید **مسلم**  
مسجد رو و آنچه بر زمین نهد بکمر است باید که نخست از ابرو زمین نهد که نسبت به زمین است چنانکه از نو دو ستار و بینی  
و پیشانی این سیرین چیده اند گفته است که نخست دستها باندگاه از نو و بینی و پیشانی و این قول را مالک گرفته است  
رحمة الله و بر قول دی گفت که رسول علیه الصلوة والسلام بچنین سجده رفته است اما علمای ما همه الله گفته اند که آن  
در وقتی بوده است که رسول علیه الصلوة والسلام اضعفی بوده است که خود را آسایش داده است و با خود و از برای  
سبب احکام کرده باشد تا اگر کسی اضعفی بود همچنان سجده رود نمازش روا بود اما اگر کسی که اضعفی نبود باید که آنچه بر زمین  
نهد بکمر و نخست از ابرو زمین نهد **مسلم** در سجده و تنها یکی باشد بر دایت صلوة خواهر امام اجل خراسی رحمة الله  
علیه را بر زمین نهد چنانکه در وقت کبر اول که اگر در گوش می در می بود بر پشت دست می افتد و بر دایت صلوة  
خواهر امام بکمر خواهد زد و رحمة الله تعالی علیه تنها بدون نماز گوش نهد تا بر آفتاب و می آزاد ماند تا قوت بر آفتاب  
مسجد در سجده چشم باز باید داشت که سنت است و فرزند آتش بر عت است و نظریه لوگ نمی باشد که بنده مومن بقیامت  
از خاک تیره بر آید و نظرش بر نوز می بود و مانند کد ویش از خاک تیره سفید آلوده شده است یا سپاه بنده مومن جو این  
سنت را اقامت کند خداوند عزوجل قیامت وی و بر از خاک تیره سفید بر آید و عبد الله مسعود رضی الله عنه  
روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که در سجده چشم باز زد  
خداوند عزوجل چشم وی را از روز نکند و در روزی اعرابی بنزد یک عبد الله مسعود رضی الله عنه آمد و گفت که رسول  
علیه الصلوة والسلام نماز فرموده است که هر که در سجده چشم باز زد خداوند عزوجل و بر از روز چشمش امان که امت کند  
عبد الله مسعود گفت علی اعرابی گفت من این سنت را اقامت کردم و هر از روز چشم آمد عبد الله مسعود رضی الله عنه  
و بر از روز خواهد آمد گفت کی آنکه روا بودی که مرا نزل آید بر حمانی و حکم سجده ای بنابر پیشانی رفته بودی است  
اتمام این گفت سبحان دردی باشد و دیگر آنکه اصل بنده بر حق واجب است و حکم حق مرئیه را واجب است

**مسئله** در سجده پست نشاندن چنانکه رو به خد که رسول علیه الصلوة والسلام می فرموده است  
 لان البني مني عن اقراسي كما قرأت في الكتاب بيان باید که شما از آن و در آن از ساق و ساق از زمین از او بود که  
 روایت میکنند و در میان عایشه صدیق رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوة والسلام در سجده خود از زمین  
 چنان از او دست کشی که گردید و باز غلظت از طرف اندامی راه یافتی که بطرف دیگر برون رفتی و در آن سجده  
 کاری نشاید کردن چنانکه مرغ وانه چنانکه رسول علیه السلام از آن نبی کرده است نبی رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم عن ثمر بن كزاد قال قال عليه الصلوة والسلام العجالة من الشيطان الثاني من الحسن رسول الله  
 فرموده است که شتابی کردن در کارها از کار دوست و آرمید کاری در کارهای از ناشر رحمت برود که  
**مسئله** چون سر از سجده برآورد آنچه بقیام نزدیک است نخست از آن باید که برآورد چنانکه نشان  
 دینی و دستها و زانو در میان دو سجده نشیند که هر دو دست استگاه خود را بر سر و کف پای بند  
 که سنت نیست و چون بقیعه نشیند همچنان نشیند که سگ نشیند نبی رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم عن ابي بصير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و دستها را یکی بند بعضی از مشایخ از جمله گفته اند چنان باید کرد  
 که انگشتانش با سر زانو برابر بود و بعضی گفته اند که از زانو لقمه گیر و زانو و دستها را بر روی ران بپهن  
 با اتفاق **مسئله** در قعدہ چشم در کنار خود داشتن سنت است چون بر آن سجده دوم را برآورد بر قول  
 شافعی رحمه الله علیه که توقف کند انگاه بقیام و بر قول علماء مازحمه العبدیج توقف نکند و بقیام رود و بر  
 قول شافعی رحمه الله علیه آنست که شمار اتفاق است باسن که چون سر از سجده اول برآورد اندک توقف کند  
 و انگاه سجده دوم رود و اینجا نیز توقف باید کردن و انگاه بقیام رفتن علماء مازحمه الله گفته اند اینجا تا خبر  
 کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما اینجا فصل کردن نیست زود باید که بقیام رود که روایت  
 میکند ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول صلی الله  
 علیه و سلم فرموده است که چون سر از سجده دوم برآورد زود باید که بقیام برخیزد چنانکه کس سنگ  
 تفتان بر خیزد پس از این معنی دانستیم که تاخیر کردن روا نیست **مسئله** در قعدہ چگونه باید که چشم  
 بر قول الک رحمه الله علیه بر روی یک روی بسته و دست بر زمین نشیند و بر قول علماء مازحمه الله بای چپ بسته اند  
 و بر روی نشیند و بای بسته استاده کند و پنج بند بچ کند و شمار انگشتان سوی قبله کند و بر قول شافعی رحمه الله  
 علیه و آله اول بچند نشیند که علماء مازحمه الله میگویند که اینجا به رفا یستن حاجت است و قعدہ از آخر اینچنان  
 نشیند که مالک میگوید که اینجا بر خاستن حاجت نیست و بر قول انبان آنست که اوین میکنند ابو حمید سعادی و  
 علیه و آله رضی الله عنهما که رسول علیه السلام بقیعه همچنان نشیند تا طهارت از هر چه بر او است که رسول علیه الصلوة والسلام

معصوم بود از صغیر و کبیر که بر کار کنه نشده اما با وجود آن چند انی طاعت و عبادت زیاده فی آورده بود  
 که البته بهای یابی مبارکش را آورده بود نتوانست همچنین شستن بضرورت همچنان شسته اگر کسی را ضرورت باشد  
 همچنان نشیند باک نبود اما اگر کسی را صغی بود نباید که همچنین نشیند که علماء را رحمهم الله گفته اند که روایت میکند نامر  
 مومنان عاقبتش صد بقدر رضی الله عنهما که روزی رسول علیه الصلوٰه والسلام بجهه اند را دید یکی از عیالان رسول  
 علیه الصلوٰه والسلام همچنین بقعه شسته بود که بای چپ را کشته اند بود و بروی شسته و بای راست را  
 سیخ نهاده رسول علیه الصلوٰه والسلام بر او منع کرد که همچنین چپ را شستی که همچنین بقعه شستن سخت  
 مردانست و سخت شامانست که هر دو پا را یک طرف بیرون فرستد و پست بر زمین نشیند که بنا بر کار شامانست  
 است و مادر بای اول گفته ایم که هر چه مرد از زنا در نماز سخت است زنا زنا بدعت است و هر چه زن از زنا سخت است  
 مرد از زنا بدعت است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مرد از زنا بدعت بود و نشاید مسئله  
 قعه آخره شستن فریضه است قرات تشهد خواندن بقول علماء را رحمهم الله واجب است و بقول شافعی رحمه الله  
 علیه فریضه است و در خواندن قرات تشهد مرصحا به را رضوان الله علیه جمیع اختلاف است و هیچ قول از اقوال  
 ایشان ضایع نیست و هر قولی را عالمی اختیار کرده است قرات تشهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار  
 کرده است و قرات تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری  
 را رضی الله عنه اهل شام اختیار کرده است و قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علماء را رحمهم الله اختیار کرده است  
 و قرات تشهد امیر المؤمنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما بی و او است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری و علیه  
 مسعود رضی الله عنهما با و او خوانند و قرات تشهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ  
 لِلطَّيْبَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الْاَكْبَادِ السَّلَامُ عَلَيْكَ اَلِيْ اُخْرَه و این قول را مالک گرفته است و قرات تشهد عبد الله  
 عباس رضی الله عنه را همچنین خوانند که التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الصَّلَاةُ لِلطَّيْبَاتِ الْمُبَارَكَاتِ اَلَا لَفْظُ اَكْبَادِ در وی اند که  
 نبود و این قول را شافعی گرفته است رحمه الله علیه و قرات تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خوانند  
 که التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الصَّلَاةُ وَالطَّيْبَاتُ بَا قِيَادِ بِيْكَرِ بِيْجِيْنِ خَوَانْدَه كَمَا يَمْنُوْنِيْمِ و این قول را اهل شام گرفته است و قرات تشهد  
 عبد الله مسعود رضی الله عنه را همچنین خوانند که ما يَمْنُوْنِيْمِ و این قول را علماء را گرفته اند رحمهم الله حنیف رحمه الله علیه  
 گفته است که هیچ قرات تشهد معتبر از قرات تشهد عبد الله مسعود ابو موسی الاشعری نیست و لیکن آنکه علی بن ابی  
 رسول علیه الصلوٰه والسلام را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن قرات تشهد صحابه اختلاف میکنند  
 کدام قول بر رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود که قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه خوانند که و لیکن سابقه  
 رحمه الله علیه در سبب شستن بود و سابقه ای اندام و سوال کرد که تو او را و این امام اعظم ابو حنیف رحمه الله علیه فرمود که

بودین سائل گفت بارک الله علیه وکله کما بارک فی الاول الا چون این سائل بیرون رفت بهیچ ابوابی که  
 حاضر بودند از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که ای امام سلطان ما را از سوال سائلان  
 شده و از جواب شما امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوال کرد که قرأت تشهد با کی و اوست باید  
 و او این جواب گفت که باید و او وی برین دعا گرفت که خداوند عزوجل بر عمر تو برکت کند و چنانکه بر خست  
 تو یون برکت کرده است **قوله تعالی** من شجرة مباركة تریثون لا تشرفیة ولا غریة امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه  
 گفته است که مر اوستا و من شجرة مباركة تشهد با و او تعلیم کرد که دست دعا و رحمة الله علیه گفت مر اوستا  
 من ابراهیم غمی رحمة الله علیه قرأت تشهد با و او تعلیم کرد که دست دعا و ابراهیم غمی گفت مر اوستا و من غمقه  
 رحمة الله علیه گفت که مر اوستا و من عبد الله مسعود قرأت تشهد با و او تعلیم کرد که عبد الله مسعود غمی  
 گفت که رسول علیه الصلوة و السلام دست مرا گرفت و قرأت تشهد با و او تعلیم کرد و چنانکه کسی صورت  
 از قرآن در آن روز که اله و او تقدیم و تاخیر کرد و نگاه دست مرا گرفت و گفت چنانکه در قرآن کم زیادت  
 نشاید کردن و در قرأت تشهد نیز کم و زیادت نشاید و رسول علیه الصلوة و السلام در حق عبد الله مسعود  
 رضی الله عنهما این تشریف فرموده است **قوله** من ضیت لاسی بارضی بهابن ام عبد جویز  
 باید که کسی قرأت تشهد را کم و زیادت نکند و بعضی از شیخ رحیم الله گفته اند پیش از آنکه قرأت تشهد آغاز  
 کند باید که این دعا بخواند **بسم الله** و آخره اما ظاهر روایت است که ابتدا از انجیبات کند که شب سحر را بر  
 علیه الصلوة و السلام ابتدا از انجیبات کرد چون قرأت تشهد را مقدار عبده در سوره برساند بگشت بر او روایت  
 یانی قولی امام زاهد فخر رحمة الله علیه شیخه درین میگوید روایت بیرون آنکه بر اقوال امام اعظم ابوحنیفه و محمد بن حنفیه و محمد بن  
 و یعل سیکه که بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه بر او روایت است چون بر آید و چگونه آید و فقیه ابوحنیفه رحمة الله علیه است  
 که ابراهیم را با وسطی حلقه کرد و سبابه را بر آورد و بعضی شیخ گفته اند که عقده پنجاه و سه کیه و اما این سنت علمای مقدم است  
 متاخران با خبر نمی کرده اند و نسخ شد با بر آنکه این قول را در فضیلت کرده اند و ابتدا از انجیبات  
 رست و دشمن رست بعد و رسول علیه الصلوة و السلام کشتری در دست رست و دشمنی و صحابه و انجیبات  
 اجمعین در دست رست و تشندی چون در فضیلت و ان خلکو در میان دست چپ کردند از برای تعوی  
 ایشان را و دیگر آنکه شافعی در میان عراق کور و اسامی و از ساقندی چون در فضیلت و ان خلکو در ایشان  
 از ان مانند چین بسیار مذکور و میگرداند ابتدای سفر و دشمن رست بود رسول علیه الصلوة  
 و اسلام سفر و دشمن اما شومی با احتیاط علیهم الصلوة در میان آمد سفر و دشمن بدانام شد سیدان کشتری  
 خور ساقندی از برای تهمت ایشان از این کشتری نیز بر آوردن در دست ابر او و در دست چپ او

[illegible]





چنان مستغرق خدمت حضرت پروردگار شود که در میان هیچ چیزی و گنجینه نباشد و نماز کند گاه بپوشد و گاه نه و خاص و عام  
از غیبت آید و بهیچ شینند و با خلاص گذارند و بعد از آن بسیار اندوخت باز کردند و نیست حضرت غارناشخان و  
عام اجابت است و این تقاضا شد و چنان گذارند و بسیارند و این باز کرد و وعده خاشاخان چسبید **قال**  
**العالمی** قدس سره بگویند ازین هم فی صلوهم خاشعون مسلمهم هر غازی که برادر و کسی است آوردنی است  
زود بر غایتین بگذاردان سنت است و دیگر مکان بدل کردن سنت است زیرا که پیغمبر علیه الصلوه و السلام  
میفرماید **قال** یعنی علیه الصلوه و السلام ایچرا حدکم افراغ من الصلواتان یقدم او یا تخریج رسول علیه السلام  
فرموده است که چه عاجز آید یکی از شما که چون از نماز فارغ شود پیش رو و یا پس تر آید بنا بر آن عمل است که نوحه  
بودند و جمیع صحابه رضوان الله علیهم جمیع و صحابه رضی الله عنهم چون قرضه بگذارد و ندی بگذاردان سنت  
برقرار است و ندی از آن نوحه ان در آمدندی چنین است و ندی که ایشان قرضه میگذارند بایشان افتد  
کردندی چون ایشانرا معلوم شدی که قرضه نمیکند از دست می گذارند خاطر ایشان شوش شدی رسول  
علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما نماز تمام کند چنان عاجز آید که از نماز فارغ شود پیش رو و یا تخریج  
و دیگر بطیفه است که دو مکان را گواه گردانیدن بود بخود و بر آوردن سجده هر سر و کار اهل جهاد و سنت است  
که قوم پیش رو و امام پیشتر آید با چون سنت بر خاست باید که بدست رست محراب استیما ان او تیر بود که از  
علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما چنین گذارند و دو مکان را گواه گردانیدی بخود و بر آوردن سجده هر سر  
را و هر غازی که برادر وی سنت بود زود دست بد عابر و ثقیل سنت است که رسول علیه الصلوه و السلام  
صادق القول از خداوند صادق الوعد خبر مید **قال** العالی لهذا فرغت فانصب الی ربک فی رغب **قال**  
بعد کل قرضیه و عود مستجاب رسول علیه السلام فرموده است که پس هر قرضیه عاصی است **قال** علیه  
الصلوه و السلام از افرع العبد المؤمن الی الله و یحب الله علی التوفیق و العذر علی التقصیر و خوف عزم  
الد رسول علیه السلام فرموده است چون بنده از نماز فارغ شود بر وی سه چیز واجب آید یکی تسبیح بر توفیق  
دوم عذر بر تقصیر سوم خوف از خدا و الحمد علی التوفیق و التقصیر الله علی التقصیر او عوالم من الله و بعد از قرضیه  
این دعا خواندن واجب است **قال** عابر سه نفع است دعا رغب است دعا رغب است و دعا رغب است و دعا  
خفیه است آنچه دعا رغب است باید که در وقت دعا گفتنهای دست کشاده دارد و بر آب سپین دارد  
و دستها را بکشد که جدا دارد و ایمان خود را شفیق آرد و حاجت خواهد خواست و در نماز گذار که رسول  
علیه السلام می فرماید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت و بر این که در که چنان مکن تا کسی در دل ششم  
نمار که خداوند عزوجل منزله از مسکن و گمان و او را بجان حاجت نیست تا خداوند عزوجل حاجت

بر روی روان که در آنجا درخت است گفتار دست بردوی دارد و گوید اللهم انفس الکل الجنة و ما فيها و انجم و ما  
 خفیة است باید که دستها را مشت کند و گفتار دست فرود در وید دارد و انگشتان من سجده را است کند و در حاجت خود  
 بگوید نفوذ یک من انوار و ما فیها و این را ایشان در صلوة خود با نام منبج است رحمة الله تعالی و الله اعلم بالصواب باب  
 ششم در بیان نماز و خبر از یاقی که در نماز بسیارند و یا باشند با و در آن که است است بنا بر حدیث رسول علیه  
 الصلوة والسلام که در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوة والسلام می رانید که در نماز با سوس روی خود بازی می کرد  
 رسول علیه السلام این حدیث فرمود که قال النبی صلی الله علیه وسلم لو خشع قلبی خشع و جوارحه که اگر باطنش ترس را برستی ظاهرش  
 بر ترستی طحاوی رحمه الله علیه گفته است که چون شخص گوید که من منافق بدیدم یا بدیدم منافی را در نماز فعلی بخار آوردن  
 که مانع شود بافعال منافقان خواه چه نام باشد رحمه الله علیه کتاب کشف و در آن روایت بدون آنکه می فرماید منافی  
 بازی می کرد و در نماز رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر باطنش ترس را برستی ظاهرش بر ترستی رسول علیه الصلوة بنویشت  
 و است کردی منافق است مستحب باید است که انبیا علیهم السلام را بهیچ وجه نبود یکی احتلام دوم قبضه سیدوم خاسیه  
 و این سه چیز از سبب خوردن است ایشان بسیار بخوار نبودند که بسیار خوردن اصراف کردن است و اصراف کردن حرام  
 چهارم چنانکه از آنکه انبیا هر یکی از خدا و خلی نبی و انبیا علیهم السلام محصوم اند از گناه صغیره و کبیره مستحب که اگر مسلمان  
 در نماز میازاید یعنی فائز آید باید که همان استوار کند یعنی بعضی گفته اند گفته است بر زبان نهند و بعضی گفته اند بپوشانند  
 اما دست بردان نشاید زدن زیرا که افعال ملل است حسن یا از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که بندگان  
 زیر لب بر یکدیگر و این را ویتراست تا در نماز دست از موضع برداشته نشود دست بردان نهادن سنت تعوی است و دست  
 پیش گرفتن سنت فعلی است و دمان تموار کند و فرود خوردن آن مفدا که تواند دمان را گشاده نگذارد که بود و دمان وی  
 در و دو اگر چه که می در نماز بودیم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام اذا انشأ و احکم  
 فی الصلوة فلیکظم استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فائز آید یکی از شما در نماز باید که فرود خورد تا برآید  
 قال علیه الصلوة والسلام اتشواب احکم فی الصلوة فلیکظم فاه فان الشیطان یدخل فی فم رسول علیه السلام فرموده  
 که چون یکی از شما فائز آید در نماز باید که دمان را استوار کند تا فرود در نیاید که فرود در آن فرزند آدم همچنان اندازد که  
 اندر رک وی رود قال علیه السلام ان الشیطان یجری فی عروق ابن آدم مجری الدم یخبط تجارتیه بالجم و الخطن رسول  
 علیه الصلوة والسلام فرموده است که دیو در دین فرزند آدم همچنان در آید که خون در رک وی پیش تنگ کند  
 راه را بروی که شکم و شکم یعنی روزی و در نماز خود را بوالقائم حکیم رحمه الله علیه گفته است که شکم بریدن  
 دیو است و شکم تنی از آن دیو است هر دو خلق زندقی من است و آنچه گفته ام نیز می نیست مستحب است  
 را در نماز آب بینی ظاهر شد گرفتن وی سنت است و بعضی گفته اند که نگاه کردن هم سنت است و لیکن درست تر است

که نگاه کردن می و حسب است تا اگر حدیثی بود به بنا بر آن کرد و اگر نگاه نکرد و همچنان برنگی گذارد و بعد از آن  
معلوم شد که حدیث نبویه است نمازش تباه شود و نتواند که بر آن بنا کند و زمین مسجد از آب و آن یعنی نگاه باید  
و شستن یا بر زمین سجده چنانکه قول علیه الصلوة والسلام این است که نماز می خواند و در سجده می افتد و در سجده  
علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آب و آن و پنبه چنان اندر کشد که چرم خاتم را بر سر  
اندازی یعنی چون انس بن حکم الدین عمر بن حفص بن حمزة بن عبد المطلب که در بلغم بر آوردن گفت و باستین گرفتن که بر سر  
فرمود که هر که بلغم بر آید در نماز وی از هر حرمت مسجد را فرود دشتش بر نهد و گناهایش آزرده که در دو کس  
آمده است که هر یک از دو کس مسجد را از آب و آن و پنبه چنان اندر کشد که چرم خاتم را بر سر  
که روزی یعنی نزد یک مسجد بگذشت سبکی را دید که بر دیوار مسجد پولی کرده و در دل آنکه این سبک دیوار خانه  
خدا را پلید کرد و بازش ناپس پلید بر آب بر آید و دیوار مسجد را بر آب نشاند نقصان دیوار مسجد را دید و منع گفت  
بازش ناپس نقصان را بر آب و خاک آورد و کل کرد و بنیکو کرد زمین بود که نگاه کلاه منع از سر برید و جدا شد  
و چپ راست نگاه کرد و چپ کس را دید که کلاه را دید که بر دیوار بر رفت منع و از آن حال عجب آمد تا نفی آورد و داد که ای  
پس چاره تو با منی خود و چپ را کی پلید را بر دیوار خانه مار و انداختی با کبر می خود پلیدی و نجات کفر را بر دل تو چنان  
در او آید و بدین فریب یک مسلمانی آمد و سلام آورد و کسی که در مسجد آید و خدا را عبادت کند و از خدا و خدا را  
خواهد امید بود از هر موی که گناهان بر او بیامزد و در دیوار چون چنانکه خود را از روی کند بمنزله فضیله  
در نماز زمین و بسیار خود نشاید نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه دیوار به نمازش بر باید قال علیه السلام  
ملک ملتة تجلسها الشیطان من صلوة احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر باری نگاه کند دیوار به از  
نمازش بر باید اول بار بنده چون نگاه کند خطاب حضرت عزت در رسد که بنده من که ای طبعی بار دم چون نگاه کند  
خطاب عزت در رسد که بنده من از من مبطلی این تصور را در بار بیوم چون نگاه کند امر آید از پروردگار مطلقا  
که در سجده این نماز را در بر روی وی باز نهد که از راه سجده و خدمت مانده است ولی نمازی صفت  
ماست این معبد و حق کسی بود که روی بر گرداند و نگاه کند اگر کسی پیش رویه بایستد یا چشم نگاه بکشی نمود ما  
آداب نیز نمود که رسول علیه السلام چنین فرموده است قال علیه الصلوة والسلام ان الله یحب العبد  
ما دهم فی الصلوة فاذا انقلب اعرضت عنه رسول علیه السلام فرموده که اگر از رحمت پروردگار روی باری نهد  
است ما دم که در نماز بخیزد التفات کند اما که بین که روی گرداند یا بخیزد التفات کند همچنان بود که روی از  
اندر رحمت پروردگار که ایندستی قال علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من یساجی باللفظ رسول  
علیه السلام فرموده است که اگر نماز گذارنده برانندی که با که از زمین بگوید هیچ چیز التفات نکند یعنی بعضی گفته اند

که مراد از ان الساعات الثقات دل است اما ظاهر روایه است که مراد از این الثقات الثقات خمس است از برای  
 آنکه هر کسی موقوفی آن بود که چشم بر دود او را نتواند بجای داشتن چون چشم بطرف برود و دل نیز بر اثر وی برود  
 پس معلوم آنکه مراد از ان الثقات الثقات خمس است خواه بود القاسم رحمه الله گفته است که دیده را  
 نگاهداری تا دل بیاد ندی و در باز نگاهداری تا سر را بسا و ندی و این سخن در صلوٰه خواهر امام حجاج علیه السلام  
 مذکور است **مسئله** سومی در پس تفکر زدن کراست بود که بجا آمده است که حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
 میگوید در و کیستون مبارک را در تفکس مبارک که زده بود همچنان تا شروع کرده بود ابوهریره رضی الله عنه بجا  
 میآورد و در یکبار حسین رضی الله عنه بدینا چشم بر روی بنصب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابوهریره رضی الله عنه  
 گفت ای مهتر زاده در من تعجب نگاه کن که من شنیده ام از حدیث محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که هر که  
 موی در پس تفکر زدن آن نشسته گاه دیو شود من روا نموده ام که چون نو مهتر زاده در نماز بود و دیو بقضای  
 بود ابوهریره بن حسین را خوش آمد و شادمان شد ابوهریره را دعا بخیر کرد و این روایه در صلوٰه خواهر امام اجل  
 شمس حسنی رحمه الله علیه است اما در صلوٰه خواهر امام بکر خا بر زاده رحمه الله علیه این روایه از رفیع بن رافع است  
**مسئله** ناک سر ستردن و در بر گرد موی ماندن و یا گرد و سر ستردن تا گرد سر موی ماندن که است  
 است و دستار بر لبس سر ستردن هم که است بود یعنی آورده اند که وقتی ابو بکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل را  
 لغدی ایحی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بفلان دیار رسیدی یا ایشان جیب کنی که ایشان را فضیلتی  
 معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت یا ابیهریره بن ابیسان از محبت شناسم گفت ناک سترده باشند و در گرد موی مانده یا  
 گرد بر سترده باشند و ناک سر موی مانده یا دستار بر لبس سر سترده باشند و میان سر را کشاده باشند آن جمله شایسته  
 را فضیلت است پس شایسته مومنان را فعلی بجا آورده اند که نشسته بود یا فعال را فضیلتان و در حق دستار که است جام بود  
 که کل دستار بر لبس سر در بند و تمام ناک سر را کشاده دارد اما اگر اندک کشاده انده شود یا فرجه مانده باک نبود که دستار  
 بنده از انان فرجه اندک کشاده اندن چاره نبود و سپیدان سر قند زورقی از برای آن ساخته اند تا آن که است بر خیزد  
 نه از برای صرفه دستار **مسئله** دستار سپید باید داشتن و از آن برای قلم است زانه از برای بکر و خراجی که هر چند که  
 دستار را زرد بود ثواب نماز بیشتر بود **مسئله** علیه الصلوٰه والسلام بگفتان بعد از نماز هر چه بخواهد رسول الله  
 السلام فرموده است در کتبه ناز که با شما گذارد بهتر از آنست که بفتاد و کتبه نازی عامه گذارد و در منافع العلوم  
 آورده است که دستار رسول علیه الصلوٰه والسلام که همیشه می بست و در سحر وقت گردود دستار که در عیدی می بست دو  
 گرد بود و من است که در شبانه دستار فرود گذشتن میان دو شبانه مقدار یک بلشت و بعضی گفته اند مقدار  
 که بنشینند در شبانه دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک شست و خش دستار کوتاه باید داشت



و با دو جامه نماز گذاردن رافع بها است و با سه جامه نماز گذاردن از اختلاف گرفته است محمد حسن رحمه الله علیه در کتاب  
 شریع که کثیر آورده است که هر که بایافت دو جامه بضرورت بپای جامه نماز گذاردن حدیثی ساقط شود یعنی فاشیخ  
 گوای می در شریع فشنوید مسئله که اگر شخصی جامه برکت نهد و نماز گذارد و دست در آستین بپسندد نماز میکند یا  
 نه میان این سه نماز میکند اگر که است بود یا نه در بجز یک محمد حسن رحمه الله علیه آورده است که اگر است بود و این اخبار  
 حواجر امام زاهد فخر است رحمه الله علیه را با اختیار شیخ الاسلام بران الدین گفت که اگر است نبود که بسیار بزرگان  
 دیدیم که بچندین گون که است گویند اما گویند که دستها در آستین کردن اولیتر بود و آورده اند که فاضل امام صدر الدین  
 بخاری بشهر سر قندهار مسجد او بنده صرا در آمد و دیدی را که جامه برکت نپسند و نماز میکند از او گفت ای شیخ اگر  
 نصح کنی که اگر است بود آن شیخ نماز تمام کرد گفت از کی میگوئی که اگر است بود گفت من در نسخه دیده ام که این  
 نوع که است بوده است اما بر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک ایراف و ما بر حاکمیت که جمع ائمه و اولی  
 که از کی میگوئی که تو مردی مناظری و این مسئله بفرقه تعلق دارد گفت من در نسخه دیده ام اما بر من پوشیده شده  
 است همه شنبه جمع آمدند در کوی جولا کسان بر در سرای خواجرا امام ابو الخطاب در کتاب خانه خواجرا امام علی شری  
 محمد حسن رحمه الله علیه را و ایل باب که است آورده است که دست اندر آوردن اولیتر بود و این اعتبار شیخ  
 الاسلام بران الدین است رحمه الله علیه را خواجرا امام ابو الفضل کرمانی رحمه الله علیه در بجز یک آورده است که باید که  
 دست در آستین در آمد و میان کشاده نماز گذارد که چه دو ان جامه برکت نپسند و نماز گذاردی و در میان است  
 اندر نیامد و ندی و مبارز بر بند ندی پس سینه از باید که دست در آستین در آمد و میان کشاده دارند تا بر و کرده  
 خلاف کرده باشند و اگر میان بر بسته نماز گذارد فضاحت حاصل آید چون بر کوع و سجود و از اندام او طوری و آسان  
 حاصل شود پس باید که میان را کشاده دارد تا فضاحت حاصل نیاید مسئله در نماز چشم و سجده باز و چشم عادت  
 مرد است و چشم فرزد و آشتن علامت جهود است اگر کسی گوید که من چشم فرزد میدارم حضور دل می باشد که اسلام  
 بران الدین رحمه الله گفته است که آن چشم بسته حضور دل نیست غرور دل است از برای آنکه ترک سنت و باوردن بر  
 کسی را حضور دل بحاصل نیاید چنین آورده اند که بهتر عالم علی الله علیه و سلم از خودی باز نگشته بود و وقت نماز گذارد  
 متر عالم علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه و سلم رجلاً من جهاد الاصله الى جهاد الاله که خبر  
 باز نگشتم از حرب خود بسو و خوب بزرگ تر با دشمن طلب حرب خود فرمود و با دشمن باطنی حرب بزرگ فرمود پس از این حدیث  
 است که چون چشم باز و از چشم برود و دل نیز بر اثر وی برود و جهاد کند و چشم دل را بجای باز و تا ثواب مجاهدان بیاید و اگر چشم  
 فرزد و ثواب مجاهدان بیاید مسئله در نماز دمان بسته داشتن که است بود که آن علامت مجوس است علیه العنة  
 چون ایشان نقش که در آیند دمان بر بندند تا دم دمان ایشان نقش رسا پس نشاید مونس از افعال آید و آن که

که نشسته شود با فعال محرم **مسئله** حاقن را در نماز ایدن که است بود قال المبنی صلی الله علیه  
وسلم لا صلوة للمحرم رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مراحقن یا یعنی حاقن این باشد که بول را زود  
نکاح دارد اما اگر سمانی در میان نماز حاقن نشسته باشد باید که بدل بنشیند که اعدوا الله من الشیطان الخیم  
آن نماز دفع شود و نیز کان بخیر کرده اند و همچنین یافته اند ما شیخ الاسلام بهان الدین حرمه الله گفته است که  
نماز را براندازد و برود و استبراد و باز طهارت سازد و نماز را سر گیرد و تا بخیر بدل نماز گذارد که وی در  
فراموشی جای بود و در نشستن در نماز فاصله تر از آن بود که وی در نماز بود و نشستن بفراموشی جای و در حاقن است  
در نماز که بایستی جای که آید و بخیر و چنانچه در نماز بایستی که بیدین که است بود و در و اندک نوح  
صلواته الله علیه بنیاد علیه السلام علیه السلام را دید که گفت ای ملعون تو بیکار ملعون شدی گفت بیه کار شدیم کی آنکه  
در سجده چشم فرار دهم و دوم چون قیام فرمودی بهای سجده میاد می و سوم در قیام بهای بهای که می  
نشستی این سر کار بود که در سجده نشستی دیگر نشاندیم تنگ و محض و حیدر که بر آن بود که ناخیر شد و خود دید و از  
حسد شش آن بود که خود است آدم نبودی و از بخشش آن بود که با او در آن کیسه بخیل آدم نام ملعون شدیم و در آن  
و آن ملک گفتی ای یوم الدین بر منبانی می بنایند حکایت خواب محمد بنکد را در جمله صحای که آدم بود و منبانی  
بسر خود نماز میکرد و هر سه در نماز یکسر نشسته چون در نشسته بسلطان از پدر سوال کردند که در نشستن نماز که کرد  
چندین چرا میگردی بدی گفت ای بدی آنکه روزی بعد از نماز بودم که اگر نماز بخیزد و بفره کندم شش بدی خوش  
کندم با فتم که فرمودی که گشت زار انداختم من بشدتم که آن غنی هستی پس بدیانی بود که او گفت که گفت و گشت  
زاری بود و در میان آن دو گشت زار یکی خوشه گندم با فتم که فرمودی که گشت زار انداختم من بشدتم که آن غنی هستی پس بدیانی  
بانی من باری خاص آن خوشه گندم شدیم از آن میگردیم و می گردیم که اگر فرو قیامت مرا از آن سوال آید چنانچه خوب  
و بهر نگاه در بسیر کلانتر از سوال کرد که تو چرا میگردی گفتی من غنی بودم و از آن بیرون رفتم و در کلانتر  
بود وی کلانتر شام من بسیر خوش آمد شام غنی از آن بلوی کلانتر که فرمودم از آن بهر شام فرمود قیامت  
و صد نماز سوال بد که از فلک مردان و مردان چرا بهر گشتی من جواب گفتم بعد از آن بسیر خود را سوال کرد که تو چرا  
میگردی گفتی مردت عربی در نماز بیکدم مقدار کنی تا خبر کردم از آن بهر شام که فرمود قیامت اگر آن کیسه بی از  
خوشه گندم که بر من مقدار کنی چرا خبر کردی من جواب گفتم **مسئله** در نماز نشاندیم و بیان زد که آن  
میگفتند که آن است او روه اندک ابلیس علیه السلام چون از حضرت زنده شد دست در میان و این جمله که  
نشاندیم و نماز افغانی بخار و در آن نشسته بود با فعال محبت زدگان **مسئله** اگر مسلمان نماز میکرد از دو  
مردی از سه تمان خواند یا بیچ میگرد و مالک گشت حساب میداد و که است بود یا فی بر قول امام عظمی علیه السلام

که است بود بر قول ابو یوسف و امام محمد و امام احمد که است نبود و چه قول امام احمد رحمه الله المست که رسول  
 علیه الصلوٰه والسلام می راندید که نماز میکند و در سوره تبارک را با انگشت حساب می کشد گفت که فرموده است و لا یجوز تسبیح  
 و تحسین یعنی گناه می کشی و نماز نمی کنی و تسبیح می کشی نماز نمی کنی اما چه قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله المست  
 که رسول علیه السلام فرموده است احد و نه با الایمان فاین مستحبات مستطقات یوم القیامه رسول علیه الصلوٰه  
 والسلام فرمود که شمار کنید با انگشتان برستی که آن شمار با انگشتان نجاه میدهد شمار روز قیامت از سوالی بگوید  
 شد با منی بعضی گفته اند که پنجاه است بر جای نهاده انگشت راست از سر سیدار و می فشارد و می میخورد و حاصل بد  
 و هم که است بخیر و بعضی گفته اند که که از برای آن حساب سیدار تا زیاده خوانده نمی شود که است بود اما اگر از  
 برای آن حساب سیدار و تا کمتر خوانده نشود که است نبود **مسئله** چون سیدار و در جای سجده پاک کردن  
 که است بود یا نه اگر در سجده اند که بود رضی الله عنه تسبیح و حیث و جای سجده را پاک کرده و در آن مباغت  
 نمود رسول علیه الصلوٰه والسلام دید فرمود یا ابی ذر عه او در زمین یکبار پاک کن یا حیثان بگذارد و بعد از آن جهت  
 از فاطمه رضی الله عنها را است می کشد که رسول علیه السلام فرمود که ما ندان آن یکبار از دیگران فاصله است  
 که است تسبیح سوره سوره در راه رضا خدای عز و جل صد و کند چهلین آورده اند که روزی صدین  
 رضی الله عنه رسول علیه الصلوٰه والسلام مسجد را آمد تا نماز کند و در آن باران آمده بود و دره کرده و باران  
 باریده بود و پیش محراب تروی شده صدیق گفت یا رسول الله و ستوری باشد تا تروی را پاک کنی پس  
 علیه السلام فرمود بگذر یا صدیق تا در میان آب و گل سجده کنیم هر روز و کار خود را پس معلوم شد که پاک نکردن  
 او لیس بود **مسئله** چون سیدار و بر آتش شانی را پاک کردن که است بود یا نه از محمد رحمه الله المست علیه السلام  
 که گفت باکی نیست اما وی گفت که ما معلوم نشد که ما ندان را گفت با پاک کردن را از ابو یوسف رحمه الله المست  
 سؤال کردند گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواه امام اجل شریف رحمه الله  
 علیه الصلوٰه والسلام که اگر خبر است که دل و پیشش سیدار و با پاک کند و تا بحضور دل نازد که از او دلیل بر آنکه رسول  
 علیه السلام در نماز خود از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود است گفت کردند و فعلین تا از قدم بردن آوردند  
 و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست جب بدست است آورده اما اگر خبر نیست که دل و پیشش  
 نمیدارد پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام یخرج من المحراب من قال قانما  
 ویسمع فدا و لا یحب ان یصلی فی الصلوة لیست له شرفه و ان یتسبیح قبل ان یفرغ من الصلوة فیمضی  
 رسول علیه السلام فرمود که هر چه از سجده است آهاده بول انداختن و با انگشتان نشود و واجب تا نقیص در سجده نماز کند و آن  
 در سجده و پیشانی پاک کردن نیست از فراغ نمازی بعد از **مسئله** اگر مسلمان در نماز کند که



مثل یکدیگر و مانند اینها چه کند محمد رحمه الله علیه گفته است که بکشید و ابو یوسف رحمه الله علیه گفته است که مال  
و شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله علیه گفته است که از سی جیل برساند امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است  
در بر کسی که باشد تا خیر کند تا چندانی که سجد و روزه و نذر بخاک بپاشد نه بر آنکه همه الله سجد و  
رضی الله عنه بجهنم بر می و ایند این بر خواندی **قوله تعالی** لا تحزن الا مرض لا فناء احیاء و امواتا مسلمین  
که کند و آتش اندازد که رسول علیه السلام می کرده است **قال** علیه السلام لا یغیب بالشار احدکم الا بعد الدار  
رسول علیه السلام فرموده است که عذاب نکند یکی از شما مگر بر آتش مگر خداوند و جل **مسئله** در کاری که  
بر کسی معین است آن فکر باید کرد بر همان برکن تمام کرده شود چنانکه قرات را در قیام تمام کند و الف الله اکبر را از قیام  
آغاز کند و حرف با و را در اکبر را در رکوع تمام کند و سین سمیع الله لمحمد را از رکوع آغاز کند و ال و ما نادر قوم تمام کند  
و تنها که از بنا تک الحمد در قوم تمام کند و الف الله اکبر را از قوم آغاز کند و حرف با و را در سجده تمام کند و الف  
الله اکبر را از سجده آغاز کند و حرف با و را در راقعه تمام کند و قرات قشید را در راقعه تمام کند و هر که نشین  
کند و قائم این کند وی تعدی و ظلم کرده باشد و صفت ظلم استعمال کردن چیزی بود بجز محل **مسئله** اگر کسی  
خرق می افکند و بروی سجده می آرد که ایت بود یا نی اگر خاک سوزان است یا در یک سوزان است یا سنگ نفسان است  
و یا خشک و خاکی است باز برای صیانت داشتن و ستاری افکند که ایت نبود از برای آنکه امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله  
علیه می فرموده است اما اگر از برای دیگر و خواجی میکند که ایت بود **مسئله** مسلمان بقعه می شنید و کعبه یا بی  
برهنه بنشیند که دست نیس کند و کعبه یا بی را برهنه بدانی بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که باید که دست  
پس کند و کعبه یا بی برهنه نکند بی ای کند کعبه یا بی برهنه در روی مومنان اشق اما بعضی از مشایخ رحمه الله  
گفته اند که اگر در صف آخر است پاک نبود گشاده ماندن و اگر در صف اول است یا در میان است باید که دست را  
پس کند و کعبه یا بی برهنه که در صفای بی ای مردمان دیگر باشند بی ای بود و یا بی را گشاده ماندن اما شیخ  
الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که در او راقعه و تنها بر زانو نهادن سنت است و از او عقبت بی  
چشم در کن روشن سنت است باید که بایر دوست عمل کند تا پاک نباشد و یا بنده ثواب شوند در حجر است  
که هر روزی که نو و آید آید از هر دو کار مرغ فرشته را تا برنج مکان نکند یکی بر امام خانه کعبه گوید ای کسانیکه روی  
از فریضه یا خداوند و جل گویند آید روی از محنت برورد کار گویند آید یکی بر امام و در رسول علیه الصلوة والسلام  
گوید ای کسانیکه روی از دستهای رسول علیه السلام گویند آید روی از شفاعت وی گویند آید یکی بر امام سجده  
اقصی نکند گوید ای کسانیکه پیشش و در پیش از شما می ای فریضه و قطوع نما در محل قبول است و دیگر  
که در ستانند آید گوید ای کسانیکه سیدانید و لیکن نمیتوانند و آن وقت می توانستند اما نمی توانستند ای کسانیکه

که متبینه و لیکن بنده خدایت کند پیش از آنکه در اینده و دیگر در اینده کند و گوید ای که بماندگان از فزون سائیدگان  
 اکنون اگر که برگاه این با کجا می رسد این میزان نام رسیده گان چهار پادان و اگر که آتش اندیشی و بهر استغنی و این را  
 بهر فریدگان نشسته اند و آدمی می پری که حفظ را ایشان غالب است خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که بنده کی  
 یکی که با مرشش زنده باشی و بهر پیش مرده باشی و بگفتن باشی خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که از پنج چیز  
 پنج چیز خیر و در نادیدن آن دراصل کفر است یکی گمانی کردن در عبادت از نادیدن و عید خیر و نادیدن و عید و اصل  
 کفر است و دیگری کردن در محبت از نادیدن و عید خیر و نادیدن و عید دراصل کفر است و حسد را حسد از نادیدن  
 قسمت خیر و نادیدن قسمت دراصل کفر است و حرص از نادیدن و عید خیر و نادیدن و عید دراصل کفر است و خیر  
 بقضا نادادن از نادیدن حکم خیر و نادیدن حکم دراصل کفر است و هم خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید  
 که چهار چیز را که پادار یا چهار چیز را با دندی چشم را که پادار یا داند را با دندی زبان را که پادار یا داند را با دندی  
 نگاهدار تا نماند را با دندی نگاهدار تا نماند را با دندی نگاهدار تا نماند را با دندی نگاهدار تا نماند را با دندی  
 راه روی چشم را که پادار یا دندی چشم را که پادار یا داند را با دندی نگاهدار تا نماند را با دندی نگاهدار تا نماند  
 بهر از یک کوی و هم خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که چهار چیز را که پادار یا داند را با دندی نگاهدار تا نماند  
 عجیب بود که بماند و شایسته سلامت نامد عجیب بود که بماند خدمت کاخ خلق اوین سلامت نامد عجیب بود که بماند هر کسی  
 در جوع خلق است کبرش و عیب بود که بماند و هم خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که چهار چیز را که پادار یا داند را با دندی  
 اگر که نعمت است و شکر می دوم آنکه شکر و صبر بی سبب است و توبه بی چهارم آنکه نیکی می در میان خلق و توان  
 و هم خواه بود القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که نعمت شکر متابع یا بخیر است و محبت بی صبر عفت و بهمانی است و طاعت  
 بی اخلاص ضایع کردن آنکه کائنات و علم بی عا خراب کردن مسلمان است و فقیه ابوالبیت سمرقندی رحمه الله علیه  
 الخالدیه آورده است که روایت میکند که بود که صدیق رضی الله عنه که پیغمبر علیه الصلو و السلام پیغمبر فرمود که هر که بخیر  
 خیر از خود باز کرد و خدا تعالی از وی بخیر را باز کرد و هر که زکوة مال باز کرد و حفظ از مالش باز کرد و هر که خیر را  
 باز کرد و برکات از زمین وی باز کرد و هر که صدقه قطع باز کرد و شکر از نفس باز کرد و هر که دعا را باز کرد و اجابت دعا  
 از وی باز کرد و هر که نماز را باز کرد و در آخر ایان از وی باز کرد و خداوند عز و جل بوسی حکیم فرمود که چهار چیز را که پادار یا داند را با دندی  
 بنیاده ام ایشان چهاری و دیگر می طلبند بنیاده من صحت بدن را در کم خوردن بنیاده ام ایشان در خوردن می طلبند  
 بنیاده من عزت را در تقوی بنیاده ام ایشان در شوق می طلبند بنیاده من بود که برادر قناعت بنیاده ام ایشان  
 و در حرص می طلبند بنیاده من در عفت بنیاده ام ایشان در دین می طلبند و هر که از ادب و عفت  
 نگاه باید داشت که ادب بعضی سنگین است و سنت بعضی واجب است و عجب بعضی فایده است و در اینده بعضی نماند

وخواهد بود اقامه حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا بالبر قصد سنت وی نکند و سنت نگاه دارد  
تا بالیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا بالیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا بالیس قصد یابان  
وی نکند عید المبارک هر روزی رحمة الله علیه گفته است که اگر من بشنوم که بنده است که جلالت یادر سینه محفوظ دارد  
مراد دل پیچ غیرت نیاید اما اگر بشنوم که ششام و شامات بنده ایست که ادب و کلام نماز و احکام مسلمانی نگاه  
چند میکند و بروم و خدمت و برادر یا نیم چه بود اقامه حکیم رحمة الله علیه گفته است که هر من تا من شتواند ادب  
نگاه دارد از روزانند **قال** علیه الصلوٰة والسلام او بنی ربی فاحسن تقوی یعنی بغایر فرمود ادب آموخت مرا  
بر و در کار من پس بگو آموخت ادب مرا در امثال بنده است که حسن الادب ایست **قال** علیه الصلوٰة  
والسلام اگر مرد اولاد کم و حسن الادب بهم **مسئله** در نماز ادب و سنت نگاه باید داشتن که بهتر عالم علیه السلام  
در وصایا امیر المومنین علیه رضی الله عنه فرموده است یا علی ان جهت اسرق الناس سر من یسرق من نفسه **قال**  
علی رضی الله عنه کیف ذلک یا رسول الله فقال علیه السلام الذی لا یسم رکوعه و سجوده هو سارق صلوٰة من حق عبده الله  
و بنده رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود یا علی بدترین دزدان آن بود که از من خود دزد گفت یا رسول الله که بود  
که از من خود دزد و گفت که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بخانیاورد و دزد نماز بود که بر کند از من خود بهر دزد حق  
خالق و دزدان دیگر از چیزی فانی می دزدند و دزدی جبری باقی می دزدد و دزدان دیگر بر دنیا می نهند و دزدی برین  
می نهند و دزدان دیگر ضرر بامردمان می رسانند و دزدی خود می رسانند و دزدان دیگر خزینه بدگان می شکنند و دزدی خزینه  
رحمان می شکنند و دزدان دیگر اخاف قطع بود و بر طبیعت از رحمت بود لا جرم بدترین دزدان بجهت بر دزدکاری  
است و چون بنده نماز گذارد باید که بنکوه کرد و بزم در ملا که اگر در ملا بنکوه کرد و خلاص بنکوه کرد و دزدی بر  
بود و بهتر عالم صلی الله علیه و سلم در وصایا امیر المومنین علیه رضی الله عنه فرموده است **قال** ابی بنی علیه السلام طم  
للراعی ملات علامات سم رکوعه و سجوده مع الناس و یقر اذا صلی صده و یبسط الامر لینی علیه و یدکر الله تعالی فی  
الملاء و یسبغ فی الخلاء و دل علیه السلام فرموده است یا علی مرائی را سه علامات است چون بر سر جمع بود رکوع و سجود تمام  
آرد و چون تنها که در جهان که از که مرغ دانند چینه و چون بر سر جمع بود و اگر باشد در کار ناسات کند تا مردم بر وی  
نظاره کنند چون تنها ماند فراموش کند نیست صفت مرای و مرای را پیچ خرا و ثواب نیست **مسئله** در  
بنده نماز گذارد باید که بنکوه کرد و بزم در ملا که اگر در ملا بنکوه کرد و خلاص بنکوه کرد و دزدی بر  
الصلوة والسلام نیز نماز را بلفظ جمع پس باید که **قال** علیه الصلوٰة والسلام الصلوٰة کمال من و فی و فی که در طه  
طهف له و قد علم **قال** الله تعالی فی محکمة نزلت علیه **قال** علیه الصلوٰة والسلام الذین اذا کتبا علی الناس لم یستو  
نون فاذا کالوهم اذ لوهم خیر من یدرسون علیه السلام فرموده است که نماز پیچون بمانه است هر که را است بماند



[illegible]

شستن فریضه نبودی همچنان بودی که تو میکوی اما چون شستن واجب فریضه است آن حکم باقیست اگر پیش  
 کوش و آب سیلان رساند بهمارت درست نبود و نازد و انبوه و اما در صلیقه خواهر امام اجل شمس رحمة الله علیه  
 آورده است که درین قول ابو یوسف برفته است در صمد و صلیقه قاضی امام ابو حسن مروزی رحمة الله علیه  
 همچنین آورده که حسن بن داود ابو یوسف رحمة الله علیه روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و با امام عظیم  
 رحمة الله علیه پوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلى از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه  
 رحمة الله علیه روایت میکنند که چون موی روی بر آید شستن پوست موی آید و این چنانی بود که موی روی انبوه و  
 چنانکه اگر کسی تنگ و نتواند که پوست روی بپندد که موی روی تنگ و خالی بود چنانکه اگر کسی تنگ و پوست را نتواند که  
 اکنون آب پوست رسانیدن فریضه بود بر خلاف بردان که بردان خلقی است و موی روی عارضی است  
 موی لب راست و شستن سنت است و در از شستن بدعت است و در از نشاید شستن که بشومی بدعت است  
 که آب برف های کناره لب ز سندانبارت درست نبود و نازد و انی قال علیه الصلوة والسلام من نقص شارب  
 اعطاه الله تعالى اربعة اوزار لورانی و جهه و لورانی قله و لورانی قله و لورانی لوم القباية رسول علیه الصلوة  
 والسلام فرموده است هر که موی لب است دارد خداوند غر و جل و در چهار لور که است کند یکی نور در روی و یکی نور  
 در دل و یکی نور در کمر و یکی نور در روزه قیامت و از ثواب چنان بود که هفتاد و چندین شسته سرخ موی خریدستی و در راه  
 رضای خدای عز و جل همه امد کردستی قال علیه الصلوة والسلام من طول سار بعوف بالثلاث لم یسل  
 شفاعتی لم یشر ب من جوفی و سلا الله منکر او یکسر الا لغضب رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که  
 موی لب دراز دارد و خداوند غر و جل و در سه حقوبت فرماید از شفاعت من بخص بماند و از حوض من آب بخورد  
 و منکر کمر بر روی بکار و بغض است و در حق موی لب است و شستن و عده می فرماید قال علیه السلام الصلوة  
 من سح شارب فلما عطف الف ربة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون نه  
 موی لب است دارد و کلمه شهادت گوید این کلمه شهادت هفت اسم از احباب میکند همچنان می رود تا نشاء  
 عرش چنانکه ز بنو عیسی غنده می خورد تا خطاب حضرت عزت در رسد که بر اساکن نبی بانشی مناجات کند ای پروردگار  
 من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا یا مری ام آید از پروردگار که گوینده مرا از پروردگار ام آگاه ساکن شود اما اگر کسی  
 دراز دارد و کلمه شهادت گوید آن کلمه کردمان او بر سیکر دو و بیرون نیاید تا کاتبان اجمالی از گویند  
 چه بیرون نیایی تا ثواب ترا بنویسم که می گویند بیرون آیم چون این برده پلید و داه است و رسول علیه السلام  
 فرموده است که زود قیامت است اما صد فتنه اهل عصا شعله دارند بر پروردگار را خنده تحت مرکب فتنان  
 ایشان سجده آوردن نتوانند و سوار ایشان میگردانند و راست مانده باشند و کسانیکه در دنیا

موی لب را و از دشته اندان موها را ایشان در زمین استوار شده باشند همچون نیزه و ایشان را نافع باشند  
از آوردن سبزه تا اهل عصاه فرق نتوانند که میان ایشان و میان کافران و سیدایام ناصر الدین رحمه الله علیه  
در سیر کس آورده است که اگر در سبزه گاه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران هیچ طریقی فرق نکند مومنان را  
بهیچ وجهی فرق نتوان کردن موی روی رنگ کرده و سخت فرج موی لب است بود و جامه سیاه تا اگر کمی راست فرج  
نبود و موی لب شستن بود و بر احکم کلمه اسلام می و در کورستان مومنان دفن کنند و اگر موی لب می دراز بود و لیکن  
بسنست فرج بود و بر احکم کلمه اسلام می بخاک دفن کنند و ستمها شستن فریضه است تا آنچه بآرد و زهره که گفته است  
که آنچه حسرت و وحد و محمد و در نیاید و می قیاس میکند بآیه زوره **قال الله تعالی** یا ایها الصوامع الی اللیل ما علم الله  
رحمهم گفته اند که این کلمه را در عرب استعمال کرده اند و خروج حد در معنی تا کی یعنی شب چون شب اندر آید بی فعل  
فاعل زوره کشاده شود زیرا که شب محل زوره نیست چنانکه رسول علیه السلام میفرماید **قال** علیه الصلوة و السلام  
اقبل اللیل و ادبر النهار فقد افطر الصیام رسول علیه السلام فرموده است که چون بروی شما آرد و زور زشت شما آرد زوره کشاده شود  
پس فعل فاعل علت نیاید زیرا که شب محل زوره نیست اما دست محل شستن است بی فعل فاعل شسته نشود و اگر کلینی بود  
قیاس بر آن بود که ستم بآیه تا اناط شستن فریضه بودی چنانکه بری در سیم میگوید اما در کلامی معلوم است که دست را تا آنچه بآرد  
شستن فریضه است و این کلمه را در طهارت استعمال کرده اند و دخول حد در معنی که بآرد یعنی در خروج مسئله مسیح فریضه است  
**قوله تعالی** و اسجدوا لک یا مسیح خدیجین می بیاوردن بقول شافعی رحمه الله علیه که باری باید کشیدن و بقول علماء  
مازاهم علیه السلام که بسنست مبرح قول شافعی رحمه الله علیه نیست که در مجروحین شجاع که از شرج حشمت و ساختن است روایت  
میکند بیعت مسعود بن غفران رضی الله عنهما که رسول علیه السلام طهارت ساخت و مسح سره بار آورد و علماء ما زاهم  
که اند که آن فریضه طهارت را باید دستایم در ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و تا قبل صحیح بخاری و انعم علیهم  
و استدلیم روایت میکنند انس بن مالک رضی الله عنهما که رسول علیه السلام بخندوی رفته بود و در صحرا خیمه زده بود و اندازیدیم  
طایفه چون وقت نماز اندر رسول علیه السلام فرموده تا منهار خیمه را بر انداختند و فرمود تا آب آوردند رسول علیه السلام  
طهارت میخواست و صحیح بخاری و انعم علیهم که در کبر دستاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام المرقب می نمود  
چون ستم بآیه چنانکه ابراهیم گفت کرد و هرگز نری که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آنچه ما را مبالغت نفرمودی  
این معلوم است که نه چنانست که زهره گفته بود که آنچه حد است وحد در محد و در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت  
تا که صحیح بخاری و انعم علیهم چنان آب طهارت ساخت رسول علیه السلام در روی خود میمالیدند از برای ستم  
تا که ستم بآیه دور بودند تری از روی از یکدیگر میگریختند و در روی خود میمالیدند و از اینجا است که حد حسن فریضه  
گفته است که آب طهارت ساختن پاک است که اگر کسی بودی رسول علیه السلام ایشان را مسح میکردی و دیگر روایت میکنند

عوف بن جحیفه رضی اللہ عنہ کہ جابر بن عبد اللہ الانصاری رحمہ اللہ پارسه بود و در آن بیماری پشوتن شد رسول علیہ السلام  
 به بیماری سیاهی فرته بود و آب خوست و طعام خست و آب جہاۃ را بر روی او با شید و در حال صحیح یافت محمد بن حنفیہ رحمۃ اللہ علیہ  
 میگوید کہ اگر آن آب پاک نبود رسول علیہ السلام به جابر بن شید میس معلومید کہ آب جہاۃ ساختہ پاک است اما در  
 ابو حنیفہ و ابو یوسف جہاۃ مکرر اند کہ اتفاق است کہ آب جہاۃ مکرر آنگاہ است و رسول علیہ الصلوٰۃ و السلام معصومان  
 از ضعیفہ و کبیرہ جہاۃ سازندہ بچون رسول علیہ السلام بد آب جہاۃ ساختہ و در پاک داریم و لیکن بر آنکہ ابو حنیفہ حجام  
 رضی اللہ عنہ رسول علیہ السلام را حجت کرد چون شیشہ بر گرفت رسول علیہ السلام کرد و در شیشہ خمری خون ندید گفت  
 یا اباطیبہ چه کردی اینچہ از من جدا شد گفت یا رسول اللہ و اندیشتم کہ بر خاک ریزیم در میان جان خود جای کردم یعنی خوریم  
 رسول علیہ السلام گفت یا اباطیبہ اینچہ کردی بر تو مباح کردم اما بعد ازین نشاید کہ بسج موسی خون و دیگر را  
 بخورد و در حال بومی مشک از دمان ابو طیبہ روان شد و آن اثر در فرزند دمان وی یافتست تا قیامت  
 ہر فرزند وی کہ از نسلی ابو طیبہ بر آید از دمان وی بومی مشک آید چون خون رسول علیہ السلام را بیک  
 میخورد او را شمع نکند و اگر آب جہاۃ ویرا در روی مالیدند نیز شمع نکند و ندی بسج نبود می بوی چون  
 جماعت صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین روایت میکنند کہ رسول علیہ السلام شمع سر یکبار آورد و دیگر آنکہ  
 ابن عاذب رضی اللہ عنہ از جگر مقرر بان حضرت رسالت نبیاء بود بعد از وفات رسول علیہ الصلوٰۃ و السلام  
 بیمار شد صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین بہ بیماری سیاهی رفتند وی سوال کرد کہ در میان شما  
 کسی نوعی است یا منی گفتند بلی نیست بر این عاذب فرمود تا ایشانرا طلب کرد بعد از آن آب جہاۃ  
 و جہاۃ ساخت و بر عضو بر آید بار شست و مسح سر یکبار آورد و این جہاۃ ساختن و از برای تبلیغ حکام  
 بود اگر سر سبز بار بالستی بر تبلیغ نقضی رفتی و دیگر بعد از وفات رسول علیہ السلام ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ  
 بر سبز مہتر عالم صلی اللہ علیہ وسلم بر آید تا صحابہ را و عطی گوید خطبہ تبلیغ گفت صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین  
 بسیار کہ گشتند و زاری کرد بعد از آن گفت شاد شوید ای مومنان اگر من شما را از طہارت ساختن  
 رسول علیہ السلام خبر دهم جمع گفتند یا امیر المومنین ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ طہارت ساختن رسول  
 علیہ السلام شرح میداد و بر عضوی را سہ بار شست و مسح سر یکبار فرمود و دیگر روایت میکنند عمر  
 از ابان و ابان از امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ کہ در محافہ طہارت میساخت و بر عضو بر آید بار شست  
 و مسح سر یکبار آورد و بالا راست کرد و گفت دیدید طہارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این  
 طہارت ساختن رسول علیہ السلام کہ پیش ازین نبود و کم ازین ہم می عبد بعد جبر رضی اللہ عنہ روایت میکند از امیر  
 المومنین علی رضی اللہ عنہ کہ در جہاۃ ساختن رسول علیہ السلام ساختن طہارت ساختن رسول علیہ السلام ساختن



یکبار آورد و چون بالا است کرد گفت دیدید چهارست ساختنی من گفتند بل ای امیرالمومنین گفت این بود هرات  
 ساختن رسول علیه السلام پیش این نبود و کم ازین بی روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام  
 طهرت میساخت و من آب میبرخیزم چون قدمها را مبارک شست و بالا را است کرد باد آتش که شمع سوزان آورده ام کمی  
 دست زد و بیک دست علامه گرفت و در هر پا کرد و بیک دست بر سر سجده آورد و صحابا خطه ای را زد و دیدند تصور کردند که کمر  
 بر عمار سجده کشیده اما مغیره بن شعبه رضی الله عنه را روایت میکند که ایشان غلط دیدند آن است که چهارم بود و دست  
 ماسخ نبود دست ماسخ زیر عمام بود پس روایات این چند در ذکر فن فاضله از آن بود که روایت یکی زن را آورد و خصله  
 خواهر نام خواهر زاده رحمة الله علیه از میان زن روایت کرد که از آن قول رجوع کرده و گفت رسول علیه السلام هر سر  
 یکبار آورد این معلوم کرد که یکبار بسته بود آن حضرت بر ماسخ آورد بر قول مالک رحمة الله علیه یکبار را و بی نهایت میکند یا  
 عضای دیگر بر قول خواجہ حسن نصیری رحمة الله علیه بیشتر بر ماسخ باید کشیدن که بیشتر را حکم کل است و بر قول شافعی رحمة  
 علیه چون سه بار موی نرسد بسته بود و از ماسخ سر نیابت دارد و لیکن سه بار باید و سه بار را معلما و ما را چهارم گفته اند  
 که چنان گویم که مالک بیکبار یکبار و چنان گویم که شافعی رحمة الله علیه گفته است که سه بار موی نرسد و سه بار و سه  
 چرا که اگر آستان بود و اگر بود و اگر زستان بود و اگر بود و ماسخ محل مسج و عقل و بصیرت نیابت کرد و ماسخ مومنان  
 خطه افند و مسج بر تحقیق است دستانی و قبایح خنایچه و در ماسخ سر از علما و ما را چهارم را روایت است بیکبار و ماسخ  
 و بیکبار است مقدار موی پنبانی و بیکبار روایت مقدار چهار یک را که چهار یک را حکم کل است و بعضی احکام چنان که فرمایند  
 و در سفر چهار یک از جامه پاک بود و باقیها بلید و یا بآن جامه غار زد و بود چون ضرورت بود و اینک چهار یک را حکم کل  
 و اگر مقیم مادر حضرت چهار یکی از جامه نجاست خفیه آلوده بود و بر بآن جامه غار زد و اینک چهار یک را حکم کل است  
 و اگر نیم از چهار یک دست و پا یکی را ناخن چند یا چهار یکی از سر دوم لازم آید در نیت چهار یکی را حکم کل است  
 و دیگر کعبه یا چهار جهت است مادی یک جهت می آید غار و می آید اینک چهار یکی را حکم کل است و دیگر آدمی یا چهار  
 جهت است زمین بسیار و قفا و پنبانی اگر یکی سوخته خورد که من فلان را ندیدم اگر ازین چهار جهت یکی را دیدم یا سه  
 سوخته هانت شود و اینک چهار یکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهار یک را حکم کل است اکنون چهار یک آنست می باید  
 با چهار یک محل که سر است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و امامان حنفیه چهار یکی هر دوی باید و بر قول محمد رحمة الله علیه  
 چهار یک آن بسته است و آنست مسج دست است و در دستها را که انگشت است چهار یک از ده و نیم بود و اگر  
 این ماسخ از محمد رحمة الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت زد کند و بر سر نهاده از ماسخ سرش نیابت دارد  
 و بیکبار است دیگر از محمد رحمة الله علیه آنست که یک انگشت را سه بار زد کند و بر سر نهاده از ماسخ سرش نیابت دارد  
 خواجہ امام محمد سلیمان رحمة الله علیه می گوید که اگر کسی انگشت را سه بار زد کند و بر چهار یا سه بار بر سر نهاده از ماسخ سر







حواله خواجہ امام شہاب الدین رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ از خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ اگر کسی را یکی از مریضه از این  
 بیعت مسیح باطل نشود و انکار بر داند آنست کہ در سر سنجی آنست کہ در پای خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ بگوید و دینی  
 اینجا نیست کہ اگر ایمان نمی در بر میگردد مسئلہ کہ شکیانی طهارت ساخت و مسیح بر ذرا شش کویا خود در آنست  
 آنست کہ مسیح بر ذرا بیعت و نماز کند و حکم نماز کند و در وی جبر شود اگر وی با بیعت ششست باشد نمازش روا نبود  
 و اگر بدعت ششست باشد نمازش روا بود و چون چهار یکی از ششش تر شده باشد حکایت روزی مر خواجہ ابو  
 رحمۃ اللہ نوبت مذکور بود و آن روز یاران بود و نری و بشریت خواجہ را بر آن داشت کہ تذکرہ زد و باز گفت کہ فرم  
 و این خبر را شنیدیم چون خواجہ بہ منبر بر آمد باب طهارت آغاز کرد چون بسجہ رسید گفت کہ مسیح بر ذرا بیعت است بر  
 دوستی بر داشت و گفت ای امام مسلمانان سجہ بر سر بر کرد و بیعت مذکور شد ام و بنا بر دہ ام حکم نماز کند و نماز  
 چه بود خواجہ گفت روا نبود و بر گفت من این مسئلہ را از امام دین خود سوال کردم مرا بچند جواب فرمود کہ شما فرمود  
 پس چه فرق باشد میان شما و امام دین من خواجہ گفت کہ پیش من طهارت ساز تا بچند بر پیش خواجہ طهارت ساخت و در وی  
 بدعت شست اینجا کہ چهار یکی از ششش تر شده خواجہ گفت کہ اگر طهارت را بچند ساختہ نماز تا تو روا بود و لیکن  
 بعد ازین بگوشت و رو سجہ بر تا بایہ عمل کردہ باشی کہ مسیح بر ذرا بیعت خواجہ امام ادیب مرغیانی رحمۃ اللہ علیہ را در دعا  
 کہ نوبت مذکور بود باب غسل میگفت و آن مشایخ بہ مسائل فقہ گفتند چون این مسئلہ گفت کہ اگر کسی از حیض و یا از انظار  
 پاک نشود و با در جنابت باشد غسل آید بر تن بر وی شستن بر وی فریضہ بود و اگر بن سوی بر عضای وی خشک باشد غسل  
 مستحب بود چون نماز کند در روا نبود و نری بر داشت و گفت ای امام مسلمانان من بر کشتیدہ ام کہ زن از حیض و نفاس  
 پاک شود و بر این آیت رسانیدن فریضہ بود من بہن بر این منی شستیم و بن آب رسانیدہ ام حکم کار من چگونه بود  
 خواجہ گفت اللہ اعلم کہ بدعت عمر ابن فائدہ بحاصل آنکہ جاہل بہ از جہل را ندیدم مرا رسانیدہ بود گفت ای زن عمر را و  
 جاہلیت گذرانندہ تو بہ کن بچند عمل کن کہ من فرمودہ ام تا خداوند خود جل از تو گذراند مسئلہ با بکما شستہ و بر  
 است تا کعب کعب نام کہ کسی کعب علامہ اختلاف است بر قول امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ و ابو یوسف کعب آن  
 استخوان کہ بر آن مدہ است و بر قول امام محمد رحمۃ اللہ علیہ و زید بن اسحاق یک استخوان بن است کعب آنست و زید گفتہ است  
 کہ کعب بر آنست کہ امام اعظم ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ اند اما اب رسانیدن ناانجی و فریضہ است کہ محمد رحمۃ اللہ علیہ  
 باب شستہ در بیان اسفرغ و ادب استبرائے چون خواجہ کہ استفراغ جائز اند آبی بگوید با اللہ من الشیطان الرجیم  
 الرحمن الرحیم حال علی الصلوٰۃ والسلام ختمی لورث النبیان کل من عورة الفارة والبول من مستقبل القبلة والبول في الماء  
 رالہ کہ البول علی الراد و العیسیٰ الخاتم رسول اللہ صلاوہ علیہ و سلم فرمودہ است کہ پنج چیز نجس و ناموسی است پس خوردہ موش خورد  
 و روی سوزی قبل بول انداختن و زلات سادہ بول انداختن و بر خاک تپول کردن و عمد و معصیت گذشتن مسئلہ

اگر مسلمان روی سوی قبله نشیند بول فیه رموشی می اندازد چون بادش آمد باید که روی بگرداند که روی در بول انداختن بود  
 خداوند عزوجل گنایان و بیزارمزیده کرد اندر رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که تو انگریزی بی مال است و کشتن سکار  
 و امرش بی توبه و باکی بی آب سوال کردند یا رسول الله این چگونه بود در رسول علیه السلام فرمود که تو انگریزی بی مال از روی  
 که مسلمان بود که بر اندونیا بود چیزی چون یکبار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا  
 بالله العلی العظیم خداوند عزوجل از عرش تا شهری از نیکیهای این بنده بگرداند اینست تو انگریزی بی مال و کشتن سکار  
 آن بود که اگر شیطان موسمی را در دلی قصه موسوم بکند باید که بلغت وی مشغول نشود و کلر لاجول و لا قوة الا بالله  
 العلی العظیم گوید که اگر بخت وی مشغول شود روی نشاء شود و گوید که از ذکر منج که دشمن ما چون کلر لاجول و لا قوة الا  
 بالله العلی العظیم گوید همچنان بود که در اشتهایش بی کار و وزیر کان دین چنین گوید که هر کاری که بنده در حق لاجول  
 و لا ما آخر بر زبان راند بخدا و دیگر بر سر زتن جدا شود و کشتن بی کار و دایمست و امرش بی توبه آن بود که بنده هنوز  
 روی سوی قبله نشیند بول انداختن بفرموشی باد آیدش روی بگرداند روی در بول انداختن بود که خداوند عزوجل  
 و بر ایام نزد بی توبه امرش این بود و باکی بی آب این بود که مسلمان طهارت میسازد پیش از آنکه طهارت مشغول شود  
 باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل سبقت اندام و بر از گنایان پاک که اندان این بود باکی بی آب چنانکه روی  
 سوی قبله نشاید بول انداختن روی سوی آفتاب بر آمدن نباید باکی از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه در حدیث و حدیث  
 دو روایت است بیک روایت شاید و دیگر روایت نشاید که بزرگان گفته اند این قول درست است **مسئله** در راه  
 بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزند علامت بی نکاح است که بر راه بول اندازد برای آنکه چون بر راه بول  
 اندازد کل شود راه را حکم پاک است چون بی ادبی بول اندازد مسلمان در تاریکی بیرون آید یا بی انجانند یا پیش بیالاید  
 و یا جامه آشن بیالاید و یا از بر کل پاک حمل کند و همچنان بخار گذارد و نماز و انهد و یقامت جمعه در کون قلم  
 بود که بر راه بول انداخته باشد **قال** علیه الصلوة والسلام **اللعنوا الملأ علیهم و الله و الله رسول علیه السلام** فرمود  
 است که از جانی لعنت بر سیر بد و کلونچ است **مسئله** در راه بول انداختن که بول انداختن که قطره  
 تو باز آید و بر زمین سخت نشاید بول انداختن که در راه تو باز آید و بزرگان عصابی با بسان برای آن خود داشته اند آنچه ای  
 مردم کنند و اگر کسی با عوانی ظالمی قصد ایشان کند و بدفع کنند و اگر تو انداخته باشند و بر راه نشاید بول انداختن که بول  
 باز **مسئله** در زیارتان در میان بول نشاید انداختن که مسلمان را با حق است باشد و در زیارتان بول انداختن  
 که مسلمان را با حق است از زمین نرم و نشاید **مسئله** در راه بول انداختن و از راه انداختن نشاید انداختن و کلونچ است **مسئله** در راه  
 درشتن **مسئله** آورده اند که خواب ابو الحسن رستغنی رحمه الله علیه بفرمود که هر کس که در راه بول انداختن و کلونچ است  
 سوال کرد که از چه می گفتی با خودی برید گفت بد و فقهی آنکه چون با کلونچ است **مسئله** در راه بول انداختن و کلونچ است

فردا قیامت آید و صد فاشی غلیظ بود که من سراز خاک تیره برآرم و خشم کلوج استبداد خیک در دامن  
 من زندگفتند خواجیه راه حج را بطاعت میگذازی خواجه گفت زمین را در الهی راه محبت مانده که کرده ام  
 و زمینها عرق را بر خود بطاعت نگرگاه که چون بغیر لغت جای خواهد آمد راندن باید که انجای این دعا  
 بخواند که اللهم انی اعوذ بک من الجبن الخبیث الخبیث من الشیطان الرجیم انگاه پایی بفرغت جامی درینند  
 بعد از آن پایی است را و از رنبد ایدست چپ کشاید و بر پایی چپ گرداید بکسی فرغ شود و چنان شغله  
 که پهلوی چپ وی سویی قبله بود آب دهن دینی در آنجا نیندازد که سبب بوی دامن فرغ شود می است و لغات کلیم  
 پس خود را بچنین وصیت کرده است **مسئله** در فرغت جای سخن نشاید گفتن که فرشتگان را باند راندن حاجت  
 آید آورده اند از سلیمان پیغام بر صلاوة الله علی فیما و طیر که هر که در لغت جای حاجت آید و کرسی ساخته بود  
 و یکی از روی که از فقره بر بر رنبد نهاده وقتی که بر رنبد خستی در آمدن فرمودی تا آن بر دو کرسی را بنهاده اند  
 گفتی که ای قهرمان حضرت الهی حاجت باشد که من قبول کردم که تا از اینجا بروی نیاید هیچ سخن گویم تا شما را باند راندن  
 حاجت نیاید و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز چنین کردی **مسئله** در اندام نهانی خود بیخیز نگاه داشته  
 کردن که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام آورده ام در اندام نهانی خود بیخیزی نگاه کردم  
**مسئله** استبدادست چپ باید داشتن که بدست راست می راندی بود حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است  
 که تا من اسلام آورده ام بدست راست من بر انعام نهانی نیامده که دست راست من بدست رسول علیه السلام  
 در آمده بود که بدست و تا من اسید میداریم که دست بدست رسول علیه السلام در آید بکلم شفاعت  
 و دیگر گفتند است که اسید باید بست چپ **مسئله** استبداد چگونگی باید داشتن در صلاوة خواجیه نام نهی حاجت که در حق الله  
 بچنین آورده است از ابو بریره رضی الله عنه روایت آمده است که کلوج را در زمین الله و بر تاند و بسیار تا بمیان و باز  
 بر زمین الله و بر تاند و بسیار تا بمیان و باز بر زمین الله و بر تاند و بسیار تا بمیان و باز بر زمین الله و بر تاند و بسیار  
 نهد و بسیار تا بمیان نام دام که بر کلوج تری می بیند در زمین الله و خود را خشک میکند و دیگر نام دام که در دل قصد است  
 سید را باید که نو به میکند و روی خود را بر خاک می مالند و چون کلوج ویرا پاک کردی و منی نیز کلوج را پاک کرده نهد تا اگر اسلام  
 دیگر را بدان کلوج حاجت آید و در اول که گشتی نیاید و کلوج در جاه نشاید انداختن که جاه سنگ است تا شسته شود **مسئله** استبداد  
 بچپ باید و بشین علام الله که اندک خبر سنگ کلوج نرم بخیزی دیگر نشاید تیر انداختن که تیر نشاید که خلف شورت و همچون  
 خشک نشاید داشتن که خدا شستوان برافست و به به به نشاید که چپ نشاید و بخیر نشاید که حق نشاید و به به نشاید  
 که برین نشاید و بر نشاید که حق نشاید و به به نشاید که چپ نشاید و بخیر نشاید که حق نشاید و به به نشاید  
 نشاید بر قول شافعی حرم الله علیه شاید و بر قول شافعی حرم الله علیه شاید که در دزدی از ان نجاست است در آن بوی





چهارم آنست که اگر در ابواب و کوفه و غیره از آنست که بجا آید آنست که در آنجا  
 معطلی که در آنجا نیست که اگر معطل بودی بعد از آنکه استیلاست و یا بکنج یا با ایشان نشستن ایشان را  
 کردند و یا با ایشان روایت آنست که در آنجا نیست و آن آنکه نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون رسول  
 علیه الصلوٰه و السلام بر سجد قرار میداد پس بپوشید و این آیه آورد **قوله تعالی فی رجال محزون** و این آیه  
 در حق آنست که رسول علیه السلام فرمود تا اهل بیار اطلب که در آنجا ایشان سوال کردند که در آنجا خصلت است  
 که در حق شما این آیه نازل شده ایشان پرسیدند و چنین گفتند که اگر آیه عذاب است رسول علیه السلام فرمود که چنین  
 که آیه رحمت است گفتند یا رسول الله هیچ نمیدانم مگر اینکه چون از قصاص حاجت انسانی فارغ میشویم بآب استنجا میگیریم  
 علیه السلام فرمود که شما استنجی اید بر حمت و شفا خداوند را بخور و جل بر زمین باشد که خداوند عز و جل بر شما شاکست  
 جنب با جمیع استنجی کردن فریضه است از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضع نجاست است یا نیست اگر است  
 زایل کردن نجاست فریضه است و اگر نیست جنب با هر کوی و بی موی آب رسانیدن فریضه است **قال علیه الصلوٰه و السلام**  
**یا ایها الذین آمنوا انزلوا منکم رجلا منکم یحکم فیما بینکم و انزلوا منکم رجلا منکم یحکم فیما بینکم**  
 زیاد و از روی ابودرمی باز دارد و اگر از درمی بود بر جامه و کم درمی بود بر موضع مخصوص اینها را جمع کند یا بی بر قول  
 امام عظیم الزحیفه و ابویوسف و جمیع اهل جمع کنند بر قول محمد و زفر و شافعی حتمه الله جمع کنند مسئله مسلمانان در میان  
 دو فریضه بشمارند چنانکه هر صورت فریضه است و زایل کردن نجاست فریضه است باید که نگردد کار که نگردد که شماروی بگرداند که  
 سن فریضه میکنند و می کار خود را کند اگر روی ایشان بگرداند نه بکار نشوند و اگر ایشان بگرداند نه بکار نشوند مسئله  
 با آنکه استنجی کردن بر انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و مستحب است و احتیاط بدعت و آنچه فریضه است  
 آنرا پس زیاد و از روی ابودرمی بود و جنب و حیاض و نفاس و فریضه است و آنچه واجب است نجاست برابردری بود و آنچه سنت است  
 نجاست کم از درمی بود و اگر شخصی نوبی اندازد و بگذرد و آنرا نشستن مستحب بود و اگر نفی یعنی با در آید که نظری سیدار و استنجی  
 کردن احتیاط بود و بر چهار صورت است چنانکه قصه در نجاست و مانند اینها استنجی کردن بدعت بود و بدعت مجزی بود که  
 در فریضه نبود و اگر نگردد باشد مسئله اگر چهارم آنست که بعد از آن نجاست استنجی کرد شستن باطل شود و یا  
 بر قول شافعی هرگاه که شستن باطل شود که وی پس از آنکه را حدث دارد بر قول امام احمد و امام حنبل بر تفصیل  
 اگر کسی استنجی بکند که بکشد از روی حیثی صواب شود شستن باطل شود و اگر بدعت کرده باشد باطل نشود مسئله  
 شستن بکف یا بر طهارت بر قول امام حنبل و فریضه است و ایشان تسکین بدین حدیث میکنند **قال علیه الصلوٰه و السلام**  
**لا یغسلکم الله الا بکف** رسول علیه السلام فرموده است که طهارت نیست مگر از آنکه نام خداوند عز و جل بخورد یعنی بکف و اگر  
 از حیم بخورد یا از حیم که گفته اند که آنرا رسول علیه السلام فرموده است از راه خصلت و کمال را فرموده است

[illegible]

عوض بود یا در میان ششمارت ستمباریم که گفتن نیست که در قرب کاید ششتر نیست بدل  
شافعی حرمة الله علیه **مسئله** در طهارت بر قول علماء ما رحمهم الله فرضیه نیست بر قول شافعی حرمة الله علیه  
فرضیه است بر قول شافعی حرمة الله علیه نیست که آنیه نیز نیست که در کلام مجید خود میفرماید یا ایها الذین  
اتقوا اذا قمتم الى الصلوة فغسلوا وجوهکم وایدهایم الی المرافق الا شاء الله ثم مسحوا براسهم وکفوا  
کعبه یتربا وکعبه این دو او عطف است علماء ما رحمهم الله گفته اند که این دو او واجب است و اگر یکی بر آنیه عمل نکند  
حد او در غسل میفرماید قوله تعالی وایدهایم الی المرافق و ششمارا بشوید و آنچه نیست ترا که امام شافعی تا  
و اگر از آن فرود نرود طهارت درست بود و باز رو او دو لیکن کعبه نیست بود و آوردن برکت دیگر که رسول  
چون کعبه کعبه ششمار را نیم کرد و انگاه رو بر او و ششمار را نیم کرد و اگر تریت طهارت فرضیه بودی رسول علیه  
و ششمار را نیم کردی اگر کسی بود که زید اندر آبی و عمر اندر آبی و کبر اندر آبی مراد از آن آن نبود که ایشان  
اندر آیند مراد از آن جمعیت بود که ایشان جمع اندر آیند و دیگر آنکه خواجه غلام را سیم و او که آن بخرد و گوشت  
بخرد و خوب و نیز بخرد و از آن ترب نبود و مراد جمعیت این جناس بود این نیز چون کعبه دارد و دیگر رو  
میکنند غیره بنوعی پس عینه که رسول علیه الصلوة و السلام طهارت حسن و من آب بر ختم خون صدمه بسیار  
را شست و بالا راست کرد و باو ایستش که سحر نیز پا در دهام یک است در اثر کرد و یک است علامه ابو جعفر  
در مسیح آورد و باها میاید شست پس از آن غسل بر او علی علیه الصلوة و السلام چند مسحه میسوزد که اگر  
ترب در طهارت فرضیه نیست که اگر فرضیه بودی رسول علیه الصلوة و السلام نه بار بار شستنی بود و اگر  
آنکه بر کلاه در حمامه مسح روایت بعضی از اصحاب ظنوا بر گفته اند که رو او باو ناخا هر دو آینه است که او  
نبود که سینا بر علیه السلام طهارت ساخت و باها میاید را شست و بالا راست کرد و باو ایستش که  
سحر سر نیارده ام یک است آب گرفت و یک است حمامه و بر فرق مبارک خود مسح آورد و اصحاب ظنوا بر آنکه  
تصور کردند که هر یک مسحه کشید و آن نیز بنوعی می آید و میگویند که ایشان ظنوا بر آن که در حمامه بود و مسحه بود  
مسح آن بود که در حمامه بود و از این جهت چند مسحه بعد از آنکه مسحه میسوزد دوم که مسحه سر را مسحه کرد و فقیه حاکم  
مالک میگوید سوم اگر ترب طهارت فرضیه نیست چنانکه شافعی میگوید که سینا علیه السلام مسحه سر و باها میاید را شست  
مسح معلوم اند که در طهارت ترب فرضیه نیست و دلالت موالات فرضیه نیست بر قول کعبه و کعبه و کعبه است  
و حق قول کعبه است که آنیه جهت یک برست شستن ترب باید که عقب یکد که موالات آن بود که عصاره شستن  
آن فرضیه طهارت باشد که بر یک مکان بود و در میان آنجا کردند و عقیب یکد که شسته شود تا اگر سلامتی طهارت ساز  
و بعضی از عصاره شستن و در میان تاخیر کرد و نگاه باقی را شست بر قول مالک ششما باطل شود و نیز بر این

از علماء ما رحمهم الله وایت میکنند که قیاس قول الگ حتمه الله در سنت طهارت باید که حاصل آن حکومیه  
 که شود و بود و سفیان قوی حتمه الله علیه گفته که اگر کسی بعضی از اعضا را بشوید و آب نمازد نکند شک است و اگر  
 برود و در حتمه و جوی آب بود و از وی حدیث ظاهر نشده باشد چون آب ایند اعضا را باقی بر بشوید از حتمه و  
 بیرون آید اما الگ آن بود که هر یک که آب رسانیدن فریضه است دست آب رسانیدن فریضه است و  
 بر قول علماء ما رحمهم الله الگ فریضه نیست چون آب رسید بسنده بود و وجوب الگ حتمه الله علیه نیست که بجا  
 حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل آنکه با نجاست حقیقی کم از دم نماز و بود و اگر آن نجاست را  
 بشوئی دست الین شرط است اینجا نیز همین حکم و از برای آنکه اعضا که شستن منی طهارت فریضه است  
 اگر با آن قوی خشک اند طهارت دست نبود و نماز و الی این قوی تر از آن بود و نجاست الیه و  
 بشرطی اولی بود علماء ما رحمهم الله گفته اند وجه الگ حتمه الله علیه در سنت طهارت آنکه رسول علیه السلام آنرا بعد  
 متیقین فرموده است که اگر حرم من یا یک متیقین فرموده است که من یا حرم من یا یک متیقین فرموده است که اگر حرم من یا یک متیقین  
 آب شستن فریضه است و نجاست حکمی را یک آب شستن آب را در آن و در منی کردن قول الگ حتمه  
 الله علیه فریضه است هم طهارت و هم در نجاست و بر قول شافعی حتمه الله علیه در طهارت و در نجاست است  
 و بر قول علماء ما رحمهم الله طهارت سنت است و در نجاست فریضه است و بر قول شافعی حتمه الله علیه سنت است  
 شستن با استعمال کردن سنت است و بر قول علماء ما رحمهم الله شستن آب شستن با استعمال کردن سنت است و وجه  
 وجه قول اکثر حتمه الله علیه نیست که مان حکم ظاهر دارد دلیل آنکه اگر در زده در آب در آن آرد و با آنکه آرد  
 روزه نه باشد و منی را می توان الین اگر نجاست بود یا بیشتر اگر نی یک بود و الوضوء حتمه الله علیه  
 و در نجاست فریضه است و در طهارت نیز باید که فریضه چه قول شافعی حتمه الله علیه نیست که مان حکم باطنی  
 دلیل آنکه اگر در زده در آب مان جمع آورد و فرود در زده نه باشد و منی را بخیلت میتوان الین ابو حنیفه حتمه الله علیه  
 در طهارت آب در منی کردن سنت است و در نجاست نیز باید که سنت بود و علماء ما رحمهم الله گفته اند که مان حکم ظاهر  
 حکم ظاهر و باطن آن سوی که روزه در آب مان اندر آرد و با منی در آن روزه نه باشد و حکم ظاهر دارد  
 آن مان که در آن آب مان جمع آورد و فرود در زده نه باشد و حکم ظاهر آن را بکند حکم ظاهر دارد و منی شک  
 و مانر آخر آنکه حکم باطنی را و این صحتی است که ایشان را اهل لغت اند و درین فن بسیار کمال آید که گفته اند  
 که مانر اوست است دلیل آنکه چندین تبری تبری که مان را بر صبر او کوشش از صبر او معلوم اند که مانر از دست  
 بر منی محل مریض و مانر از دست در نجاست بر یک تبری دین بر آب رسانیدن حکم حدیث رسول حکم قال حکم بر او است و نقد  
 بشوید فان تحت کل شجره جناحه رسول علیه السلام بود که بر تبری منی کتاب رسانیدن فریضه است که در زیر هر شجره



کردن و اما بعد از زوال بر قول مالک رحمه الله شک نماید و بر قول شافعی رحمه الله تردید و شک نماید  
اما بر قول علامه ما رحمه الله هم تردید و شک نماید و بر قول شافعی رحمه الله شک نماید **قال** ابی عبد الله محمد بن  
حم الصادق علیه السلام فیما یحدث فی من یحرم المسک سئل علیه الصلوة و السلام فرموده است که بوی دویان بوی زوزه دار  
بحضرت پیروز و کار قدر پیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی غانده آن قدر ناز غانده  
علما ما رحمه الله گفته اند که خدای عز و جل منزله است از حاجت و بوی خوش و اما ما می بینیم که پیوسته مسواک کنند  
حدیث مطلق است **قال** علیه الصلوة و السلام فیما یحدث فی المسواک رسول علیه السلام فرموده که بهترین بویها  
روزه دار مسواک کردن است شیخ الاسلام بر آن الدین حجت الله گفته است که اتفاق است که هر چه بوی که نهفته  
باشد پسندیده تر باشد بنده مؤمن چون روزه دار باشد و میان دندانها که بوی زوزه دار است تا بگوید یا مؤمن است که این  
از بوی دویان و می معلوم نمایند که وی روزه دار است چون مسواک کند آن بوی ناز غانده فرشتگان نیز معلوم نکند که وی روزه دار  
این پسندیده تر باشد دیگر باید دانست که رسول علیه السلام آخرین مسیح چه گفت و آخرین دعا چه گفت و آخرین وصیت چه کرد  
و آخرین فعل چه کرد بداند که آخرین مسیح این گفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم  
و آخرین این دعا گفت که اللهم یون علی سكرات الموت و بر وایتی دیگر آمد وصیت که چنین گفت اللهم یون علی سكرات  
و آخرین وصیت این کرد که الصلوة و ما ملکت ایمانکم غزایم پای دارد و زیر دست از نیکو دارد و آخرین فعل مسواک کرد  
که روایت میکنند از دو منان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة و السلام در سكرات الموت پشت بهار  
خود را بر سینه من نهاده بود که بر دم محمد بن ابی بکر رضی الله عنها از حجره اندر آمد مسواک در سر و دست راست بود  
رسول علیه الصلوة و السلام در آن مسواک نگاه کرد و سوال کرد که یا رسول الله بر آن مسواک رغبتی هست رسول علیه الصلوة  
و السلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادر من گرفته و در دویان مبارک رسول علیه السلام کردم در دویان مبارک رسول  
علیه السلام آب غانده بود که مسواک ترشیدی عایشه رضی الله عنها میگوید که من از آب دویان خود تر کردم و الله که پیغمبر علیه السلام  
دادم تا مسواک کرد رسول علیه السلام از دویان با بر بقا رحلت خرامید جهان بجان تسلیم کرد و از اینجا است که دویان  
عایشه رضی الله عنها بر عیالان دیگر فرمودی بدو فایده یکی آنکه آب دویان من در دویان رسول علیه السلام اندر آمد  
و دیگر آنکه مهر عالم علیه الصلوة و السلام جان مبارک در حجره من داد **نقل** آورده اند که ابراهیم نخعی رحمه الله علیه  
بر چند چیزی میخواند و یاد میکردت باز فرمودی شنیدش شبی رسول علیه السلام را بخواب دیدم از احوال خود  
بنالید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یا میدانم رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم چند چیز را بخوان آنکه خود  
و اندک غمیب و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و بر نمازی طهارت میساز و بر تلاوتی مسواک کن بر آب  
نخعی رحمه الله علیه گفت چون از خواب بیدار شوم و این وصیت رسول علیه السلام را بخوانم و در میان آنکه خود نگاه کند



میگوید خواجه گفت گوئیم که نماز را برای داری و روی بنا محمد بن نایند چه باید شما را بگوئید یا بایم محمد بن  
 گفتند که با از ان دو سخن معلوم آمد اما این چه سخن است که شما را بایم یا بایم چه معنی دارد و خواجه گفت  
 که جبکیم تا آنچه ایشان بخواهند بجز از ایم تمام و معنی حراج کش و خدمت اهل و فرزندان کنند بشم  
 و بقیست بر حوالی خدمت عیالان حساب نبود انگاه خواجه از ایشان سوال کرد که چون شما از  
 بیرون آمدن اهل خود را چه وصیت کنید از ان یکی گفت که ما میگوئیم ان وید و دست تهنید ما چه کرد  
 آن و دیگری گفت که ما میگوئیم که ترسکار باشد یا ترسکار باشد اندکیری گفت که ما میگوئیم است که باشد  
 تا دوست روی باشد عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه فرمود که نویسد این هر سه سخن را از دهان  
 هر سه پدید که ایشان بگوید نیز زند اما این هر سه سخن بخوبی بهر چه که خواهی نیز در مسکن سوگ است  
 مردان است و زنان را ملک قایم مقام سوگ است از برای آنکه و ندان ایشان ضعیف باشد  
 مسکن در طهارت هر حضور را بیا پیشین فریضه است بار و دوم کویم سفت است خواجه ابو کریم  
 رحمة الله علیه است که برای که بشود از فریضه نیابت دارد و دلیل بر آنکه امام و روحان از یک است  
 این خواجه از فریضه نیابت دارد و این نیز همان بود و همان حکم دارد و اما ظاهر روایت نیست که گیار  
 ششستین پیش فریضه بود و چهار بار هم است گفته اند که ما فریضت خواندن قرأت و قیام به این است  
 ایم **قوله تعالی** قرأوا من القرآن و اتقوا است که این امر و نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن  
 فریضت قریب بشارت بافضل رسول علیه الصلوة و السلام و اتقوا و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین  
 و استند ایم الی بررة رضی الله عنه عن النبی انه تواضعا مرة فقال علیه السلام هذا و صلوا لا یقبل الله منکم الاصلوة  
 الا انکم تواضعون فقال هذا و من تواضعت له الا جبریت ثم تواضعت لرات فقال هذا و من تواضعت له  
 من قبلی فمن زاده علی هذا و انقض فقد سعدی و ظلم ابو هريرة رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة و السلام  
 که سوال علیه السلام طهارت چیست حضور را بیا شست و گفت این طهارت است که پیر و خدای عز و جل از پنج چیز  
 را بی این طهارت چون و بایست گفت هر که در بارش و بید و جیدان ثواب بد که در بار اول یافته باشد چون سید  
 شست گفت این طهارت نیست طهارت اینها که پیش ازین بوده اند که پیش ازین گندم و طیلم کرده و شستند و طیلم  
 استحال چون چیزی بر طهر علی ای تاریخ اسلام بران الدین محمد بن عبد الله علیه السلام روایت کرد که در بار اول و دوم  
 و اندا که اگر کرب چهارم و پنجم را شست و اندا که هر بار فریضه داد اما اگر کسی باز اول را فریضه  
 و در بار دوم و سوم و چهارم و پنجم را شست و اگر از برای موقع کرایه از برای بیع سر او را برای که بگوید طهارت است و گویا  
 از برای شستن اینها ثواب بود و هر یک بود و ندی طیلم بود **قوله** علیه السلام الاصلوة الاصلوة علی النور فی  
 يوم الفیضه بلکه سج روی فریضه است یا بی بر قول و ترجمه و ترجمه در هر بارها علیه فریضه



و از ایشان سه روایت است بیکر و ایه نیمه فریضه است و بیکر و ایه سیم و بروایت چهارم آمده است و از ابو یوسف  
 رحمه الله دور و ایت است بیکر و ایت فریضه دار و کل را می کشیدن باید و بیکر و ایت فریضه نیست و محمد رحمه الله  
 علیه گفته است که مسح با غسل هیچ نیاید اما در کلامی موی روی مسح کند علما را اختلاف است خواهی امام ابو فضل که مسح  
 رحمه الله گفته است که ما را از قول اول محمد رحمه الله علیه معلوم آمده است که موی روی آن موی زواید است که بر سر  
 است که وی گفته است که مسح با غسل چه نیاید زیرا که تا بر تیزی روخ آب رسانیدن فریضه است پس استیم که مراد  
 ازین موی روی آن موی است که بر سر روخ است حکم موی سینه دارد و در طهارت موی سینه را شستن فریضه نیست  
 حسن زیاده از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که موی روی این موی است که بر سر است **قال** علیه الصلوة والسلام  
 المومن باجل الان ان فیدق و من ایتر علی شجرة اناخ قاضی امام صدر رحمه الله علیه گفت که این موی زواید  
 که بر سر است حکم سینه دارد و در طهارت موی سینه را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمه الله تا بیکر  
 موی آب رسانیدن فریضه است **مسئله** خلل موی روی در شرح فهار از محمد رحمه الله روایت است که متوضی تحبیر  
 دلیل میکند که مستحب است که اگر سنت بودی محمد رحمه الله علیه را در صلوة خواهی نام اهل غرضی رحمه الله از ابو یوسف  
 رحمه الله علیه روایت است که سنت است و بر قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه  
 که رسول الله سلام موی روی خلل میکرد چنانکه صرغای انگشتان مبارک از میان موی محمود چنانکه دندان  
 شانه از موی پنهانند پس معلوم شد که سنت است و سنت آنست که از زیر برآرد و از بیاضی انگشتان صحنی رحمه الله  
 از صرغای انگشتان حکایت کرد که اگر آن زبر بالیتی فرو دآوردن پس بن مالک رضی الله عنه از نبشت  
 و سنت حکایت کرد و **مسئله** مسح کوشن اتفاق است که سنت است مسح کردن بظاهر روایت مستحب است اما در  
 شیخ الاسلام علی استیعابی رحمه الله علیه از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت است که سنت است و حدیث روایت  
 میکند **قال** البنی علیه الصلوة والسلام من مسح عنقه امانة الله تعالی من الفعل یوم القیامة رسول الله سلام  
 فرموده است که هر که بر گردن مسح آرد این کرد انداخته تعالی و بر از غل و در قیامت **قال** علیه الصلوة والسلام  
 من لقی مسلما بعد خلل اوجب له الجنة پیغامبر فرموده است که هر آن کس که مسلمان را بمقدار دندان خلیل نفهم رساند او را  
 واجب شود چون پیغامبر علیه السلام این حدیث گفت صحابیان شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که بیان شد صحابه گفتند  
 باعلی چه میگوید که پیغامبر علیه السلام چنین فرمود حدیث بشمارت فرمود گفت شما میگوی می بینید من بدور  
 می بینم چنانکه بمقدار دندان خلیل مسلما قطع رسائی نبشت واجب میشود و اگر جز آنکس بمقدار دندان خلیل  
 ضرر رسائی ترسم که در دفعه واجب شود مسلما خلل انگشتان دست و پایی برسد نوم است فریضه و واجب است که  
 و آنچه فرایضه است اگر انگشتان نزد یکدیگر حقیقت پیدا بود از خلل که در فریضه بود و اگر شستن گرفته بود

بدید یکدیگر بپوشیده باشند آنرا اخلال کردن واجب بود و اگر از یکدیگر جدا باشند آنرا اخلال کردن سنت بود **قال**  
 النبی علیه الصلوٰۃ والسلام رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه السلام فرموده است حجت خدا بر تنهایی کنندگان  
 با هم در طهارت و هم در طعام **قال** علیه السلام خللوا اصابعکم قبل ان یتخیلوا ما جئتم رسول علیه الصلوٰۃ والسلام  
 فرموده است خلل کنید انگشتان را پیش از آنکه با هم بکشید و در خلل کند مسئله در طهارت ابتدا کردن  
 از دست راست سنت است **قال** النبی علیه الصلوٰۃ والسلام علیکم بالتیمین فان الله تعالی یحب التیمین فی  
 کل شیء حتی التسلط والتعلل و هر خدمتی که بر خدایتی ناف است آن خدمت را بدست راست کردن سنت است  
 و هر خدمتی که بر خدایتی ناف است آنرا بدست چپ کردن سنت است **قال** علیه الصلوٰۃ والسلام یمین لوجه و یمین  
 لقدم رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است که دست راست مر روی راست و دست چپ بر مقعد راستی  
 استیجا مسئله در طهارت تقصیر نشاید کردن در وضو یا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول  
 فرموده است هر که طهارت تمام کند و تقصیر نکند و اسراف آب نکند نمیزد ایمان را حاصل کند **قال** النبی علیه الصلوٰۃ  
 والسلام یا علی شقص علی اصابع الوضوء فانه شطر الايمان و اذا توضأت فلا تسرف فی الماء رسول علیه السلام فرموده  
 که یا علی مبالغت کن مقدم کردن وضو که پاره ایمان است و چون طهارت سازی آب را اسراف نکنی **قال**  
 النبی علیه الصلوٰۃ والسلام یا علی اذا فرغت من طهرک فاقرأ انا انزلناه فی علیه القدر مرة بعد المرة بعد من یکتب  
 الله تعالی لک بكل طهر عبادة و محمد بن سنان رسول الله علیه السلام فرموده که یا علی بر تو باد که چون از طهارت فارغ  
 شوی بخوان سوره انا انزلناه فی علیه القدر یکبار بعد از آن که قدمها شست باشی خدا عزوجل بر طهارتی را تو پنج  
 سال عبادت در دیوان تو ثبت گرداند **قال** النبی علیه الصلوٰۃ والسلام یا علی اذا فرغت من طهرک فخذ ما بعد اذ هم  
 بیکر قیامت قل سبحانک اللهم و بحکمک سبحانک لا اله الا انت و حدک لا تر یکبک المستغرق و اتوب الیک ثم النظر فی الارض  
 و حل التهدان محمداً بن محمد بن رسولک فانه من فعل ما عفا الله تعالی کل صغیره و کبیره رسول علیه السلام فرموده یا علی چون از طهارت  
 فارغ شوی آب نوگیر و بپشت دست مسح کن بر گردن و این تسبیح بگوئی سبحانک اللهم و بحکمک سبحانک لا اله الا انت و حدک لا تر یکبک  
 و المستغرق و اتوب الیک و کما التهدان محمداً بن محمد بن رسولک برستی که هر که هیچ یک از این تسبیح را نخواند و نماز کند گناهان خود و بزرگوار  
 یا عذر مسئله فرقه دشمن در طهارت سنت است یا خواند نام را بد فرقه الله علیه شیخ و حسن میگرد روایت بیرون آمدند  
 میمون و عایشه و ام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد و ما فرقه دشمن و اویم تا نوشین را نشنیدند  
 قبول نکرد و خود را بدان خشک نکرد و معلوم شد که سنت نیست و دیگر آنکه عطاء رضی الله عنه غسل آورد و خواست که خود را  
 بخوشی کند جابر بن عبد الله انصار رضی الله عنه آنجا حاضر بود و بر او منع کرد که خود را بخوشی کند مگر پسین حمام را که در آنجا  
 داشتند اما ظاهر روایت نیست که شاید دشمن که سنت است و تاویل آنکه خواند نام را بد فرقه الله علیه شیخ است از جمله فرقه دشمن

روایت آمده است که اندک از کرم بود که اگر باندی تازی بر اعضای ایشان خشک شدی ایشان از سر ماضی شست  
 و اگر همچنان با اعضای تر جامه پوشیدنی اگر جامه ایشان از تر شدی ایشان از سر ماضی شستیدی اما اگر داری بود  
 که بوی سرد بود اگر باند تازی بر اعضای ایشان خشک شود ایشان از سر ماضی شستیدی که شست  
 و شستن روایت میکند حسین قریصی رحمه الله عنه که رسول علیه السلام بجهه آمده و اگر جنبه را غسل آورد و جایز بود  
 برکت حضور کریم رسول علیه السلام و هم رسول علیه السلام ایجاد شست با خود و گرفت و خود را خشک کرد  
 چنانکه اگر رنگ و بوی او در روز را خشک رسول علیه السلام باقی مانده بود پس معلوم شد که خرقه و تنه  
 است و با وجود خرقه و تنه علیه گفته است که حدیثی نقل رسیده است مشهور آمده و از حضرت رسول که فرمود اینها  
 آتش و صد فایده بود که در طاعتش سبک آمده باشد و به معصیتی بر بدین طاعتش گران آمده بود و در میان عباد  
 چنانکه روی نهاده باشند و رانسی و در پنج بزرگ که آگاه از بوی چون کاغذ باره بدیده و در آن بدین طاعتش  
 نشیند بدین طاعتش بر به معصیت مجرب نهاده آید چنانکه بنده نجات یابد پس این بنده مناجات کند که ای الهام و در و کلام  
 این طاعت بود که مرا از آن خبر و خطاب حضرت عزت در رسیده که این آن خرقه است که در و بناور و در و بناور  
 سید استی امر و شست نجات تو شد پس چیزی که سبب نجاتی شود بقیامت شاید و شست آب طهارت را بدست خود و از  
 سنت است که رسول علیه الصلو و السلام بپوشیده طهارت بدست خود آوردی یا روزی رسول علیه السلام طهارت  
 میساخت چو روان اندر آمد و تو را که در رسول علیه السلام بپوشید ایشان شست و شست و شست و شست و شست و شست  
 یافت ای پیام رسول علیه السلام بر کرده و بناور چون رسول علیه السلام خارج شد طهارت حاجت آوردست با  
 جام و را که در آب جام بر کند آب جام را بر و یک گفت یا انس یا انکه آب جام را تو بر کرده گفت ای یا رسول الله علیه  
 و بر او دعا کرد گفت که خداوند عز و جل بر تو برکت کند و مال تو و فرزندان تو و بر ایام روز و انش یا انکه شست  
 صد و بیست سال بقیامت بیکرت دعا رسول علیه السلام و در مال او بیکت شد چنانکه بر سالی خور و استانی که در  
 یکبار بار آوردی و خور و استانی پس رضی الله عنه و بار بار آوردی و در فرزندان ان رضی الله تعالی بیکت کرد که  
 خواص امام زاهد خرقه الله گفته است که خداوند عز و جل بر عیال ان رضی الله عنه و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم  
 برو و شست و در سیر و ایشان از دستش می بناد و می و شیر و در و شیر شست و ایشان بخورد و آگاه که است  
 که شست و آگاه به ایشان را و خداوند عز و جل بر شست و در و فرزندان احوال رحمت خود و بر و زید و بزرگ  
 که و بنده از ان یکان و در دوکان شد و تصد و سبب بر است شد و انچه الاسلام بر ان الله بن رحمه الله علیه  
 گفته است که خداوند عز و جل بر عیال ان رضی الله عنه و در و باره بود از ان رضی الله عنه و در سیر و در و سیر  
 و یکبار آمده بود و بنده از ان یکان و دوکان یکبار آمده تصد و سبب بر است شد و در و زید و ان رضی الله عنه

بر در خانه کعبه آمد و صد و بیست و سه روز قضای وی بود و گفت ای خانه کعبه باد که کسی بر تو آمده است که مثل از وی  
 همچون من کسی دیگری نیامده است و بعد از وی نیز نخواهد آمد و این بركات دعا رسول علیه السلام است که گفت  
 که خداوند عز و جل بر عمر تو رکت کند و صد بیست سال بقایا قیمت گفت خدای عز و جل بر مال تو رکت کند و بیست سال  
 خردستانها و دیگران باریکبار آوردی و از آن من و دبار و گفت خداوند عز و جل بر فرزندان تو رکت کند و یک  
 صد و بیست و سه روز قضای من ایستاده اند و آن دعا و یکصد و بیست و سه راجابت مقرون شده است یا نه افعی اوزان  
 و او که اندک عاقلتر راجابت مقرون شده است تا از امر زدیم و فرزندان ترا امر زدیم از برای عزت و شرف و غنم  
 مبارک رسول علیه السلام را و الله اعلم **باب در بیان ادب استخار و سنت طهارت و بیان و عید که**  
 در وضو خواندن چون آب بر کمری بگویم اللهم العظیم و العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام اللهم انی جعل الماء طهورا و الاکلام  
 نور الاکلام خود را گشاده کن بمقدار حاجت و زیادت از حاجت نشاید گشاده کردن و روی سوی قبله نشاید  
 نشستن اما روی سوی آفتاب بر آمدن شاید بانی در صد و صلوة از او خفیه رحمة الله علیه و در ایستادن  
 درست تر نیست که نشاید اما چنان بیند که بگوید پیش منی بقیة الایم مسلمة استخار را چگونه کند منشیخ زحمة الله علیه  
 گفته اند آب دل اندک اندک بر روی انگشت که بگوید انگشت اینکه است آن موضع مخصوص را بگذرد و دست را بچاک  
 بر سر حاجت را بشویند باز آن بکر بیشتر زرد و انگشت و بکر باوی باریکند از آب بکر بیشتر زرد و انگشت و بکر باوی باریک  
 کند چنانکه آنچه بخواست بود زایل شود و بعد از آن هر چگونه که بشود بر او بود مسلمة عید ابداً شستن بعضی گفته اند  
 که بعد از آن شوی قیاس بخواست نامی بر آن بکر ای می بوده است بگویند زایل شده است بعضی گفته اند که هیچ شست  
 خواصه امام محمد بن عمر بنی رحمة الله علیه است که گفت آب شوی قیاس قول شافعی رحمة الله علیه گفته است که اگر  
 سکت پیو آب پیام اندر آورد و دست بار بشویند یا بشویم و خاک را نند پاک شود و این خود نه بایست از آن خود  
 بعضی گفته اند که چنانچه بخواستی بشوید که از زردی و برشته ای بار زرد شستی زردی باز آید و بعضی گفته اند که چنانچه بخواستی بشوید که از  
 اخر زردی و بخورد و در دل می گزینی نباید این بار بدل و نیست تا باز زده آب نیز آمده است این همه حالی بود که  
 و شستن را بکر و اگر لی چند آن بشوید که خاطرتن خواهد و هیچ حال ندیده از ذکر منوع نیست اما در آن جمله بر زبان و اگر نشاید  
 گفتن ولیکن بر آنی که بریزد باید که بدل نماید زردی آب که بریزد باید که بدل این را چنانست که خدا را مالکی گفتن  
 برین کار ارات و هم که بریزد بدل شد که خدا را از رنگ و گفتن اما آن گشت کرد آن آب بگویم که بریزد بدل نمیشد  
 که خدا را از رنگ است که گفتن اما آن گشت کرد آن آب چهارم که بریزد بدل نمیشد که چهارم رسول را بقیة شفاعت خواهر  
 و گناه کن و آن بگویم که بریزد بدل نمیشد که از رنگ چهارم بدل است که و آن ششم که بریزد بدل نمیشد که اگر در آن ششم  
 و گناه کن و آن ششم که بریزد بدل نمیشد که خدا را گفت و در آن ششم که بریزد بدل نمیشد که خدا را گفت



که باز شک است که این عار با طاعت مقرون شود یا نه اما اتفاق است که گاهی شهادت مکرر کنان است که کفر بخت  
 ساله را بر کبر دلیل بر آنکه کافری با کفر بخت و ساله یکبار کفر شهادت میگوید خداوند عزوجل حکم کنان و برادر کند  
 بنده مومن با و درن طهارت طاعت و ترک محصیت کفر شهادت که بر خداوند عزوجل کنان و برادر کند از  
 هیچ از کرم او عیب و غریب نبود چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد و دست بر پیشانی نهد و فرو دروی آرد  
 که از آن بنده صاحب حضرت خضر صدقه الله علی نبیا و علیه و آیت کرده اند که روی بشوید و اگر دست  
 بروی سویی پیشانی برد باکی نبود و اما ترک سنت بود و آوردن برعت و چون دستها را بشوید آب باید که از پشت  
 دست برین آرد و اگر ازین پیشتر نکشت دست بر چهارش دست بود و اما ترک سنت بود و آوردن برعت بود  
 چون طهارت تمام کند یکبار از آن زنانه بخواند و نگاه این تسبیح گوید سبحانک اللهم محمدک تسبیحه ان لا اله الا انت  
 و حدک لا شریک لک استغفرک و التوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و انگاه از آن فضلاء آب طهارت  
 بخورد و ستاده خورد و با شسته ظاهر روایت است که آنست که خورده اما فقیه ابو الیث رحمه الله در فتاوی خود  
 آورده است که اگر ستاده بخورد باک نبود که سه جای آب ستاده خوردن کی بود یکی بر سر جبهه از نرم دوم بر سینه  
 سوم فضلاء آب طهارت خوردن دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در جبهه سینه آید که طهارت ساخت  
 و فضلاء آب طهارت را ستاده خورد و این حدیث روایت کرده که هر که فضلاء آب طهارت را ستاده بخورد فخری  
 عزوجل اطاعت جاری کرده اند که جمله اطهار از معاجات آن عاجز آمده باشند دفع کرد اند عقیقه بن عامر الجعفی رضی الله عنه و  
 میگوید که یاس داشتی بشنوا این صدقات نوبت من بود گفتیم بچاه ترین روم تا غار دیگر در فضای رسول علیه  
 السلام باز بگذارد بود و پشت مبارک بخواب باز نهاده بود و این حدیث فرمود که هر که احدی رسد طهاره  
 سازد و در رکعت نماز گذارد و خداوند عزوجل حکم کنان و برادر کند که اگر اند گفتیم اینست خوش حدیثی و با شسته  
 آسان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت با عقیقه بچاه ترکی بودی تا حدیث ازین آسان تر و با شسته تر میگوید  
 گفتیم با عمر فرمودی گفت رسول علیه السلام چنین فرمود که هر که طهارت سازد بعد از آنکه طهارت تمام کرده باشد آب  
 گیرد و پشت دست بر کردن سجده آورد و این تسبیح بخواند سبحانک اللهم محمدک تسبیحه ان لا اله الا انت و حدک لا شریک لک  
 لک و استغفرک و التوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک خداوند عزوجل حکم کنان و برادر کند که اگر اند گفتیم  
 تسبیح امت محمد را سب علی و سلم یعنی خوشی و راحت با و امت محمد علیه السلام را که این عالی تشریف است  
 بگوید و جانی مسلم چون طهارت تمام کند آب چاه را بر کرده نهد از برای آنکه امیر المؤمنین علیه السلام تسبیح و وقت بخیز  
 غلبن نشود که بنده مومن طهارت سازد از برای نعم و بر آب جام را باز بر کند که این استعدا و ساختن باجین که باز  
 حدیث رسد بیک طهارت سازم و آب جام را سب بر شسته نهد تا دم که آن آب بجا نهد بر شسته باشد آن آب جام

استغفار میگوید آن نبی را از حق غرضی از من روشن میگرداند و دیگر آنکه چون آب جام بر سر پاشیده بود و از چهار جانب روان ریزه شد  
رساننده و از آن بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که من بگویم چند بخیر دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام  
و اینچنان بود که روزی با رسول علیه السلام الصلوة بقصر آمدند و بیرون رفته بودند و مرا که با حجاز بود تشنگی بر من  
غالب شد گفتم یا رسول الله من شنیده ام رسول علیه السلام فرمود که بر سلام من آن کوه برسان بگوی که مرا آب  
دهی یا دیگر که تا بخورم یا رسول علیه السلام فرمود سلام رسول علیه السلام این کوه گفتم از هر سنگی که از جواب سلام  
باز شنیدم گفتم که مرا آب می بایند یا بخورم یا رسول علیه السلام ام آن کوه از زیر کعبه علی بر و سلام من بر رسول  
علیه السلام برسان بگوی که از آن روز باز که این آیه نازل شده است **قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتوا الفسکم**  
**والبلدکم را و اتوا الناس بالحجاة** چند آن که بسته ام که در وجود من شکی نیست مانده است بیایم و این سخن را با رسول علیه  
السلام باز گفتم رسول علیه السلام بسیار گریست و بهم صحابی رضی الله عنه که میبستند چون باز بیشتر فرمود رسول علیه السلام  
بقضا حاجت آدمیان یا در فرمود یا حبیب رسول علیه السلام من بدان دو دخت برسان بگو یا بیایند و مرا سایه اری کنند  
تا من از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم فرمود سلام رسول علیه السلام بر آن دختران رسانیدم از هر شامی و بر یکی  
جواب سلام رسول علیه الصلوة والسلام باز شنیدم گفتم که رسول علیه السلام فرموده است که سایه و مرا سایه کنید  
تا از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم دختران اینچنین میساز بجنبیدند و در هوا بودند و درخت و درختان میسازد  
بیایند تا نزد یک رسول علیه السلام شاخ در شاخ آوردند و برگ در برگ آوردند و سایه اری که کردند تا چندانی که  
رسول علیه السلام از قضا حاجت انسانی فارغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و بوی  
مشک عیان شدی و زمین از آنجا رفتی چون رسول علیه السلام فارغ شد شارت کرد آن دختران را بجزای خود و باز رفتند  
تا آنکه یکی از آنهای خود بجنبیدند اندکجا رسول علیه السلام فرمودیم که چون صحرا بود آب حاضر نمود امیر المؤمنین  
علی علیه السلام که در آنجا بود رسول علیه السلام نزد یک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مرا آب  
زندگانی داده اند تا آب که نگاه لحظه توقف کرد بیشتر نشست گفتم یا رسول الله این توقف کردن شایسته حکمت نبود  
علیه السلام فرمود که تو آب قرآن حاصل کردی و من با رسول الله درین خطه کار نمی توانم قرآن حاصل کردید رسول علیه السلام  
فرمود پس ما قرآن را بعد از آنکه از آن نگاه رسول علیه السلام فرمود که هر که بیاورد قرآن را بعد از آنکه از آن نگاه رسول علیه السلام  
جسار بود که گوی در دو انگ قرآن بخواند سی چون در آنجا بخواند چنان بود که چهار انگ قرآن خواندستی و چون سه بار  
خواند چنان بود که کل قرآن از آنم دستی نگاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود که هر که بار رسد و وی سه طهارت باشد  
کسی را نیست بکنند الا نفس خود **قال علیه الصلوة والسلام من اصاب بلبته و هو محض فلا یومن الا نفسیه** معاشد  
که هر که با طهارت بود و هیچ بلای از راه نمی نمود و از راه است **قال علیه الصلوة والسلام** علیه السلام که استغفر

الانسان وادع على الوضوء ولم يحدث رسول عليه السلام فهو ذلك طائفة ما آدمي را امرزش خواهند تا مادام که با طهارت  
 باشد و حدیث نکند حکایت چنین آورده اند که جعفر طیار رضی الله عنه بجهنم رفت در راه گذرش بر کعبه رسید  
 نظر افتاد گفت بنگر که برسان چرخه عمل است بخت و در کعبه ایست آن بهمان ساعتی توقف کرد نگاه در کعبه و دو چرخ  
 جعفر طیار رضی الله عنه بدان طایفه اندر آمد از آن بهمان سوال کرد که این چندین تاخیر چرا کردی بگشادند گفت با کعبه  
 خود چنین خواهد آمد ای که برگاه نماز را یکی از سلطانین تعلق شود و اگر طهارت باشد طهارت سازد تا المانی از ایشان  
 بشمارند من طهارت بودم گفت باش طهارت سازم تا از ظلم می المی بمن رسد جعفر طیار رضی الله عنه گفت تو  
 مردی با صلاح بوده چرا این اسلام قبول نکردی گفت بیخامنه تا فرموده است که الا مومنون بوقتها کاثرون  
 موقوف است اکنون شما بیان کنید تا اسلام بر من نگاه جعفر طیار رضی الله عنه حکام مسلمانان با وی بیان کرد آن  
 بهمان در حال اسلام آورد و برکات قامت آن سخت هر و لیست چون بهتر عالم از مصالح باز آمد با مدای بود  
 رسول علیه السلام بلال را رضی الله عنه را بدید گفت یا بلال در توجیه خصلت است که بنزد او شنیده است دیدم یعنی  
 خیال ترا گفت یا رسول الله درین هیچ خصلت دیگری نیست الا آنکه چون بر احدی رسید طهارت میسازم و  
 در رکعت نماز گذارم رسول علیه السلام فرمود که یا بلال بر من بیان کن که خبرت دنیا و آخرت را درین می بینم  
**قال النبي عليه السلام خير من الله تعالى من اجده ولم يتوضا فقد جفاني ومن اجده وتوضا ولم يصل ركعتين فقد**  
**جفاني ومن اجده وتوضا وصلى ركعتين ولم يدع فقد جفاني ومن اجده وتوضا وصلى ركعتين ودعا ولم يغفر له**  
 فقد جفاه و لیست برت جاف رسول علیه السلام فرموده است که این خبر قدسی است که هر که احدی رسد و طهارت نسازد  
 بدرستی بر من عهدا و ندع من اجل جفا کرده باشد و هر که احدی رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز  
 نمیکند از بر من جفا کرده باشد و هر که احدی رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا  
 نکوید بر من جفا کرده است و هر که احدی رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا نکوید  
 اگر خداوند عز و جل دعا ویرا اجابت نکند و ویرا نیامزد و این از حضرت غرث جفا باشند  
 و این جایز نیست و خداوند عز و جل جفا کار نیست و درین هیچ شک نیست و نیارویی  
 بیامزد و این حدیث بطریق و عده است نه بطریق و جواب که اصل بخنده بر حق واجب نیست  
 و حکم حق مرند در اجتناب حکایت خواجہ ابو منصور ما را بریدی رحمة العلیب آن شیخی  
 که از او در نیار حلت میگرد و بر عارضه شک بود بنفقا و بار ویرا بقضا حاجت او میان حاجت او هر بار  
 که بر حق طهارت ستانی و رکعتی بخوانی بر کوا این چه است که پیش خود بنادوی گفت همانا که شستنی دنیا و آخرت  
 رفت طهارتی سازم تا اگر از قضا اجل در ساری با طهارت بایم **قال النبي عليه السلام من اغتسل بالوضوء**





گفتند آنست که اعتبار شریعت است نه خواست طبیعت را عبد الله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وقتی بودی که مرا آب  
چندانی بودی که هر عضو را یک بار شستن چنان چهارت نماز گذاردی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن  
زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که بجز روغن و روغنی مالده اعضای وی نمی شود  
و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه بیرون نیاید که آب  
سیلان باید تا از عهده جنابت بیرون آید حسن زیاده ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که تا ویل آنکه رسول  
علیه الصلوٰه والسلام چهار آب بکشد آن چهارت ساختن آنست که رسول علیه السلام معصوم بود و آنست  
و کبیره و از آرایش بسیار و اما کما یضمر و کبیره بسیار است و الا نشیخ است و اما یک و نیم آب باید تا بسند  
بود و نیم من استنجار و نیم من دست در وی و مسح بر سر و نیم من باینها را و این حکم در وقتی است که استنجی کند و اگر  
استنجی نکند یک من بسند بود و نیم من دست در وی و مسح بر سر و دو نیم من نه مبار را بشوید و اگر مسح  
موزه باشد نیم من بسند بود دست در وی و مسح بر سر و دست تر کند و بر موزه مسح کند از عهده بیرون  
آید **باب یازدهم در بیان غسل با آنکه غسل فریضه است** باید و اخبار و اجماع آمده است **قوله فیما یجوز**  
و آنستیم جنبا فاطمه و ادا ما خبر است **قال النبی علیه الصلوٰه والسلام** یوا الشعر و اتقوا البشرة فان تحت کل شعرة  
جنابت رسول علیه السلام فرمود که در جنابتی هر پوستی من هر موی آب رسانیدن فریضه است که زیرین  
موی جنابت است و اجماع آمده است که سجاس فریضه غسل را منکر شده است و هر که منکر شود کافر شود  
و غسل بر بازو و دهن است پنج از وی فریضه است و چهار است و یک و یک مسح و آن پنج که فریضه است و آب بین  
و آب دیدن است یعنی اختلاف دهن که گفتن است یعنی آب شستن مرد را و آب زن را و زن که از حیض پاک شود و یا از نفاس  
پاک شود و مسح کمال آن آنکه مسح را از ازال بیفته اما چهار غسل که سنت است جمده و عیدین بر و این اطمینان  
و عدد و عاشورا و آنکه واجب است غسل صبت است بر قول علامه و از جمله الله و بر قول شافعی هر سنت است و آنچه  
مسح است غسل نایسده است که بسال رسیده شود و با کافری که اسلام آورد غسل ایشان مستحب است **مسئله**  
آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است ندی و ددی است و منی است و بول است ندی و ددی و بول  
غسل واجب نشود و چهارت تباد نشود و ددی جزوی بود که در وقت برنش بول و یا بعد از بول کسی را که آب را در  
پیدا بینیک سید و بر پیشان و ندی جزوی بود که در وقت طاعت کردن بدید آید همچون سجدی تمام هر  
اجماع است که آن غسل واجب نیاید چنانکه مردی با عیالی خود بازی کند از وی تری ظاهر شود و این سبب بازی  
کردن و آنچه دیگر مومنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیار می افتاد و من شرم میسیدم  
از رسول علیه الصلوٰه والسلام سوال کردن متقدم من اسود را که شاگرد من بود و در یک رسول علیه الصلوٰه

والسلام فرستادیم تا این سکه از رسول سوال کرد رسول علیه السلام فرمود گفت ای مقصد این سکه واقع  
توفیق تو مردی پیری و این سکه واقع جوانان است رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که این سکه واقع  
امیرالمومنین علیه السلام است رضی الله عنه گفت آن مدنی است و بنزدی و دودی غسل لازم نشود باطهارت تیار شود  
و بنزدی و از منی بجهت فرق توان کردن هرگاه که بنزدی در وجود و رآید حرکت اندام مشکند و اگر منی در وجود و رآید حرکت  
اندام مشکند و نیزی شهوت ساکن شود و منی خاکستر نیک باشد و سطر که بسبب منی فرزند متولد میشود بوقتی معلوم  
و بعد دوی تمام و بقول شافعی رحمه الله به هر طریق که ظاهر شود غسل واجب است و در میان علت فی و بقول  
علما و از جمله منی شهوت باید تا غسل واجب شود و فایده این اختلاف جای بدیدار که مردی از بلاد و جهای با یکدیگر  
بر پشت کمر یا بغیری بر پشت زنند یا بسبب از اسباب آب منی شهوت بدیدار بقول شافعی رحمه الله علیه غسل برومی و واجب  
و بقول علما و از جمله غسل واجب شود و ابو یوسف رحمه الله علیه چنانچه در اعتبار دارد دوی تمسک بدین آیه میکند  
**قوله تعالى خلقنا من طين** و افوق یحیی من یمن الصلب و التراب و بقول ابو حنیفه و محمد و زعمایا الله چون منی از محل خود  
بشسته جدا شود بعد ازین به هر طریق ظاهر شود غسل واجب شود فایده این اختلاف در چند مسکن بدیدار که اگر  
مردی با عیال خود مسافر است که در آن اقامت و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گذارد و بعد از آن بقیه  
منی ظاهر شود نماز گذارد شده باجماع روایات و بطاهر شدن منی غسل واجب شود و بانی بر قول ابو حنیفه و محمد و زعمایا  
فر فر و شافعی غسل واجب شود و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه غسل واجب نشود **مسئله** مردی خواب بدید  
پیش از آنکه از آن اقامت میسر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام شکست انکار منی ظاهر شد بقول ابو یوسف  
رحمه الله علیه غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و فر و شافعی رحمه الله علیه غسل واجب شود مردی از عیال  
حلال خود استماع گرفت و از آن اقامت و بول انداخت و غسل آورد و نماز گذارد بعد از آن بقیه منی ظاهر شد بجهت  
دوی و یا بجهت منی جبری ظاهر شد نماز گذارد شده باجماع روایات و بطاهر شدن آن جز غسل برومی و واجب  
بانی بر **مسئله** و در الصلوة خلف ابوب از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که غسل واجب نشود  
و این سقم از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که غسل واجب شود و تصحیح منی سکه چنان است که اگر محمد  
چنانچه علی در روای است و از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت است مردی خواب دید و آب دید باجماع غسل  
واجب شود و اگر خواب دید و آب فی باجماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب فی بر قول ابو یوسف رحمه الله  
غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و فر و شافعی رحمه الله علیه غسل واجب نشود و امام ابو یوسف رحمه الله  
علیه سکه بول آب منی که هرگاه که علی و جلاله فی و السهوه بیدار می شود و چنانچه واقع میشود و غسل واجب  
نمیشود و بانی بر این نوع نیست است سست مردی آید پیش غسل واجب نشود و در تمام مسکن و در تمام

[illegible]

و اگر محض نبود صد تا یا نه نهندش و بر قول علی را چه الله حکم زنا ندارد تا انزال نشود غسل هم واجب نشود  
 و اگر ماه رمضان بود و بعد از روز نهار شود وضو واجب شود کفارت لی و بر قول شافعی رحمه الله علیه وضو  
 کفارت لازم شود و در حدیث آمده که خواجہ امام اجل رحمه الله تعالی مدایت میکند از امیر المومنین عمر رضی الله عنه  
 باید که آن را بکشد و بر آنش اندازند و بسوزند تا شوی بوی در دیگران افتد و اگر سیفیهی مراد حاصل  
 میکند و الحیا با الله بجز در شروع کردن و حشفه خارج شدن هم بر فاعل و هم بر مفعول محصل واجب شود و اگر  
 دوزه دار بود و زنه نهار شود و هم وضو واجب شود و شیخ الاسلام سبکی می رسم گفته است که فاعل  
 غسل لازم شود و بر مفعول نمی چرخد اگر اتفاقاً نین نیاید اما ظاهر روانه است که بهر دو غسل واجب شود اما  
 در عقوبت ایشان علما را اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه بر گفته ترین جاهلها و شائزها باز دارند  
 یا از بلندترین جاهلها و در اندازند تا در جای پاک شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله حکم زنا دارد و اگر  
 محض باشد سنگسار کنند و اگر محض نبود صد تا یا نه نهند بر کسی را اما عجب الله مسعود رضی الله عنه گفته است  
 که ایشان را در جهان عقوبت نکنند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکشد حکایت  
 در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه دو کوه که خورده اند را انداخته و یکی بنده را بنزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه  
 افتادند و خون پدر بر روی دعوی کردند امیر المومنین عمر رضی الله عنه ویرا سوال کرد که ای غلام چرا به ایشان را  
 کشتی غلام گفت یا امیر المومنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی را  
 کشتند خدا تعالی مرگشده و بر او ثواب عاربان که امت کند و بر روی قصاص بود و می قصد لواطت من کرد و از  
 دیدار کشتم امیر المومنین عمر گفت رضی الله عنه و کوه داری که می قصد نکرده بود گفت یا امیر المومنین عمر ایضا  
 کسی حاضر بودی وی خود قصد من کردی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان افتاد کردی  
 و تو بر حال خود که او نهداری بر تو قصاص بود گفت هزار جان من فدای فتوی شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه  
 علیه و سلم با و عجب الله مسعود رضی الله عنه ایضا حاضر بود گفت یا امیر المومنین محمد در قصاص می توقع کرد  
 تا من باز آیم آنگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کی است و بر افشانی دادند در حال برفت و خط بود  
 که باز آمد و گفت یا امیر المومنین این غلام را از دکن که دلیل میکند که راست میگوید بگفت بچ دلیل میکند  
 من چنین شنیده از ائمه و بدان در بار سنگسار رسول علیه الصلوة و السلام که بر لوطی که بی نوبت از دنیا برود  
 چون زیر در خاک بنهد از دست و چشم و زبان غائب شود و بر در خاک نهد از دوزخ بر نذر قدم و فرمودم تا خاک  
 پدر ایشان کشند و در آن خاک آتش عذاب دیدم و هیچ کالبد ویرانندیم امیر المومنین عمر رضی الله عنه غلام را از دکن  
 و آنگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نزدی عمر لاک شده بودی مسلمانه بر دنی که از خانه بروی آید چهار دیو

مرد و بسیار ایند بشبهه و بر آن مردی که از خانه بیرون آید بقتاد و وی را در چشم خلعان بپاریند تا خلق را  
 بواسطه ایشان در ضلالت افکند معنی چیست که امر از این بقتاد و بوی آرایند و مرد زن را بهیچانکه در زمان  
 یک کرده را صلیح شتر نیست و آن کرده مرد و اندک زن را مردان هم زن را میسلست و هم مرد را زن از جهت اینصحنه  
 چهار روز تا از وقت او در دیو امر داند از عبد العبد بن عمر رضی الله عنه روزی بر در حجره فتنه بود با جمعی از اصحاب  
 رضی الله عنهم آنجا رسیدند و در آنجا ایستادند و عبد العبد بن عمر رضی الله عنه در آنجا ایستاد و گفت که ای  
 آواز داد و هر صحابه را رضی الله عنهم که این فتنه بر گذشت ایشان گفتند ما خبری فتنه ندیده ایم و گفت این امر و با  
 سر می که گذشت فتنه گذشت چون از حجره بیرون آمدند وی سوال کرد که در وی چه فتنه بود و گفت من شنیدم  
 از این خاکی که علیه السلام که در امر وی نگاه کنده بخیع شبهه یاد کن کرد و بیا فتنه بداند وی و بال چنان باشد که گوی  
 بقتاد باز ناکرد و اگر بیاورد خود و دیگر که با مادر خود و دیگر از ناکند از وی و بال چنان باشد که با بقتاد و فتنه زن را  
 که دست می و هر که بیا یک دختر خانه زن ناکند از وی و بال چنان باشد که با بقتاد و زن شوی کرده زن را که دستی و هر که بیا  
 زن شوی کرده زن ناکند بیکار و بی تو به بید چون و برادر خاک فتنه خدای عزوجل بقتاد و از دوزخ هر که دوی بقتاد  
 که اندک از هر دی عقوبت لون لون بوی میرسد لغو فتنه سنان در آن مسکنه لطفه را فتنه بقتاد  
 بعضی گفته اند که زن و رضا و بد نشاید و اگر رضا بد نشاید اما اختیار شیخ الاسلام بر آن العبد بن عمر رضی الله عنه است  
 که فتنه بقتاد و در قیاس لغو زن و اگر گفته که می است شاید ضایع که دن تا مالش ضایع نشود و اگر گفته که او در زن  
 اختیار و بر او و اگر گفته که کسی دیگر عقد وی است بقول ابو حنیفه رضا خواهر را بود در ضایع کردن آب و بر قول  
 صاحبیه رضا و هر گفته که را بود و اگر در گفته که است و مر این گفته که زن را آورد و خواهر را فتنی که دن شاید بانی اگر گفته که  
 زن است و خانه باش فتنه بقتاد کردن و اگر بیرون زن است فتنی کند شاید و بای نبود و زن بجهان حکم بود  
 که مادر را مسکنه کمال مختلف است میان مهاجران و انصار و آن چون بی این کعبه در مدینه ثابت  
 و خدیفه الهمانی رضی الله عنه هم گفته اند که غسل واجب نشود و از مهاجران چون امیر المؤمنین عمر و کبر اصحاب  
 رضوان الله علیهم هم گفته اند که غسل واجب نشود و صحابه یا یکدیگر مباحثه کردند انصار باین گفته غسل واجب  
 نمیشود و مهاجران گفته که غسل واجب نمیشود و این مسکنه در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود  
 عمر رضی الله عنه از انصار این سوال کرد که چه دلیل میگوید که غسل واجب نمیشود ایشان گفته که در وقت رسول  
 علیه السلام از این فعل در وجودی آمد و ما طهارت پیدا نمودیم و در قضای رسول علیه السلام باز نیکنده بودیم رسول  
 علیه السلام را باین منع نکرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته که شما واقع خود را با رسول علیه السلام حکایت کرده  
 بانی ایشان گفته اند که فتنه بقتاد فعلی است که صاحب شریعت است حکام شریعت را نشاید و بگوید که این است

که فتویٰ مستند و بزرگوار و مومنان عاقلین صدیق رضی الله عنهما فرموده و روایت است که ابو موسی اشعری  
رضی الله عنه که از بزرگان صحابه بود بزرگوار و مومنان عاقلین صدیق رضی الله عنهما فرستادند تا این مسئله را از او  
پرسند ابو موسی اشعری در این باره گفت یا ایها المؤمنین صحابه را مسئله مشکل واقع شده است و مرا بجزئیات شما رسانده  
اند و من شرم می‌دارم از شما سوال کردن گفت سوال کن چنانکه از یاد تو خارج شود سوال کنی گفت چه کسی در  
مسئله است سوال که غسل واجب دینی است گفت بنده این حدیث را بایت کرد **قال** البیہیة الصلوۃ و المسلم  
از اتفاق حاکمان و تواتر الحشده و حبس الغسل انزل اول من نزل یعنی آنکه پیش از آنکه خود و خسته نباشی خسته و خسته زنی  
و غایت و سر و گردن و آب و شستاب فرو آید یا نیاورد ابو موسی اشعری رضی الله عنه باید در این حدیث روایت کرده  
جعفر صادق رضی الله عنه آنجا حاضر بود و فرمود است می‌نویسد حدیث همین روایت کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و در  
برگرفت و گفت هر که بعد از این گوید که در مسئله کسالت غسل واجب است و من ویرا بدین دره ادب کم از امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه سوال کردند که در مسئله کسالت غسل واجب دینی است گفت اگر این واقع کسی را بجرام واقع شود سبکسار  
یا صحت از این زن لازم شود یا بی‌اعتقاد شود گفت الله اکبر چون بجرام بود سبکسار کردن معصیان از این زن لازم  
میدارد و چه احوال چهارمین است این را می‌پسندید و از علماء ما خواجہ ابو بکر سعید بنی رضی الله عنه با نصاریان است که غسل  
واجب شود و محلل حلال شود و یا بی‌طاهر روایت است که محلل حلال شود و یا نام زانم غیر حرام الله علیه گفته است  
حلال نشود که مشایخ و صحابه را اختلاف است در صحبت بودن می‌از برای آنکه من و صحبت است و من و صحبت است  
من و صحبت است باید تا بر شوهر اولی حلال شود **قوله تعالی** فان طلقا فطاهر لیس من بعد حتی یخرج زوجه و جاره  
اما طاهر روایت است که محلل حلال شود از برای آنکه چون حکمی از احکام شریعت ثابت میشود و آن فصل است و بجرام حد  
لازم میشود و محلل نیز حلال شود مسئله صحبت ملک سبب حلال نیست با اتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست  
با اتفاق و صحبت صحیح و عقد فاسد سبب حلال نیست با اتفاق و صحبت صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است با اتفاق و صحبت صحیح  
و صحبت ناقص سبب حلال است یا بی‌این مسئله مختلف است میان مباحران و انصار این جواب است قول مباحران است  
که حلال شود و صحبت ملک آن بود که مردی یکگزین خود را با اہل نام و دیگری مالو نری و این نیز یک بر شوئی خود و طلا نشد  
و در طلاق بعد از آن چنین طلاق آزاد است بجا نخواست و عدت و هشت خوابه با وی دخول افتاد این صحبت و بر  
حلال بود اما وی این صحبت بر شوئی خود حلال نشود که این صحبت ملک است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوئی  
طلاق خود و عدت دارد و غلام می‌بخشاید بی‌اجازت خود و می‌دخول افتاد این عقد موقوف بود و بجا نخواست و وی اگر  
خواهد اجازت کند عقد بر وی یا بیاورد که دخول الله نام بر شوئی خود حلال شود و اگر خواهد نفوق کند فسخ شود و این زن مرد  
و دخول بر شوئی خود حلال نشود که این صحبت عقد موقوف است و صحبت صحیح و عقد فاسد است و در مطلقه نشود که در عقد

کند یا بی که او عهده کند این عهده فاسد بود و اگر چه میخاسته بدین محبت بر تنوی خود حلال شود و عهده صحیح و محبت فاسد نبود  
که عهده صحیح افتاده باشد و یکی در عهده حیض دخول کرد و اگر چه این محبت فاسد است و لیکن بر تنوی خود حلال شود و اما اگر  
عهده صحیح و محبت ناقص افتاد و چنانکه خسته یا خسته سیده باشد و خسته غایب باشد و اگر چه انزال افتادی ترک کرد و در تنوی خود  
حلال شود باز این مسئله مختلف است میان مباحران یا حضار یا بر فتوی بر قول مباحران است که حلال شود و الله اعلم  
**باب دوازدهم در بیان غسل حاضرین از حیض یا از نفاس** شک شد که غسل نمی باید خریدن بهای آب بر زن بود یا نه  
بقول شادین حکام و بعضی از محققان از غسل بر زن بود و بر قول فقهاء الوالدیه رحمه الله علیه بر مرد بود و قیاس بر بقعهای دیگر  
خواهد بود پس استی رحمه الله علیه که اگر چه عادت کم و ده است بر مرد بود که در برابر سائرت حاجت است و اگر چه عادت ده است  
بر زن بود که در برابر عادت حاجت است اما بدان آن با اتفاق بر تنوی بود که بخوبی عهده و اما آن غسل آوردن از جنابت که  
بود بعضی مناسبات رحم الله علیه که اگر چه بر مرد بود که لذت پروردگار حاصل آمده است و بعضی گفته اند بر مرد بود چنانکه طهارت  
و این قول درست نیست بلکه اگر چه عادت کم و ده بر سر امام پاک شود تنوی با اتفاق شاید با وی سائرت کردن با غسل  
و یا بگوید نماز خوان بر وی بگذرد و شک که اگر چه عادت ده است پاک نشود و در وقت خود پیش از غسل سائرت شاید کردن یا بی بر قول  
زفر رحمه الله شاید بر قول علامه شاید اما محتاج است که نشاید مسئله بر صاحب طهارتی که در اول امام خود و کیفیت نماز را  
بیند باید که بشنید و اگر وقت نماز و دیگر یکی باید باید که طهارت سازد و آن نماز که شسته رخصت کند و آن نماز وقتی بود وقت گذارد  
و همچنین شاید شهادت بر وی که چنانکه الایض میگوید اگر یکی باید طهارت سازد و نماز که شسته رخصت کند و نماز وقتی را در وقت  
گذارد که این حیض را می شاید ماموم چون از سبب شهادت و در گذرد بعد از آن بر چنانکه الایض میگوید و یکی باید  
غسل آورد نماز که شسته رخصت کند اما نماز وقتی را در وقت که ارد که این حیض را می شاید اگر صاحب عادت ده و سه روز  
پاک باشد اگر اول وقت نماز است بشنید چندانی که غسل و نماز و وقت سختی بگذرد و اگر نماز در اول وقت که  
بنده و ام شود یا خروفت واجب شود و احتمالی اندازد که با خروفت و بر او م باز آید اگر شست دوم  
باز باید غسل آورد و نماز که ارد و اگر در عشره دم باز آید بشنید اگر دم برده قرار گیرد برده حیض  
بود وی را بعد از آن نماز که ارده خواب بود و بالی و اگر نماز که ارده بود و قضای بروی بی اما اگر  
دم از ده در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحم الله علیه غسل اول وی معتبر بود و نماز نای که از ده  
وی را بود و اگر نماز که ارده بود و قضای بروی بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه غسل اول  
معتبر بود و نماز که ارده وی را بی و اگر نماز که ارده بود و قضای بروی بی یا باران اصل است که  
بر چنانکه فاسد جمع شود ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض از او برسد و غسل فرماید و ختم بر طهره او را  
مسئله صاحب عادت ده بین که ده وی تمام شود و چه اندک از وقت نماز باقی بود و قضای آن



غازی بر وی بود اگر چه وی در آن یلش بود که اعتبار تمام شدن ده رسته آرایش راوده وی در یازده نام شود همان  
 وقت که دم دیده باشد پیشک از وی پوسنه بوی پنجین سه در چهار نام شود و چهار و پنج و شش و شش و شش  
 و هفت و هشت و نهم و ده و یازده نام شود همان وقت که دم دیده باشد پیشک از وی پوسنه  
 بوی مسکه صاحب عادت کم ده بر عادت خود پاک شود غسل آرد و غار کند آرد و در عشره دم باز آید پیشیند اگر دم  
 از ده اندر کند و ده کنیم بجای و شش غسل اول وی مستحب بود و غار کند آرد و او بود اگر غار نکند آرد و ده قضای بر وی بود  
 اما اگر دم بر ده قرار یافت موقوف بود و بیک در دست یعنی باز ده شب از روز اگر بیک در دست دید هر ده حیض بود و بر این  
 غار کند آرد و ثواب بود و بال فی و اگر غار نکند آرد و ده قضای بر وی بود اما اگر بیک در دست دید هر ده حیض بود و بر این  
 شب از روز آرایش دید و کنیم بجای و شش غسل اولش مستحب بود و غار کند آرد و او بود و اگر غار نکند آرد و ده قضای بر وی بود  
 بود و بنا بر آن اصل است که هر چه حیض آرد و بیک در دست شش است یکی با قبل از حیض و یکی با بعد از حیض هر صاحب  
 عادتی که کم از ده بود مدت غسل وی هم از حیض می بود و با جماع صحاب رضوان الله علیهم اجمعین یکی از حیض  
 از سه چیز کی خبر بود و با غسل آرد و یا غار بر وی و ام شود و یا تیمم با عیادتی در جای که نایابنده آب بود یا زمان فرایند  
 آب هر کی پیش پا نکند مراد از آن بعد بود یعنی دوری هر کی پیشک یا نکند مراد از آن قرب بود یعنی نزدیکی  
 اگر مردی مرزن خود را گفت که پیش از فردا توطلاق در حال طلاق واقع شود که پیش از فردا این ساعت است و اگر  
 کوید پیشک از فردا توطلاق موقوف بود تا بدان جزو آخر شب که مقارن سپیده بود آن ساعت طلاق شود  
 که پیشک از فردا آن ساعت است و اگر نیده خود را کوید که پیشک از مرگ من از وی موقوف شود اگر از دشمنی  
 تا آن زمان که دم خواج باختر آید نگاه اندازد شود که پیشک از مرگ زمان بود و اگر کوید که پیشک از مرگ من تو آزاد  
 و در حال آزاد شود که پیشک از مرگ وی این ساعت بود مسکه اگر صاحب عادت کم از ده بر عادت خود پیشک از مرگ  
 پاک شد که از وقت چندانی باقی بود که غسل و بیکر کج غار خفتن بر وی بود و اگر ازین دو یکی کج غار خفتن بر وی نبود  
 اگر صاحب عادت ده پیش از صبح پاک شود هر چه اندک از وقت باقی بود قضای از خفتن بر وی بود مسکه صاحب  
 عادت کم ده بر عادت خود پاک شد پیش از بر آمدن آفتاب چنانکه وقت نماز چندانی بود که غسل و غار و وقت مستحب  
 اگر غسل آرد یا بنا بر چون آفتاب آید و بر احکام با کائنات شود تا اگر عدت بر وی بود و حق مراجعت باطل شود و اگر منکوح بود  
 صحبت حلال شود و قضای نماز بر وی بود اما قرآن تواند خواند نماز نتوان گذاردن نگاه که غسل نماید اما اگر پیشک  
 از بر آمدن آفتاب پاک شود چنانکه ازین دو یک کج غسل و یا غار اگر غسل آرد و بر احکام با کائنات شود و اگر عدت بر وی بود و حق  
 مراجعت باطل شود و اگر منکوح بود صحبت حلال شود و قضای نماز بر وی نبود اما قرآن نتوان خواند و غار نتوان گذاردن  
 اما اگر پیشک پاک شد آفتاب آمد و اگر غسل آرد حکم با کائنات شود و اگر غسل نیارد منکوح بود و غار و بیکر کج غار

و نماز پیشین بر وی حرام شود و اگر چه پاکان ثابت شود بنا بر بیان اصل که گفته آمد که باکی این نماز از حرم حکم  
بود با غسل و او را نماز پیشین با عبادتی جای که نایابند کم بود یا زیان دارنده آب صاحب عبادت کم ده بر عادت خود پاک  
شد نایابند آب است یا زیان دارنده آب تیم کرده و بر احکام پاکان ثابت شود یا بی بر قول محمد و زر بن رحمة الله حکم  
پاکان ثابت شود که تیم بر قول ایشان قایم مقام غسل است جای که نایابند آب بود اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد  
نایابند با بی بارکنند حکم پاکان ثابت نشود و چنانکه نماز هزاره و سجده تلاوت و مانند اینها اگر نایابند یا اگر  
و بر احکام پاکان ثابت نشود و با جمیع صاحب عبادت کم ده بر عادت خویش پاک شد نایابند آب نیست و زیان دارنده  
آب بی تیم که نماز هزاره گذارد و او را بر دیگر تیم می باید که بآن تیم فریضه تواند گذاردن و وی بدین تیم  
نماز فریضه نمی تواند گذاردن لاجرم حکم پاکان ثابت نشود صاحب عبادت کم ده بر عادت خود پاک شد  
نایابند آب مطلق است باب مشکوک غسل آورد حکم پاکان ثابت شود یا بی بر قول مالک و شافعی و تیم  
حکم پاکان ثابت شود که مشکوک بر قول ایشان پاک و پاک کننده است و بر قول علما با جمیع جوابات فیهما  
است پاک است اما در پاک کننده وی مشک است اگر در عادت رجوع بود گوئیم پاک کننده است حکم پاکان ثابت نشود  
و تا قی بر اجابت باطل شود اما اگر مکروه بود گوئیم حکم پاکان ثابت نشود که در اشک است در پاک کننده و بی شوی  
کردن شش نکرد و تا فرزند بر پیش فاسد نیاید اما چون تیم با وی بارکنند با جمیع حکم پاکان ثابت نشود صاحب  
صاحب عبادت کم ده بر عادت خویش پاک شد نایابند آب مطلق است بنشیند غسل آورد بر قول ابو حنیفه رحمه الله  
حکم پاکان ثابت شود که بنشیند تیم چون آب مطلق است در جای که نایابند آب مطلق بود بر قول ابو یوسف و محمد  
و محمد بن احمد بن تیمم حکم آب مقید دارد و بر احکام پاکان ثابت نشود اما اگر تیم با وی بارکنند بر قول ابو حنیفه و محمد بن احمد  
حکم پاکان ثابت نشود و بر قول ابو یوسف و محمد بن احمد موقوف است تا عبادتی را با وی بارکنند چنانکه نماز گذارد و با  
نماز هزاره و یا سجده تلاوت اگر عبادتی با وی بارکنند با جمیع حکم پاکان ثابت نشود و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بنشیند  
و بر قول ابو یوسف رحمه الله تیم با عبادت و بر قول محمد رحمه الله تیم قاضی حکم و خوابه امام شمس الدین حاکمی و دیگر  
امام ابو علی نسفی رحمه الله علیه گفته که بقیاس قول ابو حنیفه رحمه الله می باید که بر احکام پاکان ثابت نشود و از این  
اگر شب دعوی بر بیان فعل رسول علیه الصلوة والسلام یعنی بنشیند تر و وضو ساخته بود و در طهارت بود و در غسل چنان  
قاضی امام علی استیجابی رحمه الله علیه گفته که بقیاس قول ابو حنیفه رحمه الله علیه حکم پاکان ثابت نشود چه فرق بود میان  
حدث و حدث جنابت چون در طهارت عامل است و جنابت نیز عامل بود ایشان گفته اند که فرق بسیار است  
میان حدث و حدث جنابت از برای آنکه جنابت قوی تر است از حدث دلیل بر آنکه حدث قرآن ظاهر تواند خواند  
و در سجده تواند در آمدن و جنب ظاهر قرآن تواند خواند و در سجده تواند در آمدن پس فرق که میان حدث و حدث



و اما چون الفتوی بدین مذهب است و الاسلام بران الدین رحمة الله به و گفت اعتبار به است و او عقد  
 بعد از برای آنکه هم در عشره است و صالح حیض را از برای آنکه علی الاشیقین است و باک شک اعتبار آنرا  
 بود که مرگ است کرده بود و پس بر آنکه در نماز تمیز یافتیم و روز و شب با هم و قطع شد و حیض مذکور  
 شد و هم است پس اعتبار بر حجت با او عقد باطل فایده خلاف بجای دید آمد که آن شوی که در حجت کرده  
 است کاین بد و میراث برد و او عقد کرده است کاین بدانی اگر دخول افتاده باشد کاین بد و میراث نبرد  
 دخول کرده است چیزی واجب نماید و چون کاین بد بیان نام برد و موثر که نام بود از او بدیاب شهر و هم  
**در بیان غسل نفاس** بد آنکه نفاس شخص رحم است نام که در هم غرض غسل بود و غسل نفس ناپا با جوش  
 رحم قطع شود ان الاشیقین که بعد مانع شدن هم بد آنکه نفاس بود و خلاف حیض که با هم غرض غرضه نیز حیض را  
 تشبیه اما اگر نفاس را یک ساعت بعد نفاس را شاید و هر حکمی که در حیض صاحب طایفه را دوستی در نفاس صاحب غسل را  
 همان حکم بود و هر حکمی که صاحب طایفه هم ده را دوستی در نفاس صاحب طایفه که حیض را همان بود مسئله اگر زنی در  
 آورد و حج الاشیقین در غسل واجب شد و بانی در اجناس ابو العباس باقی از ابو علی و فاق رحمة الله روایت است که  
 غسل واجب است و از رحمة الله روایت است که غسل واجب است و در صلوات خواهد نام اجل خمس از ابو یوسف و هم  
 روایت است که غسل واجب است و از ابو حنیفه رحمة الله طبرستان روایت است که غسل واجب است و در صلوات  
 خواهد نام از ابو حنیفه رحمة الله حسن نام از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب است و این جماع از ابو یوسف و هم  
 روایت میکند که غسل واجب است و در صلوات این مسئله حیض بود که بقول ابو حنیفه غسل واجب است و بقول ابو یوسف  
 و محمد رحم الله غسل واجب است و اگر زنی در دو ساعت الاشیقین دید حکم نفاس را تشبیه کرد از برای دید غسل اگر چه  
 الاشیقین را می بیند و باکی از غسل می آید تا غسل نماید و در حین حکم داد و چون غسل تمام شد غسل آرد اگر چه از ان الاشیقین  
 بیند هر وقت نماز طهارت کند نماز کند که حکم مستحکم دارد مسئله غسل نیست بر قول شافعی رحمة الله طبرستان است  
 بر قول علماء ما رحم الله و واجب است بعد از آنکه شافعی رحمة الله طبرستان است که گویم صلوات الله علی جمیعهم و طایفه جبرئیل و کلایل  
 علیه السلام باید در آن طایفای نورانی مصداق شقی آورد و مذکی آن بحث مذکی آدم را نیست مودران طایفه جبرئیل و کلایل  
 نماز کند از در و این خاک من کرد و از آنکه جبرئیل هم ندانند و بانی آدم ندانند و مرا که ای بوم الفکر است و از آنکه آدم را  
 مردگان طایفه جبرئیل و کلایل است و از آنکه آدم را ندانند و بانی آدم ندانند و مرا که ای بوم الفکر است و از آنکه آدم را  
 علماء و جبرئیل و کلایل نماز کند از در و این خاک من کرد و از آنکه جبرئیل هم ندانند و بانی آدم ندانند و مرا که ای بوم الفکر است و از آنکه آدم را  
 است بر مضمون مذکور که شقی بر سنت است علماء ما رحم الله طایفه جبرئیل و کلایل علیه السلام ای برید و کار خود و امر برید  
 و جویق نماید میکند غسل غسلا و کثرت غسل و غیره و احسن هم و عاشر

که رسول علیه السلام فرموده هر که در روز عاشوره غسل آرد بر بنو تره حاصل نیاید که خدای عزوجل گناهان  
ویران نموده اند و چون خود را بوشد باید که بخت یاراب نوکیر و دست را ترک کند و در سر مال بخت دفع و در سر  
و هر باری که دست بر سر نهید این تسبیح بگوید چهل مرتبه کفری سمع الله لمن عالیس و یا الله المذنبی من اعظم کفر  
نجا و من توکل علی فی سبیل الله من لم یزل قد عاخذت اهل الحالی ان بنده را از درد و سر و شقیقه نکاهد و مشایخ و علما  
تجربه کرده اند و یافته اند و برآمده اند و اله الهادی و غسل روز آدینه بر توان مالک رحمة الله علیه واجب است  
و بر قول علما را رحمه الله سنت است و چه قول مالک رحمة الله علیه سنت که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده  
یکی از شما چون بآید دینه خاخر بشواید که غسل آرد و امر از رسول علیه الصلوة و السلام واجب است و خدا کند علما را  
رحمهم الله گفته اند که سقف مسجد رسول علیه السلام است بود و کما که با عجز از بوده و در ابتدا اسلام صحابه از پیشته باره  
پیرسته را جام کردند و جام ایشان خوی کردند و بوی ناخوش روان شدی رسول علیه السلام فرمود تا غسل آرد تا  
ایشان را گرمی نشود و آن بوی ناخوش روان نیاید اما طاهر روایت آنست که سنت است سنت روز است سنت  
نماز بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه سنت نماز آدینه است و بر قول حسن بن یادر رحمة الله علیه سنت روز آدینه فایده این  
خلاف جانی بدید آید که پیش از صبح غسل آرد و بعد از صبح حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه که آید و با  
جماع عمل نموده باشد و اگر بعد از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد جماع عمل کرده بود و اگر بعد از صبح  
غسل آرد و لیکن حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد بر قول حسن بن یادر رحمة الله علیه عمل کرده باشد  
و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه عمل کرده باشد و اگر پیش از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد و بر قول  
ابو یوسف رحمة الله علیه عمل کرده بود و لیکن بقول حسن بن یادر رحمة الله علیه عمل کرده بود و اگر بعد از نماز آدینه غسل آرد  
بقول حسن بن یادر عمل کرده بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه عمل کرده بود و در بار و بنیاده از حسن بن یادر رحمة الله  
روایت است که باید که غسل وقتی آید که بهمان غسل نماز آدینه گذارد تا یقین از عینیه بیرون آید با جماع عمل  
کرده باشد **مسئله** زن غسل روز آدینه است یا بی حسن بن یادر میگوید رحمة الله علیه باید که بیارد اما آن  
غسل مستحب است **مسئله** اگر زنی و ستوی نرسیده اند ایشان را در خوال قیاد غسل ایشان مستحب بود اگر با طهارت  
باشد در طهارت تبا نشود و همان اندام خود را بشوید پسند بود و زن طهارت تبا نشود و اگر مرد بالغ است و زنی  
نارسیده بر مرد غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نارسیده و زن بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر مرد مستحب و اگر مرد  
مسلمان است و بالغ و زن زنی یا جهود غسل بر مرد و فریضه بود و بر زن بی حجابی و لیکن بفرمایش ناخوش آرد تا اگر  
مسلمان شود عادت کرده بود غسل آوردن را و اگر شوهر رسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل فریضه بود  
و بر زن بی حجاب نمود و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل مستحب بود و بر زن بی حجاب نمود و اگر شوهر نارسیده است

نیز مستحب است یکی غسل بجا آورد و غسل غسال چون از غسل است فایده شود چهار غسل بجا آورد  
 حجامت این چهار غسل مستحب است علامت رسیده شدن دختران یکی از چهار چیز است حیض است و محل  
 استحکام بسال علامت رسیده شدن پسران نیز از یکی چهار چیز است خواب پنبه یا آب پنبه یا کس از عوی یا کبریا  
 بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چهار ظاهر شده است غسل ایشان میباید و اگر بسال رسیده باشد و الله  
 غسل ایشان مستحب است چون دختران یا پسران سال تمام شود و در شانزده در ایند بر قول صاحب حکم رسیده بانی شود و پسر  
 نیز بر قول ایشان حکم همین است اما بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه دختر را هجده سال تمام شود و پسر در ایند حکم رسیده بانی  
 و پسر نیز از هجده سال تمام شود و در ایند حکم رسیده بانی شود و برایت شش ماهی نوزده سال تمام شود و در ایند حکم رسیده  
 ثابت شود و اگر بی یا جنب اسلام در روزیانی که فوطه از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد بعد از آن اسلام او و غسل بر ایشان  
 فریضه بود یا بی خواهر یا همسرین حرمه الله علیه بیکه که فریضه بود و غسل بر ایشان خواهر یا همسرین حرمه الله علیه بیکه که فریضه  
 فریضه بود و غسل حائض و نفاس مستحب و اگر مردی دیوانه است و زن بهوش و بالغه غسل بر زن فریضه بود و مرد بهوش بود  
 مستحب است جنب را بلباس نسیه کفشت آورده اند که خلافه رضی الله عنه رسول علیه الصلوٰه و السلام پیش آمد رسول علیه  
 السلام مردی سلام گفت خلافه رضی الله عنه جواب سلام باز گفت رسول علیه السلام است تاوست خلافه بیکه که خلافه رضی  
 دست در کشید رسول علیه السلام فرمود یا خلافه ترا جدا داشت بر من که دست از من کن بگفتی گفت یا رسول الله من این  
 رسول علیه الصلوٰه و السلام این حدیث فرمود المؤمن لا یجس رسول علیه السلام گفت مؤمن نمیخسبد و دست مسلمان آن بود  
 که گمان بر خود نرساند که بدستبری بر دستانی و سوار بر پیاده و خواب بر غلام بی بی بگریز که دستا بر سر کرده و نو انگیزد و نو  
 انگیزد و نعمت بیشتر بود و سلام بر وی بیشتر بود که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که من این است از پیران  
 آنچه منم که شب معراج حق سبحانه و تعالی بجام می زبان بی لب بی دندان نیست پس سلام گفت که السلام علیک  
 یا ایها النبی و رحمة الله و بركاته و دیگر باید دانست که هیچکس در سلام گفتن پسندیده اسلام سبقت توانست کردن  
 نه بر آنکه از اخلاق شریفه شریف بهتر عالم صلی الله علیه و آله این را خاصا میگوید و اما در روایت دیگر چنین مذکور است  
 روزی رسول علیه الصلوٰه و السلام بصره را بیرون آمده بود و خلافه رضی الله عنه میفرموده بود خلافه رضی الله عنه خود را  
 کشید رسول علیه السلام فرمود یا خلافه ترا جدا داشت بر من گفت یا رسول الله بی جنب است یا حجامت رسیده است  
 گفت رسول علیه الصلوٰه و السلام سبحان الله المؤمن لا یجس گفت خدا را بیکه گفته ام که مؤمن نمیخسبد پس معلوم شد  
 که مؤمن را نجس نباید گفتن مستحب است با چیزی شایسته خوردن یا بی عبد الله عباس رضی الله عنه از رسول علیه الصلوٰه  
 و السلام سوال کرد که یا رسول الله بی جنب را چیزی خوردن شایسته یا بی رسول علیه السلام این حدیث فرمود و حال  
 النبی علیه الصلوٰه و السلام بخواب و محل و اثر بگفت که ایات سازد بخورد و یا شام مرد از آن ایات و ستود

و بان شستن است با جنابت این مرد وسطا قط شود اما در صلوٰه خواجہ امام اجل خیر حسن رحمۃ اللہ آورده است  
 که سبب رویشی در دنیا چند خبر است یکجا نهفتن و یکجا نهفتن و شب جا و روختن و باختره جای و روختن و خا  
 رو به و خاکستر پیش در خانه توده کردن نان ریزه را خوار داشتن و پوست سیر و پیاز سوختن **قال** علیه الصلوٰه  
 والسلام اگر دو کوزه فانی برکت السماء و الارض هر که نان ریزه را بر دارد و بسم الله گوید و بخورد خدای عزوجل او را از  
 آتش دوزخ آزاد کند **قال** علیه السلام من اكل من الكسكس لم يقصر في الجنة و نماز از وقت برود و مادر و پدر بنام  
 خواندن و دستار بستن شسته و از آبای ستاده پوشیدن و جامی که طهارت سازد و نجاسات بول انداختن و دست  
 و رو برآوردن خشک کردن و در جنابت چیزی خوردن و شب برهنه برنجوختن و برستانه شستن **قال** علیه  
 الصلوٰه والسلام من غسل اسفند بابت فیلظن الهم الى سعة ايام رسولی علیه السلام فرموده است که هر که برستانه  
 بنشیند گوشت منظر مرغی را بافت روزی غنی **مسئله** شب برهنه نشاید بر خاستن خاصه شب چهار  
 شنبه که رسول علیه السلام در وصایا امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ چنین فرموده است **قال** النبی صلی اللہ علیہ و آلہ  
 و سلم یا علی ان تقوم لیلة الاربع فاما عریانا فانه لا یقوم احد عریانا لیلة الاربعة الا بعباد الاضرب الشیطان علی ظهره  
 فانه یخجل و فساد البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که شب چهارشنبه برهنه بخیزی که هر که شب چهار  
 شنبه برهنه بخیزد روزی غنی بر پشت آنگسند که خل و فساد از آن بود و عقل از وی زایل شود چنانکه در آن روز هیچ سخن  
 دینی فهم نکند و نیز تراند که سخن دنیا فهم نکند و یکدر جای استاده بول انداختن این جمله مذکور شده و رویشی او اما چاره  
 خلعت است که هر که آنرا بپوشد و رویش شود **قال** علیه الصلوٰه والسلام من اطعم اربع خصال القیصر  
 حظ الوصو و جل وقت الصلوٰه و ترک کلام الذنبا بعد الوتر و الدخول فی الحب قبل الاذان و القیام قبل الصبح  
**مسئله** هر جنب را جمعه و عاشایه خواندن چنانکه کلمه شهادت و یکبار کورشان جواب بکنند از همان که مؤمن  
 گوید و جل جلاله و صلوات بر رسول علیه الصلوٰه والسلام من یهتدیک فحقن و اگر نکند برنجوختن و در شرح طحاوی  
 از محمد رحمه الله نقل کرده است که جنب و حیاض و انفساء و فساد که الله تعالی استغفرت خواندند بر آنکه در وی شسته و آن  
 و قرآن اندک و بسیار نشاید خواندن بر قول علماء با رحمه الله ما بر قول مالک رحمه الله قال لی که ای شیایه خواندن از مالک  
 رحمه الله تعالی علیه و آله آمده است قرآن نباید خواندن که بنده در هیچ حال از آنکه میبوی نیست جنب را قرآن خواندن  
 باکی نبود بسم الله الرحمن الرحیم شاید گفتن یا ای بر قول شافعی رحمه الله علیه شاید که ای تمام دارد و بر قول علماء با رحمه الله علیه  
 نماز نیست تا از پنج آنکه اگر کسی بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حلف الوب رحمه الله علیه گفته است که بهر حال جنب را نشاید  
 که بسم الله گفتن و از آنکه اگر کسی قرآن را ختم کند بر سر تها بسم الله الرحمن الرحیم گوید و چهارده آیه از  
 قرآن مانده باشد باین دلیل میکند که وی تا شافعی را راست که آیه تمام پیدا دارد و بر قول علماء با رحمه الله علیه است که اگر

شاید که بسم الله الرحمن الرحیم گوید رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کاهری که با نیت دوی بسم الله گوید  
 آن کار جز ناقص و ناتمام نبود **قال** یعنی علیه الصلوة والسلام کل امری یال میاید بذكر بسم الله تعالی یا هو یا تر کرکی  
 رحمة الله قیاس کرده است حایض را بچنانچه که قرآن خواندن جنب را اندک و بسینا نشاید حایض را نیز نشاید  
 خواندن طحاوی رحمة الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه در میان ایشان  
 معلوم که دوگان باشند و ایشانرا بتمام رسیدگان حاجت ببرد ایشان را بخیر آیند از بانی خود دلیل بر آنکه یکی را  
 جنابت رسید و غسل آورد حکم باکان ثابت شود و بر او اگر نایابنده آب بود نیم کند حکم باکان ثابت شود و اگر  
 حایض بدربار نایاب روی زید فرود و بر آید تا بام روی بسر نشود و بر حکم باکان ثابت نشود پس فرق آمد میان  
 جنب و حایض پس ایشانرا که از آیتی شاید خواندن آن جنب نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بدون  
 بسم نشاید **قوله تعالی** لا یسئله الله المظنون اگر مصحف در خطی بود که فتن نشاید بانی بقول علماء ما جمعه  
 شاید بسودن و از شافعی و در روایت است یکروایتی شاید دیگر روایت نشاید درست تر است که نشاید  
 و نوشتن قرآن جنب حایض و نفسا نشاید بانی در حد و در الصلوة از ابو یوسف رحمة الله تعالی روایت است  
 که لوح از خود جدا نهند و گاهی بدست آرد و یا خرده بدست بچند و کم از آیتی نویسد شاید بقول امام حمزة الله شایه  
 اگر مصحف با جلد است و شیرازه ناکرده است جماع نشاید بسودن و اگر جلد و شیرازه کرده است شاید بانی خوبه را می  
 بزدی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسودن قاضی امام علی استیجانی رحمة الله گفته است که نشاید بسودن و اگر خطی  
 بود در خلاف و اگر کاواک بود و جنبان با جماع نشاید داشتن و اگر شفت گرفته است خوبه امام علی بزدی رحمة  
 گفته است که نشاید قاضی امام علی استیجانی رحمة الله گفته است که نشاید **مسألة** که جنب اتفاق است که مصحف  
 نشاید بسودن بقول امام ابو یوسف رحمة الله از راه کفر و بقول محمد رحمة الله از راه جنابت و بقول محمد است که اگر  
 المؤمنین عرضی الله عز و در وقت که هنوز اسلام آورده بود و پیش از آنکه میرفت تا رسول علیه السلام اعلان کند و راه  
 گذارش و حجره خوابش و خوابش را سلام آورده بود و سوره طه بخواند و المؤمنین عمر را بدیدند که تا حجره آمد رسول که  
 و گفت چه میخوانی گفت این کتاب است که بسم الله السلام نازل شده است گفت بر من تا بهیم خواهرش گفت ترا نشاید که فتن  
 بر و خشت غسل بسیار تا بهیم رفت و غسل آورد و سیاه نگاه خواهرش کتاب بوی داد و پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید  
 ابو یوسف رحمة الله گفته است که غسل ایشانرا اعتباری نیست و لیکن آنکه اگر کافری جنب اسلام آورد و غسل میخواست  
 پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسودن از راه جنابت اگر کسی میست اگر کاواک است چنانکه جماع نشاید بسودن اگر شفت گرفته  
 است خوبه امام علی بزدی رحمة الله گفته است که بسودن نشاید بانی استیجانی رحمة الله گفته است که بسودن نشاید که در می آورد و  
 آیتی نوشته اند یا که شهادت نوشته اند اجماع است که محدث جنب و حایض و نفسا نشاید که فتن اگر آیتی نیست که شهادت یا بیانی





یعنی بدست و بران نام ابو جبریل نوشته بود و بعد میری انداختند بحکم الدین عمر ایشان را منع کرد که ایشان را  
راجرا نوشته اید ایشان گفتند که نام ابو جبریل است بحکم الدین ابو جبریل نوشته گفت که اعتبار نام نیست اعتبار آن حرف  
راست دلیل بر آنکه بدانیم پروردگار نام رسول علیه السلام توان نوشتن پس معلوم آمد که اعتبار حرف نیست علما با کینه و درکار  
ناکار عایت کرده اند و کاین شرح محمد بن یحیی بن عیسی بن ابی اسحاق آورده اند مسند کافرا در مسجد آمدن ایشان بیانی بقول علما بحکم الله  
شاید بقول شافعی رحمه الله شاید بقول شافعی رحمه الله است که خدای عز و جل فرموده است قوله تعالی انما المشركون  
نجس اما علما ما جهل الله گفته اند که مراد از آن نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر ایشان لیل آنکه هر  
خود ایشان پاک است و خدای ایشان پاک و با حاکم ایشان باز راست و اگر ایشان دست در آب اندک و از آن  
ان آب نجس نشود و چون بدست ایشان نجاست حقیقی نباشد پس معلوم آمد که ایشان را مسجد شاید اندر آمدن  
و دلیل بر آنکه رسول الله علیه الصلوٰه و السلام در مسجد نشسته بودندی که چو در آن آمدندی از رسول در مسجد سوا المکار  
در رسول علیه السلام سخن گفتندی رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی اندر آمدن مسجد از اطراف نیز زیان  
آمدنی در مسجد و آمدنی در رسول علیه السلام سخن گفتندی در رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی اندر آمدن مسجد  
ازین نجاست که علماء بخاری و مسلم و ترمذی و دیگران تا عمارت مسجد را ساخته اند و چو سیاهان کنند پس معلوم آمد که مراد  
از آن نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر ایشان بلکه حجت را در مسجد شاید در آمدن بیانی بقول  
علما ما رحمه الله شاید در آمدن از شافعی رحمه الله دور و ایت است و دیگر ایت شاید دیگر ایت است  
فی و اگر مسجد راه گذر بود بقول شافعی شاید که از بیطرف و از بیطرف دیگر بیرون رود و اگر مسجد راه گذر  
با علما راست که نشاید بر قول علما ما رحمه الله همه حالها را نشاید از برای آنکه دی مخاطب است بد و امری به  
اوردن غسل و دیگر پاک داشتن زمین مسجد اما اگر در مسجد است و وی باب حاجتمند است تا غسل آورد باید که  
راه را بماند و آید و آب بیرون آرد و بوی دهد تا غسل آید و اگر کسی نیست که اگر کند باید که تمیم کند و اگر مسجد اندر  
آید تا آن مقدار که بیرون آید بیرون آید تا بیرون شود و اگر در مسجد است و او آن است یا حوض است  
در آن غسل آید و طهارت سازد پاک نبود اما بر لب حوض چو استنجاء نماید کردن که لب حوض چو است  
حکم زمین مسجد در دو باب است نجاست و امر است از حق سبحانه و تعالی پاک داشتن زمین مسجد قوله تعالی انما المشركون  
نجس اما علما فی کتبهم الکرم السجود و این امر در خانه کعبه است اما فی این زمین همه مسجد را پاک داشتن و بی  
مسئله اگر مسجد در مسجد است و دو احتلام افتد بر کعبه علماء گفته اند که اگر در مسجد است و دو باشد  
و فی مسجد است باید که بکشد و در مسجد است باید که با نجاست پاک کند تا آنکه در مسجد و نجاست پاک  
نشود مسئله اگر جنب آب بیرون آورد و در جامه چنانکه در زنی کاو و بر زانو و پا و ماله اینها آب نجاست چه حکم شود

این مسئله ازین چند وجه خالی نیست اگر دمان شسته بود و آب نکرده و در جامه میدید اتفاق آب یک بود و جامه یک بود و اگر دمان شسته باشد و آب بنیت دمان شستن در آورده باشد و در جامه میدید اتفاق آب شستن بود و جامه شستن اگر دمان شسته نیست و آب در دمان آورده و در جامه میدید اختلاف مشایع است فاضلی استیجالی برهم گفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابو حنیفه برح که استقراط فرض یافته اما سید امام ابو شجاع رحمه الله تعالی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمه الله علیه برای آنکه قریب نیست و بعضی از آن میان را دمان آلت است چنانکه مراد است تا اگر کوزه آب در خم آب فرو افتد یا بنگان که مایه در آن خورده افتد چینی است در آرد و بر آرد و چون بر دست وی بخاست چنانکه آب خم در مایه پاک بود و دست پاک قیاس مسئله چاه که چینی استنجی کرد و آب دمان و پنی کرد و بطالب بود و برین چاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو درین بر آورد و آب بود و دلو پاک و دلو درین چاه پاک چون در برابر انداختن نجاست حقیقی نیست جوابی که سید امام ابو شجاع گفت پیش فاضلی امام علی استیجالی گفتند وی گفت که سید امام ابو شجاع فقید است و شاگردان وی بزرگ نرا که از پلید و ابریم جمع شود و در حق کاروان و در حق رفکاران مانند اینها که در شب برخیزند و در جنابت بودند و ایشانشان آب و میدن حاجت بود چنانکه دیگر از دست آلت است ایشان را دمان آلت است جوابی که فاضلی امام علی استیجالی گفته است قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که استقراط فرض یافته جوابی که ابو شجاع گفته قیاس قول محمد رحمه الله گفته که نیست قریب نیست مسئله جنبت در دمان آورد و بر دست نجاست و شست پاک شود یا نه در عیون از ابو یوسف رحمه الله روایت است که نجاست عینی را بر دارد اما نجاست حکمی را ندارد که مستعمل گویم مفید گویم در حق نجاست عامل بود اما در حق طهارت فی وجه رحمه الله تعالی گفته است که چون در حق نجاست عامل است و در حق طهارت نیز عامل بود چه فرق بود میان این جنابت فایده این خلاف جای بدید آید که اعضا دیگر را آب رساند و این دست را آب رساند بقول امام محمد رحمه الله علیه و بعد از آن بیرون آید و بقول ابو یوسف رحمه الله بیرون نیاید مسئله جنبت با نجس غسل آرد بزرگ باشد و یا بی اگر کبکوت نماز بگذارد بزرگ باشد و اگر کبکوت نماز نگذارد بزرگ باشد که روایت میکنند ما و یومنا عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول علیه الصلوٰه و السلام با غسل حاجت بودی بر فرغ غسل آوردی وقتی بودی که در نه مجرعه بر آمدی و آنگاه با نجس غسل آوردی این مرد که در از برای تعلیم است که مسئله ترتیب غسل رسول علیه السلام آن بود که رویت میکنند بعد از آنکه عایشه و ام سلمه رضی الله عنهما که وقتی رسول علیه السلام غسل جامه ای آب جام بدست چپ گرفت و بر دست راست نجاست آب ریختی و دست راست را شستی و باز آن آب جام بدست راست گرفت و دست چپ را شستی و آنگاه باز آب جام بدست راست گرفت و دست چپ را شستی و وقتی که روزه دار بودی سنجی بشت نکردی آنگاه دست بر زمین گذاشتی تا آن ریج نمادی و خود آن ریج نمودی که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان

وزیر آنرا بخورد می اما از برای تعیلمت را کردی بسبب آنکه آب در میان و پی کردی و روی چشم و دستها را با آب  
بارنج شستی و مسح کنی و بعد از آن غسل و بقیه آب را فرو بری این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات  
و السلام که یکی از امارات غسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که روی نجاست بوده اگر آب بر دست ریزد  
و دست در دست باشد هر دو دست پلید شوند دست پلید دست آب جام را که در دست آب جام پلید شود و طحلی که  
رحمه الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید و هر بار یکی که دست آب جام گیر و با آنجا که در که بار اول گرفته است دست جام  
نیز پاک شود و چهارم اصل هر چه غسل الله علیه گفته است که در پی بار اول سه بار دیگر دست را بشوید و با آنجا که بار  
اول گرفته باشد پاک شود و این سه جای بود که اینجا آب خورده بود یا دست غریبی بود که آن آب پلید را با طحلی که  
آب جام نام باشد یا غریبی بود نقشی که آب پلید را با طحلی که بر بقول محمد رحمه الله شستن شستن پاک نشود و اگر خورده  
نا برین طحلی بشوید باید که آب بدان اندازد و در دوازده بشوید و این آب را بر پیرون اندازد و آب لو گیر و در دست نهد  
و دستها را بشوید و آنکه استنجی کند بستی و پی که روزه دارد نباید که روزه دارد و استنجی کند و اگر کند روزه تها  
شود و بانی خواهم شمس جلوی رحه مطلق گفته که روزه تها شود که در اجناس الو العباس طحلی رحمه الله آورده است که از شیخ  
ابو القاسم صفار رحمه الله سوال کردند گفت که روزه تها شود و این روایت در جمیع الامم الو العباس رحمه الله علیه  
فقیه مسعود رحمه الله که جمیع گفته این سبایل این سبک را از خود امام محمد غزالی رحمه الله سوال کردند گفت تا با مقام حقنه  
نرسد روزه تها نشود و چه باطل است یعنی رحمه الله مطلق گفته است که روزه تها نشود و این امام محمد رحمه الله گفته است که  
گفته استهای او بر قول خود ابو یوسف است یعنی رحمه الله گویم که روزه تها نشود تا آن روزی که منان بر قید ناری انداخته و  
اینده ناری را جواب بر قول خود امام مسلم رحمه الله یعنی رحمه الله گویم که روزه تها نشود تا منان بر قید ناری انداخته و  
یش و قید ناری را یافته و یکی از بزرگان بخاری گفته است که من شب ماه رمضان سه شبها استنجی بستی کردی و روزی  
من در قید ناری ای فقیه اگر روزه دارد پرده نباید یا حقنه نریز و اتفاق روزه تها شود قضای واجب آید که غارانی و غسل  
نشود و اتفاق اگر بایستاد و طهارت وی تها شود بانی امام محمد رحمه الله چنین میگوید که اگر حقنه نریز و طهارت تها شود  
و اگر حقنه نریز و طهارت باقی بود اگر مردی روزه دارد و در مجلس روغن اندازد بقول ابو حنیفه رحمه الله روزه تها نشود و بقول  
ابو یوسف رحمه الله یعنی روزه تها نشود امام محمد رحمه الله درین مسقط است بگوید آیه ابو حنیفه است رحمه الله گفته تها نشود و بگوید آیه ابو  
یوسف است که روزه تها نشود و این سبک از مطلب از تفقی و ظل ابو یوسف رحمه الله است که بچنان بول بر دین آید و روغن نیز اندازد  
ابو حنیفه رحمه الله گفته است که خداوند غر و جل اندام مرد را خیم اندر خیم فریده است بر شان خیم آن بول که بیرون می آید بطریق  
شیخ بیرون می آید چنانکه خوی مکان آید آن مکان را که بیرون آید این همه حکم جامی بود که از آمدن هیچ حس  
نیاید اما اگر حس نیاید که اندر آمد ابو حنیفه و محمد را ابو یوسف اندک روزه تها میشود و اگر حس یافت که در نیاید

و در آن مقام ابو یوسف و محمد بن عثمان با ابو حنیفه رحمه الله متفق اند که روزه تباها نشود و اگر از روزه غنیمت باز  
 آید چنانکه صحبت نقیه ابواللین رحمه الله گفته که طیاره تباها نشود اما شیخ الاسلام بر این حدیث است که گفتند  
 که چون طهارت تباها نشود آن معنی را که تا چند بر جایست و روایتی را از زید بن عمار قال قال رسول الله و یمنی  
 سبغت باید نمون قنیت که روزه تباها نباشد بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال البی علی الصلوة و السلام بارخ  
 فی المصنعة و الاستساق الا انت تکون صایا یا یس معلوم شد که روزه دار را مسافت کردن عین است  
 و غیر روزه دار است است و غرغره کردن همه جاهلای فریضه نیست چنانکه آب و دمان گرفتن  
 بود اگر غرغره کرد آب بجلت نرفت اتفاق روزه تباها نشود و اگر بجلت نرفت مالک محمد مختار را از حدیث  
 الله گفته است که اگر چه بخطا یا سبب بود و روزه تباها نشود که حدیث مطلق است قال البی علی الصلوة و السلام  
 ما یصل الوضوء علی خروج رسول الله علیه السلام فرمود که طهارت بیرون آمدن چیز تباها نشود و در آمدن اندکون چیز  
 تباها نشود بقول ثمالی جده رحمه الله هر چه بخطا یا سبب بود و روزه تباها نشود و این ابواللین شایع بود و اینست که اگر طهارت از سر  
 فریضه میسر روزه تباها نشود و اما اگر از برای سنت و تطهیر سازد روزه تباها نشود و بعضی از شایع رحمه الله علیه گفته  
 اند که اگر آب است روزه تباها نشود و اگر آب و مسموم است روزه تباها نشود ظاهر اینست که اگر روزه را  
 یا دیدار دوزخ تباها نشود و تضاویب آید کفارت فی و لیکن باقی روزه با شستن شستن لازم بود و اگر روزه را یا د  
 ندارد روزه تباها نشود معنی آن خج کردن بفراموشی بود بخوردن فراموشی روزه تباها نشود لیکن اگر کمال بیل  
 و فتوی صاحب شریع علیه السلام اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که با رسول الله روزه دار بودم طعام و شراب  
 خودم بفراموشی رسول علیه السلام فرموشتم علی صواب فاما اطعمک الله و سقاک رسول علیه السلام فرمود  
 که تمام کن روزه را که خدای عزوجل ترا طعام داد و شراب او سقا کرد چنانکه حاجت تو را از آب دانی نیابت وارد  
 بانی بنکریم که اگر آب بجهت غرغره بود از آب نیابت وارد آب غسل غرغره بود اگر آب است غرغره بود و آن آب غسل  
 نیابت نداد و آب که غرغره بود و طهارت الله گفته اند که آب سبت باید خوردن عین است که رسول علیه السلام نمی فرموده است  
 آب سبت خوردن قال البی علیه السلام مصو اما مصتا و لا تغتوه عنافان ابی و العین و رسول علیه السلام که  
 انرا من از آن خود یکبار بخورید که پیشتر در جگر خوردن آب سبت بودست آب خوردن رسول علیه السلام آن بوده  
 که کوزه بفراموشی رسول علیه السلام برگردنی و در کجا که در فی بسم الله کردی و بر دانی نهادی و پاره بزمی از  
 دمان گرفتن و آنچه گفته اند باز بسم الله گفتی و بر دانی نهادی و بزمی بخوریدی چنانکه است این بود دست بخوردن  
 رسول علیه السلام اگر مسلمانی از دمان چینی که از راه چینی آب و نمشرفت دوزخ تباها نشود و اینست که از  
 تباها تضاویب آید کفارت فی اما اگر از راه دمان نمشخت بجلت نرفت روزه تباها نشود و تضاویب آید کفارت فی

لیکن باقی روزه خاموشی باشد لازم آید و اگر از راه کوشش بدماغ رود حکم چیست بظاهر روایت روزه نهاده شود و چه  
 امام حسام شنید رحمه الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباہ نشود برخلاف روغن که در روغن اصلاح  
 و مانع است وی بعد از روزه تباہ نشود اما از آب خرد مانع است وی بخط و بسیار بود روزه تباہ نشود اما با طریقه  
 آنست که بهر صورت یعنی غذا و فراموشی روزه تباہ نشود قضا واجب آید که غارت فی رد باقی روزه خاموشی باشد  
 لازم آید **مسئله** چون مسلمان آب در دهان می کند وی بشوید و دستهای بشوید تا آنکه باقی مسیح کشند  
 بانی ظاهر روایت آنست که گفته حسن بن یزید ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است این شجاع رحمه الله گفته است که  
 خلل آنست که در آن مستحب است و محمد حسن بن یزید رحمه الله گفته است که اهل بصره را محبان بوده خلال کردن مستحب است اما بقول ابو حنیفه  
 و ابو یوسف رجسها الله نشاید که الا بشیء بابت شود و اگر حلقه است و یا آنکه شستنی از آنرا که اندین شرط بود بانی محمد بن یزید  
 گفته است که اگر اندین شرط نیست که آب خیزی بغایت لطیف است خود را بدقیقه ابو الیث رحمه الله گفته است این جای  
 بود که حلقه کردن بود و آنکه شستنی فراخ که آب اندر آید اما اگر شفت گرفته باشد در زیر زبان چنانست بقیع بود و در اندن  
 آب بشک و در شربت بشک حکمی ثابت نشود پس باید که بگرداند بقیع از عهد و بیرون آید در صلا **مسئله** خواجه امام  
 حسن رحمه الله از بعضی شیایح چه امام احمد روایت است که اگر مسلمان را حدث رسید و جنابت رسید باید که طهارت بسیار  
 از برای حدث را و غسل آید از برای جنابت را اما انیقول شافعی رحمه الله است که وی ترتیب طهارت فریضه میدارد اما بر  
 علماء از جمله حدث و حدث داخل پذیرد تا اگر یکی را حدث رسید و جنابت رسید و از او نباشد بار و روزه باشد یا در غیبت  
 باشد چون یکی غسل آید از عهد و حدث و جنابت و غسل از روز مایه و ناید و هم در صلا **مسئله** خواجه امام حسن رحمه الله  
 از بعضی شیایح رحمه الله روایت است که موی و دیگران را فتن شرط است سه بار چنانکه جاریه اما ظاهر روایت آنست  
 که شرط نیست که چون آب بجهت موی رسید بپسندیده است و لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که موی صاحب رجب است  
 که امام سلمه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موی زد و از او را کردن فتن شرط است بانی رسول  
 علیه السلام فرمود که چون آب بر موی نرسد بپسندیده باشد **قال** علیه السلام و السلام الخ اما در اصول شمره  
 را بعد از آنکه این در حق زمان آید که ایشان از موی بافتند باشد یا زنی باشد که از خوش و این شمره دارد و یا که زنی  
 که از برای بی بدتر رسد فقیه مسعودی رحمه الله که مضاف این کتاب است گفته است باید که میخی نهد و موی زد و از او را کردن فتن شرط است  
 و آب بر سر نهد و چون آب بر موی رسید بپسندیده بود و غسل شود و عهد و عهد عمر رضی الله عنه مرابط خود را بپسند  
 کردی در موی زد و از او را کردن فتن شرط است و این خبر را در حدیثان علامه صدیقی رحمه الله عن ابن عمر رضی الله عنه فرمود که گفت علیه  
 عمر رضی الله عنه چرا اهل خود را نمیگویند یا منهارا بستر و موی از این مبالغت کردن یا بر پسر مملو شدم که چون آب  
 به دست رسید بپسندیده بود و اگر ضرورت نبود که تا با جماع عمل کرده بود و این در حق زمان است اما مسادات و ترکان



در عی سوسی و دیوار که مایه کرده بود و خود را می خارید و می گفتند که ای بار رسول علیه السلام چرا چنین کرده گفت یکی  
 میز پریشم بسته ام محبت کسی نمی بیند و یکی میز پریشان بسته ام تا کسی محبت مرا نداند پسند سلیمان فارس رضی الله عنه گفته است که  
 اگر خدای عز و جل امر فرماید تا مرا بر آسمان بر نهاده و در اندازد چنانکه در دوزخ شوم تا سیه بار در حق من این محاله کنند  
 دوست تر از آن دارم که عورت خود را بر نهی کسی تا میم عورت کسی را بر نهی کنیم گفتند ای بار سجاد علیه السلام از چه  
 سختی است این چنین عقیبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقیبت باشم یا نباشم اگر نباشم  
 این عقیبت باشم شری خود را یافته باشم و سب کفاره گناهان من شود و اگر مستوجب این عقیبت باشم سب  
 درجات من شود اما من چنان گفت لعن خدای عز و جل و دعا رسول علیه السلام **قال** البی صلی الله علیه و سلم لعن الله  
 النافرة و المنطو الیه رسول علیه السلام فرمود که لعن خدای بر نهی نایند و پشیده عورت یاد و از خواهر ابو الحسن  
 رحمه الله سوال کرد که ما را آداب که باید در آمدن در امور خود که گفت رحمه الله که بعد از صبح که نشاید رفتن تا این نبی  
 استحباب است نه بنی فریفته تا اگر مومن را بعد از صبح جنابت رسد در آوردن غسل تا خبر نشاید کردن خواهر ابو حفص کسیر  
 بخاری رحمه الله گفته است من در سینه سکه فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم کی در شفته طلب کردن فتوی دهم ولیکن  
 خود بر آن عمل نکنم که از اول برادر مسلمانان بمالک دنیای نزدیک بعد صبح که بانه رفتن را فتوی دهم ولیکن بر آن عمل کنم  
 که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر بر نماز بنا کردن را فتوی دهم ولیکن بدان عمل نکنم که این کار سخت  
 دشوار است که خواهر ابو الحسن سختی رحمه الله گفته است که بعد از صبح که بانه رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل فریضه  
 رود یا از برای موی ستر زدن رود اگر برای غسل فریضه رود خود را و اهل خود را فاضلی کرده بود برای آنکه و اگر از برای موی  
 ستر زدن رود نباید که موی ستر زنده را بسبب وی بکیر اول فوت شود آن اجابت بی برکت و نامبار که موی ستر زدن بود  
 که بسبب وی بکیر اول فوت شود و شیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله چنین حدیثی روایت کرده است آنکه  
 عبد الله کسیر خواهر ابو حفص کسیر بخاری وی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن محمد از استاد خود ابو یوسف القاضی  
 و ابو یوسف از ابو حنیفه و ابو حنیفه از استاد خود حماد و حماد از استاد خود ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از علقمه و علقمه  
 از عبد الله مسعود رضی الله عنه و عبد الله مسعود از سید عالم صلی الله علیه و سلم هر که در دنیا یک بکیر  
 اول از وی فوت شود بقیامت اینها و صد قنار چندان حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که کوئی  
 چهل هزار بار بیاورد آن حساب جان مشغول شدستی و چهل هزار بار سوال منکر و بکیر مشغول شدستی چهل هزار  
 بار بهول فرج قیامت مشغول شدستی این بنده را حسرت و ندامت زیاد است از آن بود که یک بکیر اول از وی  
 فوت شود بنابراین اصل است که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة و السلام مکیرة  
 الاولی خیر من الدنیا و ما بعدها رسول علیه السلام فرمود که یک بکیر اول به از دنیا است و آنچه در دنیا است



خواه نام الواقاسیم حکیم قندی رحمة الله گفته است که بسبب بند از اهل خود یاد گرفتن که سعادت دنیا و آخرت  
در آن سپیدیم یکی آنکه اگر چیزی که بخیری از تعالی محلت خود بخیزد سرگویی خود چیر که ایشان با پی شکسته از  
برای تو شسته اند و دیگر آنکه اوام از ایشان مکن تا خاطر تو بر ایشان نشود و دیگر آنکه چیزی که بسبب جنابت است  
آزما با خرب موقوف دار تا اگر قضاء اجل در رسد مارا در جنابت در نیاید زهی خاتونان بامعنی که از صد خواجه  
بی معنی در راه دین انصاف زیاده اند و از خواجه نوچه با وی سوال کردند که از چه معنی است که مادر پدر مصلحت  
و فرزند را بکلیت انداز می آید گفت فساد از آن خیزد بر سر تو است گفتند و بخواه این سخن چه معنی دارد گفت در  
زستان همسایگان شب بخانه یکدیگر میزنند و بر سر تو نشینند و طبعیت ایشان گرم شود و غم نیز چه بسیار تا  
بمحو بر چون این خیزد و بشکند و مرد پیکانه باز آن پیکانه دست در یک کاسه خیزد و از نظر مرد پیکانه بر پشت  
زن پیکانه افتد در آن وقتی که به اهل خود استمتاع گیرد ابلیس علیه اللعنات آنحال را در پیش خاطر وی آورد از برای  
آن معنی فرزند زد و گفت اندازید و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه  
السلام فرمود که یا علی هر که در وقت آنکه به از عیال خود استمتاع گیرد خواب مرزن خود را در پیش خاطر آورد  
فرزند می که از آن صحبت در وجود آید نخت آید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی ما سافر احدی فطلب الخبأ

الاکان الشیطان فیریه و لا را کب الاکان الشیطان دیفو و لا جمع الا حرام الاکان الشیطان اکل و لا نفسی احد  
بسم الله تعالی عند الجماع الاشارة که الشیطان فی ولده و ذلک فی قوله تعالی و اجلب علیه تحمک جلک  
و شار که فی الاموال و الاولاد الی اخر الایة مبر عالم علیه السلام فرمود که یا علی هر که بسفر رود و بطلب اثم بود  
با وی قرین شود و اگر به ستور شسته باشد و بود و قعای وی شسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند و بود  
خورنده وی بود و مرد از وی بود و مردم بود یعنی مردمانی که مو منازاد شر و فساد اندازند و از هر دو جهات  
باز دارند و دیگر وقتی که از عیال حلال خود استمتاع گیرد بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بود با وی قرین یعنی شریک  
شود و در سوسه چنانکه خداوند عز وجل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی و اجلب علیه تحمک و در حدک  
و شار که فی الاموال و الاولاد الی اخر الایة چون مسلمان بر که با به خواهد اندازد آن اگر بر دستش نجاست بود  
نخت دست را بر او نکر باید بشوید و آنگاه بکر با به اندازد نباید تا نیکاید که پاکی را پدید کند و اگر دست نا  
در کر با به در آید اگر جامه در فوط خشک دهش دست پلید بود و فوط پاک و اگر خود فوط تر دست پلید  
فوط تر پاکیزد و تری آن فوط دست سرتیه کند پلیدی از دستش فوط مرطوب گشت فوط پلید شود و اگر  
بر دستش تری چندانی نبود که جامه را در بی جامه وی از آن تر نشود و جامه تر پلید نشود باید که دست را بر دست  
و دیگر باید نام مال را بجزارت انداختن آن تری نماند و اگر خشک ماند بر دستش آن تر نشود و اگر خشک است و بعضی  
از مشایخ گفته اند که بپایه بکر باید رفتن باید که نخت غسل آید و آنگاه بکر با به در آید تری فرمود که باید از آن فوط

آورده و در آنجا تمام عمر قرائت چون در کربا باند در اندامی و در کتب نماز و رسا کوه که از وی انگاه بکس به  
 اندر رفتی بعد از مدتی رحمت الهی چون بگره باند اندامی در پیرون که با سده آیه از قرآن خواندی انگاه در کربا  
 فرو رفتی تا معلوم کنی که خواب نه برای چرک نده هست نه از برای غسل جنب خوابه قلاسی رحمت الهی گفته است که اگر  
 هر دو کلکار و او را بد رفتن نه رفتی و از معنی آن بود که کلکار را از توده فرو در و دو یا کیزه بر آید و رنگی سیاه شود  
 و سیاه بر آید و از آن سیاه بر آمدن بی توبه بر آمدن است چون بگره باند اندامی بسبب نیت باید اندامی یکی کند  
 عیبت خود را پیش کسی بر خیزد نکند و اگر کسی عیبت خود را پیش من بر خیزد عیبت من ام معروف کنم و دیگر که آب  
 اسراف نکند و اگر کسی دیگر آب را اسراف کند و بر امر معروف کنم و دیگر آنکه چون مسلمان بگره باند اندامی باید بگوید  
 اللهم ابرئنا من النار و اوفنا و افره و چون بشنید و کربا به خانه کرم باندیشد که بخدایتی بسته شستن در یک شبی این  
 خانه را چنان سوزان کرده است که من در وی قرائت تمام نکردم و در آنجا که از چندین هزار سال با بر می رسد و  
 در آن نقششان کرده اند من در وی چکیده قرار دادم که در توبه کند خدا تعالی عیبت از جمیع گناهان پاک  
 کند و آب ملو است از حدش پاک کند و حدش شستن فروخته باشد و بد و طهارت بر آید چون بگره باند اندامی  
 دست شسته اند باید یک کس را که اندامی بر دستش ریزد و دستش را بشوید اگر کسی نباشد بعضی از عطا  
 گفته اند که آب بد آن بزار و شود و آن آب را بر جان اندام و در باره آب دیگر در دمان آرد و دمان را  
 نشوید بر دست ریزد و دستش را بشوید و بعضی گفته اند که با طریقت بخان را بر گیرد و آب را بر گیرد چنانکه تری  
 با شستن وی نرم شود و سرایت نکند و بر یکی دست ریزد و نشوید باز بخان بدان دست شسته گیرد و برین  
 دست که ریزد و نشوید این همه عیبت بود که ناکره روان بود اما اگر ناکره روان بود حکم آب روان دارد  
 اگر چه دست پلید با خور کربا به در آرد و اتوار پلید نشود و اگر کسی دست بر اتوار کربا به اندامی در بخان کربا به  
 در آرد و این مسئله از چند وجه غالی خود تا اگر دست را شسته باشد و نگاه اندازد و در با جمیع دست پاک  
 بود و آب پاک اگر بر دستش نجاست یعنی بود با جمیع دست پلید بود و آب پلید و اگر بر دستش نجاست عکس بود  
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله اندامی مستعمل بود و دست مستعمل استحقاق و غیره انهم بقول ابو یوسف و محمد که آب پاک بود که نسبت قربت  
 نیست و اگر نسبت قربت با وی بار کرد بقول محمد رحمه الله دست مستعمل شود و آب نیز مستعمل شود و بقول ابو یوسف رحمه الله  
 مستعمل نشود که وی در آب اندک بر ریختن را شرط دارد اما اگر مستعمل است اندامی و آب بر گرفت شرب آب از این دست  
 فرسوده و با زردان بخان از ریختن آب مستعمل شود زیرا که آن در معنی بر ریختن شود و اگر مستعمل است اندامی نسبت با جمیع  
 را با نشوید و نگاه اندامی بخان اندامی در و اگر در میان طهارت شستن شد و دستش را با جمیع بار نشوید و اگر دست آب پاک  
 آورده و در آنجا که تان آب مستعمل شود و سید عالم رحمه الله گفته است که در کتب تمام که مستعمل است تمام شده و در آنجا



و شستن خود را بخوابید شستن برادر مسلمان را بخوابید شستن برادر خود را بخوابید شستن آن بود که خای  
موی سر را بانی تابی در میان دوش و سرش و با شستن برادر مسلمان را بخوابید شستن آن بود که  
آدم هار پیش روی دراز کنی که بال کوب یا کوب مسلمان را بخوابید شستن برادر خود را بخوابید شستن آن بود که چنان شستن  
انحراف را برانی فوط بخوابد همی تا نازی کند احتمال دارد که آن فوط بپایند و روی نماند نازی کردن و فوط غسل  
یا که آورده باشی و فوط بپایند و در میان شستن با شستن اعضای فوط بپایند و نماز گذاری نماز را بنویسین خود را بخواب  
و شستن باشی چون شستن خود را تابی باید که فوط خود را بخواب و نازی کنی تا پسندیده آید و شستن نازی کردن فوط است که  
بنگاه را بر آب کنی بر سر آب بخوابد و فوط را از خود جدا کنی و یک تابی چنانکه آبها مستعمل از روی بیرون رود و نگاه  
فوط را بر دست چپ گسترانی دست راسته کوشه نیکان آب را بگیری چنانکه انگشت نو در آن آب را بپایند و نگاه  
آب را بیرون فوط زبری چنانکه ظاهر و باطن فوط نرسد و نگاه فوط را بانی سبزه بپایند کین فوط پاک شود مستعمل  
اگر یکی مادر که پاک باشد فوط را بول اندازد باید که کوشه فوط را بتابد و استبراد و همان مقدار که بیرون کرد بتابد  
و شستن بود و احتیاط کند و خود را بکوشه فوط خشک کند و نگاه غسل آید از عهد و بیرون آید و اگر را خور که پاک بود فوط  
حکایت بود اگر کم است هیچ اشکال نباید که پاک بود و اگر کم نجاست بود اینجا بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که  
اگر آن نجاست از سر کشند که پاک بود بر آب بپایند شود و بر آنکه بر خاصیتی است که در خاک سلطان برود و چون در خاک  
تا بکشند که پاک بود و خاک و بر پاک کند چون را خور که پاک باشد خور را بپایند کند و اگر نجاست بپایند نرسد پاک بود باید شود  
نیز اگر نجاست بیرون است بیرون آید و در آب اندک فوط بود و بیرون از نجاست اندک خالی نبود و بر نگاه که نجاست  
اندک در آب اندک فوط آب بپایند شود **مسئله** در پاک بپایند و نجاست فوط و شستن برادر احکم پاک است اگر چه در پاک  
جنب و دیوانه و دست و کافر باشد از برای آنکه هر چه را خدای عز و جل در اصل پاک آفریده است تا طبیعتی بپایند خود  
که بقین بپایند مطهر و پاک است پاک بود و اگر در خور که پاک بود و من آب بود آن در من آب را حکم پاک بود و اگر از فوطی پاک  
سازمی و نامت کینی روا بود **فصل** **باب** علی علیه الصلوٰه و السلام الما جهوز الامیة شی الاغیر لوزا و طهره و یجوز  
علیه السلام مود که آب همیشه پاک است نجاست و اندا و اجیری که پاک آفریده بپایند یکی ازین صفت دی رنگ و  
باطعم با بوی و لیس بر آنکه خواستند غسل الامیة الی در که پاک در اند ناز یا نیست گفت که از آن ناز یا پاک بپایند  
تا یکی طهارت فقیهانه سازم و دیگر شیخ الاسلام علی اسبیجالی رحمه الله در که پاک در اند خادم خواست تا آب  
نایزه روان کند خواجه گفت بگذار تا ازین باقی مانده مومنان طهارت سازم چون معلوم است  
که ایشان مقتدا یان دین و راه بران سر بعت سید المرسلین بودند این چنین باز برای آن که  
تا مایه مومنان با ایشان اقتدا کنند و بان سخن ایشان عمل کنیم تا استیجاب بر آن حال است



غفلت است در وی بد کردند و از وضو و غسل باید مشغول شدن تا غفلت نهد و بدوی و گریزد و در وضو شستن دل بجای آید  
**قال** یعنی علیه الصلوة و السلام الا ان فی المناخلین کما قال فی التمارین رسول علیه السلام فرمود که ذکر و در میان مناخل  
 چون آن مرد تنیم زن است در میان گریزد و گمان مسئله در کرد با سلام شاید گفتن یا بی فکر هم که اگر بر نه باشند  
 سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشد شاید **قال** النبي صلى الله عليه وسلم ستمان مرد و عورتان من الهام السلام  
 و العیام چون از کرد با بر آید یا بار با آب علاحد شستن شستن یا حسن زیاده از ابو حنیفه رحمه الله و ای میکند  
 که شرط نیست و فقیه ابو الیث و ترمذی نام بزرگاف جمله و منه این قول اختیار کرده اند اما تاویل نمیکند و در حدیث بعد  
 روایت است که اینجا می بود که غسل پاک آورده بود و پا بر پشت پاک نهاده بود و بر آورده بود اما اگر پای دور  
 مستعمل نهاده بود آب مستعمل بر رویه حسن زیاده و پلیدی غلبه است پس بالش بر روی حسن زیاده و پلیدی شده باشد  
 و اگر پای در غلبه در آورد آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای بی اگر بار آورد یا پشت کند حرام  
 و ای از آن تر نشود و اگر بار آورد همچنین در پای افرازد و پای افرازش تر شود و پلیدی شود این همه بر روایت  
 آید و ترجمه اند پس باید که از کرد با بر آید و همه را بر جان شود که پشت پای و کف پای پاک شود تا سقیق از عهد بیرون  
 آید چون اگر با بر آید سه شکر لازم آید یکی از خانه آب و شستن سلامت بر آید مرد دیگر اگر از زیر ستره بیرون است  
 بیرون آمدن و جامها سلامت باقیم در کرد با بر اگر در وضو بود نشاید و آمدن که اگر ایت بود و در آن که با جامه در آن  
 اگر ایت بود و اگر بر کرد با بر وضو بود و در آن که با بر نشاید و آمدن بانی دور و ایت است بیکر و ایت نشاید و دیگر و ایت نشاید  
 مسئله اگر مسلمان از جنابت غسل آورد و معلوم شد که کوفه خست مانده است حرمی از عضو می دیگر بگیرد و آن  
 را ترکند از عهد بیرون آید بخلاف چهاره که اگر تری از اعضا دیگر گیرد و اعضا دیگر را ترکند از عهد بیرون  
 نیاید اما در جنابت از فرق سر تا بقدم حکم یکی اندام دارد و بعضی گفته اند که تری بگیرد و دیگر دست را از اندام  
 باید که بگیرد و همچنین بر اندام خود بر آن جای برد و آن جای را ترک کند که اگر تری را از آن عضو جدا کند  
 شود با آب مستعمل آن جا را ترک کند از عهد بیرون نیاید اما ظاهر روایت آنست که اگر اعضای خود جدا کند و جامی دیگر  
 را ترک کند از عهد بیرون آید اما در وضو و الصلوة آورده است که اعضای چهاره آب شستن است  
 و از آن خاک سینه برای آن معنی شستن این است از آن دست نیابت ندارد و شستن این پای این  
 پای نیابت ندارد و شستن روی از مسح نیابت ندارد و از آن خاک را بر عین قیاس میدان مسئله  
 مسلمان از جنابت غسل آورد و معلوم شد که بکوشش می آب نرسیده است روایت کتاب آنست که بکوشش آب بگیرد  
 و کوشش را اندر از آنجا دارد از عهد بیرون آن یا بعضی گفته است که چون نیت قربت اندازد و آب شستن خود  
 رواند و با دست که انگشت اول را در باطن کوشش اندازد و در پشت آب بگیرد و دیگر غسل نشاید و انگشت

را بنهاده و بیرون آید از عهده بیرون آید در حلاله خواهد نام نهادند از ابو هریره رضی الله عنه  
 روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختی انگشتان لیله خود را در باطن کوبش اندر آوردی  
 و جنبانیدی چنانکه کسی کوشش خاردن و خواهر حسن بصری رحمه الله و بعضی شیخ رحیم این قول را گرفته اند و میگویند که از  
 قول حسن است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و از بین نماند آنش چیزی بیرون آید از آب رسانیدن  
 شرط بود یا نه شد و او حاکم و نصیر بحی و همها الله گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته  
 که هر چه آن اندک است عفو است ولیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فرضیه شود و حد بسیار است آنست که  
 خواهد نام اجل تر حسن رحمه الله گفته است که اگر ندانی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان در مانده باشد  
 این بسیار بود و اندک نتوان گفت اما ظاهر روایت آنست که هر حکم از خود بود عفو است اما چون بخودی برسد از  
 آب رسانیدن فرضیه بود خواهد نام حسام شهید رحمه الله گفته است که این اختلاف مشایخ است در میان دو  
 دندان است هر چه آنکه او کی دندان بیرون آید از آب رسانیدن فرضیه بود اگر مسلمانی غسل آورد و بر دوش  
 آید بود و بگرفت و آب روان شد طهارت تمام نشود ولیکن سخت و بر آب رسانیدن فرضیه شود اما اگر آب گفته باشد  
 ولیکن گفته سخت و بر آب رسانیدن فرضیه بود که حکم هر دو را اما اگر آب گفته بود ولیکن گفته بود و غسل آورد  
 از عهده بیرون آید سخت و بر آب رسانیدن فرضیه بود **مسئله** در وقت غسل آوردن آب گفته بود  
 و پوست از وی انداخته است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر گفته بود و پوست  
 ای از او انداخته است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن سینه ای که آن  
 زیر وی بیرون آید آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب نماند که فندان آب پدید شود یا نه فقیه ابو اللیث  
 رحمه الله در فتاوی خویش آورده است که اگر نیک بود چون پوست نخود پدید نشود اما اگر سطر بود و چون ناخن از رطوبتی  
 خالی شود پدید شود **قال** البنی صلی الله علیه و سلم این من القی پوست رسول علیه السلام فرموده که هر چه از دندان  
 جدا کرد و سودوی مرد است و این روایتها در فتاوی مرغینانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن صندل  
 جری بر حتمه الله گفته است که شستن باطل شود اما ظاهر روایت آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد و از  
 یا با ناخن چیزی بیرون آید آنجا آب رسانیدن شرط بود یا نه شد و او حاکم و نصیر بحی رحمه الله گفته است که آن اندک  
 و آنکه عفو است فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که اگر چیزیست که آب باز دارد آب رسانیدن فرضیه بود و اگر چیزی بود که آب  
 باز ندارد آب رسانیدن فرضیه بود و بعضی گفته اند که اگر این واقعیه و ستانی را افتد آب رسانیدن فرضیه بود که اگر ناخن  
 با خاک که با آب پاک بود و اگر شست با فقیه آب رسانیدن فرضیه بود که اگر ناخن با خشتن بود و خواهد بود و خشتن در حتمه  
 گوشت است که بسیار شهری بود که اگر ناخن خاک بود چنانکه کل دارد و مانده ایشان ملک بسیار شهری بود





که دل بی بر خطا قرار گیرد و بی بر صواب و هر یک از این عقین بهم آید بشک را باید ماندن و یقین باید که فتن که در تربیت  
بشک حکم ثابت نشود اما اگر مسلمان از طهارت یقین بود و وحدت بشک بتواند که نماز گذارد و اگر در حد یقین بود  
و طهارت بشک نتواند که نماز مسلمان با طهارت در مسجد و در آید و باز بیرون آید ساجی بود و بر بشک  
افتاد که از من صحتی ظاهر شده است یا بی نتواند نماز گذاردن و اگر محدث و در مشروطه معنی مستحایه و آید طهارت سازد  
و باز بیرون آید ساجی بود و بر بشک فتنه کش کس طهارت ساختن یا بی نتواند که نماز گذارد و و شکال آید  
که اینجا بشک حکم ثابت شود چنانست که درین دو مسئله اعتبار ظاهر و غالب راست ظاهر و غالب مومن آن بود  
که چون مسجد را از راهی صحتی ظاهر شود و چون در مشروطه و در طهارت سازد و مسلمان اگر مسلمان تر  
مراجعت بجهت خلافت و بولی انداخت اگر استبرار و نمازش از وقت میرود باید که اندام خود را  
بر بندد و چهار اندام بشود و نماز گذارد و بعد کشتاید اگر تری آید نمازش روا بود و طهارت فاسد و اگر تری  
نیاید هم نمازش روا بود و در طهارت باقی اگر مسلمان بعد از نماز آب و مان یا آب یعنی گوشت فاسد خوردید یا  
ماهی سموم زده را در شکم خوردید یا بر پایش جراحت بود یا بی سموم زده و بر جراحت را سیلان دید یا جگر  
حصه بفتاد و بر جراحت نیکو دید یا صاحب پرده را پرده بفتاد و پرده را رنگین دید و درین همه صورتها بر قضا  
احوال حمل کنیم و گوئیم نماز گذارد و روا بود اما خواه امام را بدو و خواه الله گفته است که در زمان ما خلقت غالب  
است اولتر آن بود که طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و چنین نیست کند و تر و دیگر تر نمازی که بر نیست  
اگر این نماز گذارد و روا آمده باشد این بار و در قضا ناگفته نیاید و اگر روا نیامده باشد این  
از ادعایش قیامت دارد و اگر مسلمان را نماز شکاف داد که مگر تری از نماز ظاهر می شد باید که دست برد و تجربه  
کند اگر تری ظاهر شده باشد زود طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر تری ظاهر نشده باشد طهارت باقی بود و اگر  
و نماز تمام کند و اگر این شک بسیار است خداش رسول علیه السلام فرموده است که در وقت که طهارت سازد پاره آب  
بر میانه از را باشد هر وقتی که بپاشد و سوا س پیش خطا آید بر آن تری حمل کند و برگردد و که هر سبیل علیه السلام  
بنزدیک رسول علیه الصلوٰه و السلام آمد و گفت یا محمد عطف آورد مرا متان تراوان گفت که بگوئی بر ایشان را  
که چون طهارت کنید شستن آب میان آزار خود زنند که دیو است که ایشان را و سوسه میکند و نماز تا می شود  
و سوا س دیو و در حدیث آمده است که سه دیو است مرا و میان را که سوا س میکند یکی را و همان گویند و دیگر آنها  
سیروم زده چو را و همان در طهارت و سوا س کند و متقاضی آنست که کسی کار چیزی کرده باشد در پنهان چنان  
جمع رسد قضا کند بگوید من چه کرده ام تا بدو آید و تری آنست که کسی چیزی نماز کند بخیر دیگر بدو شش  
و آن بر دو فرموده اند که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که هر چه بر سبیل علیه السلام می بینید

مسئله اگر مسلمان را در نماز شک افتاد که ازین نفعی ظاهر شد یا نه باید که به نماز مکرر و مداوی بسوی یا با از معلوم  
 نشود **قال** النبی صلی الله علیه و سلم ان الشیطان لیألی ا حکم فیقول احسنت فلا یدق معنی سمیع صوته او یکدیگر بگوید  
 رسول علیه السلام فرموده است که دیوی است که در میان ازاری از شما بد و سواس اندر افکند که از تو حدت ظاهر شد یا  
 نکرد یعنی به نماز یا با و از یا بسوی بر شما معلوم نشود **باب شش و بیستم** در بیان فساد طهارت بر چه موارد است **قال** اگر  
 رجعت الله حدث شکیست چنانکه یکی را بوردان بود یا ریش روان بود یا سلسل بود یا گرم افتد یا سنگ افشانی افتد و قصد  
 و حجامت این همه بقول مالک رحمه الله حدث نیست و جعفر قول مالک رحمه الله نیست که خارج مقادار یا در مخج مقادار  
 قول جی حدث بود اینها همه درست و برادر حکمی و بقول ما رحمه الله این همه حدث است شافعی رحمه الله در مخج  
 مقادار با علم است و در باقیها با مالک رحمه الله اصحی ظاهر گرفته اند که هر که آتش بسوده خورد و طهارت وی تاه شود  
 و جعفر قول ایشان است که در عرب مایه بود و در آن مایه گوشت آتش بسیار بود و بیشتر تر بسیار و رسول علیه السلام  
 با جمعی از صحابه بر آن مایه ها فرو برد و جایان از آن طعام خورد و لیکن رسول علیه السلام نخورد و چون همه طعام  
 خوردند رسول علیه السلام گفت هر که ازین طعام خورد و در شما بود که طهارت سازید همه طهارت ساختند پس معلوم  
 که آتش بسوده خوردن طهارت را تاه کند و دیگر روایت میکند ابو بکر رضی الله عنه از رسول علیه السلام **قال**  
 النبی صلی الله علیه و سلم من اکل شئاً یا مامسه النار فعلیه الوضوء رسول علیه السلام فرمود هر که آتش بسوده خورد و بر او که طهارت  
 سازد اما آنجا که ابو بکر رضی الله عنه این حدیث روایت کرد عبد الله عباس رضی الله عنه حاضر بود و گفت یا ابو بکر  
 چگونه طهارت که باب کرم ساختیم آن کار را بار کردیم ابو بکر رضی الله عنه ساکت شد انگشتی اندک ابو بکر رضی الله عنه  
 از خوردن حکایت میکرد و عبد الله عباس رضی الله عنه از خوردن گفت از طهارت ساختن گفت جواب است خوردن  
 فضاله را طهارت در میان صحابه چنان شروع بود که از ابوالحاجت نیامدی از جیل سنی رحمه الله گفته است که هر که گوشت  
 آتش بخورد طهارت تاه شود اما اگر چیزی دیگر بخورد یعنی آتش بسوده خورد و طهارت تاه نشود و جعفر رحمه الله آتش بسوده  
 خوردن تاه کند و بل بر آنکه روایت میکند ابو بکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة و السلام بحججه مایه بود اما گوشت  
 ساخته بودیم از گوشت دراج و رسول علیه السلام گوشت دراج را دوست داشتی شور با و گوشت بخوردیم و همچنین نماز  
 گذاریم و رسول علیه السلام با طهارت راست و باران فرمود طهارت ساختیم پس معلوم شد که آتش بسوده خوردن طهارت تاه کند  
 و دیگر روایت میکند عبد الله بن ابی قتاده رضی الله عنه که رسول علیه السلام با جمعی از صحابه مسجد میرفت یکی از صحابه از حجره بیرون آمد  
 و سخنان آتش را گوشت بخورد از این رسول علیه السلام آتش و رسول علیه السلام گفت چهاره از آن خورد و باز بنویسم که صحابه  
 خیر الله علیهم اجمعین از برای تبرک آتش خوردند و کسی از آن خورد و همچنین بخوردند و رسول علیه السلام با طهارت  
 نشست و باران فرمود که طهارت سازید و دیگر روایت میکند عکرمش بن فویض رضی الله عنه که در حج بود و رسول علیه الصلوة و السلام

بچهره ام سلمه زینت را با خود برد چون طعام آوردند رسول علیه السلام را فرمود تا دستش را بر سر رسول علیه السلام  
 دستها بخوابد و بگفت چون بیدار شد دستش را بر سر رسول علیه السلام گذاشت و دستش را بر سر رسول علیه السلام  
 آراست که در زیر بغل او نهاده چون طعام خوردن فارغ شد بر سر او دستش را بر سر رسول علیه السلام گذاشت  
 علیه السلام فرمود که ای کونون هر که ام که ترا می آید بخور که در طلب تفاوت رود چون طلب خوردیم نخست رسول  
 علیه السلام دستها شست نگاه فرمود که دستها را بشوید از آن فعل رسول علیه السلام تا شستیم که هر وقت که پیش از طعام خوردن  
 دستها را بشوید نخست خود را بشوید باز کفان دست بشوید خود را و استیزار کفان بپاشند بعد از طعام خوردن نخست  
 کفان دست بشوید باز خود را و دست بشوید نگاه رسول علیه السلام فرمود **قال** علیه الصلوة والسلام فرمود قبل الطعام  
 یعنی الفجر و بعد یعنی الیمین الفطر وضو است و در اندازی دست و دهان شستن است و آن حدیث که ابوهریره نقلی است  
 علیه و آیه کرده است مراد از آن نیز دست و دهان شستن است و آنکه رسول علیه الصلوة والسلام را آن بگوید فرمود با طعام  
 خوردن در پی بخورده بنابر آن اصل بود که در میان ایشان بودند یکی از ایشان را حدیث رسیده بود و رسول علیه  
 السلام را از آن حال معلوم بود که اگر او می گفت فضیحت می شد و اگر نمی گفت خطرات بود چنانکه از وی پس رسول علیه  
 الصلوة والسلام را فرمود تا طهارت می ساختند و وی در آن میان اصل از فضیحت نشد و دلیل بر آنکه حدیثی است  
**قال** النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا وضو الا من حیث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که طهارت نیست که از حدیث مسلم  
 در ترمذی و بخبر حدیثی که از آن دو ستار از آن روایتی باشد و نسبت و جماعت است که حلال و حرام روزی است  
 بر خلاف آنچه در حدیثی که ایشان گویند که حلال روزی است و حرام روزی است این حدیثی است از رزق خبری بود که  
 از وی چاشت و شب گنج حاصل آید هر ملک از وی بود دلیل بر آنکه بسیار کس میزد و از وی ملک بسیار بسیار از کس معلوم  
 که آن ملک می بود و رزق بی و صدق خبری بود که در محدوده حضرت شود که از وی دلیل بر آنکه بسیار کس بود و خبری لطیف  
 خود و دل می نشوید که از آنرا از دهنده بیاید و بخور و پس معلوم شد که آن رزق دهنده بود و است و قهر بر همه نوع است  
 علامت و شبهه حرام و میان خبر بر نوع است و منافع آن که از آن حلال و حرام است و شبهه منافقان و عظام  
 کا از آنرا خود در قهر بر همه نوع است و منافع آن که از آن حلال و حرام است و شبهه منافقان و عظام  
 کا از آنرا و امونانها را می بخور و حلال عمل صالح آوردن **قوله** تعالی کلوا من ثمره ما رزقناکم و اشکروا لله العباد  
 و انفع و خبر هر قدر رسول علیه السلام در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بیان کرده است **قال** علیه الصلوة والسلام  
 یا علی من کل من الحلال صغی و ذوق فایده دست عیناه من خشیة الله تعالی و لم یکن له عیة حجاب رسول علیه  
 فرمود یا علی هر که از ثمره حلال خورد و در پی صافی شود و دل می روشن شود تا عالم آخرت را ببیند و کار آخرت سبزه  
 چشم می که باین بود از خوف خدای عزوجل و هرگاه که گوید حاجت شود و حاجت و عجز بر سر او غصبت می آید هرگاه

که بگوید آنچه مقصود وی باشد زود در کنار وی بنشیند و این نیز در اصل حقیقت هیچ قدری ندارد و دلیل بر آنکه حکایت  
 بخوابد و بعضی حدادی حقیقه السلام بر این خود جمعیتی کرده بودند تاگاه آموختند و سرگشتن را خواهرها و خواجگان که می شدند و نه بر  
 و با هم می خوابیدند و ضرب کردند و چون بخوابد از روی سوزان کردند که این جماعت بود گفت این جماعت با خود و مرا با  
 آمد اگر بگویند وی بودی بگشتمی و ستور یا ساختنی تا این جماعت با هم می خوابیدند و سرگشته را می نهادند و  
 از آن که می شدند گفتند که اگر منی خوابد و خداوند عزوجل در حقش شهادت داده بود و خداوند عزوجل در حقش شهادت داده بود که هر که چیزی  
 خواست و آنچه مقصود وی بود بگویند و در کنار وی بنشیند و در آن حضرت را ندانند و دلیل بر آنکه فرمود علی بن ابی طالب  
 بیکان مقصود و در کنار وی بنشیند و در آن حضرت را ندانند و دلیل بر آنکه فرمود علی بن ابی طالب  
 و یکی دیگر آنست که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد بگوید و رسد و لیکن خداوند عزوجل بلا شکاف از آن بنده  
 بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد در دنیا بگوید و رسد بقیامت و در پشت اصناف  
 مضاعف بنشیند و در جات بسیار باید مناجات کند و الهام برورد و کار این در جات از یک است و از یک است و خطای حضرت  
 در رسد که در جات تو بنده گوید خداوند از من علمی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عز  
 در رسد که این جزای از آن بی مرادها است که در دنیا و عابد بگویند و مراد تو بنویسد و این جزای آن بی مرادها است نگاه  
 بنده تنها برده که ای گمشده در دنیا هیچ مقصود من نیامده جزای آن اکنون من سیدی که در دنیا فانی بود و پشت باقیست  
 و بهر حال آن است که باقی از فانی بود و در حق تقسیم میفرماید **قال** النبي صلى الله عليه وسلم يا علي من اكل من الثمنيات  
 اشبه به عليه السلام فرمود و با علی که تقسیم خورد و درین خود بشبیه بود و دل وی تاریک شود  
 چنانکه عالم آخرت را ندیده و کار عالم آخرت سازد و این در حق منافق است که ایشان درین شبیه بوده اند و بظاهر با مومنان  
 بودند و باطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیدند و کار عالم آخرت را ندانستند و از تحت این عیب در آمدند  
**قوله تعالى ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار** و در حق تقسیم میفرماید **قال** النبي صلى الله عليه وسلم يا علي  
 يا علي من اكل من الثمنيات اشبه به عليه السلام فرمود و با علی که تقسیم خورد و درین خود بشبیه بود و دل وی تاریک شود  
 و این اندک بود و دعا روی اجابت نشود و در حق تقسیم میفرماید **قال** النبي صلى الله عليه وسلم يا علي من اكل من الثمنيات  
 اشبه به عليه السلام فرمود و با علی که تقسیم خورد و درین خود بشبیه بود و دل وی تاریک شود  
 علماء ما رحمهم الله حدیث نیست و چه قول شافعی حقه الله است که فرمود می کنند تقسیم میفرماید از رسول خدا علیه السلام  
 که فرمود من کسی که فلیتوضا و در حق تقسیم میفرماید **قال** النبي صلى الله عليه وسلم يا علي من اكل من الثمنيات اشبه به عليه السلام  
 فرمود و با علی که تقسیم خورد و درین خود بشبیه بود و دل وی تاریک شود

که رسول علیه الصلوة والسلام را سوال کردم که یا رسول الله ذکر حدیث است یا نه خیار مبارک توبل علیه السلام بر  
آنحضرت و چشم مبارک بر بساط افکند گفت فی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کردند که من ذکر حدیث است یا نه خداوند  
انتر که گفت شمار جواب سوال پس می آید که از من سوال میکنید چه دو بار یا بسیار و چه اعضا را و کوکب سوادید است نیست  
اما بسوادی حدیث نیست بخیر از من رحمه الله تعالی گفته اند که حدیث از رسول علیه السلام نقل کردند که این از رسول  
علیه السلام آید نه من و نه من در حدیث مسلمین سواد بقول شافعی رحمه الله تعالی حدیث است و بقول علماء  
رفعهم الله شایسته چه قول شافعی است که خداوند عزوجل فرماید **قوله تعالی** **اولا** استم الناس فلم یجدوا ما یقیمون اصعب  
طیبا و ان یقول عبد الله سمعوا و ابوبکر رضی الله عنهما و از شافعی رحمه الله در مورد و در حدیث است که بموید بانها من سواد  
رود است و باینکه بگوید که سواد است که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کردند که این از رسول  
ایشان چه حدیث است بر خلاف من ذکر از قول علماء ما هم اند من سواد حدیث است دلیل بر آنکه در حدیث سواد و در حدیث  
عنها که شایسته بود و رسول علیه السلام نازی در از آغاز کرده بود و در حدیث مبارک من سواد است که از من معلوم بود و من  
بودم و در حدیث مبارک را می بینیم و رسول علیه السلام بخیر آن را تمام کرد و اگر من سواد است بودی رسول علیه السلام نازی  
تمام کردی و در حدیث مبارک را می بینیم و یا امیر المؤمنین علیه السلام گفته اند که حدیثی بود که رسول علیه السلام از عیالان سواد گرفت و در حدیث  
نما که از وی باز نماند سواد است پس اگر من سواد است بودی رسول علیه السلام طاعت از سواد است و دیگر که از امیر المؤمنین علیه السلام  
صحبایه رضوان الله علیهم اجماع من سواد است و در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم  
بعد از نماز صبح چه سوالی کردند که از حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم  
شمار یکی خوف خدا تعالی شرم شمار یک شتم و خوف حق را بین گرفت و این بیان بود که ما را در حدیث مبارک را می بینیم  
گرفتم و در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم  
ساختیم و نماز از سر گرفتیم و شرم شمار یک شتم و خوف حق را بین گرفت و این بیان بود که ما را در حدیث مبارک را می بینیم  
معلوم آمد یکی که حدیثی که در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم  
فشود و دیگر من سواد است نیست که از حدیث بودی امیر المؤمنین علیه السلام بخیر آن را تمام کرد و اگر من سواد است بودی رسول علیه السلام  
نمودی پس معلوم آمد که من سواد است نیست و دلیل بر آنکه ابوبکر و عبد الله مسعود رضی الله عنهما را باینکه کرده اند  
هر از آن من سواد است نیست و دلیل بر آنکه خداوند عزوجل فرماید **قوله تعالی** **اولا** استم الناس فلم یجدوا ما یقیمون اصعب  
اتفاق است که ما را از حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم و در حدیث مبارک را می بینیم  
رود است و باینکه بگوید که سواد است که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کردند که این از رسول  
ابوبکر و ابوبکر رضی الله عنهما را باینکه کرده اند و دلیل بر آنکه خداوند عزوجل فرماید **قوله تعالی** **اولا** استم الناس فلم یجدوا ما یقیمون اصعب

و در صلوة خواجہ امام اجل خمسین التہ الذی روایت است از محمد رحمۃ اللہ کہ اگر با وی ہست طہارت تہا شود و اگر بی ہست  
 طہارت باقی بود و ہم صلوة خواجہ امام اجل خمسین کرنی صحیح روایت است کہ اگر این دو قنوت را با قنوت وی نقصانست  
 طہارت تہا شود و اگر نقصانست نبود و اجابت است کہ صحیح گفتہ است کہ اگر با وی ہست طہارت تہا شود و اگر بی ہست طہارت  
 تہا نشود و در جامع الضعیف از کرنی خمسین التہ روایت است کہ در ہر دو حال اولیہ انہو کہ طہارت تہا ساز و ثانیہ یقین از عہد  
 بیرون آید و اگر نقصانست با جماعت اجابت لیکر جماعت مذکور با جماعت حلال شود و اگر مذکور و اگر در محل فتاویہ حلال شود  
 و اگر در محل فتاویہ حلال نشود مسئلہ مسلمانی تجویز است بول نبوت و دست بر خانی اندک یا بدین طہارت تہا شود و اگر  
 چنانچہ بود میرود و حکم صاحب جمیع مسائل و اگر شخصی است و یا از خفیہ و مشکب بیرون کند اندک کرنی از سر تا ام می آید حکم بول  
 و طہارت تہا شود اکثری از سر اجابت می آید تاروان نشود طہارت تہا نشود کہ اعتنا بر محل است کہ مسلمانی را بر  
 سوا از ام مخصوص اجابت است اگر بول از اجابت می آید طہارت تہا شود و بعد از آنکہ بیدار بول از محل می آید  
 و از اجابت تہا می آید تہا و ان نشود طہارت تہا نشود و اللہ اعلم بالصواب بابت جمیع و بر بیان خندہ و تہذیب  
 بقول شافعی خمسین التہ علیہ تہا کند و طہارت تہا بقول علماء ثلثہ رحمۃ اللہ علیہم تہا کند و طہارت تہا و فرجہ کند کہ  
 است کہ رکعہ کنار تہا کند طہارت تہا نیز تہا کند و رکعہ کنار تہا کند طہارت تہا نیز تہا کند فایده این اشکال  
 جای پدید آید کہ بعد از قنوت تہذیب و رسول مشر از اسلام قنوت خندہ کرد و بقول شافعی خمسین التہ تہا شود لیکن  
 طہارت تہا نشود بقول علماء ثلثہ رحمۃ اللہ علیہم طہارت تہا شود و غازی بقول زفر خمسین التہ تہا نشود و طہارت تہا و محل  
 شافعی است کہ روایت میکند خندہ رضی اللہ عنہا از رسول علیہ السلام کہ با جمعی در نماز بخندیدند رسول علیہ السلام ایستاد  
**قال** ای علی الصلوۃ السلام انما صحیح العبد فی الصلوۃ فلیعلم علیہ الصلوۃ والسلام انہو یخون ہذہ و یخارخند و یخار لہام  
 کہ در این موضع شریف کہ نماز تہا شود و طہارت تہا فی علماء مار جمیع التہ کہ گفتہ اند کہ خندہ بر ہر نوع است تبسم و ضحک قہقہہ تبسم و ضحک  
 حلال است دلیل بر آنکہ رسول علیہ السلام پیوستہ با تبسم بودی خاصہ وقتی کہ جابر بن عبد اللہ انصار را دید تبسم نمود  
 اگر چه در نماز بودی بنابراین اصل بود کہ روزی جابر را دید و بار بار از بی سخن گفت رسول علیہ السلام و رسید  
 جابر رضی اللہ عنہم ششم و ہفتم رسول علیہ السلام و بر اسوال کہ کہ جہا کار میکنی گفتہ یا رسول اللہ در ان کوثر کم کردی  
 میجویم رسول علیہ السلام تبسم کرد و رکعہ کہ جابر را دیدی تبسم کرنی اگر چه در نماز بودی پس معلوم شد کہ تبسم حلال  
 است و تبسم شہرین کردن است و ضحک است کہ خندہ بچہ رحمۃ اللہ کہ گفتہ است کہ خندہ ضحک جزئی بود کہ از  
 کلو سر فریاد کہ خود بشنود و لیکن بگوید نشود این معنی گفتن است نماز تہا کند طہارت تہا خندہ قہقہہ جزئی بود کہ اگر کلو  
 سرفہ را کہ خود بشنود و دیگر برانہا این معنی حدیث بود بعد از ہم نماز تہا شود و ہم طہارت و جمیع صلوات  
 خواجہ امام اجل خمسین رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم منکالی بود و جماعت تہا

کنند بود اعرابی و آمد که در میان این خط برین خطی بود و پیش و آن معاک و آمدند تر است که خود را بدستی و آن معاک  
اقدام صحیح بعضی در نماز بقیه خندیدند و است می کنند عقب بن عامر الجنبی و یازید بن عامر الجنبی رضی الله عنهما که بعد  
از نماز رسول علیه الصلوٰه والسلام ابن حدیث فرمود قال ابی بنی علیه الصلوٰه والسلام الامن ضحک منکم  
قبه فلیعده الوضوء و الصلوٰه جمیعاً در صلوٰه خواجہ امام کبر خواجہ زاده حرث العدر و است می کند از ابو حنیفہ  
و او از منصور زیدان و آن از عمر و عمر رضی الله عنه از رسول علیه الصلوٰه والسلام کہ رسول علیه السلام  
بہین حدیث فرمود کہ آہنانی کہ در نماز خندیدہ اند طہارت سازند و نماز سرگردند و ابو حنیفہ باصحنہ خویش فتوی  
دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است و این ہم سخن مفتی کو فہ بود باصحنہ خویش فتوی دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است  
ابن سیرین کہ مفتی بعبرہ بود باصحنہ خویش فتوی دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است شعبی کہ مفتی حجاز بود باصحنہ  
خویش فتوی دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است ابن ابی لیلی و از اجماع رحمۃ اللہ علیہ مقتضای آن بود کہ باصحاب خود  
فتوی دادند کہ خندہ بقیہ در نماز حدیث است پس حدیث خندہ بقیہ در نماز معنی حدیث متواتر آمد و فی الشیخ و دیگرانست  
نہ نماز شود **مسئلہ** است چهار چوبی یکی وجہ نیست کہ طہارت تہاہ کند نمازی و یکی وجہ نیست کہ نماز تہاہ کند بن  
طہارت فی یکوہ نیست کہ نماز تہاہ کند و طہارت و یکوہ نیست کہ ہم نماز تہاہ کند و ہم طہارت و نیم طہارت تہاہ کند نماز  
خویش نمی فتی بہین حدیث ہم نگہان بنیہ طہارت تہاہ کند نمازانی و اخیر نماز تہاہ کند طہارت فی سخن گفتن و غیر  
خود و عمل کشان ہم نماز تہاہ کند طہارت فی اخیر نماز تہاہ کند و طہارت تبسم و عمل اندک و در سجده بخوابیدن  
و سلام لغو موشی و روی بر کرد دیدن بہ پیش شد تا نام کہ در سجده باشد چون معلوم شود کہ حدیث نیست تواند  
کہ بنا کنند و اگر این واقعہ در صحت و روی بگرداند بہ پیش شد تا نام کہ در صغیرا باشد چون معلوم شود کہ حدیث  
تواند کہ بنا کنند اما اگر صغیرا اند کہ در معلوم شود کہ حدیث نیست نتواند کہ بدان نماز بنا کنند نماز تہاہ شود و در حدیث ہم  
مسجد بنا بقدر بود کہ صحت بود و اگر این واقعہ در صحت و پیش صغیرا و تا نام داد کہ از امام اند کہ نشد باشد چون  
معلوم شود کہ حدیث نیست تواند کہ بنا کنند اما اگر امام اند کہ در نتواند کہ بنا کنند و بعضی گفته اند کہ عین کہ پیش رود  
نمازش تہاہ شود و بعضی گفته اند کہ تا از تہاہ نکند و تواند کہ بنا کنند کہ آن تہاہ حکم مسجد و در اخیر ہم نماز تہاہ کند و ہم طہارت  
احکام است و خندہ بقیہ و بہینہ ایہام ہم نماز تہاہ کند و ہم طہارت اگر جماعتی نماز میکردند و نہ شخص است امام بقیہ خندید باز  
مقتدیان نماز تہاہ شود و طہارت ہم تہاہ شود یا فی طہارت امام شود طہارت مقتدیان قی بود و اگر نخست مقتدیان  
خندیدند و باز امام نماز و طہارت ہم تہاہ شود اما اگر بعد از عجب و در وقت پیش از اسلام نخست امام خندیدند و مقتدیان نماز تہاہ بود  
و طہارت امام شود طہارت مقتدیان تہاہ شود اما اگر نخست مقتدیان خندیدند باز امام نماز تہاہ بود و طہارت  
ہم تہاہ شود اما اگر امام بعد از عجب و در وقت پیش از اسلام نخست امام خندیدند و مقتدیان نماز تہاہ شود







و کما انکه اگر اندک است عفو است همچون بشارت شود طهارت تباہ شود و بر قول علماء ما جمعه الله قبایر محج است که  
 محج بر زمین استوار بوده هر چند همچنان ششصد و نود و یک استوار خواب شود طهارت تباہ نشود اما اگر محج از زمین نماند  
 بود و چون که بخیر شود طهارت تباہ شود که رسول علیه السلام فرموده است که چشمها را شمارید بشکست چون نگاه  
 که چشم خواب شد بشکست گشاده شد خواب در آورده و جهت خواب بدست است خواب بدعت است خواب  
 سبب بود یکی است خواب سبب عفو نیست خواب عبادت است و خواب غفلت است خواب سبب درویشی است  
 و خواب امت است خواب امت است خواب حاجت است خواب عبادت است خواب امت است خواب نیر و حقیقت  
 سنت است که رسول علیه السلام فرموده است که یاری بید روز را تا لبستان بخورد و در خواب بیدار نشد از آن شخص  
 قبوله در طهره و طهره نام ناصر الدین از محمد رحمه الله علیه وایت است که چنین گفت که مرا اگر قبوله فوت شده است  
 نه در سفر و نه در حضر فایده قبوله نیست که وی حقوی و داغ و عقل است از برای آنکه مغرور و مغفل است پس مدد میدهد  
 عقل را و بطله قبوله **قال** ابی علیه الصلوٰه السلام القبوله تری فی العقل خواب بدعت است که نارضختن است خواب  
 که سبب بود یکی است بعد از نماز و کفر خفتن است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام می فرمود که اگر نماز و کفر خفتن بود اگر نماز  
 پیشتر از نماز و کفر بود و خواب سبب عفو نیست که نارضختن ناکارده بخشد که بخیر آمده است که در و نوح و دینیت  
 ابی تلخ و سباه اماده کرده اند از برای کسیانکه نارضختن ناکارده خستند و خواب است نارضختن که ناکارده خفتن است  
 اما خواب امت است آنکه مومن وقت صبح از خواب بیدار شود و نماز بخواند و بعد از آنکه اول بیدار و بعد از آنکه اول بیدار و وقت برود  
 و فوت شود و دیگر مجلس هم خفتن است خواب غفلت صبح خفتن است که رسول علیه الصلوٰه و السلام صحیح مکرر اندازد  
 فاطمه رضی الله عنها گفته بود گفت بخیر از این خبر که بنوقت سه جز قسمت کنند عافیت و خوی نیک و بیک روزی که  
 در بنوقت خفته ماند از اینها محروم ماند و خواب سبب ویشی بعد از نماز باشد و خفتن است چون نماز باشد او کند از خستند  
 چند که افتاد این بعد از آن خستید بکی خود و خواب امت در صبح خفتن است خواب حاجت خواب را نشت و خواب  
 عبادت خواب عالم است و عام و خواب نره دار است که نارضختن که ناکارده و با طهارت بخشد و هر که چنین کند نکال  
 بر سر این می عبادت و نیشند و خواب که امت در سجده خواب کردن است بده چون در سجده خواب بود و قوله تعالی  
 انظر اهل الکلی الی عبدی جسده فی خفتی و روح عبدی خداوند عز و جل مبایات فرماید و خطاب کند که نفره گمان  
 که بگریه سوی بنده من که تنش در خدمت منست و جانش بخیرت من شکست خفتن بر جان نوح است خفتن از است خفتن  
 الله علیه و آله خفتن از لیا و خفتن از طهارت و خفتن در و ان و از ان چه و ان نیز گفته است خفتن از طهارت و خفتن  
 خفتن است که از نشان نشان خفته است در اظهار جوی ناکسی با و دل نبه نماید خداوند عز و جل نفره است از گمان و از ان  
 و علماء و اولیا بر سر را خستید روی سوی قله و انجا بر دست چپ بنده ایشان که بنده جگر و سیم جان بنده است

چون دست راست چپ را بمعلق نماند علت فرایند و زردان در روی خپسند تا اگر کسی الشبان را فرود گیرد ایشان  
 قوت نتوانند کردن چه در روی خپسند و او می باید که ساعتی بر دست راست خپسند و ساعتی ستان و ساعتی  
 بر بیلوی چپ تا هر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواهد بود القاسم حکیم رحمه الله گفته است بنده را باید که نسبت خپسند  
 یک آنکه لحظه خپسند در آن از بلای من باز برسد دوم آنکه لحظه خپسند تا نفس من سیاساید و در آن قوت آید تا عبادت کنم و دیگر  
 لحظه خپسند که اگر کاتبین علیهم السلام سیاسند **مسئله** اگر مسلمان نشسته بخواب رود بر جای خپسند و لیکن معتقد  
 بر زمین استوار نبوده است **طحاوی** رحمه الله گفته است که اگر آن خیر الیکنند یا بکشند تصور آن دارد که وی افتد  
 طهارت تباه شود این شجاع از اصحاب اجماع بود و ای می کند که اگر در نماز خود را همچون قیام در کعبه تواند که بدارد و بر آن  
 طهارت نیز تواند که بدارد و او را می آنکه طحاوی رحمه الله گفته است اینجا می بود که خرج از زمین را از او نماند اگر خرج بر زمین آنست  
 هر چند نشسته بخواب و در طهارت تباه نشود لیکن بر آنکه حد یقین الیما فی رضی الله عنه و ای می کند که در سجده رسول علیه  
 و السلام بخواب قدم بر آید از رکوع دست لطیف و آن است مبارک رسول علیه السلام بود و چون چشم باز کرد در حال جهان  
 آرای رسول علیه السلام او دیدم گفته با رسول العبد این خواب را بر من بود یانی رسول علیه السلام فرمود که فی نفس معلوم شد  
 چون خرج بر زمین استوار بود هر چند نشسته بخواب و باکی نبود **مسئله** اگر مسلمان نشسته بخواب رفت اگر خرج  
 بر زمین استوار نبوده است تباه شود و اگر تباه نشود و اگر تباه نشود و اگر تباه نشود و اگر تباه نشود و اگر تباه نشود و اگر تباه نشود  
 طهارت تباه نشود و اگر تباه نشود و لیکن بنویست خود را در آستان بر زمین آمد بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت  
 تباه نشود و بقول محمد رحمه الله تباه نشود و بعضی از شایخ گفته اند که بنکیریم اگر پشت و تن بر زمین آمده است بخواب بر قول محمد  
 رحمه الله که طهارت او تباه نشود و اگر گفته است بر زمین آمده است بخواب بر قول الشیخان که طهارت تباه نشود و مسسب که  
 مسلمان در نماز در قیام یا در رکوع یا در سجده و یا در قعود بخواب رفت بقول لک و شافعی هر چه شد اشکال نیاید که طهارت  
 تباه نشود بر قول علماء اجماع طهارت تباه نشود ایشان بر علماء اجماع حجت می کنند که شما اعتبار خرج را می دارید  
 و اینجا خرج از اوست و علماء اجماع گفته اند که ما بحدیث رسول علیه السلام عمل می کنیم **قال** النبی علیه الصلوٰة و السلام  
 ليس الموضع على من قام فاما اذا قعد او راكعا او ساجدا انا الموضع على من مضطجعا لانه اذا قام مضطجعا سترحت فمضطجعا  
 رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخواب رود یا در رکوع یا در سجده طهارت بر کسی است که خواب در  
 بیلوی بر زمین نباده که همین که بیلوی بر زمین نباده شود مفصل وی است شود و گشاده شود **مسئله** اگر در سجده بخوابد  
 بعد از طهارت تباه نشود یانی بقول ابو یوسف رحمه الله تباه نشود و بقول محمد رحمه الله تباه نشود و بقول ابو یوسف رحمه الله  
 آنست که در سجده بخواب رفتن با احتیاط طهارت تباه نشود که ضرورت است با اینجا بخواب رفتن بعد از طهارت تباه نشود که احتیاط  
 و محمد رحمه الله علیه گفته است که حدیث مطلق **قال** النبی علیه الصلوٰة و السلام اذا نام العبد فی الصلوٰة انسج و یا انسج العبد تعالی



[illegible]

**باب سیم در بیان یقین فی الصوم قال** النبی صلی الله علیه وسلم من قام فلا تقصا علیه من یستقر علیه القضا  
رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود که هر کس را یقین در روز تباہ نشود و اما اگر یقین آورد و روز تباہ شود و اصلت او برسد  
در نیاب که ابو یوسف رحمه الله اعتبار بر دین دارد و محمد رحمه الله فعل را فایده این خلاف و چند جا دیده آید تا اگر روز  
دارا یقین آید بر دین اندازد اتفاق و روز تباہ نشود و اما اگر یقین آورد بر دین اندازد اتفاق و روز تباہ نشود و اگر کسی  
آید بر دین ی باز بجای فرو برد اتفاق و روز تباہ نشود و اگر یقین آید بر دین و اما بعضی اندازد و بعضی باز بر اتفاق  
روز تباہ نشود و اگر یقین آید بر دین و بخود باز رود بقول ابو یوسف رحمه الله در روز تباہ نشود و بر قول محمد رحمه الله در روز  
تباہ نشود و صحیح جایش فی المسئله قول محمد رحمه الله جامع الصغیر الحسامی شیخه و لایق فی قول محمد و هو الصحیح لای تم  
لا یکن الاخر اربع خروج لا یکن احراز عن عوده فحعل عفو او قضاوی قاضیان اگر یقین آید بر دین انداخت اتفاق  
روز باقی بود و اگر یقین آید بر دین خود باز رود اتفاق و روز تباہ نشود و اگر یقین آورد کم بر دین اندازد و قبول  
ابو یوسف رحمه الله در روز تباہ نشود و بقول محمد رحمه الله شکال نیاید که روز تباہ نشود و اگر یقین آورد کم بر دین با  
بر بر قول ابو یوسف رحمه الله در روز تباہ نشود بر قول محمد رحمه الله شکال نیاید که روز تباہ نشود و اگر یقین آید کم  
بر دین و باز بر قول ابو یوسف رحمه الله در روز تباہ نشود و بر قول محمد رحمه الله در روز تباہ نشود و بعضی متشاکک  
اند که قیاس الصحیح فی المسئله قول ابو یوسف رحمه الله جامع الصغیر الحسامی لایق فی قول ابو یوسف ان قول الصحیح  
کافی فی المحل جامع الرموز و لایق فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بنیاحیج فلا یستفاد منه الصحیح فی هذه  
قول ابو یوسف رحمه الله در روز تباہ نشود و اما ظاهر روایه الست که دو فعل با هم هم بر آوردن هم فرو بردن که این  
آورده و برده و بعضی بر دین از دو گوئیم که روز تباہ نشود و این یک مسئله فعل اول اتفاق طهارت تباہ نشود و  
درین یک مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود و روز تباہ را بر بیان خلاف که گفته آمد **فصل در بیان حلال نیاب**  
**قال** النبی صلی الله علیه وسلم هم المسلمین فی البصیر والطعام رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود که رحمت خدا  
غیر جل بر حلال کنندگان با در طهارت و طعام **مسئله** اگر مسلمانانی حلال کرد بر سر حلال سرخی دید یا میوه که زید و  
بر آن میوه سرخی دید یا با طهارت مسواک کرد بر آن مسواک سرخی دید درین همه بر تباہ باید که دست هر دو تجربه کند اگر  
سرخی سیلان شده باشد طهارت تباہ نشود و اگر سیلان نشده باشد طهارت تباہ نشود و اگر پاکت بر دین معلوم نشود  
که سرخی سیلان شده است یا نه آن باز احکام سازد و اگر غالب سرخی بود طهارت تباہ نشود و اگر غالب سبیدی بود تباہ نشود و اگر  
برایست قیاس است و تحقیق نیست که طهارت باقی بود این قول محمد است تحقیق نیست که طهارت تباہ نشود و این قول ابو یوسف  
و ابو یوسف رحمه الله **مسئله** اگر مسلمان با طهارت دست در شستن بر حلال اندازد و شستن با نوره یا نوره یا خیار اگر در  
براید اگر سیلان سرخ شود طهارت تباہ نشود و اگر سیلان نشود طهارت باقی بود و اگر خون بر آید و بر سر حلال قرار گرفت و دست

که قوت رفتن در دایان بعضی از مشایخ گفته اند که آنرا پاک کنند اگر دیگر بر آید معلوم شود که قوت رفتن دارد طهارت تباها شود  
 و اگر دیگر بر نیاید معلوم شود که قوت رفتن نیست طهارت تباها نشود و بعضی گفته اند که خاک بدانجا که اندک آن خاک کل رفتن  
 معلوم شد که قوت رفتن ندارد طهارت باقی بود و اگر کل تر نشود معلوم شد که قوت رفتن دارد طهارت تباها نشود و بعضی  
 گفته اند آنجا که قوت رفتن در حق نوک کار و در شش و جوارح و زاید اما اگر خار یا سوزن اندر جلد هر چه باشد که سرخی خون  
 طهارت تباها نشود از برای آنکه جرح است خار و سوزن اندک باشد و هر چه اندک بود سرخی بر آید از سر جراحت رفته باشد  
 طهارت تباها شود اما در جامع الصغیر قاضی امام فخر الدین خان آورده است که حکم خار و سوزن و در شش و جوارح و زاید  
 یکی است که اگر سیلان نشود اگر چه از سر جراحت زیاده شده باشد طهارت تباها نشود اگر با مسلمان با طهارت  
 حجامت کنند بخیر و بر بدن خبری نیاید بشود طهارت تباها نشود و شیشیه بر آنجا نهاد و مکید بعد از آن که شیشیه بر  
 هم خبری نیاید بشود طهارت تباها نشود که آن خون که بیرون آمد بفعل مکیده بیرون آمد اما اگر بعد از آن که شیشیه  
 بر کرد و هر چه اندک زرد آب ظاهر شود از سر جراحت و در طهارت تباها نشود که بی فعل بر آید است مسلم که مسلمان  
 با طهارت است و بوجه بر افکند و بوجه خون را مکید و بخورد بعضی گفته اند که طهارت تباها نشود که از باطن بیرون آید و بعضی  
 گفته اند که بوجه و گند اخلاقی است که ایشان نخست ظاهر سرخی را نگاه بکند بظاهر شدن سرخی طهارت تباها نشود  
 بر خلاف اینست و کس که مسلمان را که جفتیده است و خون میخورد اگر کلان است حکم بوجه دارد و طهارت تباها نشود و اگر  
 خورد حکم فحشه دارد و طهارت تباها نشود اگر مسلمان را بر اندام جراحت است و گرم از وی می افتد بکلی و دوگان طهارت  
 تباها نشود و اگر چه بسیار افتد بخلاف اندام مخصوص که اگر یکی افتد طهارت تباها نشود که گرم از محل نجاست می آید اگر در آن گرم  
 بر آید طهارت تباها نشود و اما نگاه کرد بر بدن بر نیاید مسلم که اگر یکی بر اندام جراحت است و بچینه بر نهاده است از سر  
 سر جراحت طهارت باقی بود که آنجا که آفتاب است در محل خونی است اما اگر بچینه زیاده از سر جراحت نهاده بود الا نش از سر  
 جراحت بر و در طهارت تباها نشود اگر جراحت بود بر اندام باید که بچینه پاک بر نهاند اگر بچینه پلید بر نهاند اگر پلیدی وی از نجاست  
 غلیظه است و زیاده از وی میخورد ای نماز را باز دارد و اگر از نجاست خفیفه است روای نماز را باز ندارد و اگر کمال می آید  
 که آن بچینه جراحت نیز پلید میخورد جواب نیست که پلید شدن بچینه بضررت است اما از ابتدای بچینه پلید نهاده ضرورت نیست و اگر  
 حجاب برده پلید نهاده اگر زیاده از گرمی بود روای نماز را باز دارد چون خارج یا بین الداخل خارج نهاده باشد هیچ کمال باید که  
 آن بر و پلید میخورد جواب نهافت که گفته یعنی پلید شدن برده بضرورت اما اسم از ابتدا برده پلید نهاده ضرورت نیست اما اگر  
 بر و پلید نهاده بود اکنون نماز را باز دارد که آن داخل حکم باطن دارد و اندک علم باب نیست که در میان جرح و جراحت  
 بنابر آنکه رسول علیه السلام فرمود که رسول علیه السلام آمدون فامرت بجمعن لودیا فاطمته فمست فمست بود و یا فاطمه است  
 جرح و مستی است اما ایشان حاجت نیست گفتند رسول علیه السلام فرمود که خون من از ابام اندر گشته است من پیش

یا کی فی من قال **قال** النبي عليه الصلوة والسلام لكل امرأة وسى مستحاضة حبشي والنبي وسقري ولو طمى وصلوا ان ظهر  
الدم على الحصى فطر رسول عليه السلام فيمروا ان زن مستحاضة انما يامت بالفتشين فيرسلها في غسل آبر ودهنه وبنده بده  
ولجام بنده وظهرات ساز و نماز گذار اگر چه بیک خون بر بود یا آن زن سولی کرد که یا رسول الله ان فطر ما که بر جامه  
میرسد عفو است یا نبی رسول علیه السلام فرمود که ای گفت یا رسول الله من مستحاضة عین می میرد و دلون وی یا  
رسول علیه السلام فرمود که نشو و شک و مال و مبالغت کن چون عین می رود و اگر لون مانند آن لون باشد است  
و اثر عفو است و اما مستحاضة آمده است که صاحب جرح سائل را بر وقت نمازی طهارت باید ساختن بچنانکه سائل  
علیه السلام فرموده است و در حق مستحاضة **قال** النبي عليه السلام مستحاضة توضع الحل صلوة و اما ذین هر وقتی  
نماز است بچنانکه در حدیث دیگر فرمود **قال** النبي عليه الصلوة والسلام مستحاضة بوقت کل صلوة رسول علیه  
السلام فرمود مستحاضة طهارت ساز و هر وقت نماز را شافعی هر محل کرده است این کل صلوة را بیک فریضه و سنت  
تبع می و علماء با حرم الله محل کردند بیک وقت نماز از اول تا آخر اداء و قضاء و سنت و طوع هر چه گذارد و ابو جرح  
روان چندین بار تا حکم صاحب سائل کرد و بقول آنکه حرمه الله بیک صاحب سائل نیست بر قول شافعی حرمه الله علیه  
هر چه از او اندام مخصوص پیدا کند صاحب جرح سائل است و هر چه در ای این موضع است با مالک است علماء با سیکو نیکو حرمه الله  
هر چه از هر کجا که باشد که پیدا کرد و روان شود و بوقت نماز گذارد آن صاحب جرح سائل بود و مالک حرمه الله گفته است که  
کسی صاحب جرح سائل نیست از برای آنکه این همه نادر است و بر نادر حکم نیست اما بر قول علماء با حرمه الله صاحب جرح سائل  
کسی بود که در باره دروان بود یا سلسل بود یا که افتد یا ریش روان بود چنانکه در دناه بند را تر دارد و در یک وقت نماز  
**مسئله** هر صاحب جرح سائل مستحاضه که به بنده یا به برده آلاش خود را تواند که داخل خود را و ظاهر و باطن و بر حکم اصحی بود  
اما بنده یا بنده بنده شافعی حرمه الله گفته است که صاحب سائل که به بنده آلاش را داخل خود را و بر حکم اصحی بود اما مستحاضه که صاحب سائل بود  
از برای آن معنی که چندان حدیث که در رسول علیه السلام زن مستحاضه فرمود و بر مستحاضه فرمود شیخ الاسلام بران الدین  
حرمه الله گفته است که این را خاص فهم گشته اما عام فهم نمیشد اصل درین باب نیست که هر جرحی را که بند بر بندگی اگر وی بکتابه را  
تر دارد و بیک وقت نماز بر حکم اصحی بود و اگر دناه بند را تر دارد و در یک وقت نماز بر حکم صاحب جرح سائل بود و صاحب دناه  
نیز همین حکم است که یاد کردیم و در حق صاحب جرح سائل یعنی اگر بکتابه برده تر دارد و حکم اصحی بود و اگر دناه برده تر دارد  
در یک وقت نماز بر حکم مستحاضه بود طهارت صاحب جرح ناقص است یا کامل بقول شافعی ناقص است بیک فریضه تواند  
گذارد و سنت تبع و می بقول علماء با حرمه الله کامل است از اول وقت تا آخر وقت قضاء و اداء و سنت و طوع که از او را بود  
اما مستحاضه هم حالات خود را و ابو **مسئله** طهارت صاحب جرح سائل با نذر آمدن وقت تباه نشود یا  
پروین رستن وقت بقول زفر حرمه الله با نذر آمدن وقت و بقول ابو حنیفه و محمد رحمته الله به پروین



رفتن وقت بر قول ابو یوسف رحمه الله هم باشد آمدن وقت و هم بیرون آمدن وقت نماید این خلاف جایز پیدا می کند  
 که صاحب جرح سایل نماز باشد و گذارد باطهاره ناقص آفتاب را بدایمان طهارت نماز نمی میکند از قبول زعفری نماز روا  
 بود قبول نماز پیش از آنکه رخصت شود و انبوه اما اگر صاحب جرح سایل طهارت سازد از برای نماز می بیند در ایام جهان  
 طهارت پیش از آنکه از قبول ابو یوسف رحمه الله رو بود و قبول ابو یوسف و زعفری و انبوه و اگر طهارت ساخت از برای نماز عبد  
 را وقت نماز پیش از آنکه بدایمان طهارت نماز پیش از قبول ابو یوسف و زعفری رخصت شود و انبوه اما بعضی گفته اند که  
 قیاس قول ابو یوسف رحمه الله هم رو بود از برای آنکه نماز عبد را وقتی طهارت ساخت و طهارت روا نیست که نماز روا بود و اگر  
 آنکه حکم نماز رخصتی است نماز عبد را نیز همان بود از آنکه نماز رخصتی را طهارت می سازد بهمان طهارت نماز پیش از قبول و رو بود  
 نماز عبد نیز همین بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیش از آنکه باطهارت ناقص هم در وقت نماز پیش از خون منقطع شد باطهارت  
 ساخت وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر می گذارد و از برای ظاهر روایت  
 است که رو بود و عیسی ابن ابان رحمه الله گفته است که رو بود از برای آنکه طهارت صاحب جرح سایل باشد آمدن وقت تمام  
 میشود و یا بیرون رفتن وقت و اینجا وقت بیرون رفتن وقتی اندر آید اما ظاهر روایت است که رو بود از برای آنکه وقت  
 نوشدن طهارت تمام شود که ناقص بود و این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جرح است سیلان شد عیسی  
 ابن ابان رحمه الله گفته است که وی نماز نیست طهارت سازد و نماز را از سر گیرد اما ظاهر روایت است که سازد و نماز بنا کند  
 رو بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیش از آنکه باطهارت ناقص هم در وقت نماز پیش از خون منقطع شد  
 نماز طهارت ساخت وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع کرد  
 که اتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد و در میان نماز جرح است سیلان شد عیسی ابن ابان رحمه الله گفته  
 است که بگذرد و نماز تمام کند ظاهر روایت است که طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند بنا بر اصل است که  
 وی این نماز دیگر را باطهارت نماز پیش از آنکه باطهارت نماز دیگر عیسی ابن ابان رحمه الله گفته است  
 که باطهارت نماز دیگر اما ظاهر روایت است که باطهارت نماز پیش از آنکه طهارت نماز پیش  
 وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است **مسئله** صاحب جرح سایل را  
 در میان نماز وقت نوشدن اگر باطهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد  
 و اگر باطهارت کامل است عیسی ابن ابان رحمه الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر  
 همچنانکه ختم در نماز آب یا بیا یا مع موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم  
 بود اما ظاهر روایت است که نماز روا بود که بوقت نوشدن طهارت تباه شود که آن طهارت ناقص بود این  
 طهارت کامل است اگر بگذرد و نماز بگذرد و نماز تمام کند و در میان نماز جرح است سیلان شود عیسی ابن ابان

رحمة الله علیه گفته است که وقت نوشیدن نازنه شود طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نازنه نیست اما ظاهر در  
 است که طهارت سازد و بر آن نازنه کند **مسئله** صاحب جرج سایل نماز پیشین بگذارد با طهارت ناقص هم در وقت  
 نماز پیشین خون منقطع شد با طهارت فساد است که گذشت و آن نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر و راه طهارت ساخت  
 و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جرات سیلان شد عیسی ابن ابی حمزة گفته است که بر که زود نماز تمام کند و  
 طاهر و آینه است که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حد است طهارت از حد است  
 جرات بر اسم و ندارد و اما اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حدیث را در میان نماز جرات شد طهارت سازد و بر نماز  
 بنا کند و اگر طهارت ساخت از برای جرات را در میان نماز حدیث رسیدش طهارت سازد و بر نماز بنا کند که طهارت شد  
 جرات بر اسم و ندارد و طهارت جرات حدیث را سود ندارد و این نیز همان حکم دارد و اما در جامع البیروت است که بر  
 کند و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارت سازد از برای جرات را در میان نماز جرات دیگر سیلان شود طهارت  
 سازد و بر آن نازنه کند و محمد حسن رحمة الله علیه این مسئله را در خون بی نموده است اما اگر طهارت سازد از برای جرات  
 جرات را در میان نماز از برای خون منقطع شود فرجه الله گفته است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد که این بیانی  
 بر صیغی شود و این در ظاهر و آینه است که بر که زود نماز تمام کند که بدینست و بطریق اولی بود که این بیست  
**مسئله** صاحب جرج سایل نماز پیشین بگذارد با طهارت ناقص هم در میان نماز پیشین خون منقطع شد با طهارت  
 فساد است که گذشت و آن نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر و راه طهارت ساخت و نماز دیگر گذارد و اگر پیش از فرو  
 رفتن آفتاب جرات سیلان شود بر دو ظاهرش بر او بود و اگر بعد از فرو رفتن آفتاب سیلان شود نماز پیشین را با گذارد  
 و نماز دیگرش بر او بود و اما اگر نماز پیشین تمام کرد و آنگاه خون منقطع شد اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن آفتاب  
 جرات سیلان شود بر دو نماز وی بر او بود و اشکال آنست که در سلسله اول نماز پیشین را با گذارد و اینجا چراغی که از  
 جواب است که در سلسله اول در میان نماز خون منقطع شده است چگونه کامل بر و گذشت و جرات سیلان شود و  
 وی حکم اصحی گرفت از آن وقت خون منقطع شدن دی پس بعضی از نماز را با طهارت ناقص گذارد و است با گذارد  
 اما در مسئله دوم نماز تمام کرده است آنگاه خون منقطع شده است اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن  
 آفتاب جرات سیلان شود و بر دو نماز وی بر او بود **مسئله** صاحب جرج سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد  
 باید که طهارت سازد و اگر طهارت با نساخت و بهمان طهارت نماز پیشین که اردان نماز وی موقوف بود اگر  
 نماز دیگر را سیلان شود نماز پیشین بر او بود و اگر نماز دیگر را جرات سیلان نشود طهارت سازد و نماز پیشین را با گذارد  
 و هرگاه که چنان افتد که بعد از طهارت پیش از تحریر خون منقطع شود باید طهارت ساختن تا اگر ویرا حدیث بر او بود که  
 بر آن نازنه کند و اگر اصحی بودی افتد که افتاد وی درست آید و اگر طهارت سازد و نماز شروع کرد اصحی بودی افتد که در سلسله

و اگر ویرا در میان نماز خراحت سیلان شود نمازی رد و بود و این اصلی را نماز تباه شود اما اگر نماز تمام کرد و آنگاه نماز  
 خراحت سیلان شود نماز رد و بود و مسسل اگر اول وقت مسلمان صاحب خراحت بود نماز گذارد بطهارت ناقصه  
 یا خروقت خون منقطع شد طهارت سازد و نماز بار گذارد و اگر خروقت صاحب جمیع بود طهارت ساخت و نماز گذارد  
 وقت نوشیدن خون منقطع شد و صاحب امام غزالی رحمه الله گفته است که بروی چیزی نبود که می بیند تنوی غسل که در وقت  
 شیخ الاسلام برمان الدین رح گفته که طهارت سازد و نماز بار گذارد و از برای آنکه آن نماز بیک وقت کامل می  
 باید تا ویرا حکم صاحب جمیع سایل شود و اینجا بیک وقت کامل نشده پس بی حکم اصحا دارد و نماز را با طهاره ناقص  
 گذارد و هست و آن نماز را بار گذارد و بابت بست یک در میان پرده نهاده و پرده سرسوی است و فریضه است و  
 واجب است دست گرفتن ترخیز بود و چنانکه بی پرده بقا طهاره نیاید پرده نهاده بروی فریضه بود و اگر زنی  
 بود که بیک وقت نمازی پرده بقا طهاره نیاید و بیک وقت نمازی پرده نهاده بقا طهاره نمی یابد پرده نهاده  
 بروی واجب بود و اگر زن خشک مزاج بود که بی پرده بقا طهاره نیاید پرده نهاده بروی سنت بود و  
 سنت ملوم و متان عایشه صدیقہ رضی الله عنها مسسل محل پرده سه است خارج است و بین الداخل و الخارج  
 و الداخل و غیره چنان بود که لب و دندان و حلق پرده کی نبند که اولیتر آن بود و حاجه محمد سلیمان رحمه الله گفته است  
 که داخل نهاده و بیرون را مظهر رود و این است که اگر بخارج بقا طهاره می یابد بین الداخل و الخارج نبود و اگر بین  
 الداخل و الخارج بقا طهاره می یابد بداخل نبود و اگر بداخل بقا طهاره نیاید بی حکم صاحب جمیع دارد و وقت  
 نمازی طهاره سازد و نماز گذارد و مسسل پرده نهاده خارج جوت نباید پیشتر بر در میان ندارد و اگر پرده  
 یا بیفتد اگر خشک است طهاره باقی بود و اگر تر است طهاره تباه شود و مسسل اگر پرده نهاده بین الداخل و الخارج خوب  
 نباید پیشتر بر در میان ندارد و اگر پرده بر در یابد افتد بر فرج و پشت اگر تر است طهاره تباه شود و اگر خشک بود طهاره  
 باقی بود و مسسل اگر پرده نهاده بین الداخل و الخارج داخل تر است و خارج خشک طهاره باقی بود اما هر چه اندک تری از  
 داخل بخارج سرایت کند طهاره تباه شود و مسسل پرده نهاده بین الداخل و الخارج ساعتی براید پرده بیفتد اگر  
 تر بود طهاره تباه شود و اگر خشک بود و ابو جعفر رحمه الله گفته است که طهاره باقی بود اما ظاهر رود و این است که طهاره تباه  
 شود و از برای آنکه خروقت خالصی است که نمی خورد و باز بگزارند نام خشک شود و بین سینی طهاره تباه شود و پرده باید بود و اگر  
 موضع مخصوصی بخاست ظاهر شده است و اگر طهاره است پرده نهاده طهاره تباه شود و یا بقول شافعی رحمه الله طهاره تباه  
 شود که وی بسوئان اندام را حدث دارد و بقول علماء و محققین جواب بر تفصیل است اگر تری با کثرت می سرایت کند  
 طهاره تباه شود و اگر سرایت نکرده باشد تباه نشود و مسسل اگر زن پرده نهاده چون بر پشت بر پرده آب نمی دید  
 اگر از خواب برخاسته است غسل واجب نبود و اگر تحفته بود غسل واجب نیاید باید و مستثنی که فرج و دست

یکی فی ظهار دوم فرج باطل فی ظهار را حکم است که بوقت غسل شستن آن فرضیه بود و به سهوی گفت  
چپ و در فرج باطن حکم است و موضع بکارت در میان دو فرج است اما آن مسکه هم دو حکم است و طهارت تبا  
نشود و تری بفرج مردن برسد و موجب طهارت بوده مردان همین است مسلسل اگر کبری بی پرده بقا و طهارت نمی باشد  
خواجده امام زاهد فرمود که طهارت که میان داخل و خارج نمیدانید که زن از آن بر حال خود نگاه کند تا روزی که حاجت  
آید حجت بود پرده نهد تا به بقا و طهارت نماز کند و در شیخ الاسلام بر آن الدین حرمه است که گفته است که نباید که بسبب ده  
نهان بودن بکارت می زایل شود و می آن ساعت زن از آن نباید که بر آن حال کوهی و نه دی پیش خصم خود تحمل کرد  
و بر حکم صاحب حج و ابریم تا بوقت غازی طهارت میسازد و نماز میکند اما نگاه که صحبت با جد بکارت حق عبد  
است و عبادت حق حق و شریعت حق عبد را مقدم دارد بر حق با بر حق مسلسل و زده دار اگر پرده نهد و بر  
رفت روز تبا نه شود یا نه اگر پرده را غایب کند چنانکه بکستن حاجت آید روز تبا نه اما قضا و حجت شود  
کفارت نه اما اگر ریشتر آن پرده بسته بود و آن رشته طهارت میتوان که پرده را بجای خود باز کرد و زده  
تبا نه نشود و محمد حسن حقه الله در کتاب صوم خود آورده است که اگر روز و اگر کوشت پاره را رشته بر بندد و سر  
رشته را بگیرد و آن کوشت پاره را فرد خود و آن کوشت بمعهده وی رسد چون آن رشته را بکشد و آن کوشت  
را بر آرد و زده تبا نه نشود و این نیز همان حکم دارد چه فرق بود میان آنکه کوشت را فرد خود و باز بر آرد و یا  
آنکه زن پرده را غایب کند و بجای خود باز آرد مسلسل اگر پرده نهد و غایب شد و یا حقه نیست با جماع  
روزه تبا نه نشود و قضا واجب آید کفارت می و با جماع غسل واجب نشود و اگر با طهارت بود طهارت تبا نه نشود و میانی  
اگر حقه تر بود طهارت تبا نه نشود و اگر حقه خشک بود طهارت باقی بود و اگر زن از آن کوشت پاره را بر آرد و یا طهارت حقیقت  
بعد از آن پرده می نهد اگر تر مزاج است اتفاق طهارت تبا نه نشود و اگر خشک مزاج است بر قول شافعی مع طهارت  
تبا نه نشود و بر قول علما و ما رجیم طهارت تبا نه نشود و مسلسل اگر مسلسل را در حصیه تنگ بود از آنکه نباید مردن  
آورده بول از راه مثانه از آنجا سر می کند تا سیلان نشود طهارت تبا نه نشود و بخلاف آنکه مسلسل را در اندام  
نهان جراتی بود خون یاریم از آن جراتیه می کند پس اندام بر چه اندک ظاهر شود طهارت تبا نه نشود که زن موضع  
خون یاریم سر تر می کند از آنجا است اندک خالی خود میانی و از آن موضع بر چه اندک بول از آن طهارت تبا نه نشود و الله اعلم بالصواب  
بست سیم در بیان جفیف شرع است یا نه و اخبار اجماع است و رسول علیه السلام فرموده است که نشان یمن آنست که عایشه طلب کند مردن  
از آن احکام جفیف است و رسول علیه السلام فرموده است که نشان یمن آنست که عایشه طلب کند مردن  
عایشه تبه ریغی الله عنها که در او شکی نیست و سوال کنند از او در نفعی نباشد بلکه از نفعی جفیف نیست و هم بهر آنکه با جماع  
در عایشه جفیف است و الله اعلم بالصواب و این است که از آنجا که عایشه تبه ریغی الله عنها که در او شکی نیست و سوال کنند از او در نفعی نباشد بلکه از نفعی جفیف نیست و هم بهر آنکه با جماع

ای مومنان گردیده و گردن داده و یکاکی خدای عزوجل در رسالت انبیاء کما بهاریدش خود را و اهل خود را از انش  
 و درخ که افزونده او سنگ است و آدمی در سول علیه الصلوٰۃ و السلام فرموده **قال** النبي عليه الصلوٰۃ و السلام  
 کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعيته رسول علیه الصلوٰۃ و السلام فرموده است که فردا قیامت بر امیر بر سوال کنند عیبت  
 وی و مرا و امیر شوهرت زن عیبت وی و خواجه ابو الحسن استغنی رحمه الله در کتاب حیض آورده است که فردا قیامت  
 امثال صدها زن با یکدیگر بود و در عتاب می چهارم و در سوال اینده چنانچه شنوی و پدر و برادر و برادر کن این زن جز  
 بر پیش ایشان تواند شستن و جز بر پیش ایشان تواند احکام مسلمانان اموضن باز مرد بود که ویرا ماور بود و خواهر و برادر  
 و عیالان از شکوات باشند و کثیران باشند بجا که موت و نیا در دمه وی لازم بود اموضن احکام آخرت بجز  
 لازم بود از برای آنکه فی باشد که در الایش بود و لیکن در حکم باکان ثابت شده باشد عبادت نامد بر کار شود و  
 بسیار زن بودند که آنرا لایق عید و لیکن حیض بود و شنوی کرد و فراتش کرد و و فرزند بر فراتش فاسد شد اموضن  
 احکام حیض فیض اند هم بر مرد و هم بر زن تا زن وقت عبادت داند و مرد وقت فراتش هم خواجه ابو الحسن استغنی رحمه الله  
 گفته است که حیض در ایشان نه است عیبتی از برای آنکه اگر عیبتی در عیالان سول علیه الصلوٰۃ و السلام حیض  
 نبود می بر زن که اهل حیض بود و از اهل محل بود و بر زن که اهل محل بود محل عبادت سول علیه السلام بود **قال**  
 النبي عليه الصلوٰۃ و السلام تا کما اتوا الله و کانوا فی ابایی الامم یوم القیمه و باسطه و بهی حتی یسطر سول تم فرموده  
 که کما که نیکد تا فرزند تولد شوند بسیار که من بقیامت عبادت کنم به بسیاری است اگر چه من ان سقط باطل شده باشند  
 و خواجه ابو الحسن استغنی گفته است که این حیض در ایشان از حکمت الهی است از برای آنکه ایشان خفیه باشند و  
 ملول عباد که ایشان از عبادت خداوند عزوجل ملالت افزایدند و عزوجل در ربانی روزی چند و بسیار  
 در ایشان نباده و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیایند تا ایشان ملالت بیایند  
 و دیگر مرد و امبا آخرت بسیار سبب نقصان عقل است و سمع و بصر خداوند عزوجل در ربانی روزی چند و سبب  
 در ایشان نباده و سبب آن صحبت بر ایشان حرام کرد و این تا چون زن شایسته معملی شود و محصلی آید و در سبب  
 فراتش شود و فراتش آید و میان ایشان الفتی نوید آید بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است  
**قوله تعالی** ان شکرم لا یدیکم و فرید نعمت انو که خداوند عزوجل ایشان را فرزند می دهد که خداوند عزوجل یکاکی  
 بشناسند و بوجدانیت یاد کند و هم خواجه ابو الحسن استغنی رحمه الله گفته است که در حکمت ایشان است که کار ایشان  
 باقی باشد و حرارت در ایشان غالب باشد و ربانی ایشان را نعمت ای فصد و حجامت جلبت آید خداوند عزوجل در ربانی  
 چند و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیایند تا ایشان ملالت بیایند و در ایشان  
 و خشن که حیض در مومنان چنانکه در بعضی اند عیبتی از این سخت نیستی و اول که در روز و آنجا ملت پیدا و آن را در روز و آنجا

دی باقی ماند بقیامت اما خواجہ امام اجل خیرین صلی اللہ علیہ وسلم گفت است که این فطرتشاید گفتن در حق ما و خود وطن که در ششم  
 و دیگر آنکه خداوند عز و جل بکنایه دیگر برگزید **قوله تعالی** فانزلنا زلزله و زلزله یعنی ایماں میدادیم بدان رخت منتهی  
 اما ما را با کیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجہ ابوالنضر ماتریدی رحمه اللہ علیہ گفته است که ما ایماں میدادیم بحمد  
 پیغمبران اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را با کیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت  
 نیست و در عرب حیض نام لونی بود که از چربی بد پدید آید همچنان از خار و رخت مغیلمان صمغ بد پدید آید عرب گویند حاضه الشجره  
 و در دیار از رخت فوت و حیض زرد و الو و سلم لون بد پدید آید عرب گویند حاضه الشجره و از خرگوش لونی بد پدید  
 چنانکه از زمان عرب که بنده حاضه الارنبه محمد حسن رحمه اللہ علیہ در کتاب صوم این حکایت آورده است که روزی اعرابی  
 نزد یک سول علیه الصلوٰۃ وخرگوش بریان بد پدید آورده بود که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام انرا قبول کرد و خوا  
 تا بازه از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول اللہ از وی لونی بدیدی آید چنانکه از زمان سول علیه السلام فرمود  
 لیس شیء یعنی این نیست لکن رسول علیه السلام ازنده را گفت بیشتر ائی اخروی اعرابی گفت یا رسول اللہ من وزه  
 میدارم رسول علیه السلام گفت چه روز میداری اعرابی گفت اول ماه اخر ماه رسول گفت کجائی از روز  
 من از روز بر آورم و او پیغمبر علیه السلام اعرابی گفت یا رسول اللہ روز شاکدام است و روز و او علیه السلام  
 که ام رسول علیه السلام فرمود که روز و او علیه السلام نبوده است که یکروز خوردی و یکروز در روز و شاکتی یا روز  
 خوردی و در روز و شاکتی و روز من و زه ایام صوم است و یکروز است گفت بیشتر ائی و خور تا از روز  
 بیاموزم که پوسته روزه دار با شکی گفت یا رسول اللہ ان کدام روز است که من پوسته روزه دار باشم رسول  
 علیه السلام گفت ان روز ایام صوم است و انگاه رسول علیه السلام از آن خرگوش تناول کرد و از آن بیاراضیت  
 کرد و این صیفت فرمود **قال** النبي علیه الصلوٰۃ و السلام ابدا یا مشرک ما را معلوم آنکه چون چیزی خوردی  
 در میان جماعتی بیاراضه را از آن نصیب بود و ازنده را نیز نصیب باید کرد و ازنده اگر بخورد باکی نبود از برای  
 آنکه رسول علیه الصلوٰۃ و السلام آن اعرابی را تکلیف نکرد و کثرت روز و در بعضی شهر است مبارجی بنامید کرد و  
**قال** النبي علیه الصلوٰۃ و السلام العابدی بمنه کالعابد فی قبه سول علیه السلام فرموده است که اگر کسی شیده خود را رجوع کند  
 بود که قتی آورده را باز خورد و زه ایام صوم صغیر بود صلوٰۃ اللہ علیہم بنیاد عید چون از این شست یا او شستنی می از کرد  
 غبار گرفت چنانکه شیخ الاسلام علی بن حجاج میگوید اگر چه غبار گرفت تن را یا غسل علیه السلام آنکه گفت ام روز و زه داران  
 روز و زه و جمیع روز و زه شست خداوند عز و جل و او را که اعضا ویران کرد و غبار و نیایا که و ازنده روز چهارم گفت که روز و زه  
 دار و زه شست خداوند عز و جل چنانکه اعضا ویران کرد و غبار و نیایا که و ازنده روز چهارم گفت که روز و زه شست خداوند عز و جل  
 کل اعضا ویران کرد و غبار و نیایا که و ازنده روز چهارم گفت که روز و زه شست خداوند عز و جل و از کرده غبار و نیایا که و ازنده

بنده مومن علی که کار او این سه روز روزه دارد و خداوند عزوجل فرمود که اگر کسی بانه بپایند که در این روز عیادت و زیارت  
 حیض نام نهند و اگر از زنان پیدا از موضع مخصوص بوقتی معلوم و بعد وی تمام اما داخل و اگر وی عیادت  
 است سیدین سبب حیض اندر آن گفته است که هر چه اندک مینه حیض بود وی گفته است که کسی علم حیض را از من نپنداند  
 و مالک گفته است که کسی اعت مینه حیض بود وی قیاس کرده است بغاس بقول شافعی گفته است که شش گشتار  
 و مینه شش گشتار و بیشتر شش پانزده شش روز و از برایم نمی خنجر حجه آمد و در این است به یک و اتیه شش گشتار  
 و یک و اتیه قیاس کرده است بخوبی و بدان پدرش حسن زیاده از ابو حنیفه حجه آمد و در این است که سه روز و دو  
 شب مراد از وی سه شش روز است بر قول ابو یوسف حجه آمد سه شش روز کمتر که دو نیم شش روز بیشتر که  
 بیشتر که احکم کل است دلیل آنکه اگر آب برنج است میگذرد آب نجس بود اگر غایت نجاست میگذرد اینک بیشتر و  
 حکم کل است اعضا که پوشیدن وی در نماز فرضیه است بیشتر از وی کشاده شود وی رکن چنان نماز گذارد  
 روزه نماز را باز دارد و اینک بیشتر که وی را حکم کل است اگر بیشتر از روز گذشته باشد نیت روزه کند در  
 نیاید اینک بیشتر ویرا حکم کل است مسلسل قربانی بیشتر از کوشش بیشتر از چشم با نقصان بود قربانی را نشاید اینک  
 بیشتر که ویرا حکم کل است مسلسل جزیه که از بیشتر از سال جاری بود جزیه از دزدی ساقط شود اینک بیشتر ویرا حکم کل  
 مسلسل فرزند بیشتر از مادر پیدا حکم نفاس دارد اینک بیشتر ویرا حکم کل است مسلسل کشته با مردار آمیخته بود اگر  
 غایب کشته بود حکمی جاری بود بقول علامه ارجح است اینک بیشتر ویرا حکم کل است مسلسل اگر در مکه کاه کافران یا  
 مومنان کشته شده اند اگر غایب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بکمرستان مومنان دفن کنند اینک  
 بیشتر ویرا حکم کل است **قال النبی صلی الله علیه و سلم** لقوا موتاکم بشهادت ان لا اله الا الله و اتفاق است  
 که آن وقت که ایشان را قتل میکنند ایشان هنوز زنده اند و لیکن نزدیک اند بمردن رسول علیه السلام  
 ایشان را زنده فرمود پس معلوم شد که هر کار که نزدیک بود به تمامی وی حکم تمامی دارد و درین همه صورتها این بیشتر  
 است ویرا حکم کل است اما ابو حنیفه و محمد و جهم گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون اینجا احکام ثابت  
 ی باید کردن و آن گذشتن عده است و فرض ساقط ی باید کردن و آن ترک عبادت است لی بیشتر حکم کل است  
 دلیل برین مسایل نجاست غلیظ نزدیک است که زیادتی نزدی شود و لیکن هنوز نشده است با وی نماز  
 رد بود اگر حیوانی در طریق اولی بود اینک بیشتر ویرا حکم کل است مسلسل اگر مسلمان یا نجاست غسل کرد و بر اعضا رانی و یا  
 موی خشک تا نزد عهده جنابت میرود نیاید اینک ویرا حکم کل است مسلسل اگر نجاست غلیظ نزدیک است که بیشتر فاش شود  
 لیکن هنوز نشده است با وی نماز رد بود اگر حیوانی در طریق اولی بود اینک بیشتر ویرا حکم کل است مسلسل اعضا که شستن  
 وی در طهاره فرضیه است اگر بران اعضا موی پایان موی خشک مانند طهاره در دست نبود نماز رد نبود و اینک بیشتر ویرا حکم کل

مسئله حوض نزدیک باشد که در ده روز شود ولیکن غیر فتنه است از بی طهارت و غسل و اجتناب از کثرت و غیره  
افتد بجنس شود اینک بیشتر دیر احکم کل حوض درین حوض کم ده دره نظری یا خون چکیدن یا نجاست آن حوض  
یکچنان اول بر یکدم اینک بیشتر دیر او شربت حکم کل حوض حوض است ده دره در میان دی سستی بر کشیدند کم ده  
ده شود در بی طهارت ساری را و توبه یک بیشتر دیر احکم در شربت حکم کل حوض اگر مسلمان چهار رکعت نماز کند و در هر رکعت  
نماز او را و ولیکن نماز آخر بخانه در روز نماز وی را و نمود اینک بیشتر دیر احکم کل حوض اگر مسلمان است و نماز او را  
کم طهارت وی نکرده واجب نشود و یاد دیت درم فقره است که در آنجا از کتبه و واجب نشود و اینک بیشتر دیر احکم کل حوض  
مسئله اگر نصاب تمام است ولیکن از سال تمام چیزی باقی است یا از آن حصا چیزی خرج کرده نصاب تمام نماید و کتبه از کتبه  
ساقط شود و اینک بیشتر دیر احکم کل حوض فردی سو کند خود که از هر یک نماز را و در هر یک بیشتر یا نه خود در روز نماز کند  
نماز کند سو کند بگردن آید اینک بیشتر دیر احکم کل حوض فردی سو کند خود که از هر یک نماز را و در هر یک بیشتر یا نه خود در روز نماز کند  
نماز کند خود که از هر یک نماز را و در هر یک بیشتر یا نه خود در روز نماز کند  
دوران چیزی که است قاضی جبر کند بیشتر یا نه بقصص اینک بیشتر دیر احکم کل حوض اگر از آن کس که در روز  
رست بود ولیکن از بهای چیزی باقی است قاضی جبر کند باین رابعه بنیم اینک بیشتر دیر احکم کل حوض فردی یا  
خود ایلا است و ایلا بستن آن بود که سو کند خود که با چهار ماه باز از خود داخل کند اگر این سو کند و او فاکند زن بر وی طلاق  
شود یک طلاق باین اما اگر ازین چهار ماه چیزی باقی بود که در باین زن دخول افتد ایلا باقی نماند اینک بیشتر دیر احکم کل حوض  
اگر سو کند بحد آخره یا کفایت یمن لازم شود و یمن ساقط شود اگر سو کند با طلاق خود ده با اگر سو کند را و فاکند یا  
کند زن را طلاق واقع شود مسئله اگر مردی بجلال خود چهار رست چهار رستن آن بود که زن خود را چنین گوید که هر توبه  
من چون سر ما درین بایست توبه بر من چون پشت ما درین بایست توبه بر من چون شکم ما درین بایست توبه بر من چون قریح ما در  
من این لفظ را نصد اطلاق بوده است اما روزی زنی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شو بر من  
و اینچنین گفت رسول علیه السلام فرمود که بر شو بر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله بر من بر بخشای و در جم کن  
من بی طهارت سال ام مرا کسی فکر نکند رسول علیه السلام باز فرمود که بر شو بر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله چنین  
نیفر مایه که فرزندان خود را رسول علیه السلام باز فرمود که بر شو بر خود طلاق شدی از آن یک گفت یا رسول الله  
با چنین میفرمایند جبرئیل آمد و این آیه آورد قوله قل و الذین یظاہرون من انسابهم ثم یعودون اما قالوا فخر بر قریه من  
قبل ان تماسا و کم یوعظون به و الله با تملون خبر نمس لم یجد نصیام مشهرین متابعین من قبل ان تماسا  
نمس لم یستطع فاطحها من مسکینا اگر این مظاهر را مال نیست یا بنده از او کند بر و زه کفارت میکند  
کم از شصت روز روزه داشت روز شصتم بر بنده قادر شد یا در باین زن دخول افتد و آن یک کم



از شصت روز زارونه قطع شود و روزی از سر افتد اینک بیشتر ویراحکم کل **مسئله** اگر قتل خطا افتاد چنانکه یکی تیر صید  
 را کرده بر موی اندک شد ویت بر عاقله لازم شود بروی کفارت واجب شود بنده مومن از او کند یا شصت روز بپوشد  
 روزه و از اینجا طعام و اون نیاید است و اگر ویر قدرت از او کردن بنده نیست بروزه کفارت میکند یک کم شصت  
 روزه و شصت روزه شصت نیست از شصت اموش کرد و این روزه باطلی شود و کفارت از سر افتد اینک بیشتر ویراحکم کل بی  
**مسئله** اگر مسلمان بگوید روزه از ماه رمضان بخورد تباہ کند بمبشرت بعد ابروی تصاب بود و کفارت لازم شود و بنده از  
 کند یا شصت روز روزه دارد بپوشد یا شصت مسکن طعام دهد تا کفارت ساقط شود اگر در بنده از او کردن عاجز بود  
 شصت روز بپوشد روزه دارد تا کفارت شود و یک کم شصت روز روزه داشت و رخصتم بر بنده قاور شد ان یک کم شصت  
 روزه قطع شود و بنده که از او کند اینک بیشتر ویراحکم کل بی **مسئله** اگر موی کفارت ماه رمضان افتد یک روز روزه از  
 ماه رمضان بخورد تباہ کرده است بمبشرت بعد امان دارد و بر روز کفارت میکند یک کم از شصت روز روزه و شصت  
 روزه رخصتم بر بنده قاور شد از روز باطلی شود باید که بنده از او کند اینک بیشتر ویراحکم کل بی **مسئله** اگر مسلمان  
 وادنده بر جری که رحم لازم آید و العیاد باشد قاضی کوایی ایشان نشنود و بر سر روزه از اینک بیشتر ویراحکم کل بی و  
 ایشان اشتداد از روزه زند اگر کسی کم زند حد ایشان تمام نرزد و باشد اینک بیشتر ویراحکم کل بی **مسئله** اگر چهار کس کج  
 و بنده قاضی کوایی ایشان نشنود و اگر محصن بود مسکسار کنند و اگر محصن خود صد تا زیاده زند اگر کسی کم زند حد تمام نرزد و باشد  
 بیشتر ویراحکم کل بی **مسئله** اگر موی قطره خورد ویراحد لازم آید اشتداد از زیاده زندش اگر کسی کم زند حد وی نرزد  
 چند اینک بیشتر ویراحکم کل بی **مسئله** اگر زنی روزه دار است بیشتر از فرو رفتن اقباب را جیصن آید از روزه وی معتبر نرزد  
 اینک بیشتر ویراحکم کل بی **مسئله** اگر زنا زنا با زن و ششاد است اگر بازده شبار نرزد کم از ساعی حدی طرش درست بود  
 اینک بیشتر ویراحکم کل بی و برین همه صورتها و آنچه بدین ماند بیشتر است ویراحکم کل بی پس معلوم آید که حیض از سه کم نیست  
 و از ده زیاده بی دلیل بر قول راویان معتبر در کثرتش و باید میکند انس بن مالک رضی الله عنه و معاذ جلیل و ابومات  
 البابی و مادر مومنان عایشه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام احکام جیصن بیان میکرد و که کثرتش سه شبار نرزد  
 و مومود و پیشتر وایه میکند امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود و  
 عبد الله عباس و عثمان بن حاص الشقی رضی الله عنهم اجمعین این شش و آنچه بار برده تن روایه میکنند این حدیث را که  
 رسول علیه الصلوٰه و السلام احکام جیصن بیان کرد و از سه شبار نرزد و اگر کرد و برده تخم که پس معلوم شد که حیض از سه کم نیست  
 و از ده زیاده بی دلیل بر حدیث رسول علیه السلام **قال** **النبی صلی الله علیه و سلم** حیض النساء ثلثة ایام من حی سته و حی سلی  
 حیطاس عبادت سه و نفاس هم حیطاس من اربعین غررة و مصیعی الصبی من ثدی امه خبر لها من عین رقبه و آنچه  
 شیخ النول من لبن امه خبر لها من اربعین حجة و عمره و ما من امرأة تحض الا كانت ایام حیضها کفارت لها من حی من ثوبها





سپید بود و رنگش شده رنگین شد حیض نمود اما اگر تر بود رنگین بود چون خشک شود سپید شود حیض نمود اما اگر اول ماه حیض  
 دید و آخر بخنان دید و در میان سپید دید این همه حیض بود اما اگر درین میان نماند از ده بود آن هم روان بود و قضا بود  
 و بی نی و اگر زده در نضید داشته بود و روان بود و قضا بود و بی بود چون زده در نضید بود اما اگر زده در نضید بود و بی بود  
 و قضا بود و بی بود چنانکه با جامه بلبه شود نماز درست نباید شد و درین حیض در زده تیرت نباید و در ماه رمضان فصل  
 در ماه فاسده اگر حرام دم بدید بقول شافعی رحمه الله حیض بود بقول علماء مارجمم الله حیض و خون فاسد بود و اگر در اول یا آخر  
 آن نشدید و دیگر قرینه دید بقول شافعی رحمه الله حیض بود بقول علماء مارجمم الله خون فاسد بود اگر دم زده اندک زده بقول  
 شافعی رحمه الله علیها پانزده روز حیض بود بقول علماء مارجمم الله یا دوازده خون فاسد شود و نفاس او را چهل روز  
 بقول شافعی رحمه الله تا شصت روز نفاس بود بقول علماء مارجمم الله خون از چهل تا دوازده فاسد بود و مسلسل اعتبار باکی از  
 وقت نهاده برده است و اعتبار حیض از وقت برداشتن پرده فائده این اختلاف جایی پیدا میکند که زنی در حالت یکی  
 کابلی کرد و نماز حشمت کند و پرده نهاده بود باید پرده برگرفته رنگین بود قضا این نماز حشمت بر وی بود که ازین زمان  
 حکم حیض گرفت و اگر در حالت حیض نماز حشمت پرده نهاده و نماز حشمت کند باید او پرده برگرفته سپید بود و قضا نماز  
 حشمت بر وی بود که معلوم شد که نماز حشمت پاک شده است که پرده نیالوده است و محمد رحمه الله حسن الاعتبار دارد و حیضه بود  
 یوسف رحمه الله ظاهر شد از اعتبار و از محمد رحمه الله قیاس کرده است بحسن حدث تا اگر مسلمان در نماز حشمت پاک کرد و زنی  
 ظاهر شد بعد از قرائت نماز تحمیر کند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را پاک کند و ازین نیز همان حکم دارد ابو حنیفه  
 و ابو یوسف رحمهم الله گفته است که آن درست و برادر حکم نیست اما انبی ایت ترا و بر بای انبی ایت پدید می آید اینجا  
 اعتبار ظاهر شدن را بود و دلیل بر آنکه زنی نزدیک در مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها آمد و گفت یا ام المومنین چیست که در  
 شب چنین می بیند خود را بر دشمنی چنان تجربه میکند مادر مومنان گفت مادر وقت رسول علیه الصلوٰۃ و السلام این  
 راجع بر خود نه بنادید هرگاه که ظاهر شدی بر دشمنی هرگاه که ظاهر نشدی نماز گذاردی پس این نفقه امت عایشه صدیقہ  
 رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق می این تشریف فرموده که نشان دستان طلب کنند از عایشه صدیقہ  
 مادر از آن احکام حیض است و اعتبار ظاهر شدن را در پشتی حسن پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن است نه حسن  
 و محمد رحمه الله در چند مسیله باطن احکام ظاهر داشته است یکی آنکه اسنان سه روز داخل کوه خلل کند مستحب داشت دیگر آنکه  
 زنی خوابیده و آب منی غسل واجب داشت و دیگر آنکه حسن اعتبار داشت فائده این خلاف در چند مسیله پیدا می آید یکی آنکه  
 زنی در مذکره طلاق حشمت یافت بعد از آن که شوی طلاق او ظاهر شد این حیض از عده تیابت دارد یا بی نقول محمد  
 رحمه الله علیه آن حیض از عده تیابت ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله تیابت دارد و اگر کسی فرموده که  
 بی حشمت یافت در دست مشتری ظاهر شدن حیض از دستبر او تیابت دارد یا بی نقول ابو حنیفه و ابو یوسف

بر حتم الدیانت وارو بر قول محمد رحمه الله نیات ندارد **مسئله** اگر زنی در نماز حائضیت بود از نماز ظاهر شد بر قول  
 محمد رحمه الله آن کار وی و این دو بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف حتمه الله رو بود یا زنی و زوجه شصت پیش از فرو رفتن آفتاب  
 حائضیت بعد از فرو رفتن آفتاب ظاهر شد بر قول محمد ریح روزه نباشد و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف حتمه الله معتبر بود  
 زنی محرمه و طواف حائضیت بعد از طواف ظاهر شد بر قول امام محمد و ابو یوسف معتبر بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف معتبر بود  
 یا ولی که نارسیده باشد وی حائضیت حائضیت می شرط بود یا بی بر قول محمد رحمه الله شرط بود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف  
 حتمه الله شرط نبود و درین کلی مسائل محمد رحمه الله حسن را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو یوسف حتمه الله اعتبار ظاهر شد  
 دارند و الله اعلم بالصواب **باب بیست و نهم در احکام عدت** عدت حق شیء است مردی میج و شب بیست  
 دارند و بیست احکام عدت سبب امرزش است حکایت آورده اند درین امر ائیل مردی بود و وفات یافت و از وی زن اندر حیات  
 ایستادی دیگر خوابید و بر آن گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین آنکس گفت من نمیدانم و حی آنکه بیجا میدان زمان که  
 بشارت ده این منده را با من ترش که بنده از زندگان را از کبیره باز داشت پس چون و این غنیمت قدر سبب امرزش شد مارا  
 معلوم آمد که در این احکام عدت سبب امرزش است عدت بر انواع است عدتی که ماه گذرد و عدتی است که بجهنم گذرد و  
 عدتی است که بجل گذرد و عدتی است که بیست گذرد و عدتی که بجهنم گذرد و عدتی است که بیست گذرد و عدتی است که بیست گذرد و  
 که هر که بجهنم نرسیده باشد عدت ایشان بیه ماه گذرد و چون از او شنید و اگر بنده باشد بیک ماه و نیم گذرد و عدت این چنین بدین  
 سه چیز گذرد و چون از او باشد بدین دو چیز گذرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ماه بخیر بدین  
 اما حیض بخیر بدین دوام و گذر از او اجاب از او کند یا بیست خواهر از او شود بر قول شافعی رحمه الله بروی است  
 واجب شود بر قول علماء امام حتمه الله عدت واجب است عدت اهل حمل بنه اذن حمل گذرد و در وی بنده  
 از او یک سال است **مسئله** ایست که شوی بر تخمه تن شوی وزن در کنار شوی صورت این سه جهان  
 بود که زنی حامله باشد شوی وی وفات یافت وزن در زمان حمل بیست عدت وی گذرد و عدتی که کسی دیگر را  
 خواهر روا باشد **مسئله** عدت بیست چهار ماه و ده روز گذرد و وقتی که از او بود و اگر بنده بود بدو ماه  
 و پنج روز گذرد و حیض در وی علت فی **مسئله** تبدیل عدت است که تبدیل عدت آن بود که مردی  
 زنی خواهر نارسیده و دخول افتد و طلاق دهد عدت وی بیه ماه گذرد و ازین سه ماه چیزی باقی بود که اهل  
 حیض شود عدت وی بیه حیض گذرد و ازین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه  
 و دو روز گذرد و مجموع عدت داده ماه ده روز چیزی کم باید تا عدت وی گذرد و این جای بود که از او بود و اما  
 اگر بنده بود و نارسیده و شوی دیر او از دخول طلاق دهد عدت بیک نیم ماه گذرد و ازین یک نیم ماه چیزی  
 باقی بود که اهل حیض شد بیست عدت وی بدو حیض گذرد و ازین دو حیض چیزی باقی بود که خواهر دیر از او کرد

عده وی بسمه حیض کند از این سیم حیض خبری بمانی بود که شوی وفات یافت عده وی چهار ماهه داده بود که در دیار  
 ماه کم پنج روز خبری کم باید تا عده وی گذرد این هم جای بود که طلاق باجمعی بود اما اگر طلاق مائین بود بر قول  
 علما و ما رحمهم الله بر همان دو حیض گذرد بر قول شافعی حرمه الله سیم حیض کند و تا اصل عده است در مسئله عده مذکور  
 بانی بقول علما و ما رحمهم الله داخل پذیرد و بقول شافعی حرمه الله داخل پذیرد و صورت مسئله چنان بود که مردی بسفر  
 رود و از وی زن نماند بعد از مدت زن دیر از وفات شوی آوردند وی عده و تا داشت شوی یکم خوست مدتی  
 آمد شوی اول سلامت باز آمد میان ایشان متنازع شد و متنازع که ایشان ازیه قضای قاضی حاجت نبود و بزرگ عده  
 واجب شود و بر مرد کابین لازم شود میان نام برده و منکر کابین بر که ام که کم بود آن لازم شود و بر مرد شوی خانه  
 جاده و تقعه لازم شود از برای آنکه در حق شوی اول چون زن ناشزه است و در حق شوی دوم عقد فاسد است عده  
 آن زن از حد وقت گذرد بر قول زفر حرمه الله از صحبت آخرین بر قول علما و ما رحمهم الله از وقت متنازع اما اگر این شوی  
 اول اگر استیت بودی نیز طلاق داشت عده این زن بچندین گذرد بقول شافعی حرمه الله عده وی شش ماه گذرد  
 سه شوی اول و سه شوی دوم بر قول علما و ما رحمهم الله بر همان سیم حیض عده وی بگذرد از برای آنکه مرد از این عده  
 فرج رحم است و این سیم حیض حاصل می آید اگر کی مهر دیده باشد و انکاش شوی اول طلاق داده شد بر قول شافعی حرمه الله  
 پنج مهر و یک عده شش بگذرد بر قول علما و ما رحمهم الله علیه همان سیم حیض مینه عدتش بگذرد و اگر مهر دیده باشد انکاش شوی  
 اول طلاق او بر قول شافعی حرمه الله چهار مهر و یک بگذرد عدتش گذرد بر قول علما و ما رحمهم الله همان سیم حیض مینه  
 عدتش گذرد و اگر مهر دیده بود انکاش شوی اول طلاق داده اکنون سیم حیض مینه اتفاق عدتش گذرد و اگر در میان ایشان  
 فرزندان شده باشند آن فرزندان از آن که باشد اگر کم باشد شش ماه باشد بقول محمد حرمه الله از آن شوی اول بود  
 و اگر شش ماه یا بیشتر فرزندان و فرزندان از آن شوی دوم باشند و بقول ابو یوسف حرمه الله بر چه که دو سال است  
 از آن شوی اول بود و هر چه دو سال است یا بیشتر از آن شوی دوم بود و در بعضی این چهار بر عکس این آورده  
 یعنی بقول محمد حرمه الله دو سال و بقول ابو یوسف حرمه الله شش ماه و بقول ابو حنیفه حرمه الله اگر ده سال آمده باشد  
 آن فرزندان از آن شوی اول بودند بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال النبي عليه الصلوة والسلام الولد للفرأش**  
 للعاهر الحجر فرزندان شوی اول بودند که فرأش او است خواجه امام شرف الدین حسام حرمه الله گفته است که  
 جعفر زکریا در شهر ترک از من این مسئله سوال کرد من جواب بر قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من بپرسید  
 چون از آن سفر باز گشتم در نسخه مطالع میکردم روایتی رجوع یافتیم از ابو حنیفه حرمه الله درین نحو مردم که این روایتی باری  
 بمن رسیده بودی تا جواب آن قول نکفینی تا از من بپرسیدی بعد لکیم هر جانی از ابو حنیفه حرمه الله روایتی میکنند که  
 از آن قول رجوع کرد و گفت که فرزندان از آن شوی دوم بودند و تخفیس مذکور است که فتوی بر این قول است **مسئله**

طلاق فارست معنی فرا کر بخین بود و معنی فرا کر زنده بود و صورت مسئله چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را  
 یکی طلاق باین ادبیا طلاق بجای که حق مرا خست باقی نموده بود و بقول شافعی حتمه است از زن از میراث محروم  
 و بقول علماء ما رجیم الله از میراث محروم نشود و عده واجب شود مگر آنکه در اثر برود و یا چهار ماه دوه روزی باشد  
 که دردی سه حصین بود یا سه حصین بماند که در وی یک چهار ماه دوه روز گذرد تا اگر سه حصین بشد لیکن چهار ماه دوه روز نشد  
 باشد به نشیند تا چهار ماه دوه روز نشود و اگر چهار ماه دوه روز شده باشد ولیکن سه حصین نبوده بود به نشیند تا  
 سه حصین بود این جای بود که عده نکد شسته باشد که شوی وی وفات یافت اما اگر عده وی که شسته باشد انگاه شوی  
 وفات یافته باشد بقول علماء ما رجیم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک حتمه است از شوی دیگر نخواهد از میراث  
 محروم شود و ابو عبید قاسم سلام الکو فی حتمه است که گفته است که اگر چه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود  
 و این جای بود که این زنی اختیار وی طلاق داده بود اما اگر اختیار خود طلاق خواسته بود با جماع از میراث  
 محروم شود و اگر طلاق در اختیار وی تعیین کرده باشد که از آن چاره نبود چنانکه گفته باشد که اگر مادری باید حق کنی  
 تو طلاق بماند که آری تو طلاق بمانی جوری تو طلاق بمانی جوری تو طلاق اگر زن این فعلها بگوید طلاق شود (از میراث محروم  
 نشود) اما اگر حصری باشد که از آن چاره باشد نکد باشد چنانکه گفت اگر وی بنا بر محرم نمایی یا بحدیسه یا بحدی یا  
 بی و تنوری من از خانه بیرون روی تو طلاق مانتد اینها چون از آن افعال در وجود آید زن طلاق شود و  
 از میراث محروم شود و در عده سه بخشش درست نیاید از برای آنکه عده حق شرع است لعنت بر باحی با که ایشان گویند که  
 درست نیاید از سه بخشش و بخشش درست نیاید در عده و در ربا و در زنا و درین سه خبر سه بخشش درست نیاید استقا  
 عده بقول فریخته است درست آید و بقول علماء الله درست نیاید استقا عده آن بود که مطلقه شده عده داشت شوی  
 دیگر خوست و دخول افتاد و طلاق داده باز همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل از دخول طلاق داده بقول فریخته  
 عده ساقط شود و حال ناشوی عقد کند و او را اما بر قول علماء الله رجیم الله را نبود تا عده این شوی دوم  
 ندارد و عده که واجب آید بعد صحیح با دخول واجب آید یا بموت یا بخلوت و موت و خلوة قائم مقام دخول است اما در  
 حقیقت دخول نیست تا اگر طفل که او را بی شوی دهد و اثر شوی وفات یا بدوران طفل چهار ماه دوه روز  
 عده واجب آید که موت قائم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه شده عده داشت و شوی که  
 خواست آن شوی قبل از دخول فوات یافت بران زن چهار ماه دوه روز عده واجب شود ولیکن بر شوی  
 اول خود حلال شود که موت قائم مقام دخول است ولیکن حقیقت دخول نی ایضی حقیقت دخول باید تا  
 بر شوی اول حلال شود و مسلم اگر مطلقه شده عده داشت و شوی دیگر خواست ایشان را خلوت بود ولیکن پس  
 به موت قبل از این زن از طلاق او بر این زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از عده طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست و بر زن عده واجب نشود  
 مرد کابین و نفقه لازم شود حق مراجعت باقی بود اگر درین عده ویرا طلاق دیگر دیدان طلاق دیگر واقع نشود و حرم  
 مصهارت ثابت نشود و حق فسخ از این بی اثری در آن که بقصد فسخ از آن حرام باشد و اما بعد از آن در آن دختر حرام  
 اندیشو تا نشایند اگر این مرد را این زن چهارم بود و بر تاعده نکند و بر این زن دیگر خواستنی و نبود و اگر خواست  
 طلاق او تاعده نمی کند زیرا نبود و اگر نکند و فوات یا بدینسان چهار ماه و ده روز عده واجب شود احتیاطا عقده باطل است  
 و عقده باطل نیست که مردی یکی از حرم خود را عقد کرد و دخول از قید میان ایشان متناهی شود و متناهی نشود و متناهی نشود  
 و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر مرد عقد لازم نشود و بر زن عده بود و از مرد و وحده ساقط شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله  
 بر مرد و وحده لازم شود و اما اگر مردی است و شوی دیگر زن است و دخول از قید میان ایشان متناهی نشود و متناهی نشود  
 ایشان را قضاء و تعاضی واجب بود اگر مرد میداند این زن شوی است در بعضی سخن آورده است که این همان خلاف  
 مسئله اول است که بر قول ابو حنیفه بر مرد و وحده ساقط شود و بر این زن عده واجب شود و بر مرد و بر قول ابو  
 یوسف رحمه الله بر مرد و وحده لازم شود و اما ظاهر بر دایته آنست که درین مسئله بر زن عده واجب شود و بر مرد  
 عقد با اتفاق از مرد و وحده ساقط شود و اشکال یک که این عقد بچنان باطل است که در مسئله اول قول ایشان بود  
 حد واجب شود و درین مسئله از حد ساقط میکنند چون این عقد باطل است و آن همان فرق نیست که در مسئله اول  
 محارم است پس بر وی حلال نشود اما این زن بسبب بر وی حلال شود و دلیل آنکه آن شوی طلاق با عده دارد  
 این مرد را خواستد و بود و این بانی بود که میداند که این محارمه نیست این زن شوی دیگر است اما اگر میداند که  
 آن زن شوی دیگر است یا محارمه است اشکال نباید در مرد و بر دایته با اتفاق بحد و دخول سال ایشان متناهی نشود و بر زن  
 عده واجب بود و بر دایته با حجامت از مرد و وحده ساقط شود و اما اگر عقد فاسد بود و دخول از قید میان آن عده خیر  
 باقی بود که عقد کرد و با دیگری یا بی کوه عقد کردند این عقد فاسد بود و ایشان را دخول از قید میان متناهی نشود  
 و متناهی نشود و ایشان را قضاء و تعاضی واجب نشود و بر زن عده واجب شود و بر مرد کابین میان نه برده و نه ای کابین لازم  
 کمتر بود این بانی بود که حره با ناله بود اما اگر نکرده بود و یا نارسیده بود میان نامبرده و نه کابین هر کدام کمتر بود  
 آن لازم شود و از برای آنکه بر مان رسیده کسی اوست نیست و حق نبوده از آن خواست مسئله اگر عقد فاسد افتاد  
 است و خطه صحیح قبل المس که کرد و یا بخار بر زن عده واجب نشود بر مرد کابین بی که خطه صحیح در عقد فاسد بچون خطه  
 فاسد است در عقد صحیح مسئله اگر کافه از او حرب بکریست بدو اسلام داد و اسلام آورد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر وی  
 عده واجب نشود و بر قول ابو یوسف رحمه الله عده واجب شود اما اگر زنی ذمی اسلام آورده باید که شوی  
 ویرا اسلام عرض کنند اگر اسلام آورد عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد و تا قاضی



میان ایشان ممانعت کند اتفاق بر این منعه واجب شود اما اگر ذمه راشی وفات یا بطلان عقد یا بطلان  
 رتبه امده واجب نشود و حال شری خواهد بود و بطلان ابو یوسف و محمد رحمهما الله امده واجب شود و مسلم صحیح است  
 سبب حلال نیست اتفاق صحیح عقد موقوف سبب حلال نیست اتفاق صحیح عقد فاسد سبب حلال نیست اتفاق صحیح  
 صحیح و صحیح فاسد سبب حلالی است اتفاق صحیح و صحیح ناقص سبب حلالی است بی این مسئله مختلف است میان  
 و انصافیان و چون بگوید که حلال شود و شری این مسائل در باب غسل گفته امده است و الله اعلم بالصواب  
 المرحوم ابو الیاس **فصل** در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی و او بعد از مدت میگوید که مرا حجت کردم زن  
 میگوید که عده مرا گذشت قول قول که بود که پیش که بگوید قول قول انکس بود و اگر مرد و بر او بر او بگوید قول ابو حنیفه رتبه امده قول  
 قول زن بود بر قول صاحبیه رتبه امده قول قول مرد بود و چند مدت چه مقدار باید تا زن از است کوی دارند بر قول ابو حنیفه  
 رتبه امده شصت روز و یا یک پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود بر قول ابو یوسف سی و نه روز و یک که پانزده  
 روزی بود سه حیض که سکن روزی بود اگر مرد و بر زن بنده است طلاق رجعی و او بعد از مدتی میگوید که مرا حجت  
 کردم و زن یک میگوید که عده من گذشت قول قول که بود که پیش که بگوید قول قول انکس بود و اگر مرد و بر او بر او بگوید قول  
 قول زن یک بود و خواهد وی بود بر قول ابو حنیفه رتبه امده بر قول صاحبیه قول شوهر بود چه مقدار است باید تا این زن را  
 راست کوی دارند بر قول ابو حنیفه سی و نه روز و یک پانزده روزی بود و ده حیض که ده روزی بود بر قول صاحبیه  
 بیست و یک روز و یا یک پانزده روزی و ده حیض که سکن روزی بود و اگر مردی زن حامله گفت که تو بار نمی توانی این  
 زن بار نهد و طلاق شد بعد از مدتی مرد میگوید که مرا حجت کردم زن میگوید که عده من گذشت قول قول انکس بود که پیش  
 گفته بود و اگر مرد و بر او بر او بگوید قول ابو حنیفه کوفی رتبه امده قول قول زن بود و نزدیک صاحبیه قول قول مرد  
 بود و چه مقدار است باید تا زن از است کوی دارند بر قول امام اعظم و در و ائمه است بیکر و ائمه صد پانزده روز و چند روز و انکار  
 و سه پانزده روزی بود حیض که سکن بود و بر و ائمه و یکصد و بیست و پنج روز نفاس سه پانزده روزی بود  
 حیض که ده روزی بود بر قول حسن و یونس و بیست و پنج روز نفاس سه پانزده روزی بود و سه حیض که سکن  
 روز بود بر قول ابو یوسف شصت و نه روز و یا پانزده روز نفاس سه پانزده روزی بود و سه حیض که سکن روز بود بر قول محمد بن حنفیه  
 و چهار روز یک ساعت یک ساعت نفاس سه پانزده روزی بود و سه حیض که سکن روزی بود و ده است و حامله شوهر گفت  
 اگر تو بار نمی توانی این زن را طلاق بر جوابی که در مسئله اول است یعنی نیز همان جواب مکرر در آن صورت که مرد و بر او بر او بگوید قول ابو حنیفه  
 حنیفه رتبه امده قول جوابی که در مسئله اول است یعنی نیز همان جواب مکرر در آن صورت که مرد و بر او بر او بگوید قول ابو حنیفه  
 رتبه امده رتبه امده و در و ائمه است بیکر و ائمه صد و بیست و پنج روز نفاس و دو پانزده روزی بود و ده حیض که سکن  
 و بر و ائمه و یکصد و بیست و پنج روز نفاس و دو پانزده روزی بود و ده حیض که سکن روزی بود



شخص تحت ائمه علیه السلام حرام شود که یکی از اینک او تیسرست یا شیش الاسلام اصل بر آن ایدین میگوید که یکی حرام شود و  
 تعیین بود است از برای آنکه سوگند بر روی خود هست و یکی بکس نیست محسب مرد بر چهار زنتی کی با اطلاق حتی با او  
 و بر چهار صحبت که آن نیز با حق شود محسب مرد بر چهار زنتی کی با اطلاق این و از این معین ولایت تعیین مرد را بود که مقام  
 را که خواهد طلاق بدیش از آنکه تعیین کردی اگر مایه باشد ثبوت کردن کی معین شود مردی را بر محسب مرد بر چهار زنتی کی  
 را اطلاق این و معین از فراموشی که بر چهار زنتی صحبت را بنوازد برای آنکه زن حرام است در میان ایشان باید که بر چهار زنتی  
 از آنکه بهر چهار صحبت را بود محسب مرد بر چهار زنتی کی با اطلاق و از این معین ولایت تعیین مرد را بود اگر مایه باشد  
 کند آن کی معین شود یا بر اطلاق بد آن کی معین شود مردی را یا سه گشته شود آن کی معین شود مردی را و اگر از این چهار  
 یکی را طلاق دو معین از فراموشی که در روایت شرح نیست که آن سه دیگر یک طلاق دست باز دارد و آنکه بیکان بیکان زن را در  
 عقد آورد آن آخرین معین شود بر سه طلاق و از این معین است که یکی از اینها بر دو دوشوی حلاله خواهد وی معین شود مردی را  
 یا سه دیگر باشد کند را بود محسب مرد بر سه زنتی کی را گفت هرگاه که از اطلاق هم با تا باغات طلاق آن دیگر را بعد  
 سخت حاصل کند بر سه را پس گفت هرگاه که آن زن اول اطلاق دهد بر کسی یک طلاق شود چون دوم را طلاق دهد  
 اول یک طلاق شود دوم و سوم دو طلاق شود اگر سوم را طلاق دهد اول یک طلاق شود دوم و سوم سه طلاق شود  
 محسب مرد بر چهار زنتی کی را از او کرد و از این معین ولایت تعیین مرد را بود اگر سه بافر و شد آن کی معین شود او را  
 و اگر مایه باشد ثبوت آن کی معین شود مردی را و اگر معین از او کرد و فراموشی که بر چهار زنتی باشد میکند را و از این  
 یکی از او است در میان ایشان اگر بر چهار زنتی عقد دارد و بر چهار زنتی را در را بود و اگر بغیر و شد را و بنود که در میان ایشان  
 یکی از او است باید که بر یک قاضی رفته قاضی حکم کند یکی را یا از دیگری را اگر بغیر و شد را بود و اگر مایه باشد کند را بود  
 محسب مردی زن خود را گفت اگر زن از او بر مایه است بر یک زن پس بر اطلاق این زن را طلاق شود و بانی بیکم اگر نخست مرد را  
 از اول قضاوت طلاق شود و اگر نخست زن از اول قضاوت طلاق نشود محسب مردی گفت که اگر از مرد زن  
 مایه است یک زن از وی طلاق و اگر بخوبت نماز کند از زن از وی طلاق و اگر مرد و غسل از زن از وی طلاق  
 باید که نماز یا دو یکبار در وقت و نماز پیشین یکبار در وقت و نماز دیگر یکبار در وقت یا بعد از آن نماز دیگر یکبار  
 از زن در وقتن اقباب دخول کند و بعد از هر وقتن اقباب غسل کرد و نماز نشاء و نماز حقن کند از وقت بی طلاق  
 نشود محسب مرد زن خود را و اطلاق و او این زن بیرون آمد و عده داشت و شوهر دیگر کرد و آن شوهر بعد از  
 و طی طلاق دو و بعد از عده شوهر پیشین را خواست این زن بیک طلاق زن وی بود یا سه طلاق بقول ابو حنیفه  
 و ابو یوسف تحت ائمه سه طلاق زن وی بود و بقول محمد رحمه الله بیک طلاق زن وی بود محمد رحمه الله میگوید  
 که حدیث بر سه طلاق است مرد و طلاق و یک طلاق فی ابو حنیفه و ابو یوسف و رحمهما الله میگوید که آن سخت است

بسیارند ایل میکنند بجاست اندک طریق اول بود مسلسل زنی است بر شوی سه طلاق است شوی حلال میکنند  
 زن یکوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوم این مرد نیز میگوید من ترا از برای آن میخواهم تا  
 بر شوی خود حلال شوی این عقد ایشان درست بود و بر شوی اول خود حلال شود و یا بی بقول بود و یا بجهت  
 عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از برای آنکه بچون عقد متعه بود و بقول بود و یا بجهت زنی زنی حرام بود و یا بجهت  
 بود و بقول محمد رحمه الله علیه عقد شوی حلال بود و یا بجهت زنی حلال نشود و میگوید رحمه الله که دی شنبه ای کرد و او را با سستی  
 با شیدن تا او را کسی بخوانستی اگر آن کس نکردی آنکاه شوی پیشین را آنچه هستی را بودی بچونکه داشت فاسد بر شوی  
 میراث محرم شود و از نیز عقد حلال بود و بر شوی اول حلال نشود مسلسل زن بر شوی سه طلاق است شوی حلال نشود  
 بدل میدهند اما بر زبان میگویند این عقدشان بد و یا بد اگر از شوی حلال بد زن آید با شوی اول حلال شود و یا بسیار  
 شان بود پس اشکال آید که بجهت طلاق و اسلام فرموده که کفر است بر حلاله که زن با او این در حق ایشان عذر دینی است  
 که گویند زن را حلال کن تا بر شوی حلال شود این بر گویند که من زن ترا از برای آن میکنم تا بر حلال شود مسلسل زنی بر شوی  
 سه طلاق شده است بی اجاره ولی کسی اینخواهد که هم کفویت در مجلس خود او داده است که حسن بنیاد و از جیفه حضرت الله تعالی است  
 میکند که عقدشان درست بود و بر شوی اول حلال نشود مسلسل زنی بر شوی سه طلاق است این مرد دست از زن باز نگیرد  
 و صحبتی اندیشاید که این زن این مرد را در دهن تاملک شود بی خواهی او با الهام حکیم میگوید که بشاید دارد و بد که تاملک شود  
 و در قادی نجم الدین عمر نسفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابو الحسن عطاسی حمزه و اختیار سید امام ابو شجاع که  
 اینست که دارد و تاملک شود اما قاضی امام علی استیجایی رحمه الله میگوید که بشاید دارد و تاملک شود و یا این مسلم را  
 از آن مسلم دیگر گرفت که محمد حسن مسلمی گفت در مسجد طریاب آگاه که با دشابی زنی را بر ناکره کرد اگر این زن  
 تعلق بر بکار نشود بخلاف آنکه مرد بر ناکره کرد این مرد نگفتن که بکار نشود و از برای آنکه ممکن است بی اختیار  
 از آن چون منتهی شود اگر آنرا نماند لاجرم نشاید این زن را این هم در قادی نجم الدین عمر نسفی آورده است که سید امام  
 شجاع بن زید قاضی امام استیجایی گفته قاضی امام استیجایی گفت که سید امام ابو شجاع مرد بزرگ است و استادان بزرگ و او قاضی  
 وی بزرگ بود که بشاید دارد و در قادی خواجه امام محمد سمرقندی آورده است که در مناقب ابو حنیفه رحمه الله علیه میگوید  
 از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت کرده که زنی است که بر شوی سه طلاق است و آن مرد از زن را دست باز میدارد و میگوید شاید که  
 خود را با قاضی بردایان شوی را دارد و پیش تاملک شود و در اثر کتب استخوان آورده است که در کوه عدل پیش زنی کوای  
 دادند که ترا شوی سه طلاق داد این زن شوی خود را قاضی بد که این شوی مرا سه طلاق داده است مرد گفت که من  
 نداده ام این زن را که خواسته زن نزدیک کوایان کند که انان که رشته شده بود و این زن از کوایان عاجز  
 آن مرد را قاضی سر کند و آن زن را نشاید که این مرد را تعلق کند اگر حضری سید را خود را از وی باز خرد





و اگر این کینه با فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا این کینه که کینه نیست بماند محبت و دوستی و اگر آن کینه که از او جدا  
 بشود و او با کینه شد در حال آن تواند که باین محبت که مسئله اگر دو برادر و خواهر عقد آورده چنانکه برادر و خواهر  
 کلان و برادر و خواهر و خواهر و برادر و عکس افتاد چنانکه خواهر کلان تر برادر و خواهر و خواهر و برادر  
 کلاسه چون محبت افتاد است وقت این مسئله از امیر المومنین علی رضی سوال کرد فرمود که برادر کلاسه کاین بد  
 و برادر و خواهر و خواهر و برادر و خواهر و برادر و خواهر و برادر و خواهر و برادر و خواهر و برادر و خواهر و برادر  
 کردند و بوجوهی که گفت که برادر و خواهر و برادر و خواهر و برادر و خواهر و برادر و خواهر و برادر و خواهر و برادر  
 ایشان باقی نماند مسئله یکی از این زمان کاین چندین از شوی بستند هر یکی را یک نیم کاین واجب و بشنا  
 که کاین یک نیم قبل از دخول طلاق و او دو یکی کاین عقد دوم مسئله طلاق از جانب است بقول شافعی حرمه است  
 بقول علماء ما رجیم از جانب زن است اگر زن از او بد طلاق می سه است شوی می که خواهد باشد و اگر بنده است طلاق  
 دو بود و بقول مالک حرمه است اگر زن دو کسی بنده است طلاق ایشان دو بود مسئله دی از شتر غایب است زن و  
 تقه قضی میکنند درست اید یا بی بقول فر حرمه است درست آید و بقول علماء آمده درست نیاید که حکم بر غایب وانی جواب  
 قول فروت حرمه است و الله اعلم مسئله حرمت بر انواع است نسبت بهت و برضای و بضریت نسبت چون مادر و دختر و خواهر  
 و خاله و عمه و برادر و زاده و خواهر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم  
 مادر و نیم و دختر و نیم و خواهر و نیم و خاله و نیم و عمه و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم  
 و دختر و نیم و خواهر و نیم و خاله و نیم و عمه و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم  
 خاله و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم و برادر و زاده و نیم  
 در عقد آرد و او که بنده است جعفر و دختر امیر المومنین علی را در عقد آورده بود و زن میرا صبی منع نکرد پس اگر بر او بودی صحیح  
 و بر منع کردندی مسئله طلالی اجاب است حرمت مصارت ثابت شود بمس حرام بقول شافعی حرمه است حرمت مصارت  
 ثابت نشود و بقول علماء ما رجیم از حرمت مصارت ثابت نشود مسئله پس چندین می نمایند نسبت و استحسان نسبت  
 است که بر چندین است که باید حرمت مصارت ثابت نشود و استحسان نسبت تا نگاه که اندام در حرکت نیاید حرمت مصارت ثابت نشود  
 مسئله اگر کسی است که در اندام حرکتی نیاید چنانکه بحرب یا مسیح یا عینی یا زن خوشی اندول اعتبار بود مسئله اگر زن  
 انزال افتاد حرمت مصارت ثابت نشود برای آنکه او ای که در وی بود آن نماند مسئله مردی زن را قبله داد و میگوید که من بر او  
 بنشینم و اندام زن نشود حرمت مصارت ثابت نشود یا در اجناس ناطقی آورده است که اگر از وی نشوند حرمت مصارت  
 ثابت نشود و کجاست حرمه الله رجیم اگر آورده است حرمت مصارت چهار چیز ثابت شود یکی مباشرت و یکی قبله و یکی بوسه و یکی  
 چهارم منظر شود که در داخل نه نگاه کند چون قبله یا مباشرت بر او کرد و اگر در اجرام انزائی نشوند حرمت مصارت ثابت نشود

در عیون او دیده است که مردی که کینه خرد بخیر رسد فرودت خیر که کینه خرد او را بکشد پس بر او شبهه نهاده اند اما از فرودت  
و خیر از وی باطل شود این نیز انجا از وی نشوند حرمت مصاهره ثابت شود و در مجموع فرود آورده است که بگویم که کینه خرد او  
اگر بر سر او یا بر روی یا بر پیشانی از وی نشوند حرمت مصاهره ثابت نشود و اگر بر دامن او از وی نشوند حرمت  
مصاهره ثابت نشود **مسئله** اگر دختر که رسیده است و بی قابل ششتمین خطرات میدارد که اگر کسی بی وجهت نکند شود  
و همین کار کردند بلکه نشد انجا حرمت مصاهره ثابت شود و بیانی بقول ابو یوسف القاضی حرمه الله حرمت مصاهره ثابت  
نشود و بقول ابو حنیفه و محمد و احمد حرمت مصاهره ثابت نشود فائده این مسئله انجا باید دید که کینه خرد کلان شود یا  
سوی دادند و بر او تصریف این دختر را بر این و میخواند و او بیانی بقول ابو یوسف و او فرمود و بقول ابو حنیفه و محمد و احمد  
رو او و فصل رضای چندین باید که شیر خود را حکم رضای ثابت شود بقول علما و ما رجیم الله هر چند اینک بخیر و حکم رضای ثابت  
نشود و بقول شافعی تا انجا بیک حکم رضای ثابت نشود **مسئله** چندین ی باید بقول ابو یوسف و محمد و احمد الله  
و بقول ابو حنیفه و نویم سال و بقول امام فرس سال حسن یار و حضاف رجما الله بگوید که از شیر مستحق شود حکم رضای ثابت  
نشود فائده این مسئله انجا باید دید که یک دو ساله شیر خود و بعد از دو سال شیر کسی دیگر بخورد و بقول ابو یوسف و محمد و احمد  
رضای ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و نویم سال حسن یار و حضاف رجما الله حکم رضای ثابت نشود **مسئله** اگر نویم سال شیر  
خورد بعد از نویم سال شیر زنی دیگر بخورد و بقول علما و الله رجما الله حکم رضای ثابت نشود اگر سه سال خورد بعد از سه سال  
شیر زنی دیگر بخورد و بقول علما و الله در نویم ساله علیه حکم رضای ثابت نشود و بقول حسن یار و حضاف رجما الله حکم رضای  
ثابت نشود **مسئله** اگر از شیر مستحق شد بعد از آن از شیر کسی دیگر بخورد حکم رضای ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خواره را شیر  
بینی بخشد بخلق بی رقت حکم رضای ثابت نشود اگر از شیر حقیقه بخشد حکم رضای ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خواره را از  
شیر خود حکم رضای ثابت نشود که بچام بر علیه السلام فرمود که حکم رضای از چیزی ثابت نشود که گوشت بر داند و او سخن  
از وی توهین کند و سخت کند خلاف آنکه بامره میباشند کرد انجا حرمت مصاهره ثابت نشود که انجا و الله را ممکن نیست  
مرد بر دوزن شیر داشت و یکی مرد بر دوزن شیر خواره این دوزن شیر داران مرد آمدند و این دوزن شیر خواران  
مرد شیر دادند چنانکه یکی زن یکی را یکی را مرد این دوزن شیر خواره بر شوی حرام شوند از برای آنکه بر دوزن  
خواران شوند و این زنان که شیر خواره بودند ضامن کابین شوند بیانی ضامن کابین نشوند از برای آنکه بر یکی به ان فعل عام  
نیست مفسد و نكاح اگر کسی را شیر خورادی و یکی را اندادی حرام شدند بی هیچی که مردی در وضعت دوزن را  
گفت که هرگاه شمار دوزن برین سر اسباید شما طلاق برد و درین سرای آمدند نزد طواف شوند اما از اینست محمد و احمد  
از برای آنکه بر یکی به ان فعل عام نیست مفسد و نكاح اگر کسی را اندادی و یکی را طلاق نشدند بی هیچی که انجا طلاق  
از شیر خود نشود انجا شیر زن بر شوی حرام شوند اما دوزن شیر ضامن کابین نشود و انچه قبل از دخول است بی رقت و الله را



مسئله مرد و زنی است زن شیردار است و زن شیرخواره این زن شیردار باغشیرخواره خود را شیردار و مرد و سر ام  
 شود اگر این شیرونده باو تنوری شوی او است کاین مرد کردن مرد لازم شود اگر این زن بعد از او است این زن ضلع کاین  
 شود و اگر این زن از راه عقد و او است ضلع کاین نشود و بچانه یکی حیوان شری خورد حکم رضاع ثابت  
 نشود و اگر شیر حیوان با شیر ادوی یا حیض است یا بجاغالب مغلوب اعتبار است اگر غلبه شیر ادوی است و او حکم رضاع  
 ثابت شود و اگر غلبه شیر حیوان است حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر در وزن شیر خود را بر اینخته یکی بچه را داد و اندک کنون  
 حکم رضاع از کدام زن ثابت شود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف همه السغالب معتبر با اعتبار است غلبه شیر که بود  
 حکم رضاع از آنکس ثابت شود و بقول محمد رحمه الله از آن بود مسئله فی شیر خود را جویند و گرم کردن و باخورد  
 طعم بخند و با نان شیرت کردن و یکی او حکم رضاع ثابت شود بانی بقول ابو حنیفه رحمه الله ثابت نشود و بقول ابویوسف  
 و محمد رحمه الله حکم رضاع شود مسلمانی دختر شیرخواره را بعتلام خود میدهد و او بود ولی و وصی بر او زوی درست  
 بود این مرد را هم ولد است اده این غلام بچه را شیر داد عقد ایشان بر خیزد و حرام اید شود از برای آنکه غلام و بر او بشوند  
 مسئله مردی ام ولد خود را بشیرخواره یکی او او ان لی نارسیده عقد را اجازت کرد و عقد درست بود ولی با  
 حق اجازت خواستن بود اما حق را کردن لی خواستن اجازت کرد درست بود و اگر طلاق کند و انود تا این نارسیده  
 بالغ نشود تواند که را کند و اگر این ام ولد را خواجه از او کرد این ام ولد خود را اختیار کرد و خواجه نکاح میکند و سقیم  
 خواجه را نکرد رفت شوی خواست از ان شوی میزای بچه بشیر شد و بر این شوی اول حکم رضاع باقی بود و همان شوی اول با شیر  
 و او بر شوی خود حرام اید شود از برای آنکه بچه نکاح زن سپران بر بدان حرام اید شود مسئله زن با شیر را  
 طلاق داد و عدت داشت و شوی خواست بچانه آن شوی دوم بچه یکی را بشیر داد و حکم رضاع از شوی اول ثابت شود و اما  
 شوی دوم اگر حمل پذیرفته است و نهاد اجماع از شوی دوم و اگر حمل پذیرفته است و نه نهاد اجماع از شوی اول  
 اگر حمل پذیرفته اند نهاد بقول ابو حنیفه رحمه الله از شوی اول بقول محمد رحمه الله از هر دو و بقول ابو یوسف رحمه الله  
 اگر شیر پذیرفته است از شوی دوم و اگر شیر پذیرفته است از شوی اول مسئله زن با شیر بر شوی سه طلاق شده است  
 عدت داشت و شیرخواره یکی را خواست ولی این شیرخواره عقد را اجازت کرد درست بود و ولی با حق اجازت بود اما حق را کرد  
 فی این زن بچانه گفت چه کار بود کس کرد چون این زن این بچه را بشیر داد و عقد نارسیده این زن بر ولی اید  
 و شوی دیگر خواست از ان شوی سیر و ان این شوی اول را بخواهد و ان بچه و بچه و بچه و بچه بر حرام شود مسئله اگر  
 و در زن شیرخواره و یکی از این جنیه بود و در شیر و او برین مرد و در وزن حرام شوند مسئله مرد و زن شیرخواره است  
 یکی از جنیه اید و هر سه را بشیر داد و حرام شود یکی از این مسئله مردی چهار زن شیرخواره است یکی از جنیه اید و هر چهار زن را بشیر داد  
 بر چهار بر حرام شوند و اما علم باب طهیت و ششم در بیان مسئله اگر استیفاء باکی و بدین است از هر جنیه است

و بهر اعضا و بزرگان جهان گفته اند که هرگاه با اعضا و خلیشین پس پدید آید و ای و شلیس پس پدید آید و ای و شلیس پس پدید آید و ای و شلیس پس پدید آید  
 ک طاعت کار است و محبت بار و ماکر آن کار دشوار است و با ورون طاعت مرد شکام شود و تبرک محبت  
 نیکو شود و بهر حالهای نیکو و نیکو که واجب شود و در کثیر آن واجب شود و دلیل بخود و طاس چنین آورده اند که  
 رسول علیه السلام از غزوی بازگشته که از غزو و طاس گفتند با فتح و نصرت و قیمت بسیار فرمودن میان صحابه  
 نذا کردند که انتهای که کثیر کان گرفته اند و ایشان بگویند آنها که اهل چنین باغی که جنس بنده آنها که اهل حمل باشند حل  
 یسند و یسنا که اهل چنین و حمل بنده یکبار برایشان بگذرد و اصلیت که با یوسف رحمة الله فرغ رجم را اختیار  
 دارد و ابو حنیفه و محمد رحمة الله شوت ملک را اختیار و از نفاذ این خلاف جای پدید آید که مسلمان کثیر که خرد باشد  
 یا از غنی یا از محبوبی هر سه بریده یا از صبی یا از کثیر که بگوید و از زن فرید که مطلق تصور دارد و بقول ابو یوسف  
 استبرأ واجب نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله تعالی استبرأ واجب شود **مسئله** اسقاط استبرأ است و اسقاط  
 و اسقاط کراهه اگر کراهه واجب است اجماع است که نشاید و اگر واجب نیامده است بقول ابو یوسف رحمة الله شایسته  
 ابو حنیفه و محمد رحمة الله شایسته اسقاط نشود که مردی مطلق میزد و مسایب این فروخته را حق شفعه بود و اگر خیر آنکه  
 که کسی بگوید فروشد و شفعه اسقاط کند باید که یک کراهه معین از آن ملک فروخته بخشد یا یکی شرفین بوی شفعه و بی بازگشته  
 در آن ملک شریک شود و شفعه اسقاط شود و اسقاط از کراهه آن بود که مسلمانان تصدیق است و از سال چری قیمت از آن مال  
 اندکی بگیرد و خرج کند تصدیق نام نه کراهه از کراهه اسقاط شود و اسقاط استبرأ آن بود که مردی کثیر که مجزوم و مجزوم باشد  
 بر فرد دخول کند اگر عریض و باید که نخست در او عقد آرد از آنجهای وی بود و یکباری باین کند که اگر مجزوم  
 ملکین این بد عقد برانده استبرأ اسقاط شود اما اگر زن از او دارد و عقد بنده باین بر سر از او را بگوید که خواهد که  
 را بولی دهد که بدان عریض بر اعتماد آن مرد که هرگاه که بگوید که این کثیر که مطلق بدو از عریض بر استوار طلاق دهد و اگر  
 کند که باین خواهد فروشد و آنکس طلاق دهد استبرأ اسقاط شود و از برای آنکه چون طلاق قبل از دخول بود عتد اجتناب  
 و استبرأ نیز اسقاط شود و اگر عریض را بران عریض اعتماد بنده باید که چنین گوید این کثیر که با بنود او شرط اند که مردی بدستش بود  
 هرگاه که خیر اعم بایستی کشاد که نیم یک طلاق باین عقد درست آید نگاه بدان خواهد فروشد و بایستی که کشاد کند  
 اسقاط شود **مسئله** مطلقه نه عتد داشت شفعی صحابه میخواستند می رسید که بنده این شفعی است از وی نارد و نا  
 مرد ویر گفت که امر تو بدست تو نهاد و خود را بمن آویختن گفت و اوم عقد درست بود و امر باطل بود که امرش از عقد  
 درست بود اما اگر از گفت که خود را بنود اوم بدستش اند که امرش بدست من بود که بای خود یکشام عقد درست بود و از دست من بود  
 موقوف و بعد بدستش شد و امر باطل شود و شفعی تواند که بای کشاد کند و اگر که خود را بنود اوم بدستش اند که امرش بدست من بود  
 که هرگاه که خیر اعم بایستی کشاد که نیم یک طلاق باین عقد درست آید نگاه بدان خواهد فروشد و بایستی که کشاد کند  
 اسقاط شود **مسئله** مطلقه نه عتد داشت شفعی صحابه میخواستند می رسید که بنده این شفعی است از وی نارد و نا

در روایت است بگوید این با من و دیگرانیه رجمی بود درست تر نیست که رجمی بود اگر شوی مراجعت کند باز در وقت رجمی  
 در آید باید که چنانچه رجمی بود خود را بتو ادا و بشتر آنکه امر من درست من بود هرگاه که بخوانم پای خود را کشاده که یک نیک طلاق  
 با من بود در وقت بود و امر درست بمحقوق که خود را ندانند که پای خود را کشاده کند و او در حق مراجعت باقی نبود و لیکن  
 که این رجمی بود و در وقت که بخواند زن از وی مطالبه کند باید که تخمین گوید که خود را بتو ادا و بشتر آنکه امر من درست من  
 که در وقت که بخوانم پای خود را کشاده کنم به یک طلاق این است که در اد کردن فو حق بود این عقد درست این امر درست بود  
 وقت که بخواند پای خود را کشاده کند و در اد کردن مرد و پیری نبود و این ایسی پیش این سخت که تا گوینده طرح نشود  
 شونده اولی که بزرگان چنین گفته اند که کسلا نرا نصیب نیست و مناسرتا نوبتی و کوچ را جمال فی و ملول و فانی و  
 حاشی برائی فی سبیل الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که مسله با لطیفه باید که مسله بخیر میوه هست و لطیفه  
 بخیر برک اگر نمی برک بود و متقان بی برک اند و اگر نمی میوه بود و هیچ برکت میوه را اقباب بنویز از مسله جان که دو لطیفه  
 بواجون جان با سوا میز از مسله نزدیک بود که مرد و در عمل و اندک با اقباب باب است غم و در این استماع و حاله حضرت  
 صحبت حرام است بآئینه اخبار و اجماع ائمه است نیست قوله تعالی و سلوک عن الحيض قل هو اذى فانه لا اله الا الله  
 و لا تقر لو ان من حی یطهرن فاذا نظرن فاقولن من حیث امرکم الله ما خبرت قال النبی علیه السلام من فی امرة  
 فی حاله الحيض او ایتها بغیر ما یتها او اقی کاها حصصه یا اخره نقد کفر یا انزل علی محمد علیه السلام خیر آمده است از رسول  
 علیه السلام که هر که در حاله حیض از میال حلال خود مستحاکم کرد یا از موضوع که نشاید آمدن میاید و حلال دارد و یا گفته است  
 را درست اند و ی کافر است بر آنچه ای عزوجل محمد علیه السلام فرستاده است و کاس من مخم را گویند پسند وی بهت و جو  
 است و شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که حرامی صحبت در حاله حیض بخیر حرامی در حرم است و بهای ای میجو  
 گوشت شوکت است و بهای ای بخیر می است این جای بود که حیض اتفاقی بود و نادانی در وی علقه فی خون که از فرج من  
 آید سه قسم است خون نفاس خون استخاصه خون حیض مسلم که مسلمان فی علقه شهوت و لذت و چه واجب شود در صلو  
 خواجه امام حسن عسکری رحمه الله آمده است از دو دنیا را یک دنیا صدقه و بد بعضی گفته اند که از یک دنیا را نیم دنیا صدقه و بد  
 قول شافعی رحمه الله گفته است عبد الله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر اول حیض در چهار من حرام واجب شود که  
 صدقه کند و اگر آخر حیض بود من خواصه و بد و خواجه حسن بصری رحمه الله گفته است که بدنه قربانی کند چنانکه کادی  
 یا شیری یا گوسفندی در حد و در حد و در حد و در حد است که مستحق تقدیر شود بدین قاضی امام حسن گفته است بی و نه نماند  
 نرندش چنانکه در شرف هلاک افتد شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله استخسان درس میگرد و بهت بران اند که  
 نزدیک بود به شرف هلاک افتد و دلیل بر آنکه از حیوانی که بر صدق بعضی الله غره سوال کرد که من جوانی دیدم که بول من خون  
 شده است صدق رضی الله عنه گفت خوابت بگیر که اگر تو به کنی گفت بی گفت همانا که در حاله حیض صبح که بی کمال خفته

[illegible]

و چون اهل معرفت حکام حقیق برسان گردانند بشیر و بوقت سه صغایه گفته است هرگاه که راه می پیش آید این دعا بسیار خواندی خداوند عزوجل  
 او را عظمی و کفایت کردی و تقوی را بچشمی چون آنکه محض حیض نیست باید که این دعا بسیار بخواند تا خداوند عزوجل احکام خود را بر او  
 و نشان که خداوند عظیم است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علینا بحکم وک و صل علینا بحکم وک یا کریم الله کریم و یا کریم الله کریم  
 سبب است که از آن چند چیز است یکی آنکه وقتی که نشاید رخصت دهند و فتنه کشاید رخصت دهند و فتنه کشاید رخصت دهند و فتنه کشاید رخصت دهند  
 خداوند عزوجل فرمود که از امر فرماید ببردی اینست که تا آنوقت که شوی از خوشی خود نشود و دیگر آنکه در آن غسل مایه کند و  
 غسل جای آن که چشم نامحرم بر ایشان افتد و عساله جای بریزد که آب خورشیده ریخته باشند و در نهانی با جای نهند که  
 چشم نامحرم بر آنجا افتد نیست سبب است که فتنه کشاید رخصت دهند و فتنه کشاید رخصت دهند و فتنه کشاید رخصت دهند  
 و یا شوشی عالم شود و می تخم شود خداوند و فضل مناله و احکام مناله اگر کتاب حیض گفته شود انتشار الله تعالی  
 حیض که تمام نشود در ساعت تمام شود و در شب باز و زیست و چهار ساعت است یک ساعت از زمینان جمع سپید است و  
 بر آن کتاب یک ساعت از فرو رفتن اتم است تا فرو رفتن شفق آن ابتدا روز است و این ابتدا شب اگر فتنه خواند تا آن  
 ساعت را معلوم کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین که اگر کرده شود و چندین که آنرا نداند شود و یا آنچه  
 و اگر فتنه گفته می شود و یا چندین که سب کرده می شود ساعتها و دیگر این تجربه بیرون آرد اگر زن خواهد بود و یا این ساعتها  
 معلوم کرد و باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین که اگر کرده شود و یا چندین که آنرا نداند شود و یا آنچه  
 شود ساعتها و دیگر این تجربه بیرون آرد و ده وی در بازده تمام شود و یا فتنه که دیده باشد مشک از وی بپوشد  
 بوی همچین همه در چهار تمام شود و چهار در در پنج و پنج در شش و شش در هفت و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و  
 ده در بازده تمام شود و یا فتنه که دیده شود مشک از وی بپوشد بوی خایه این خلاف جای پدید آید که زنی را وقت  
 زوال حیض آمد و می صاحب عادت ده و هشت است روز یا زده هم مشک از وی بپوشد و اگر حکم با این ثابت شود که اگر  
 زوال بکیر را نایم و زوال بکیر در ده باشد و این تصور دارد و صاحب عادت ده کم از ده را بهین تجربه بیرون آرد و فتنه  
 اندر آمد زنی را حیض آمد فضا آن غار بروی بود و یا بی روایت کند این شجاع و بکیر روایت نمی رحمة الله نیست که بروی  
 بود از برای آنکه در حجاب اهل بود اگر چه که از دن را اهل نماند و بقول شافعی رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی گذشته است  
 که آن نماز را توانست گذاردن و نگذارد هشت فضا بروی واجب و اگر از وقت چندانی گذشته است که نتواند آن نماز را گذارد  
 قضای بروی واجب بود و بقول فخر رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی باقی مانده است که آن نماز را در وقت  
 تواند گذاردن قضای آن نماز بروی بود و اگر از وقت چندانی باقی مانده است که بعضی او امین شود و بعضی  
 قضای قضای آن نماز بروی بود و بقول علماء ثلثه بر چه اندک از وقت نماز باقی است قضای بروی بود که نماز که  
 در کردن بنده و ام شود یا آخر وقت شود اما اگر در آن وقت زنی بایار بود یا بر نهد و یا نفاس آید یا حیض آید یا

ویرا نفاس آید یا بعض آید یا که نشسته شود یا باده نشسته شود و قضاء آن نماز بر ایشان بود و اگر در آنوقت دیوانه بهوش آید یا نابینا  
رسیده شود یا کافر یا مسلمان آید و قضای آن نماز بر ایشان بود و اگر در آنوقت میخیزد یا فرستاده یا نماز دارد و کعبه را در آن  
مسافر میقیم شود چهار کعبه دارد و اگر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و در حیض صاحب دانه ده بود و از نفاس صاحب  
عاده چهل بود و قضای نماز بر وی بود اما اگر صاحب دانه کم از ده بود یا صاحب دانه کم از چهل بود و قضای آن بر وی بود و  
غسل نماز نیکه **مسئله** اگر زنی بعد از ظهر در پیش از نماز پاک آید پیش میزد و بابت کتاب الصلوة نمیشد و بر دست  
نوازد و نمیشد چنانکه بیاورد از او حیض در صدر و بابت نمیکند که اگر نفاس یا میخیزد یا فرستاده یا کعبه یا نمیشد یا نشسته و یا ایستاده  
اصل خمس حقه الله گفته است که آنچه باقی ایام است با ایام جمیع کنیم اگر دم برده قرار گیریم نمیشد و اگر دم از ده اندک زده  
نمیشد **قال** النبی علیه السلام من غلب علی اربع خصال لم یفقظ الوضوء قبل دخول وقت الصلوة و لدخول فی سجدة

قبل الاذان و ترک کلام الدیانة و التردد القیام قبل الصبح رسول علیه السلام فرموده است هر که بر این چهار مطلب غلبه نماید چهار  
خصلت خداوند عزوجل ویرا از درویشی بکاهد ایچکی اندیش از وقت نماز طهارت سازد و دوم آنکه پیش از آنکه نماز در  
مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز در سخن دنیاوی نگردد و چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهارم آنکه پیش از صبح چهار سخن گفته است  
که یکی بیاورد دنیا است و آنچه در دنیا خیر نیست رسول علیه السلام فرموده است هر که زبان خود را از آن گفتن بکاهد و از درویشی  
ثواب چنان بود که گوی همه قرآن خواندستی و بوی عمل کرد و ثواب حاصل آورد و موسی علیه السلام گفته است هر که از  
یاری بدیده و از روی ثواب چنان بود که گوی همه تربت خواندستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و موسی علیه السلام  
گفته است هر که مالک نفس خود شود و از روی ثواب چنان بود که گوی همه بخیر خواندستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده  
و داود علیه السلام گفته است هر که با و ادای خداوند عزوجل قناعت کند از روی ثواب چنان بود که گوی همه بخیر خواند  
و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و کعب بن قعبه بگوید که و ادای خداوند عزوجل قناعت کند و جواب نیکو بگوید چنانکه از او  
و بگوید که آن حرام بود و قیسه زنی از وی سوال کند آن سوال ویرا بگوید و جواب نیکو بگوید چنانکه از او بپرسد و  
رسول علیه السلام فرموده است هر که ثواب قناعت عقل و فاضلین نشان قناعت عقل و فاضلین از دوران وقت که جواب نیکو بگوید

تواضع بجا آورد و نمیکند که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام من تواضع لله رفع الله من کعبه  
و ضعه الله رسول علیه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عزوجل ویرا بلند گرداند و بر که بگوید خداوند  
عزوجل ویرا بپست گرداند و در وقت جواب گفتن مسئله تقوی بجا آید و چشم بکاهد و که و النظر الی المرأة الاجنبیة سهرمن  
سلام این ترجمه در روی زن بیکانه نکرستین سهرمن نه از راه از راه پس **قال** علیه الصلوة و السلام من نظر الی  
امرأة اجنبیة لیسنهو عینی الا انک یوم القيمة ترجمه هر که بنگرد و در روز زن بیکانه لیسنهو ترجمه شود و در چهارم او سهر  
که از خانه دور قیامت پس باز زن بیکانه لیسنهو که محصیت است مصطفی علیه السلام میفرماید من کان یحرم بالنسبة الیوم الاخر فلا یحلی



میکنند که برده حیض بود اگر در پیشتر ایام چندانی دید که تیر تر حیض را بشاید چنانکه در ده سه و لیکن متفرقه دید چنانکه یکی  
 ایام یکی میماند و یکی آخر و یاد و در اول یکی در آخر یکی در اول و در آخر عید مبارک هر روزی در فرجه هم الهی از  
 ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت میکند که برده حیض بود و اصلی است ابو یوسف رحمه الله تعالی که هرگز تیرگی پیش از ایام را حیض نداده  
 میگوید که آن دم عرق است با سبب بی ایام را حیض دارد و جواب قول بی است که اصل بی است تیرگی متفرقه اصل بی  
 متفرقه بود دلیل آنکه اگر عوار را تیرگی نبیند صاف می پدید آید و باز تیرگی اما ابو حنیفه رحمه الله تعالی و محمد رحمه الله تعالی گفته اند که برده گاه  
 و عوار از سر تیرگی بی چنان بود که تو میگوئی که نخست صاف پدید آید آنگاه تیرگی اما اگر عوار از پایان تیرگی کنی نخست تیرگی  
 پدید آید آنگاه صاف می و خداوند عز و جل منفذ فرمودی را از پایان آورده است و روایت میکند ام عطیه رضی الله تعالی عنها  
 که من در ده نزد بار رسول علیه الصلو و السلام بودم همه تیرگی مرا حیض است و فرقی بفرمود میان صاف و تیرگی صورت  
 سلسله چنان بود که صاف عاری چه از ده و سالی تیرگی و ایام را چرخ می ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی و بدقول ابو حنیفه  
 و محمد رحمه الله تعالی و در ده زمانه که اردو بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر صاف عاری بعد از ده دست پیش  
 ایام سه روز تیرگی دید و ایام را چرخ می ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بقول ابو حنیفه رحمه الله از ده زمانه که اردو بقول  
 ابو یوسف رحمه الله ایام حیض بود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز تیرگی حیض بود اما اصلی دیگر است ابو یوسف که ابتدا او را  
 بر طهر و او را بشمار آنکه قبل ایام یا بعد ایام حیض دم دیده باشد و هر یکی که کم از پانزده شبانه زود دیده باشد و بی حاصل  
 کند و ایام را حیض دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله اشکال گفتند که این روز و از ده و میزد که الایش بی بند حر از آن  
 خون بی بنداری دی گفت اگر صاف عاری این بارش دم بند ترشش حیض بود اگر چهارده ظهر دید و دم باز آمده حیض  
 همان پنج بش نبویس معلوم شد که چون خون بی نیست که اگر همچون خون بی بودی حیض بی همان ششش بی اصل  
 دیگر است ابو یوسف رحمه الله که یکبار بر خلاف عاده بند عاده شود و اصل است محمد رحمه الله که برده در ایام عاده  
 آید از اعتبار دارد اگر دستاوی آید حیض از صد مسدود چنان بود که صاف عاده ده و دم دید و ششش ظهر و دو  
 دید و حیض بود اما اگر سه دم دید و پنج ظهر و دو دم برده حیض بود اگر یکی دم دید و دو ظهر و یکی دم دید و پنج ظهر و یکی دم  
 اگر چه در ده سه است برده حیض بود از برای آنکه یکی دم دید و دو ظهر و یکی دم این چهار حیض بود چون پنج ظهر دید و با خبر  
 یکی دم دید این تنها دی آید برده حیض بود اصلی دیگر است محمد رحمه الله که از ده و زیادت از ده در او را بطریق  
 و هر یکی که بدل از ده از آنجا که بدل از ده تا آنجا که خانه حیض بود و نصط طهرش اعتبار دارد و در ایام نصط حیض اعتبار  
 دارد و صورت مسدود چنان بود که عاده صاف پنج و بست پنج این بار پانزده ظهر دید و دم دست ظهر است از آنجا  
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله آن ده روز که زد و بقول ابو یوسف رحمه الله محمد رحمه الله ده روز حیض بود و عاده ششش شود و  
 حنیفه رحمه الله همان پنج و بست پنج و بقول ابو یوسف رحمه الله است محمد رحمه الله که اگر آن بست ظهر از آنجا که بقول محمد رحمه الله و حیض



و بقول ابو حنیفه رحمه الله اول سترار شانه زده روز نماز میگذارد و از برای آنکه چون طریقه باشد تمامت باکی نماز گذارد تا  
 بست و پنج شود و ازین چهار وجه بدو کسرش پنجم ناسی است شود اینجا نه روز باشد اول سترار شانه زده روز نماز گذارد  
 و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه رحمه الله صاحب عادت شود در میان پنج و بست پنج بقول ابو یوسف رحمه الله  
 اول سترار یک روز نماز گذارد و صاحب عادت شود و پنج و باز زده اصل یک ستر محمد رحمه الله که از دم بطریق رو  
 و از طریق بدیم اردو بطریق طبع و جبر و محمد رحمه الله هم طبع رو دارد و هم بر کجا که بدل از هم که از دم و در وقت نماز  
 و عادت کم از زده رو دارد و بر کجا که بدل و بنا اینجا که خانه حیض او بود و صاحب طریض با اعتبار دارد و در ایام  
 مضایب اعتبار دارد و نماز اگر در ایام را چندانی نیاید که بعد حیض برسد یا ابو حنیفه رحمه الله تمامت باکی نماز فرماید  
 احتیاط شایع است این بزرگوار و ابوسهل غزالی رحمه الله ایشان طبع رو دارند اما جبر در اندازد و بدل کم از زده  
 رو دارند و خواه ابو حنیفه بخاری و خواص محمد مقابل رازی رحمه الله ایشان طبع رو دارند و جبر در اندازد و بدل  
 کم از زده رو دارند صورت مسئله چنان بود که صاحب داده و بست این باریست و پنج طریقه دید سترار و اتفاق آن  
 پنج و حیض بود و بر کجا که محض افتد که در ایام چندانی ماند که حیض را بشاید اجماع حیض بود و در سترار عادتش تا کم بود  
 است تا اگر بست و شش روز طریقه چهار روز حیض بود و اگر بست و هفت روز طریقه و سه روز حیض بود و اگر بست و هشت  
 روز طریقه و دو سترار افتاد اینجا دور و زمانه و آن دور و حیض را نشاید بزرگوار و ابوسهل غزالی با ابو حنیفه اند که اول  
 سترار بست و در روز نماز گذارد و صاحب عادت بود در میان هفت و بقول محمد رحمه الله اول سترار زده روز حیض بود و از برای  
 رفتن باکی بود حیض دوم هفت و صاحب عادت شود در میان هفت و بقول خواص ابو حنیفه که خواص محمد مقابل رازی رحمه الله اول سترار  
 هفت و در حیض بود و باز زده باکی حیض دوم و اما اگر بست و نه طریقه دید سترار افتاد و بقول محمد رحمه الله و حیض بود و باز زده  
 باکی حیض دوم شش بود و بقول خواص ابو حنیفه که خواص محمد مقابل رازی رحمه الله شش حیض بود و باز زده باکی حیض دوم  
 و صاحب عادت بود در میان ده و بست با اتفاق اگر کسی طریقه دید و سترار افتاد و بقول محمد رحمه الله و حیض بود و باز زده باکی حیض  
 دوم پنج و بقول خواص ابو حنیفه که خواص محمد مقابل رازی رحمه الله حیض بود و باز زده باکی حیض دوم و صاحب عادت بود در میان  
 ده و بست با اتفاق اگر کسی یک طریقه دید و سترار شد بقول محمد رحمه الله و حیض بود و باز زده باکی حیض دوم چهار و بقول خواص  
 ابو حنیفه که خواص محمد مقابل رازی رحمه الله چهار حیض بود و باز زده باکی حیض دوم و صاحب عادت بود در میان ده و بست و اگر کسی دو  
 طریقه دید و سترار افتاد و بقول محمد رحمه الله و حیض بود و باز زده باکی حیض دوم و بقول ایشان حیض بود و باز زده باکی حیض دوم  
 و صاحب عادت بود در میان ده و بست با اتفاق اگر کسی سه طریقه دید و سترار افتاد و اینجا دور و زمانه دور و در حیض را نشاید اتفاق  
 که اول سترار زده روز نماز گذارد و صاحب عادت بود در میان ده و بست و اصل این بزرگوار و ابوسهل غزالی رحمه الله پنج کرده تا  
 تا ما جرای ایشان معلوم شود و صورت مسئله چنان بود که صاحب داده و بست این باریست و پنج طریقه دید و سترار افتاد و آن چه در حیض بود

و اگر نیست و شش روز ظهر دید و استمرار افتاد و چهار روز ماند ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با ابو حنیفه  
 اند که اول استمرار نوزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاده شود در همان پنج و بیست  
 بقول محمد رحمه الله اول استمرار چهل روز حیض بود و پانزده روز پاک و حیض دوم چهار و بقول  
 خواجہ ابو حفص کبیر بخاری خواجہ محمد قاتل رازی چهار حیض بود و پانزده پاک و حیض پنجم و صاحب عاده  
 بود در همان بیست و پنج و اگر نیست و هفت ظهر دید و استمرار افتاد و بقول محمد رحمه الله پنج حیض بود  
 و پاک پانزده و حیض دوم سه و بقول ایشان سه حیض بود و پاک و حیض دوم پنج و صاحب عاده بود  
 در همان پنج و بیست و اگر نیست و هشت ظهر دید و استمرار افتاد و پنج دور و ماند و دور و حیض را  
 نشاید اتفاقست که اول استمرار هفت روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاده شود و در همان پنج و بیست  
 اهلست حسن زیاده رحمه الله که هر یکا سه شبانه روز پاک یا بد میان دوم و می فاضل کند و یک طرف  
 را حیض دهد و لیکن فاضل نه که همچنین پانزده شبانه روز بود که بعد از دمی حیض دارد و صورت مسئله  
 چنان بود از ده و بیست صاحب عادی دوم دید و سه ظهر و دوم و این پنج چنین نبود و اگر سوم  
 دید و سه ظهر و دوم سه اول حیض بود و اگر دوم دید و سه ظهر و سه سه آخر حیض بود و اگر سه دید  
 و سه ظهر و سه دم بقول حسن زیاده رحمه الله سه اول حیض بود و ظاهر روایت آنست که هر سه حیض بود و شش  
 مشایخ است که هر یکا که دو طرف دم بیند که یک طرف حیض را نشاند و یک طرف دیگر حیض را نشاند ابو زید کبیر  
 تقدی کند و هم را حیض دارد و بفرماید که دم از ده اندر گذارد و ابو سهل غزالی رحمه الله تقدی کند صورت  
 مسئله چنان بود که صاحب عادی می دم دید و سه ظهر دید و دوم و سه ظهر استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمه الله  
 هم از ابتدا و روز حیض دارد و دیگر روز از آغاز استمرار این ده روز را حیض دارد و از برائی اندک یکدم  
 است و سه ظهر و ظهر غالب است این زبان باز و دوم است و سه طرات هم طر غالب است اما روز دهم و دوم است  
 این شش روز حیض بود و می تقدی کند و این چهار دیگر را باین شش برده را حیض دارد و ابو سهل  
 غزالی رحمه الله می دم و سه طر اول طرح کند و دوم و سه طر آخر را این پنج روز را یک و پنج روز  
 دیگر را از آغاز استمرار برده را حیض دارد و اگر دوم دید و سه طر می دم و استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمه الله اصل  
 خود را است میرود و ده روز حیض دارد و این نه دیگر روز از آغاز استمرار ابو سهل غزالی رحمه الله دوم  
 طر و یک دم این شش روز را حیض دارد و در ماه که حیض شش و پاک بیست و چهار دور دیگر  
 صاحب عادت کند در ده و بیست مبتدی ده دید و پانزده ظهر و یک دم و سه طر استمرار افتاد  
 ابو زید کبیر رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله ده و بیست شود اما این بار

است و در بعضی بود از برای آنکه بیستم دم است و ابتدا ایام سه روز نظر اجزاء بر طهر و اندازد و این  
 بار پشت و در بعضی دارد و بعد از آن صاحب عادت شود و روزه و بیست و نه غسل اصلی را بگیرد و بانی  
 بقول مشایخ پنج زجه الله بگیرد و بقول مشایخ سر قند بگیرد و صورت مسدود بخواند که صاحب عادت  
 در بعضی طهر نامختلف دید و لیکن همه درست و باز آخرین موافق اصل دید و استمرار افتاد بر قول مشایخ  
 پنج زجه الله همان دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کند و بقول مشایخ سر قندی رحمه الله سه دم و طهر آخر را بگیرد  
 بنا کند و ابو عثمان رحمه الله اول مرتین آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم عذابی رحمه الله واسطه  
 را عدد را اعتبار دارد و صورت مسدود بخواند پنج دم دید و بیست طهر و شش دم دید  
 و منته طهر چون دو بار شش دم دید بعضی بی شش بود و عادتش چه شود بر قول ابو عثمان رحمه الله  
 شش و منته میشود و بر قول خواجه محمد ابراهیم عذابی رحمه الله شش و پانزده شود که این واسطه است  
 اما اگر مبتدی سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و منته طهر و استمرار افتاد و اتفاق  
 بر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را درین عمل نیست اما اگر ح دم دید و منته طهر  
 و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمه الله سه و پانزده  
 شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم عذابی رحمه الله چهار و شانزده شود که این واسطه است بنا بر حدیث رسول  
 علیه السلام قال النبی علیه الصلوٰة و السلام خیر الامور وسطها و رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها  
 میانه کار است مبتدی ده دم دید و چهارده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادت ده و بیست شود  
 و اگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر بجهل شد بالله  
 و فرزند آورد و جهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و صاحب عادت شود در نفاس جهل ده و پانزده  
 و اگر شانزده طهر دید و شانزده شود و اگر هفده طهر دید و هفده شود و اگر مرده طهر دید و خرده شود  
 و اگر نوزده طهر دید و نوزده شود و بیست حکم همین است اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر  
 قول ابو عثمان رحمه الله ده و بیست و یک شود بر قول خواجه محمد ابراهیم عذابی رحمه الله ده و بیست و یک  
 شود و اگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمه الله ده و بیست و دو می شود بر  
 قول خواجه محمد ابراهیم عذابی رحمه الله بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد  
 ابراهیم رحمه الله تعالی که تمامی تواند و در راه میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید  
 و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمه الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم  
 رحمه الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هشت طهر دید و دم مستمر شد

باتفاق ده و بیست و هشت شود چندی یازده دم دید و پانزده طهر و استمر افاقه ابوعلی دقان  
 رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایت ده و بیست شود و الله اعلم بالصواب  
 باب بیست و هشتم در بیان انتقال عاده انتقال عادت آن بود که صاحب  
 عادتی و مہا و طہر نامختلف دید ولیکن ہم درست و راست و استمر افاقه بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ  
 تعالیٰ ہم دم و طہر آخر را بگیرد و بدینہا بنا کند و شاخ بر قول محمد رحمۃ اللہ مسئلہ تخریج کردہ  
 اند باید کہ سہ دم و سہ طہر آخر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند کہ اگر موافق اصل باشند این را مانند  
 باز سہ دم و طہر دیگر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود کہ عادتش منتقل  
 شدہ است بطریق بنا فرو داید و آنچه در ایام یا بد حیض دارد و در استمر افاقه عادتش همان کہ  
 بودہ است و اگر در ایام حیض چیزی نیاید اول استمر احوط دارد بر همان عدد ولیکن طہرش  
 بود نہ بر آن عدد و اگر بار دیگر بچنین میند عادتش همان جعلی بود تا دوبار موافق نہیند بر خلاف اصل  
 عادت منتقل نشود صورت مسئلہ چنان بود کہ صاحب عاده ده و بیست این بار سی طہر دید و دہ دم  
 و بار دیگر پانزہ طہر دہ دم و بیست طہر و استمر افاقه دین بیست اوسط است و موافق اصل  
 این را بان ہمین جای سہ دم و سہ طہر دیگر را بگیرد چنانکہ پانزہ طہر دید و دہ دم و سی طہر و دہ دم  
 و بیست طہر و استمر افاقه دین بیست نیز اوسط است و موافق اصل معلوم آمد کہ عادتش منتقل  
 شدہ است پس بطریق بنا فرو دایم و چون سی روز طہر دید آن دہکانہ دم را طہر دیدہ است  
 و این دہکانہ دم کہ بعد از سی روز دیدہ است آن از طہر دی است و طہر دی دہ پیش ماند و سی پانزہ  
 دید پنج از خانہ حیض طہر دیدہ حیض دی این پنج پیش ماند و سی دہ دم دید پنج از خانہ طہر  
 دم دیدہ بود و طہر دی پانزہ ماند و سی بیست دیدہ پنج از خانہ حیض را طہر دیدہ باشند  
 حیض دی پنج ماند اول استمر این پنج و حیض بود باجماع بعد از آن صاحب عادت شود  
 در همان دہ و بیست اگر آن بیست طہر آخر را بیست پنج دید اول استمر باجماع دہ روز  
 حیض بود و طہرش چہ بود بقول ابو عثمان رحمۃ اللہ دہ و پانزہ و بقول خواجہ محمد ابراہیم  
 ہمدانی رحمۃ اللہ بیست و پنج کہ این بیست پنج اوسط است کہ فرو دوسی سی است  
 و بر سوسی پانزہ اما اگر ہمین صاحب عاده سی طہر دید و دہ دم و پانزہ طہر و دہ دم و پانزہ طہر  
 و دہ دم و چہل طہر و استمر افاقه اول استمر را دہ روز حیض بود باجماع عادتش چہ شود بقول ابو عثمان رحمۃ  
 اللہ دہ و پانزہ شود و بقول خواجہ محمد ابراہیم ہمدانی رحمۃ اللہ دہ و سی شود و این سی اوسط است چہ پانزہ فرو

سومی چهل اگر مبتدی سه دم دید و پانزده مهر و چهار دم و شانزده مهر و پنج دم دید و هفده مهر و استمرار افتاد  
 با اتفاق چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده مهر و چهار دم و شانزده و سه دم و پانزده مهر بقول ابوحنیفه  
 نه سه دم و پانزده شود و بر قول حماد بن محمد هفتی نه سه دم و شانزده شود اما مبتدی سه دم دید و پانزده مهر و چهار  
 دم دید و شانزده مهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف نه سه دم و شانزده شود و بر قول ابو حنیفه و محمد بن محمد هم سه دم و شانزده  
 شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عده شود در همان سه پانزده اگر چه مضی است که ابو حنیفه و محمد بن محمد سه اول استمرار  
 شانزده روز نماز نماید اصلی است که هر چه مبتدی بیفتد عده وی همان شود چون سه دم دید و پانزده مهر عده وی سه پانزده  
 شود و این با چهار دم دید یکی از نماز چهار دم دیده باشد و وی چهارده ماند و شانزده دید و در آن خانه حیض ظاهر دیده باشد  
 پس اینجا بگوید و نماید و دیگر در حیض را نشاید پس اول استمرار از شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عده شود در همان سه و پانزده  
 محمد بن محمد بدل نماز برای آنکه از آنجا که بدل نماز آنجا که خانه حیض نهضت ظاهر است اعتبار دارد و در ایام نهضت حیضش را  
 اعتبار دارد و اینجا بر نیست ابو عثمان اینجا استیناف کند سه پانزده کند بفضل در میان عده حیض عده حیض  
 پنج نوبت است چنانکه مبتدی و بار موافق دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف و  
 موافق دید و استمرار افتاد و یا دو بار موافق دید و استمرار افتاد و یا یکی مخالف و استمرار افتاد و یا بر سه مخالف دید و استمرار افتاد و صورت  
 مسئله چنانست که مبتدی دو بار سه پانزده دید و استمرار افتاد با اتفاق سه پانزده بود اگر سه دم دید و پانزده مهر و چهار  
 دم دید و شانزده مهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف نه سه دم و شانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد بن محمد هم سه دم و شانزده  
 اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عده شود در همان سه پانزده و اگر سه دم دید و پانزده مهر و  
 چهار دم دید و شانزده مهر و سه دم دید و پانزده مهر و استمرار افتاد با اتفاق سه پانزده شود و اگر دو بار سه دم دید و پانزده  
 مهر و بار سوم چهار دم دید و شانزده مهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف نه سه دم و شانزده شود و بقول ابو حنیفه  
 و محمد بن محمد سه اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عده شود در سه پانزده اگر سه دم دید و پانزده  
 مهر و چهار دم دید و شانزده مهر و پنج دم دید و هفده مهر و استمرار افتاد بقول ابو عثمان و حماد بن محمد هم سه دم و شانزده  
 چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده مهر و چهار دم دید و شانزده مهر و سه دم دید و پانزده مهر و استمرار افتاد  
 بر قول ابو عثمان نه سه دم و پانزده شود و بر قول حماد بن محمد هم سه دم و شانزده شود و اگر مبتدی سه دم  
 دید و پانزده مهر و استمرار افتاد با اتفاق صاحب عده در سه پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده مهر و یکی مهر و استمرار  
 افتاد با اتفاق سه پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده مهر و دو دم دید یکی مهر و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف سه پانزده  
 که وی ختم بر مهر دارد و بقول ابو حنیفه و محمد بن محمد هم سه دم و شانزده است چنانکه ایشان ختم بر مهر دارند اگر چه چهار دم  
 دید و شانزده مهر و استمرار افتاد با اتفاق چهار و شانزده شود و اگر چهار دم دید و شانزده مهر و یکی مهر و استمرار افتاد با اتفاق چهار

و شازده شود اگر چهارم دید و شازده چهارم و دوم و دو چهارم و ستم از قول ابو یوسف رحمه الله چهار شازده شود  
 که وی ختم بر طهر دارد از آن حقیقه و محرم بعد از چهار دست و ششم بود که ایشان ختم بر طهر دارند از حقیقه  
 سه بست هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پنج نید و دوم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پنج  
 نید و بعد از آن دم ستم شد ابو یوسف رحمه الله تعالی این دوازده روز سه و اول یک و حیض را در سه میانه دوازده  
 کند و محرم رحمه الله تعالی این سه روز را بدل از حیض را در سه و میانه کند و لیکن چون دوبار در ایام نیاید ابو یوسف رحمه  
 الله شود و در ماه کند حیض سه و پاکی بست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله است که آنکه در میانه نوزده روز طهر  
 هست و یکی یکا بدین عاده میکنند این چهار سه و میانه این نوزده روز طهر درست است و لیکن با دم استیاضه نیست  
 است و رمخی طهر فاسد بود و محرم فاسد نصب عاده نشاید طهر فاسد نیز نصب عاده نشاید و ستم فصل درین  
 شیخ و در شیخ حقیقت بود و در طهر بود و کجا پیش از ایام حقیقت بود ایام حقیقت نشود  
 ابو یوسف رحمه الله تعالی اول ستم از حیض دارد بهمان عاده و لیکن طهرش بر آن عاده و محرم رحمه الله تعالی بدل از حیض چون  
 در ایام نیاید اگر که بدل اده باشد نماز ناقضا نماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف از صورت مسئله حیض بود که صاحب  
 عاده سه بست هفت نوزده طهر دیدی و دم و یکی طهر بخندین ستم شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و میانه نوزده شود و محرم رحمه الله تعالی  
 بدل از این سه روز را حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز نماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید و از دوازده بست دم طهر و دو  
 در شش بست که دوازده شود ختم مضروب بر طهر ایام حقیقت شود و محرم رحمه الله تعالی آنرا که بدل از دوازده ناقضا نماید اگر خواهی  
 و در دوم معلوم شود و از دوازده بست و دوری چهل و دو شود دوم و چهار دست و نوزده بست یک ضرب کن چهل و دو شود ختم  
 مضروب طهر ایام حقیقت شود اگر نوزده طهر دید و دوم و یکی طهر و بخندین ستم شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و میانه نوزده شود  
 و بقول عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ستم ساعی حیض و دو بست هفت کم ساعی طهر و بقول ابو یوسف رضی الله عنهما ستم ساعی حیض و دو بست  
 شش شود و بقول محمد بن احمد رحمه الله تعالی پنج حیض و دو بست پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید و از دوازده بست و دوم و یکی طهر بست  
 و چهار ضرب کن دوازده شود ختم مضروب طهر ایام دوازده بست است و لیکن ختم بر طهر ایام حقیقت نشود اگر خواهی تا ایام  
 دوم معلوم آید و از دوازده بست و دوری چهل و دو شود دوم و یکی طهر بست سه و چهارده ضرب کن چهل و دو شود ختم  
 مضروب طهر ایام دوازده بست است و لیکن ختم بر طهر ایام حقیقت نشود چون دوبار در ایام نشسته رحمه الله تعالی آنرا که بدل اده  
 باشد اصل است که در دو در ماه شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی ستم و پاکی بست پنج شود و بقول ابو یوسف رضی الله عنهما  
 رحمه الله چهار دست شش شود و بقول عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ستم ساعی حیض و دو بست هفت کم ساعی طهر و  
 اگر ستم صاحب شازده طهر دیدی و دم و یکی طهر بخندین ستم شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و میانه نوزده شود و محرم رحمه الله تعالی  
 سه روز را طهر بنی بر حیض دوازده و ابو حنیفه رحمه الله تعالی آنرا که بدل از دوازده ناقضا نماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید و از دوازده بست و دوم و یکی طهر و دو

ایشان ضرب کبی دوازده و ختم مضروب بر طهر آید لیکن اینست ایام است حیض نشد و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید  
 براند باز دوم است و در سی چهل یک شود دوم و طهر دومت دور در بست یک ضرب کبی چهل و دو شود ختم مضروب بر  
 طهر آید و اینست ایام طهر است ایام حیض نشد چون دوبار در ایام ندید محمد رحمه الله انرا بدل داده باشد اصالت کند دور در  
 ماه شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله حیض سه و یاکی بست و هفت اگر شانزده طهر دید دوم و دو طهر و همچنین تمیز شد  
 بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و بقول محمد رحمه الله زعفرانی رحمه الله چهار و ساعی حیض بود و بست و شش  
 و کم ساعی یکی و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله پنج و حیض بود و بقول محمد رحمه الله شش و حیض بود و اگر ایام معلوم  
 آید زاید یا زده است دوم و طهر چهار چهار در ضرب کبی دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید و اینست ایام است ایام  
 حیض نشد و اگر خواهی دور دوم معلوم آید زاید یا زده است و در سی چهل یک شود دوم و طهر چهار است چهار راده  
 ضرب کبی چهل شود و یا یکی یا بعد از آن معلوم آید که دو کانه دوم ازین دو یکی بدویش و نیم تا دور و شش  
 تمام شود اینجا یک و زده و یک و زده حیض نشد چون دوبار در ایام ندید محمد رحمه الله تعالی انرا که بدل داده باشد اصالت  
 کند و بقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی دور و ده شود حیض شش و یاکی بست و چهار و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی  
 پنج و بست و نیم شود و بقول محمد رحمه الله غزالی چهار و ساعی حیض بود و بست و شش و کم ساعی یکی و بقول ابو یوسف رحمه الله سه و زده و یک  
 صاحب ده بست پنج طهر و یک دم و یک طهر و همین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی بست پنج شود و  
 بقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی بست هفت شود که بست هفت طهر است ایام حیض شود اگر همین خطب عاده  
 بست و هشت طهر یکی دم و یکی طهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی بست و هشت شود و بقول  
 محمد رحمه الله این سه روز حیض بود بطریق بدل ابو حنیفه رحمه الله نماز فرماید اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید از  
 دور دوم یک و زده شده است دوم و طهر دومت دور در یا زده ضرب کبی سی شود و نار بست نه می آید ایام  
 حیض نشد چون دوبار در ایام ندید محمد رحمه الله تعالی انرا که بدل داده باشد اصالت کند و بقول ابو حنیفه رحمه الله  
 رحمه الله تعالی دور در ماه شود حیض سه و یاکی بست و هفت و اگر بست نه طهر دید یک دم و یک طهر و همچنین  
 مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و بست و نیم شود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز حیض بود بطریق بدل ابو حنیفه  
 رحمه الله تمام دور را نماز فرماید و اگر خواهی تا ایام دور دوم معلوم آید از دور دوم دور زده شده باشد دوم و طهر دو  
 است دور را چهار ضرب کبی بست و هشت شود و دور دوم ایام حیض شد و بقول ابو حنیفه رحمه الله محمد رحمه الله دور در ماه  
 حیض سه و یاکی همان بست و هفت و لیکن محمد رحمه الله تعالی انرا که بدل داده باشد از آن رجوع نکند شیخ الاسلام  
 برین الحدیث گفته است که عاده جواب آن و آیه باید گفت که بر نان اسنان نشو و نما و عبادان نشو و کید نشو و جواب آن  
 رد است باید گفت که اگر از زوجه عاده عادی در سی و دو طهر است و نیم در سی و دو طهر است و عاده عادی در سی و دو طهر است

هر کجا که فساد پیش آید ایام بود تمامت پاک می نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض ابتدا اتفاق میان حیض بود و اگر حیض نشاید  
 ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و مردم و طهر پیش می کشند و محمد رحمه الله تعالی طهرت و جگر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز  
 فرماید صورت مسکین حیوان و که حصا عاوده و دست یازده دم دید و یازده طهر میدو استمر افاقه و اول استمر چهار روز نماز گذارد  
 و اگر شانزده دید سه روز نماز گذارد و اگر نهمه دید و در روز نماز گذارد و اگر نهمه دید یک روز نماز گذارد و اگر نوزده روز دید آن یک  
 بار نوزده دست شود و در محل است اول استمر نهمه روز حیض بود و اگر دست یازده روز حیض بود و اگر دست یک دید و دست نوزده حیض بود  
 و اگر دست نهمه روز دید سه روز حیض بود و اگر دست نهمه دید نوزده دست و اگر دست نهمه دید نوزده دست و اگر دست نهمه دید نوزده دست  
 روز حیض نشاید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و مردم و طهر پیش می کشند و محمد رحمه الله تعالی طهرت و جگر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز  
 صح این روز نماز گذاردن فرماید صاحب عاوده و دست چهار روز دید و یک دم و دوازده طهر استمر افاقه و این دوازده  
 پنج طهرش تمام طهرش تمام شود و در ایام هفت روز ماند که از او دیده باشد سه روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله تعالی  
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را بیند و دید چون از نهمه پنج طهرش تمام ایام هشت روز  
 ماند که از او دیده است آنجا دور و زمانه دور و در حیض نشاید بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله  
 طرح و جگر کند و ابو حنیفه رحمه الله تمام این روز نماز گذاردن فرماید صاحب عاوده و دست چهار طهر دید و یازده دم  
 و یازده طهر استمر افاقه و این یازده طهرش تمام شود و در ایام پنج روز ماند این پنج روز اتفاق حیض بود  
 بقول ابو یوسف رحمه الله عاوده یازده شود و این را که ابو یوسف رحمه الله ایام حیض از ابو حنیفه و محمد رحمه الله تعالی نماز فرماید  
 ده دست کند چون ابو یوسف رحمه الله تعالی ایام پنج روز آخر حیض میدارد از چه معنی است که ده و یازده میکند آن  
 پنج دم است با دم استیاضه نهمه است و اینجا که طهرش فاسد نصب عاوده را نشاید دم فاسد نیز نصب عاوده را نشاید  
 صاحب عاوده و دست یازده دم دید و یازده طهر نهمه دم و نوزده طهر استمر افاقه و در او نه کتاب است که نه و  
 نوزده شود بخلاف آنکه چند یازده دید و یازده طهر استمر افاقه یا بجز آن نشد چهل یکدم دید و یازده طهر استمر افاقه  
 ابو علی دقان رحمه الله گفته است که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت آنست که ده دست شود اما آنجا نه و  
 نوزده میشود از برای آنکه این نهمه است در میان دو طهر اول فاسد است نصب عاوده را نشاید که یک روز یا  
 دم استیاضه نماز گذارد است اما طهر آخر درست است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله اول استمر از شش روز  
 نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاوده شود و در ده دست و بر قول ابو یوسف رحمه الله نه و نوزده  
 شود و اگر آن نوزده طهر آخر چهار ده دید آن چهار روز که ماقبل مانده است با اتفاق نقصا کند  
 و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله آن باقی ایام حیض بود و آن پنج روز دست و بر قول ابو یوسف رحمه الله  
 ایام حیض شود و اگر آن غسل احتیاطی نماید و ده بود ابو یوسف رحمه الله بر سر چهار ده



غسل فرماید و ازین چهارده پنج روز بیايش برود و نه روز نماز قضا فرماید و اول استمراریان زده روز دیگر  
 نماز فرماید بعد از آن صاحب عاده شود و ده دست با اتفاق صاحب عاده ده دست چهارده ظهر دید  
 و ششتم و چهارده ظهر استمراریان ازین ششتم ششش ظهر ششم ظهرش تمام شود و در ایام دو  
 روز ماند و در روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهارت سازد و تمامت پنجاه روز  
 نماز گذارد و صاحب عاده شود و در همان ده دست و ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض از و اگر آن احبناطی  
 نیاده باشد بر هر چهارده غسل فرماید و ازین چهارده شش بیايش و نه شش روز نماز قضا فرماید و اول  
 استمراریان چهارده روز نماز فرماید بعد از آن صاحب عاده شود و در همان ده دست با اتفاق صاحب عاده ده دست  
 چهارده ظهر دید و ششتم و پانزده ظهر استمراریان بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهارت سازد و پنجاه روز  
 نماز گذارد و صاحب عاده شود و در همان ده دست و ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمراریان و حیض از بعد  
 از آن صاحب عاده کند در همان ده دست صاحب عاده ده دست و پانزده ظهر دید و دوم و سیزده ظهر استمراریان  
 افتاد و ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین سیزده شش روز بیايش و در روز و در روز حیض از و اول استمراریان روز  
 نماز فرماید و صاحب عاده کند و در ده و پانزده و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمامت  
 یابی نماز فرماید اگر آن سیزده آخر را پانزده دید و ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر آن دم ظهر میشد بنا کند  
 بر ده دست و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تمامت یابی نماز فرماید اشکال آنکه ابو یوسف رحمه الله  
 تعالی یکبار که بر خلاف عاده می بیند عاده کند و پانزده ظهر درست است از چه معنی است که ده دست میکنند این پانزده  
 ظهر درست است لیکن با دم سستی ضده منجبه است که در میان دو روز بدم فاسد نماز گذارده است پس این ظهر فاسد  
 بود و ظهر فاسد نصب عاده را نشاید که بعد از ایام حیض بود و ظهر اول بعد از ایام حیض است و لیکن در میان دو  
 روز بدم فاسد نماز گذارده است لاجرم آن ظهر فاسد بود و نصب عاده را نشاید و از ظهر دیگر نکرده روز  
 باقی مانده بود و اگر آن نکرده راده دم دید و پانزده ظهر استمراریان و این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حیض بود  
 از نکرده ده بر وی شش ماند چون پانزده ظهر دید بوقت روز ایام حیض را ظهر دیده باشد و آنجا سیزده روز مانده آن سه  
 روز با اتفاق حیض بود عاده می شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله  
 ده دست شود اگر پانزده آخر را شش نکرده دید چون دوبار در ایام ندید محمد رحمه الله از آنکه بدل داد  
 بود اصلت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده دست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده شش نکرده  
 شود و اما اگر آن شش نکرده آخر را بست دید اکنون صاحب عاده شود و ده دست با اتفاق و  
 بقول ابو یوسف رحمه الله این بست آخر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله ان بست اول را

که اگر این بست اخرا اعتبار داریم بقول ایشان یکبار دیدن عاده میکرده باشد و بقول ایشان یکبار که بر  
 خلاف عاده شده عاده منتقل نشود صاحب عاده دلبست دوازده دم دید و پانزده ظهر و استمر اوقات اول چهار  
 سه و نه نماز گذارد و اگر دوازده دم دید و نه ظهر و استمر اوقات دو باین برده بست شود دم در محل بست  
 اول استمراده روز حیض بود اگر سیزده دم دید و بست سه ظهر و استمر اوقات سیزده دلبست سه سی و شش شود  
 اول استمر چهار روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست چهار ظهر سی و هفت شود اول استمر سه روز  
 حیض شود و اگر چهار ده دم دید و بست چهار ظهر سی و هشت شود و در روز ماند و در روز حیض را نشاید ابو یوسف  
 رحمه الله تعالی استیفاء کند و بر وجه پیشین بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طریقه و جر کند ابو حنیفه رحمه الله تعالی  
 تمامت یکی نماز فایده صاحب عاده پنج دلبست پیش از ایام کی دید و یکی ظهر و تحمیل ستم شد دم و ظهر و  
 است و در ادراک پنج صرب کنی او شود ختم مضروب بر ظهر کند نه روز حیض بود و اشکال آید که یکروز پیش از ایام است  
 چنانچه روز حیض میشود و برای آنکه آنچه پیش از ایام دیده است ناقص است و آنچه در ایام دیده است کامل  
 ناقص آنچه خویش کند و آنچه بعد از ایام است باجماع حیض بود و این جای بود که دم برده قرار گیرد و ظهر و بست  
 بیند اما اگر دم ازده اندر گذرد یا ظهر فاسد شود بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی هم از ابتدا پنج دلبست شود و دم  
 قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله این بار سه روز حیض بود بدان سبب که ابتدا و انتها بر ظهر رواند و بعد از آن  
 صاحب عاده کند و در همان بست و پنج دلبست و علم فضل در بیان واقعات صاحب عاده نه روز  
 پیش از ایام گیر و دم دید بنشیند اگر دم برده قرار گیرد و ظهری درست بیند برده حیض بود و اگر دم ازده اندر  
 گذرد یا بعد از آن ظهر فاسد شود بر قول ابو یوسف هم از ابتدا نه روز حیض بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه  
 الله ایام حیض بود و صاحب عاده هشت پیش از ایام دور و دم دید بنشیند اتفاق صاحب عاده هشت پیش  
 از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله بنشیند و بقول ابو حنیفه رحمه الله نه نشیند اما اینکه قابل  
 دیده است اگر ما بعد بیند اجماع بنشیند بشرط آنکه دم ازده اندر گذرد و ظهر درست بیند اما اگر دم ازده  
 اندر گذرد یا ظهر فاسد شود و کنیم بعد از آن که اصل درین باب است که در حیض او و ظهر درست بشرط است کی باقی  
 دیگر ما بعد صاحب عاده نه پیش از ایام گیر و تیرگی دید بقول ابو یوسف رحمه الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه  
 الله نه نشیند اگر صاحب عاده هشت پیش از ایام دور و تیرگی دید بقول ابو یوسف نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد  
 رحمه الله نشیند اگر صاحب عاده هفت پیش از ایام سه روز تیرگی دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله نه نشیند  
 بقول محمد رحمه الله نه نشیند آنچه قابل دیده است اگر ما بعد بیند اتفاق نشیند اینجا جای بود که دم برده قرار گیرد و ظهر و بست  
 بیند اما اگر دم ازده اندر گذرد یا ظهر فاسد شود و کنیم بعد از آن که در حیض او و ظهر درست بشرط است کی باقی

ده و بست پانزده ظهر دید و ده دم و پانزده ظهر استمر از افتاد بعضی مشایخ گفته اند که ده و پانزده شود پنجاه که دم را دو بار  
 بر خلاف عاده بنده عاده منتقل شود و چون ظهر را دو بار بر خلاف عاده بنده عادت منتقل شود و بعضی مشایخ گفته  
 اند که این بنده عادت بافتن از برای آنکه دم را یکبار بر خلاف عاده دیده است یکبار بر خلاف عاده بنده عاده منتقل  
 نشود اما صحیح است که صاحب عاده ده و پانزده شود قیاس ابو حنیفه رحمه الله اگر صاحب عاده پنج و بست پانزده ظهر  
 دید و ده دم و بست ظهر استمر از افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله روزیام حیض بود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده  
 روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه رحمه الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست  
 شود و اگر سنده ظهر دید و ده دم و بست ظهر استمر از افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله پنج روزیام حیض بود و بقول ابو  
 یوسف رحمه الله هشت روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله هشت و بست شود و بقول ابو  
 حنیفه رحمه الله پنج و بست شود اما اگر ترده ظهر دید و ده دم و بست ظهر استمر از افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله  
 با اتفاق عادتش چه شود بقول ابو حنیفه رحمه الله همان پنج و بست و بقول ابو یوسف رحمه الله هفت و بست  
 و اگر بست ظهر دید و ده دم و پانزده ظهر استمر از افتاد ده روز با اتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه رحمه  
 الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و اگر بست ظهر دید و ده دم و بست ظهر استمر از  
 افتاد این ده روز با اتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و محمد رحمه الله طریقه و جری کند  
 و ابو حنیفه رحمه الله تمامت ظهر نماز فرماید و الله اعلم باب سی ام در بیان نقصان دم و ظهر این بساعت معلوم است  
 و شبانه روز بست چهار ساعت است بزرگان تجربه کرده اند یک ساعت از دمیدن صبح سپیده است تا وقت بر  
 آمدن آفتاب و یک ساعت از وقت فرو رفتن آفتاب است تا وقت فرو رفتن شفق آن است از روز بست این  
 اعتبار نیست چنانکه یاد کردیم و تجربه کند هر کسی بداند چقدر که ویران میرود و اگر فقیه خواهد تا ساعتهای دیگر را تجربه معلوم  
 کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معین چندین قرآن خوانده میشود یا چندین ذکر و تسبیح گفته میشود یا چندین  
 سکر کرده میشود ساعتهای دیگر را همین تجربه بپردازد و در وقت نماز آن است از وقت بر آمدن آفتاب است  
 اما این قول ما خود نیست صحیح نیست که گفته شده است اول روزی که روز پانزده ساعت است و شبانه ساعت  
 روزی را مقارن سپیده دم و پدید آمدن روز هم مقارن بر آمدن آفتاب هم منقطع شد حیض وی نه شبانه روز بود و  
 یک ساعت و اگر روز بست یک مقارن سپیده دم باز آمد ظهری بست شبانه روز باشد که یک ساعت و اگر در شب آنکاهی  
 که بست یک مقارن فرو رفتن آفتاب هم باز آمد ظهری نوزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانه روز  
 و یک ساعت کرد و وی بست شبانه روز بود و پانزده ساعت و این ساعت بدانچه که گفته اند تا اگر  
 صاحب اقیع را دم ستر شود بدین اصل بنا کند اگر در وقتی که روز پانزده ساعت بود و شبانه

ساعت زنی را مقارن فرود رفتن آفتاب دم پیدار آمد روز دهم مقارن بر آمدن آفتاب دم منقطع شد حیض  
 و میانه شبانه روز بود و ده ساعت روز دهم مقارن بر آمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفت شبانه  
 بود اگر مقارن پسیده دم باز آمد طهر وی هفت شبانه روز کم ساعتی بود و اگر شبانه نگاه هفتم مقارن فرود رفتن  
 آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانه روز بود و ده ساعت  
 و درش در بیست و شش شبانه روز بود و الله اعلم باب سی یکم در بیان نورس اگر چه سال  
 دم بنید با اتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بنید ظاهر روایت حیض نبود ابو نعیر محمد بن سلام البغلی  
 گفته است که چون بی سبی بی علی بود حیض بود چون بعد و حیض برسد اگر چه ساله دم بنید بعضی مشتغ  
 گفته اند که حیض بود که چون بعد و حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزند از نماز فرماید چون  
 هفت ساله شود چون هفت ساله را نماز فرمود و لیل میکند بچون و اگر شش ساله دم بنید بعضی مشتغ  
 قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بنید بشیر بن غیاث از ابو حنیفه رحمه الله بن عبد الله بن عمر بن ابی اسود نقل میکند  
 که نشیند از برای آنکه باکی بیقین است حیض شک و شک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجه ابو حفص  
 و محمد سلام البغلی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که بنشیند که اگر بعد حیض برسد حیض بود و بر جای نماز نیست  
 و اگر بعد حیض نرسد وی نارسیده بود و بر نارسیده نماز نیست وی پیر و حال پابنده نماز نیست حکما است  
 خواجه ابو مطیع البغلی رحمه الله که از یکی دختر بود در نه سالگی باله شد و بر انشوی داوندی شش ماه را دختر می آورد  
 و این دختر نیز در نه سالگی باله شده و بر انشوی داوندی شش ماه را فرزند آورد و نوزده سال بود که  
 شد و بیره در کنار گرفت خواجه میگفت ای دختر بچه را فضیحت کردی که نوزده سالگی به شدی اگر نورس است  
 دم دید و سه شبانه روز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانه روز و ساعتی حیض بود و شکال پدید  
 قول محمد بن ح که آنچه در ایام غالب آید از اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چه حیض میدار و جواب از وی است  
 که بچنین که سه شبانه روز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانه روز کم ساعتی طهر نیز فصل را نشاید اگر ساعتی دم  
 دید و سه شبانه روز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود اگر ساعتی دم دید و سه شبانه روز طهر ساعتی دم  
 بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمه الله حیض بود اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز  
 کم ربعی طهر ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو نیم شبانه روز طهر سس م بر قول ابو حنیفه  
 و محمد رحمه الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمه الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز طهر ربعی دم  
 بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله حیض نبود و بر قول ابو یوسف رحمه الله حیض بود نورس روز نخست وقت برآمد  
 آفتاب دم دید و در چهارم پیش از بر آمدن آفتاب دم دید و در هفتم مقارن بر آمدن آفتاب دم دید و در

بعد از آمدن آفتاب دم دید حیض وی نه تا نوزده بود و آن باینها که در روز دیده است **فصل در**  
**بیان ضرب ابو یوسف رحمه الله و بیست میکند و رحمه الله جل و ابوالحنفه رحمه الله و**  
صورت مسدود چنان بود که عذیه کی دم وی یکی طهر دید و همچنین ستر شد دم و طهر دوست دورا دهی ضرب  
کن ده شود ختم مضروب بر طهر آمد هم از اول نه روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دم معلوم آید دم طهر  
دوست دورا دوازده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن  
صاحب عادت شود بقول ابوالحنفه رحمه الله در نوزده و بیست و بقول ابو یوسف رحمه الله در بیست شود  
و اگر دوم دید و یکی طهر و همچنین ستر شد دم و طهر است سه روزه ضرب کنی نه شود ختم مضروب بر طهر  
آمد و عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا دور دم معلوم آید دم و طهر است سه روزه  
در ده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد و ماه اول با ماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود در ده  
و بیست اتفاق اگر دوم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر و همچنین ستر شد دم و طهر چهار است چهار روزه  
کنی بیست شود ختم مضروب بر طهر آمد و لیکن ختم عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا دور  
دوم معلوم آید دم و طهر چهار است چهار روزه ضرب کنی و دم سی و دو شود ابتدای ایام دور و طهر آمد  
و ختم مضروب نیز دور و طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر  
چهار است چهار روزه ضرب کنی شصت شود ماه سیوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت  
شود یک روز حیض وی ده و یک دوشش و بعد و حال یکی بیست و دو و اگر سه دم دید و یک طهر و سه دم  
و سه طهر و همچنین ستر شد ماه اول نه روز حیض بود تا اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش را در پنج  
ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابوالحنفه  
و محمد رحمه الله کما در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمه الله در ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر  
و سه دم و چهار طهر و همچنین ستر شد ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر  
هفت است هفت روزه ضرب کنی و بیست و هشت شود اما باز سه گانه دم از سه دو بد و شش و تم دورا  
تمام شود و ماه دوم بیست روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت روزه  
کنی شصت و سه شود و ماه سیوم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود و دم و طهر هفت است  
هفت روزه ضرب کنی نود و یک شود و ماه چهارم نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم  
و طهر هفت است هفت روزه ضرب کنی صد و نوزده شود و ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن چنانکه ماه  
چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت روزه ضرب کنی صد و پنجاه شود

ماه ششم روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هفتم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت را در سبب شش  
 ضرب کنی صد و شصتاد و دست و ماه هفتم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هشتم معلوم آید دم و طهر  
 هفت است هفت را در سی ضرب کنی بیست و ده شود آمده ماه هشتم با ماه اول برابر اند اگر پنج دم و در پنج  
 طهر و همچنین ستر شده ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر ده است در هر ده سه ضرب  
 می شود آمده ماه دوم با ماه اول برابر این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه و محمد بن محمد در پنج دم و سبب شش  
 اگر پنج دم دید شش طهر و همچنین ستر شده ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر ده  
 یازده را در سه ضرب کنی سی شود و در روز در ایام دم دیده بود محمد بن محمد این پنج روز را بدل و دارد  
 از برای آنکه ابتدا ایام سه روز طهر است و اینجا دو روز ماند و در روز حیض را شاید محمد بن محمد بعد از آن  
 و سه پنج روز حیض دارد به طریق بدل و اگر خواهی تا در سیوم معلوم آید دم و طهر یازده است یازده را در شش ضرب کنی  
 شصت و شش شود و چون دو بار در ایام دم دیده بود ستر شد ابو سبیل غزالی رحمة الله و در سی و یک کند حیض  
 پنج و باکی است و شصت و دو و عثمان رحمة الله استیفا کند ده و بیست کند و خواب محمد بن محمد این ده را در روز  
 کند حیض پنج و باکی است پنج اگر بیست و شش دم دید شش طهر و همچنین ستر شده ماه اول شش روز حیض بود و اگر خواهی  
 و اگر خواهی تا در دوم معلوم شود دم و طهر دوازده است دوازده در سه ضرب کنی سی و شش شود و در دوم  
 در ایام چهارم محمد بن محمد بعد از سی و شش و شش حیض دارد به طریق بدل و اگر خواهی تا در سیوم معلوم  
 آید دم و طهر دوازده است دوازده در سه ضرب کنی شصت شود و در سیوم با و اول برابر بقول ابو حنیفه و محمد بن  
 نقاد و در شصت و شش حیض بود و اینجا چهار باکی و بقول محمد بن محمد بعد از صاحب عادت شود یک دو و طهر و سی  
 یک دور هر دو بهر حال حیض شش و اگر غنبدیه ده دم دیده بود طهر و همچنین ستر شده ماه اول ده روز حیض  
 بود و این ده سیوم می نام که طهر سه باید از او دم دیده است و این ده بعد از آن می که دم می باید طهر دیده است و محمد  
 این ده را سهیل یا نجاه را حیض دارد و بطریق طرح و در اگر خواهی تا در سیوم معلوم آید دم و طهر بیست است بیست را  
 در سه ضرب کنی شصت شود آمده ماه سیوم با ماه اول برابر بقول ابو حنیفه و محمد بن محمد در شصت و شش حیض ده و باکی  
 نجاه محمد بن محمد این ده بعد از شصت پنج آخر را حیض دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله صاحب عادت شود یک  
 و در ده و سی و یک دور نیم و پانزده و الله اعلم بالصواب باب سی و دوم و میان رحم نقاد  
 تنفس رحم است تا مادام که رحم بغیر از مشغول است تنفس حاصل نیاید چون رحم فارغ پذیرد و آن آنرا  
 که بعد از دم می پذیرد آن نفاس بود و در اقل و اکثری علماء را اختلاف است مالک رحمة الله گفته است که کثیرین  
 نفاس آنچه بعد از نفاس بود چنانچه علماء را چهره میگویند و بیشترش بقول مالک رحمة الله نفاس و شصت روز است

و ایس بر قول مالک رحمه الله است که در بعضی از اخبار چنین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله گفتارش یک  
 شبانه روز است و بیشترش شصت شبانه روز و بقول علماء و ارحمهم الله بیشترش چهل روز است بنا بر آن اصل است  
 که نفاس قایم مقام چهار حیض است چون پیشتر می گفتیم بقول شافعی رحمه الله پانزده شبانه روز است پس پیشتر  
 نفاس شصت شبانه روز بود و پیشتر حیض بقول علماء و ارحمهم الله ده شبانه روز است و پیشتر نفاس چهل شبانه روز  
 بود و کمترش آنچه بنید و دیگر روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که  
 نفاس بنشیند چهل سحیده و دیگر روایت میکند عبد الله بن ابی بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است  
 که نفاس ناز نگذارد و در چهل سحیده دم از او چهل شبانه روز است و از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده است  
 که کمترش نفاس پانزده شبانه روز است اشکال آنکه نفاس قایم مقام چهار حیض است و کمترش حیض بقول علماء  
 و ارحمهم الله شصت شبانه روز است پس کمترش نفاس بالستی که در پانزده شبانه روز بودی از ابو یوسف رحمه الله و  
 وجه است یکی و آنست که پیشتر حیض بقول علماء و ارحمهم الله ده شبانه روز است و یکی کمترش نفاس پانزده  
 شبانه روز دارد و فاضل شود و فرقی بود در میان حیض و نفاس و وجه دیگر آنست که کمترش حیض بقول ابو یوسف  
 رحمه الله ده شبانه روز است کم ربعی و چهار ربعی یک روز بود پس کمترش نفاس پانزده شبانه روز است و اگر حامله در  
 ایام آنش دید بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء و ارحمهم الله حیض نبود و مفسد بود اگر حمل شک  
 است اکنون بنشیند اگر آن شک یقین شود طهارت سازد و آن ناز را قضا کند و اگر حمل ظاهر شد اگر صورت  
 پدید آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود آن آرایش را حکم حیض است اگر در ایام حیض  
 بود حیض بود اگر بعد از ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول  
 ابو یوسف رحمه الله دو حیض بود اگر دم ستر شد این دم و طهر آخر را بگیرد یعنی پیش از چهل و نیم بخا  
 استیفاء کند حیض همان که بوده و طهر همان که دیده است عاده کند و اگر کسی گوید که طهر حمل نصب عادت را  
 نشاید این طهر حمل نیست اصلی است ابو حنیفه را که در هر نفاس که در هر جا که کم چهل شبانه روز باکی بنید و ی  
 فاضل نکند هر چهل را نفاس دارد بقول ابو یوسف و محمد و ارحمهم الله پانزده شبانه روز باکی بنید فاضل کند و اول را  
 نفاس دارند و آخر حیض بنید و فرزند آورد و دم ستر شد بقول شافعی رحمه الله یک شبانه روز نفاس بود  
 و پانزده باکی و پانزده حیض و هر قول شافعی رحمه الله آنست که در کمترش نفاس را یقین است و در بیشترش  
 و هر کجا که شک با یقین جمع آید هر شک را غلبه کند شک را باید ماندن و یقین باید گرفتن که در شریعت با  
 حکم ثابت نشود اما علماء و ارحمهم الله گفته اند که چون دم از چهل در گذشت آن شک فایده یقین شد که چهل نفاس  
 بود و بیست طهر و ده حیض و صاحب عادت نشود و نفاس چهل و در حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد

پنج دم دید چهارده ظهر و ده ستر شد بر همین خلاف بود و اگر فرزند آورد و پنج دم دید و پانزده ظهر و دم ستر  
 شد بقول ابوحنیفه جمل نفاس بود و بیست ظهر و ده حیض و بقول ابو یوسف و محمد رحمتهم الله پنج اول نفاس  
 بود و پانزده ظهر و ده حیض و اگر فرزند آورد و پنج دم و پانزده ظهر و ستر افتاد بقول ابوحنیفه رحمه الله  
 بیست و پنج نفاس بود و پانزده ظهر و ده حیض بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله پنج اول نفاس بود و پانزده ظهر  
 و پنج حیض و اگر پانزده آخر چهارده دید بقول ابوحنیفه رحمه الله جمل نفاس بود و بیست ظهر و ده حیض  
 و بقول ابو یوسف پنج اول نفاس بود و پانزده پاک و ازین چهارده ظهر پنج را بان پنج دم ده و حیض  
 و اگر آن غسل احتیاطی نیاورده باشد بر سر چهارده غسل آورد و ازین چهارده پنج با مناسبت دم  
 و نه روز نماز قضا فرمایم و در اول ستر اشش روز نماز فرمایم بعد از آن صاحب عادت شود در ده  
 و پانزده و بقول محمد رحمه الله پنج اول نفاس بود و پانزده ظهر و پنج حیض و اول ستر آن یک روز نماز  
 گذارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده مبتدیه فرزند آورد و وساعتی دم دید و جمل کم و وساعت  
 ظهر و وساعتی دم بقول ابوحنیفه رحمه الله ستر جمل نفاس بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله آن یک عت  
 نفاس بود و باقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد و بیست دم دید  
 و ده ظهر و ده دم دید ستر جمل نفاس بود اما اگر دم از جمل در گذشت یا بعد از آن سوی طهر فاسد شود  
 از ابوحنیفه رحمه الله دو روایت است یک روایت آنست که بیست نفاس بود و این قول محمد رحمه الله گرفته است  
 که دوی ختم بر طهر و اندارد و دیگر روایت آنست که سی نفاس بود و این قول ابو یوسف رحمه الله گرفته است  
 که دوی ختم بر طهر و اندارد و اگر زنی دو فرزند آورد بقول ابوحنیفه رحمه الله و ابو یوسف و محمد رحمه الله نفاس از وقت  
 آمدن فرزند اول بود و بقول محمد رحمه الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما عادتش از وقت آمدن فرزند  
 دوم گذرد و اتفاق و اگر سه فرزند آورد بر همین خلاف بود و اگر زنی از فرزند در بطن بیاورد و پاره  
 باره می آید بیشتر نیاید حکم نفاس ندارد و اگر زنی از راه ناف فرزند آورد رحم آلتش می بیند نفاس  
 بود اما اگر از راه دبر آلتش بیند نفاس نبود و لیکن شوی پریر کند و کرد فراتش نکرد و وقت  
 نماز باخرا آمد و زنی فرزند پیدا کرد روایت میکند خواجه ابو بکر سعید بن ابی از نصیر بن یحیی از  
 محمد رحمه الله که مخاکی گفتند و دیگری در آن مخاک گفتند و سران فرزند در آن و یکی  
 نهند و بر آلتها رت دهند و اگر تصور طهارت دادن ندارد و نیم دهندش تا در آن وقت  
 آن نماز بگذارد و با ایاء و اگر در آن حالت نماز را ترک کند و برخود نهد بعضی گفته  
 اند که کافره شود اما ظاهر روایت آنست که کافره نشود و فتوی برین است و اگر برزخ باشد



و نگه دارد و مومن بود و عاصیه پس معلوم شد که مجور پیدا شدن هر حکم نفاس ندارد و نماز را مانند امکان  
 نیست و اگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزند می آورد و بعد از آن پنج نیم ماه فرزند دیگر آورد و مارا  
 معلوم آمد که پانزده روز از ماه رمضان نفاس بوده است و پانزده روز باقی اگر روز نخستین ماه رمضان  
 اندکی پایی دید و غسل آورد و نماز ناکند و روز نداشت پانزده اول را قضا روز نایم روی بود و پانزده  
 آخر را قضا نماز نایم روی بود اما اگر پانزدهم ماه رمضان را پس بی از سبب غسل آورده پانزده اول را  
 قضا روز نایم روی بود اما نماز نایم و پانزده آخر را روز نماز نایم و اگر غسل نپاورد و نماز ناکند و روز نداشت  
 کل ماه رمضان را روز نایم روی بود و پانزده آخر را نماز نایم بود و الله اعلم فصل  
 در بیان اخبار رزنی فقیه را خبر داد که سه بار ده و پانزده دیده ام و دم ستر شده  
 است و پیش ازین هم با طهر مختلف دیدم و لیکن هم درست دیده ام صاحب عاده شود و ده  
 و پانزده با تقاضا و اگر خبر داد که پیش ازین بادم استیاضه نماز گذارده ام خوابه ام حسام شهید بعد  
 گفته که در بعضی خوابه ام علی پیر روی رحمة الله یحیی آورده است که اگر بچنین ده و پانزده دم دیده باشد  
 و روی در میت و پنج شود حکما گویم که سی و سه روز بادم استیاضه نماز گذارده بود چون از سی و سه روز  
 یک دور بروی هشت روز ماند از پانزده طهر هفت بران هشت نیمی پانزده شود آنجا هشت روز ماند و ده  
 دم هفت بران هشت نیمی باز پانزده شود آنجا حیض وی سه روز ماند از پانزده طهر هفت بران سه نیمی  
 ده شود طهر وی هفت روز ماند ده دم هفت بران هشت نیمی پانزده شود نیز از حیض وی سه بار روز ماند  
 از طهر آخرین هفت بران سه نیمی ده شود از طهر وی هشت روز ماند اول استمر و هفت روز نماز گذار  
 خوابه ام حسام شهید رحمة الله گفته است که بعد از آن ضا شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر بچنین  
 ده و پانزده شود چون از ده دم هفت بطهرش هم سه روز ماند و سه روز حیض امیثاید و انصافی است  
 که هر یک ضا و دم و ضا ایامی بیند در میان و طهر درست و دم و طهر آخر نصب عادت را بنای طهر اول  
 شک است که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استیاضه اگر بعد از دم استیاضه بود نصب عادت را بنای طهر اول  
 بعد از دم حیض بود نصب عادت را بنای طهر آخر با تقاضا است که بعد از دم حیض است نصب عادت  
 را بنای و این مسئله مشکل است مسئله تاریخ سال بر پانصد و هفتاد و هشت است زنی را  
 روز نخستین ماه رمضان دم پدید آمد روز چهارشنبه و دم ستر شد و وی صاحب عاده ده و میت  
 است سال پانصد و هشتاد و یک و روز دوشنبه روز نخستین ماه ربیع الآخر نزدیک فقیه آمد و گفت  
 که مرا خبر ده که من در حیض یا در یابی محمد شیبانی آن عالم ربانی رحمة الله گفته است که اگر فقیه را بجا

این مسئله حاجت آید باید که سالهای ماه کند و تا اینجا را در روز کند و روز را با هفت کند و نقصان بود و کل  
کرد تا جواب معلوم شود و از آن تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است می یک ماه است  
می یک روزه ضرب کنی بمقدومی شود و بکروز ماه رجب الاخر بمقدومی یک شود و پانزده روز نقصان  
تا برود و نمقد و شش روزه روزان را با هفتها می باید و آن شش روز که پدید آمدن آن دم روز  
چهارشنبه است و خبر دادن روز و شنبه و این مدت شش روز است بمقد و ده روز چهارشنبه است  
میرود و آن شش روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و خبر دادن آن روز و شنبه و  
این مقدار شش روز نیست بمقد و شش روزه روز شود پس معلوم شود که پانزده روز که آمد است  
نمقد و روز و در نایش راست میرود و ده روز نقصان نمقد و ده روز شود و امر و خبر داده است  
شش است از یابی وی و اگر همین صاحب عادت خبر میداد که سن درین میان مدت نیست و در  
و دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام و لیکن نمیدانم که صحیح است یا فاسد سال بر یا نمقد و شش روزه  
روزان نخستین ماه رمضان روز آدینه ابتدای ظهر من بوده است این مقدار نیست و چهار ماه است  
و نیست و چهار روزه ضرب کنی بمقد و نیست شود و اما هفتها می باید و سه روز چه پدید آمدن دم روز  
چهارشنبه بود و است و ابتدای ظهر روز آدینه و این مدت سه روز است بمقد و هفت روز چهارشنبه  
راست میرود و آن سه روز بمقد و ده روز شود پس معلوم آید که ده روز که آمد است ششصد  
و نوزده روز و در راست میرود و ده حیض بر و بمقد و ده روز روزان را از ظهر دی چون نیست  
دیده است و بگانه حیض را ظهر دیده باشد ابو یوسف رحمه الله استیفاء کند و اول استمرار ده روز  
حیض دارد و بر دم و ظهر پیشین بنا کند و ابو حنیفه و محمد و محمد بن ابراهیم اول استمرار نیست روز نماز نماید  
و صاحب عادت کند در همان ده و نیست زنی نیست حیض دی ده شبانه روز که سه ساعت و ظهر دی  
پانزده شبانه روز سه ساعت و ده روزه و ظهر دی و در نیست و پنج شبانه روز شود و هفت ساعت  
بحال یا نمقد و شش روزه نخستین ماه رمضان روز آدینه و بر دم پدید آمد و مستقر شد سال  
بر یا نمقد و شش روزه نخستین ماه رجب الاخر روز و شنبه فقیه را خبر داد که بگر که من در  
حیض ام یا در پاکی از آن تاریخ اکنون که خبر داده است هفت ماه است هفت روزه ضرب کنی دو  
ده شود و بکروز ماه رجب الاخر و نیست و یازده شود و اما هفتها می باید و چهار روز چه پدید  
آمدن دم روز آدینه است و خبر دادن آن روز و شنبه و این مقدار چهار روز و در نیست و نیست  
و چهار روز هفتها راست میرود و آن چهار روز که پدید آمدن روز آدینه بوده است و خبر دادن

زن روز دوشنبه دین مقدار روز است و بیست و هفت روز شود پس معلوم آید که چهار روز  
کم آمده است و دو بیست و دو روز و بیست ساعت دورایش راست میرود چهارشنبه نیز روز  
و شنبه از ساعت مازاد حیض دی روز یکشنبه سیم ماه بریم الاخر پنج ساعت از روز بگذرد و وقت  
غسل وی آید و این جای بود که حیض و پاک را یاد دارد اما اگر حیض و پاک را یاد ندارد و هیچ نداند که  
ضابطه بود و وضاعت شاید ولیکن نشاید قربان اگر درین میان ده روز پاک یا بد قبول ابو حنیفه  
و محمد رحمهم الله قربان شاید و قبول ابو حنیفه رحمه الله شاید که وی ختم بر طهر وادارد ولیکن بیان ختم  
بر طهر وادارد و اگر یاد نکرده روز طهر دید اجماع قربان شاید که درین از سه وجه خالی نیست یا میداند که در  
شنبه روزی چه وقت غسل آورده است یا تنگ در میان آن دو نماز است یا چنانچه میداند که در روز  
چه وقت غسل آورده است بر روز همان وقت غسل آرد و از عبده بیرون آید و در شنبه روزی که غسل بدارد  
و این طایفه را قاضی بقال الدین حاکم رحمه الله گفته است و اگر تنگ در میان دو نماز است چنانچه پیشین زمان دیگر  
نماز پیشین را تا نیک کند چنانکه آنرا وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت تنگی بخند غسل آرد و نماز پیشین گذارد  
و نماز دیگر را بر همین قیاس کند و در شنبه روزی که غسل بدارد ببنده بود و اگر پنج نیت از نمازها نام اصل خمس می باشد  
گفته است که در شنبه روزی که غسل آرد در وقت نمازی یک غسل آرد و از عبده بیرون آید و در غیر آن نمازها نام است  
بنزد وی از ابو یوسف و از سهل غزالی رحمه الله و این است که بر پنج نماز غسل آرد و لیکن در آن غسل دوم  
نماز اول را گذارد و است بارنگه آرد که احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاک افتاده باشد پس غسل حقیقی  
افتاده باشد معتبر نبود و نماز گذارد و آن پس آن نماز را باز قضا کند و نماز قضا را یک غسل چنانکه گذارد  
روا بود ولیکن چون ده روز نماز را قضا کند در آن ده روز دیگر این نماز نام را باز قضا کند و بر سر سجده  
تکبوت که در آن ده آن آورده بود همه را باز آرد که اندین دو ده یکی ده پاک و یکی بود و برای آنکه  
نماز یا یقین بر وی است و تنگ است که وی در پاک است یا بی و بر طواف کعبه که در آن ده آورده است  
درین ده باز آرد و اما فریضها وقتی باز نگذارد و برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا در حیض بود یا در  
پاک اگر در پاک بود و خود نماز نشد و او بود و اگر در حیض بود بر طایض نماز نبود و همچنین فریضه گذارد و سبب  
و قراة چند نیت از قبول ابو حنیفه رحمه الله یک نیت خواند بسجده بود و خواه در آن خواه کوتاه و قبول ابو یوسف  
و محمد رحمهم الله یک نیت از خواند یا سه نیت کوتاه بسجده بود و اما خواه امام زاهد فرموده است گفته است که نماز خواند  
نماز نشد و او بود و چون از نماز فارغ شود حکم حلیف دارد **فصل سی و سیوم در بیان**  
**ضالّه ضاله ایست که حیض وی سه شنبه روز بود و ماه رمضان بودی میداند که در وی کار است**

و لیکن نمیدانند که حیض اول ماه است یا میان دو یا آخر دو و هم مستحب است که کل ماه رمضان روزه دارد  
 و از ماه شوال شش روز پیوسته روزه دارد از عید بیرون آید این جای بود که حیض و  
 شب شنباز روز بود اگر چهار شنباز روز بود هشت روز روزه دارد اگر پنج شنباز روز بود ده روز روزه  
 دارد و اگر ده شنباز روز بود بیست روز روزه دارد از عید بیرون آید فقیه ابو جعفر رو گفته است  
 که اینجایی بود که حیض از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال  
 بیست و دو روز روزه دارد از عید بیرون آید و اگر شنباز روز چهار تمام شود بیست و یک روز پیوسته از  
 ماه شوال روزه دارد و اگر چهار یا شنباز روزی در پنج تمام شود بیست و دو روز پیوسته روزه دارد  
 و اگر صاحب عاده ده بود وی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و دو روز پیوسته روزه دارد  
 از عید بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آید و اگر پنج شنباز روز حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل  
 طهر یا نذر شنباز روز است و اکثر حیض ده شنباز روز حکما گوئیم اول ماه ده روز ناز و آمد و پانزده روز  
 ر و آمد کل ماه رمضان روزه داشت قضا یا نذر ده روز بروی آمد محمد حسن رحمه الله گفته است که چون  
 پیوسته ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست روز روزه دارد از عید بیرون آید اینجایی  
 بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روز از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان  
 بیست روز ماه رمضان روزه دارد و پانزده ر و آمد و پنج ناز و آمد یا نذر ده کار و اکل ماه رمضان  
 روزه داشت قضا یا نذر ده روز بروی بود ابتدا ماه شوال طهر وی است یا نذر ده روز ماه شوال روزه  
 داشت چهارده ر و آمد و یکی ناز و اکل برای آنکه روز عید روزه ر و آمد و باز آمد ده کار و اکل است  
 و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یک روز بروی است یک روز دیگر روزه دارد از عید بیرون  
 آید اینجایی بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود حکما گوئیم که اول ماه  
 رمضان یازده روز روزه ناز و آمد و چهارده ر و آمد یا نذر ده ناز و اکل ماه رمضان روزه داشت  
 قضا یا نذر ده روز بروی بود بیست روز از ماه شوال روزه داشت چهارده ر و آمد و شش ناز و  
 آمد باز آمد یا نذر ده ناز و اکل روز روزه داشت قضا و روزه دیگر بروی بود تا سی و سه روزه  
 شود تا بیستین از عید بیرون آید اینجایی بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز  
 از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست روز از اول ماه روزه داشت چهارده  
 ر و آمد و شش ناز و آمد و یا نذر ده ناز و اکل ماه رمضان روزه داشت و قضا یا نذر ده روز بروی  
 بود از ماه شوال یا نذر ده روز روزه داشت و چهارده ر و آمد یکی ناز و آمد باز آمد یا نذر ده ناز و اکل

و شش شود و روز نهم بیست و شش روز از ماه شوال روزه داشت و قضا و روزی بود  
 و روز دیگر روزه در تابست و هشت روز شود و در جمعه بیرون آید اینجا بود که پیوسته ماه  
 رمضان روزه دارد اما اگر پیوسته ماه رمضان روزه ندارد و سی و هشت روزه دارد و در جمعه  
 بیرون آید از برای آنکه یازده اول نارد و آید باز چهار روزه و آید باز یازده نارد و سی و شش روز  
 روزه داشت و قضا و روزی بود و روز دیگر روزه دارد و جمعه بیرون آید و اگر آن  
 قضا و روزی در راه ذوالحجه افتد پس آن چهار روز ایام تشریعی نارد و آید چهل و دو روز روزه دارد و از آن  
 بیرون آید باب سی چهارم در اضلال حیض هر کجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت  
 شک ناز گذارد و هر کجا یقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد و بغسل ناز گذارد  
 و اگر هم از ابتدای این شک است همان تدارک که با مقبل کرده است با بعد همان کند و اگر برابر  
 بود یکی از یکی اولتر نبود صاحب عادی طهر طول دید و دم پدید آمد بنشیند اگر بده قرار گیرد و طهری  
 درست بیند همان دم و طهر و عادت شود و اگر دم از ده اندر گذارد و رسید آنکه دوری و راه  
 است ولیکن نمیداند که حیض من است یا جهار غسل آورد و هفت شبانه روز ناز قضا کند و بیست و شش  
 روز یقین ناز گذارد و دیگر روز بطهارت شک ناز گذارد و روز یقین بنشیند و یک روز دیگر  
 بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد اینجا بود که حیض وی از شب بود و اما اگر از روز بود و  
 وی در چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود چون این عمل کرد و روز  
 ششم چهار غسل آورد یکی از برای ناز با دیکری از برای ناز یقین و یکی از برای ناز دیگر و یکی از برای  
 آفتاب بی از برای ناز شام فایده این خلاف جای پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آورد و حدت  
 رسیدنش بطهارت ناز شام گذارد و او بود و اگر سه روز و پنج کم کرد و شک و روزی است دو  
 روز بطهارت شک ناز گذارد و یک روز یقین بنشیند و غسل آورد و روز دیگر بطهارت شک ناز  
 گذارد و غسل آورد و اگر سه روز و شش کم کرد این مستلزمی است و یکی از یکی اولتر نیست سه روز  
 بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد و روز دیگر بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد و اگر سه  
 روزه کم کرده این مستلزم از چند وجه غالی نیست یا متفرق است یا شک در هر سه است یا شک در اول  
 است یا میان یا آخر و اگر متفرق است سه روز بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد و هفت روز بغسل  
 و اگر شک در هر سه است هر سه روز بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد و هر سه روز با غسل آورد  
 و اگر شک در اول است و آخری است سه روز بطهارت شک ناز گذارد و غسل و چهار یقین ناز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و چهار یقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و از عهده بیرون آید اگر شک در سه میان است سه روز میان را یقین  
 نماز گذارد و یک روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین نشیند و غسل آورد یک روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و سه روز یقین نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار را در یک کم کرد  
 شک در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین نشیند و غسل آورد و یک روز دیگر بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر چهار را در شش کم کرد شک در دو روز است و دو روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و دو روز یقین نشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر  
 چهار را در هفت کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد یک روز  
 یقین نشیند و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد یک روز یقین نشیند  
 و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر چهار را در هشت کم کرد و این  
 است و یکی از یکی اولتر نیست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و چهار روز دیگر هم بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج را در شش کم کرد و شک در یک روز است و یک روز بطهارت شک  
 نماز گذارد و چهار روز یقین نشیند و غسل آورد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج  
 را در هفت کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین نشیند و  
 غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج را در هشت کم کرد شک  
 در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین نشیند و غسل آورد و سه روز  
 دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر پنج را در نه کم کرد شک و چهار است چهار روز  
 بطهارت شک نماز گذارد و یک روز یقین نشیند و غسل آورد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد  
 و غسل آورد و اگر چهار در ده کم کرد و این مساوی است و یکی از یکی اولتر نیست پنج روز بطهارت شک  
 نماز گذارد و غسل آورد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر شش را در هفت  
 کم کرد شک در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز یقین نشیند و غسل آورد و یک روز  
 دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آورد و چهار روز یقین نشیند و غسل آورد و یک روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آورد و اگر شش را در هشت کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و چهار روز یقین نشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و  
 غسل آورد و اگر شش را در نه کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین

و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر شش روز کرده که در تنگ چهار  
 روز است چهار بطهارت تنگ ناز گذارد و دو روز دیگر یقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت  
 تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر شش روز یا زده که کرده تنگ در پنج روز است پنج روز بطهارت تنگ  
 ناز گذارد و یک روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر شش  
 راورد و زده که کرد این بر سه است و یکی از یکی اولتر نیست شش روز بطهارت تنگ ناز گذارد  
 و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در هشت که کرد تنگ  
 و یک روز است یک روز بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و شش روز یقین بنشیند و غسل آرد و یک روز  
 دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در نه که کرد تنگ در دو روز است دو روز بطهارت  
 تنگ ناز گذارد و پنج روز دیگر یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد  
 و اگر هفت را در ده که کرد تنگ در سه روز است سه روز بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و چهار روز  
 یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در یازده  
 که کرد تنگ در چهار روز است چهار روز بطهارت تنگ ناز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل  
 آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت در دوازده که کرد تنگ در پنج روز است  
 پنج روز بطهارت تنگ ناز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد  
 و غسل آرد و اگر هفت را در سیزده که کرد تنگ در شش روز است شش روز بطهارت تنگ ناز گذارد  
 و یک روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در  
 چهارده که کرد این بر سه است و یکی از یکی اولتر نیست هفت روز بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد  
 و هفت روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در نه که کرد تنگ در یک روز است  
 یک روز بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت  
 تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در ده که کرد تنگ در دو روز است دو روز بطهارت تنگ  
 ناز گذارد و شش روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد  
 و اگر هشت را در یازده که کرد تنگ در سه روز است سه روز بطهارت تنگ ناز گذارد و پنج روز یقین  
 بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در دوازده روز  
 که کرد تنگ در چهار روز است چهار روز بطهارت تنگ ناز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل  
 آرد و چهار روز دیگر بطهارت تنگ ناز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در سیزده که کرد تنگ در پنج روز است

پنج روز بپهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر هم بپهارت شک نماز گذارد  
 و غسل آرد و اگر هشت را در چهار روزه کم کرد شک در شش روز است شش روز بپهارت شک  
 نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل  
 آرد و اگر هشت را در پانزده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بپهارت شک نماز گذارد و یک روز  
 یقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در شانزده  
 کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولتر نیست هشت روز بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هشت  
 روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده کم کرد و شک در یک روز است یک روز  
 بپهارت شک نماز گذارد و هشت روز یقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد  
 و غسل آرد و اگر نه را در پانزده کم کرد شک در دو روز است دو روز بپهارت شک نماز گذارد  
 و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد  
 و اگر نه را در دوازده کم کرد شک در سه روز است سه روز بپهارت شک نماز گذارد و شش روز  
 یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در سیزده  
 کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بپهارت شک نماز گذارد و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد  
 و چهار روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در چهارده کم کرد شک در پنج روز است  
 پنج روز بپهارت شک نماز گذارد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بپهارت شک نماز  
 گذارد و اگر نه را در پانزده کم کرد شک در شش روز است شش روز بپهارت شک نماز گذارد  
 و سه روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را  
 در شانزده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بپهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین  
 بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هیفده  
 کم کرد شک در هشت روز است هشت روز بپهارت شک نماز گذارد و یک روز یقین بنشیند و غسل  
 آرد و هشت روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در بیزده کم کرد این  
 مساوی است و بعضی از بعضی اولتر نیست نه روز بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و  
 روز دیگر بپهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در بیازده کم کرد شک در یک روز است  
 یک روز بپهارت شک نماز گذارد و نه روز یقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بپهارت شک نماز  
 گذارد و غسل آرد و اگر نه را در دوازده کم کرد شک در دو روز است دو روز بپهارت شک



نازگذار و دشت روز یقین بنشیند و غسل آرد و در روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد  
 و اگر ده رادر سیزده کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نازگذار و غسل آرد  
 و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده  
 رادر چهارده کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نازگذار و شش روز یقین  
 بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر پانزده کم کرد  
 شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک نازگذار و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت  
 شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر شانزده کم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت  
 شک نازگذار و غسل آرد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نازگذار  
 و غسل آرد و اگر ده رادر هفده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نازگذار و  
 روز یقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر  
 و رنده کم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نازگذار و ده روز یقین بنشیند  
 و غسل آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر نوزده کم کرد شک  
 در نه روز است نه روز بطهارت شک نازگذار و دیگر روز یقین بنشیند و غسل آرد و نه روز دیگر  
 هم بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر ده رادر بیست کم کرد این مساوی است و یکی از یکی  
 او یترقیست و ده روز بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نازگذار  
 و غسل آرد و اگر ده رادر سی کم کرد این سدا از چند وجه خالی نیست یا مستغرق است یا شک  
 در هر دوی است یا شک در ده میانه است یا شک در ده اول است یا از میانه تا آخر یا در آخر یا در اول  
 و آخر او مستغرق است و ده روز بطهارت شک نازگذار و غسل و بیست روز دیگر غسل  
 آرد و اگر شک در هر دوی است هر ده روزی بطهارت شک نازگذار و باز بر سر دوی غسل  
 آرد و اگر شک در ده اولی است یا میانه است و ده اول را بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و  
 میانه را هم بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده آخر را یقین نازگذار و اگر شک در ده  
 میانه است یا ده آخر اول را یقین نازگذار و ده میانه را بطهارت شک نازگذار و غسل  
 آرد و ده آخر را هم بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و اگر شک در ده میانه است و ده اول را  
 یقین نازگذار و ده میانه را بطهارت شک نازگذار و غسل آرد و ده آخر را یقین نازگذار و غسل  
 آرد و اگر رضا را شک افاد که حیض من پنج است و یکی من پانزده یا حیض من سده و یکی حیض پانزده

یا حیض من دوهست و پاکی بیست ماری پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت  
 شک ناز گذارد و غسل آرد و دوه روز یقین ناز گذارد و بیست و پنج روز دیگر بطهارت  
 شک ناز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر یقین ناز گذارد و دوه  
 روز دیگر بطهارت شک ناز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر یقین  
 ناز گذارد و چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یازده و پانزده  
 بدو را اول باز رود که بیست را با بیست و پنج موافقت خمس است خمس بیست چهار  
 بود و خمس بیست و پنج پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر  
 خمس بیست را در بیست پنج ضرب کنی همان صد شود پس چون بعد برسد بدو را اول  
 باز رود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود و وی درسی شود چون  
 سیصد برسد بدو را اول باز رود از برای آن معنی که سی را با صد موافقت عشر است  
 عشر سی سه بود و عشر صد ده اگر عشر صد را در سی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را  
 در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد برسد بدو را اول باز رود و ضاله میداند که دهم  
 هر ماهی بادم بوده ام و پانزدهم هر ماهی بادم بوده ام و بیست و پنج هر ماهی بادم بوده ام  
 و در صورت اول نه روز بطهارت شک ناز گذارد و دیگر روز یقین بنشیند و نه روز بغسل  
 ناز گذارد و در صورت دوم پنج روز یقین ناز گذارد و نه روز بطهارت شک ناز گذارد  
 و دیگر روز یقین بنشیند و نه روز بغسل ناز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز یقین  
 ناز گذارد و نه روز بطهارت شک ناز گذارد و دیگر روز یقین بنشیند و اگر میداند که دور  
 در ماه است پنج روز دیگر بغسل ناز گذارد و ضاله میداند که دهم هر ماهی پاک بوده ام و  
 پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنج و پنج هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک  
 بوده است یقین ناز گذارد و آن پاکی را با بغسل ناز گذارد و صاحب عادی طهر طول دید و دوم  
 بدید بنشیند اگر دم برده قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند  
 و اگر دم از ده اندر گذرد و میداند که حیض وی سه است ولیکن نمیداند که طهر وی پانزده یا شانزده  
 غسل بیار و دوهفت شبانه روز ناز قضا کند و هشت روز یقین ناز گذارد و دیگر روز بطهارت  
 شک ناز گذارد و دور روز یقین بنشیند و غسل آرد و دیگر روز بطهارت شک ناز گذارد

و غسل آرد و روز دوم چهارده روز بیقین نماز گذارد و روز بظهارت شک نماز گذارد و یک  
 بیقین بشیند و غسل آرد و روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و بر سر سوم سیزده  
 روز بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و روز دیگر بظهارت شک نماز  
 گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و چهارم دوازده روز بیقین بشیند نماز گذارد و سه روز بظهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و روز  
 پنجم یازده روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر  
 بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بیقین نماز گذارد و سه  
 روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر  
 یکی غسل آرد و در هفتم نه روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد  
 و هفت دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بیقین نماز  
 گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و هشت روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر  
 غسل آرد و در نهم هفت روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده  
 روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم شش روز بیقین نماز گذارد  
 و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر  
 هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد  
 و یازده روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز  
 بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و در دوازدهم روز دیگر بظهارت  
 شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی دو سیزدهم سه روز بیقین نماز گذارد و سه روز  
 دیگر بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و سیزده روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد  
 بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز  
 گذارد و غسل آرد و در چهارده روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در  
 پانزدهم یک روز بیقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پانزده روز  
 دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بظهارت شک  
 نماز گذارد و غسل آرد و شانزده روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد  
 و در هجدهم دو روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیفاده روز دیگر بظهارت شک نماز

که آرد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هر روز هم یک روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی  
 غسل آرد چون بخوزه برسد و راول باز رود و پانزده روز بیقین نماز گذارد و دیگر روز بطهارت  
 شک نماز گذارد و در روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد  
 و بر همان قعده که گفته آمد و اگر صاحب عادت ده و بیست طریقه طول و استمرار افتاد و عدد  
 یا دمیدارد و لیکن مکان یا نمیدارد ضلالت شد از روی مکان اگر آن طریقه دیده است بیست و  
 سی بود یا چهل و پنجاه شود نصب عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندیده و بعد از آن استمرار افتاد  
 اصل استمرار ده روز حیض بود و بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد بر قول ابو یوسف  
 رحمه الله و ده روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد بعد از آن ضلالت شود بر قول ابو حنیفه و محمد و جهم بعد  
 چون دو روز پنج نذیه عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست و الله اعلم  
**باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس و اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند**  
 آورد و دم مستمر بنشیند اگر دم بر جبهه قرار گیرد و از آن سیوسه طریقه درست بیند همان  
 عادت شود و اگر دم از جبهه اندر گذرد و رسید اندک نفاس و سی کم از جبهه است ولیکن نمیداند  
 که چندین است کمترین نفاس که در غسل آرد و جبهه شبانه روز نماز قضا کند و فریضها وقتی را غسل  
 کرد و نماز قضا را یک غسل هر چند که خواهد گذارد و بود ولیکن چون ده روز نماز قضا کند  
 و عادت ده دیگر این نماز را باز قضا گذارد و که ازین دود و هر یکی یا یکی و سی بود و هر سجده تلاوت  
 که در آن ده آورده بود درین ده باز آورد و فریضها وقتی را باز گذاردن قضا حاجت نیست  
 یا در حیض بود یا در پاک اگر در پاک بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بر وی نبود  
 و اگر زنی حامله صاحب است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا بتدیه را سقط غائب شد  
 و دم مستمر شد نمیداند که صورت پدید آمده است یا نه ده روز بیقین بنشیند و غسل  
 آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد  
 و بعد از آن بیست روز بیقین نماز گذارد و ده روز می نشیند تا آنجا که صحت یابد  
 اگر حامله پنج دم دید و سقط غائب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نه  
 و دم مستمر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد  
 و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد

و پانزده روز بیقین نماز گذارد و پنج و بیست و یک غسل نماز گذارد و تا صبحت نیاید بخوابد  
 میکند صاحب عادت ده و بیست و ده دم وید و سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده  
 است یا نه و دم مستمر شد باری غسل بسیار در حال و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد  
 و ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بعد  
 از آن از هر سی و ده روز بیقین نماز گذارد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و دو بر سر  
 هر دو غسل آرد و تا صبحت یا بدو بچنین کند زنی است حیض و می هفت شبانروز بود و پاک است  
 و سه شبانروز سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نه و دم مستمر شد  
 هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هفت  
 روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز  
 بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار و بیست و یک غسل آرد  
 و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا آنکه که صحت یا بد زنی فرزند آید و دم مستمر شد  
 اگر نفاس و پاک و حیض یا دمیدارد و کار آسان بود آنچه نفاس داشت بنشیند و غسل آرد  
 و پاک را نماز گذارد و حیض را بنشیند و اگر می نمیداند بر فقیه کار آسان بود و بر آن ضعیفه  
 و شوا رو بود زیرا که هر وقت نماز می غسل آرد و اگر پاک و حیض را یا دمیدارد و لیکن نفاس را  
 یا دمیدارد هم فائده نبود تا نفاس را یا د ندارد و پاک و حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس  
 یا دمیدارد و لیکن پاک و حیض را یا د ندارد و نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده روز بیقین  
 نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و بعد از آن خاله شود و اگر نفاس  
 را یا دمیدارد و میداند که پاک و می پانزده شبانروز بود و بیست نفاس را بنشیند و غسل آرد  
 و پانزده شبانروز بیقین نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد  
 بیست روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار و ده روز بغسل نماز  
 گذارد و یک شبانروز بیقین نماز گذارد و بعد از آن خاله شود بر زنی کفارتین است و بیست  
 خاله است و فقیه ندارد که بدان کفارت کند بروزه کفارت میکند سه روز و زنه  
 دارد و پیوسته و ده روز بخورد و باز سه روز پیوسته و یک روز دارد و از عهده میرود  
 آید زنی خاله است و صاحب عادت ده و بیست و برومی کفارت ماه رمضان است  
 و می از بنده آزاد کردن و خعام دادن عاجز است بروزه کفارت میکند و روز

روزه دارد کفارت ماه شوره و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بود و وی در  
یا زده تمام شود پس نه روز نهار و آید باز آنکه یازده نهار و اسره و یازده چهارده شوره و صد و چهارده روز روزه  
دارد از عهده کفارت پیران بدو اینجا می بود که دم و ظهر را باید میداد اما اگر پنج یا دهمیدار حکم کنیم بر اقل هر دو اگر حیض  
اقل هر دو باشد شش یا زده است و اگر حیض ده شش یا زده روزی در بیست و پنج شش یا زده تمام شود صد روز روزه دارد  
از عهده پیران آید و اینجا می بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود و وی در یازده تمام شود از صد روز چهارده  
روز نهار و آید باز آنکه یازده نهار و صد و یازده روز روزه دارد از عهده پیران آید مبتدیه سه دم و یک و سه سال ظهر  
و ستم را قنات و اعداوت شود تا اگر مطلقه شود سه سال و نه روز باید نعلانش کند و این احکام عدالتش را شاید ناظر  
طویل نصب عادت را نشاید اگر زن طویل بدو مستم شود و شوی و بر اطلاق دادی وی حیض و باکی خود را بچ  
نمیداند عدت وی بچند که رد وجه مدت باید بر قول عبد الله بن عمرانی رحمه الله صد و بیست و یک روز کم ساعتی باید تا  
عدت وی بگذرد و بر ذیبت حاکم جلیل از محمد بن عبد الله بن حنفی رحمه الله گفت ماه و ده روز کم یک ساعت باید که ناعدت وی بگذرد و  
ابو سهل غزالی رحمه الله گفته است که بیست ماه و ده روز کم چهار ساعت باید اختلاف می باشد بیست و نه ماه و ده روز  
کم چهار ساعت باید ناعدت وی بگذرد و خود محمد بن ابراهیم مدانی رحمه الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت  
و این آتشیا شیخ الاسلام بیان است و بر قول ابو بصیر حماد و زنی هم بر کز عدت وی بگذرد زنی ادم بدید آمده و مستم  
شود و شک باشد که وی حامله است یا نه و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نه و اگر سقط غایب شده  
است شک است که صورت بدید آمده است یا نه و ده روز بچین نشیند و غسل آرد و بیست روز بپهارت شک نازک دارد  
و ده روز دیگر بچین نشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بپهارت شک نازک دارد و بیست روز بچین می نشیند و  
غسل آرد و بیست روز دیگر نازک دارد و بیست روز صاحب ده بوده است و الله اعلم و فصل در استماع شهادت حاجی  
که در سجده ملک صحبت و داعی حلال بود و حاجی بود که صحبت حلال نبود اما داعی حلال بود و حاجی بود که صحبت  
و داعی حرام بود چنانکه مردی گفت که خریدار پدر خود یا از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و داعی حرام بود  
اما استخفاف حلال بود اگر مردی گفت که خریدار معلوم شد که دختر گفت که وی است و با مادرش دخول کرده باین گفت که  
صحبت و داعی حرام بود و پیرانا استخفاف را شاید اگر مادر گفت که وی بدید آید و با دخترش دخول کرده بود حکم  
چنین بود مردی گفت که خریدار بگوید ابو حنیفه رحمه الله حکم کتابه دارد و بقول ابو یوسف و محمد بن مسلم بن عبد الله بن  
و اگر مردی گفت که خریدار استخفاف را شاید اما صحبت و داعی حرام بود و اگر یکی حیض بدید و اسلام آورد و اکنون صحبت  
و داعی شد اگر مردی گفت که خریدار گفت که این خود پسر گفت که وی است اگر با گفت که اول  
دخول کرده است باین دوم صحبت و داعی نشاید و اگر مردی و دیگری خرید و با هر دو دخول کرد پس

معلوم شد که هر دو خواهر یکدیگر را با هر دو دخول و دواعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود داخل ملک و اندک  
یک را از او کند یا کند شش یا شوی داد و در حال باین کینک و دیگر دخول نشاید کردن و اگر فروخت یا بخشید یا بتر  
کینک نکند و ویر باین کینک دخول نشاید کردن اگر مردی را زنی است کینک خرید معلوم شد که خواهر زن و بی است باز  
صحبت و دواعی نشاید کردن و لیکن باین کینک صحبت و دواعی نشاید کردن ویرا مردی را کینک است زنی خواست  
معلوم شد که خواهر کینک وی است اگر با کینک دخول کرده است ویرا مردی را صحبت و دواعی نشاید کردن تا یکی را  
از ملک خود داخل کند بآن و دیگر صحبت و دواعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود داخل کند بآن و دیگر ویرا صحبت و دواعی  
حلال بود مردی کینک خود را بشوی داد و بر شوی خود و طلاق شد و طلاق بندان چون مرد طلاق آزاد بود  
بنا و خواهر آزاد است شوی دارد ویرا بآن کینک صحبت و دواعی نشاید کردن تا بعد شوی نکند و چون عدت شوی  
خواهر با وی دخول کرد شوی باین کینک کینک را خرید ویرا باین کینک صحبت و دواعی نشاید کردن که آن صحبت که خواهر را  
افتاده است صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست با اتفاق صحبت عقد صحیح باید تا بر وی حلال شود و باید کینک  
را بشوی دهد و آن شوی را با وی دخول افتاد و طلاق دهد و عدتش گذرد و انچه ویرا با وی دخول نشاید کردن  
مردی را زنی است و دیگر خواست و دخول افتاد و بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن و بی است میان ایشان  
متنازع شود و متنازع ایشان بالقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان تمام  
و سزای کابین هر کدام کمتر بود تا عدت وی نگذرد ویرا باین خود صحبت و دواعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی  
بیآمد زن ویرا خبر رفت شوی داد و زن عدت داشت و شوی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از مدتی که شوی  
بسلامت آمد میان ایشان متنازع شود و متنازع ایشان بالقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد  
کابین میان تمام برده و سزای کابین هر کدام کمتر بود تا عدت وی نگذرد و شوی اول را با وی دخول و دواعی نشاید  
کردن مظهر و مختلف و محرم را صحبت و دواعی نشاید حایض و نفس را صحبت نشاید که حرام بود اما دواعی نشاید  
مشایع مولی را قیاس کرد و نه بظاهر چنانکه مظهر را صحبت و دواعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است  
از مظهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول میکند زن وی بر طلاق میشود یک طلاق باین و اگر مظهر سه سال  
صحبت کند زن بروی طلاق نشود و بعضی مشایع قیاس کرده اند بحایض و نفس چنانکه حایض و نفس را صحبت  
بود و دواعی حلال بود و نیز همان حکم بود و مولی باید که سوگند را بشکند و کفارت بپوشد کند تا زن بروی حرام شود  
و اگر را صحبت نشاید کردن اما دواعی نشاید بانی اگر جوان است نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه و اگر پیر است  
رضی الله عنه سوال کند که روزه دارد و دواعی نشاید بانی یکی را فرمود شاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من همان  
که دین وی از چه معنی میفرمائی که نشاید و ویرا میفرمائی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهوت وی ضعیف است

اما توبه ای تهیست تو قوی باشد تر نشاید بکه در غنچه فی و الله اعلم مسئله هر زنی را که حیض آید غرض از توبه آنست که از او دوری و لیکن از او  
 مبرم نیست باید که نافع نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب التوبه الیه خدای عزوجل هر فریاد تا  
 براتی نویسدش از آتش و دوزخ و از عذاب خود امین گرداند و از صراطش بگذراند و بهشت رساند و رسول علیه الصلوٰۃ  
 فرموده است هر آن زن حائض که هر وقت غرض از توبه استغفر الله گوید خدای عزوجل ثواب هزار رکعت نماز پذیرفته  
 در دیوان وحی ثبت گرداند و مفتاد گناه کبیره ویرانیا مرد و مفتاد در بهشت ویرانیا که امت کند بعد هر موی که بر اعضا  
 این زن بود او فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بنا کند و بعد در هر حریفی که در استغفار است بقیامت خدای عزوجل  
 و در انوری عطا کند و بعد در هر یکی و بر اعضا خدای عزوجل ثواب یکصد و هجده در دیوان وحی ثبت گرداند و چون از حیض پاک شود  
 و غسل آورد و دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عزوجل ویرانیا که آن  
 کبیره و صغیره پاک گرداند و آن وقت که حیض دیگر نیایدش بر موی سبزه گناه نویسد و در هر رکعتی ثواب شصت و یک در  
 دیوان وحی ثبت گرداند و بعد در هر موی که بر اندام وی بود خداوند عزوجل ویرانیا که آن رکعت کند و اگر پیش از  
 آنکه ویرانیا حیض آید شهادت نماید که در پنج موی نیکوکاری ضایع نیست شیخ الاسلام بر مال الدین عیسی روایت کرده است  
 با سند درست تا بمهر عالم علیه الصلوٰۃ و السلام هر آن زن بگریزد و نیا بگذرد و صبح مردان محرم ویرانیا که باشد و موی شصت  
 بود که کتاب الحیض و الله اعلم **باب سی و هشتم در بیان جهارت از نجاست بدانکه تن و جامه**  
 پاک داشتن فریضه است بآیه و اخبار و اجماع است مسئله نجاست چندین باید تا روائی نماز را باز دارد و قبول  
 شایسته است هر آنکه نجاست و یا بر تن و یا بر جامه است چندانی که در بیستم دریا بدر روائی نماز را باز دارد و تخطئه  
 وی آنست که نفس مطلق است قوله تعالی و ثیابک فطمه و علماء ما جمیع المذاهب آنکه نفس مطلق است و لیکن نجاست  
 آنکه عفو است و ما عفو آنکه رایج بآیه و هشتم و نهم فعل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نهم لغوی امیر المؤمنین عیسی بن  
 آیه آنست که خداوند عزوجل آیه تطهیر فرستاد و مومنم استنجاء و اگر نکرد و اجماع است که موضع استنجاء از نجاست  
 غالی نبود اگر نجاست آنکه عفو نبودی خداوند عزوجل موضع استنجاء ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلوٰۃ و السلام  
 آن بود که نماز شروع کرد و دو و صحابه اقتدا کرده بودند که در میان نماز قدمها را از تعلیل با بیرون آوردند و صحابه  
 علیهم السلام چنین گمان بردند که مگر فریضه شد ایشان نیز قدمها را از تعلیل بیرون آوردند بعد از فراموشی نماز رسول علیه الصلوٰۃ  
 از ایشان سوال کرد که شما چه دشت برین که نماز تعلیلها از قدمها بیرون آوردید ایشان گفتند که شما چون تعلیلها را از قدمها بیرون  
 آوردید چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها را از تعلیلها بیرون آوردیم رسول علیه الصلوٰۃ فرمود که من نماز شروع کردم در نماز  
 بر آوردم چیر ایل علیه السلام مرا خبر کرد که در زین تعلیل نکرده شد من بدینصی قدمها را از تعلیلها بیرون  
 آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی آنکه با نجاست آنکه نماز رواست



که اگر او نبودی رسول علیه السلام آن نماز از سر گرفته بی وی سرق اولی است که اگر بی وی طریق اول نبودی  
 رسول علیه الصلوة والسلام علیها السلام بهر آن بنا بر روی و عمل اندک مفید نماز نیست و آن از رسول  
 علیه الصلوة والسلام بزرگتر فضل نبوی از برای بیان احکام را بود و فتوی امیر المؤمنین عیسی بن عمر رضی الله عنه آن بود که از وی  
 سؤال کردند که نجاست چند باید بار وای نماز باز دارد گفت هم چند آن ناخن من و ناخن وی بیجه درم شمشیر بود  
 و درم شمشیر بیجه کی گفته است است و تو که ناخن رحمة الله نجاست اندک نیز نزدیک تو غفور است و سبیل  
 بر آنکه تو که شافعی رحمة الله بانی را پاک مبداری و از آن موضع که آب منی می آید از بول اندک خالی زنی  
 پس معلوم آنکه نجاست اندک نیز بزرگ تو غفور است و قد امیر المؤمنین عیسی بن عمر رضی الله عنه بیان بود که زنی شستن  
 صدقات را بر اهل حاجت آمدی قدمها را که خود را ختم دادی و آب آن خود بر پشت ایشان کردی که  
 که قدر ایشان آن قدر بود و ناخن کم از آن بود و کیفیت گفته است را خواجه امام زید فخر رحمة الله در کتاب بیت  
 بیان کرده است تا اگر بی را بیکه است بزوان کند بی جنبائی بجز آن نقره واجب شود و هر انگشتی را بر آن نقره لازم  
 شود و هر پنج اسب و سی سه و دو و آن نقره واجب شود مگر انگشت ابهام که بر او هیچ است بر سببی را  
 با نصد نقره واجب شود پس معلوم شد که بجز آن گفته است نیست شستن را از آن کند و بجز آن کند و بجز  
 بر دو دست و پشت چندین ناله گفته است آن مقدار بود که خواهم امام اجل شمس رحمة الله گفته است که اعتبار  
 کلان ترین درم هر زمانه راست بر این سخن رحمة الله گفته است که چون بدری برسد وای نماز باز دارد  
 و شعی رحمة الله گفته است که چون زیادت از درمی شود و وای نماز باز دارد و فتوی برین قول است نجاست  
 بر تن است و بعضی بر جامه چون جمع کند زیادت از درمی شود و وای نماز باز دارد و اگر بعضی بر موضع مخصوص  
 و بعضی را و وای آن جمع کند باقی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم جمع کنند باقی بقول محمد و زفر و شافعی رحم  
 جمع کنند که بعضی غلیظ است و بعضی خفیف جمع کنند اگر غلب غلیظ بود و خفیف تبع وی بود و اگر غالب  
 خفیف بود غلیظ تبع وی بود و اگر هر دو برابر بود و یا هر دو را امام زید فخر رحمة الله گفته است که قوت غلیظ زیادت  
 خفیفه تبع وی بود و شیخ الاسلام بر آن الدین رحمة الله گفته است که غلیظ را اگر بخفیفه بشوی خفیفه شود  
 هم ابتدا ای بر را خفیفه داریم آنچه گفته در حق نجاست تنگ است اما اگر نجاست سبط بود و از ابتدا غلیظ دارم  
 چون بر هم تنگی برسد و وای نماز باز دارد اگر چه در تنگی کنیم از درمی شود که در حق نجاست تنگ طولی  
 عرض و بر اعتبار است و در حق نجاست سبط اعتبار وزن و بر است آنچه حکم نجاست غلیظ بود گفته آن خفیفه  
 حکم است معنی خفیفه سبک بود از ابو حنیفه رحمة الله بار اول سؤال کردند جواب گفت بار دوم سؤال کردند  
 جواب گفت بار سوم سؤال کردند گفت کثیر فاحش یا بر نماز و وای نماز باز دارد گفته کثیر فاحش چندین

گفت مقدار ربع عمر ازان ربع چهار یکی جامه عربی است اما وقت **سوم**ی عرفان آورده است که  
 مرد ازان چهار یک جامه ضروری است یعنی اندازد ابو یوسف رحمه الله در روایت است بگردانیت که در کوزه و بگردانیت  
 برست در بدست و از محمد رحمه الله در روایت است بگردانیت قدم در قدم و بگردانیت چهار یک موضع آن که بر روی ریه  
 باشد **مسئله** سومی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمه الله سر تا پایی از آدمی که جدا شود بادی ناز که از او جدا شود  
 روای ناز با باز دارد و بر قول دی آنست که رسول علیه الصلوٰه والسلام فرموده است ما این من الحی فیهویت که هر چه از او جدا  
 جدا کنی وی مرده است امام محمد گفته است که سر تا پا اعتقاد نیست اما چون بدیم سنگی بر سر روای ناز با باز دارد و چون  
 امام منصور باری رحمه الله فتویٰ بر قول امام محمد رحمه الله روای ناز با باز بادی دروغی ناز و او بشود اما بقول ابو حنیفه  
 و ابو یوسف رحمه الله و ابو داود و اگر آب اندک افتد آب اندک بخورند اما بیعتش حرام شود اتفاق اگر مسلمانی را کوش از وی جدا  
 شده باشد و بادی است بهیچان ناز بسکه از او و بادی در **معمول** ابو یوسف رحمه الله روایت است که ناز  
 رواست و اگر دندان ناز و بی جدا شده است و بادی است ناز بسکه از او محمد رحمه الله گفته است که چون بدیم سنگ  
 روای ناز با باز دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر دندان وی است هر چند که بود ناز با بادی روای و اگر دندان کسی  
 دیگر است چون بدیم سنگ بر سر روای ناز با باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیگری و آن فرق را ما معما  
 نیست **مسئله** آب دمان آدمی را حکم چیست در صلوٰه شیخ الاسلام علی استیجانی از سلیمان فاضل رضی الله  
 عنه روایت است که نجس است اما طاهر رواه آنست که پاک است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوٰه والسلام را طاهر است  
 که جامه ناز میگوید رسول علیه الصلوٰه والسلام گفت یا عمار جامه از مزه نازی بسکی گفت از آب دمان منی  
 گفت تو ندانستی که آب دمان شما و آب منی شما و آب چشم و آب کوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در اینجا شما بشوید  
 چون رسول علیه الصلوٰه والسلام پاک فرمود معلوم کرد که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و دیگر بسا وقت بودی که  
 صحابه ناز آب دمان منی را جامه گرفته اند و بگردانیت ناز تمام کردند و رسول علیه الصلوٰه والسلام ایشان را  
 منع نکردی پس معلوم می که پاک است اما آب ناز خفته را حکم چیست در جمیع الجوامع ابو العباس جفانی از ابو نعیم محمد بن  
 محمد سلام رحمه الله روایت است که اگر خشک شود لون بوی بگردانیت نجس بود که از لعاب کرم است اما طاهر رواه  
 آنست که پاک بود و احتیاطا فی الجوامع ابو العباس رحمه الله روایت است که پاک است که در تحفه الملک بگردانیت آورده است که آب دمان نجس  
 و آب کرم بطل چهره خونی پاک است و خوی آدمی پاک است از آن جنب و حایض و نفسا و جمده بشرط آنکه را بداند  
 نجاست خفیف شود دلیل بر آنکه گیسو وقت بودی که صحابه رضوان الله علیهم محبت بودی و کرمای کرمای حجاز بودی ام  
 ایشان از کرمای خوی کرمی در جامه ایشان رسیدی ایشان را نازی نکریدی و رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمودی ایشان را  
 که جامه را نازی کنند پس معلوم کرد که پاک است و دیگر آنکه رواه میکند بادر بن عثمان عایشه صدیقہ رضی الله عنها گفت



وصفت وی دیگر میشود حکمی نیز دیگر میشود اگر چه با آب منی رسید و هر دو تاه تر شد چون خشک شد و با آب  
را با فخر رحمه الله گفته است که چون خشک شود تا اول بالیدن پاک شود تا دوم نشود پاک نشود تا آن حکم بول دارد و  
محمد رحمه الله گفته است که آب منی بالیدن وقتی پاک شود که سبزی بولد که رنگ بود بالیدن پاک نشود اما اگر سبزی بود و خشک  
شود چون بالی پاک گردد و اگر شود آن بلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمه الله در روایت است درست تر آنست که  
باز نیاید برخلاف آنکه زین بلیدی شود چون پاک شود چون باز تر شود و بلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمه الله  
و در روایت است که روایت آنست که باز نیاید و دیگر روایت آنست که باز آید حیات را چه نام شهید و چه نام اجل حسن رحمه الله  
آنست که باز آید یا نه قوی آنست که باز نیاید و آب منی چنانست بر قول شافعی رحمه الله تر خشک پاک است مگر از آن سکه  
بقول علما را چه بلیدی تر خشک چون خشک شود بالیدن پاک نشود مسلمانی را زید نام منی رسید خشک شد  
بالیدن پاک نشود یا نی بعضی مشایخ رحمه الله گفته اند که قیاس بجایه پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که پاک نشود تا نشوی از برای  
آنکه اندام را خاصیتی است که چون تری بوی رسد بجزارت آن تری را بخورد و تا نشوی پاک نشود و اگر چه در روایت عایشه  
رضی الله عنها نیامده بودی قیاس آن بودی که بی شستن پاک نشدی اما بر روایت عایشه رضی الله عنها گویم که بالیدن  
پاک شود اما اندام تا نشوی پاک نشود زنی فرزند او در دمره ویران نام کنند و بشوند و لیکن بسنت فی و کفن کنند و لیکن  
بسنت فی و دفن کنند لیکن بسنت فی و بوی نازد و بنود و بوی نازد و بنود و بوی از کسی میراث برد و کسی از وی میراث برد  
اما اگر کسی مرد و نگاهدشته شد کل احکام بر وی ثابت شد ویران نام کنند و بشوند و لیکن بسنت و کفن بسنت کنند و  
دفن بسنت کنند و بوی نازد و بود و بوی نازد و بود و بوی از کسی میراث برد و کسی از وی میراث برد و مسلمانی را  
بر اندام میراث است اندک اندک تری برمی آید لیکن قوت رفتن ندارد و با جاری را باید از احکام چیست بقول زید رحمه الله  
هم حد است و هم نجس بقول شافعی رحمه الله حد نیست و لیکن نجس است در صلوة و اجاب نامم و خواهر نامم  
رحمت الله علیه و لیست از عبد الله عمر رضی الله عنه و از ابو یوسف رحمه الله حد حد نیست و نجس است  
در صلوة و اجاب نامم بکر خواهر زاده رحمه الله از محمد رحمه الله روایت است که حد حد نیست و لیکن نجس است و خواهر  
امام را با فخر رحمه الله گفته است که همان خلانی که در قی چهار وجهی است میان ابو یوسف و محمد رحمه الله  
همان خلاف است فیه ابو حنیفه و امام بکر اسکاف رحمه الله گفته اند که حد حد نیست و لیکن نجس است و نجس است  
صغار رحمه الله گفته است که چون حد حد نیست نجس تر بود و چون جواب ویرایش خواهر و سید بلیدی از دنیا  
زات العیام غیر دین عالم غیر دین عالمی بود و دلیل کند که هم شد باید آنچنان کند دلیل بر آنکه صاحب هر سبکی و سبکی که از  
ایشان قطره در وجودی آید و آن اندک است در حق ایشان عفو است اگر از آن قطره و آب اندک قطره آب را چه  
و اگر از آن زیادت از درمی بر جامه رسد و او ای نازد و بوزنک حد حد فی و لیکن نجس است

و اگر خونچست غلیظه است یا خفیفه است خواه با نام زید بن حنیفه رحمه الله در صلوة خواند امام اجل خمس رحمه الله در سجده و اگر  
 برون آمد که اگر کینه شود در نماز باز یا زاید از روی شود خفیفه داریم که اگر غلیظه داریم نمازش روا نبود و اگر کوفت نماز مسکون  
 و آنکه زیادت از روی شود غلیظه داریم شیخ الاسلام بیان الدین رحمه الله در نماز در صلوة خواه نام اجل خمس رحمه الله  
 در سجده و ابی برون آمد در باب سنی خبر که اگر کسی خد میزد آنکه با جامه پاک نماز گذارد و بر جامه پاک نماز و آن  
 این معلوم که آن قطره با جامه رسد عفو نیست خواه نام کبریا مکان و فیه ابو حنیفه و خواه نام مسلم بنی رحمه الله بیان  
 تقوی اختیار کرده اند و جواب بر قول محمد بن حنیفه رحمه الله گفته که حدیث نیست و لیکن نجس است و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله  
 رجعت اختیار کرده اند و جواب بر قول ابو یوسف رحمه الله گفته که حدیث نیست و نجس نیست و این همه که گفته ام روایت است  
 و فتوی برین قول است که حدیث فی خمس اگر مسلمانی را اندام جراحت است که می افتد و گوشت بوسیده می افتد بجا  
 تباه نشود بخلاف موضع مخصوص که از آن موضع هر چه از آنکه جنبه افتد طهارت تباه شود و اگر آن نجاست آنکه  
 خالی نبود از موضع هر چند که نجاست طاهر شود طهارت تباه نشود **فصل** در بیان آنچه مسلمة از کوسند طریقت است  
 و مسباح است و مکروه است و حرام است آنچه طریقت گوشت است و چربی و سوسه و بچه و مانند اینها و آنچه مسباح است  
 حکایت است و سیر که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که خداوند عزوجل دو میته و دو خون را بر من سبأ  
 کرده اند است آن دو میته بای و ملح و آن دو خون چکر است و سیر و خون گوشت پاک است و مسباح است و سیر  
 تباه نگردد و ابی میکند از زویمان عایشه صدقه رضی الله عنها که وقت بودی که شود باران از خون گوشت مزین شده بود  
 و مانند اینها و رسول علیه الصلوة و السلام باران را می خوردی پس معلوم شد که پاک است آنچه مکروه است خداوند است  
 و منکر نیست مازده و خفیه زده و زده و مانند اینها و پیچ سیاه می رده و نخورده است از برای آنکه وی محل نجاست  
 اما چون بشوی پاک شود شیخ الاسلام بیان الدین رحمه الله گفته است که در صلوة از ابو یوسف رحمه الله  
 رواست که اگر در ده بابتی کنی و بیجان باشی خشک کنی و در وی روغن کنی آن روغن پاک بود و اگر آن بره  
 تر شود و بپزد یا زاید باقی اندازد خفیفه رحمه الله در وایت است اختیار خواه حسام شهید و خواه امام اجل خمس رحمه الله  
 رحمه الله بعد از آنست که باز نیاید فتوی بر آنست که باز نیاید و آنچه حرام است خون لیسلی است و خون دل است  
 و زهره و آنکه از زهره اگر کشیده است و پوشش پاک است و لیکن اگر کشید از زهره منین عمر رضی الله عنه عرو  
 زهره را نهی کرد و داشت و در آنست که کشید و زنجار کشید و باز می کشد پس معلوم شد که پوشش طریقت  
 این طریقت است و در صلوة از محمد رحمه الله رواست که زهره هر چوایی حکم پول وی دارد اگر کسی  
 مجروح شود زهره که پسندد اینی کند و در آنست که کشید و زنجار کشید و باز می کشد پس معلوم شد که پوشش طریقت  
 که کوسند بر اینست که خداوند شکمی بره برون آمد آن بره را شاد و چوین یا بی اگر کسی دم زند و بسمل کند شام



فی حیوان احرام کند و بقول اناکم هم سلام بخورموشی نماز را تباہ کند و خوردن فراموشی در راه تباہ کند و نمیدانموشی حیوان  
 حرام کند از حقوق حیوان از اینچنین بدین فریضه است بقول ابوحنیفه رحمه الله و علقوم و یک رک خون بدین فریضه است و  
 بر قول ابو یوسف هرگز که بریدن بنوعین فریضه است و بر قول محمد بن حمره هر چهار رک بیشتر بریدن فریضه است و بر قول  
 مالک رحمه الله هر چهار رک تمام بریدن فریضه است اگر حیوانی سیله است و می بایست که در شاید خوردن بانی بقول ابوحنیفه  
 رحمه الله اگر روزی شتاید خوردن بقول محمد بن حمره اگر شتاید بر دست شتاید خوردن و بقول محمد بن حمره از زمان سبیل  
 کند حیات با وی بود پس کند شاید خوردن بخار نیست اگر حیوانی بازه اسبل کند و طبعه و لیکن خون فیت شاید خوردن  
 که محمد بن حمره رحمه الله این سله واقع شد از وی سوال کرد گفت شاید خوردن همانا که برک جیلان حرام و با خون تری  
 فسره و غیره کرد و چنان آن حیوانی است از زندگی وی شک است و بر اسبل کرد و خون فیت لیکن بطبعه ظاهر است  
 نشاید خوردن که از زنده خون و بعضی شایع گفته اند اگر چشم باز کرد نشاید خوردن اگر چشم فرزند نشاید خوردن و  
 بعضی گفته اند که اگر با می کرد نشاید خوردن و اگر در از کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر موسی درشت کرد نشاید  
 خوردن اگر موسی نرم کرد نشاید خوردن بعضی گفته اند اگر شکم بر آید نشاید خوردن و اگر در شست نشاید خوردن اما جواب این  
 مسئله نیست که اگر فرو نشاند نشاید خوردن ظاهر وایت نیست که اگر خون شرب فرقه است شاید خوردن و اگر خون شرب  
 فرقه نشاید خوردن حیوانی را اسبل کردند و وی چنان می طبعد یا زوی جدا کرد نشاید خوردن که در این طبعیدن  
 مجازی است اما اگر حرجت کرد و حیوانی طبعد یا زوی جدا کرد نشاید خوردن قال النبی صلی الله علیه وسلم  
 ما بین من الحی فهو میت چه کرده شود از زنده وی مرده است و اگر حیوانی را بخیر حلقه دم می را خائنه است جنگل  
 و بی نام نه است اگر چه حیات با وی بود پس گفتند نشاید خوردن چنان محل فرج برقرار نماند باشد اما اگر بماند یا بر خیر خائنه  
 باشد و حیات با وی بود پس گفتند نشاید خوردن اگر حیوانی از یکدیگر سببه است سمیعت و یکبار را که کشید اگر  
 سر و راس را اسبل کرده شوند بر دور نشاید خوردن و اگر نقدیم و تاخیر افتاد اگر نخست اسبل کرده باشد از نشاید خوردن  
 اگر تاخیر اسبل کرد باشد نشاید خوردن اگر حیوان سببه است جدا بر یکی سمیعت با اسبل کند بدل افتاد پس این را  
 ماند و آن دیگر را اسبل کرد و سمیعت آنرا نشاید خوردن باز آمد و این حیوان دیگر اسبل و چنین است که آن سمیعت  
 باطل نشده است دیگر را نیز سمیعت این دیگر را نیز نشاید خوردن که ممکن تبدیل شده است و تسمیه نمانده است و تسمیه  
 همین که بسم الله که می بندد بود اگر حیوانی را بر سبب با اسبل سمیعت از آن کار جدا بر افتادش انکار  
 رساند و کار دیگر گرفت و آن حیوان را اسبل کرد نشاید خوردن که تسمیه حیوان افتاده است  
 کار در خلاف تیرا که بر تسمیه سمیعت با صید زنده از آن تیر افتادش آن تیر را ماند و تیر دیگر گرفت  
 و تسمیه سمیعت بر صید زنده و صید بماند نم طاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر افتاده است نه صید





و اگر سگی را با بزی گشتی دادند و بچه پدید آمد آن بچه را خوردن شاید یانی بی بیم اگر زنده ماند شاید خوردن اگر سگ ماند  
 نشاید خوردن و اگر سگ در دامی ماند و در مره را نکند اگر با زبان تیر نشاید خوردن و اگر با سگ آن تیر نشاید خوردن  
 و اگر با بزمی تیر و علف دهندش و اگر غشش نکند یا بشد بز باشد و اگر غشش نماند و سگ آن بشد سگ شود و اگر بشد  
 رغبت باشد آب دهندش که آب بلب خوردن باشد و اگر آب بزبان خورد سگ باشد و اگر بهر دو بخورد زنده بشد اگر  
 بانک نکند بز باشد و اگر بانک سگ نکند سگ باشد و اگر بهر دو بانک نکند بشد اگر دزدید یا بد شد خوردن که بز باشد  
 و اگر دزدید یا بد شد خوردن که آب نهنگ بشد گوشت بز باشد و اگر بوی آب بر آید گوشت سگ بود و صلیت  
 که آب سرد دزدید یا بانک نهنگ و علم باب سی و نهم و بیان صید صید کردن شروع است بآیه و اخبار و جماع  
 است و صیاح است آیه نیست **قول الله تعالی** و اذا احلکم فاصطادوا و اخر کلمت که رسول علیه السلام عذری  
 حاتم را علم صید تعجب میکرد گفت چون تیر را بکلی بکشد بعد برون سگ را بکلی بکشد بعد صلیت هر فرزند را بعد  
 علیه که وی بکشد را را اعتقاد دارد و علمان گفته کشاوند را اعتقاد دارند فایده این خلاف جای پدید آید که مسلمانان  
 بر تیر تیر گفت و بر صید را که پیش از آنکه تیر بصید رسیدی بروت آورد و العباد بالهدیه بر صید آمد و بدان نفع  
 بقول فرزند الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علمان گفته نشاید خوردن کافری تیر صید را کرد  
 پیش از آنکه تیر بصید رسیدی اسلام آورد و تیر گفت تیر بر صید آمد و صید گفت بقول فرزند الله نشاید خوردن  
 و بقول علمان گفته نشاید خوردن محرم تیر گفت و بر صید را که پیش از آنکه تیر بصید آمد حلال شد نگاه تیر صید  
 و افتاد و هلاک شد بقول فرزند الله نشاید خوردن و بقول علمان گفته نشاید خوردن و اگر حلال بر تیر تیر گفت و بر صید را که دیر  
 از آنکه تیر بصید رسیدی محرم نگاه تیر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول فرزند الله نشاید خوردن و بقول علمان گفته  
 بر صید الله نشاید خوردن اگر مسلمان بر تیر تیر گفت و بر صید زد و صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن چون جهالت  
 کرده بود اما اگر بر تیر تیر گفت تیر صید را از آن تیر بر افتادش و آن تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تیر گفت و بر  
 صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تیر بر آن تیر اول قرار گرفته بود مسلمان بر تیر تیر گفت و بر صید را که دیر  
 رسید تیر بجای دیگر آمد و از آنجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان نفع هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بجای دیگر  
 آمد آن تیر بجای دیگر نیست که بی تیر زده است پس نشاید خوردن و اگر مسلمان بر تیر تیر گفت و بر صید آمد و افتاد  
 بر شخص دیگر یا بر شاخ یا بر آب افتاد و او را قتل افتاد و یا کسی بخای خفته بود یا بخار صید خفته بود نشاید خوردن که اگر انسان  
 که بخرم وی خفته است یا بدان سبایی که خفته و آن خفته را حکم پدید است نزدیک نام عظم او خفته بر صید الله اگر کسی  
 آنجا پدید بودی و آن صید را بسل کردی یا بستی خوردن این نیز همان حکم دارد اما شیخ الاسلام و علامه الدین  
 رحمه الله گفته است که آنجا بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان زخم خفته است یا فی او زخم زده است یا

چنانکه چنین شده باشد که بدان نهم وی خفته است شاید خوردن و اگر مسلمان بر تیر کشید و بر صید زد و تیر از آن صید  
گذشت و بر صید دیگر افتاد و بهر دو افتاد و دلاک شدند و بهر دو را شاید خوردن برخلاف آنکه بر برای اندازوی گذشت  
و بر صید آمد و صید افتاد و دلاک شد آن صید را شاید خوردن اما اگر بر چوک آمد و از چوک گذشت و بر صید آمد و صید  
دلاک شد شاید خوردن از برای آنکه چوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمان بر تیر کشید و بر صید رفت کرد و انداخت  
و آن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان نهم دلاک شد شاید خوردن و اگر مسلمان بر تیر کشید و بر صید زد و صید  
از وحشی بیرون آورد و دیگری بر تیر کشید و بر همین صید زد و صید دلاک شد این با اتفاق نشاید خوردن چون  
از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که زنده تیر دوم ضامن شود اما اگر دو کس بر یک صید را که در تیر کشید و یک تیر  
یکی پیش بر صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر بر همین صید آمد و صید بدان نهم دلاک شد این صید  
حاکم شود شاید خوردن بانی بقول فرزند رحمه الله شاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آید یکی حل و یکی  
حرمت و هر یک که حل یا حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علامه زنده تیر دوم صید شاید خوردن برخلاف مسئله  
اول که حسن باشد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که زنده تیر دوم ضامن میشود که آنجا زنده تیر دوم و خطا است  
میدانند که خود از وحشی بیرون آمد و دلاک شد شاید خوردن چون از دلاک شد شاید خوردن که وی دلاک کرد صید را  
دلیل بر آنکه پیش تیر اول میر از وحشی بیرون آورد تیر دوم در محلی زد که میشد شاید خوردن ظاهر روایت آنست که  
صید از آن زنده تیر دوم بود ملک زنده تیر اول بود و مختار نیست و فتوی بر نیست که شاید خوردن اگر بر تیر  
گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است دیگری بر تیر کشید و بر همین صید زد و صید از نهم وی  
دلاک شد شاید خوردن و صید از آن زنده تیر دوم را بود اما اگر دو کس بر تیر کشید و بر صید زد و دلاک شد و بهر تیر  
برابر بر یکی صید آمد و صید بدان نهم دلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود **فصل**  
سک صیدی چندی باید با معلوم شود و کشته از وی حلال شود بقول ابو حنیفه رحمه الله و دو کس از استاذان  
آن حرفت بگویند که این سک معلوم است کشته از وی حلال شود شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله  
صید را سه بار بگیرد و نخورد و پنجم بار معلوم شود کشته از وی حلال شود و صید بیوم را شاید خوردن اما محمد رحمه الله  
رحمة الله گفته است که آن بیوم را شاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمان بر سک کشید و بر صید زد و  
تا مادام که سک در طلب حست و هجری آن صید باشد چون بگذشت و بر نهم وی دلاک شود شاید خوردن اما اگر صید  
که کند و نماند و روی بگرداند نگاه باز صید را پسند باز زد و آن صید را بگوید و بر نهم وی دلاک شود شاید خوردن  
اما اگر سگی دیگر یا تسمیه روی یا رتبه و بر بگذشت از ایشان دلاک شود و بر نهم شاید خوردن یا کسی مسلمان تسمیه  
داد و بر نهم سگی یا تسمیه روی یا رتبه و بر بگذشت از ایشان دلاک شود اما اگر سگ جاهل با وی یا رتبه و یا هجری

و یا مری مددش بشیر بگیرد و بنعم وی هلاک شود نشاید خوردن بر خلاف اهل ذمه که ایشان بنسبه  
 مدد دهند و بگیرد و بنعم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سنگ شمر گفت و را که دین ملک می شنید  
 و باز میزد و چون بگیرد و هلاک کند نشاید خوردن یا بی بگیرم اگر این سنگ با یو رسیده اند و این تعلیم از یو  
 گرفته است نشاید خوردن که علم یو یکس گرفته است اما اگر از صید نامیدی شود و می شنید یا مانگی الحاد چون  
 بگیرد و بنعم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سنگ شمر گفت و را که دین ملک صید گرفت و دیگری بر سنگ شمر گفت  
 و را که این سنگ دیگر تو دین صید گرفت و هلاک شد بنعم ایشان نشاید خوردن بر خلاف تیر که آنجا زنده تیر و محراب  
 است میدان که یکی زده است و برانی نشاید زدن و اما سنگ مخاف نیست تا داند که یکی گرفته است و برانی نشاید گرفتن اگر  
 مسلمان بر سنگ شمر گفت و را که دین صید گرفت و نگاشت تا جلدی که خشم آمد و خشم سپرد انگاه پاره ازان  
 صید بر کند و خورد و صید نشاید خوردن اما اگر صید گرفت و پاره ازان بر کند ولیکن بخورد و نگاشت تا خشم  
 چون صید را خشم سپرد انگاه آن پاره را بخورد و بنعم نشاید خوردن اما اگر صید گرفت پاره از صید بر کند و خورد  
 و انگاه باقی را خشم سپرد نشاید خوردن بر خلاف بازو باشد که صید بگیرد و میخورد و آنچه بنعم سپارد نشاید  
 خوردن که علم بازو باشد گرفتن و باز آمدن بنعم و علم سنگ گرفتن و نشاید خوردن دیگر که سنگ چوب ریاضت پذیرد و یوز  
 بازو باشد چوب ریاضت پذیرد و اگر سنگ مدد کرده است و آخرین صید را خورد و بقول ابو حنیفه رحمه الله این صید را  
 و آنچه بنعم وی هلاک شد بنعم نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله این صید را نشاید خوردن اما باقی  
 را که پیش ازین صید کرده نشاید خوردن ابو حنیفه رحمه الله گفته است که را معلوم شد که وی به تیر خود گرفته است  
 با علم خود و ام خود و از پیش بدین خوردن و اگر گشتار از مردار میخورد اگر گشتار بود بقول علما و ما رحمه الله  
 کند جایز بود و بقول شافعی رحمه الله تحری جایز نبود اگر صید و ام زدها خورد از گرفت جانوران و ام زدها  
 و بر دند جانوران ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگران جانور را نکند حرام نبود و یا اما اگر جانور را ز گرفت و پس می کند  
 و بر بر یکی تسمیه علامه گفتن شرط است اگر یکی را بعد از تسمیه بگوید و پس کند و در میان آنها دیگر اندازد و بعد از نشاید خورد  
 و چون تحری کند یکی را بگیرد و بر دند اندازد که مردار نیست و باقیها را نشاید خوردن و بقول شافعی رحمه الله  
 اگر تحری کند همه را نشاید خوردن که نزدیک او اگر تسمیه بگوید هم رواست و بقول علما ما رحمه الله نشاید خوردن  
 چون تحری کند یکی را بگیرد و بر دند اندازد که مردار نیست باقیها را نشاید خوردن و اگر صید و ام زدها خورد از گرفت  
 چند صید از دست وی هستند و زنده آنها که قند بچنانک و ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را نکند و بر دند  
 و باید که وی صباح کند تا اگر کسی دیگر بگیرد و بر دند بود و اگر مسلمان جانور از میخورد و از دمسکند جانور از  
 از دمسکند بیرون نبرد که ازادی و دیگر جانوران که ایشان غیر ملکی اند و دست نیاید و همچنان که ملک و



پس خفیه از این ماجرا نشود که بلوی رفته حاتم است که غلیظه در هر جمیع خود و فرجه الهی گفته است که اگر گوشت آن  
 حیوان را خورد چنان است که ابو یوسف و محمد بن جهم الهی گفته اند اگر گوشت آن حیوان را خورد چنان است که ابو حنیفه و محمد بن  
 گفته است و وجه قول مالک رحمه الله است که اگر فروزه اهل مدینه افکند و شتر است و دیگر آنکه حیوانان صحابه رضوان  
 علیه اجمعین بر یکدیگر میزدند رسول علیه الصلوٰه والسلام ایشانرا منع نمیکرد و پس معلوم آمد که باک است و علمای اجماع  
 الهی گفته اند که حیوانان صحابه رضوان الله علیه اجمعین شوح بودند و رسول علیه الصلوٰه والسلام حجت  
 نمایان بود چون ایشانرا شوشی بر یکدیگر میزدند و بازی میگردیدند چون خشک بود بجا میماند ایشان چیزی سرت  
 نمیکرد پس این سبب رسول علیه الصلوٰه والسلام ایشانرا منع نمیکرد و در بعضی روایات آمده که ابو الفضل کافی رحمه الله  
 آورده که فرمایا مالک است رحمه الله و اگر کسی شتر را در راسج میکند و او را بوی بقول شافعی همه الهی و ابو یوسف و  
 بقول علمای اجماع الهی و ابو یوسف و اگر افکند آدمی را راسج میکند با جماع روا نمود اما اگر باره خاک بر روی افکند و بر آن  
 خاک سبج کند با اتفاق روا بود بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که گوشت در او خورد بقول محمد بن مالک است  
 و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن جهم الهی خفیه است و وجه قول محمد بن جهم الهی است که صحابه عینه را از روی یک  
 رسول علیه الصلوٰه والسلام است و اسلام آوردند و عرب قبیله از قبایل عرب است بلوی مدینه ایشانرا ناسان  
 و از آن پامی اما ایشانرا پیدا شد رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود که ایشانرا نیز در یک شتران صدقه ده  
 و بیشتر را بول شتر و سبب را بصحت یا بنید محمد رحمه الله علیه گفته است که اگر باک بودی رسول علیه الصلوٰه والسلام  
 فرمودی تا ایشانرا بول شتران دادندی یا ابو حنیفه رحمه الله و ابو یوسف و محمد بن جهم الهی گفته اند که ابو هریره رضی الله عنه  
 روایت کرد که رسول علیه الصلوٰه والسلام شتر فرمود و آدمی غلط کرد بول بوی یا کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه  
 السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنویسند است که چون ایشان حجت یابند باز روت آید و بداند اگر رسول علیه  
 الصلوٰه والسلام طید را در بلیدی استعمال فرمودی عجب بودی و دلیل بر آنکه جو حجت یافتند باز روت آوردند و باسان  
 شتران صدقات را نگشتند و اگر بخشد چون بر رسول علیه الصلوٰه والسلام سید یک روایت است که سعد قاضی الهی و الطیب  
 ایشان فرستاد و یک روایت است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را بطای ایشان فرستاد و ایشانرا که قند آوردند رسول  
 علیه الصلوٰه والسلام فرمود تا ایشانرا بکشند و در دستها و پاهای آنها و گوش و بینی ایشان را بپرن کردند و جمله اعضا  
 ایشانرا بپرن کردند اما نگاه ایشانرا در یک در جای سوزان انداختند و سوختند تا در میان پنج طایک شدند و  
 آن وقت مشقه کردن مباح بود بعد از آن رسول علیه السلام بنی فرمود از منکر کردن هیچ خطبه کردند رسول علیه  
 که در آن خطبه مشقه کردن را نهی کردندی و دیگر حدیث مطلق است **قال** علیه الصلوٰه والسلام شتر بلوی را بول فانی عاتیه  
 عذاب القبر و فرقی فرمود میان بول اسیان و بول حیوان دیگر آنکه سعد بن سجاد رضی الله عنه وفات یافت رسول علیه

بنام زوی برنگشتان پای میرفت گفتند یا رسول الله از چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چند نفر  
 فرشته بنام جناره سعد آمده اند من می ترسم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در  
 پیش آفتاب غبار می بودی از بسیاری فرشتگان که بنام جناره سعد آمده بودند چون سعد رضی الله عنه را  
 بخاک دفن کردند و خاک بکود را وید و خاک را راست کردند یکی از یاران دید اثر نقیر در خساره مبارک رسول  
 علیه الصلوٰة والسلام ظاهر شده انگاه رسول علیه الصلوٰة والسلام گفت قولا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم  
 اجمعین سوال کردند که این چه حال است یا رسول الله رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود که سعد مردی مال  
 دار بود و اشتنان بسیار داشت و بامه خود را از بول ایشان نگاه میداشت چون دید این خاکه دفن کرد و خاک  
 ویرانچو گرفت و چنان فشار دوش که استخوان پهلور آتش چپ آمد و استخوان پهلور پیش بر است رفت  
 پس معلوم شد که پلید است اما بر قول محمد رحمة الله پاک است بضرورت و بی ضرورت شاید خوردن و بول او بوسه  
 رحمة الله بضرورت شاید خوردن و بی ضرورت نشاید خوردن دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوٰة والسلام صحابه  
 را فرمود تا بضرورت دادند که بخورند و بول او صیغه رحمة الله بضرورت و بی ضرورت نشاید خوردن که حدیث  
 است قال النبی علیه الصلوٰة والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای  
 عزوجل نه آفرید پست شفا در آنچه حرام کرده است بر شما آنچه گفتم حکم بول حیوان بود شیر حیوان را حکم پست  
 شیر اسب بقول ابو یوسف و محمد رحم الله پاک است شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمة الله و روایت است  
 بیک روایت مکرره است نشاید خوردن و بیک روایت شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک است شاید خوردن  
 و بقول علامه اجماع رحم الله پاک است اما نشاید خوردن و بیک روایت شاید خوردن نشاید اما جزیل بر بامه  
 رسد و روی نماز باز دارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را و ناخوردنی چیزی دلیل بر آنکه  
 نیست دلیل بر آنکه بسیار چیز پاک بود ولیکن نشاید خوردن خاک پاک است ولیکن خوردن حرام است و بول  
 ریزه هوای که گوشت ایشان را خوردند پاک است ولیکن نشاید خوردن و شیر غریزه همین حکم دارد پاک است  
 ولیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود ولیکن نشاید خوردن و شیر  
 سگ را حکم حیست در صلوٰة جسوط و اجامه اهل خمس رحمة الله آورده است که در لواورات از محمد رحمة  
 الله روایت است که آب و دمان و بینی و آب چشم و خوی سگ پلید است بچون شیر سگ اینها را بشیر اضافت از  
 برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نیاید و اگر سر کین لاشه یا مردار در نمکستان ناک شود بر قول ابو یوسف  
 رحمة الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمة الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را ناک کنند از محمد رحمة الله روایت  
 است که آن ناک پاک است وجه قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود و حکم وی نیز دیگر شود و چنانکه آن ناک



محمد رحمه الله تعالی علیه السلام در صلوة خواجہ امام اجل سرخس رحمه الله و کرمی و طحاوی از ابو حنیفہ ابو یوسف رحمہم اللہ روایت میکنند کہ بر چند برجامہ سدر وای نماز باز ندارد دلیل میکنند کہ پاک است بول شکر را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال یسئ بشی گفت آن چیزی نیست دلیل میکنند پاک است بر محمد رحمه الله تعالی اشکال گفتند کہ وی جانور پر است همچنانکہ جانوران دیگر چه معنی است کہ افکنده ویرا در کتاب خرد نگفتند بول گفته است جواب دی آنست کہ در وی چند خلعت است کہ در هیچ جانوری نیست اول آنکہ خند و چنانکہ آدمی و دیگرید چنانکہ آدمی و دیگر حیض کند چنانکہ زن از او ویرا بدت ولادت بود چنانکہ از وی و ویرا نفاس کند چنانکہ آدمی را و وی ترزند و در شیر دہد چنانکہ آدمی و ویرا در زیر یکی بالیستان پرشیر است و در زیر یکی بالیستان پر آب تارکاه کہ ویرا آب حاجت گیرد ہم از زیر بال خود آب خورد و هر یکی کہ روزی ترزند خود را با خود برد و هر یکی کہ نشیند پیشش تواند برداشتق از بر سبب بول باید کرد و خردنی مسئلہ مسلمانان نماز ناکند از است بر جامہ خود و نجاست دیدن زیادہ از درمی نمیدانند کہ کدام وقت رسیده حکم نماز ناکند از در چه شود بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند کہ اگر بر پیش جامہ است یکروزہ نماز قضا کند و اگر در پیش جامہ است سه روزہ نماز قضا کند بعضی گفته اند کہ اگر بر بیره است یکروزہ نماز قضا کند و اگر بر استر است سه روزہ نماز قضا کند صحیح آنست کہ اعطاء ابو حنیفہ رحمه الله روایت میکنند کہ اگر ترست و تابستان یک نماز قضا کند و اگر خشک است و تابستان یکروزہ نماز قضا کند و اگر ترست و زمستان یکروزہ نماز قضا کند و اگر خشک است و زمستان سه روزہ نماز قضا کند قیاس بر مسئلہ چاہ اگر موش در چاہ یا بند مرده و اما سیدہ آن موشی را بکشند و کل آب را برکشند بقول ابو حنیفہ رحمه الله بر کہ از آن آب طہارت ساختہ است جامہا نمازی کند و سه روزہ نماز قضا کند و اگر اما سیدہ نیست یکروزہ نماز قضا کند اما بعضی گفته اند کہ ابو حنیفہ رحمه الله بر آن قول رجحان کرده است و گفته است کہ در چاہ غیب است این حکم باقیست اما اینجایین است تا یقین نشود و این نماز بر قضا کنند و این قول ابو یوسف رحمه الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند کہ بکریم کہ چه نجاست است خون است یا نانی اگر خون است بکریم کہ دیر یا بخون چه وقت معامله بوده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر غایب است بکریم کہ ویرا بقضا حاجت چه وقت کار کرده بوده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر نمیست بکریم کہ دیر یا صحت چه وقت افتاده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر معلوم نیست کہ صحت چه وقت افتاد است از خواب آخرین نماز قضا کند کہ خواب محل احتلام است احتمال اندازد کہ خواب دیدہ باشد و اگر احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اگر در جامہ موش یافت خشک شدہ حکم نماز ناکند از در چه شود و نماز ناکند چه وقت قضا کند ظاہر روایت نیست کہ اگر جامہ موش را خست از وقت سوراخ شدہ جامہ نماز قضا



و اگر بر جامه سوراخ نیست از وقت بخت نهادن نماز با قضا کند اما در غیره العقباء آورده است که پیش  
 را بگیرند و در جای دیگر در جامه باز دارند تا دام که موش زنده بود نماز نگذارد و باید که پیش  
 زنده نماز را ببرد و چون موش پیر و اکنون نماز با قضا کند تا چندی که موش خشک شود چون خشک  
 شود در معنی دباخت شود پیش بروی چیزی نبود اما خواجہ امام حسام شہید در فتاویٰ خویش آورده  
 است که پوست موش خشک شدن دباخت پذیرد و لیکن گوشت موش خشک شدن دباخت پذیرد  
 جواب همانست که اگر بر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز با قضا کند و اگر بر جامه سوراخ بود  
 از وقت بخت نهادن قضا کند اگله موش در گندم آمد و شد یا در حبوبات یا بخت شد فقیہ ابو الیث رحمۃ اللہ  
 گفته است کہ از نجاست خون وی و غیره مکرر انداختن نشود کہ در وی ضرورت است اما ظاهر روایت است  
 کہ نجس شود اما اگر در شرعی یا در روغن افتد خواجہ امام زاهد فرمودہ اند کہ گفتہ است کہ این جواب فقیہ ابو الیث  
 اینجا نیاید کہ در شرعی و روغن این ضرورت نیست تا ہر بزرگ اندر افتد نجس شود با ناخن خشک تو نماز  
 روا نمود قال **ابن علیہ الصلوٰۃ والسلام** ما بین من انی فہو للیت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 فرمودہ است کہ ہر چه از زنده جدا شود وی مرده است از خواجہ ابو الحسن مستقبح سوال کرد کہ ما نانہ  
 مشک نماز را بویائی گفت اگر دباخت دادہ اند روا بود و اگر دباخت ندادہ اند نماز روا نبود گفتند  
 کہ دباخت وی چیست گفت از جرم کران سوال کنید سوال کردند چون خشک شود پاک شود و چون  
 باز تر شود پلیدی باز آید یا ای از ابو حنیفہ رحمۃ اللہ دو روایت است اختیار خواجہ امام حسام شہید و خواجہ  
 امام اجل شمس رحمۃ اللہ آنست کہ باز آید شیشہ الیت و روی آب پلید است و شیشہ زیادہ از درجی است  
 اگر چه سرد را بموم استوار کنند چنانکہ از وی چیزی سرائت نمکند بان شیشہ نماز روا نبود اما اگر شیشہ  
 کم از درمی بود و استوار کنند چنانکہ از وی چیزی سرائت نمکند بان شیشہ ظاهر روایت نماز روا نبود و محمد  
 رحمۃ اللہ روایت آمدہ است کہ روا بود اگر درمی بود دیگر وی وی پاک و دیگر وی پلید بان درم نماز  
 روا بود خلاف ابراہیم مخفی رحمۃ اللہ اما ہر بزرگ کہ ہر وی دیگر سرائت کند با وی نماز روا نبود  
 باتفاق مگر آنکہ زیادہ از درمی بود اگر سیفہ مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلیدی بویائی  
 ظاہر قول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ آنست کہ پلید نشود فقیہ ابو الیث رحمۃ اللہ گفتہ است کہ اینجا بوی بود کہ اینجا  
 چیزی بروی نبود خشک شود اگر از نجاست چیزی بروی بود پلید شود با تخم مرغ بختہ نماز روا بود  
 کہ نجاست در محل است اگر تخم مرغ چوبہ شود با وی نماز روا بود کہ با مرغ زنده مانده بود اگر چه درون  
 تخم مرغ نیمہ خواجہ امام زاهد فرمودہ اند کہ گفتہ است کہ روا نبود کہ با مرغ مرده نماز گذارد و شیشہ الاسلام

گفته است که روا بود که نجاست در محل است اگر مرغ در بغل آورد با وی نماز گذارد و روا بود اگر آن مرغ در بغل وی ببرد و رکنی بچنان گذارد نمازش بآن مرغ مرده روا نبود و اگر در گم رکنی از خود جدا کرده روا بود اگر مقدار رکنی بچنان تاثیر کرد ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رکن بعد نمازش تباه شود و وی تاخیر را بچنان گذارده دارد بقول ابو حنیفه و محمد و جهم و احمد و انکه از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و در بعضی نشتهای برعکس این گفته اند در صمد و رصمعه آورده است که با مرغی که حلق وی از خون بسل آلوده بود و یا با شمشیری که جامه وی از خون شهادت آلوده بود و یا با کجی که در نماز میان پلکی و پلیدی اینها اگر با آنها نماز گذارده بود و نماز ابو یوسف رحمه الله روایت آورده است که نماز روا نبود باز گذارد و بقول محمد رحمه الله روا بود تا اگر کبوتر در آب پلید غلطیده و بر نماز گذارنده نجاست یا کجی که جامه را شخم بود بر نماز گذارنده نشیند اگر از اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود بقول محمد نماز روا بود که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة و السلام را نیزه بود از امامت ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة و السلام در حجه نماز شروع کرد وی چون سجده رفتی بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة و السلام نشست و چون در قعده نشست بیامدی و بر کنار رسول علیه الصلوة و السلام نشست و بر ابراهیم رضی رسول علیه الصلوة و السلام از خود اتفاق است که جامه بجزیره از نجاست خالی نبود پس اگر روا نبود وی رسول علیه السلام و نیز از خود جدا کردی و این جای بود که بیک کلاه بود که خود را و خود را تا اگر بچه خور و بوجده که ویرا اگر بر نماز گذارنده بودند و می خورد و نتواند باز فتن تا با بر بیکه پیش و مرغی مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نمازش تباه شود و اگر رکنی از خود جدا کند نماز روا بود و اگر مقدار رکنی تاخیر کند ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش تباه نشود و بقول ابو حنیفه و محمد تواند که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی برعکس این گفته اند و از آن آدمی در کندی آمدن آن در تشای خوردن و تشایه فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده نمود شیخ الاسلام بر آن رحمه الله گفته است که در شریعت تحریمی جائز است تحریمی کند و دش بر هر کجا که قرار گیرد و از آنجا پاره را بر گیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و همچنین که شمس الایمه حطایی رحمه الله گفته است که بجز خرمن کوفته و خر دران خرمن بول انداخت آن کند مهابا را تشای خوردن اما تحریمی کند و پاره از وی بر گیرد و باقیها را شاید خوردن اگر غذاة بر قلعه قادر شدند و دران قلعه یکی مومن است و یکی ذمیر است هزیه گذار شریعت و سنتوری نندگشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمیری در آن میان گشته شود اما اگر در آن میان یکی بیمار بود گذشته شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را



با نجاتی که حق است افتاده باشد بر کینه باقیها را شاید خوردن و الله اعلم باب سی و نهم در بیان اینست  
 می و میوزی منصف و بنید محرم است کشنده پلید است غلیظه تا اگر زیادت از درمی بر جامه رسد و رای کا  
 باز دارد و اگر آب انکوری پاک را در جامی پاک نشاند تا دایم که در جوشش بود و بقول ابو حنیفه رحمه الله و دیگران  
 از ابو یوسف رحمه الله پاک بود و بقول محمد رحمه الله و دیگران آیه از ابو یوسف و زفر و شافعی رحمه الله  
 پلید بود و اگر جوش استاده بود و لیکن کفک نه نشاند و بود و بقول ابو حنیفه رحمه الله پاک بود و بقول  
 ابو یوسف و محمد رحمه الله پلید بود و چون کفک نشاند و اجاز پلید بود هر سرکای که مرقه بخ دارد و بقول  
 ابو حنیفه رحمه الله حکمی دارد در پلیدی بر غیزی که از خوب سازند بر قول ابو حنیفه رحمه الله و دیگران آیه از ابو  
 یوسف رحمه الله پاک بود بشرط آنکه سرکاش را پاک دارند و بقول محمد و دیگران آیه از ابو یوسف رحمه الله پلید است  
 و بر جنری که به و طرب خورد حرام بود و حمی می بود سرکه شود آنچه تنی است پلید بود و پاک فقیه ابو یوسف  
 رحمه الله گفته است که اگر سرکه نسبت آنچه تنی بود پاک شواز برای آنکه بخار پلید پلید است و بخار پاک  
 پاک بود و این مسئله در زاید محمد است رحمه الله اما اگر سرکه کشاده بود آنچه تنی بود پلید بود چون سرکه بریزند  
 روایت کتاب بسط است که از سرکه بریزند که از پایان خم را نازنه نهند و سرکه از اینجا که نند که اگر از سرکه نند  
 سرکه به پلیدی خم سرایت کند سرکه پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که داغ می سرکه است تا اگر مسلمان را  
 جامه بود قیمتی و بر آن جامه خمر رسید اگر میشوید پاک میشود باید که پاره سرکه بر آنجا کشد چون آن ترش شود پاک  
 شود و اگر در خانه دیک بقصدی بپزند که با نون بپزند است سرکه خمر در ریخت دیک و خوب و خوب پلید شود  
 بعد از آن معلوم شد که خمر است پاره سرکه فرو نیند و جوشند و چون ترش شود پاک شود و این نیز همان حکم  
 دارد چون سرکه تخم سرایت کند تخم نیز بر سرکه پاک شود و اگر می سرکه شود بقول علما اما رحمهم الله هر که پاک  
 شود و اگر می سرکه شود بقول علما و اما رحمهم الله پاک شود از شافعی رحمه الله و روایت است بیکر آیه پاک شود  
 و بیکر آیه تنی اگر می را سرکه کردند بقول علما و اما رحمهم الله پاک شود و بر قول شافعی رحمه الله پلید بود و مسلم  
 جام پاک از دیک پلید باید بردن پلید را از دیک پاک نشاید بردن که مستعمل نجاست شود و نجاست  
 موش را از دیک که به نشاید بردن که به را بنزد دیک موش نشاید بردن مرد را بنزد دیک سبک نشاید  
 بردن اما سبک را بنزد دیک مرد را نشاید بردن اگر موش باید تر ساست و یا بکلیسا نشاید بردن اما  
 کلیسا نشاید آوردن و اگر موش درمی افتاد و مرد و موش را کشیدند آن می سرکه شد و پاک شدن و  
 و روایت است بیکر آیه پاک نشود و درست تر آنست که پاک شود که می پلیدی قویتر از پلیدی موش است پس  
 بر آنکه اگر موش بچاه انداختند و میزد موش را بر کشند و آب بر کشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه

کل آب را باید کشیدن تا پاک شود سپس پلیدی های قوی تر از پلیدی موشش آمد چون پلیدی می پاک میشود پلیدی می خوشتر  
 بطریق اولی پاک شود اما اگر شیر به موش افتاده و مرد آن موش را برگزیند آن شره می شود و آن می سرکه شد  
 همچنان بود از برای آنکه اصل وی پلید شده است آن سرکه را نشاید خوردن اما هیچ وی را بود بشرط آنکه میسر  
 ویرا ظاهر کند اگر موش در می افتد بمیرد و میاماسد آن موش را برگزیند آن می سرکه شود و همچنین پلیدی بود اما هیچ  
 وی را بود بشرط آنکه عیب ویرا ظاهر نکند و اگر آب پلیدی در می ریزد آن می سرکه شود اگر پلیدی آب از  
 از جنس می بود پاک شود و اگر از جنس می نبود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود آب گفته سرکه می شود  
 خواجهم معانی رازی گفته است که پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود مسئله می بسیار  
 در سرکه ریزد در حال ترشش شود شاید خوردن اما قطره می در خم سرکه چکه امام ابو الحسن رستنی به  
 گفته است که ناشش باه نشود و آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه است و ما شش است  
 که آن قطره می سرکه شده است یا ای اما این تفصیل خواهر ابو الحسن رستنی کرده است در جامع از ابو یوسف  
 رحمه الله روایت است که چون بوی و مزه می نیاید در حال شاید خوردن و اگر در سرکه غم انگور انداختند  
 آن غم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در جلی است اما اگر دست اندر آورد و آن غم انگور را فشانند  
 دست پلیدی شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلیدی شود بعد از آن دست بخور سرکه دیگر اندازد  
 و بر آورد و در سرکه سیوم بر قول ابو حنیفه رحمه الله و بیک روایت از ابو یوسف رحمه الله دست پاک بر آید  
 و بر قول محمد رحمه الله بیک روایت از ابو یوسف رحمه الله پلیدی بر آید بدان روایت که بگوید ابو یوسف رحمه الله پاک بر آید آب مقید  
 را در حق نجاست عامل دارد و بدان روایت که پاک بر نیاید در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و اگر از آن  
 سرکه بوی می آید سرکه پلیدی شود و اگر دست پلیدی در یک جام اندر آورد و بر آورد و بیکی از آن جام دیگر اندر  
 آورد و بر آورد و سیوم اندر آورد و بر آورد و از آب جامه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله دست پاک بر آید  
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله پاک نیاید مسئله اگر مایه را در می قدید کرد و ترش شد اگر غلاب بود باشد شاید  
 خوردن که معلوم شد که این می سرکه شده است و اگر غلاب مایه است نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن  
 مایه ترش شده باشد چون می در وی مخلوب است هرگاه که انگور در و ند باید که خورده مسک و شکرال بر توده  
 انگور نیندازند که پلیدی بود و اگر توده انگور نهاده باشند مسک آید و پاره از آن خورده و یا شکرال آید و پاره از آن  
 خورده باید که آن باقی پس خورده ایشان را بر دارد و آنجا باقی انگور را بگویند اگر بر توده انگور نیندازند از آن  
 آید و ننداشد و از غنتری انگور رسید و انگور تر شد آن انگور پلیدی بود تا نشویند شاید کوفتن اگر جماعتی در  
 چرخست انگور میگویند ایشان را خرد و در نقطه از آن چرخست پلیدی پلیدی شود کل آن شیر

اگر چنانچه در چشم خست آلوده می شود اگر کسی بجای سیردن آید باید که پای را بر زمین پاک بندد تا شیر باز آید  
 کند در وقتی که بول اندازد هوش دارد تا قطره مالیش بر پا بچکد و اگر مالیش بیاید بشوید و آنگاه بچرخد اندر  
 آید و اگر کسی را بر پای جراحت بود آلوده می شود بوقت می اندک اندک از آن جراحت ری چیزی سرایت کند  
 شیر می پدید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم بندان ریش می کشد خون روان شود در ریش نمی آید  
 در آن شیر از آن جراحت چیزی سرایت کند شیر پدید شود و چون شیر پدید شود بسیار بزرگتر است  
 که حوض کند و در ده و پنج آفریده کنند و شیر پاک اندر ریزند چندانکه اختلاف مشایخ برخیزد و آنگاه  
 آن شیر را پدید را در آن آب بر می روی ریزند چون بدان حوض اندر آید و بان شیر پاک می آمیزد هم پا  
 شود و اگر شیر چنانکه بود باید که بر نهد و آن چرخست بشنید و آن کی اندکی از آن شیر پدید می ریزد چنانکه  
 غالب از آن شیر پاک بود پاک شود سگ را بسمل کنند بر پوست تروی نماز را و بود و گوشت دیر در فضل  
 آرد و بان نماز گذارد و بود و اگر آن گوشت در آب اندک افتد پدید کند یا بی ظاهر و آیه آنست که پدید  
 نشود و نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پدید شود که از نجاست اندک خالی نبود چون نجاست اندک در  
 آب بندد آیه آنست که پدید شود چون سگ را بسمل کنند تسبیح گفتن شرط است یا بی جواب امام زاهد  
 فخر رحمة الله گفته است که شرط نیست تسبیح جز برای گوشت که سبب حلالی می شود و سگ به تسبیح گفتن حلال  
 نیست و اما شیخ الاسلام بر آن رحمة الله گفته است که تسبیح گفتن شرط است که بر حیوانی که گوشت دیر از  
 تسبیح گفتن حلالی نیست و بر حیوانی که گوشت دیر از تسبیح گفتن سبب دباغت می است اگر مسلمانی  
 سگ که را در فضل آورده نماز گذارد و بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم ناگفته بود و در دو آن می کشد  
 از درختی بود و بود و اگر چشم گفته بود و در دو آن می کشد از درختی بود و بود و اما در حدیث  
 صلوة خواجده امام اجل سرخس آورده است از محمد که روایت است که هر چه پس خورده می پاک است و پاک  
 نماز را و بودی که ایت هر چه پس خورده می نموده بود با وی نماز را و بود با که ایت هر چه پس خورده می  
 پدید است با وی نماز را و بود سگ همان بود و سگ که همان همان همان همان همان همان همان  
 در گردن رسیده است در سن در دست گرفته نماز نمیکند از نماز را و بود یا بی اگر آن رسد که بر گردن  
 است می جنبه نماز را و بود اگر نمی جنبه را و بود اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پدید آن سر  
 بر سر بسته است و آن سر پدید را بر زمین انداخته نماز گذارد و بود یا بی اگر آن سر پدید جنبه نماز را و بود  
 و اگر جنبه را و بود **مسئله** اگر کلاه بسته که دیر اگر با سی بود یکسر پاک و یکسر پدید آن سر پاک را بخورد  
 محیده است و نماز نمیکند از سر پدید را بر زمین انداخته نماز را و بود یا بی اگر آن سر پدید جنبه

روان بود و اگر کج بند رو بود و اگر سبک جامه مسلمان را بدندان گرفت جامه پلید شود یا نه بعضی  
 شایع گفته اند که اگر نخست گرفته باشد پلید نشود که وقتی که نخست گیرد در دمان و قیاب نماید و اگر  
 بسازی گرفته باشد پلید شود که هرگاه بسازی گیرد دمان وی از تری خالی شود اما این مسئله  
 ظاهر است اگر جامه تر شده باشد پلید نشود و اگر تر نشده باشد پلید نشود مسئله موی سبک بر کلاه  
 با جمل پلید بود که از رطوبتی خالی بود تا اگر با نماز گذارنده زیادت از درم سنگ بود و روی نماز  
 دارد و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موی سبک هیچ کرده پاک شده است تا اگر از روی  
 مصلی سازد و بر روی نماز گذارد و رو بود بیشتر آنکه بر موی نجس است نبود و اگر سبک تر خود را افتاند  
 از آن تری بر جامه مسلمان رسد حکم آنجا چه شود بظاهر روایت جامه نجس نشود و بعضی مثل آن گفته اند  
 که نمیکند که آن سبک از چه تر شده است اگر از باران زاله تر شده است پاک بود که آب بر روی موی گذشته  
 باشد و اگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موی وی رسیده باشد پلید بود و اگر در آب روان  
 رفته باشد پاک بود یا نه اگر بر روی آب رفته باشد پاک بود که آب موی ویران خواسته باشد بر روی  
 موی که گذشته باشد و اگر بر روی آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این قول  
 حسن است که وی سبک را بعینه پلید دارد و خواجه امام زاید خیر رحمة الله و فقیه ابوالفتوح و فقیه ابو جعفر  
 رحمهم الله فتوی بوقول حسن زیاد رحمة الله دادند که سبک پلید بعینه است اما ظاهر روایت است که سبک  
 پلید بعینه است دلیل بر آنکه اگر سبک باب اندک اندر رفت و بر سباطی دیده بر دمان وی در آن آب  
 اندر نیامده باشد آن بساط پلید نشود این اختیار شیخ الاسلام بر مان الدین است و محمد رحمة الله  
 بر سبک یکبار را و او داشته اند بر وی اشکال گفته که وی منتفع نیست چراغ او را و امیداری  
 گفت اعتبار زمانه ثانی است که چون وی کلان شود معلوم شود که شتر وی حلال شود پس معنی  
 وی رو بود پس معلوم اند که پلید بعینه است و خوک پلید بعینه دلیل بر آنکه اگر سبک را بسمل کنند بر  
 پوست وی نماز رو بود و با کوشش وی نماز رو بود و اگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز  
 رو نبود کوشش وی در بغل آری نماز رو نبود پس معلوم اند که سبک پلید بعینه است و خوک پلید  
 بعینه است بر کجی که کوشش ویران خورد ویران بسمل کنند بر پوست وی نماز رو بود و چینه ویران خورد  
 رنجوری مانند بان نماز رو بود اما اگر خود میرد بر پوست وی همچنان تر نماز رو نبود و اگر از آن  
 پیه وی در رنجوری مانند زیادت از درمی بود و روی نماز بار دارد تا مادام که پوست وی تر بود یا  
 وی رو نبود تا آنگاه که خشک نشود حرمس این قیاس میدان مسئله استخوان مردان خشک

پاک است بشرط آنکه بروی گوشت مردار در طبیعتی نبود دلیل بر آنکه چون گاو را نعلیم اللعنت بر پشتانی مبارک  
 رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک نگردند و گوشتند و بختند و پشتانی مبارک  
 رسول علیه السلام کردند و چیز بر بست و مسح میکنند و نماز میکند و پس معلوم کند که پاک است **مسئله**  
 استخوان پل بر قول محمد رحمه الله چون استخوان خوک است چون بدرم سنگ رسد و دای نماز باز دارد و  
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک است در صلوة و آیه امام اجل سر حسن رحمه الله از راه است که  
 رسول علیه الصلوة والسلام در دو ستوانه علاج خرید از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی  
 رسول علیه السلام بخردی استخوان سگ بر قول حسن زیاده رحمه الله چون استخوان خوک است و آیه  
 خوک چون بدرم سنگ رسد و دای نماز باز دارد و موسی خوک را حکم چیست بر آیه شریع قول محمد پاک است  
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله پلید است و بر آیه جامع بر قول ابو یوسف رحمه الله پاک است و بر قول  
 محمد پلید است در صلوة امام اجل سر حسن رحمه الله از راه دور و آیه که پاک است از ابو حنیفه رحمه الله دو  
 روایت است بیک روایت پاک و بیک روایت پلید و در پیش نیز دور و آیه است بیک روایت رد ابو و بیک روایت  
 رد ابو و اما استعناش اتفاق بیک روایت شاید از راه ضرورت نه از راه حلال باب حمله در میان  
 و باغت پوست آدمی باغت نه پذیرد از راه کرامت پوست خوک باغت نه پذیرد از راه نجاست  
 در صلوة و آیه امام سر حسن رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله و آیه است که پوست خوک باغت پاک است  
 اما ظاهر روایت است که پوست خوک پاک نشود پوست مار باغت نپذیرد و از راه تنگی پوست پلید با  
 پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف باغت پاک شود و پوست سگ بر قول حسن زیاده رحمه  
 الله باغت پاک نشود اما ظاهر روایت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف است که برود باغت پاک شود  
 بر حیوانی که گوشت ویرا خورد وی نه دار شود بقول الله رحمه الله پوست وی باغت پاک نشود و بر قول  
 وی است که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا تنفع من الميت بشیء یعنی منفعت بیکر یا از مرده بیکر  
 و بر حیوانی که گوشت ویرا نخورند اگر چه ویرا سبیل کنند بر قول شافعی رحمه الله پوست وی باغت پاک  
 نشود بر قول علما و ما رحمهم الله هر خای که از مرده در بود باغت پاک نشود و باغت بر دویغ است کسی  
 است و خشکی است کسی خود معلوم است و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود پاک بود چنانکه میسر شود  
 پاک شود بر وی نماز را و ابو حنیفه طاکه بروی گوشت مردار بسیار نبود که گوشت مردار خشک شدن  
 پاک نشود اگر آن خام تر شود و پلیدی باز آید بانی بقول ابو حنیفه رحمه الله دور و آیه است اما اختیار  
 و آیه امام حسام شبید و آیه امام اجل سر حسن رحمه الله است که باز آید اما پیش رسد و ابو و بنا بر



حدیث رسول علیه الصلوة والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشتش ویرا  
 خورند وی آیه دار شود بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا آنگاه که ویرا خورند  
 نهند و بقول علامه یا محمد بن احمد خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می سرکه شود پاک شود پس معلوم  
 شد که خشک شود پاک شود پیش بر او بود مسکله مسلمان را حیوانی مردار شد دیگر می پوست  
 آن حیوانی را میکند تا بکشد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر تر چنان میفروشد روانه بود باید  
 چیزی محل بیع بود بدان پوست بند و بدان چیزی کند و آنگاه آن پوست آن حیوان را بیع آنچه بوی دهد  
 رد او بود و اگر مردار بیک بیع و بیک گشت فروشد اجماع بیع باطل شود و بهای حرام و بر قول ابو یوسف و محمد  
 رحمهم الله اما اگر بر یکی را بهای تعیین کند و لیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود  
 و بهای حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آنچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دو بنده خرید  
 یکی از او بیرون آمد یا دو مسلول خرید یکی مردار پیدا شد یا دو حم سرکه خرید یکی خم پی پیدا شد اگر مردار بیک  
 بیع و بیک گشت خرید یا باشد اتفاق بیع باطل بود بهای حرام و اگر بر یکی را بهای تعیین کرد و لیکن بیک بیع  
 کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بهای حرام و بر قول ابو یوسف و محمد بیع آنچه محل بیع بود حلال  
 بود و آنچه محل بیع نبود حرام اما اگر بر یکی را بهای تعیین کرد و جدا بیع کرد آنچه محل بیع بود با اتفاق حلال بود  
 و آنچه محل بیع نبود با اتفاق حرام بود اگر سسلی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میکوید که گوشتی که تو  
 خریدی مردار است اگر کوبیده صاحب عرض است یا مفسد بقول دی مصدق نبود اما اگر صاحب عرض  
 و متدین بود بقول دی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع ردانود و تواند بقصاب بدزد  
 کردن که قصاب مرداری ویرا میگردست باید که بسکند پس مسکله اگر جماعتی طعام میخواهند و ندکی را  
 گویند یا طعام خوری دیگر ویرا گفت مردان از آن طعام بخور که در آن طعام ایشان مردار است یا در سر  
 ایشان می است اگر صاحب عرض است یا مفسد است بقول دی مصدق نبود اما اگر صاحب عرض  
 نیست و متدین است بقول دی مصدق بود نشاید از آن طعام خوردن اما اگر کسی میکوید که در آن  
 طعام مردار است در آن شربت می است و یکی میکوید که نیست بادل خود تحریر کند و لش بر سر چه تواند  
 کرد آن کند اگر کسی بنده و یکی از او یک طرف است و یکی بنده و یکی از او از یک طرف است همچنین تحریر  
 کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو از او از یک طرف آن کند که از او ان گویند که کوای بنده  
 مقبول نیست اما اگر مسلمان یکی از دیگری اب خرید یا بختیدش یا برای صباغ کرد یا میراث ویرا بید  
 بیع در طعام و کینه که این نیز تاید کی عدل خبر داد که این ملک انگس نموده است که بتوداده است و

شاید که تصرف کند برخلاف سلسله اول که اینجا در نفس حرام گواهی میدهد و درین سلسله سبب جرمی دلیل  
بر آنکه اگر بچنان بود که وی میگوید و آن شخص بر وی حلال کند حلال شود و اینجا هیچ سببی بر وی  
حلال نشود چون در نفس جرمی گواهی دهد و در دینت که اهی یک کسی مقبول بود و اما اینجا دو باید تا گواهی ایشان  
مقبول بود باب چهل یکم و در بیان ششستین نجاست بنا بر فتوی صاحب شریعت است زنی  
بنزد یک صاحب شریعت اندر آید و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من بر لایام من گذشته است و  
پیش باکی نمی یابم رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام  
لنک المراه وی مستحاضة احتشی و الجمعی و استقری و توضی و صلی و ان قطر الدم علی الحیض مضر و رسول علیه  
الصلوة والسلام فرمود ان زن مستحاضه را که ایامت را به نشین و بر سر لایم غسل کرد و پرده نپوشید  
بر بند و کام بر نه و ایدست کن و نماز که از اگر چه خطرا دم بر بویاری یکبار از ان زن سوال کرد یار رسول  
اصدان خطرا که بر جامه میرسد عفو است یا فی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که فی ان زن گفت یا  
رسول الله می شویم عین وی میرود و لون وی ای نماید فرمود بشو و بشکین و بمالنت کن چون عین  
وی برود و لون وی مانند ان لون اثر است و اثر عفو است و محمد حسن رحمه الله بر فتوی صاحب شریعت  
بنابر کرده است یکی است که حنار باب پیید تر کند و در دست بند تا مادام که حنار دست بود پیید بود  
و چون حنار از دست بیرون کند ان رنگ که بر دست ماند چون دست را بشوید پاک شود و ان رنگ که در دست  
است اثر عفو است و دیگر رنگه باب پیید جامه را رنگ کنند آن جامه را می زنی کنند تا مادام که رنگ آب بر سر  
آید پیید بود چون پیش رنگ باب بیرون نیاید جامه پاک شود و ان اثری که بر جامه ماند عفو است مسئله اگر مسلمان  
را در بیمارانی رو شود چنان بر جامه رسید اثر شست عین وی رفت و لیکن لون وی نرفت ان لون اثر است  
و اثر عفو است دیگر مسلمان پیید در زمین پیید نمناک شست جامه اش از ان تم گرفت با دبر وی و در خنجر  
شد ان جامه پاک شود که ان تم اثر است و اثر عفو است و دیگر مسلمان را بر جامه روغن پیید رسید که از دوری آن  
شست میرایت کرد و در پاره از دوری شدن پاک بود که اثر است و اثر عفو است و دیگر مسلمان را سنجی کرد از  
دستش بوی آید دست پاک بود که ان اثر است و اثر عفو است مسئله اثر چوب باشد همچنانکه مسلمان را جامه  
در کر مابروی که شد ان اثر افتاب است عین افتاب فی و جامه بر مسلمان می رسد و در رستگان ان  
اثر چوب و برف است عین بخ و برف فی اینها نیز اثر است و اثر عفو است بر قول شافعی رحمه الله لون نجاست  
است همچون عین نجاست تا اگر مسلمان را بر جامه نجاست رسید شست عین وی رفت و لیکن لون  
ماند بقول شافعی رحمه الله ان لون نجاست در بان جامه و بر وی نماز و ان بود و بقول علماء عامه هم ان چون

عین دی رفت آن لوت ترست و اثر غوغت اگر چه ان لون به تیزی میرود نجاست بر دو نوع است مری و  
نامری و در شستن نجاست نامری شافعی را در روایتی است بیک روایتی چندانی بشود که دش قرار گیرد و  
روایتی دیگر است که یک آب بشوید ببنده بود و پاک شود دلیل بر آنکه نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی  
است از برای آن معنی که شما نجاست کم از در می نماز رو امید آریه برین اعصا که شستن ایشان در  
طهاره فریضه است اگر بن موی خشک ماند طهاره درست بود نماز رو نبود پس معلوم آمد که نجاست حکمی  
قوی تر از نجاست حقیقی است این را یک آب بشوید ببنده بود از آنکه آب بشوید نیز از عهده بیرون آید و  
علامه مارجم اند گفته اند که تو بقیاس میگوی و ما بحديث رسول علیه السلام عمل میکنم که در طهارت هر عضو یکبار  
شستن فریضه است عن ابوبریره رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه توضأ مرة فقال هذا وضوء لا تقبل الله  
تعالی الصلوة الا به ثم توضأ مرتین و قال هذا وضوء من یضأه لیا جبر مرتین ثم توضأ ثلث مرة فقال هذا وضوء  
و وضوء الاسلام قبلی فمن زاد علی هذا نقص فقد تعدی و ظلم ابوبریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی  
الله علیه و آله و سلم رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساخت و هر عضو یکبار شست و فرمود که این طهارتی  
است که خدای تعالی بیست و پنج نماز برای این طهاره بن پذیرد و چون دوبار شست فرمود که دوبار بشوید بر عضو  
و چون آن ثواب و همتش که بار اول را چون سه بار شست فرمود که این طهاره من و طهاره انبیا که پیش از  
من بوده اند پس که زیاد کند برین یا کم کند پس بر اینینه وی تعدی و ظلم کرده باشد و دیگر آنکه تو که شافعی  
میگویی که اگر سبک بتغوز در آب جامه اندر آرد و آن جامه را بهفت آب باید شست و بار شستم در خاک باید  
پاک شود و بتغوز سبک نامری است و نامری را بهفت آب شستن فریضه میفرمائی پس شافعی گفت که من  
بحديث رسول علیه السلام عمل میکنم که رسول علیه السلام فرموده است که سبک بتغوز اینجا می آید از شما آرد  
بهفت بار شویند و بار شستم در خاک مالید و علامه مارجم اند گفته اند که ان در ابتدا اسلام بوده است  
که اعراب با سگان مراشت میداشتند و سگان را در خانه راه میدادند و آن سگان بتغوز آب جامه و ایشان  
می آوردند و آب جامه و ایشان را پلید میکردند رسول علیه السلام این حدیث فرمود از برای زجر  
ایشان را تا سگان را از خانه بایرون کردند روایت میکند عقبه بن عامر الجعفی رضی الله عنه که رسول علیه  
الصلوة والسلام فرموده است که سبک بتغوز آب جامه شما در سه بار شویند پاک شود که اگر که بتغوز  
از یکبار شویند پاک شود این حدیث که تورا روایت میکنی مقدم است و این حدیث که ما روایت میکنم موخر  
است موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علامه مارجم اند نجاست نامری را سه آب شستن فریضه است  
انچه حکم نجاست نامری بود و گفته آمد نجاست مری را حکم حیث چندانی بایست شست که عین بی برود

اگر چه چون دی ماند آن لون اثر هست و اثر غوطه است و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین دی است  
 تا لون نجاست نرود پاک نشود و اگر در کم سب آب عین دی رفت باید که سب آب برساند که این کم  
 از نجاست نامری نبود فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته است که بعد از آن که عین دی برود باید که سب آب  
 دیگر شود که این در سنی نجاست نامری بود و اگر از آن آب بر جامه مسلمان رسد چند باید که تا  
 روای نماز باز دارد و اگر نجاست غلیظه است زیاده از درمی و اگر خفیفه است کثیر فاحش باید  
 تا روای نماز باز دارد و اگر آن جامه دوم را نمازی میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول  
 رسیده است سب آب بشوید و اگر آب دوم رسیده است دو آب بشوید تا پاک شود و اگر آب سیوم رسیده  
 است یک آب بشوید پاک شود این روایت در شرح است روایت جامع ضعیف است که بتائید بسته  
 بود اختیار خواجه امام اجل حسن رحمه الله است که برای که رسیده بود سب آب بشوید تا یقین از عهده  
 بیرون آید مسئله تافن شرط است یا فی بر قول ابو یوسف رحمه الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه  
 و محمد رحمه الله شرط است اختیار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله است که اگر حوض گمان بود یا جوی  
 روان بود بر باری که در آن جای آن جامه را مال دقایم مقام تافن بود تا بار آخر جامه را بر آورد و  
 بتاب از عهده بیرون آید و این روایت شرح است اگر جامه را تافتند و در وی آب ماند بر انداختن  
 خشک شد پاک شود و اگر قوی تر آمد نجامه را باز تافت ای که از آن جامه بیرون آید ظاهر روایت است که آن آب  
 پلید بود و روایت جامع البکیر است که پاک بود و قوی بر آنست و این هم جائی بود که جامه از نجاست شومند  
 اما اگر جامه را از کم شومند آن آب پاک بود و پاک کننده باشد با اتفاق و اگر جامه را در خور تنک نمازی میکند  
 قیاس آنست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان آنست که پاک بر آید و این قول علما است  
 رحمه الله وجه قیاس آنست که نجاست اندک را در آب اندک اندازی آب اندک نجاست شود و از آن آب نجاست  
 جامه بگونه پاک بر آید و وجه استحسان آنست که پاک بر آید بمقول رسول علیه الصلوة و هم به فعل رسول علیه  
 السلام و هم بحکم ظاهری قول رسول علیه السلام که گفت آنست چون آب جامه تا پلید شود سب آب بشوید پاک شود  
 و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام را قی آمد و دنان شست و گفت اینست طهارت از  
 فی چه فرق بود میان آنکه نجاست اندک را در آب اندک آری یا آب اندک را در نجاست اندک آری و حکم  
 ظاهر است که نجاست عینی را میشوی تا عین وی کم میشود حکم وی نیز کم میشود چون جامه را در آب اندک خوا  
 نمازی کردن باید که جامه را بتاب و فرو و نشاند و در طشت بپزند و آب اندر ریزد چندانی که مستغرق شود  
 خواجه امام حسن رحمه الله گفته است که تافن مستغرق کار دارد باید که این روایت است و کار در تافن

آن بود که جامه‌ها یک یک در چوب و برادر طشت و یکبار بتابد و فقه در وی است که اگر یکان یکان برآورد و برادر  
 مسوی طشت نماید تا بدین وقت که از آن جامه فرو برد و آن آب مستعمل شود و از آن آب مستعمل جامه پاک بر نیاید  
 اما ظاهر بر و این است که همچنان یکان یکان از طشت بیرون آرد و بتابد چون جامه‌ها تمام تا فقه شود بانی آنی  
 که در آن طشت مانده باشد بیرون بریزد و طشت را باز تازی کردن حاجت نیست باز جامه‌ها را فرو رشت  
 و در طشت بر نهد و باز آب اندر ریزد چندانی بریزد که آب مستغرق شود یکان یکان باز بتابد چون سه بار  
 بچین کرد با سیوم انجامه پاک برآید و طشت را دوست را تازی کردن حاجت نیاید و اگر این واقعه در  
 جامه افتد چنانچه جامه پلید را در یکی آب جامه اندر آرد و بر آورد و بتابد و آب جامه دوم اندر آورد و بر آورد  
 و بتابد و باز در آب جامه سیوم اندر آرد و بر آورد و بتابد از آن جامه سیوم دست و جامه پاک برآید ولیکن  
 آب پلید بود آب جامه اول را بیرون ریزد و سه آب شود آب جامه دوم را بیرون ریزد و دو آب شود آب  
 جامه سیوم را بریزد یک آب شود پس نه بود ولیکن قیاس اینست که به شستن حاجت نیاید دلیل بر این مسند جاه  
 اگر موش در جاه افتد و مردان موش از آن چاه برگزند و میت و لوب برگشید لازم شود چون نوزده دلو  
 برگزند چاه بچنان پلید بود و دلو درین دست هم پلید بود و چون بیستم دلو برگشید چاه در سن و دلو پاک  
 شود و اینجا نیز همان حکم بود و در تافق جامه اعتبار قوت جامه و مهت یا قوت مانده را اگر جامه قوی است  
 اعتبار قوت مانده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه راست اگر جامه تر پلید را در جامه خشک  
 پاک و بر جامه خشک از آن جامه نم کشیده پلید شود یا بی فقه جعفر رحمه الله گفته است که اگر جامه پاک  
 را افشارتی یعنی بتابی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی چکد پلید نشود که آن اثر است و اثر غفوت و اگر بریزد  
 خشک نجاست سطر رسیده و خشک شد آنرا در خاک مالیدند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و حمیم الله  
 پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی و حمیم الله پاک نشود و اگر بر موزه تر نجاست سطر رسیده و خشک شد  
 آنرا در خاک مالیدند چندانی که روی موزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف رحمه الله روا شده است  
 که پاک شود ظاهر بر و این است که پاک نشود و اگر بر موزه خشک آب پلید رسد خواه نام ابو بکر فضل بخاری رحمه  
 الله گفته است که باره خاک بار یکتر بر آنجا بریزد تا گل شود و در معنی نجاست سطر شود خشک شود و در زمین  
 پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف و حمیم الله اگر کی استنجی میکند از آن آب بر موزه دی رسیده  
 پلید شود اما اگر بر موزه میرند و میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که همچنانکه موضع استنجی پاک شود و بی  
 دی موزه نیز پاک شود خواه امام اجل شمس رحمه الله گفته است که آب اول استنجی پلید است و آب  
 آخرش مستعمل است و پلید را پاک نمکد شیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله گفته است که چر مستعمل

پاک نکند اینهم جائی بود که آب بر موزه میزند و میگذرد اما اگر آب در زیر پای موزه قرار گیرد آب اول سستی  
 پیدا است پس چون آب اول قرار گرفت برایی که بر آنجا رسد هم پیدا شود تسبیح آن آب پیدا چون موزه پیدا  
 شود تا نشود پاک نشود و چون شود چکونه شود اگر این موزه نخست آب تا پاک بیاطن موزه است پس  
 آب بریزد دست بمالد پاک شود اما اگر آب پیدا بیاطن برده است سه بار شستن با زشتک کردن باید تا پاک  
 شود و دختک شدن آن بود که بر بار یک بشوید از آنجا بمالد چند آنکه پیش چیزی بچکد سه بار بچین کند پاک  
 شود و اصلی است محمد رحمة الله که بر چه قصور تافتن ندارد شستن پاک نشود اما در صدد و در صدد از  
 محمد رحمة الله روایت آمده است که در پای افراز ضرورت است گویم که پاک نشود شستن **مسئله** در  
 سبوی نواب پیدا کرد و باز تپی کردند سه بار باید که باب پاک بشود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله  
 پاک نشود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** در خم نو خم کردند و باز تپی کردند تا مادام که لون و بوی  
 و مزه باقی بود اجماع آن هم پیدا بود چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف  
 رحمة الله پاک شود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی آب خورده خم کردند و باز تپی کردند تا مادام که  
 لون و بوی و مزه باقی بود با اتفاق پیدا بود چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشوید با اتفاق پاک شود  
 و اگر خشت خفته آب نرسیده را بجا است رسید اندوی را شستند از وی که شسته اند نماز میکند از نه  
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله و ابو یوسف رحمة الله و بقول محمد رحمة الله و ابو یوسف رحمة الله که بادی با جماع نماز و انبوه  
 که وی در سبوی بجا است سطر شود باطن وی از بجا است خالی نبود اگر لور یا لجن پیدا شود سه بار بشوید به  
 قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجه امام حرر رحمة الله  
 و امام برهان الدین رحمة الله در تحریط آورده است که هر بار یک بشوید سبکی گران بر آن لور یا نماند و در سبوی  
 تافتن شود سه بار بچین کند پاک شود با اتفاق اگر لور یا نین پیدا شود سه بار بشوید با اتفاق پاک شود  
 از برای آن معنی که در اصطلاحی است که نجاست را به باطن نبرد و مسلمانان حرامت کرد این که شسته نشاند  
 از آن خون پیدا شود باید که سه بار خرقه نماز بر اثر کند و در آنجا مالد و باز نمازی کند سه بار بچین کند پاک  
 شود و با جماع که در وی ضرورت است مسلمانان را از دهن خون آلوده یا فی آلوده مان را سه بار مالد و آب دهن  
 سه بار اندازد پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمة الله و بقول محمد پاک نشود و اگر کسی شسته اند  
 و بستان مادر را در دهن گرفت بستان پیدا شود سه بار بکشد آن بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله  
 پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** بستان ماده کاه از روشت می پیدا شد که سه بار  
 بکشد بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول کاه

پدید شد سه بار که ساله بگوید اجماع پاک شود و بقول محمد رحمته الله بول کا پاک است و بقول ابو حنیفه  
 و ابو یوسف رحمتهم الله چون سه بار بگوید پاک شود مسئله محسوب در آب پدید تر شد بر قول ابو حنیفه  
 و ابو یوسف رحمتهم الله چون سه بار بشوید پاک شود و بقول محمد رحمته الله پاک نشود و اگر از بول حیوان  
 پدید شد که گوشت و پیرا خورد سه بار بشوید باجماع پاک شوند و اگر محسوب در آب پدید آمد اما سید اکتون  
 بر چند که بشوید پاک نشود یعنی شستن پاک نشود اما از سید امام ناصر الدین رحمته الله بگوید و آیه آمده است  
 در منطقه که سه بار خشک کند و در آب پاک نیست یا بخیان اب پدید بیاید برده است سه بار اب پاک  
 باطن بر پاک شود و اگر محسوب در بول حیوان اما سید که گوشت و پیرا خورد بر قول محمد رحمته الله پدید نشود  
 بی آنکه بشوید پاک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمتهم الله پدید شود و شستن پاک نشود مسئله  
 اگر کند م را نشسته نهادند آن آب که در وی ریخته نجس بود و باطن برده اگر وی آنست که آن آب  
 را بر روی بریزند و آب پاک در بریزند و نجس نشسته را او نشسته را بگویند و بالند تا به بشینند انگاه آن آبها  
 پدید را بر روی بریزند و باز آب پاک اندر بریزند و نجس نشسته را بگویند و بالند تا به بشینند باز آن آبها را پدید را بر روی  
 و باز آب پاک در بریزند و نجس نشسته را بگویند و بالند تا به بشینند انگاه آبها را بر روی بریزند سه بار بچین کنند پاک  
 که در وی خورده است مسئله اگر سوری دانه خورد و باز انداخت آن دانه شستن پاک نشود اما اگر  
 پاک بر آید مسئله روغن فربه پدید شد آن روغن را با آب گرم سه بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمتهم  
 الله پاک شود و بر قول محمد رحمته الله پاک نشود و روغن باغ را پیش ازین گفته شد که چگونه بشوید تا پاک شود  
 اگر روغن در در چرم مالیدند و آن چرم از آب باطن به داجل است که شستن پاک نشود اما اگر روغن  
 پدید را در چرم مالیدند و چرم باطن بر داید که آن چرم را در آب پاک نهند چندانی که بچین که روغن  
 پدید باطن برده است روغن پاک باطن به چون سه بار بچین کنند و هر باری که از آب برکشند بتابند باجماع  
 پاک شود مسئله اگر روغن جام یا آسن جام پدید شود اگر خشک شود خاک اندر مالند پاک شود و اگر تر باشد  
 خرقة خشک ناری سه بار اندر مالند پاک شود و اگر ترخ و یا کار در آب پدید دادند با دی نماز روانند  
 باجماع که در معنی نجاست مطهر شود چون بدم سنگ رسد و ای نماز باز در دو استعمال نشاید کون  
 یانی خواجہ امام زاهد فخر رحمته الله گفته است که استعمال نشاید که در شیخ الاسلام بر آن رحمته الله گفته  
 است که شاید از برای آنکه ویر اصلاحی است که در جای مالی آن پلیدی که بروی باشد بیرون رود و یا  
 شود و آن نجاست در باطن می است بروی بر تیار و اگر با دی چیزی پلیدی برسد آن پلیدی را با نظر  
 نبرد و خواجہ امام زاهد فخر رحمته الله گفته است که از ابو یوسف رحمته الله روایت است که بچین که اب پلیدی را

و دی به باطن برده است سه بار با شش را زنده است آب پاک و جنتش پاک شود و اگر دستش کار و پلید شود  
 تا ششوند پاک شود مسئله اگر سه کو سفند را در اس در آتش در آورد و خوب با مسجوت پاک شود پاک می چهار  
 چیز است آب و آتش خاک و کاره پاک شود اما چیز نیست و مستادان این حرفت گفته اند که سه بار حاجت  
 نیست یکبار بتا بنده آن آب پلید از باطن بر جمل آورد بنده بود و الله اعلم باب چهارم در و دوم در  
 بیان آن پس خورده پس خورده با بر سر پنج است یکی پاک است با اتفاق و یکی پلید است با اتفاق مکرر است  
 و مشکوک است و در یکی طهارت اختلاف است آنچه پاک است پس خورده آدمی است از آن پاک و میث و جنب  
 و حایض و نفسا دلیل بر آنکه روایت میکنند مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وقت بودی که  
 من در حیض بودی و از آن آب جامه اب خوردمی رسول علیه الصلوٰۃ والسلام از آن آب جامه بم ارجا  
 که من خورده بودی آب خوردمی از برای تواضع مادر اقبال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام من شرم من  
 سوراخه المسلم غفر الله تعالی له پس خورده کافرا پاک است که مراد از آن آیه که خداوند عز و جل فرموده است  
 در قرآن مجید انما المشکون نجس نجاست اعتقاد ایشانست نه نجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت  
 ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه در دهن ایشان نشمارد پس خورده جانوران ریزه هوای که گوشت  
 ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه متغوز ایشان پاک بود پس خورده خوک پلید است با اتفاق پس خورده  
 حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کرم و کبک و موش و مانند اینها مکروه است پس خورده مرغ خاکی که گرد  
 نجاست کرد و مکروه است بشرط آنکه بر تغوز ایشان نجاست نبود پس خورده جگر که فرق ندانند میان پاک و پلید  
 دست در آب اندک از آن مکروه است مسئله پس خورده که به بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکروه است و  
 ابو یوسف رحمته الله پاک است و چه قول وی آنست قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام الهرة پس نجس  
 رسول علیه السلام فرموده است که که به نجس نیست که وی طواف کننده خانهائی ماست و خانهها را شهادت و دیگر  
 روایت میکنند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام طهاره میساخت که به بیاید و که به را باب  
 رغبتی بود در رسول علیه السلام اب جامه را اگر گوشتا که به از آن اب جامه اب خوردمی رسول علیه السلام از آن اب  
 طهارت ساخت و دیگر آنکه مادر پیش مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها کاسه حریر بود که به بیاید و به  
 در آن کاسه آورد و پاره از آن حریر خوردمی مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها باقی را از خوردمی معلوم  
 آمد که پاک است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است الهرة سبع رسول  
 علیه السلام گفت که که به درنده است قیاس آن بودی که پس خورده وی پلید بودی همچنانکه پس خورده سگ اما  
 ما را بحدیث عقبه بن عامر الجنی رضی الله عنه معلوم آمده است که مکروه است که وی روایت میکنند که رسول علیه



الصلوة والسلام فرموده است که سبک به تفوز آب جامه شمار دسه بار شویید و اگر کردید در از یک آب بشوید  
 اگر پس خورده دی پلید بودی سداب فرمودی شستن و اگر پاک بودی یک شستن فرمودی پس  
 معلوم آمد که مکروه است این همه جایی بود که تفوز دی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورده  
 باشد و دانه نالیده و بتفوز در آب جامه آورد و جمیع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و دانه  
 لیسیده بر قول ابو حنیفه نه حتمه اندک کرده بود از ابو یوسف و حمزه اند و روایت است به یک روایت پاک بود  
 و بیک روایت پلید و بقول محمد و زفر و شافعی و محمد بن یحیی و پلید بود پس خورده جانوران دریده بوائی که گوشت ایشان  
 نخورده چنانکه باز داشته و جرج و شامین دانسته است با جمیع مکروه است امام کرخی گفته است که اگر عیث از  
 راه گوشت ایشان است طحاوی گفته است که اگر عیث از راه فعل ایشان است مسئله خس خورده سب  
 بر قول ابو یوسف و محمد بن حمزه اند پاک است از ابو حنیفه و حمزه اند و روایت است بیک روایت پاک است و بیک روایت  
 مکروه پس خورده است پک است بشو آنکه در دانه دی نشو از نبود و اگر دانه نشو از بود پلید بود حکم بکین  
 وی دارد و مکروه است ابو حنیفه گفته است که هر گاه دو حدیث است یکی در روای و دوم در ناروای مکروه  
 بود و محمد بن حمزه اند گفته است که هر گاه جز روای اند و یک جز روای آن یک جز روای صحیح دارد بر آن ده  
 جز روای این مکروه بود شیخ ابو القاسم صفار و حمزه اند گفته است هر گاه غالب پاک بود آن مکروه بود  
 مسئله بیایف آب مطلق باب مکروه طهاره رو بود اما باب مطلق طهری اولی بود پس خورده سب بقول  
 مالک و حمزه اند پاک است و بقول علماء ما رجم اند پلید است و جعفر بن مالک و حمزه اند گفته اند آن  
 بنص قاطع نیست و بحدیث متواتری و در وی ضرورت است بچنانکه در کرب علماء ما رجم اند گفته اند آن  
 ضرورت که در کرب است در سب نیست از برای آنکه کرب بر نیز خوان براید و از سوراخ کلیدان اندر آید  
 اما سبک تواند آنجا آمدن و دیگر آنکه عقبه بن عامر الجنی رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام  
 فرمود چون سبک بتفوز در اینجا آمد آرد اینجا را سب بار بشویند تا پاک شود رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است  
 که سبک بتفوز در آب جامه شمار دسه آب شویید آن آب جامه و بار شستم در خاک مالیده باز با خرفر بود که  
 چون سبک بتفوز در آب جامه شمار دسه آب شویید پاک شود و چون کرد بتفوز در آب جامه شمار دسه آب  
 اب شویید پس معلوم آمد که پس خورده سبک پلید است که سداب فرمود شستن و از آن کرب مکروه که  
 یک آب فرمود پس فرق اند میان سبک و کرب پس خورده نجس است میان آن که گوشت ایشان نخورده بر قول  
 شافعی و حمزه اند پاک است و بقول علماء ما رجم اند پلید و جعفر بن شافعی و حمزه اند گفته اند که اگر ابی  
 بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در میانهای با شتم و ما را ابدانها باشند

نجات می آیند و از آن باب میخیزند ما چه کنم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خوردند ایشان را آنچه ماند  
 شمار پس معلوم آمد که پاک است علما و ما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از ایدان حکایت کرده است در بادیه  
 ایدان باشد که حمله قافله را آب دهد و هنوز زیاده آید از ده درده زیادت باشد و اگر سگ بتغوز در آنجا  
 اندر آرد پلید نشود و اما اگر سگ بتغوز در آب اندک تر و پلید شود و چه فرق باشد میان سگ اهلی و  
 وحشی آب در آن خرد و استبر بر و آیت حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله پلیدی غلیظه است زیادت از دلی  
 بر چهارم سدر و ای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دمان وی از  
 سرخی خالی نبود و ابو یوسف رحمه الله از ابو حنیفه روایت میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید  
 تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابو یوسف رحمه الله است که هر چند بر جاده رسید روای نماز باز ندارد  
 و بقول محمد و مالک شافعی رحمهم الله پاک است پس خورده خرد و استبر بر قول مالک و شافعی رحمهم الله پاک  
 و پاک کننده است و بر قول علما و ما رحمهم الله پاک است ولیکن شک در پاک کنندگی است و چه قول شافعی  
 آنست که روایت میکند عبد الله بن عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که پس  
 خورده خرد و استبر پاک و پاک کننده است و چه قوال مالک رحمه الله است که روایت میکند ابی بن غالب  
 یا غالب ابن الجبر رضی الله عنه که پدر من در گذشته و از وی خمران ماندند از رسول علیه الصلوٰه و السلام  
 سوال کردم که پدر من وفات یافت و خمران گذاشت چکنم قال النبی صلی الله علیه و سلم و الله کل من سجن  
 مالک یعنی بخور از خمر ترین مال خود مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خرد و استبر ارجح است و الله و الله  
 علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علما و ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوٰه و السلام  
 عین ویران فرموده است خوردن بهاء ویران فرموده است بچنانکه گویند که فلان زن خرد و یا خانه خرد و  
 یا ملک خرد عین آنچه را نخورده باشد فروخته باشد و بهاء ویران خورده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر  
 ثابت شود که رسول علیه السلام عین ویران فرموده است بدین حدیث که عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت  
 میکنند آن مشهور شده است عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام در غزو خیبر  
 ده حکم فرمود یکی از آنها این بود که گوشت کوشته خراشلی و استبر بر شام حرام شد دلیل بر آنکه چون خیبر را گرفتند  
 صیای بر صفوان علیه السلام اجماع بر نهاده بودند و گوشت خراشلی و استبر بر شام حرام شد دلیل بر آنکه چون خیبر را گرفتند  
 اسلام فرمود و گوشت تمامی بسکبان رسید و آن را یکبار بشوید چنانکه از پس خورده سگ بشویند و علما و ما  
 رحمهم الله گفته اند که تعارض دو حدیث افتاد دلیل بر آنکه ابن عباس رضی الله عنه عینها میگویند که پلید است  
 پس بچنان مشکوک ماند ولیکن شک در پاک کنندگی وی است ابو طاهر و اباس گفته است که مرا معلوم نیست

که مشکوک چیست باید دانستن که آب مشکوک در حق طهارت قوی تر از آب مقید است و آب مقید در  
 شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک است فاعده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی در سفر بود  
 و با وی آب مشکوک دوی محدث و بر جامه وی نجاست زیاد از درمی است باید که باب مشکوک  
 طهارت سازد و باقی تیم با وی یار کند و جامه را بدان آب مشکوک بشوید و نماز گذارد و بعد از آن چون  
 باب مطلق رسد نماز گذارده را با جماع رد و بود و جامه را باز بشوید یا بی بقول مالک و شافعی رحمهم الله  
 باز بشوید و بقول علماء ما رحمهم الله باز بشوید اگر مسلمانی را آب مطلق است چندانی که طهارت را بس کند  
 پاره آب مقید با وی نیست و طهارت ساخت رد و بود و اگر آب چندانی بود که طهارت را بس آید با وی آب  
 مقید پاره یار کرد و طهارت ساخت رد و بود که در سله اول آب مطلق چندانی است که طهارت را بس کند  
 از آب مقید در معنی زیاد شود و زواید را اعتبار نیست اما از سله دوم آب مطلق چندانی نیست که طهارت را  
 بس آید آب مقید با وی یار کند همچنان شود که کوئی یک عصا را با آب مقید شست و آب مقید در حق طهارت  
 عامل نیست اگر در سفر است و با وی آب مقید است و دوی محدث و بر جامه اش نجاست زیاد از درم  
 بدان آب مقید طهارت سازد و تیم کند اما جامه را بدان آب بشوید و نماز بگذارد چون باب مطلق رسد  
 نماز گذارده رد و بود و جامه را باز بشوید یا بی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله باز بشوید و بقول محمد  
 زفر و شافعی رحمهم الله باز بشوید بنابراین اصل است که آب مقید است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله  
 عامل است در حق نجاست و در حق طهارت عامل نیست و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله عامل نیست هم  
 در طهارت و هم در نجاست و از این جهت که آب مقید در همه چیز عامل است تا که برینند  
 و از وی آب پدید آید در جمیع از ابو یوسف رحمته الله روایت است که حکم جوی روان دارد از آن آب  
 طهارت رد و بود و آب مقید بر دو نوع است یکی به فعل منده مقید شود و یکی به نفس خویش مقید است  
 آنچه نفس خویش مقید است آب میوه است چنانکه آب خربوزه و آب میوه دیگر اینها به نفس خود مقید اند  
 و آنچه به فعل منده مقید میشود شور یا و کلاب و جلاب و آب با کلاب و آب کامه و زکاب و زکاب و آب  
 با قلی و مانند اینها بفعل منده مقید میشود و بقول ابو یوسف رحمته الله تا رنگ بر آب غالب نیاید  
 حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمته الله بر چه اندک آب متغیر میشود حکم آب مقید دارد و آب زخاک  
 خشاک متغیر شود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علماء ما رحمهم الله حکم آب مقید ندارد  
 مسلمانی که با شیر یا شیرینی یا بر دهن غسل نجاست بشوید در پاک شدن وی دو روایت است یکی آنست  
 که پاک نشود و بنید حکم بقول ابو حنیفه رحمته الله بجز آب مطلق است جائی که نایاب منده آب مطلق بود و

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمه الله گفته است که مرام معلوم نیست که مطلق است یا مقید با دوی طهاره  
سازد و تیمم با دوی یار کند از عهده بیرون آید و وجه قول ابو حنیفه آنست که شب دعوت پریشان عبد الله بن  
مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضای حاجت آذین  
حاجت آمد چون فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای یار مسعود چیزی داری که بدان این  
سازم گفت فی مکر غلبه تم قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم تمرة طيبة وما و یا ظهور رسول علیه السلام فرمود  
خرو پاک و پاک کننده هست رسول علیه السلام از آن نیز طهارت ساخت پس معلوم آمد که همچون آب مطلق  
است جایی که نماینده آب بود اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شب دعوت پریشان پیش از نازل شدن آیه  
تیمم بود و بنازل شدن آیه تیمم این فعل منسوخ شد محمد رحمه الله گفته است که شب دعوت پریشان دوبار بوده  
است یکی پیش از نازل شدن آیه تیمم بود و دیگری بعد از نازل شدن آیه مرام معلوم نیست که فعل رسول علیه  
السلام پیش از نازل شدن آیه تیمم بود یا بعد از نازل شدن آیه تیمم باید که از دوی طهاره سازد و تیمم  
با دوی یار کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر بنده تم را جو شانه نیند و سطر شد بر قول ابو حنیفه رحمه الله  
همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمه الله خوردن شاید طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمه الله  
ایچ چیز را نشاید در جمیع الجوامع ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمه الله سه روایت است و بنده تم را این  
روایات از سوال سیاهیل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمه الله سوال کرد که بنده تم را داریم ولیکن طالب است  
گفت بدان طهاره ساز و نماز کند و دیگر سوال کرد که بنده تم را داریم ولیکن آب شیرین بر آب است گفت یا  
دوی طهاره سازد و تیمم با دوی یار کن و نماز کند و دیگر سوال کرد که بنده می داریم ولیکن طالب در دوی شیرین است  
گفت از آنجا بدار و تیمم کن و نماز کند از نوح بن مریم الجاسمی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که از آن قول  
رجوع کرده است و گفت که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمه الله گرفته است و این همه جای  
بود که مستکار نشده باشد اما اگر مستکار شده با جماع حرام بود و الله اعلم **باب حبل و رسوم**  
در بیان آب مستعمل آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است با اتفاق و یک پلید است  
با اتفاق و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک و پاک کننده با اتفاق آنست که میوه را از برگ و شومینه یا جامه را از زرد  
و یا خور را از طعام شومینه یا نایل و یا کلندر از کل شومینه این آب مستعمل گویند ولیکن پاک و پاک کننده است  
با اتفاق و آنچه پلید است با اتفاق ابی که با دوی استی کرده شود یا نجاست شسته شود و آن آب پلید بود و اتفاق  
و آنچه علما را در دوی اختلاف است که ابی که چهار اندام شومینه تا دهم که بر اعضا رادی است پاک و پاک کننده است  
در حق همان عضو چون از آن عضو جدا شود و آنرا حکم حیست روایت جامع الصغیر آنست که تا جایی

قرار گیرد مستعمل نشود این اختیار مفتیان توری است اما ظاهر روایت است که چون از اعضا و ادنی جدا شود غسل  
 شود و از احکام حیست حسن زیاده از ابو حنیفه رحمته الله روایت میکند که پلیدی غلیظه است زیاده از دمی بر  
 چهارم رسد و ای نماز باز دارد عافی قاضی از ابو حنیفه رحمته الله روایت میکند که پلیدی جفیفه است کثیر فاحش باید  
 تار و ای نماز باز دارد و این قول را ابو یوسف گرفته است و زفر از ابو حنیفه رحمته الله روایت میکند که پاک است و لیکن  
 پاک کننده فی دین قول را محمد رحمته الله گرفته است و شافعی را درین باب دو روایت است بیکر روایت پاک است و پاک  
 کننده و بیکر روایت با محمد رحمته الله است پاک است و پاک کننده فی اصحاب ایابی از ابو یوسف رحمته الله روایت کردند  
 که ابو یوسف رحمته الله از آن قول رجوع نکرد و گفت که آن اب بر چند بر جامه رسد و ای نماز باز ندارد و این هم جای  
 بود که طهاره از حدث سازد اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف عملی داشته بر قرار است اما بر قول زفر و شافعی  
 رحمته الله آن آب پاک و پاک کننده بود و از برای آنکه آب مستعمل شود با سقا طهر فرض شود و به نیت قرب شود و اگر  
 استسقا فرض نیست قربت است دلیل بر آنکه بر بار یک میشود یا بنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوٰه و السلام  
 الوضوء علی وضوء نور علی نور فی يوم القيمة رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که طهاره بر طهاره نور  
 بر نور است در روز قیامت مسکون چیز را که زادی در آب است در آب اندک بپاشد و چنانچه بار داری  
 و چیزی و پنج پا به و مانند اینها آن آب نجس شود از ابو یوسف رحمته الله روایت آمده است که بنکر کم اگر مایه  
 یا چیزی بپاشد که در اجزاحت کنند اگر سرخی ظاهر شود معلوم شود که خاکی است آب اندک را نجس کند و اگر سرخی  
 ظاهر نشود و پلیدی نشود که مایه و چیزی را بی بود که خاکی بود اما ظاهر روایت است که این تفصیل که کرده است  
 ابو یوسف کرده است و حاجت نیست بر چه زادی در آب است در آب اندک بپاشد شود آن آب را نجس نکند  
 اگر مایه در آب اندک بپاشد خوردن یا بی بنکر کم اگر سرش در آب است و دم و در خشکی نشاید خوردن آن  
 عکس اینست شاید خوردن اگر مایه در آب اندک مایه و شاید خوردن یا بی بر قول شافعی رحمته الله آب پاک بود  
 و مایه حلال بر قول طحاوی اب نجس مایه در ظاهر روایت است که آب پاک بود و مایه مردار و آن آب  
 خوردن را و طهاره کردن را شاید اما اگر مایه در انجا بوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را شاید لیکن  
 خوردن را نشاید که جزوی از اجزای مردار خورده شود اگر مایه در آب یافت می نیم در آب و یک نیم در خشکی  
 مرده اگر باقی مرده است با اتفاق شاید خوردن و اگر بی باقی مرده است بر قول علماء ما رحمته الله طهاره  
 شاید و خوردن را بی اگر از مایه زنده چیزی جدا کردند شاید خوردن اگر مایه باقی مرده است نیم در آب است  
 و نیم در خشکی شاید خوردن یا بی اگر سرش در آب است و تنش و تنش خشکی بر قول علماء ما رحمته الله شاید و بر قول  
 شافعی رحمته الله فی و اگر سرش در خشکی بود با اتفاق شاید خوردن در ولایت کیهی است که می اندازند

که از اموت مای گویند اگر در مای سلمی بند و بعد درست نیاید بوزن و درست آید بیشتر آنکه صفتش بیان  
 کند در مای خشک سلمی بند و همین حکم دارد و بعد در و انمود بوزن را و بود چون صفت ظاهر کند اگر مای را  
 در آب سببی پاک کرد و بر قول ابو یوسف رحمة الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمة الله نشاید خوردن  
 اگر مای را از آب برانداختند و وی بطیید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طبعش مجاز است  
 ویرا قیج حاجت نیست اگر مای در حوض میفرود شد یا در آب روان فرو شد درست نیاید که سح کردن در  
 چیزی درست آید که وی بتسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز است اما اگر در حوضچه در آورده است  
 یا در خم ای در آورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفرود شد و بود و شتر طایفه چون ملک وی شده  
 باشد اگر ضیاء شست انداخت و مای گرفت و بچنان در آب است بدیکری و مای دیگر آمد وی این مای را  
 فرو خورد و آن مای نیز اندر ماند این مای دوم از آن فرو شده بود و یا از آن خریده نگیریم که اگر رشته شست  
 را بمشته تسلیم کرده بود از آن مشتمی بود و اگر رشته شست را بمشته تسلیم نکرده باشد از آن فرو  
 بود اگر یکی دام در آب انداخت مای آمد و اندر ماند و دیگری آمد و آن مای را گرفت خصم دام را حق طلب بود  
 یا بی آن خداوند دام اگر از برای مای گرفتن انداخته باشد حق طلب و خصم دام را اگر از برای تر شدن آن  
 است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد و اندر ماند و دیگری آمد و آن جانور را گرفت  
 خصم دام انداخته را حق طلب بود یا بی اگر خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر  
 برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر از ملک یکی جانور بچوب برگرفتند خداوند آن ملک را  
 حق طلب نبود از برای آنکه جانور بچوب ملک نبود بخلاف زنبور عسل در ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن  
 خداوند ملک بود از برای آنکه زنبور عسل از آن عسل رانته اند بردن اگر کسی دیگر خوری نهاد و زنبور از آن خور  
 عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خور بود از آن خداوند ملک یکی دیگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و لای آنها  
 خداوند ملک را شاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ دشتی بود از آن  
 یا بنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم پاشیدند و  
 دامن یکی افتاده و دیگری آمد آن سیم را از دامن وی برگرفت و بر حق طلب بود یا بی اگر دامن از برای سیم گرفتن  
 باز کرده است و بر حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود و اگر ویرا قصد آن بود  
 که بر جسد آنچه در دامن وی افتاده بر حق طلب نبود اگر یکی دیگر بر سیم داد که بر سر فلان بپاشد وی بعضی  
 از آن سیم را بر سر آن فلان بپاشید و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا  
 آنچه گرفته باشد از وی بازستاند بر خلاف آنکه اگر یک را لوز یا بادام یا مویزد او تا بر سر فلان بپاشد

و بی بر سر فلان بعضی را پاشید بعضی را خورد آنچه خورده باشد اثرات طلب نمود و هر چه زادوی در آب است در غیر  
 آب پلاک شود چنانکه در شیرینی یاروغن و مانند این آنچه پلید شود بیانی در صلوٰه خواجه امام بکر خوارزاده رحمتہ  
 اللہ علیہ آورده است که درین مسئله مشایخ خراسان را با مشایخ عراق رحمتہ اللہ علیہ در پیش خانه کعبه مباحثه افتاد  
 مشایخ خراسان گفتند که آنچه پلید شود که در محل نیست و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این مباحثه  
 بلند شد محمد حسن رحمتہ اللہ علیہ بر طرئی استاده بود و نماز میکرد ارد گفتند مصنف کتاب در اینجا حاضر است خطه نوشت  
 کنید تا نماز تمام کند از وی سوال کنم چون محمد حسن رحمتہ اللہ علیہ نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در  
 غیر آب پلاک شد آنچه پلید شود بیانی محمد حسن گفت پلید نشود مشایخ خراسان گفتند که چون در محل نیست  
 چرا پلید نشود محمد حسن رحمتہ اللہ علیہ گفت چه گوئید اگر اینها در اندک بمیرند آب اندک پلید شود بیانی گفتند بی  
 گفت اگر آن آب را در شیرینی یاروغن ریزید پلید شود بیانی گفتند بی گفت اللہ بکر خوارزاده باشد میان آنکه  
 وی در آب اندک بمیرد و میان آنکه آن آب اندک را در اینجا میری یا وی خود اینجا میرد اصل درین مسئله  
 آنست که هر چه زادوی در آب است ویرا خون روان نیست پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان  
 چون نصیحت بنی بختی خواجه محمد سلیم بنی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الباقی  
 و خواجه محمد نقاش از وی رحمتہ اللہ علیہ جواب بر قول محمد گفتند که نجس بود مسئله هر چه زادوی در درخت  
 است که خون روان نیست چنانکه کرم و خیرد و کمانند اینها اگر در آب اندک بمیرند نجس نشود بر قول  
 علما و ما رحمتہ اللہ علیہ اما مکرده بود در شیرینی و روغن و مانند اینها میرند آن چیز مکرده بود اگر مستحیث  
 صدفه بود اگر مستحیث خود خورده که مستحیث مکرده شاید خوردن و بر قول شافعی رحمتہ اللہ علیہ پلید بود  
 اگر کس یا زنبور زرد در آب اندک افتد یا در طعام پلاک شود بر قول شافعی رحمتہ اللہ علیہ نجس نشود بر قول  
 علما و ما رحمتہ اللہ علیہ نجس نشود و بر قول شافعی رحمتہ اللہ علیہ آنست که ایشان جانورانی پرنده است چنانکه  
 جانوران دیگر علما و ما رحمتہ اللہ علیہ گفتند که این قیاس است که تو میگوئی و ما را بحديث رسول علیه الصلوٰه  
 والسلام معلوم شده است که پلید نشود قال البنی علیه الصلوٰه والسلام اذا وقع الذباب فی طعام  
 احدکم فامقلوه ثم اقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء و انه ليقدم الداء علی الدواء  
 و اگر در طعام سوزان افتد و یا غوطه دهند اتفاق است که بمیرد پس اگر پلید بود در رسول علیه الصلوٰه  
 والسلام نفرمودی تا و یا غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود هر چه در محل خویش بمیرد پاک بود چنانچه  
 کرم که در سبزه بمیرد و کرم که در گوشت و کرم میوه در میوه و مانند اینها و اللہ اعلم حاصل  
 در بیان خواص و مسائل آن آب چندین باید تا در وی طهاره روا بود بر قول مالک رحمتہ

الله به چه اندک آب بود در وی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 خلق الارض طهورا لا ینجس شیئ الا ما غیر طهره ولونه او رنگه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند  
 غرض جل آب را پاک و پاک کننده آفریده است و بی نجس نشود و چیزی را که غرضه وی یا رنگ وی یا بوی وی  
 بگرد و بر قول شافعی رحمه الله چون آب به قلتین برسد پیش نجاست بر ندارد یعنی دو دست و پنجه  
 من و چه قول وی است که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا  
 بلغ الاقلین لا یحتمل خیار رسول علیه السلام فرمود چون آب بدو دست و پنجه من برسد پیش نجاست  
 برنگیزد علما و ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف و زایل صفت فرموده است نه  
 قوت ویرانچنانکه گویند این بنا وضعیف است بنا و دیگر بر ندارد و یا این ستم وضعیف است این بنا بر ندارد  
 و یا مال فلان کس اندک است اسراف دیر بر ندارد که اتر رسول علیه الصلوة والسلام نیز بخنجر فرمود که دو  
 پنجه من آب اندک است پلیدی بر ندارد دلیل آنکه در سفری از امیر المومنین علی و عبد الله مسعودی  
 الله عنهما سوال کردند که میداریم چندانی که طهارت را بسنجد و لیکن خوردن ما را میشدید ایشان در  
 گفتند که آن آب را نگاه دارید تا بخورید و نیم کنید و نماز گذارید پس اگر در آب اندک طهارت روا بودی آیا  
 فرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی و آن آب را خوردندی و از عبد الله عباس رضی الله عنهما  
 سوال کردند که غسل می گیریم و آن عنسها در آن جامها می چکد گفت از آن قطره تا بر نرسد و در باغ  
 است و قطره تا بچوب باران نراند که در آب استاده بر قید آید چنانکه در حوض و دریا کین و مانند اینها و  
 قهبا بر آرد و ذره بچوب باران ریزد و بود که درین جامها آید و قهبا بر آید و از خواج حسن بهی رحمه الله  
 سوال کردند که غسل می گیریم و آن عنسها مادر آب جامها می چکد گفت که من اگر می رود و کا  
 امید پیش از آن میداریم که آن در مادر از مادر گذارد که در وی ضرورت است اما علما و ما رحمهم الله گفته  
 اند که قیاس آن بودی که در آب استاده طهارت و غسل و انبودی حکم حدیث رسول علیه السلام قال  
 النبی علیه السلام لا یسول احدکم فی الماء الا ان یرکب دلائقین فیه من الجنابة رسول علیه السلام فرموده است  
 که در آب استاده بول میندازید و غسل میارید چون رسول علیه السلام عنسها را ببول برآورد و در آنجا  
 که حسن بن یازد ابو خنیزه رحمه الله روایت میکند که آب مستعمل پلیدی غلیظه است زیاده از درمی بر جامه  
 رسد و روی نماز را باز دارد و این حدیث ما رجحت است بر مالک شافعی اما علما و ما رحمهم الله از برای  
 تخفیف از هر گشتی چیزی اختیار کرده اند مسلم و قلتین آب است سکی اند و از یکی خورد و دیگری بول  
 انداخت در آنجا که آب خورده است طهارت روا نبود که کم شده است که در آنجا که بول انداخته است طهارت



روا بود که زیاده شده است قبول نماز نماز جمعه امده از رو و طهارت روا نبود مسلم که حوض چندین باید که تا دروی  
طهارت روا بود و وایتیه میکند خواه ابو حفص کبر بخاری از ابو حنیفه رحمه الله حوض باید که این رنگ آب  
رینند این نیمه رنگ آب بدان طرف سرایت نکند یا این طرف طهارت سازد و آن نیمه خنبد این آب بسیار  
بود و دروی طهارت و غسل روا بود و در نواد از ابو حنیفه رحمه الله و وایتیه است که این نیمه غسل را و در آن  
نیمه خنبد این آب بسیار بود و دروی طهارت و غسل روا بود و این قول ابو یوسف رحمه الله گرفته است در شرح  
طحاوی ابو الحسن که نمی از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بکشد چنانکه آن نیمه خنبد یا این نیمه بکشد  
ریند و آن نیمه را سرایت نکند این آب بسیار بود طهارت و غسل دروی روا بود و در شرح از محمد رحمه الله روایت  
است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه خنبد آن آب بسیار بود و دروی طهارت و غسل روا بود و در شرح  
استیجانی رحمه الله آورده است که اعتبار خنبدین برای آب را نیست اعتبار آن جنبیدن را که آن نیمه آب بند  
تبر یا یا نمی جنبیدن نه را اعتبار است از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمه الله سوال کردند که حوض است شش  
در شش ای شصت و چهار که بود و دروی طهارت روا بود یا نه این گفت من باری انما زدم اگر شما سازید  
شمار این شصت و چهار خواجه ابو الفضل که مانی از مشایخ ما رحمه الله روایت میکند که اگر حوض است شش شش شش ای  
سعی و ششش که باشد بالائی آن آب دو که کم چهار یکی دروی طهارت روا بود چون ضرورت بود که تقدیر گرفته  
اند و دروی ششش که از من آب است خواجه ابو مطیع ملکی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد  
و بست و پنج میباشد تا دروی طهارت روا بود و اگر بست در بست ای چهار صدی باشد من در دل خود  
که اجماع نیامد از خواجه محمد سلمه ملکی رحمه الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت دروی روا بود من  
این مسلم را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا دروی طهارت روا بود گفت حوض باید بچند سجده  
من مسجد محمد رحمه الله از اندرون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و  
چهل چهار میباشد ما را معلوم نیامد که اندرون مسجد از فرمود یا بیرون ابو عمر معاذ مروزی رحمه الله گفته  
است که من این مسایر از محمد رحمه الله سوال کردم همچنین جواب گفت که بچند مسجد من اندرون سجده  
محمد رحمه الله هشت در هشت بوده و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما را معلوم نشد که اندرون مسجد  
فرمود یا بیرون مسجد علماء ما بر تیره مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارت و غسل روا بود بنا بر  
حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اساطها این نیمه جای بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض  
در رو بود سید امام ابو القاسم شمسید رحمه الله گفته است که سبی و ششش و نیم که میباشد دروی طهارت  
و غسل روا بود اما خواجه امام زاهد خرمی رحمه الله گفته است که بست و هفت که کم چهار یکی باید تا دروی

طهارت و غسل و ابودیکی از آنها گفته است که منخی در زمین فرو برند و دوازده گز رسن او قماه کنند و در  
 سر آن ریخ افکنند و بر کار کرد بر کرد دیگر دانه که مقداره در ده شود اما که ام گز را اعتبار است بر چه حوض  
 قدیم قدیم است بگر قدیم و بر چه نوشود بگر بجان همدان ظاهر روایت آنست که رسین کرد بر کردی بکشند  
 و بر صحرای چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهارت در وی را بود اینها که گفته شد طول و عرض آن بود  
 خواجه امام حسام شهبید رحمة الله علیه و چهل دشت که باید تا در وی طهارت با جماعت را بود و مسئله  
 بالای آب چندین باید تا در وی طهارت را بود بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در ی را بر نیجا که  
 پوشیده بکنند بود و بعضی گفته اند که دشت آب بر یک دشت استش با لای تر شد بکنند بود و فقیه ابو جعفر  
 رحمة الله علیه گفته است که سبوی بی تکلف پر شود آن آب بسیار بود و جواب ظاهر اینست و حوض نجاست عین است  
 از وی طهارت سازند آن نجاست چندین مسافت باید تا طهارت را بود و مختار شیخ الاسلام بر آن  
 الدین رحمة الله علیه است که ده گز مسافت باید تا طهارت را بود و اختیار خواجه امام اجل حسنی رحمه  
 الله بر نیست که دشت که بکنند است اختیار خواجه امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمه الله از مشایخ مآل  
 النهر روایت میکند که یک گز مسافت بکنند بود و یک بدست ای یک دشت نیز روایت آمده است  
 از خواجه امام بکر خوارزاده رحمه الله سوال کردند گفت این طرف حوض ماند و انظر دیگر طهارت ساز  
 اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمه الله است که حوض ده در ده حکم دریا دارد تا از نجاست لون  
 و بلوی و مژه نکرد و در وی بر کجا طهارت سازد و در ابود دست جنبانیدن شرط نیست بانی بر قبول  
 مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است و این اختیار خواجه امام اجل حسنی است و بر قبول مشایخ  
 خراسان دست جنبانیدن شرط نیست و این اختیار قاضی امام صدر است و رحمة الله علیه اگر حوض  
 است بالای دارد اما پنهان دارد حکم پلید شد آب اندر آید و گسترده در ده شده شد ابو القاسم احمد رحمه  
 الله گفته است که تا آب بیرون نرود پاک نشود و فتوی بر نیست اگر مارکین ای مخاک است در وی پاره آب  
 نجس با در وی نجاست است آب اندر آید و پر شد اگر چه صد در صد شود تا بیرون نرود پاک نشود که بر خردی  
 از آن آب پاک بدان آب پلیدی میرسد پلید میشود تبیع آن آب پلید تا بیرون نرود پاک نشود و اگر خواجه  
 تا بیرون نرفته پاک شود باید که جائی اندر آمدن آب راده در ده تیر باشند و دیوار به بر کنند تا نجاسی که دیوار به  
 نده باشند از آن آب پاک آید و قرار گیرده در ده شود بعد از آن اگر بآن آب نجس دهم پاک بود اگر  
 حوض بود در ده در وی آب پاک است هر چند آب پلید اندر آید تبیع آن آب پاک شود مگر از نجاست  
 لون و بلوی و مژه گرداند پلید شود اما اگر در حوض پاره آب پلید بود هر چند آب پاک اندر آید تبیع آن آب

پدید شود تا بیرون رود پاک نشود و حوض است در ده آب و ی کم ده در ده شده نجاست یعنی اندر اقبال و حوض  
 شده بر چند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود همچنان پدید بود چون عین نجاست  
 را بر کند و پاره آب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمه الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکد و زیر  
 دست وی لون یا بوی یا مزه نمی آید من در آن دریا طهاره سنازم مالک رحمه الله گفته است که اگر قطره می  
 در دریا چکد و آن دریا موج بر آرد و بسبب نم آن موج گیاه روید و از آن گیاه کوسپندان بخورند من گوشت  
 آن کوسپندان را بخورم اگر حوض ده در ده کچی کچی شد ای نقصان پدید شد و حکما پدید شد آب اندر آمد  
 و بیرون رفت چند می باید که بیرون رود تا پاک شود و فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته است که سه چند آن آب  
 که در وی است بیرون رود پاک شود بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پدید بوده است بیرون رود  
 پاک شود خواه اجرام ابو بکر سید بنی رحمه الله گفته است بخور آنکه آب بیرون رود پاک شود و جواب قوی بر منقبت  
 و آن آب که بیرون می رود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد و بود و اگر آن آب از طرف دیگر برگشت و  
 باز بهمن حوض اندر آمد آن باز پدید نشود اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون  
 رود باز برگشت و باز بهمن حوض اندر آمد پاک نشود و اگر از انطرف که آب اندر آمده است بیرون می رود  
 هم پاک نشود و اگر آب رفته بیرون باز برگشت و بخورند رانده اختیار خواج زاهد رحمه الله بدین بود  
 که پدید نشود و اختیار شیخ الاسلام بر مان الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام  
 بر مان الدین گفته است که اینجا که راه نیاید تا بیرون رود باید که کلندی زنده تا معانی شود و آب انقطاع  
 پذیرد پاک شود و اگر آن ابهاد حوض باز اندر آید پدید باز نیاید و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است باز بیرون  
 رود پاک نشود و اگر حوض بود با مشرع آب بر آمده باشد و بیشتر مشرع تا اگر گرفته چنانکه آب استعمال کرده  
 بیرون نگیرد در آن مشرع طهارت بسیار در و بود یانی از نصیر محی سوال کردند گفت لاخیر فیہ و هر کجا که  
 که این لفظ آید دلیل آن کند که در و بود اما نا ساختن اولیه بود که تشایط طهارت ساختن و اگر بیرون  
 مشرع طهارت سازد اگر در ای مشرع ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر در ای مشرع ده در ده  
 نبود حکم همان مشرع دارد که در و نبود و ظاهر و ائمه آنست که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون بر  
 در آن مشرع طهارت روا بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد و رواند و اگر حوض بوده در ده و لیکن سر  
 حوض لائق در افکنده اند ای بآن حوض فی یاگاه یا چوب یا مانند وی انداختند و سر حوض کم ده در ده  
 شده است سر حوض حکما پدید شد چون آب فرو شیند و ده در ده شود و مختار خواج امام زاهد رحمه الله  
 و بسیاری از مشایخ دیگر رحمه الله آنست که پاک شود مسئل اگر حوض است ده در ده در ده و پهلوی

وی حوض دیگر است هم ده درده و هر دو کچی کچی شدند و کم ده درده شدند و حکمی پدید شدند آن  
 آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و در آن حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت  
 و دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بجز حوض دوم در آمد و آن حوض دوم پر شد و  
 از حوض دوم راه بیرون رفتن نیافت باز بهین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود و لیکن حوض  
 دوم پاک نشود اگر حوض است سر وی ده درده و پایان وی کم ده درده تا مادام که این آب کم ده درده  
 است در وی طهارت سازی را و بود و از وی نیز رو بود و اگر در وی نجاست افتد پدید نشود چون آب  
 کم ده درده رسید از وی طهارت را و بود اما در وی روان بود هر چند که در وی نجاست اندک افتد  
 پدید نشود **مسئله** حوض است سر وی کم ده درده پایان وی ده درده تا مادام که آب کم ده درده است  
 از وی طهارت را و بود اما در وی طهارت را و نبود هر چند که اندک نجاست افتد پدید نشود و اگر حوض است  
 ده درده راست ستونی فرو بردند تا مشعر سازند در آن حوض طهارت را و نبود اگر نجاست اندک  
 اندر افتد نجس شود از برای آنکه چون ده درده راست بود آن مقدار که ستون فرو بردند از ده در  
 ده کمتر شد پس در وی طهارت و غسل را و نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو جبهان اوی جائی گیرد  
 در حوض طهارت را و نبود اما ظاهر را و اینست که رو بود از برای آنکه آدمی متحرک است و می جای  
 بگیرد اما ستون متحرک نیست و می جائی گیرد اگر حوض است ده درده راست در وی کلاه بر آید یا خنجر واره  
 گرفت چنانکه می جنبانند زیر وی آب نمی جنبند در وی طهارت را و نبود اما اگر خنجر واره است که دست  
 می جنبانند از زیر وی می جنبند اکنون طهارت را و بود و اگر حوض بود چهار در چهار آب اندر می آید  
 و بیرون می رود در وی طهارت را و نبود اما سید امام ناصر الدین در ملقط خویش آورده است که رو بود  
 و اگر جائی آب اندر آمدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد یا جماع را و بود اما اگر حوض سر در سر بود در  
 وی طهارت را و بود بشرط آنکه آب مستعمل کرده و یا بیرون برد و اگر سنج در سنج بود اتفاق در وی طهارت  
 را و نبود مگر آنجا که آب اندر می آید و آنجا که بیرون می رود و اگر حوض است که دو طرف وی یازده در یازده  
 و دو دیگر نه در نه است طهارت را و نبود که کم یک گرض بود و اگر دو طرف دو از ده در دو از ده است و دو  
 طرف نه در نه است طهارت را و نبود که نو دوشش کن بود و اگر یک طرف دو از ده در نو دویک طرف یازده  
 و یک طرف نه و یک طرف نه است طهارت را و نبود چه اگر هشت را در دو از ده زنی نو دوشش شود و اگر نه را در  
 یازده زنی صد کم یک گرض شود و اگر هشت بود کم ده درده در وی طهارت و غسل را و نبود مگر آنجا  
 که آب بیرون می رود طهارت آرد و یا غسل آرد و بود و اگر حوض است روی آب پنج تنگ بسته است چنانکه

اب رومی جنبانند که آن پنج میخند در روی طهارت رو بود اگر پنج سطح است و لیکن پنج از روی آب زاده  
 است در روی طهارت رو بود که در معنی حوض پوشیده شود و اگر پنج در زیر آب است در روی آب ده در  
 ده گشته بود رو بود اما اگر پنج بر آب چفشیده است و بر سوراخ کردند در آن پنج رفته بود طهارت رو بود  
 یا فی ظاهر روایت طهارت رو نبود اما خواهی بود حوض کبر بخاری و عبد الله مبارک مدد می رحمة الله گفته است  
 که رو بود که پنج از آب است و آب از پنج در پنج طهارت رو بود خواهی بود الحسن مستغنی گفته است که مادر آن  
 پنج رفته رنگ آب نیم و مبالغت کردیم آن رنگ آب پدید آمد اگر کسی پنجین طهارت با مبالغت سازد  
 رو بود اما ظاهر روایت است که رو نبود که همچون که آب رود و لیکن باز یاد اگر پنج را بر روی آب شکسته اند  
 اگر بر روی آب بمقدار ده در ده گشته بود طهارت رو بود اگر گفته است رو نبود اگر پنج را سوراخ کردند  
 رفته پدید میاید شود و اگر سوراخ رفته پدید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود و اگر آن  
 سوراخ نیم پدید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی پنج را سوراخ کنند همه پدید شود  
 پنج را بشکند آب پاک بود اگر پنج را شکند در روی حوض یا رفته ماند یا تحت در روی حوض انداختند در روی  
 اب که ده در ده شد روی طهارت رو بود و یا فی اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایت است که چون آب را  
 به جنبانی آن پنج یا تحت یا به جنبانند در روی طهارت رو بود اما اگر که آنها پنج را شکند و میان به قرار است  
 روی طهارت رو بود و یا فی اگر گشاده ده در ده بود روی طهارت رو بود و اگر ده در ده نبود روی طهارت  
 رو نبود این قول بعضی مشایخ است بعضی دیگر گفته اند که رو بود اما اختیار مفتی را بود و اگر مسلمانی بر  
 برف استیسی میکند یا چهار اندام میشود یا اگر سیلان شود رو بود و اگر سیلان نشود رو نبود اما اگر از  
 جنابت غسل می آید همچون بر وزن خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنبانته  
 بیرون آید بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله از عهده جنبانته بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قویتر از حد  
 است دلیل آنکه محبت را قرآن ظاهر شاید خواندن و مسح بشاید اندام پس این قویتر از جای که  
 ضعیف تر است تا آب سیلان نمیشود و رو نمی آید اینجا که قویتر بود طریق او لیتر بود ابو یوسف رحمة الله گفته  
 است که خداوند عز وجل در طهارت غسل فرموده است **قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و در غسل آب**  
**سیلان باید و در جنابت طهر فرموده است قوله تعالی و انکم جنبان فاطه و او طهر یا اب رسیده**  
**بود اگر گشاده جوی که بیرون شخص بود یک گز سنا و صد گز درازی یا دو گز سنا و پنجاه گز درازی در روی**  
**طهارت رو بود و یا فی ظاهر روایت رو نبود ابو نعیم محمد بن سلام البیہی رحمة الله گفته است که رو بود**  
**و خواهی بود سیلان جرجانی رحمة الله گفته است که بر کجا که یک عضو را شویده گز این طرف دهه که نظر**

آب مستعمل شود و خواجه ابو حفص کبیر بخاری روح و عبد الله مبارک روح گفته است که هر چه در وی آب در یک  
 دیگر ضرب کنی ده در ده شود در وی چهارت رد بود و خواجه امام بکر طرغانی رحمة الله گفته است که اگر  
 کشادگی بود از ترشفتن تا بخار را در وی چهارت رد و انبوه و اگر آب اندک بود استاده در وی چهارت  
 رد و انبوه اما از وی چهارت رد و انبوه در قول ملک رحمة الله در وی چهارت رد و انبوه اما اگر نفوذ آن دارد  
 که روان کند در وی چهارت سازد رد و انبوه و اگر آن آب از جای دیگر قرار گیرد پاک بود که آب روان پلیدی  
 بر ندارد تا از بخار است لون و بوی و مزه نکند **مسئله** حذر روانی آب چندانی باید تا در وی چهارت رد و  
 بود بعضی گفته اند که گاه و بگاهی را بر دماغ ظاهر و آینه است که آب استعمال کرده و بر آید در وی چهارت  
 رد و انبوه و اگر دو کس نشسته اند چهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا چهارت ایشان  
 بعضی گفته اند تیرگی آب آن باین نرسد چهارت رد و انبوه ظاهر و آینه است که تیرگی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل  
 آن باین نرسد چهارت رد و انبوه و اگر تک آب میرود در وی آب نیمه دو و چهارت در وی رد و انبوه و مسافت  
 چندین باید تا یکی زیر دست می چهارت سازد و بر این نیز رد و انبوه در صله خواجه امام ابو نرید آورده است  
 که اینی رنگ آب بریزد و اینی سیرت نمک آن دیگر بر چهارت رد و انبوه دماغ ظاهر و آینه است که اینی نجاست  
 شود بدان دیگر سیرت نمک و بر چهارت رد و انبوه **مسئله** حوض است یا مشعروکان آب بر آید و نمک  
 گرفته نصیر بخی رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند لاخیر فیہ در وی چیرشیت اما این که گفته ام جای  
 بود که فسرد و رجه با جماع چهارت رد و انبوه **مسئله** سیرت مشعروکان چهارت میسازد اگر کرده در ده  
 نیست رد و انبوه و اگر ده نیست رد و انبوه در کرد آب چهارت رد و انبوه دماغی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کرد  
 گفت لاخیر فیہ و هر گاه این لفظ لاخیر فیہ را دید دلیل کند که ناسا ختن اولیت بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر کوبد  
 کلان بود که آب استعمال کرده و بر آید سیرت بر رد و انبوه دماغ ظاهر و آینه است که اگر چه که آب کلان بود در ده  
 چهارت منسازد اما اختلاف مشایخ نیاید و اگر آب غالب بر بنی است میکند رد و آب نجس بود و اگر غالب  
 باکی میکند رد و لیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از آن آب لون یا بوی یا مزه  
 نمی آید آب پاک بود اگر بر روی بنی است لای نهادن بود اکنون نجس نشود از برای آنکه آب بر بالای میکند  
 بر بنی است فی اگر چه این لای تنگ باشد اگر استخوان است در آب و آب بروی میکند رد و اگر بروی رطوبتی  
 نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند آن اگر بالای آب سه انگشت بود یک انگشت  
 بر مردار میکند رد و انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای آنکه آب غالب بر پاکی میکند رد و پاک بود اگر  
 بامی است کل نام پاکی است و پیش نادران پلید بود و اجماع آن آب تا دوان پلید بود و اگر کل نام بر پلید است

و پیش از آن پاک ظاهر روایت است که آب نادران پلید بود و خواجہ امام بکر اسکان گفته است که پاک بود  
بشرط آنکه از نجاست لون دیوی و مضره نیاید و اگر یک نیمه بام پلید است و یک نیمه پاک و پیش از آن پلید  
آب نادران پلید بود و اگر پیش از آن پاک بود آب نادران پاک بود و اگر از در یک خانه آب ریختند و بر جامه  
مسلمانی رسید باید که سوال کند که این آب پاک است یا پلید اگر گویند پاک است بر پایی حل کند و اگر گویند پلید  
است بر پلیدی حل کند و اگر جواب نگویند خواجہ امام شمس الدین حلوائی رحمته الله گفته است که اگر این آفتاب  
در بخاری بود جواب کویم که پلید بود از برای آنکه در بخاری خانه ها و تنگ است آن آب پلید را از در یک  
بهره اندازند و اگر در شتر قند است جواب کویم که پاک بود که در شتر قند خانه ها و فرج است آب پلید  
را از در یک بهره اندازند جواب درست تر آنست که این صاحب آفتاب جامه خویش را بخار و اگر  
لون نجاست یا دیوی نجاست باید باید که بشوید خواجہ منہاج رحمته الله بگوید بر میگذشت از طایفه آب پلید  
و بر جامه می رسید خواجہ سوال کرد که این آب پاک است یا پلید زن او از داد که پلید است ای جاگم ای جا  
من خواجہ منہاج گفت تنه ها جامه من پلید نکردی دلم تیر پلید کردی و اگر بر جامه گس آب پلید انداختند  
نقصان جامه را تاوان دار شود یا نه اگر شستن نقصان پذیرد تاوان دار شود و اگر نمی فی و الله  
اعلم بالصواب باب سی و دوم فی الشرب بنا بر حدیث رسول قال البنی علیه السلام فصل  
الصداقات الثلاث اما و النار و الحج رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین صدقه ها سه چیز است  
آب و آتش و نمک قال البنی علیه السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء و النار و الکلام رسول علیه  
السلام فرموده است که آدمیان را در سه چیز شرکت است در آب و آتش و کلام قال البنی علیه السلام  
صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب رسول علیه السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر است بر کاه  
حکایت آورده اند که ابو یوسف رحمته الله با مارون رشید رحمته الله روزی بجای میرفتند ابو یوسف  
رحمته الله بر دراز کوش سوار بود و مارون رشید رحمته الله بر استور قوی نشسته بود و بر جارا مارون  
رشید رحمته الله را توقف میبایستی کرد تا ابو یوسف رحمته الله دیرای یافت مارون رشید  
ای امام مسلمانان چیز خرابتر از این نمی رفت ابو یوسف گفت شما بر ستوری نشسته اید که ناراضه میرود و  
بر ستوری نشسته اید که ناراضه نمیرود و لیکن من بر شما امیرام مارون رشید گفت بچه دلیل گفت بچه  
رسول علیه السلام قال البنی علیه السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب مارون رشید  
از ان مرکب خود فرو داد گفت که نیکو نبود که امیر بر ستور ضعیف بود و رعیت بر ستور قوی ان مرکب خود را  
ابو یوسف رحمته الله داد و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است ابل الله اسفل امیر علی ابل الله

عالم یرو و بعضی گفته اند معنی چنان بود که پایان آبکیان امید اند بر سر آبکیان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشود  
 و اگر حوض است فکوزه آب دجوی روان از کدام طهارت ساخته است و اگر عالم است از حوض طهارت  
 سازد و بر او تیر باشد و اگر طهارت از جوی روان و بر او تیر باشد و اگر از آب است از کوزه طهارت  
 سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکنند این در دیار سنیان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که در  
 حوض طهارت سازد از برای زعم ایشان که مبتدعان در حوض طهارت روان دارند و اگر مسلمانی در ملک  
 خود حوض کند و آب اندازد روان آب ملک می نشود و متواتر عام را بار دشتی که ازین حوض آب میبرد اما  
 بتواند گفتن که ملک اندر میباید اگر جای دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام تو اینست که ویرا چه کنند که  
 آب جامها و مارا برکنند و یا مارا اجازت ده تا در ملک تو در آیم و آب جامها برکنیم اگر این خداوند جز  
 ایشان را جای دیگر نشانی میداد اگر اینجا میرود ضرر نمی رسد باید که اینجا روند و آب برکنند تا خضر شود  
 اگر برفتن اینجا ضرر میرسد ویرا چه کنند تا آب جامها ایشان را برکنند و بدیشان دهد اما اگر آب را در خوری  
 کرد چنانکه در خمی در کوزه اکنون ملک می شود همچون ملک مادر دیگر تا اگر کسی بی اجازت وی خوردن  
 کس احرام بود اگر این آب بفروشد و او بود که ملک می شده است از دست نارسیده و بنده  
 مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه ایشان چون آب برکنند آن حق ولی و خواجه ایشان شود اگر  
 بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن را بود چنانکه  
 سقاییه و مانند آن در وی طهارت روا نبود با یافت آن آب ویرا تیم نماز روا بود اما اگر ابدانی بود یا  
 ده درده در وی طهارت روا بود مسلک اگر بدست ویرا سفر برد و در محضه افتاده اند از شکم آب  
 یافتند چنانکه یکی کس را بسین بود یا کرسنه بودند غدا یا یافتند که یک کس را بسین آن آب را یا غدا را نه  
 خورد در استحسان آورده است که سیر خورد که خدمت پدر پر سیر لازم است پس وی خود را قوت آید  
 پدر را بر کردن دهند و بمنزل بر دانا اگر حرمت پدر نگاهداشت و خود نخورد و پدر را داد تا بخورد بخون  
 سعی کرده باشد و نشاید بخون خود سعی کردن قوله تعالی و لا تعلقوا بآبکم الی التمسک قال  
 النبی علیه السلام ابداء بنفسکم ثم یقول رسول علیه السلام فرموده است که بخت از خود افتان  
 انحاء از کسی بگیر که در عیال است و اگر در سفر است مباح یافتند یکی ایشان را نمید بد شاید که با وی اجز  
 کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک نیست و خطر ملاک شدن دارد و در او حرب بهر وجه دیگر که نتوان  
 باید که بستانند و در طعام نیز من حکم بود با سیم فرض بستانند و بخورند تا بجات یابند و اگر مسلمانی  
 در محضه افتاده است از کسینگی گوشت خوک یا بر مرداری که یا بد نشاید خوردن بقدر حاجت تا



نجات یابد و آن ویرامیاج بود حلال فی و اگر دو کس در محضه افتاده اند از کس سنی میگوید هر آن دیگر را که باره کوه  
 از ران من بیرون کن و بخور تا نجات یابی نشاید که بخینان کند که وی خود در شرف ای نزدیکی هلاک افتد  
 که سبب هلاک در حق دیگر مشتبه شود و اگر مسلمانی در محضه افتاده است در تشکی ابادی می است بخورد  
 یا شهادت اختیار کند وی بخورد و بقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند وی بخورد و بقول  
 علما اما رحمة الله شاید که بخورد و آن ویرامیاج بود حلال فی مسکله در زمین میاج جوی میرد بر قول ابو  
 حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله  
 جوی را حرم نبود و این اختیار خواجہ ابو سلمان جورجانی و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله جوی را حرم بود  
 و این اختیار طحاوی است رحمة الله حرم جوی چندین بود بر قول محمد رحمة الله روی جوی همچنین جوی و  
 بر قول ابو یوسف رحمة الله بر روی جوی همچنین جوی قائده این خلاف جای پدید آید جوی می کند و لا ارب  
 جوی می آید یا بر لب جوی درخت می نشاند یا بطلب آب بر لب جوی میرد و شاید یا بی بر قول ابو حنیفه رحمة  
 الله نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکاء بود چون عمارت اند  
 آید بر کسی تا کی عمارت کند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر کسی ملک خویش بر وایت کتاب شرب بر کسی تا کوه  
 خود و کوه آن تخت بر کوهیند که بر سر حوض بود که از آن راه آب در ملک می رود و بعضی از مشایخ رحمة الله  
 که بر کسی تا حد ملک خود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله همه شرکاء و تا پایان جوی عمارت کنند که بخینان کند  
 آب را باند آمدن حاجت است به بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانی در ملک خود کوه را بریزد  
 یا بر دست می بندد بر وایت کتاب شرب نشاید و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که بخینان کند  
 ملک خود در خانه را بر کسی که بنمیدد و او تواند این نیز همان بود و اگر بلند تر و یا پست تر میکند و اگر کتاب  
 شرب است که نشاید و این اختیار خواجہ امام شمس الدین جلوسی است اما خواجہ امام اجل بر شرب رحمة الله  
 گفته است که شاید از برای آنکه اگر کوه پست و آب کلان آید کوه وی زیر لای ماند و آب در ملک می نرود  
 و اگر کوه وی بلند باشد و آب باریک بود در ملک می درینا بدیس همه جاهای او را بلند کردن و پست  
 کردن حاجت آید و شرکاء را با وی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را پستتر میرد یا پس تر میرد اجماع  
 است که نشاید از برای آنکه اگر کوه را پستتر بر جوی تنگ شود و آب در کوه چنان شرکاء را ضرر نشود و اگر پستتر  
 آید که آب شود و آب در ملک می بیشتر شود و شرکاء را ضرر نشود و اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ تنم  
 نشاید و اگر سو را کوه یکی است و دو میکند بی شرکاء یا دوست یکی میکند اجماع نشاید و اگر از  
 شرکاء و یکس جوی را بلند میکند بی اجازت شرکاء و دیگر نشاید و اگر شرکاء دیگر اجازت کردند به بلند

از ذکر آب شود در ملک می بیشتر بگویم و لا انشاء یدزد و شتر کار ضرر نشود و نشاید که جوی انباشته  
 بخت نکند یا کجوب بستاند تا جوی انباشته نشود و اگر کسی از شتر کار بر روی جوی میل میزند و بی اجازت  
 امام و شتر کار دیگر نشاید و اگر شتر کار یا امام اجازت کرد ندیل بلند و محکم باید بر برای آنکه این میل بر دست  
 کوه می بود و یا زیر دست کوه می اگر بر دست کوه می بود چون آب کاران آید آب در کوه می با غلبه  
 آنکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه می بود چون آب بسیار آید آب دم دهد و در کوه می با غلبه در ملک می آب  
 بیشتر اندر آید شتر کار ضرر رسد پس همه جا بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شتر کار یک تیر آب اصداف  
 یعنی خاص صافی که ده نقصان آن همه بر شتر کار بود و آن بانی آب میان شتر کار قسمت بود **مسئله** اگر آب  
 مباح را در جوی غصبی بر آب نشاید خوردن از آنجوی بر روی و بخوری را بود **مسئله** اگر آب غصبی  
 در جوی مباح میرد از آن آب نشاید خوردن اما نشاید بردن **مسئله** اگر آب غصبی در جوی شتر کار و ملک  
 خود میرد از آن آب نشاید خوردن که آن آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی آسیا میاد دوران آسیا از شتر  
 کردن که آب آن آسیا غصبی است **مسئله** اگر زمین است از جوی آبادیان آب میخورد زمین خرابی بود عشرتی فی  
 و بر زمین که آب آسمان بخورد آن عشرتی بود خرابی فی و اصل است که عشرتی بر غله واجب شود و خرابی  
 بزد **مسئله** اگر مسلمان را از زکوة مال ده ساله است و صدقه فطر و قربانی حج یا مالک شد کوه  
 از وی ساقط شد اما صدقه فطر و قربانی حج بر وی بود برای آنکه صدقه فطر و حج در قربانی بزد **مسئله** واجب شود  
 زکوة بر مال **مسئله** اگر زمین است عشرتی یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دوبار کاشته دوبار واجب  
 شود و اگر یکبار کاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خرابی است یکبار غله کاشتگی واجب شود و اگر  
 بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر سه بار کاشته همان یکی واجب شود **مسئله** اگر کسی زمین یکی را غصب  
 کرد غله کاشت آن یکی واجب نشود که بعد از انباشت که همه را بخورد و رنج خور و در آنجا قیام صدقه کند  
 و اگر کسی را ملک است آب رود دعوی میکند اگر آب در جوی بود قول وی مصدق بود که آب در جوی سبکی  
 بود که تدیی در ملک و اگر آب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوی را دعوی میکند یا آب را اگر جوی را  
 دعوی میکند دو گناه عدل باید و اگر آب را دعوی میکند ملک می گناه وی است اگر دو گناه می دانند یکی  
 در آب و یکی در ملک با جهل گواهی بر دوشند اگر کسی در یکروزه آب کوای و بدوی و در دو روزه قوتی  
 ابو حنیفه رحمت الله کوای بر دوشند و بقول ابو یوسف و محمد رحمت الله کوای آنکه در یکروزه کوای است  
 بشوند که از دو یکی بیرون می آید و اگر مدعی در دو روزه آب دعوی میکند و شتر کار یکروزه یا مدعی در  
 ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کند شتر اندر آید و اگر شتر دعوی میکند ملک در میان میماند

سکنی دعوی میکند ملک اندر نیاید و اگر دعوی ملک میکند سکنی اندر آید و اگر مسلمانی را ملک است در سکنی  
 ملک خود ملک دیگر خرید که آن ملک را ازین جوی حق آب خویش است آب ازین ملک خود بدان ملک میرسد  
 نشاید اگر چه شتر کا اجازت دهند که نباید که بعد از وفات دی و رتوی آنرا ملک کنند از جوی شتر کا میرسد  
 حق انچه بر او دگر که پادیه مویشی بود انبوه و آب باریک که اگر آن پادیه انچه در و آب انقطاع پذیرد  
 و پادیه کا دگر را گویند اکنون نشاید و اگر بر لب جوی شتر کا ملک ازین آب جوی شتر کا  
 حق انچه نیست نشاید که دولت بدهند اگر چه شتر کا اجازت کنند که نباید که بعد از وفات وی و رتوی آنرا  
 ملک کنند برانی که مباح بود چنانکه در وفات و چون و چون و مانند اینها امام بر آب اسیما می دهند نشاید یا  
 فی اگر آب که در شتر کا را تنگ میکند نشاید و اگر که در شتر کا تنگ نمیکند هم نشاید و اگر سازد عام را حق نیست  
 اما اگر شتر کا ساخت و آب در آن مشرعه در آورده ملک وی نشود و میفرود شد حرام بود و اگر ازین آب  
 خرابی پذیرد عمارت دی بر عامه خلق نمود بر بیت المال بود و اگر بیت المال بود بر عامه خلق بود و اگر ازین آب  
 در پهلوی ملک کی لا اهد و بطرف دیگر رود انچه از ملک نشاید که انرا تصرف کنی یا بی بر قول ابو حنیفه  
 رحمه الله ابی اجازت امام در آن لا تصرف نشاید کردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله نشاید و اگر در زمین  
 مباح جوی نو نمید نشاید یا بی اگر پائین انجا نراضه بر میرسد با جماع نشاید و اگر پائین انجا نراضه بر میرسد  
 قول ابو حنیفه رحمه الله ابی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نشاید و اگر شرب عاریت  
 میدهد یا عاریت میکند نشاید اگر دو شرب یک یا ششند یکی عاریت رضا میدهد و یکی فی نشاید عاریت  
 گرفتن اما اگر در دو رضا ندید یکی یا ز رجوع کرد رجوع آن در حق هر دو عمل کند و اگر شرب بخورده یا میفرود  
 تا جوی درست آید که ملک شرب اندر آید اما اگر شرب تنها بخورده بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و  
 بر قول مشایخ بلخ درست آید و اگر شرب را کابین زن میکند اگر جائز است که معیشت او از آن خلع بدست  
 و همان واجب آید و اگر جای بود که معیشت او اندر آن عقد درست آید و سزا کابین لازم آید و اگر شرب  
 بدل خلع کند اگر جای بود که معیشت او از آن خلع درست آید با جماع و اگر جای بود که معیشت او اندر آن  
 خلع درست آید اما انچه دستگی گرفته باشند باز دهم و اگر شرب بده ملک است میکند اگر جای بود که  
 معیشت او از آن درست آید و اگر جای بود که معیشت او اندر آن دست نیاید و بیت لازم خطا را بر شتر  
 صدق میکند اگر جای بود که معیشت او از آن درست آید و اگر جای بود که معیشت او اندر آن درست نیاید  
 بیت لازم آید و اگر قتل بعد از شرب صلح میکند یکی از و از آن اگر جای بود که معیشت او از آن درست  
 آید و اگر جای بود که معیشت او از آن قصاص ساقط شود و بیت واجب آید از برای آنکه شربت است

و اصل درین باب آنست که چون از ورثه یکی بر چیزی صلح کند قصاص ساقط شود و از برای آنکه جزای  
 تجربه نپذیرد نیست **مسئله** اگر بیماری شرب و وصیت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و اگر بر  
 یکی مسکین نامعین وصیت کردیم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید  
 بشرط آنکه از ثلث مالش بیرون **مسئله** اگر بیماری گذشته شود ویرا وام است و از وی اگر شرب مانده  
 اگر جای بود که بعیش و بود فروشد و وام وی بگذارد و اگر جای بود که بعیش و اندازد و خود را وام اجل  
 شخصی رحمته الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که آن ملک را حق بخورند و تصور آن دارد که آن را آنجا  
 ببرد آنجا آن ملک را خرد و این شرب را بد آنجا ببرد آن ملک قیمت کرد آنجا آن ملک را باز در شدند  
 قیمت آن بود بدینند و آنچه باقی ماند وام ویرا بگذارد و در مسکین معین نیز همین بود یعنی بچنین کنند  
 و اگر جوئی شرک را بهمارت حاجت آید و یکی از شرک غایب است شرکاد خانه عمارت کردند و رفت که آن شرک  
 حاضر آید آنچه نصیب می رسد شرک را از وی حق طلبید و اگر حاضر بود و یا رزندی نکردیم حق طلب بود  
 که بستانند و اگر یکی پیشتر داده و وی آنچه ویرا میرسد کمتر داده است آن باقی را از وی حق طلب بود **مسئله**  
 در زمین مباح چشمه میرسد بر قول ابو حنیفه رحمته الله سببی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد  
 رحمته الله شاید و آنچه شرک یا نقد کن حریم بود یا اتفاق تا کسی دیگر حریم دی بی اجازت دی نتواند  
 عمارت کردن اما کار نیز را حریم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کار نیز بریدند و بجز عذاری بیرون آوردند  
 تا راعی کنند اصل مرعذ از آنست که ایشانرا منع کنند که این مرعذ از مباح است و ایشان نیز  
 نتوانند که آب ایشانرا نهند که آن آب نیز مباح است اما در ملک یکی کار نیز بریدند و آب بیرون  
 آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف نکنید و ایشانرا مجاز باشد خواه  
 آن ملک بخرند خواه بچنان کار نیز را بمانند و ایشانرا بکنند آن کار نیز بر خداوند ملک خبری  
 واجب نیاید که در ملک دیگر آن تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکنند بر قول ابو حنیفه  
 رحمته الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمته الله شاید که اگر این زمین مباح  
 در جوار ملک یکی است چه مقدار مرصفاست یا دید تا دیر عمارت شاید کردن میان او از مرافعه یا  
 تا بر کرانه ملک دی ایستد و او از دید تا آنجا که او از وی رد و نشاید دیر عمارت کردن که محتمل بود ویرا  
 بهمارت و راعی کرد آن حاجت است سئو را و دیرا هم بجز حاجت است **مسئله** اگر شرک دیگر شهر  
 بادیه زمین مباح است نشاید که راعی کند که کار او را فرو داند حاجت بود و در سئو را ایشانرا <sup>بسیف</sup>  
 حاجت بود اگر زمین مباح است چند مانده که دیگر آنرا از راعی کنند باید که میان او از مرافعه یا او از دید تا آنجا

بشوند بمانند باقیها را رعایت کنند و اگر در زمین مساجح کی نشانی کرد تا عمارت کند و انگش برشته کسی دیگر را نشاند که عمارت  
 کند یا بی ترغول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تا سه سال بر نیاید کسی دیگر را نشاند که عمارت کند باید که سه سال بماند  
 اگر کسی پیش از این بگوید که عمارت کند اما ظاهر بر او تیه است که همین که وی عمارت کند کسی دیگر را نشاند که  
 عمارت کند بعضی از مشایخ رحمته الله گفته اند اگر دیوار چه زده باشد یا خشتی که زده باشد بر غول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 عمارت کند تا سه سال نباید اما اگر خطی کشیده باشد بظاهر بر او تیه عمل کند و اگر مسلمان در زمین را رعایت کرد پسند است که آن زمین  
 مساجح است و غله سید و بر گرفت آن زمین را حصص میداند متواند که سزاو غله از او مطالب کند اما اگر زمین را نقصان کرده باشد  
 اکنون آن نقصان زمین لازم شود و اگر غله رسیده باشد و لیکن هنوز نگرفته باشد همین حکم دارد و سزاو غله لازم نشود و اگر غله  
 نشت و لیکن نتوانده باشد یا رسیده است و لیکن هنوز بزرگ نشده است خصم میداند اما تخم دی بدو زمین خود دیگر  
 و اگر غله بزرگ شده است و لیکن رسیده است خصم زمین نتواند که تخم بوی بدو زمین خود دیگر اما تا آنکه دیوار حصص  
 که زمین در حال خالی کتی و آن زمین را از وی با جازت گیرد تا آنکه غله برسد و ی غله خود بگیرد آنجا که زمین را بخشیم کنیم  
 و اگر در زمین مساجح بهمانی نشاند یا بیانی یا ملک مانند آن یا ملک نشاند را بود که کسی دیگری اجازت دی در آنجا نشاند  
 کند که دیوار حرام بود بر خلاف آنکه کی در ملک گیاره براند این خداوند ملک چندین گیاره را تیماری کند و آن آب بد ملک می نشود و  
 سزاو آن گیاره شریعت بود و می تواند که کسی دیگر را منع کند که ازین گیاره مدوید و مدوید و لیکن تواند منع کردن که در ملک  
 اندر میان ایشان نیز نتواند که خداوند ملک است که گیاره بدو تمامی دارد و تا در ملک خود نیامد اما گیاره را کشیده  
 اکنون ملک گارنده بود بی اجازت وی نشاند در دزدان که حرام بود و اگر آن گیاره را فروخت ویراجلان و دوام کی یا این حصص  
 گیاره اجازت نیست بر آنکه گیاره سستورین ازین گیاره تو خورد و غلام من گیاره کار تو کند گیاره سستورین او گیاره خورد و غلام  
 گیاره کار وی کرد بعد از آن حصص غلام تواند که کار کردن غلام خود را از وی مطالب کند و خصم گیاره تواند که قیدت گیاره از وی  
 که اجازت در استیلا که بسته اند اجازت در استیلا که بسته اند و اگر زمین است شش میان سه غله کشند و بر گرفته و دو  
 شریک قسم خود را بر شریک دیگر امانت نهادند و رفتند بعد از آن بی آن شریکان آمدند و ازین شریک خود قسم خود  
 طلب میکردند و میگویند که کی ازین شریک که من قسم خود دادم و قسم ازین دیگر نیز با جازت می شود دادم و ایشان بگویند  
 قول می مصدق بود ایشان بتوانند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین محتاج چاه میکنند بر قول ابو حنیفه رحمه الله  
 بی اجازت نام نشاند بر قول ابو یوسف رحمه الله شاید این چاه را حرم بود و اتفاق بر قول ابو حنیفه رحمه الله اگر  
 آب نیست میکنند یا بشیر بر میکنند چهل گز بود و بقول صاحبیه که آب بدست بر کشند چهل گز بود و اگر بر شش بر میکنند  
 شصت گز بود اصح آنانی از ابو یوسف رحمه الله روایت میکنند که حرم چاه بر چند رسن چاه بود تا اگر رسن چاه شصت گز  
 بود حرم می نیست شصت گز بود و اگر رسن چاه هفتاد گز بود حرم می نیست هفتاد گز بود و اگر رسن چاه چهل گز بود حرم می

نیز چهل گز بود فایده این خندق چای بدید که کسی دیگر درین حرم دی چای کند و ریاضت متع بود و اگر کسی  
 آمد و در حرم دی چای کند دی مخیر بود و اینچاه را پسیناز دو خواجه میخوان کنند مانند چاه اول  
 چاه کننده را چیزی از اجرت واجب نشود که بدو و اگر کسی آمد و در آن چاه افتاد و در چاه اول افتاده بود  
 دی آخری نبود و اگر در چاه ثانی افتاده بود و کل دیت برگشته چاه دوم لازم آمد و اگر کسی از سر در حرم دی چای  
 کند دی ریاضت متع نبود و اگر در چاه دی بدان چاه میرسد و اگر مسلمان بی چای خرید عیب پیدا نمائد که تواند کرد  
 اما اگر عید را که عیب پیدا کرد و دی آب برگرفته باشد و خر جگر ده تواند کرد و اگر کسی از دی آب کشید و اگر عیب  
 آمد تواند کرد و اگر چای خرید عیب پیدا کند چاه آب فرو خور و بتواند که رد کند و اگر باز فرو خور و نیز تواند که رد کند  
 زیرا که میخوانی باید که رد کند که قبض کرده است و دی از میخوان رد کرد و اگر چای خرید بخوار  
 سه روز آب فرو خور و باز آن آب آید هم نتواند که رد کند از برای آنکه میخوانی باید که تسکیم کند که قبض کرده  
 است و این تسکیم کردن از برای آنکه آب زیادت برآمده است یا کم و اگر چای خرید بخوار سه روز درین مدت  
 خیار موشی درین چاه انداخته و در موش برگزیند و بستی آب را نیز برگزیند و بیرون ریخته بعد از آن آب  
 رد میکند که عیب طارنده تواند که رد کند هم چنانکه مسلمان بی عید خرید بخوار سه روز درین مدت خیار بند را  
 تب آمد و باز صیبت یافت و آنکه رد کند این نیز همان حکم دارد و اگر چای خرید بخوار سه روز درین مدت خیار چاه  
 آب برگزیند و خرز که بعد از آن عیب پیدا تواند که رد کند یا بی سکر هم اگر از برای طهارت ساختن باز برای  
 خوردن برگزیده است تواند که رد کند اما اگر برای زراعت برگزیده است نتواند که رد کند و اگر چای است میا  
 و کس شتر یک شتر یک قسم خود فروخت چاه را نامید و لیکن مدخل سانه نامید آن شتر دی و چاه شتر یک شود اما مدخل  
 شتر یک نشود اما اگر مدخل نامیدی همچون شتر یک اول شود و سانه علم بایست بایست فی المسائل البیور در  
 اسناد ابارای جمیع بدین دو فصل بقیل مرای خوشی که انشاء کرد و خواجه نام زد فخر رحمت الله حدیثی را در  
 کرده است مانند درست تا به رسول علیه السلام که بر که در یک خانه افتاد بقیل کند ضاله ای گمراه کرد و در گزیت از  
 خنق ظلمت خوار کرد و محمد حسن رحمت الله گفته است که از اول ای مایا بویوسف رحمت الله آن بود که چاه باند را قنادن  
 نجاست پدید شود قیاس آن خور که مایه که خور که مایه را نایزه روان بوده است و دست پدید می آید و آب بر میسد  
 آن آب پدید میشود و اگر در چاه نیز نجاست افتد عیب نشود اما چون اقادیل صحابه با رسید ما را می خورد و مانند کم و با  
 اقادیل صحابه رضوان الله علیه هم عمل کردم که چاه باند را قنادن نجاست بخش شد و اما بوی کردن پاک شد و  
 معتبر نه عظیم اللعنت که میند که چاه باند را قنادن نجاست پدید شود و پیش تنی کردن پاک شد و اینچاه را باید باند  
 و چاه دیگر کند و بر قول شافعی رحمت الله که چون آب بدو نیست و نجاه من بر سدی پدید می آید و دیگر عید

ششای شود پیدی بر نزار و مالک رحمة الله گفته است که چاه با نذر افتادن نجاست نجاست نجاست شود و دلیل بر آنکه در بدنه  
 چاهی بود که در پیرامون حضرت گفته زان رو که ای بار خیر حیض را در اینجا انداخته ای و هم از اینجا آب بر کشیدی  
 و بخوردی در رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی پس معلوم شد که چاه با نذر افتادن نجاست پدید نشود  
 اما علما را رحمة الله گفته اند که محال بود که رسول علیه السلام کسی را بگوید که چاه را در اینجا اندازد و هم از آن چاه  
 آب بر کشد و بخورد و ایشانرا منع نکند اما در صله و اجابا مام بگوید که چاه را در آنجا اندازد و هم از آن چاه  
 آب بر کشد و بخورد و در آخر وی حرام ساینه بود که از آن کاریز آب بخورد و اگر آب و آن نجاست شد نجاست نشود اما  
 ظاهر روایتی است که چاه با نذر افتادن نجاست پدید نشود ولیکن به تنبی کردن پاک شود و دلیل بر آنکه در عید عبدالله  
 عباس رضی الله عنهما در چاه زمزم افتاد و در عید عبدالله عباس فرمود تا بر کشندش و کل آب چاه را بنیمد فرمود تا بر کشند و چاه  
 امام نجم الدین و سقانی حسین رحمة الله گفته است که اینجا را بخیل ستر کرد و چنانکه او میگوید انداخته مسکینا در  
 انداخته نگاه کل آب بر کشند اما در صله و کشتن آن چنین آورده است که ندای شنیدند که مقدسای راه این  
 چاه از نیست است شما و بر آنجا تنبی کردی این مقدار آب بر کشید چاه پاک شود پس معلوم شد که چاه با نذر افتادن  
 نجاست پدید نشود ولیکن به تنبی کردن پاک شود و حدیثی از عبدالله گفته است که اگر مرغی در چاه افتد و دیگر مرغی بر کشد  
 و چهل آب بر کشد پاک شود و دیگر مرغی بر کشد و چهل آب بر کشد پاک شود و چهل آب بر کشد پاک شود و چهل آب بر کشد پاک شود  
 و ده دلو آب بر کشد پاک شود و دیگر روایت دیگر زید آمده است که هر وقت دلو بر کشند پاک شود و ده دلو آب بر کشد پاک شود  
 تا پیش آن بود که دلو دی کاهان بود اما صاحبی به رضوان الله علیه جمیع مجتهد بودند تا کسی با جتهدان در جواب گفته  
 اما صاحبی است که ابو بریر رضی الله عنهما بنی آنکه رضی الله عنهما میگوید که رسول علیه السلام فرموده است که چون  
 موش در چاه افتد و دیگر موش بر کشد و ده دلو آب بر کشد پاک شود و چهل آب بر کشد پاک شود و چهل آب بر کشد پاک شود  
 کشند پاک شود و حدیثی از عبدالله گفته است که کسی دلو بر کشد پاک شود و ابو جعفر رحمة الله گفته است که بسته دلو آب  
 شود و در دست کسی دلو بر کشد پاک شود و با اتفاق چنین گفته اند که چاه را نجاست کشند بر دو نوع است مرغی و ماهی و اینها  
 بسته بول است و خون و مانند اینها اگر چهار یا پنج قطره در چاه چکید کل آب را بر کشند پاک شود و ماهی پاک شود  
 و این روایتی است که در حدیث آمده است که اگر چهار یا پنج قطره در چاه چکید کل آب را بر کشند پاک شود و ماهی پاک شود  
 با بر نذر افتادن آب تقدیر کرد و آب بر کشند تا چنانکه کسی که ایشان گویند که پاک شد حکم شود و پاک شد از آب و کوفه  
 رحمة الله در روایتی آمده است که اگر آب در دست کسی است که بالا و پهناب را نقد بر کشند و در پهلوی ایشان  
 مقداری آب دیگر کشند و از آن آب که کشند و آن آب چاه را بر کشند و در اینجا نیز بر کشند چون اینجا بر کشند  
 این چاه را حکم کشید و پاک شد و روایتی دیگر گفته اند که اگر در چاه و بالا آن آب را نگاه کنند و ده دلو آب بر کشند

و باز بالای آب نگاه کنند چنانکه همان نیره را فرو برند و بگویند که چندین کم شده است برده و لوله بر میگردد و نیره را  
 باز نیره را فرو برند و بگویند که چند کم شده است برده و لوله بر میگردد و بگویند که چندین کم شده است برده و لوله بر میگردد  
 نیره می برند چون نیره مانند چاه را حکم شود سیاهی دیگر داشته دیگر نیست که رنگ آب بریزد و در آب بر میگردد  
 چندانی که اثر رنگ در چاه مانند چاه را حکم شود سیاهی دیگر داشته دیگر نیست که رنگ آب بریزد و در آب بر میگردد  
 ابو یوسف است رحمة الله علیه و بر قول محمد بن حمزة از روایت دلتا ماسعد و لوبگرند پاک شود و آنچه حکم می است  
 نام می بود و گفته آمد اما بخاست می را حکم چیست و گفت بدلت از هر می بخاست می سیخ دان که کم می است  
 کبر حکم بدان از کاف اول مراد گفته است مانند وی و اگر کاف ثانی بخشد مانند وی و آنچه گفته اند مانند وی  
 مرتع است و بطو مانند وی و او نیست سبک گویند و مانند وی بر می را قدری مسخو است اصل این سبک است  
 که خورد تر و در آن تر داخل سبک بر دناگر کند در چاه افتد و بگوید آن کند و بر کشند و ده و لوبگرند پاک شود و اگر  
 کند در چاه افتد و بگوید و بر کشند و بست و لوب بر کشند پاک شود و اگر کند یا موش بچید در چاه افتد و بگوید یا موش  
 بر کشند و همان بست و لوب بر کشند و اگر کند یا موش کلان یا د موش در چاه افتد همین حکم بود و ایشان را بر کشند و  
 همین بست و لوب بر کشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بگوید یا موش بر کشند و اگر سه موش در چاه افتد  
 بست و لوب بر کشند پاک شود و بر وایت صلوة خواجه امام اجل شری رحمة الله علیه و لوب بر کشند پاک شود و چهار  
 موش همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتد و بگوید یا موش بر کشند یا چهل و لوب بر کشند پاک شود  
 و اگر شش موش شود بر وایت صلوة خواجه امام اجل شری رحمة الله علیه و لوب بر کشند پاک شود و اگر شش موش شود  
 و بر وایت شرح طی ای همان چهل و لوب بر کشند پاک شود و آنست که در میان خلافت و آنست که در میان خلافت  
 بگوید موش را بر کشند و کل آب را بر کشند با اتفاق پاک شود و بنا بر آن اصل است که اگر چهار موش در چاه افتد  
 سه موش را بچین که بر دارد یعنی حکم کرده و در شش حکم سبک دارد تا که دو موش بر و چاه افتد و دوم دهند  
 موش را بر کشند و بست و لوب از آن کی چاه بر کشند و در آن چاه دیگر نخیتند ازین چاه دوم همین بست و لوب  
 بر کشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و دوم دهند موش را بر کشند و بست و لوب از آن چاه دیگر بر کشند  
 در آن کجا دیگر نخیتند ازین چاه بر وایت در صلوة خواجه امام اجل شری رحمة الله علیه همان چهل و لوب بر کشند پاک  
 شود و بر وایت شرح طی ای رحمة الله علیه همان بست و لوب بر کشند پاک شود و چهار موش همین خلافت است  
 اگر چهار موش در چاه افتد و دوم دهند موش را بر کشند و بست و لوب از آن چاه دیگر بر کشند و بست و لوب  
 بود و اگر پنج موش در چاه افتد و دوم دهند موش را بر کشند و بست و لوب از آن چاه دیگر بر کشند و بست و لوب  
 پنج نخیتند ازین چاه پنج چهل و لوب بر کشند با اتفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتد و دوم دهند



موش را بر کشیدند و آب آن پنج چاه بر کشیدند و درین چاه ششم بر کشیدند ازین چاه ششم بود شش طحادی  
 رحمت الله جل جلاله که شود در دایره صله خواجرام شش رحمت الله که آب چاه ششم را بر کشند پاک شود  
 تا نه من خلاف است اما کرده موش در چاه افتادند و در موش را بر کشیدند آب آن چاه دیگر را بر کشیدند و درین  
 چاه دهم بر کشند آب این چاه دهم کل پاک کشیدن با اتفاق تا پاک شود مسجله اگر در موش را بر چاه افتاد و چاه یافتند  
 آن دهم موش را بر کشند و کل آب چاه را بر کشند تا پاک شود و اگر موش را بر چاه یافتند و در چاه یافتند و در چاه یافتند و در چاه یافتند  
 آب بر کشند تا پاک شود از برای آنکه خود در درگاه تیر انداخته است اما اگر کی ازین دور اجزاحت بود کل آب باید  
 کشیدن تا پاک شود مسجله اگر در چاه موش یافتند اما سیده آن موش را بر کشند و کل آب چاه را نیز باید کشید تا  
 پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمت الله جامه ها را که از آن آب شسته باشند قناری کشند و سه روزه نماز قضا کنند و در  
 طحای که از آن آب آنچته باشند از بسبب آن دهند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمته الله ازینجا حاجت نیست تا مقین  
 که چه وقت افتاده است اما چون مقین شود که چه وقت افتاده است از آن ساعت چاه را حاکم کنند به بلیدی و  
 ابو یوسف رحمته الله گفته است که از اول را امن غیر محبان بود که ابو حنیفه رحمت الله احتیاط کرده است آثار در  
 بصحرای بیرون رفته بودیم که از آن چکال جانوری چیزی در چاه افتاد و موش را بر کشیدند و موش دیدم الله  
 از آن نولی رجوع کردم که موش اکنون در افتاده است و اما سیده است اگر من موش را بر کشیدم که سه روز نماز  
 قضا کنند و طحای که از آن آب بخت باشند بسبب آن سید این جرح شود و درین جرح نیست قول الله تعالی  
 و ما جعل علیکم فی الدین من جرح اما این جای بود که چایی بود که کشیده چنانکه در خانه نبود و اگر موش یافتند  
 در چاه مرده و لیکن شام سید این موش را بر کشند و بست و لو بر کشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمت الله جامه ها  
 نمازی کشند و دیگر روزه نماز قضا کنند و طحای که از آن آب بخت باشند بسبب آن دهند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمته  
 الله ازینجا حاجت نیست از آن زمان که موش یافتند چاه را حاکم کنند به بلیدی مسجله اگر در چاه افتاد  
 و مرند ایشان را بر کشند و کل آب چاه را بر کشند تا پاک شود اصل درین باب آنست که هر چه کی را چهل آب بر کشیدن  
 واجب شود چون و دشواری آب بر کشیدن لازم آید مسجله چایی که ویراست و لو کشیدن لازم آید باشد چنانکه  
 و لو بیادمان چاه و اگر آن چاه را در لو بود و لوی باید صاعی بود و آن چهار من بود ای دو صد و شانزده شمش  
 شود و اگر دوی ساختند که شش من ای بود ای چهار من و سه صد و شصت شمش می شود و کی دوی بر  
 کشند ظاهر روایت پاک شود عام زفر گفته است که نیست دوی بر کشند پاک شود که بعضی روایت شده است  
 نافع از سنن یا در رحمت الله همین روایت است که نیست دوی بر کشند تا پاک شود که عدد شش است که بعضی  
 ثابت شده است مسجله چایی را که بست دوی بر کشیدن لازم آمده باشد و روزه بر کشند و ششم

از روی آب از کوزه لیکن بنور در کواکی چاه است کی آمد و تجیل کرد و از انچه آب بر کشید بر قول محمد رحمته الله  
 آب پاک بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله باید بود اگر کبوتر کتان در چاه افتد و بمیزد کبوتر بر کشند  
 بر و این صله امام اجل سه خرس رحمته الله چهل دلو بر کشند پاک شود و بر و این شمس طحی می رحمته الله در کشند  
 پاک شود مسئله چای که در آب است دلو بر کشیدن لازم آمده است در پهلوی این چاه چای پاک است کی دلو را  
 چاه بپسند بر کشند و در آن چاه پاک ریختند از آن چاه اول نوزده دلو دیگر بر کشند پاک شود و از چاه دوم هشت دلو  
 کشند پاک شود و اگر کی دلو بر کشند و بر آن ریخت و دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول شش دلو بر کشند  
 پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو بر کشند پاک شود و اگر دلو را از چاه اول بر کشند و بر آن ریختند سوم را درین چاه  
 پاک ریختند از چاه اول هفده دلو دیگر بر کشند پاک شود و از چاه دوم شش دلو بر کشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول  
 بر کشند و بر آن ریختند و دلو چهارم را در چاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر بر کشند پاک شود و از چاه  
 دوم هفده دلو بر کشند پاک شود و اگر چهارم دلو بر آن ریختند و پنجم دلو را در چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو  
 کشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو بر کشند تا اگر از چاه اول نه دلو بر کشند و بر آن ریختند و دهم را در چاه  
 پاک ریختند بر و این خواجه ابو حفص که بر بخاری رحمته الله از چاه اول ده دلو بر کشند تا پاک شود و از چاه دوم همان ده  
 دلو بر کشند پاک شود و بر و این خواجه سلیمان جور جانی رحمته الله از چاه اول ده دلو بر کشند تا پاک شود و از چاه دوم  
 یازده دلو بر کشند پاک شود و بنا بر آن اصلی است که خواجه امام ابو حفص که بر رحمته الله ده دلو بی آن کی ریخته فرموده و خواجه  
 سلیمان جور جانی یازده دلو بی آن کی ریخته فرموده اصل این باب است که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب دارد تا  
 اگر از چاه پلید نوزده دلو بر کشند و بر آن ریختند و دهم را در چاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم کی  
 دلو بر کشند پاک شود مسئله در پهلوی چاه پلید چاه پاک میکنند چندین مسافت باید خواجه ابو حفص که بر رحمته  
 الله گفته است که هفت کز مسافت باید خواجه ابو سلیمان رحمته الله گفته است که پنج کز مسافت بسند بود و این  
 اختلاف از میان افتاده است که در بخاری از زمینها و ایشان با غار است و با نم بدان معنی هفت کز فرموده و در ترمذ  
 زمینها سخت است بدین معنی پنج کز گفت و اگر چاه نجاست چاه پاک میکنند چون طول معرض و بر آب کشند بر آب و از آنجا  
 لون بوی و مزه نیاید چاه پاک شود و آن کی بر آید پاک بود اگر آب چاه پلید شد و آب فرو خورد و باز بر آید اگر چاه تر بود  
 که آب بر آید با اتفاق آن آب پلید بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب بر آید بطور بر و این است که آن آب پاک بود  
 نه بر این یکی رحمته الله گفته است که پلید بود و اگر سر کین چاه افتاد و لا شد بعد از آن آب انچه فرو خورد و باز بر آید اگر  
 چاه تر بود با جماع آن آب که بر آید پلید بود و اگر چاه خشک بود بطور بر و این است که آن آب پاک بود و این قول ابو حنیفه  
 و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمته الله تعالی پلید بود مسئله چای است که در آن آب بر کشیدن لازم آمده است

ده دلو برکشیدند در چاه آب مانند چون آب برآید پاک بود اما اگر چای بود که از وی سبب و لو آب برکشیدن لازم آمد با  
 بعضی برکشیدند آب مانند بعضی گفته اند که چون آب برآید پاک بود زیرا آنکه آنجا که کل آب لازم می آید همان مقدار که آب است  
 برکشند پاک شود که در چاه چیزی آب مانند اینی طریق اولی بود اما ظاهر بر و اینست که چون آب برآید چیزی را برکشند که است  
 و لو تمام نشود که فصل بعد و ثابت شده است پس بعد باید تا پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می آید بعضی برکشند  
 چیزی نمی مانند چون آب برآید پاک میشود و از برای این معنی است که بعضی ثابت شده است کل آن بود که در وی چیزی مانند حکم  
 نفس خری دیگر لازم نمیداریم حکم میکند برای و آنجا عدد نیمه به نفس ثابت شده است بعد و در نیمه تا حکم بانی ثابت میشود مسئله  
 اگر که پاک بود برکشید در چاه افتد ابو یوسف رحمه الله گفته کی در دو عضو است دلیل میکند که چون پیشتر شود بخش شود و اگر  
 پیشتر در چاه افتد از محمد رحمه الله سوال کردند گفت کی در دو عضو است دلیل میکند که چون سر شود چاه پلید شود بعضی  
 مشتاق از محمد رحمه الله گفته اند که تا بسیار شود پلید نشود و حد بسیاری آن بود که هیچ دلو بی اشک بر نیاید و این روایتی  
 از ابو حنیفه رحمه الله است و خارج محمد قاتل از وی رحمه الله گفته است که تا چهار رنگ روی آب چاه پاک و آب نجس نشود  
 و این هم جای بود که پیشتر خشک بود و در دست اما اگر تر بود یا خشکست یا از آن خر بود یا از آن گاوی یا از آن سبب باطن  
 پلید شود بخلاف مالک رحمه الله که مالک رحمه الله گفته است که چاه باند را فساد نجاست پلید نشود و اگر لول نشود  
 که گوشت دی حوزید در چاه رخت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله که کل آب را برکشند تا پاک شود و بر قول محمد  
 رحمه الله پلید نشود و اگر جنب بطلب لور رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو در رسن برآورد و بر انداختن نجاست  
 حقیقی نیست و آب در دالان یعنی کوره است غوطه زده و لو در رسن برآورد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله آب چاه  
 پلید بود و در پلید و بر قول ابو یوسف رحمه الله در بحال خویش و آب بر حال خویش و بر قول محمد رحمه الله در پاک  
 بود و آب پاک بعضی گفته اند که بر قول ابو حنیفه رحمه الله در را پلیدی نجاست است و بعضی گفته اند که پلیدی  
 جنابت است آنها که گفته اند که پلیدی نجاست است بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و مسیحی تواند بر آمدن  
 اما اگر خوی کند و جامه وی از آن خوی تر شود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بودی نجوی کردن  
 جامه وی پلید نشدی و اگر آنوقت ای در وقت جنابت بر عضو را بکیا بر شستی از عیده بیرون آیدی اگر ای اگر ای  
 بر عضو را باید که سه بار بشوی تا از عیده بیرون آیدی و اینانی که پلیدی جنابت دارند قرآن ظاهر نتواند خوانند  
 و در مسیحی تواند بر آمدن و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل کرد و بر عضو را بکیا بر شوی از عیده بیرون  
 آیدی و بعضی از مشایخ گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله آب پلید بود و پاک از آنکه آب تا بر اعضا آید و  
 باشد پاک پاک گفته بود و در حق همان عضو در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا داماد که در  
 چاه است همچنان بود که آب بر اعضا آید چون از چاه برآید آب از اعضا آید جدا شود و در پاک بود و آب پلید

و چون قول ابو یوسف رحمه الله است که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتیم مرد از عهد و جنابت ببردن نیاید  
 پس آن پلید نشود و محمد رحمه الله است که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتیم مرد از عهد و جنابت ببردن نیاید  
 رفته بخاست حقیقی بود بیک چاه فرو رفت و غوطه خورد و بطلب نمود و بر آید و بیک چاه دوم رفت و غوطه خورد و بر آید  
 و بیک چاه سوم فرو رفت و غوطه خورد و بر آید از چاه سوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله مرد پاک بر آید و آبها پلید و بر قول  
 ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بماند همان اصل است که ابو یوسف در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و مسئله اگر کسی  
 جنب بطلب نمود و در سن چاه فرو افتد و غوطه خورد و در سن بر آید و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست آن آب پاک  
 بود از برای آنکه نجاست قربت از وی درست نیست و ایشان نمی طلب نمایند با آوردن مثل مسئله اگر مسلمان با طهارت  
 بطلب نمود و در سن چاه فرو رفت و غوطه خورد و در سن بر آید و در ظاهر روایت آب پاک بود و طحاوی رحمه الله گفته است که  
 آب مستعمل شود اگر آب مستعمل در چاه رفت در مستقی از ابو حنیفه رحمه الله روایت است که اگر آب غسل است صد و لو بر کشند تا پاک  
 شود و اگر آب طهارت یعنی اگر چهار اندام شسته بود و چهل و لو بر کشند تا پاک شود و از محمد رحمه الله روایت است که اگر چهار اندام  
 شسته است و آب بر کشند پاک بود و اگر غسل است چهل و لو بر کشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن یا در ابو حنیفه  
 رحمه الله روایت کرده است که و لو چند بر کشند پاک شود و مختار را در حواجه نام زاید محمد رحمه الله است که ده و لو بر کشند  
 پاک شود و اگر آب بشکند در چاه و ریخته حسن یا در ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که دوی چند بر کشند پاک شود و مختار  
 را در حواجه نام زاید محمد رحمه الله است که بست و لو بر کشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمه الله روایت است که کل آب چاه  
 بر کشند از روی پلید شده است از برای آنکه تا پاک پاک کننده شود و الله اعلم بالصواب و الله المهرم والاب  
 صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین الطاهرین و علی المهاجرین و الانصار و التابعین الابرار و الاولیاء  
 و الاخیار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین اللهم ارزقنا شفا عظمکم یوم لا ینفع مال و لا بنون تمتم بعد الکتاب

جلد اول صلوٰۃ سعودی بتاریخ هفتم

ماه محرم الحرام سنه ۱۲۰۳

حجریک

تمام شد



# جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی وعد الخیة للتقین بکلمه ومنه فتح باب التوبة علی المذنبین بفضل و رحمة  
والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابہ المہاجرین و انصرتہ وسلم تسلیما کثیرا کثیرا **باب اول** در بیان  
مسح موزه و در بیان چیزهای که بروی مسح روا بود و در مسح صاحب جرح سائل و در بیان جیره  
و آن **باب ششم** است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان مسح موزه و خبر آمده است از مصطفی  
صلی الله علیه وسلم که مردی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم سیم میداریم یا نه؟  
خرم گفت موزه خمر بار دوم و سیموم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم عین جواب او را میگفت  
که موزه خمر پس معلوم آمد که موزه سلاح است همچون سلاحهای دیگر موزه نیز است نوع است سیاه است  
و سفید است و سرخ است سیاه دشتن سنت است و سرخ دشتن رخصت است و سفید دشتن عبت  
است جدا آنکه مسح بر موزه سنت است و قائم مقام فریضه است امام که فی رحمة الله گوید هر که منکر شود تنگ  
که کافر شود اما ظاهر روایت آنست که کافر نشود و لیکن متبذع گردد جدا آنکه مسح جائز است با هر رسولی بفضل  
علیه الصلوة والسلام و راوی مسح موزه مغیره بن شعبه رضی الله عنہ وی روایت میکند که رسول علیه السلام  
جبرداشت از بزه چادرشانی سیاه تنگ استنین و استنای مبارک را در استنین آورده بود و زیر  
دامن بیرون آورده و جلالت می ساخت و من آب می ریختم چون بقدر مبارک  
رسید بر پشت پائی موزه مسح آورد و من سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه  
وسلم قریبها سیم مبارک نمیشویند رسول علیه السلام فرمود بکنه امر یا سیم

چنین فرمود که در روزی که مرا جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مسح موزه را مسح می داد و صحابا به رضوان  
 الله عليهم جمعین الی که در آنجا که جابر چه میگوئی که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره  
 مائده بود یا بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده سلام آورد  
 ام صحابا به رضوان الله عليهم جمعین خاموش گردیدند و رضوان الله عليهم ان بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش  
 از نازل شدن سوره مائده بودی بنابر نازل شدن سوره مائده این فعل منسوخ شده بودی چون می گفت من خود  
 بعد از نازل شدن سوره مائده سلام آورده ام صحابا به رضوان الله عليهم جمعین را این شکل انداختند و بعضی از آنها  
 این روایت از جابر بن عبد الله نقلی است رضی الله عنه که از مادر و منان عائشه صدیقه رضی الله عنها سوال  
 کرد که چه میگوئی در روزی که مسح موزه وی گفت من پشت بامی خود را بریده دو ستر از آن دارم که بر پشت  
 بامی مسح کشیدن سائل در سوال معاقت کرد مادر و منان اشاره کرد به امیر المؤمنین علی گفت از امیر المؤمنین  
 علیه رضی الله عنه سوال کن که در سفر یا رسول منیر بوده است از امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه سوال کرد که گفت من  
 دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعباده از خیمه بیرون آمد پشت بامی مبارک خود مسح کشیده بود  
 چنانکه نشان ایشان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بر پشت بامی بامی موزه رسول علیه السلام پیدا بود چون  
 این خبر مادر و منان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید روایت میکند شرح ابی هانی رضی الله عنه که عائشه این  
 قول جمع کرد و فتوی داد بر وانی مسح موزه از عبد الله عباس رضی الله عنه سوال کرد که چه میگوئی در مسح موزه  
 گفت من مسح بر پشت خر کرده و او را دارم بر پشت بامی موزه بنابر آن بود که در روزی که رسول علیه  
 الصلوة والسلام خبر نمود و چون ریا خیز شد روایت میکند عطاء بن ابی ارحبه که وی از آن محل رجوع کرد  
 و فتوی داد بر واتی مسح موزه عبد الله بن عمر رضی الله عنها سعد را دید در مکه طهاره می خست چون عقده بها  
 رسید بر پشت بامی موزه مسح کرد گفت یا سعد قد همارا منیشوی گفت در مادر پدر خود سوال کن عبد الله از پدر  
 خود سوال کرد که چه میگوئی در حق کسی که طهارت سازد قد همارا انشود بر پشت بامی موزه مسح کند گفت  
 که اویدی گفت سعد را دیدم گفت هم تو از توفیق تر هست اشکال آید که سعد را در امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 نبود از جعفری است که گفت هم تو از توفیق تر هست در وی در توفیق بود یکی آنکه خداوند جل میفرماید انما المؤمنون  
 اخوة و دیگر آنکه جبرائیل علیه السلام بیاید و گفت یا رسول الله خداوند جل و جل در شنگان آسمانها را با یکدیگر  
 برادری داده است تو سر صحابا به رضوان الله عليهم با یکدیگر برادری ده رسول علیه الصلوة والسلام صحابا  
 را رضوان الله عليهم با یکدیگر برادری داد سعد را یا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه برادری داد بر بعضی گفت که  
 هم تو از توفیق تر هست روایان مسح موزه امیر المؤمنین عمر و عثمان امیر المؤمنین علیه و عبد الله مسعود و

[illegible]



عراق گفت از جای که درین متفرقه شدند و هر دو بخت گرفتند که ملاقاتشان سیم اتفاق افتاد و در آن روز  
از وفات خاتم الانبیا علیه السلام این دو شیخ را بر عهد فاضل دانستند که بویک و عمر رضی الله عنهما و آن دو را ملاقات  
میان جان دوست دارم چنانکه عثمان علی رضی الله عنه و در صحابه رضوان علیهم اجمعین گفتند که من و خدیجه  
صلوات الله و علیها هیچ روز و قرآن را نخواندیم و بعد از آنکه ما را گویند و هیچ موزه را اجازت ندادیم گفت ای کدو  
حسن الله که بهین باش که راه راست گرفته باشی است نجات یابی باب دوم در بیان چندی که  
روان بود بدو آنکه نزد کربس خواجه احمد طبرسی رحمه الله فتوی داد و در موزه کرباس سجده و انبوه و بر دم و در  
راه بود بهیچ روز و ملاقاتی به اختیار خود جواب گوید که در او بود و محمد قدس کردن وی بود شیخ الاسلام  
برهان الدین رحمه الله گفته است که در دو مسئله جواب مطلق گفتن که در ایام را یکی درین روشه چهار شاخه  
و دیگر بر جوارق یا تا به سجده کشیدن که در وی اختلاف مشایخان بسیار است و بر لاک یا پیش بند خورشید  
ظاهر روایت است که سجده را بود و این شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که روان بود که هر سینه  
در خسته تار و بود بروی سجده کشیدن بموزه غدی ترکی سجده را بود و اتفاق بموزه غدی در غدی  
سجده را بود و اتفاق بر جوارب بی فعل رغدی سجده را و اتفاق در محلی موزه کرباسی شود و بر جوارب تنگ بسته  
بی فعل سجده را بود و بی قول بود و محمد رحیم الله را بود دلیل آنکه ابو موسی اشعری و غیره بن حبیبی اینها  
روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر جوارب سجده کشید این حدیثی است که گفته است که جوارب بی فعل سجده  
نبود که بوی مختصر توان کرد چون یا تا به سجده شود و چنانچه ایشان است کرده محمول است بلکه جوارب بختی طبری اصل  
بود است که در آن ایضا که بر جوارب بختی بی فعل را بود و بی قولی خواهد بود که گفته است که بر سجده  
رقم و در یافتم روز کار ابو حنیفه وی از بسیاری آخرین بود این مسئله از وی سوال کردم گفت از اول فتوی داده بود  
که نبود اما اکنون فتوی دادم که روان بود این روایت قول امیر المؤمنین ع است و امیر المؤمنین علی علیه السلام  
مسعود بن حنیفه رضی الله عنهم اجمعین موزه که صفت باید داشتن تا بروی سجده را بود موزه باید درست و  
یک چند آنکه کعبه ای باشد تا بروی سجده را بود و در یکی که صفت باید تا بروی سجده را بازندارد و محمد را  
مالک رحمه الله روایت است که چند در یکی بود و ای سجده را بازندارد و در شیخ از سفیان ثوری را روایت است  
که چند در یکی بود و ای سجده را بازندارد و در شیخ از سفیان ثوری را روایت است که چند در یکی بود و ای سجده را بازندارد  
شافعی رحمه الله روایت است که چند آنکه در یکی بود و ای سجده را بازندارد و در شیخ از سفیان ثوری را روایت است که چند در یکی بود  
ان فریضه شود بعضی شستن بعضی سجده کشیدن و انبوه را علماء را محمد الله گفته اند چنانکه گوید که مالک بن حنیفه  
نوری و علماء را محمد الله گفته اند که بحقیقت بای بر منزه را داشته باشم چنانکه گوید که شافعی گفته

گفته است که موزه مومنان از دریدی اندک خالی نبود و گویم که سه انگشت بر یکی بای دریدی بود و فرو سوی  
کعبه روای مسج را باز دارد و دریدی هر دو پای را جمع کنیم تا اگر دو انگشت بر یکی بای درید بود و یک  
انگشت بر یکی بای روای مسج باز دارد سه انگشت بر یکی بای فرو سوی کعبه درید بود تا روای مسج را باز  
دارد و دریدی سه انگشت دست یا بدیسه انگشت بای بروایت زیادات سه انگشت بای بروایت مسوط  
سه انگشت دست درجواز مسج موزه اعتبار است راست یا مثل برخی رحمة الله گفته است که اعتبار محل است  
وی قیاس میکند بروایت زیادات ابو الحسن قدوسی رحمة الله گفته است که اعتبار است راست وی قیاس میکند  
بروایت مسوط درجواز مسج موزه اعتبار پوشیدن راست یا رسیدن حد را ابو الحسن قدوسی رحمة الله گفته  
اعتبار پوشیدن را ابو الحسن قدوسی گفته است که اعتبار حد را غایب این خلاف جای بدید که اول  
قد مهار آتشید و موزه پوشد و نگاه باقی اعضا دیگر شود برین طهارت بر قول علماء ما رحمهم الله نماز  
کزار در و ابود بر قول شافعی رحمة الله روا نمود اگر بعد از آن ویرا حدت رسید برین موزه مسج روا بود  
یا فی ابو الحسن قدوسی رحمة الله گفته است روا نمود که الوقت که موزه پوشیده است طهارت وی کامل بوده است  
ابو الحسن قدوسی رحمة الله علیه گفته روا بود که الوقت حدت رسیده است و بر طهارت کامل بوده و فتوی برین  
قول است که روا بود اگر مقیم طهارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافران مسج تمام کند و اگر مقیمانه کشیده  
و نگاه مسافر شود موزه بیرون آر داینها شود و اگر بعضی مقیمانه کشید و نگاه مسافر شود بر قول شافعی  
مقیمانه تمام کند و بر قول علماء ما رحمهم الله بنا کند و مسافران تمام کند اگر مسافر طهارت سازد و موزه پوشد و مقیم  
و مقیمانه تمام کند و اگر یک شبانه روز کشیده و نگاه مقیم شود و موزه بیرون آر و قد مهار بشود اگر بعضی مسافران  
کشید و مقیم شد و بمقیمانه تمام کند شافعی رحمة الله کشیدن را اعتبار دارد و اگر در حدت رسید و دیگر  
مسافر شد نگاه طهارت سازد و مسج کشید مسافران تمام کند و اگر مسج در حدت کشیده است مقیمانه تمام کند و نیز بر قول  
شافعی در پوشیدن موزه ترتیب است شرط است چنانکه در طهارت ترتیب شرط میدارد بر قول علماء ما رحمهم الله ترتیب  
شرط نیست فایده این خلاف جای بدید که طهارت ساخت و پای راست راست و موزه پوشد و نگاه  
پای چپ نیست و موزه پوشید برین طهارت نماز گزارد بر قول علماء ما و شافعی رحمهم الله نماز روا بود و بر قول  
مالک و زفر همه روا نمود و چون حدت رسید بشر و بر قول علماء ما رحمهم الله بران موزه مسج روا بود بر قول شافعی هر دو  
مسج روا نمود و اگر نخواهد تا اتفاق بران موزه مسج روا بود باید که طهارت تمام کند و نگاه پوشد تا اتفاق بران موزه مسج  
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که همچنانکه مسج موزه بر پشت پای موزه سنت است بر کف پای موزه جایز  
است بر قول علماء ما رحمهم الله بر کف پای موزه مسج جائز نیست و بر قول شافعی رحمة الله نیست که نه است

میکند بخوبی بن شجره یعنی بعد از آنکه رسول علیه السلام می کشید علی الحنفی و سفید علما را می کشید گفتند که صاحب صحاح محمد بن اسماعیل  
 ابن رواط کرده است و اگر ثابت شود مراد از وی پشت پاست و بر کشیدن شو ساق زیر مل موزه با هر دو روایت عمل کرد  
 باشد بدین معنی وجه قول علما گفته اند که بر کف پای مبارک نیست که ایلمو منین علی رضی الله عنه گفته است که اگر درین بر  
 مابود قیاس آن بود که بر کف پای موزه مسح یا بر کشیدن فی پشت پای موزه امارای خود را میزدیم و بفعل رسول علیه السلام  
 و اسلام عمل کردیم که محل پشت موزه است لیکن پای موزه عطا گفته است که مسح بر می باید کشید چنانکه غسل با ناخن روا  
 نیست که یکبار بنده است که بنا بر مسح بر تخفیف است و قیاس بر تیمم و اگر مسح موزه را مسح یا بر کشیدن یا بر کشیدن یا بر کشیدن  
 نشان انگشتان مبارکش باقی مانده بودی اگر مسلمانی بر سر یا بر پای موزه یا بر بند چهره مسح میکند بکسر انگشتان اگر در پای آن بود  
 نرسد اتفاق روا نمود اگر در پای آن بستان سید بعضی گفته اند و ابو حنیفه امام مسلم الدین اند و گفته است که اگر چه در کعبه است  
 رسید و بانود و در بعضی نسخهای آورده است که ظاهر روایت نیست که روا نمود تا ششم انگشتان نه نهند اما اگر انگشت نکرده اند و نه  
 یاد و نه بانود مسح شود کشیدن صحیح است اگر پیش موزه مقدار سه انگشت تهی است باین می کشیدن روا بود اما اگر پای را نچسب  
 مسح کشند روا بود اما اگر بایر بجای خود باز در محسن باطل شود اگر انگشت یا نه باشد موزه پوشیده و استیجار انگشت که از وی شد  
 ظاهر شود و این اتفاق است که موزه بیرون از قدمها باز نشود اگر قدمها را شست و موزه پوشیده چهار اندام تمام کرد نگاه  
 استیجار که انگشت ششبار باطل شود مظهره سازد باین موزه مسح کشند روا بود و ابتدا محسن زمان استیجار انگشت کرده است بقول  
 ما چه بنده ششبار باطل نشود و ابتدا محسن زمان حدت رسیدن بود و اگر موزه که بنمایان در دیده است چون پای نمی بندد و  
 نیاز میشود بر مسگر فرا میشود و مجرای نهادون که در زان میشود مسح باطل شود اما اگر چیزی بجهت است بر موزه که در بار  
 غیث و ظاهر روایت برای مسح روا بود اما شیخ الاسلام علام الدین حرّته الله گفته است که مسح باطل شود که این بر سر است و در بعضی  
 تا بر وی مسح روا بود اگر بر موزه درشت بود و استر نیز درشت که مسح روا بود و اگر بره درشت بود و استر تا درشت  
 بر آن موزه مسح روا بود اما اگر بره دریده است و استر درشت اگر استر و میشی بود یا مسحان مسح روا بود و اگر استر که ماله بود  
 روا بود اگر از در یک موزه آب اندری آید یا نام نیم الدین نسفی رحمه الله در مصالح آورده است که هر چند اندک اندک اندازد مسح باطل  
 شود اما در اوقات خیر الوالیت و در فتاوی خواجہ امام بکر فضل بخاری رحمه الله آورده است هر چند باند را مسح باطل نشود  
 و خواجہ امام زاد فخر زمره الله گفته است که اگر ازین پای چندانی اندازد که کل آن پایش تر نشود پای دیگر مسح باطل شود زیرا که یک  
 مسح و یک پای غسل و مسح با غسل صحیح نباید و شیخ الاسلام بر آن الدین گفته است که اگر یک پای یا چندانی اندازد که بیشتر از بیشتر  
 تر شود آن پای دیگر را مسح باطل شود و در نهاده روایت است که بچنان که غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعضی نیز مسح باطل  
 کند بر و اشکال گفته که چون روایت زیاد است نیست که غسل بعضی مسح باطل کند پس توجیه بیشتر را اعتبار میکنی گفتند از برای  
 دفع حرج که اگر آن اندک را اعتبار دارم و آن حرج شود و درین با حرج نیست ماسح موزه را از پای بیرون آورد و باز بر آن اندک

[illegible]

رموزه پوشیده است بدین طهاره ساخت بران رموزه هر یک شد روان بود که مسح بر پشت پای رموزه قرار گرفته است  
 بی بر رموزه اما اگر بر دو را بر طهارت کامل پوشیده است و حدث رسیدش بر قول امام ثنائی رموزه مسح روان بود که رموزه بدل  
 است از پای و بر رموزه بدل است از رموزه بدل بر بدل شود و انبوه اما بر قول علماء ما رحمهم الله و ابود که در معنی رموزه  
 و تا باشد دلیل بر آنکه بعد از محسن بن ابل روایت میکند که یا عرضی هم گفته میفرماید که در نماز شام آب خواست و طهاره است  
 و بر رموزه مسح کشید و گفت چنین دیدم از رسول علیه الصلوة و السلام که چنین که دو مسح کشیدن بدل از مسح است یا نیست که یا  
 قدرت پای شستن مسح رویت و بدل یا حال توانای بر اصل روان بود معلوم شد که مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست اگر یک  
 رموزه از پای برقیقا بر قول زفر رحمه الله بدان یک پای رموزه دیگر مسح باقی بود اگر پشت پای این رموزه کشیده بود  
 شستن جسم بعد دور روایت یک روایت نیست که پشت پای رموزه مسح کشید بر پشت پای رموزه مسح کشید باز و انقول اختیار ابود  
 است و یک روایت دیگر آنست که از پای رموزه دیگر بیرون آورد و در پشت پای رموزه مسح کشید و این اختیار است  
 اگر رموزه دریده است و بر رموزه دست بر رموزه روا بود و بر رموزه بود اگر رموزه دریده و رموزه دست بر رموزه  
 مسح روان بود بر رموزه مسح روان بود و اگر رموزه بچیدان پوشیده است بچیدان مسح روان بود که محل مسح پشت پای رموزه  
 است بی آنجا که بچیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای بچیدان نهاده است و کف دست بر پشت پای رموزه چون کف انگشت  
 از پشت پای رموزه تر نشود از مسح نیابت دارد و بشرط آنکه پشت پای بچیدان پاک بود و اگر پشت پای بچیدان پلید بود  
 چون دست بر تری نهاد تری از دستش بر پشت بچیدان سرایت کند و شستن پلید شود و دست پلید بر پشت رموزه  
 پشت پای رموزه پلید شود تا رموزه نشود با وی نماز روان بود اگر چاروق رموزه ندین بر وجهه اند برای مسح کشید  
 روان بود اگر بر دوخته نیست بر چاروق مسح روان بود باید که دست بر چاروق اندازد و بر پشت پای رموزه مسح کشید  
 تا روان بود اتفاق اگر رموزه و بر رموزه بر طهاره کامل پوشیده است حدث رسیدش طهاره ساخت و دست به پا  
 رموزه فرو می کشد تا بر رموزه مسح کشد روان بود باید که بر رموزه مسح کشد یا بر رموزه را بیرون کند و بر رموزه مسح کشد  
 تا بر رموزه بیرون آید باب و یکم در بیان مسح صاحب جرح سایل اعمده از چند وجه خالی نیست یا در وقت طهارت  
 ساختن می رود و در وقت رموزه پوشیدن می رود یا در وقت رموزه پوشیدن می رود و در وقت طهاره ساختن می رود  
 و یا در وقت می رود و یا در وقت می رود بر قول زفر رحمه الله در همه حال حکم صحیح دارد و بر قول ثنائی هم در همه حال حکم صحیح  
 صحیح دارد و ثنائی رحمه الله هر سلسله حدث ندارد بر قول علماء اما اگر طهاره کامل پوشیده است حکم صحیح دارد و اگر طهارت  
 ناقص پوشیده است حکم صاحب جرح دارد فائده این خلاف جای پدید آید که صاحب جرح سایل رموزه پوشیده است و طهاره  
 ناقص در نماز حدث رسیدش طهارت سازد و بدین رموزه مسح کشد و بدین نماز مالک اما اگر در میان نماز وقت نشود  
 رموزه بیرون آورد و اتفاق طهاره سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت می رود

[illegible]

ماوراء و اسما اهل صدیق این بود فراموشی کرده ام رسول الله جانجا فرود آمد و کسی را بطلبان  
 سفره فرستاد ایشان دیر اند چون صبح دیدند که آنجا برانید تا از وقت برو و دل بجا  
 مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نگذاری کردن گرفتند که صبح دیدند که آب نیست تا طهارت  
 سازیم و نماز باطله دارا از وقت برو و ما بقیامت چه عذر داریم صدیق رضی الله عنه بدر خیمه مادر مومنان  
 آمد و گفت ای دختر این چه سبب بود که بر تو رفت و صبح دید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نگذاری میکنند  
 که اگر ایشان را نماز از وقت رود و بقیامت چه جواب گوی مادر مومنان عایشه صدیق رضی الله عنها  
 گر این شد سبب چه نهاد و متر بفرستاد و مناجات کرد و گفت ای سبب الاسباب سببی  
 بساز که بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر ناغم در حال جبرائیل علیه السلام  
 آمد و این آیت آورد و قوله تعالی اولاستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا و بر رسول علیه السلام  
 بر خواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر خواند هر شش و شش انداخته نگاه  
 تیمم کردند و نماز گذارند بعد از آن یا سه بود که ویرا سعد بن خضر میگفتند ی مردی با نصاحت  
 و بلاغت بود با بسیار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر در خیمه مادر مومنان آمده رضوان الله  
 عنها و بتیمم فرود انداخته بود و بعد از آن مشغول شده بود و شکر از آن حالت را که خداوند عز و جل  
 و بر اجمعین لطیف فرموده بود وی مدح گفت خانداده صدیق رضی الله عنه که چه مبارک  
 خانداده است این خانداده صدیق رضی الله عنه اجمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک  
 ایشان رسیده است سبب تخفیف است بوده است و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان  
 راه نیافتی ما فرمان را که در سفر ما نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را  
 تیمم بقیتم میکرد و گفت دو ضربت است یکی مرد و دیگری مرد دستبار اقال النبی علیه السلام التیمم  
 ضربتان ضربت للوجه ضربت للزراعین بر قول شافعی رحمه الله بر مرد و طهارت نیست شرط است  
 و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمه الله بر مرد و نیست طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک بر قول  
 ثعلبی رحمه الله بر آب نیست و خاک نیست بر قول ابو حنیفه رحمه الله نیست نمازی باید و بر قول ابو یوسف  
 نیست عبادت که پسند است و ابو الحسن کوفی میگوید تیمم که برای تطهیر کرده بود و آن تیمم فرینه را و نمودار  
 گفته است که تیمم تطهیر را نبود اما ظاهر روایت اینست که روا بود و بعضی از مشایخ رحمه الله گفته که تیمم  
 سجده تلاوت را نبود اما ظاهر روایت اینست که روا بود و آنکه رحمه الله گفته است که نایابنده آب را  
 استعمال نیست یا اگر فتن اما ظاهر روایت اینست که شاید که از عبد الله عمر سوال کردند که نایابنده آب را

استماع شاید گرفتن یا بی گفتن من نمیکردم و اگر شما بیکه شمارا منع نمکرم که باکی نبود مسلمانان را بابت  
رسید و یایا باند است چون تیم کند حکم پاکان ثابت شود یا بی برؤل امیر المؤمنین عمر و عبید  
بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود و چه قول ایشان است که آئینه در حق طهارت نازل شده است  
فی در حق جنابت اما ظاهر روایت است که تیم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت و دلیل بر  
روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که مادر من بی بی  
باشم که یکماه و ده ماه برآید که آب نیایم در میان ما زن از حیض پاک شود و ما را جنابت رسد وزن  
از نقاس پاک شود چه کنم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بار صکم بر شما باد از زمینیان مراد از آن تیم  
است حدیث دیگر فرمود که الیتیم وضوء المسلم و نوالی عن تبرع ما لم یجد الی رکعت تیم طهارت مرد مسلم  
است اگر چه ده سال آب نیابد و اینها که گفته ام دلیل این است که جنب به تیم از جنابت بیرون آید رسول  
علیه السلام در غزوی عمار یا سهرابید که برخاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه  
داشت برین غلطیدن گفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود الیتیم ضربتان  
ضربه للوجه و ضربه للزرعین دیگر آنکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر سر جمعی از صحابه امیر کرده بود  
و بغزوی فرستاد چون بازگشتند رسول علیه السلام از آن سوال کرد که ای امیر شما  
چگونه بوده است با شما چگونه معاشرت کرد گفتند یا رسول الله میگویم بود ما روزی ما را در جنابت امانت  
کرد رسول علیه السلام فرمود تا ویرا طلب کردند گفت ای پسر عاص آنچه داشت برین صحابه را در جنابت امانت  
کردی گفت یا رسول الله بواسطه بود مرا جنابت رسیده بود اگر غسل می آوردم خطر هلاکت بودی  
به آئینه عمل کردم قوله تعالی و لا تقربوا ما یتلکم الی التهلکة تیم کردم نماز که از دم و رسول علیه السلام  
سیلو مان و شادمان شدند و گفت ای پسر عاص فقه شده و آن نماز را فرموده که گردان معلوم شد  
که تیم عامل بوده است هم در طهارت و هم در جنابت دیگر آنکه نوبت پاس داشتن اشتر از آنکه از برای  
صدقه بودند ابوذر رسیده بود رسول علیه السلام با دیدن نگاه بمطالیه اشتر آن صدقات بیرون فرست  
بود ابوذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا اباض ترا چه داشت  
ببین گفت یا رسول الله من در جنابتم رسول علیه السلام را کنیزکی بود حبشیه یا دی آب بود رسول علیه السلام  
فرمود که آن آب را با بوز دره با بوز دره داد در پس اشتری در آمد و غسل در آورد و آنگاه آمد بر رسول علیه  
السلام سلام گفت رسول علیه السلام فرمود که یا اباض را اگر بار دیگر بخنن افتد ترا و یا باند آب باشی  
تیم کن و نماز کند در پس معلوم آمد که تیم عامل است در طهارت و هم در جنابت کردن اگر در جنابت است



یکی در خاک غلطیده از عهده جنابت بیرون نیاید اگر برود دست فرویش بخاری نشسته است و نیت  
 کند دست در دست مالده برود دست در روی مالده از عهده جنابت بیرون آید محسوس است که نم  
 یافت سید بن عبد الرحمن گفته است که تیمم باطل نشود از برای آنکه تیمم چهاره کامل است و ایرادش باید  
 تا باطل شود و یا قناب حدث نبود شافعی رحمه الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تنه نشود  
 این نماز را تمام کند و چهاره سازد و نماز را بار کند و در شرح طحاوی مذکور است اما اگر بیرون نماز  
 بود تیمم باطل شود اما ظاهر روایت این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون اب یافت نماز تنه  
 شود تیمم باطل قول تعالی فاعلم و اما فقیه ابو سعید اطیاسی بر تیمم روا بود بر قول شافعی رحمه الله خاک  
 یک اویاننده باید تا بروی تیمم روا بود و بر قول وی نیست که خدای عز وجل صعبه طیباً طلب فرموده  
 است بر قول ابو یوسف رحمه الله بر خاک و ریک روا بود بر چیزی دیگر روا نبود در صلوٰه و آنچه امام  
 اجل شری اورد است که امام ابو یوسف رحمه الله از ریک رجوع کرده است یعنی همین بر خاک روا  
 بود در صلوٰه و آنچه امام بکر بن خازن زاده رحمه الله از ابو یوسف رواایت است که بر دیوار تیمم روا بود و اگر  
 در حمله العید و ایست که جای بود که دیوار تیمم بود و بروی هیچ عباری نبود اما اگر عباری بروی بود  
 از آن عبار تیمم کند روا بود و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر چیزی که از این بود چنانکه تیمم و ایک و او  
 و شک از رجس سنگ در سه سفال جامها و مانند اینها برین تیمم روا بود در شرح طحاوی مذکور و او میسکند  
 که در سفال جامها میاید ابو حنیفه رحمه الله و ایست که روا بود از این جامی بود که سفال جامه درست بود اما اگر  
 سفال جامه را شکسته گویند و از وی عباری خرد و از این عبار تیمم کند روا بود و بعضی از مشایخ تیمم  
 در حمله اند که نمک کافی بقیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه تیمم روا نبود در نقایح و آنچه امام ظهیر الدین  
 آورده است که بر نمک کافی تیمم روا نبود بر نمک کوی روا بود اما قاضی امام صدر رحمه الله گفته است که بر  
 نمک روا نبود از برای آنکه اصل در نیاب این است که بر چه را باب اندازی تا خیر شود بروی تیمم روا نبود و سبکال  
 آنکه خاک در باب تا خیر میشود اما لایمی شود نمک تا خیر شود اما نمک لای نمیشود و خاک در باب تا خیر شود و بر ریزه  
 و مسکنی تیمم روا نبود که اینها در زمین امانت است قیاس اینها بر نمک کافی تیمم روا نبود که وی نیز در  
 زمین امانت است دلیل آنکه از وی عباری نمی آید اما این جامی بود که بر اینها عباری نبود اما اگر بر اینها  
 عباری بود از آن عبار تیمم کنند نماز گذارند و روا بود بر نمک شوره تیمم روا نبود اما می که از وی سرور آید و آن  
 طنازه روا بود بر چوبها و بر چوب و خاک تیمم روا نبود از این جامی بود که بر اینها عباری نبود اما اگر عباری  
 بود از این عبار تیمم کند روا بود و دلیل آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جامعی از اصحاب بغروی فرستاد

بود و صیغی میگردد و دست را که نماز را در راه از وقت ببرند و اگر آب نیابند تمسکند و اگر خاک نیابند  
 دستها را چهار بار جدا جدا ستور آن زمین بخاری که خیزد از آن بخار تمسکند و نماز گذارند اما اگر آب  
 و خاک نیابند کل بود از آن کل تمسکند و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایت آمده است که اگر آن  
 کل تمسکند اما اصح است که از آن کل تمسکند که بچون شکسته کرده شود و ابو یوسف و محمد میگویند باید که مار را  
 کل بکشد و خود مال را خشک شود و تا خشک بود در دست مال بخار یک خیزد از آن بخار تمسکند و نماز گذارد  
 و اگر برف است یا بخیل شود و یا چهار اندام مشبوم اگر سیلان شود و را بود و اگر سیلان نشود و را نبود و اگر از جفا  
 غسل می آید اگر سیلان شود و را بود یا اتفاق از عهده جنابت بیرون آید اگر سیلان نشود و لیکن بچون  
 روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون آید بر قول ابو حنیفه و محمد جمعا الله  
 از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قویتر از حد است دلیل بر آنکه حدت را قرآن ظاهر نشاید  
 خواندن و مسجد نشاید اندر امن اما جنب قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسجد نشاید اندر امن اما جنب  
 تر است آب سیلان میباشد اینجا که قویتر است بطریق اولی بود امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که در طهارت  
 عزوجل غسل فرموده است قوله تعالی فاعسلوا و جوکم و ایدیکم الی المراتی غسل اب سیلان باید و در جنابت  
 فرموده قوله تعالی و انکم جنب فاطهروا اب پاک کننده است چون رسیده بسد بود که بپوشانیم تمسک بجای  
 کنند و بر قول و از برای آنکه غسل نشانی رحمه الله تا ساعد دست و وجه قول ایشان اینست که  
 خداوند عزوجل در آیه سترقه میفرماید قوله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا یدیهما و الا فاعلوا بهما و است  
 راست ما از ساعد دست بیرون کند دست را تا اینجا تمسک کند و را بود و بر قول زری رحمه الله بگفت  
 میباشد وجه قول می نیست که خداوند عزوجل در آیه چهاره شستن دست احدی سید کرده تا بکجا شود  
 اما در تمسک دست کرد و لیکن حدید انکر و ما بگفت دست تر است تمسک تا بگفت باید کردن علماء ما  
 رحمه الله گفته اند که خاکه قایم مقام است چون در طهاره اب تا پنج میباشد شستن تمسک که طهاره خا  
 نیز تا اینجا باید کردن تمسک چگونه میباشد کردن ابو حنیفه رضی الله عنه در سنن میگوید و ابو یوسف رحمه الله  
 حاضر بود گفت ای اوستاد بر زکوار ما را بقول معلوم می آید بفعل میباشد ابو حنیفه رضی الله عنه و  
 مبارک را از استین بیرون آورد بر زمین زد پیش بر و و بارش آورد و طهاره بر روایت که بارش نماید  
 از اصحاب امامی از ابو یوسف و محمد رحمه الله روایت میکنند که دو بار قشاید تا پیش آن بود که خاکه شست  
 بوده باشد و روی را بچون کرد و باز ضربه زد و از بر دست سستی سه انگشت جدا کرده و نخست دست  
 چپ را بر سر انگشتان دست راست نهاد و تا پنج آورد و باز کف دست را بشکست دست فرود

آورد دست دیگر را هم بدین ترتیب که گفتم تیمم کرد و این بود ترتیب ابو حنیفه رضی الله عنه و  
 امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست بسته است اند  
 ماله از عهد بهیرون که دست مالیدن بندی است و بندی کردن دست مستعمل نشود و استیعا  
 شرط است یا فی حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکنند که مستحب است و این اختیار قاضی امام صدر  
 و خواجه امام اجل سرخسی روایت میکنند که مستحب است و فقیه ابو الملیث رح گفته است که شرط است دلیل  
 بر آنکه محمد حسن رح گفته است که هر که تیمم کند و انگشتری دارد باید که انگشتری بهیرون آورد و بخدا دست رساند  
 پس معلوم آمد که استیعا شرط است در جمله استیعا بجا آورد که بروی نبود فاضله از آن بود  
 که استیعا بروی بود و روی بجا نیارد بر قول شافعی رحمه الله تیمم چهارت ناقص است کی فریضه  
 تواند گذاردن و دست سجده می بعد از آن تمش باطل شود و بر قول علما و ما رحمهم الله چهارت کافی  
 است بلا وقت که حدت رسیدش بآب نیاید یا بیمار بود صحت نیاید بر چند نماز گذارد و در ابو دقال  
 البقی صلی الله علیه و سلم التراب ظهور المسلم و الزالی عشرین حج مال مجید الی در رسول علیه السلام فرمود که  
 خاک پاک کتفه مومن است اگر چه ده سال آب نیاید و بر قول شافعی رحمه الله دست بجائک ساین  
 شرط است بر قول علما و ما رحمهم الله دست رسیده بسته است بایافت آب تیمم طاعت بی بدل میکند  
 چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علما و ما رحمهم الله هم از ایند بایافت آب یا تیمم نماز عید گذارد و  
 بود خواجه امام بکر خوارزاده رح گفته است که جنازه بر قول علما و ما رحمهم الله خط فوت باید بود تا ردایو  
 و اگر نه طهاره سازد و آنچه با امام باید بگذرد و آنچه فوت شده باشد مسبوقة آورد و اگر به تیمم نماز عید شریف  
 کرده است حدت رسیدش باز به تیمم بنا کند اتفاق را بود و اگر بطهارت آب شروع کرده است ویرا شد  
 رسید باز آب بنا کند اتفاق را بود و اگر باز به تیمم بنا کند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد  
 رحمهما الله و انبوا از برای آنکه شرو عیش دست آمده است برو و طهاره سازد و باقی نماز را احتیاطا تمام  
 کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که تیمم از برای ضرورت روا داشته اند اینجا ضرورت است خطره جان است  
 و خطره مال است خطره فوت عبادت که روز عید روز فتنه است اما اگر بطهارت خاک شرو عیش کرده است  
 حدت رسیدش بآب بنا کند ظاهر روایت روان بود امام در صدر در صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمه  
 الله است که قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بنا بر این چون استند از چنانکه هم از استند بر قول  
 ایشان اقتدا متوجهی به تیمم راوی آید و بنا بر این روا بود و تیمم در نماز جنازه یا در نماز عید اقامت کنند  
 متوضیاً بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله و انبوا بر قول محمد رحمه الله و انبوا و مسلمانان را و عماران

جنابت رسیده و هوا سرد است وی سیم کر مایه ندارد و بنیرم ندارد و تا آب گرم کند و اگر بآب سرد  
غسل می کرد خطر پاکت تن میدارد بر قول ابو حنیفه نه تیمم نماز گذارد و او بود بر قول ابو یوسف  
محمد رحم الله و او بود و خواجه ابو الحسن بستیغی گفته است که اگر در بیماری است که تحت سیم کر مایه می  
نشانند و انگاه می مانند تا فرد و در جواب بر قول ابو حنیفه گویم به تیمم نماز را و او بود و اگر در بیماری است که  
تحت سیم نیست مانند جواب بر قول ابو یوسف و محمد گویم که روا نبود اگر دی بکر مایه فرو در و در باید  
دیرا از برای سیم کر مایه باز بدارد و تفقه آنروز بر کر مایان واجب آید و اگر مسلمانی را در عمارت یا  
باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد و لیکن جائی یک و خاک پاک است و تیمم کند و نماز را  
گذارد و اگر سیم در آنجا و قات باید اتفاق بروی چیزی نمود و اگر خلاصی باید قیاس این است که آن نماز  
که به تیمم در آنجا گذارده است قضا نمکند استخوان است که قضا کند اما اگر آب نهدش و طهارت سازد  
ولیکن بندی دارد که ایستاده نمیتواند گذاردن شسته میکند و اگر در آنجا و قات باید بروی چیزی  
نمود با اتفاق و اگر خلاصی باید اتفاق آن نماز را قضا کند و اگر طبعی باز داشته اندش که جائی پاک نیست  
و خاک پاک نیست و آب نمیدهندش وقت نماز نهد بر قول ابو یوسف یح تشبه کند بر قول ابو حنیفه  
توقف کند و بر او نه خواهد ابو جعفر بخاری رحمه الله محمد حسن با حنیفه است که توقف کند بر او نه  
ابو سیلان جبر جانی رحمه الله محمد حسن با یوسف است یح تشبه کند و بیماری است که دیر آب ریای  
ندارد و لیکن قوه طهارت ساختن نمیدارد و بر ابیم تیمم نماز روا نبود باید که کسی را فرد در کمر  
تا ویرا طهارت دهد اگر چیزی بدارد مسئله یکی بنده دارد اگر بیمار زدنست و بنده غلام باید که غلام  
را بغیر و شد و کثیر که بخرد تا مال می برقرار بود و دین وی در حصار بود و اگر این کثیر که چون و یا  
طهاره دهد همین چهار اندام دهد و استنجان کند از آنکه زن را از زن فرو و سوی ناف بر سوی زانو  
نشاید دیدن مرد را فرو و سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید بود  
چنانکه مادر از دختر و دختر از مادر بی را از کمر و کثیر که را از بی بی و اگر بیمار دست طهاره  
دهنده وی غلام ویرا همین چهار اندام دهد و استنجان کند همچنانکه زن را از زن سوی ناف بر سوی  
زانو نشاید دیدن مرد را هم نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر همچنانکه نشاید دیدن  
نشاید بود و اگر بیمار زدنست و طهاره دهند وی مرد یعنی شوی ویرا از فرق ستر تا بقدم نشاید دیدن  
برید و شاید که ویرا استنجان کند و اگر بیمار دست طهاره دهند وی زن وی یا کثیر که وی از فرق ستر تا  
بقدم نشاید ویرا و دین و لبس و استنجان دهندش و اگر بنده بنیر ندارد کسی که داشته وی بروی

بود طهاره و اون نیز بر وی بود اگر کچنان کسی نیز ندارد ولیکن مبرعی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله ویرا  
 بایست یک مبرع تخیم را بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله را نبود و اگر بیماری دارد خورده است  
 و بر آب زبانه میدارد و در عمل نمیکند ویرایه تخیم نماز را بود و اگر بیمار را آب زبانه میدارد ولیکن حرکت  
 طهاره ساختن بخاری او را زیاده نمیکند ویرایه تخیم نماز را بود و در حرکت طهاره تخیم ضرورت است اگر آب کم  
 زبانه دارد آب سرد عمل کند اگر آب سرد زبانه دارد آب گرم عمل کند و اگر نفس آب زبانه دارد به تخیم نماز را  
 بود بر قول علماء ما رحمهم الله رحمه بخاری ویرا زیاده کند به تخیم نماز را بود بر قول شافعی روح خطره  
 جان نباید که با خطره زبانه تخیم نماز را بود و اگر بیماری را جنابت رسید ویرا آب زبانه میدارد تخیم کند  
 نماز کند و اگر حدث رسیدش طهاره سازد و نماز کند اگر آب اندام درست را زبانه ندارد اما کاه  
 میان دارد اما ظاهر روایت است که اگر طهیب رسد اگر طهیب حاذق مسلمانی که یک آب تر زبانه میدارد  
 اکنون به تخیم نماز را بود و اگر بیماری را تخیم دست و دست بر بیمار بود و بعضی از مشایخ گفته اند تخیم دست و پا  
 که سه مرتبه زبانه می بردی را دو مرتبه در اجناب از بیماری صحت یا بدجنابت بازاید لیکن نماز نکند زاده  
 را بود مسئله اگر مسلمانی را انعام جرات است آب زبانه میدارد ویرایه تخیم نماز را بود دلیل بر صحت  
 صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را غزوی فرستاده بود در میان ایشان یک  
 بیماری آبله کرده بود ویرا جنابت رسید از این لشکر سوال کرد گفتش که غسل کردی غسل آوردی پاک شد  
 چون خبر بر رسول علیه السلام رسید گفت بکشند شمار خدای عزوجل بچنانکه آن مومن را کشیدند  
 چرا نفرمودید که تخیم کردی و اگر نه استید چرا سوال نکردید پس معلوم آنکه در جهل را شفا سوال است  
 آن فرجه را که نیکو بود آب رسانیدن شرط نیست بانی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی  
 شرط است بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمهم الله  
 اعتبار غالب و مغلوب است اگر غالب جرات است چون تخیم کرد از برای جرات آنچه نیکو بود شستن و  
 ساقط شود و اگر غالب نیکو بود از آن شود آنچه مجروح بود ساقط شود و اگر بر او بر است بر قول شافعی  
 رحمة الله آنچه نیکو بود شستید و تخیم کند از برای بانی جرات و از علماء ما رحمهم الله و در روایت است  
 که روایت نیست که خاک آب جمع نیاید درست تر از آن است که چنان کند که امام شافعی میگوید نافه من  
 از عیده بیرون آید این جای بود که ویرا جنابت رسیده بود اما اگر حدث بود طهاره سازد و اگر طهاره  
 آید زبانه میدارد تخیم کند و اگر تخیم زبانه میدارد ابو الحسن کزخی رحمه الله گفته است که طهاره از وی ساقط  
 شود چنان نماز کند از طهاره روایت نیست که تاخیر کند بلکه که صحت یابد آن نماز را قضا کند و اگر کسی را



است لیکن اگر انجا میرود که آبست باز نکاست کالای دیر از دیر میاید بانهست کار از دیر میرد یا  
 شبانست کوسینند ویر از دیر میرد یا بر آب نخیرست که اگر کسی انجا میرود ویر از خمی زند اکنون ویرا  
 به تخم نمازد و بود بر قول شافعی رح آب طلب کردن شرط است باین دیسار بالادستی و نشیب نگاه  
 کند اگر آب نبود انجا تخم کند نماز کند و بر قول علماء ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که سبزی باشد  
 یا درختی بیند غالب کمالش آن بود که انجا آبست باید که برود اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود  
 تخم کند نماز کند و اگر بیاورش آبست ولیکن بوی نمیدهد ویرا به تخم نمازد و بود و اگر آب نرفته شد  
 ولیکن ویرا سیم نیست تا بخرد ویرا به تخم نمازد و بود اگر سیم دارد یکجذبی خرد و خواجه حسن بصری رحمه الله گفته  
 است که اگر بمرد دنیا ملک من شود و آن بمرد را خواهد از من مرا چندانی آب دهد که طهارت را بس آید من بدم  
 و آب بستانم و طهارت سازم اما ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که مال مومن را حرمت است چنانکه خون  
 دیر قال ابی بنی علیه السلام مثل مال المؤمن کمثل دم النبی یکدم از دیر و یک دینم فروشد باید که بخرد و  
 طهارت سازد و نماز کند اما اگر چیزی بیکدم از دیر و دیرم بخواند نشاید خریدن تخم کند و نماز  
 کند روزه را بود و سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفرودند آب غریدن برود  
 بود یا بر زن تازن غسل آورد شد ادا حکم و نفیر بخی رحمة الله گفته است که بر زن بود ویرا عبادت  
 حاجت است فقیه ابو اللیث رح گفته است که آب خریدن بر مرد بود چنانکه بفقها و دیگر امامان خواجه ابوالحسن  
 رستینفی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عاده است بر زن بود یا در نفاس صاحب عاده  
 چهل است آب خریدن بر زن بود ویرا بر عبادت حاجت است و اگر در حیض صاحب عاده کم ازده است یا در نفاس  
 صاحب عاده کم از چهل آب غریدن بر مرد بود که میخولد یا حاجت است در صحرا سافت چند می باید که  
 ویرا تخم روا بود بر قول محمد رح اگر مقیمانند و میل اگر مسافرانند یک میل حسن زبادی رح گفته است  
 که آب در پیش است وی انجا میرود و میل و اگر آب بر زمین است یا بر بسیار است یا بر تفایک میل اما  
 ظاهر روایت اینست که هر کجا که بود یک میل بسته بود و سه میل یک فرسنگ بود و فرسنگ دوازده تراز  
 قدم بود از وی تا آب چهار تراز قدم بود تخم کند نماز کند و بود اگر اول وقت یا یا بسته است  
 تخم کند نماز کند و آخر وقت یا بسته آب شد بر قول مالک رح طهارت کند و آن نماز را باز کند و  
 بر قول علماء ما رحمهم الله باز کند اگر بقیه عمل کرده است اما تمییز باطل شود و اگر کم میل آبست  
 ولیکن اگر انجا میرود وقت قوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول فرجه رحمه الله ویرا به تخم نمازد و  
 بود که وی اصل وقت آخر اعتبار دارد و بر قول علماء ما رحمهم الله و ابو حنیفه گفته اند که اگر تخم کند نماز کند و چون

رسد طهارت سازد و آن نماز را بگذارد تا ببرد و قول محصل کرده باشد متمم آنست می کند و بجا  
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف سج رو بود و بر قول محمد سج رو نبود اما اگر مستوضی در قفای الکاتب دید  
 قول ابو حنیفه و ابو یوسف سج نمازش تباہ شود بر قول حماد الله نمازش تباہ نشود و محمد میگوید که وقتی  
 نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر جامه اش نشسته از درمی آب زیاد و یافت چند آنیکه ازین دو یکی را  
 پس آب طهارت را مشتق نجاست را آن آب را نجاست صرف کند یا طهارت جواب مسأله  
 استاد ابو حنیفه رضی الله عنه آن است که آن آب را بطهارت صرف کند که مسافر را نماز جایز  
 نجاست رو بود ابو حنیفه آنجا حاضر بود گفت ای اوستاد نیز گوار و سنوری است تا این مسئله را بجا  
 دیگر گویم حماد رحمه الله گفته که بگو ابو حنیفه گفت آن آب را نجاست باید که صرف کند چون آب را نجاست  
 صرف کند نجاست را زایل کرد تا بماند آب شد تیمم کند نماز گذارد تا با طهارت نماز گذارد و باشد بجا  
 که نیکو گفتی ای فرزند و چنین گفته اند که سختی مسئله که اوستاد را خلط کرد و تمسک بود اگر در سفر است و  
 متمم بر جامه اش نجاست زیاد از درمی است آب یافت چند آنی که ازین دو یکی را پس آب را نجاست صرف  
 کند تیمم وی باطل شود یا بی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است یک روایت است باطل شود دیگر  
 روایت است که باطل نشود جماعتی از مقلیان بر سر چاهی رسید و بود درش نیافت دیگر است اگر ایشان  
 می یابند تا ایشان آب ببرند نگاه دلو و در سن ایشان خواهند آب ببر کنند و طهارت سازند و وقت نماز را  
 نمی یابند نماز ایشان از وقت می رود ایشان را به تیمم نماز رو بود بر قول ابو حنیفه سج رو بود بر قول ابو یوسف و محمد سج  
 رو بود اگر ایشان گویند که شاکر کنید تا آب ببرشیم و لو در سن تیمم تا شاکر آب ببرشید اکنون با اتفاق آن  
 ترا تیمم نماز رو بود بر قول ابو حنیفه اگر جماعتی غیر مانند و جماعتی با جامه نمازی گذارد اگر ایشان مانند تا ایشان  
 نماز گذاردند از ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت می رود ایشان را همچنان عریان نماز رو بود  
 بقول ابو حنیفه رضی الله عنه بقول ابو یوسف و محمد و شاکر و انبوا اگر ایشان میگویند که شاکر کنید تا نماز گذاریم و شاکر  
 جامه و تیمم اکنون با اتفاق ایشان عریان نماز رو بود اگر مسلمان طهارت ساخت و سوره پیشه و سوره  
 و سه شبار و زمانه آب بود تیمم میکرد و نماز می گذارد بعد از آن آب یافت چند آنی که طهارت را  
 پس بود و بر ابران سوره سج رو نبود از برای آن که مدته مسافر شسته باشد و زهت و آن معتد در  
 گذشته است و اگر مدت مسافر باقی بود و طهارت ساخت و برین سوره سج رو نماز شد و سج رو در میان  
 نماز مدت سخن سر آمد و می تا بماند ایت آن نمازش تباہ شود و تیمم کند نماز سج رو اگر تیمم نماز گذارد  
 است در میان نماز مدت سخن سر آمد و تا بماند ایت نمازش تباہ نشود و بر گذرد و نماز را تمام کند



مکنه که یوم و در سر پایی عمل نیست این مسئله در تفسیر اسماء الحلیل از احمد حسن زنده ریشی است رتبه احمد مسلم اگر مسلم  
تیم کرد نماز گذارد یا ندانمش که در باروی آبست این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب در  
باروی دیگر کسی نهاده است ویرا اکنون معلوم شد باجماع نماز گذارده رو بود و اگر آب خود نهاده  
ست ولیکن مشک است که آب مانده است یا بی باجماع از بار گذارده که نهاده ان به یقین و نامان  
بیک جنگ در شریعت بیک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود نهاده است ولیکن فراموش کرده است بقول  
ابو یوسف رحمه الله طهاره سازد و ان نماز باز گذارد که نفیس ترین چیزی در سفر است نادر بود که ویرا کسی  
فراموش کند بر نماز حکم نیست چنانکه اب در پیش ستور آویخته وی در قضا و ستور میرود این نماز با اتفاق  
باید که در دین نیر همان بود که اما بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارده رو بود که بنیان  
وادی مرکب است قلل البنی علیه السلام البنیان مرکب مع الانسان و خطا و نسب از اخذ انتحالی  
منزله است قوله تعالی ان بنیاء او خطا نادین معنی کویم که نماز گذارده رو بود و چنانکه آب آویخته  
در پیش ستور بود وی بر ستور نشسته نمی بیند من جای فراموش است جایز بود اینجا نیز جایز بود دیدن  
مسئله دلیل میکند که ابو یوسف ریح آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد یا ندانمش که ویرا در بار  
جامه است این نماز با اتفاق باز گذارد و در جامع الضعیف منهاج الشریعه آورده است که اصح روایت  
که همان خلاف که در آب است و در عریان همان است و اگر بر مومنی کفارت یمن است ویرا بنده بود  
فراموش کرد بر دوزه کفارت کرد یا ندانمش که ویرا بنده با اتفاق بنده باید از اد کردن که ان  
روزه نطوع شود و اگر تیمم بر ستور نشسته بخواب رفت ستور از آب گذشت انگاه ویرا خبر دادند که از  
آب گذشتی بقول امام ابو یوسف ریح بطلان شود و بقول ابو حنیفه و محمد و رحمهما الله تیمم باطل شود  
اقوال خفیه اعتبار نیست تا اگر در خواب روزه اطلاق دهد یا بنده از اد کند یا کفر گوید روزه اطلاق  
نشود و بنده از اد نشود و کوفیه کفر گذشت و اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قرآن بخواند نماز وی  
بان قرآن خواندن رو ان بود و افعال خفیه را اعتبار نیست تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیز را بست  
تاوان دار شود و اگر بر کشت و در زیر پهلوی وی یک پلاک شد دیت بروی واجب آید مردی زن خوا  
بنانه دو کند در ان خانه کی خفته بود و بر ان آمدند و این مرد روزه اطلاق و او بر زن عدت واجب  
نشود و بر مرد نیمی کابین واجب شود از بهر آنکه بوجو خفته خفته صحیح نبود اگر مردی صید از دوان  
در پهلوی خفته افتاد ان صید حلال نبود پس انتم که افعال خفیه را اعتبار نیست اگر کافری تیمم  
کرد و برای آوردن اسلام و اسلام آورد و بقول ابو یوسف رحمه الله بدان تیمم نماز گذارد و رو بود

و بقول ابو حنیفه و محمد رحمہ روا ہو و مسلک اگر مومن تیمم کرد و روت آورد و العیاذ باللہ باز اسلام آورد  
و این تیمم وی بقول نیز رحمہ باطل شود و بقول علامہ ثلثہ رحمہ باطل نہ شود و جہ قول نیز رحمہ نیست کہ این  
طہارۃ اصل است و تیمم فرع چون بہ آوردن روت طہارۃ اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود کہ  
باطل شود وی علتش و اعمالی جہا می شود و علامہ ثلثہ رحمہ اند کہ بے آوردن روت عین عمل باطل  
نشود و ثواب عمل باطل شود و دلیل بر آنکہ نمی جماعتی را امامت میکند و نماز میکند از امام  
روت آورد و العیاذ باللہ وقت باقیست باز اسلام آورد وی ان نماز را بار کند از و لیکن قوم باریک اند  
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی گذاردن و اگر طہارۃ بودی کہ روت آوردی باز اسلام  
آوردی با جمیع طہارۃ باطل شدی و این نیز همان بود مسلک اگر تیمم نماز میکند از و و کافر می گفتہ است  
و از آب یعنی آب بکیر باید کہ این نماز را تمام کند و آنجاہ آب خواهد اگر آب خواهد اگر آب بندش طہارۃ شد  
و این نماز بار کند و اگر نہ دہندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت در آب نمازش تنہا شود و آب  
خواہد و اگر نہ دہندش طہارۃ سازد و نماز کند از و اگر نہ دہندش باز تیمم کند و نماز کند از و کہ در آب گفتن مومن  
بمچون یافت است و نہ دہندش بمچون ریخت آب بر گاہ تیمم آب یا نہ تمش باطل شود و بر گاہ آبش بر دیم  
کنند و نماز کند از و اگر تیمم میان نماز سراب دید و آنجا رفت معلوم شد کہ سراب است نمازش تنہا شود و  
تیمم باقی بود کہ روی برگرداندن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است بی بناء بحدین نماز میکند از  
در کرد و انید بہینہ است آنکہ مسح بر نیارده است یا دوش آمد کہ آورده است باز وی کرد انید بہینہ است  
آنکہ نہ مسح بر نیارده معلوم شد کہ مسح بر نیارده است یا زن نماز میکند از و روی کرد انید بہینہ است آنکہ  
ویرا حیض آندہ معلوم شد کہ نیامہ است یا بر جامہ زیادہ از زری لون دید و چنین داشت کہ نجس  
است معلوم شد کہ نیست یا روی بگردانید بہینہ است آنکہ فاتیہ بر من است یا دوش کہ نیست درین نمہ  
صورتها نماز روا نہد کہ روی گرداندن بقصد بر انداختن نماز است فی بقصد بنا و اگر تیمم در میان نماز  
سراب دید و نماز تمام کند از و آنجا رفت سراب بود و نماز کند از و روا بود و تیمم باقی بود و اگر دو آب جام  
یکی پاک یکی پلید و لیکن نمیدانند کہ پاک کدام است و پلید کدام ویرا باین ہر دو جام طہارۃ روا نہد و یا یافت  
این ہر دو آب جام تیمم روا بود و در ہر دو آب جام بخوری جایز نہد و بعضی مشایخ گفتہ اند بہر دو آب جام  
طہارۃ کند مسح اگر دماصح آنست کہ ہر دو آب جام را ور یکدیگر آمیزد اما این وجہ با خود نیست کہ احتمال  
وارد کہ نخست باب پاک طہارۃ سازد و بار دوم باب پلید پس اعضایش پلید شود عبد اللہ مبارک فرمای  
شافعی رحمہما اللہ گفتہ اند کہ بہر آب جام طہارۃ میسازند و نماز میکند از و انود قاضی اچان رعناوی

آورده است که هر دو آب جام را در یکدیگر آمیزد و یقین شود که هر دو آب پس بدی تیمم کند نماز بگذارد  
 و او را اگر سه آب بود یکی پس بد و پاک اکنون نحسی جائز بود و نحسی کند و یکی آب جام را حکم  
 بر پس بدی از این دو آب جام دیگر طهارت سازد و او بود اگر حاجی آب مینگی می آورد یا یافت آن آب  
 تیمم را بنود بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب دیگری در دست و می تیمم کند نماز  
 گذارد آن کس بازان بیع را بوی اقامت کند و می تیمم کند و نماز گذارد و او بعضی گفته اند که آن را بیک  
 کند بر دیگری برود و بر آن آب دستی نماند و هر دو تیمم میکند و نمازی گذارد اما صحیح است که آن را بیک  
 بایر غفران مصلحت آن آب از طهارت زایل شود و تیمم کند نماز بگذارد و او بود اگر آب بسیار است  
 و لیکن خوردن را باید تیمم کند نماز گذارد و او را ما خواجہ ابو الحسن رستنی رحمه الله گفته است که چو بچه  
 کند و در آخر چوبچه بگذاشت که شک را در آن چوبچه روان کند و در آن آب روان طهارت سازد  
 آن آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجہ امام نجم الدین حسن رحمه الله گفته است که آب را حاک  
 بخورد و آب و می ضایع شود و اگر بعضی بود و از آن باید که چوبچه روان کند و از آن آب روان طهارت  
 سازد و آن آب تا که آن طشت جسم بیدر گیرد و بخورد که آن آب پاک کننده است مسئله منم آب یافت و  
 طهارت ساخت لحد خشک ماند آب شمش باطل شود یا نه اگر آب را بسینت خرچ کرده است چنانکه آب در  
 روان و مینی کرده است و هر عضو را سه بار شسته است شمش باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر این آب را  
 بغیر عضو خرچ کرده است چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را سه بار شسته است و تیمم  
 باطل نشود که آب چندانی نبوده است که طهارت را بس بود یا فتن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد  
 و لیکن خوردن ستوران میباشد و جو و آن آب تیمم کند و او بود اما خواجہ از محمد رح روایت کرده است که با  
 آب طهارت سازد و در جای و آن آب مستعمل را بگیرد و ستوران را آب مستعمل شاید و او را و اگر در محتاج شود  
 و بر این شاید خوردن جماعتی از ستیمان آب صباح یا قند چندانی که یک کسی را طهارت بس آید و اگر همه تیمم را  
 از حدت کرده اند تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر همه تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باطل  
 و اگر بعضی از حدت کرده اند و بعضی از جنابت تیمم آن که از حدت کرده اند باطل شود و تیمم آنها فی کراه  
 جنابت تیمم کرده اند باقی بود و این جای بود که بیرون نماز باشند و اگر نماز باشند که آب یافته چندانی  
 که یکس را طهارت بس آید و اگر همه تیمم از حدت کرده اند نماز همه تباه شود و تیمم همه باطل شود و اگر همه تیمم  
 از جنابت کرده نماز همه باطل و تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدت و بعضی از جنابت کرده اند امام تیمم و  
 و تیمم که از حدت کرده است باقی بود و نماز امام و آنها فی کراه حدت کرده اند و او بود و تیمم ایشان باقی بود و نماز تیمم

انسانی که از حدت کرده اند باطل شود و اگر این را همه بیک کس دهند تا وی طهارت سازد و دیگر  
 تیمم کنند و نماز کند از هر دو ابوداود اگر جماعتی از میمنازکی آب بخشید بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخش درست  
 نیاید بر همه مشایخ که تجربه نه پذیرد بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخش درست نیاید و بقول ابو یوسف  
 و محمد بن حماد درست آید و اگر این آب چندانی بود که همه اطهاره بس آید و تیمم بهیه باطل شود و اگر طهاره  
 بس نیاید تیمم بهیه باقی بود و اگر اینها به آب را قبول کردند بیک کس بخشید بقول ابو یوسف و محمد بن حماد  
 اسکال نیاید که تیمم آن کی باطل شود از ابوحنیفه رجحان در روایت به بیک روایت باطل شود قیاس به فاسد  
 افتاد بعضی تسلیم اقتداء ملک ثابت شود تا اگر دیگری بگری بفرستد درست آید اما ابو العباس غنی که در قیه بود  
 با محمد بن رجحان است از ابوحنیفه رجحان روایت کرده که تیمم آن کس باطل نشود که این بخش بقول ابوحنیفه  
 رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تیمم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پسیدن شرط نیست بانی  
 بقول عمر بن عاص رضی الله عنه شرط است بقول امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرط نیست بنابراین بود که  
 وقتی در صحرا آب یافتند عمر عاص هم گفت با صاحب الخوض اجزأ و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا  
 صاحب الخوض لا تجزأ بنابراین بود که آن آب بچشم عمر عاص رضی الله عنه اندک می نمود ولی بخیر آن می دید و آن آب  
 بچشم امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسیار می نمود ولی بخیر آن می دید و در آن آب طهارت ساختند معلوم نشد  
 که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگر چه زن بوده باشد یا بنده قول نبی  
 مصدق بود اگر صاحب غرض بود یا مفسد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشید حال بود  
 حسن یا از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که قول بی مصدق نبود که حکم مفسد آن دارد  
 خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است که حکم مصلحان دارد و قول بی مصدق بود و اگر این جماعت  
 دو فریق شد بعضی گفته اند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفته اند که این آب پلید است  
 تیمم کردند اقتداء ایشان به یکدیگر و انبوه باید که تیمم هر قیما از امامت کند و متوهمی هر قیما از  
 امامت کند اگر یکی باب مطلق طهاره ساخته است امامت کند بر دو کرده بوی اقتداء کنند و ابوداود اگر  
 امام را حدث رسید و برادر یا رابست بنی بنای میرو و نشاید که ازین دو کرده کسی اخذ کند نماز  
 بهر تابه شود باید که متوضی هر متوضی را پیش رود و تیمم هر تیمم را پیش رود و اسکال آید که نماز یکی  
 است و امام دو چگونه بود امام حکما و درست ولیکن حقیقه یکی پیش نیست بر آن قیاس که آب پاک بود  
 و هر قیما از نماز روا نبود و بر آن قیاس که آن آب پلید بود متوضی را نماز روا نبود حقیقه امام کی  
 پیش نیست چنان امام از پلید باید که رد کرده است یا چنانکه چنانکه ایشان را تمام کند و تیمم نیز

و باقی نماز را لاحقا تمام کند اگر این دو طایفه کم شش نماز گذارند آنگاه آب مطلق دیدن طهارة ساختن اکنون اقتدا ایشان بسبب یکدیگر درست نیاید اما اگر شش نماز گذارند و آنگاه آب مطلق دیدن طهارة ساختن اکنون اقتدا ایشان بسبب یکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت انسانی کنند و تیمم کرده باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان نادر آمده ولیکن چون شش نماز ایشان نادر آمده ترتیب ایشان ساقط شود اگر بدان قیاس آن آب ملیده شده باشد پس جامها متوضیان از آن آب ملیده شده باشند بدین معنی باید که امامت آنها کنند که تیمم کرده باشند اگر تیمم در میان نماز مشکوک یافت باید که برگردد نماز تمام کند که شک هست در پاک گشتن کی دی در شریعت شک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از آن آب طهارة سازد و آن نماز را باز کرد و بگوید عله و ما رحمهم الله بقول شافعی رحمه الله باز نکرد و اند اگر هم از ابتدا آب مشکوک است بقول شافعی و مالک رحمه الله آن آب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول عله و ما رحمهم الله از آن آب طهارة سازد و تیمم بادی یا کند و بقول خیر رحمه الله برود و باید که در یک طهارة جمع آید و ترتیب شرط دارد و بقول عله و ما رحمهم الله هر دو باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جای پدید آید که باب مشکوک طهارة ساختن و نماز گذارد ویرا حدیث رسید و تیمم کرد و همین نماز را باز نکرد و بقول خیر رحمه الله و انبؤ و بقول علما ائمه را و بود اما اگر نخست تیمم کرد و باز باب مشکوک طهارة ساختن و نماز گذارد و بقول علما ائمه را و بود و بقول خیر رحمه الله و انبؤ اما اگر باب مشکوک طهارة ساختن و تیمم باز کرد و بادی اکنون با اتفاق بدین طهارة را و بود اگر باب مشکوک طهارة ساختن و تیمم بادی باز کرد و نماز گذارد و بعد از آن باز باب مطلق رسید طهارة باز ساختن باز نیامده آب مطلق شد بادی آب مشکوک هست باید که باب مشکوک عمل نکند زیرا که بان قیاس که آب مشکوک پاک گشته بود بسیار آب مطلق طهارة تباہ نشود و اگر بدان قیاس که پاک گشته نبود پس تیمم بادی باطل شده باشد پس تیمم کند و نماز گذارد و بود و مسئله اگر باب مشکوک و نیت تم و خاک یافت بکدام عمل کند و بقول مالک و شافعی رحمهم الله باب مشکوک و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه بنیید تم و بقول ابو یوسف باب مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله هر سه عمل کند و تیمم در میان نماز بنیید تم یافت بقول ابو حنیفه نمازش تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله هر سه کند و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه الله بنیید تم طهارة سازد و آن نماز را باز گذارد مسئله موثقی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز گذارد و روز دهم و در عید تیمم شد معلوم شد که روز نخستین ماه رمضان جتاه رسیده بود و روز دهم بایش همه

رد او بود نماز بار داد اگر بعد از آن یا بنده آب بوده است و نیم کرده است و نماز گذارده رد او بود اگر  
 بعد از آن یا بنده آب بوده است چنانچه غسل را پس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز نایاب گذارد  
 و اگر بعضی از آن یا بنده آب بوده است و بطهارت نماز گذارده است بعضی از آن یا بنده آب بوده است  
 نیم نماز گذارده است آنچه را آن یا بنده آب بوده بود و نیم نماز گذارده است رد او بود آنچه را آن یا بنده آب بوده است  
 و آنچه را آن یا بنده آب بوده است و آنچه را آن یا بنده آب بوده است و آنچه را آن یا بنده آب بوده است  
 اگر بنا بر آن باشد که نیم کرده و نماز گذارد و بار حضرت رسیدش آب یافت چنانکه طهارت را پس آید و طهارت  
 ساخت نماز گذارد و آن نماز نیر رد او بود بر نماز که نماز داده است باز قضا کند و زعمده بیرون آید و  
 اگر در سفر است ویرانجا است رسیده است اندک آب یافت بیاید لمحه لمحه را تر میکند چون آید  
 لمحه را تر کند و بگوید علما و ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون آید بگوید شک شافعی رحمهم الله از عهده جنابت  
 بیاید مسئله اگر جنب است بادی چنان است که طهارت را پس آید بگوید شافعی رحمهم الله بدان است  
 طهارت سازد و نیم کند از برای باقی جنابت بگوید ما رحمهم الله آب حیح کردن فائده ندارد  
 و نیم کند نماز گذارد چون حدیث رسیدش بان آب طهارت سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا بطهارت ساخت  
 به نماز اندر آمده باشد آب بانگردن رد او بود الا درین مسئله که نیم دی از جنابت است و چهار بار بنام  
 شستن دی از بهر حدیث پس طهارت تمش قوتیر آید و طهارت حدیث ضعیف بود و اگر این آب چنان  
 بود در خودی یا در اعضا و دی همچون روغن چرب میشود بگوید ابو یوسف رحمهم الله از عهده جنابت بیرون  
 آید و بگوید ابو حنیفه رحمهم الله از عهده جنابت بیرون بیاید مسئله اگر متوضی جماعتی نماز را تمام  
 میکنند امام را حدیث رسیدش یکی از نماز را ضعیف کرد بگوید محمد نماز همه تباه شود و بگوید ابو حنیفه  
 و ابو یوسف رحمهم الله رد او بود مسئله اگر متوضی نماز میکند از دو یا سه حدیث رسید بنا بر آن آب  
 نیافت نیم کرد و همه بخواب یافت طهارت ساخت و بر نماز بنا کند رد او بود اما اگر نیم کرد و بار کشت  
 و در راه آب یافت قیاس این است که نماز تباه شود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارت  
 سازد بنا کند رد او بود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است اما اگر بجای نماز آمده و انگاه آب یافت  
 با اتفاق نماز تباه شود مسئله اگر تمام را در میان نماز حدیث رسید میتوان که سما بخوابان بنا کند اگر  
 رد کرد و نماز تباه شود مسئله اگر جنب است و بادی آب چنانکه غسل را پس آید طهارت ساخت  
 باقی الشیر یحیی نیم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد درین نماز قهقهه بخندید آب یافت  
 چنانکه غسل را پس آید و بگوید ابو یوسف رحمه الله شستن را باز نشود بگوید ابو حنیفه و محمد باز نشود

بنابران اصل است می این نماز را بطهارت میگردارد و یا بطهارت خاک بقول ابو یوسف بطهاره خاک  
 بقول ابو حنیفه و محمد و جماعه بهر دو طهاره مشروع کرده است چون قهقهه خندیدیم میبش باطل و نیم شستنا  
 مسئله یکی دیگر بر تعلیم میمیدد اگر در روایت نمازی نیست و در برابران نیم نماز را بنمود و اگر  
 بر یکی را نیست نمازی نیست و در برابران نماز را نیست اگر یکی را نیست نمازی بود نمازش روا بود و  
 از آنکه نیست نماز بنمود نمازش روا بنمود اگر یکی را نیم جنابت رسید غسل آورد لموضع خشک مانند پس از آن نیم  
 کرد و از برای جنابت باقی ویرا حث رسید و نیم کرد و نماز گذارد آب یافت اگر این آب چندانی بود  
 که بر دو راس آید هم لمعه را و هم طهاره را نیم در حق بر دو باطل شود و اگر چندانی که بر دو راس  
 نمی آید نمی لمعه و بی طهاره را نیم در حق بر دو باقی بود لیکن آن آب را لمعه صرف کند تا جنابت بکشد شود  
 اگر آب چندانی بود که ازین دو یکی را بر آید لمعه را یا طهارت را آب را لمعه صرف کند و نیم در حق طهاره  
 باطل شود و باقی بر روایت زیادات باطل شود و این قول محمد است رحمه بر او ایتمه موقوف باطل نشود و این  
 قول ابو یوسف رحمه بدان روایت که نیم باطل شود آب در حق لمعه مستحق صرف ندارد و بدان  
 روایت که باطل نشود آب را در حق لمعه مستحق صرف دانند مسئله اگر چینی است یکی مرده و زنی را چینی  
 پاک شده و ایشان از چندانی آب است که یکی را بر آب را که خرج کند اگر میت را در آن حق بود اتفاق  
 بر میت صرف کند و اگر میت را در آن آب حق نیست بعضی گفته اند میت صرف کند ویرا بغسل پاکت معالم  
 آخره فرستند که ویرا غسل آخرین است اما خواجه امام سرخی رحمه الله گفته است که غسل میت واجب  
 است و غسل جنب فرضیه بدان آب باید که مرد جنب غسل آرد میت را نیم دهند و زن نیم کند و مرد  
 امانت کند و زن بوی اقامه آید و بر میت نماز گذارد و بجاک دفن کنند اگر این حق کسی است  
 از ایشان وی اولتر بود که غسل آرد مسئله زمین پلید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمه  
 بدان زمین نه نماز را و بدو نیم این انگاس نجفی رحمه از علماء ما رحمه الله روایت میکنند که هم نماز را و  
 و هم نیم نماز را روا نیست که نماز را و بدو نیم روا بنمود و اشکال آید که نماز را رواست چرا نیم روا نمی آید  
 از برای آنکه نیم را صعبه اطیب باید و آن زمین از نجاست اندک نماز را رواست و اگر نجاست اندک  
 در آب اندک اقامه آب اندک را نجس کند بدین معنی نیم روا بنمود مسئله زمین پلید شود چون بشوی  
 پاک شود دلیل بر آنکه در مسجد رسول علیه السلام اعرابی بر خاست بول انداخت صحابه ویرا منع کردند  
 رسول علیه السلام فرمود منع نمیکند صحابه شما شوش کردند چون اعرابی غایب شد و گفت خدای مرا سام زد  
 و محمد را رسول علیه السلام گفت ای اعرابی چرا تنگ کردی چیزیکه خدای عزوجل نماز را که اندر دست خیر

آنرا نشخواری گفت یا رسول الله شما را چیزی مکلفند ایشان گفتند اشکال آمد که امر سبب پاک شدن  
 زمین سجد قول تعالی الطهیرتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود چه را رسول علیه السلام بر  
 منع نکرد درین تاویل است یکی آنکه اگر اعرابی را منع کردی دوی شروع کرده بود و در باطن دوی غلبه  
 افزد دوی دیگر آنکه اعرابی نوحه بود بنایستی بکفایش خود باز رفتی دیگر از برای بیان احکام تا اگر زمین  
 نجس شود و آنند که بشستن پاک میشود دلیل آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب در زمین  
 زمین اسبه بارشسته این جایی بود که زمین بلند بود و اگر زمین منکاف بود باید که سه بار آب بریزند  
 همانند نافود منجور باز آب بریزند یا سیوم پاک میشود که در معنی نافتن شود و اگر نرم در یک آب خوار است  
 شرط پاک ریختن آب سه بار است و اگر زمین سخت است با تموار آب در منجور و وانکه بسیار پاک شدن  
 و این زمین دشوار بود اگر به جمل می باید زمین آبگردانند و روی زیر و زبر کنند و اگر مانند نم در  
 ایام خشک شود پاک شود و قال علیه السلام در زکوة الارض یسبها اگر تر شود دیدی یا زاید یا نای از  
 ابو جعفر رحمه در روایتی بعضی گفته اند که اصح آنست که باز آید بعضی گفته اند اصح آنست که زیاده را ببرد  
 تا مسکین پاک شود باید که کفندی بریزند و بر گردانند و از روی زیر و زبر گردانند و زیر و زبر کنند  
 فصل در بیان پاک داشتن جایی در فضیلت هم باینکه هم بخرد و اجزاء امت است اینست قول تعالی  
 ان طهرت لی الطائفین و العاکفین و الرکع السجود این امر در حق خانه کعبه است اما مسجدی دیگر درین فصل  
 در آئیند اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجد او ظهور ایحاد در کنی الصلوة قیمت و صلت  
 و اجزاء امت اینست که یکس از فرضیت جایی پاک امنکر نشده است و نشود هر که منکر شود کافر گردد  
 و اگر بجای پاک نماز میکند او گردد بر کردی نجاست است نماز را بود و با کراهت اگر بجای برود  
 قدم کم از درمی نجاست است بعضی از مشایخ گفته اند که نماز را بود که قیام بیک قدم معتبر اند قدم دیگر  
 در معنی از اواید شود و زوائد را اعتباری نیست لیکن بجای او که یکقدم را بر زمین نهند یکقدم از اواید  
 چون بر دو قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از درمی شود و دیگر کن جمع آید بیک قدم را و آنست نماز  
 تنه شود که مستعمل نجاست شود اما اگر قدم بر کم درمی نجاست بود یکقدم بر بجای پاک بود نماز را بود  
 اگر زیر قدمش کم درمی و کم درمی بجای بچده چون بر دو در یک کن جمع آید زیادت از درمی شود نماز  
 تنه شود اما اگر پیش از آنکه بر سر سجده نهاده ای و قدمهای ابجای پاک نهند و سجده آورد  
 او در و او این جایی که نجاست غلیظ بود و اگر نجاست خفیف بود و او اگر چند جمع کنی زیاده  
 از درمی شود مسئله اگر کسی سجده آورد معلوم شد که بجای سجده پیچیده بود و تنه و آن سجده را بر جای



تضاکنند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا بود و بقول ابو حنیفه رحمه الله و محمد بن اسماعیل و ابو داود که اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله  
 سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی است که رکن بر جای پدید آوردن سجده را بر جای پاک تضاکنند  
 و تواتر کردن از برای آنکه وی سجده را بنهاند سر را بر تمام میدارد که آنجا صالح باشد آوردن سجده را  
 اما اینجا صالح نیست آوردن پس سجده پاک جای تضاکنند و ابو داود اما اگر نماز تمام کرد آنجا معلوم شد  
 که جای سجده وی پدید بوده است بر قول صاحبیه رحمه الله نمازش تباه نشود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت  
 آمده است که نماز را بود از برای آنکه سجده بنوک بینی مغیر آمد و نوک بینی کم از درمی است نماز تباه نشود اما  
 این جای بود که بغض ورت همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیاد و دست تفاوت  
 نماز تباه نشود و ابن عمر از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که اذان قول بجمع کرد و گفت که نماز تباه نشود  
 و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل اشکال نیاید که نماز تباه شود اینجا می بود که نجاست غلیظ بود اما اگر نجاست  
 حقیقه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و دیگر روایت از محمد بن اسماعیل و ابو داود و دیگر روایت محمد بن اسماعیل  
 که چهار یک آن موضع را اعتبار دارد که بر آن جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پدید شد که  
 گوشت و پراخوردن رواست اتفاق نماز را بود از برای آنکه قول محمد بن اسماعیل اشکال نیاید که نجاست  
 که گوشت وی میخورند بقول محمد بن اسماعیل و ابو یوسف رحمه الله و ابی یوسف و ابی حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و ابی یوسف  
 حنیفه کثیر فاحش باید یا روا می نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش است چه فرق بود میان آنکه کم  
 کثیر فاحش بر جامه بود یا بر وی بر آنجا سجده کرد و اگر نجاست زیر دست است نماز را بود و یا بی  
 بقول زفر رحمه الله و ابو داود و بقول علامه تلمذ رحمه الله و ابو داود و سلمه اگر نجاست در زیر زانو است  
 روا بود و یا بی قول زفر رحمه الله و ابو داود و بقول علامه تلمذ رحمه الله و ابو داود و دیگر روایت آنست که روا بود  
 لیکن درست آنست که روا بود این بنا بر آنست که دست زانو بر زمین نهادن رکن اصلی است یا بی قول  
 زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علامه تلمذ دست نهادن رکن اصلی نیست و زانو در روایت است  
 دیگر روایت آنست که رکن اصلی است و دیگر روایت بی صحیح آنست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو نهاده سجده  
 یعنی رکوع شود و رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله و اگر مسلمانی نماز میگذارد و جای سجده پاکست  
 استین را و یا دامن را بر جای سجده می آورد و یا بی قاضی امام علی استنجایی رحمه الله میگوید و ابو داود  
 که هیچ چنان مصلح بود و ملاحظه بر روایت آنست که روا بود اما اگر دستها بر زمین پدید نهد و بر پشت دست خود  
 سجده آورد و روا بود اتفاق اگر زمین پاکیه و یا سنگریزه پدید شد چنانکه زمین نجس شد با کثرت  
 کیهان نیز سنگریزه پدید می آید یا کثرت و یا بی قاضی امام علی استنجایی رحمه الله میگوید اگر گویا هست که در دست نمی آید

به تیغ زمین پاک شود اگر در دست می آید به تیغ پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فوق نیست  
 مکان پاک نشود مگر که یا ران آید یا ب روان بروی بگذرد تا پاک شود اگر در زمین پدید آید بر آب و  
 شود گیاه بروی همان نجاست بخوابد بروی غار میگذارد و را بود اگر پوستی است یکری  
 پاک است و دیگر روی پدید بران روی پاک غار میگذارد و را بود یا لی در قواید خواه امام ابو حنیفه  
 رسیدنی روایت است که را بود اما ظاهر روایت آنست که را نبود اگر این را دو کنی  
 دو نشود و آن موپها را جدا کنی شستر شود پس بران پوست غار را و نبود درشت دی  
 بقای آورده است که هر چه را دو کنی دو شود اگر یکری و پاک شود و دیگر و پدید بران روی پاک غار گذارد  
 را بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پخته و مانند آنها گفته است که را بود قیاس  
 آنکه و هر چه را دو کنی دو شود شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که پوست را دو کنی دو  
 نشود آن موپها را از وی جدا کنی و شستر شود پس بران پوست غار را و نبود اگر جامه است  
 دو تایی روی پاکست و یکری و پدید بران روی انروی پدید را بر زمین می نهند و آن روی  
 پاک غار میگذارد بقول محمد را بود و بقول ابو یوسف رحمه الله را و نبود اما بعضی گفته اند که این اختلاف  
 در حق جامه نمکده ناکرده آید اگر جامه نمکده بود باید که با اتفاق را و نبود که حکم کی دارد و اما بعضی  
 گفته اند که اختلاف در حق جامه نمکده کرده آید که اگر ناکند بود با اتفاق را و نبود که حکم دو جامه  
 دارد اگر جامه است و و تا بر یکری نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده است اتفاق  
 بروی غار را و بود یا لی ظاهر روایت را و نبود اما خواه امام زاهد فرجه رحمه الله گفته است که در لوا ابو یوسف  
 رحمه الله روایت است که را بود قیاس آنکه حکم یکجامه دارد اگر یکری نجاست زیاده درمی رسیده است و کم  
 درمی دیگر سرایت کرده است بران روی که کم درم است غار گذارد بقول محمد رحمه الله را و بود و قول  
 ابو یوسف رحمه الله را و نبود اما با اتفاق با وی غار را و نبود اگر نهانی است ایره و استر پاک و آکنده پدید  
 بران نهانی اتفاق غار را و بود بشرط آنکه سختی زمین پیشانی برسد اگر جای غار یعنی مصلی غار نمک  
 است که بر هر چه آفتنی عین انچیز از وی نماید آن جای غار را بر زمین پدید نمی آکنند و بدانجای غار  
 گذارد و را بود یا لی مختار خواه امام زاهد فرجه رحمه الله روایت است که را بود مختار شیخ الاسلام  
 بر آن الدین رحمه الله اینست که را و نبود سسته تن بر یکجای غار سسته غار امامت کرد و غار پاک غار پیشین  
 و غار دیگر و غار شام بعد از غار شام بدین جا اسجده نجاست یافت زیاده از درمی قیاس است  
 که هر که را می کشند وی با قوم خویش غار را باز گذارد اما خواه امام زاهد فرجه رحمه الله گفته است که ظاهر روایت

که امام نازشام با قوم خویش باز کردند این اختیار خلف ایوب است احمد الله ابراهیم ستم حرمه  
 گفته است که امام ناز و بکر و شام با قوم خویش باز کردند در مسجد باوی بوری و مصلی افکنند  
 که ایت بود در قنای کرجی است اگر بر بوری یا مسجد مصلی اندازد و نماز بکند از کرده بود و  
 مشایخ ما و راه شهر رحیم الله کرده داشته اند و گفته اند که بطریق مبتدع است سجده بر  
 خاک آوردن فاضله بود قال النبی علیه السلام الصلوة علی یابلیه الارض افضل از اینجا  
 است که مشایخ ما و راه النهر بر روی بوری یا مسجد مصلی کرامت داشته اند مصلی افکنند  
 که آن طریق مبتدعان میشود و سجده بر خاک آوردن فاضل تر بود دلیل بر آنکه زاهد صحابه  
 عبد الله بن مسعود و رضوان الله علیهم اجمعین ایشان چون سفر در یارفتند یا  
 خاک بر جود بردند و در کشتی ریختند و بر خاک سجده آوردند ایشانرا گفتند که ای  
 یاران رسول علیه السلام از چه معنی است که بخاک تقرب می نمایند ایشان گفتند که ما از خاکیم  
 و باز خاک خواهیم شد و این آیه بر خواندند قولی تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها  
 نخرجکم ناره اخری بروایت آمده است که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خدمت رسول  
 علیه السلام مسجد اندر آمد تا نماز کند یاران باریده بود و پیش محراب تر شده گفت یا رسول  
 الله دستوری باشد تا آن آب و گل را پاک کنم گفت بکن از یا صدیق تا در میان آب و گل سجده  
 آیم بر پروردگار خود را پس معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضله بود و فصل در بیان  
 کرامت مکان اگر پیام بجهت نماز میکند در بر قول شافعی رحمه الله میگرداند و ابودبی کرامت  
 و بر قول علماء طایفه رحمه الله نماز را و ابودبیکن با کرامت بود که ازین نوع بود که بر بام کعبه بر آمدن  
 ادب نبود اگر مسجدی بود که در پیش آن مسجد کلین یا کرباه بود یا جای طهاره اگر دو دیوار است در  
 میان با اتفاق کرامت نبود و اگر دیوار یکی بود و خواه امام فخر میگوید که کرامت بود و شیخ الاسلام  
 برافان الدین میگوید که کرامت نبود که سبب کرامت قریب بخاست است چون حجاب در  
 میان آمد کرامت ارمیان برخواست اگر در کلین نماز میکند از با اتفاق کرامت بود و در مسجدی که  
 پیش محراب او کلین بود در آن مسجدی نماز میکند از کرامت بود و در کرباه نماز کند از کرامت  
 کرامت بود و یانی اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت شود کرامت نبود اگر بیرون آید وقت  
 و جماعت فوت نمیشود کرامت بود و خواه امام اسحاق علیه السلام میگوید که کرامت بود و شیخ الاسلام  
 هر دو خانه احترام گزینی و بکرابه در آمدی و با خادمان در کرباه نماز کند از کرامت بود و در کرباه

نماز گذارد و ابودیان دو روایت است یک روایت کرامت بود و یک روایت کرامت  
 نبود جایی که در پیش نماز گذارنده التماس برافروخته بود که ایت بود اما اگر شمع بود یا  
 مشعل یا قندیل کرامت نبود در خانه که صورت بود در آن خانه نماز گذاردن کرامت  
 بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد و از داد که یا رسول الله رسول  
 علیه السلام گفت یا اخي جبرائیل چرا اندر نمی آیی گفت یا رسول الله در حجره شما صورت است  
 چگونه اندر آیم روایت خواجہ امام بکر خواہر زادہ رحمہ اینست کہ نجاشی میری ہدیہ فرستاد  
 بود از برای رسول علیه السلام بر آن سر صورت سپ و مرد بود و دیگر وایت کہ خود پاک شد  
 و دیگر وایت اینست کہ رسول علیه السلام پاک کرد در روایت امام خواجہ امام اجل سر حصی رحمہ  
 اینست کہ نجاشی پردہ و ہدیہ فرستادہ بود بر آن پردہ صورت بود رسول علیه السلام خواست تا  
 انصورت را بدر اند جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله در زیر قدم افکند تا  
 در معنی امانت شود انگاه جبرائیل علیه السلام بجزوہ اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه  
 کہ صورت و سبک بود ما دیاران من اندر هیچ اندر نمی آیند خواجہ امام زاید فرج رحمہ کفایت  
 کہ فرشتہ رحمت در نیاید اما از فرشتہ عذاب خالی نبود خواجہ امام اجل سر حصی رحمہ کفایت  
 کہ کرامت جایی بود کہ این صورت بر دیوار یا بر سقف خانہ یا در پیش نماز گذارندہ بود و کشتاد  
 اما اگر در زیر قدم باشد در معنی امانت شود کرامت نبود خواجہ امام بکر خواہر زادہ رحمہ کفایت  
 است کہ چون صورت در خانہ بود کرامت بود صورت بچہ صفت باید تا کرامت بود صورتی بام  
 کہ اگر جان بہ تن وی اندر آرند تصور زیستن دارد اما اگر تصور زیستن ندارد کرامت نبود  
 چنانچہ سمری تن و تن بی سر بود کرامت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و  
 یا یکی چشم نبود کرامت بود اگر جان بہ تن اینہا اندر آرند تصور زیستن دارد مسلم  
 اگر طوق بود بر گردن کرامت بود کہ بعضی از جانوران را بر گردن است بعضی از منہ  
 کفایت اند اگر صورت ریزہ بود کرامت نبود کہ بر انگشتی و انیال میغیر علیہ السلام صورت شبیر  
 بود بر انگشتی انش بن مالک رضی اللہ عنہ صورت مکس بود بر انگشتی ابو ہریرہ ع  
 زنجبر بود پس معلوم آمد کہ صورت ریزہ بود مگر نہ نبود اما ظاہر روایت اینست کہ آن در  
 ابتدا اسلام بودہ است اما اکنون کرامت بود رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود  
 ان اشد العذاب یوم القیامۃ للمصورین بعضی بزرگان چنین کفایت اند در آن خانہ کہ

می بود یا آنکه فساد بود و چنانکه نزد یا شطرنج یا در خانه وی بر سر بود و در آن خانه فرشته در نیاید  
و در آن خانه نماز گذاردن گرامیت بود و خواجہ امام زاید خضر رحمہ اللہ حدیسی روایت کرده است بمطابق  
درست تا سید عالم علیہ السلام کہ ہر کار وائی کہ بر حسن بود در آن کار و آن صبح برکت نبود در سطح خانہ  
نماز گذاردن کہ گرامیت بود و در گورستان نماز گذاردن گرامیت و آن فعل چہودان است کہ ایشان گور  
پیشہ خود و قبہ ساختہ بود و نماز میگذارند و در راہ گذار عامہ نماز گذاردن گرامیت بود و چون گذارند  
را ضرر شود اگر ضرر نرسد چنانکہ گوشہ ایستد و نماز گذاردن گرامیت نبود و اگر راہ ملک دومی در راہ  
گذارد و اولیہ بود و اگر چہ در راہ مشرکان را شرک کنی است اگر در ملک مومنی اندر باید کہ هیچ ضرری  
نرساند کہ عبد اللہ مبارک مزودی پیش امام اعظم ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ تحصیل کردہ بود و فی الجازۃ  
فتویٰ شد ابو حنیفہ خبر دیر گفت کہ ای پسر چون تخریسان روی سہ پند از من بر ایشان بگوی  
یکی آنکہ زن سہ طلاق را در خانہ ندارند و دوم آنکہ پای در ملک کسی بیدستوری خداوند ملک  
ندہند سیوم آنکہ خلیلی از ملک مردمان بی اجازہ خداوند ملک نشکند کہ ہر کہ این گناہ را شور دارد  
بترسم کہ بشومی آن معصیت اندک از عبادۃ ما و تنہای تضاد سادہ وی از سبب خوار و اشتن  
این گناہ باطل شود و انکاء ایحدیث روایت کرد قال علیہ السلام اصغر الذنوب عند اللہ تعالیٰ اکبر عند الناس  
و اکبر الذنوب عند اللہ کما اصغر الناس لاصغرة مع الاطوار و لا کبيرة مع الاستغفار رسول علیہ السلام فرمودہ  
است کہ گناہ بجمرت و در گار خورد و خوردن بزرگ بود و بزرگ بود و گناہ بزرگ یک حق تعالیٰ بزرگ  
بود و چون بزرگ بندہ بود خورد و خورد و گناہ خورد و چنان خورد و مانند چون بزرگ اطار کند و گناہ بزرگ مانند  
چون توبہ استغفار کند تا بجز شود **باب چهارم در بیان ستر عورت** ستر عورت  
فرضہ است برائیت اخبار را یہ نیست کہ قولہ تعالیٰ یا بی آدم خذوا زینکم عند کل مسجد ای استروا  
عورتکم عند کل صلوة قولہ تعالیٰ و تیا بک فظہر این امر در حق رسول علیہ السلام است اما قیاس این  
بہم امت را جامعہ پاکد اشتن فرضہ است حدیث آنست قال ابی علیہ السلام لا یجوز الصلوة للمیض  
یعنی بخار از مالک رختہ روایت آمدہ است کہ ستر عورتہ فرضہ نیست چنانکہ از عطار جرحہ بشر روایت آمدہ  
است کہ اگر بغضاد فطرہ خون بر جامہ رسد و روائی نماز باز ندارد و از شافعی رحمہ اللہ روایت آمدہ است  
کہ متروک تسبیہ حلال است اما اینہا از ایشان خلافت فی اختلاف ظاہر روایت نیست کہ متروک  
تسبیہ بعد اہرام است زیادہ از دومی چون بر جامہ رسد و روائی نماز باز دارد و ستر عورتہ فرضہ  
است کہ مخفی رحمہ کفہ است کہ مردان را عورتہ غلیظہ سہ است و بروایتی چہار و زنان را دو وی قیاس

کرده است و عوزة عورة غلیظ را بنجاست غلیظ عورة تخفیف را بنجاست تخفیف انظار بر روایت  
 اینست که قیاس وی درست نیست از اینکه اندام مخصوص که عورت غلیظ است کم در می  
 است یا برابر در می بنجاست غلیظ کم از در می است یا برابر در می بنجاست غلیظ کم از در می  
 و برابر در می روای غازی باز ندارد پس با یکی عورت کشاده غازی را و داشته باشم  
 انظار بر روایت اینست که هر عضوی که اگر عورت است چهار یکی از وی کشاده شود روای غازی  
 باز دارد و فرق میان تخفیف و غلیظ نیست و چون بعضی از برنگی غلیظ بعضی از تخفیف بود  
 جمع کنیم چون بر امیر چهار یکی عورت غلیظ شود روای غازی باز دارد از عورت غلیظ چند  
 می باندند روای غازی باز دارد بقول ابو حنیفه و محمد و جهم الله چهار یکی کشاده شود روای غازی باز  
 دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشاده شود روای غازی باز دارد و زیاده از نیمه  
 کشاده شود روای غازی باز دارد در نیمه دو روایت است یک روایت اینست که روای غازی باز  
 دارد و یک روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابو حنیفه و محمد و جهم الله کشاده  
 کشادگی بسیار در مدت اندک همچون کشادگی اندک است در مدت بسیار صورت مسئله  
 چنان بود که کم چهار یکی از عورت کشاده شود از اول غازی تا آخر غازی چنان کشاده غازی را و بود  
 که کشادگی اندک در مدت بسیار است و کشادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی  
 از عورت کشاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و با اتفاق غازی رکنش را و بود اما اگر رکنی چنان  
 گذارد و غازی تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن غازی نکند و بقول ابو یوسف رحمه الله  
 غازی تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد و جهم الله روای بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند  
 همه بر قول علامه امار جهم الله آید بقول شافعی رحمه الله هر چه اندک از عورت کشاده شود روای  
 غازی باز دارد شافعی رحمه الله گفته است که ناف عورت است از برای آنکه پیوسته به عورت است و  
 مانند عورت است بر قول علامه امار جهم الله عورت نیست اندامی ملاحه بر شکم است و دلیل میکنند  
 بر آنکه رسول علیه السلام بنام حسین بن علی رضی الله عنه قبله دارد اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام  
 ناف قبله زادی پس و نسیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمه الله عورت نیست وی میگوید که زانو  
 پیوسته بساق است و ساق عورت نیست اما علامه امار جهم الله گفته اند که عورت است از برای آنکه پیوسته  
 بر آنست و ران عورت است و رسول علیه السلام مرغالی را دید که زانو کشاده بود فرمود چه قدر را بود گفت غلیظ  
 رکنش و فانیها عورت اگر چه مسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بنفش خویش عورت است

ران طحی وای رحمه الله گفته است که به نفس خود عورت است اما ظاهر روایت نیست که تن ران عورت  
 تا از ران چتر می کشاده نشود و وای نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمه  
 الله روایت نیست که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که مود است کشتا و کی مود ناف تا بجای موی عورت  
 نیست و جهت قول وی آنست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از ابنه فرود سویی ناف داشتی اگر عورت بود  
 وای از ابنه فرود سویی ناف نداشتی اما بظاهر قول علماء ما رحمه الله این است که عورت است و علماء  
 ما رحمه الله گفته اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه مردی یابی بود از ابنه وای زیر سویی ناف نداشتی  
 فرود سویی ناف افتادی و این نیز وقتی بود که پیر این بودی اما اگر وقتی بود که پیر این نبودی زیر سویی  
 ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرود سویی و از زانو زیر سویی عورت است مرد را از مرد  
 نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواهر را از غلام و غلام را از خواهر چنانکه دیدن  
 نشاید بسودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان دانستی زنا زن از زنان بدان  
 چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیز را از بی بی و بی بی را از کنیز **مسئله** ذکر  
 و حقیقتین محل سفوف و خصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیفه است زنا زنا  
 روی و گفته است عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیفه است و پشت  
 دست باطن کف دست است عورت در ساق از ابو یوسف رحمه الله روایت است که عورت نیست اما ظاهر  
 روایت اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله و روایت است بکروایت نیست که  
 عورت است و دیگر روایت نیست که عورت نیست **مسئله** زن در وقت تکبیر باید که دست در استین  
 دارد و پا دراز را بچانه تا نماز با اتفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است با اتفاق و در  
 نماز و احرام عورت نیست یابی خواجه امام زاید فرج رحمه الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام  
 بر نان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر کشاده شود از وی چهار یکی روایتی نماز بازدا  
 و پستان به نفس خویش عورت است یا تن سینه است اگر خفیفه است تن سینه است و اگر از زانو  
 عورت است خلاصه ما گفته را مستحب آن بود که سر پوشیده نماز گذارد اما اگر رسال رسیده  
 شود در میان نماز نمازش تباه نشود و کنیز کارنا مستحب نیست که سر برهنه نماز گذارد که امیر المومنین  
 رضی الله عنه تکیه کان خویش را وید که سر پوشیده نماز میکند از نه فرود تا سر برهنه نماز کند گفت خود را  
 مانند ازادان میکنند منع کرد شازا پس حق استیم که سر برهنه نماز گذاردن کنیز کارنا مستحب است اگر کنیز  
 در میان نماز خواجه از او کرد اگر کم رکعتی است سرنا پوشیده نمازش با اتفاق روا بود و اگر رکعتی سر برهنه

نماز میکند و با اتفاق نمازش و او بنود اگر مقدار کمی تاخیر کرد و آنگاه سر پوشید بر قول ابو یوسف رحمه الله  
نمازش شباه شود بر قول ابو حنیفه و محمد و جمیع ائمه تنبیه نشود و اگر کسی که مشرک کی خواجه از او کرد  
در میان نماز بر قول ابو حنیفه رحمه الله سر بر نه نماز کند بر قول ابو یوسف و محمد و جمیع ائمه سر پوشیده  
نماز کند اگر مدتی نماز سر بر نه کرده است بعد از آن معلوم شد که دیر نخواهد از او کرده است آن نماز  
باز کند و یا بی بعضی گفته اند که هر چه کم از شش نماز است باز کند و در چه زیاده از شش است باز کند اما  
ظاهر روایت اینست که از وقت زانو زبانی که معلوم شده است بمرور باید که از نماز بگذرد و این روایت از احمد و مسلم  
باب پنجم در بیان استحسان امر است از خدا تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم  
و لکن افکی لهم ان الله یغضوا من ابصارهم و یحفظوا من ابصارهم و یحفظوا من ابصارهم و یحفظوا من ابصارهم  
مرحله علیه السلام را که بگوید ای محمد مردمان امت خود را تا چشمها را خود را پوشند و فرجها را بپوشانند و از نگاه  
بیگانه و بگوید ای محمد مردمان امت خود را تا چشمها را خود را بپوشانند و از نگاه بیگانه و فرجها را بپوشانند و از نگاه  
دارند از نماز و عصیان در همه احوال و نواهی زمان تنه مردانند مگر در این تنه چنانکه مردان را نهی کرده نماز  
نیز نمی کرده تا بدانی که بلیغ چیزیم ترا زکاید شستن و بلیغ چشم نیست مسلم زبانی که حرام آمد بر چون  
ما در خواهر و دهم و خاله و مانند آنها مواضع زینت ایشان را بپوشانند و مواضع زینت ایشان  
سراست تا بسینه که حسن و حسین رضی الله عنهما بجان خاله خود ام کلثوم رضی الله عنها در اندام کلثوم  
رضی الله عنها سر شانه میکرد و با ایشان سخن میکفت پس انستم مواضع زینت محارم را بپوشانند و دید  
بر چه را بپوشانند و دیدن ایشان بود آن که محمد بن المنکدر خدمت او را نمود و میکرد و ایشان دو برادر  
بودند و آن برادر عبادت میکرد و محمد بن المنکدر بر برادر او را گفت که من یک شمش خدمت او را نمودم و بسیار  
شبهه عبادت تو را بر منم از برای آنکه خدمت او را فریضه است و این خدمت که تو میکنی تطوع است  
و هیچ تطوع نمیکرد و فریضه ز سر خدمت او را بود که دست پای مالیدن و سر مادر است و آب حلال  
مادر است و شستن و طهارة و بی نجس است پس دانستم که بر که را بپوشانند و دیدن ایشان بود که از فریضه زینت چنانچه  
سراست تا بسینه و دست تا کتف و پای تا زانو اینها را باید دیدن چون خطبه شریف بود و مادر از دختر بر نه نداشت و دختر  
از مادر بر نه نشاید دیدن که هر که را از بی بی و بی بی را از کتیک از ناف تا بازو با اتفاق نشاید دیدن و بسوی  
از زانو و بسوی ناف با اتفاق نشاید دیدن و بسوی دست و پا را از ناف تا زانو نشاید مالیدن زانو  
شوی و شوی را از زین نشاید دیدن که هر که را از خواهر و خواهر را از کتیک نشاید دیدن محل مخصوص را نشاید دیدن  
بانی عاقله صدقه رضی الله عنه میگوید که نشاید و لیکن از بزرگوار که بر کمر من سید عالم را ندیده ام و سید عالم علیه السلام



مرانیده است اما بعد از آنکه بن عمر رضی الله عنه میگوید که شاید دیدن تاب با شربت رغبت نمودن با شکر که فرزند رسول  
 شود اگر زنی بود که عقد وی بروی حرام آید بود و محل زینت شاید دیدن چنانکه تر با بسینه دست تابازوی  
 و پای تازانوی چون خط شهبوت نبود از شافعی دو روایت آمده است و از مادر و خواهر شربت و شکم شاید  
 دیدن ظاهر روایت نیست که نشاید دیدن از کتیکان محل زینت شاید دیدن از سر تا بسینه و دست  
 تابازوی و پای تازانوی چون خط شهبوت نبود از شافعی دو روایت آمده است که حدیث حسن رحمه الله گفته  
 که سویی سبکی شهبوت نگاه کند بر بخار شود و از نوچه امام محمد قاتل را زی رحمه الله روایت آمده است که از کتیکان  
 پشت و شکم شاید دیدن ظاهر روایت نیست که نشاید دیدن مسئله از زنان بیکانه جهان شاید دیدن بر  
 قول امیر المؤمنین علی و بعد از عباس رضی الله عنهما محل غاتم و کحل شاید دیدن زنا را شاید از خانه بیرون آمدن  
 باقی عایشه رضی الله عنها میگوید اگر کسی میدارد که مصالح دینی و دنیوی راست میدارد و بیرون آمدن  
 نشاید و اگر کسی نمیدارد که مصالح وی راست دارد و بیرون با مصالح علم حاجت است اکنون بیرون آمده شاید  
 در میان صحابه این مسئله واقع شد که زنا با مصالح علم شاید بیرون آمدن با فتوی نبشتند و نزدیکی در  
 بمونان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند وی جواب گفت اگر کسی فقیه دارد چنانکه پدر را  
 یا پسر یا شوی یا برادرشاید که بیرون آید ایشان بیا موزند و نگاه ایشان را بیا موزانند و اگر از آنها دارد  
 شاید که بیرون آید بشرط آنکه چادر خلعتی در پوشد و کلمه ریز چادر افکند و عصباء بر بندد و قدر است  
 را خم دهد و لوک موزه بر بندد چیزی در دامن اندازد که سخن او درست بیرون نماند و عصباء در دست گیرد  
 باین صفت شاید بیرون آمدن بعد از آنکه گفته که زن بدین صفت بیرون رود یا کی نبود که در چادر و موزند  
 نگاه کردن شاید از بهر نفرت را عایشه رضی الله عنها فرمود اگر نظر شهبوت نباشد شاید اگر نظر شهبوت نباشد و نباید  
 و عمر بن العاص گفت هر کاری که اخوان تو بیاورند لازم آید من هم از ابتداء آن کار کنم و باز زنان نامحرم سخن نرم گرم  
 نشاید که در حدیث آمده است هر که باز زنان نامحرم سخن نرم گرم گوید یا جان و دو دست گوید لعنت خدا می بر سر  
 ایشان باران شود هر که شراب خورد و تو به ناکرده بمیرد شراب وی صمیم و زنج شود و صفت شراب آن چنین است  
 بود که چون لولی رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد و هر چه در بزم اعصاب باطنش بود باطنش  
 اندر هر که زن نامحرم را بلبسته شهبوت خدا قیامت امان دهد و قیامت از انگشت و زنج و دست وی نبندد و  
 آن تشبیه که اگر زنده ازان تشبیه بر کوه مازوی زمین قسند سبک شوند و در حدیث دیگر آمده است که نگاه  
 کردن در زنان نامحرم تیری است بر برای آوده از نیزهای آن ملعون مطرود که دشمنان دیگر تیر بجای نهند  
 و نیز سوزن شیطانی بر بالای زنده که رسول علیه السلام فرمود تا هر زنی که از خانه بیرون آید و بر ایچا و دیوار آید

و اگر مروی بیرون آید و بر هفتاد و دو یوبیاری اندازد برای آنکه بوی هر دو زنی را نظراست بپراکنده است که بحد امر  
 عمر رضی الله عنه بر درجه ایستاده بود که مروی بر کوشش و بی بجه انداخت و در بر نیست و بجه دویده و  
 بی بجه افتاد و چون بموش باز آمد گفت که آن فتنه بر کدشت گفتند که ام فتنه گفت که این مروی کوی گفتند  
 که تو ویرا فتنه میگویی گفت من شنودم از لب و دندان مبارکت میخام که بدین ملوک زادگان الفت نذایم  
 که در ایشان شهوت است و چنانکه در زمان و هر که ایشانرا بشهوت بسایند از راه و بالی بچنان بود که بفتنا د  
 باز در خانه که هر دست هر که با ما در خود کبار زنان کند از روی و بالی بچنان بود که بفتنا د بکوزان کشته  
 و هر که با یکی بکوزان کند از روی و بالی بچنان بود که بفتنا د زن شعیبه زنا کرده باشد و هر که با یک زن شی  
 زنا کند وی بی تو باز دنیا بیرون رود چون ویرا در خاک هند شصت در یکچ از دوح و کور و کوشیفتند  
 و غذایهای ویرا کارند چنانکه یکی بر یکی را نماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه و سلم اتقوا  
 من ابنا الملوك فان فیهم شهوة کثیرة اتقا چنان گفته اند هر زنی را که در خم و یا در حلقه کند و جوها بر بند  
 و چهار کس سرگردان گیرند و از خانه بیرون آرند نخست آن چهار کس در دوح و زناگاه آن زن  
 و بکوزانده است هر زنی که بی دستوری شوی از خانه بیرون آید وی در لعنت خداست تا آنگاه  
 که باز در خانه آید و اگر بدستوری شوی بیرون آمده باشد وی و شوی وی در لعنت خدا می باشد و تا آنگاه  
 باز در خانه خود اندر آید و شایع گفته اند اگر مروی از طرف شهری اندر آید و جمله شهر را بر تیغ بکشد و بطرف دیگر  
 بیرون رود و درین آدمیان چندان نقصان پدید نیاید که زنی از راست از طرف شهر اندر آید بطرف دیگر  
 بیرون رود و از برای آن معنی را که آن همه شنگان همیشه روند قال النبی صلی الله علیه و السلام السیف الذی فی  
 وی نیز در پشت است که توبه کند خداوند عز و جل ویرا به پشت بر داما آن زن آراسته که از طرف شهری اندر آید و  
 بطرف دیگر بیرون رود وی در دوح و در هر که بظن شهوت در وی نگاه کند وی نیز در دوح و زناگاه  
 نقصان در حق دین زیاده از آن باشد در زمان بیکانه نشاید نگاه کردن مگر بچند جای که گواهی پدید آید  
 که اگر گواهی ندید مال مومن ضبط شود و نگاه کردن روا بود اگر چه خطر شهوت بود اما مهم است اگر چه چنانچه  
 اگر بر پیر بکنند اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد و دیگری وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگر چه خطر شهوت بود  
 دیگری وقتی که زنی خواهر خواستنی باشد که بیند اگر چه خطر شهوت بود و دیگری وقتی که کنیز که خواهر خیر شاید دید اگر چه چندان  
 شهوت باشد و از خواهر محرم متعلق را زنی رجما الله وایت آمده است که کنیز که را شاید بسودن ظاهر روایت نیست  
 شاید بسودن ویرا زنان بیکانه اجماع است که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید و در  
 استحسان آورده است اگر کسی بی رابط محرم چیزی سلام کند علیک واجب نیاید اگر گنده پری سلام دهند

در در خاطر مشهوره بود علیک واجب آید دلیل آنکه کینه پیری بر رسول علیه السلام سلام گفت رسول  
علیه السلام جواب سلام وی باز گفت تواضع کردش صحابه سوال کردند یا رسول الله این کینه چه کس است  
گفت که کینه پیر در عهد خدیجه در حجره خدمت میکرد و ما آن حسن عجله ایجا آوردیم قال النبی علیه السلام حسن  
و بعد من الایمان اما جماعت است که دست در دست آن کینه میزنند و اگر کسی گوید که دست بردست آن کینه  
نهاده بود بر رسول علیه السلام افترا کرده باشد دلیل بر آنکه اعرابی آن کینه یا رسول علیه السلام دست بپوشید  
رسول علیه السلام دست بردست مردان ایشان می نهاد و بیعت میکرد و چون نوبت بر زمان رسید و بود  
تا که سب آب آوردند و رسول علیه السلام دست در آن کاس سب اندر آورد و گفت از شما هر کدام دست در آن کاس  
آب اندازد و همچنین باشد که دست در دست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام با کمال خیره و اثر عصمت دست  
بر دست نئی بنگاه نهاد و ما را بطریق اولی بود که نه نم آلودی را بر اندام نهانی جرات باشد چرا که بقدر  
حاجت شاید که بینه تا معالجت کند و اگر جرات است اگر تصور عقده بدار باید که جرات را در عقده خود آید و اگر  
تصور عقده ندارد چنانکه محرم را چهار زن است یا جراح را شوی بود باید که زن محرم را تعلیم کند تا  
معالجت کند اگر تعلیم کرد و این معالجت توانست کرد اکنون بقدر حاجت شاید که بینه و معالجت کند و اگر  
زنی را بر اندام نهانی جرات است جرات شاید که بینه معالجت کند اگر جرات است اگر تصور دارد و محرم  
را در عقده خود آید و اگر محرم را شوی بود یا جراح را چهار زن بود باید که شوی بود یا تعلیم کند تا معالجت کند  
و اگر معالجت کردن نمیتواند جراح را شاید که محرم را بقدر حاجت بینه اگر مانع را بخت حاجت آید موی نه  
را بقدر حاجت شاید که بینه تا در اخته کند اشکال آید که خسته کردن سنت است مگر خور و خور است جرات  
اینست که خسته کردن سنت است ولیکن شعار اسلام است اگر نو مسلمانی را خسته میکند شاید که بقدر حاجت  
کشاید سنت را بجا آید که شعار اسلام را رسیده را خسته کردن چند سال باید که خسته شاید که در آن  
ابو حنیفه رضی الله عنه سوال کردید گفت لا ادری و بانی مسائل در باب دیگر کای وی گفته شود و انشاء  
تعالی از ابو یوسف محمد بن سوال کردند گفت چون هفت ساله شود وقت خسته کردن آید از برای آنکه رسول علیه  
السلام فرموده که فرزندان خود را نماز نرسانند چون هفت ساله شوند دلیل میکند به بلاغت و دیگر ایشان را یا  
استبراد شدن حاجت آید و محمد بن جعفر گفته است چون ده سال شود وقت خسته کردن وی شود از برای آنکه  
رسول علیه السلام فرموده است که اگر ده سال شوند غار نه کنند زنند ایشان را بر دیب میکند به بلاغت دیگر  
معلوم شد که چون ده ساله شوند ضرر میساید رسانیدن و کم ده ساله را ضرر نشاید رسانیدن اگر نارسیده را  
خسته کردند آن پوست باز فرو آمد باز خسته کردن طاعت باید از برای آنکه اقامت سنت کنیم اگر نارسیده را بانی اجازه داد

خسته کردند و برای قبیله اصل چیری بریدند تا رسیده مرد کل دیت فرستاده کنند لازم آید که با تجارت دی  
 کرده است نیم دیت واجب شود و اگر نارسیده را با اجازه دی خسته کردند و در ارض از اصل چیزی بریدند  
 نارسیده نیست و بالغ شد ولیکن فرزند تولد نگیرد حکومت عدل واجب شود حکومت عدل این بود که کسی را  
 غلام بود یا موی سیاه یکی مو نهاد این غلام را بر کند و این مو نهاد باز برانند ولیکن سپید بکنند اگر این  
 غلام را با موی سیاه بکنند خردیدنی و اگر خرد نقصان میشود بپس موی سپید آنرا حکومت عدل خردید  
 اما مقدار موی برکنده ستانند این نیز همان بود که این زمان نارسیده بنده دی بودی بچند خردیدنی و این  
 نقصان بچند خردند آن مقدار که نقصان کند از موی سترنده ستانند اگر کی طفلی از این بریدیم حکومت  
 واجب شود از برای آنکه مارا شکست که این طفل سخن گوی شدی بانی بچکان نارسیده را برین شاید بدین جهت  
 دید و سال یا سه سال است اما اگر چهار سال یا پنج سال بود نشاید دیدن پس کار آنکه بکرمانان برودن نشاید بانی  
 اگر با پدری باشد نشاید و اگر با مادری باشد نشاید اما و خرد کار آنکه بکرمانان نشاید برودن اگر بیماری را بچند  
 حاجت اید اتفاق است که شاید ریختن بقول ابو یوسف از برای آنکه تا قوت کیش زیاد شود و بقول ساقی تا قوت  
 شهوة زیاد شود و احمد خیل سحر حرمه است که امام بغداد است گفته که دارد نشاید خوردن که توکل از این وارد  
 و شک است که در آن دارد فائده است بانی اما اصح است که نشاید خوردن که نخواهد نشاء غری و حرمه است گفته  
 است که رسول صلی الله علیه و سلم موصی سیاه خورد و جامت کرد پس معلوم آمد که دارد فائده است ازنی حرمه  
 اجماع است که نشاید اگر ریختند دست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسند رضاع حد لازم شود  
 اما اصح نیست که حد لازم نشود از شیر خوری سازند و در فتاوی سمرقندیان آورده است که نشاید خورد  
 بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون عینی بر پیشانی فاقحه می نویسند و فتاوی واقعات و بستان ابو الیثیم  
 آورده است که نشاید به بیماری نقص دارد و بخورد و هلاک شد بر بکار نشود که دارد و دردی فایده  
 کردی بانی اگر محضه فاقده است که اگر کسی مرد در داری گوشت حوک بخورد بر بکار نشود آنچه او بقدر حاجت  
 خورد مباح بود و میوه حلالی فی الکرمی را اگر آه کردند که بخورد اگر فی ترا بکشم شاید که خورد تا نجات یابد و آن  
 مباح بود و حلال فی و اگر آه کردند که گوشت حوک بخورد اگر فی ترا بکشم شاید که خورد تا نجات یابد و اگر آه  
 کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده و اگر نه ترا بکشم اتفاق است که شهادت را اختیار کنند برادر  
 مسلمان را دشنام ندهد و اگر آه کردند که کفر گوی و اگر نه ترا بکشم بقول زفر حرمه است شهادت اختیار  
 کنند و حکم کفر کنوید و بقول علماء ما نشاء رحمه الله علیه شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام  
 آنکه بدینمیزه کرد و کافران که باریان رسول علیه السلام را میکشیدند که بیشتر از رسول علیه السلام بر کردید و اگر نه

شما را بکشم چون کار بدارد و پدر عمار یا سر رسید رضوان الله علیه اجمعین ایشان شهادت اختیار کردند و کفر  
 بر زبان برآوردند چون کار بعمار یا سر رسید رضی الله عنه وی گفت که گفت و نجاست یافت و گنجیت و بخت  
 رفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم دی بر حال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد رسول  
 بروی سلام گفت و وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گذشتی  
 گفت یا رسول عظیم برگزیده شتم نگذاشته اند تا گفتم کفر گفت در آن زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و هونک  
 یافتم گفت یا عمار اگر باز دیگر بچنین افتد سر زبان کوی تا نجاست یابی یا نه نبود با یکی جامه ناز کوزارند  
 رو ابو دیانی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل آید و ابو دو اگر ستر عورت بحاصل نیاید رواند  
 اما اگر ایت بود یابی تو بان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یکی جامه ناز و ابو دیانی گفت  
 یا تو مان که باید از شما دو جامه زیر که ایشان فقیر بودند از عبد الله بن عمر رضی الله عنه سوال کردند که با یکی جامه  
 ناز و ابو دیانی وی گفت شما با یکی جامه ناز روید گفتند لی گفت باید که قدر ناز بیشتر از رفتن ناز را  
 بود آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق درویشان صحابه بود آنچه عبد الله بن عمر رضی الله عنه در حق تو انکار  
 صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواهر امام هبتاج الدین از ابو حنیفه رحمه الله روايت است که ایات  
 دو جامه بی ضرورت با یکی جامه ناز گذاردن علامت جفاست و با دو جامه ناز گذاردن دفع جفاست و با سه  
 جامه ناز گذاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکوتر بود آن را برای ناز باید داشتن این شجاع از  
 مشایخ ناز حرم الله روايت میکند اگر موسمی با یکی تا جامه میر این ناز میگذارد و اگر بیا نسل و یا بسته یا سحر  
 وی کلان بود اگر ایت نبود اما اگر محاسن خود هست و اگر بیا ن فرخ چنانکم چشم وی در رکوع بر  
 عورت وی افتد رواند اما شجاع الاسلام برنا الدین رحمه الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت  
 وی نافتد اگر چشم وی بر عورت وی افتد ناز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن  
 احتیاط باید کرد و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن **باب ششم در بیان جامه پاک**  
 جامه پاک کردن فریضه است بم بانه و بم محرم اما آیته قوله تعالی و ثيابك فطهر و قوله تعالی و ناز و ازینکم عند کل مسجد  
 اگر مسلمان از ناز جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان آنست که  
 پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را بشوی و بچین ناز ناز گذاردن جامه اگر جامه ناز  
 است ناز گذارده و ابو دو اگر سپید باشد ناز ناز گذارده باز گذارد معلوم شد که جامه پدید آورده است کسی جامه  
 پاک را نافرمانی شش و اگر جامه خرید بر سید بان جامه ناز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پدید آورده است ناز  
 جامه گذارده و باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم نشد با حقه معلوم شد خواهر امام زاهد فریضه رحمه الله گفته است

که ثواب نماز گذاردگان نبود و محبت بی نماز من فی دوی معلی کشیده است و بعضی متغیان امام شیخ الاسلام  
بر آن الدین رحمه الله گفته است که محبت بی نماز من بود و لیکن از ثواب غالی نبود و از بر آنکه نماز قرآن خوانده باشد و  
شیخ گفته باشد که ثواب نماز گذاردگان بود و کثرت ثواب قرآن خواندن ذکر تسبیح گفتن باشد و جامه که بر او کم درمی نجاست بود  
بودیانی بقول علماء ما رحمهم الله و ابو بقول سافعی رحمه الله و ابو داما اگر جامه را بشوید و بچست  
فوت میشود باید که جامه را بشوید و نماز تنها کرد و اگر می شود فووت میشود و وقت و جماعت اکنون بچنان  
نماز گذارد و او بود و اگر نماز شروع کرد پس معلوم شدش که بر جامه نجاست کم درمی است اگر جامه  
است که فی خلعت از وی جدا میشود باید که از خدا جدا کند باقی نماز را تمام کند و اگر جامه بخلعت بجهت  
میردن کردن ویرایه و ن کند نماز از سر گیر داما اگر نماز گذارد و آنجا معلوم شدش که بر جامه  
ومی کم درمی نجاست بوده است بقول علماء ما رحمهم الله نمازش را و او در سفر یا جامه بلبس  
نماز را و او چون ضرورت بود داما بیافت اب قدرت شستن یا جامه بلبس نماز را و او اگر گذارد  
حلال دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که نماز شود داما ظاهر بر وایت و نیست که کافر قتل شود اما گناه کبیره  
در دیان وی بنویسند و مسلمانی دیگر را میگوید که نماز گذارد میگوید که جامه من بلبس است بار  
دیگر گفت تو بچنان نماز گذارد هر دو یابی که بود و در کردن من بود و مشایخ گفته اند که اگر بت پرست  
از بت پرستی تو بکند ویرا دیگری گوید تو همان بت پرستی کن عهده در کردن من ویرا  
چندین و ببال بود این کس را نیز بچنان و بال بود و اگر جامه که بلبس شده است یا ده از دم  
و نمیداند که کجا است و نجاست نامری است تحری میکند تا دمش بر بر کجا که قرار گیرد و آنجا را زیادت از  
درمی شود از عهد و بیرون آید که در شریعت تحری جائز است دلیل بر آنکه نماز بان در حرب بر قلمه قادر  
شدند در آن قلمه کی موسن بود یکی ذمی است جریمه گذار شریعت نغمه نماید تا ابل قلمه را تمام کنند تا باید که انانیتی  
و ران میان کشته شود اما اگر یکی در میان دست و پای ایشان هلاکت شود یا بیماری بود که کشته تا یکی از قلمه بگریزد  
شریعت حکم کند که ان انانیتی آن بود و با قسار شاید کشتن اگر سلام نیارند دیگر گفته قاضی امام سنجی به گفته است  
که مردی بر چهار زن است یکی راسته طلاق معین داد و بروی پوشیده شد که کدام را داده است باید  
که بر چهار را بیک طلاق دست باز دارد و مانند تاهه ایشان بگذرد و بعد از آن بیک را و عذر دارد و چون  
سره را و عذر دارد و چهارم را حکم طلاق بود و دیگر شمس میر جلوسی رحمه الله گفته است که اگر بجز خمس کو فصد و  
خود را بول کرد و آن همه کینه را التماس خوردن چون حاش کند تحری کشد و پاره بر کند نشویند با قهیار اشاء  
خود و بچنان ناشسته ماند و اگر شتهار با هر وار آمیخته باشد و لیکن غالب شتهار بود و بقول علماء ما رحمهم الله

جایز بود چون همه در حضور آنها تخری جایز است اینجا نیز باید که تخری جایز بود و روشن بر کسی که قرار گیرد و زیاده  
دری اینجا را ستود جامه حکم کند بشود بیایک خواجه امام اجل نه کسی رحمة الله گفته است که این روایت تخری  
از محمد در دو جامه است در یکی جامه بی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این همه اختلاف مشایخ نسبت  
امار و ائمه اجل که یک جامه را شوی تا به یقین از عهده بیرون آید اگر دو جامه است یکی پاک و دیگری پلید  
و نمیدانم کدام پاک است و کدام پلید و تخری کرد با یکی از این دو جامه نماز کند و بعد از آن تخریش گشت  
اینجا آمده اند و اینجا دیگر گرفتند با جامه نماز کند و باز تخری وی بگشت گفت پاک همان اول است و  
بر نمازی که بان جامه اول گذارده است و ابودر نمازی که با جامه دوم گذارده است تا روا بود که بهتر  
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون بر نمازی که بان جامه اول گذارده است روا نبود و بر نمازی  
که با جامه دوم گذارده است روا بود اگر دو جامه بر یکی کم درمی بخاست غلیظ است و بر یکی کم کثیر فاحش است  
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر روایت مخبر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراہیم مخی رحمة الله بان جامه که  
نماز کند آنکه کم کثیر فاحش بخاست خفیفه از برای آنکه در بخاست غلیظ بقول وی درمی را اعتبار دارد  
اگر کی بخاست جامه غلیظ از پلیده درمی است بر کی بخاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مجرب است  
با آنکه کدام که خواهد گذارد یکی از یکی اولی نیست اگر کی جامه نیم است و یکی جامه چهار یکی پلید بان جامه دوم  
که یکی پلید است اگر کی جامه کل پلید است و یکی چهار یکی پاک بان گذارد که چهار یکی پاک است و اگر کی پلید است  
و یکی کم چهار یکی پاک ظاهر روایت مخبر بود و اولیتر آن بود که بان جامه گذارد که کم چهار یکی پاک بود و تا بخاست  
سبکتر این همه جانی بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود تا بخاست زیاده از درمی نماز روا بود اگر مونی  
در سفر و ویران یک جامه است و کل پلید است اگر خطر کم است یا خطر سر ما اتفاق که با همان نماز گذارد یا قیام  
در کعبه و سجود اما اگر خطر سر ما کم است بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله با همان نماز گذارد یا قیام و  
رکوع و سجود ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله دو روایت است بیک روایت نماز گذارد و یا با اصح است که  
بچنان نماز گذارد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا با جمیع از عهده بیرون آید تا جامه اسهل فساد نماز روا  
بود و با کرامت و با جامه اسهل فیه باین و قبای ایشان نماز روا بود و بیک روایت بدین سبب اما در بار ما باید  
که اسهل فیه تا در مختار اند جامه خود را از خر نکند از نماز را از ایشان نماز روا بود و با کرامت و بازار ایشان  
نماز روا بود با کرامت بدین سبب که از ایشان بسته اند اما ظاهر روایت نیست که بسته اند و ایشان  
بشک است پاک جامه به یقین در شریعت بشک حکم ثابت نشود دلیل بر آنکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال  
کردند که باز از نماز روا بود یا نه گفت روا بود سائل گفت شما بگذارید گفت باز شما میگذارید چنین میگوید سائل

بود رحمه الله گفت ای استناد برزگوار ما را کار فرمایند که خود بکنند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت نه انشی علی  
 فتوی دهند و لیکن ایشان تقوی عمل کنند در اجامه ابریشمی داشتن حرام است بباوی نماز گذاردن مکرر است  
 بنابر اصل است که روزی امام از حجره بیرون آمد بر یک دست ابریشم پهناده بر یک دست از قرین حدیث  
 فرمودند بدان کمران علی دگر راستی و حل لانا هم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و  
 حلال کرده شده است و بر زنان امت من بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد و جهمی الله در حرب جامه ابریشم باید پوشیدن  
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید بپوشیدن این جامه بود که تار و پود در جامه ابریشم بود  
 تار و پود ابریشم اگر بود در میان بود و پوشیدن حرام نبود بباوی مکرر نمودن گذاردن مرد را بریشمی را از جامه و  
 حرام بود تار و پود بحدیث آمده است که هر مردی که از ابریشم ابریشمی دارد بی تو به از دنیا میرود و در  
 در خاک نمیشدش انقی باید در وی پیچیده و بر اعقوبت میکند و قحس حکم ابریشم دارد بر نهالین و  
 بالشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله نشاید خفت بقول محمد رحمه الله نشاید خفت اگر دست را  
 ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا قزندی شیخ الاسلام بر نان الدین رحمه الله یا میران خود  
 درین مسد مباحت کرده اند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زعفرانی و از کلاه  
 داشتن حرام است بباوی نماز گذاردن مکرر بود به کلاه مرد و اید نماز گذاردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله  
 مکرر نمود و بقول ابو یوسف رحمه الله مکرر بود اما شیخ الاسلام بر نان الدین رحمه الله گفته است در  
 بدایه مکرر نمود خلاف دیگر مکرر است هر مردی که جامه ابریشمی دارد و می تواند که از خود جدا کند اگر کند کلاه  
 بکمره در دیوانش می نویسند که دوام بر فعل حکم افتد او دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سو کند سه طلاق  
 خورد که پیش ازین بر کمر جامه نویسم سبک باید که انجامه بیرون کشد تا آخر چندانی تاخیر کند که سه بار  
 جامه را از خود تنه انستی کردن باز پوشیدن زن بروی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم افتد  
 دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین بر کمر درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید  
 بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین بر کمر درین خانه باشم زن از وی سه طلاق  
 سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندانی تاخیر کند که سه بار تنه انستی بیرون آمدن و باز دران خانه باشد  
 زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر دران چندانی تاخیر کند که سه بار تنه انستی بیرون  
 آمدن و تنه انستی اندر آمدن زن بروی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم افتد او دارد اگر مردی  
 بر ستوری نشسته است سو کند خورد سه طلاق که پیش ازین بر کمر برین ستور نشستم سبک نفوذ  
 آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار تنه انستی که از آن ستور نفوذ آید باز در تنه انستی زن بروی



تشریح شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد و جام زین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه  
 وسلم من شرب فی اناء الفضة فحاله بحر جرفی بطنة نارجهنم اما شاید در نخستن برای اظهار نعمت پرورده را چون سال  
 و تمام شود در کوفه بدو و اگر کاسه آب است و یا بنقره کوفه اندازان آب وی اجماع نشاید خوردن از میانه وی  
 بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نشاید خوردن و انگشتی ششم و بلور کردن  
 و گوگرد این و ترنج و زیز نشاید داشتن که کرامیت بود در صلوة شرح طحاوی آورده است که آن علامت اهل  
 نار است و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتی حقیقی شاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم یا یحیی  
 اما شیخ الاسلام بر آن ادین هم گفته است که نشاید داشتن که بر رسول عوم چنین فرموده است ختموا بالحقوة  
 یعنی این خاتم را بر آن تنگ سرخ برسد ظاهر جواب نیست که انگشتی حقیقی را نشاید داشتن که کرامیت بود  
 و اما انگشتی نقره شاید داشتن یک مثقال و مراد از آن مثقال یکدرم است روزی نماند بشیخی ائمه  
 نزدیک رسول علیه السلام را بدو انگشتی این در انگشت کرده رسول علیه السلام فرموده یا نمان مرا از تو بکنی  
 و در میان می آید بیرون رفت و انگشتی را بیرون کرد و انگشتی ترنج در دست کرد و اندر رسول علیه السلام  
 فرمود یا نمان بهشت نرسیده است بهشتیان گرفت یا نمان گفت یا رسول الله علیه وسلم پس چه انگشتی  
 دارم رسول علیه السلام فرمود که از نقره که مقداری مثقال یکدرم است و این نیز برای بزرگی قامت سنت راست  
 و باید داشتن یا از برای حاجت حاکم خلیفه را و قاضی را ایشانرا بهر حاجت آید برای زینت ایشانرا نشاید داشتن  
 و اگر از برای اقامت سنت را میدارد و دیگری سومی کف دست باید داشتن اگر یکی انگشتی نیز دیگر انگشت  
 نهاد انگشتی با استعمال این کشته ضامن شود یا بی اگر در انگشت لید کرده است ضامن شود از برای زینت کرده است  
 و اگر در انگشت دیگر کرده است ضامن نشود و اگر از برای محافظت را کرده است این جای بود که انحراف بود و اما الم از  
 زن بود و هر کدام انگشت که باشد چون بپوشد ضامن شود که ایشانرا از انگشتی در آورده بی در هم انگشت  
 زینت است و اگر انگشتی نزدیک کرده آنها و انگشتی باشد مقدار عالی که انگشتی را کرده است ساقط شود  
 بدان بروی چیزی لازم نشود تا اگر انگشتی را که بپای آورده در هم است بیکدرم کرده و آنها و از بپای انگشتی  
 بدان بیکدرم مقاصد شود آن نه درم دیگر گرفته ساقط شود از برای انگشتی نه درم دیگر نیز دیگر وی است  
 است و این ضامن نشود چون محافظت را تقصیر نکرده است اگر انگشتی یکدرم از سودی از دومی گرفته و نهاده بده  
 درم و انگشتی را که دومی یکدرم از آن ده که گرفته نهاده است باید که بپای انگشتی مضافه شود و آن نه درم  
 دیگر حق طلب آید تا از ختم انگشتی بستاند از انگشتی نزدیک که گرفته و نهاده و اگر دیگری بپای انگشتی بپایان

دین اولی گردید و تا اگر هلاکتش در همان مقدار که دین گرفته است امتحان شود آنچه بار دوم سنده است گردید  
 حق طلب بود اگر خواب ناکرد و شرط و بایک انگشتی را از گرد و گیرنده باز گیرد و آنگاه آنچه خواب است از آنگاه  
 انگشتی نزدیک وی گرفته و تا ناکرد و شود اگر انگشتی نزدیک یکی گرفته و انگشت که اگر فردا این مال من  
 تیار می انگشتی من و منی گفت فروشم این صبح درست نبود تا هرگاه که آن مقدار و ادنی را بوی تسلیم کند تا او را  
 خود را تسلیم کند بایک بچین گوید که مرا بکیل کردی که اگر فردا این مال نیاری فروشم و مال خود بکرم بخاوند و انگشتی  
 ویرا بکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال ویرا بنابر آنکه انگشتی را فروخته مال خود بگیرد و اگر خود را بیاورد  
 خود فروشد یا بخرده فروشد و او با اتفاق و اگر کسی بفرماید که گواهی داری بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی  
 روانه و بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی  
 خرید اگر همان بار خرید یا زاده و او با اتفاق و اگر یکی از آن بخواهد بگوید شافی رحمه الله را و او بگوید  
 علامه رحمه الله و او بگوید بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی بگوشتی  
 از آنکه بنای بعضی کرد و می شش صد درم بار خرید چون این بخور باد و موانع عایشه صدقه رضی الله عنه  
 رسید گفت باز یازده که دانی بخریدگی و فروختگی که اگر از پنج باز کردی نه پذیر و خدای عزوجل  
 هیچ نازیر که قصاص رسول علیه السلام که از دو بیع عز و ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفت و با  
 و بیع چه ترا پذیرد و یازده از بیع باز گشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده  
 اند مالک رحمه الله این مرد و بیع فاسد بود و بگوید شافی رحمه الله هر دو بیع را و او بگوید  
 علامه رحمه الله اول را و او دو در دوم فاسد بود اگر سو منی در خواب است دیگر انگشتی  
 ویرا از انگشت و بیرون کرد باز در انگشت وی آورد و هلاکتش خاص شود که خواب همان است بعضی گفته  
 اند اگر بطریق غضب بیرون آورده است خاص خود و اگر بطریق باری بیرون آورده است تاوان دار  
 نشود اما انگشتی را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی در  
 آورد وی باری خواب رفت و انگشتی هلاک شود تاوان دار نشود اما انگشتی را از انگشت وی  
 بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت و وی انگشتی  
 را یا زبان انگشت وی باز اندر آورد و انگشتی هلاکتش اکنون خاص شود که ای خواب فاند و اگر راه  
 چیزی یافت حکم لغو دارد چون برگرفت باید که نداند اگر کسی چیزی کم کرده است من یافت از آن است  
 اگر ضم بیدار آمد و نشان دید بوی تسلیم کند و اگر ضم بیدار نیاید باید که تاوان دار تاخص بیدار آید اگر این چیز درست وی  
 هلاک شود تاوان دار نشود و چون بطریق امانت برگرفته شد اگر بطریق غضب برگرفته باشد

ضامن شود اگر برگرفت و نزدیک دیگر امانت نهاد و در دست انکس هلاک شد این ضامن نشود اما نه  
 بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تاوان دار شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود  
 را بنده بر نهاده است دیگری آمد بی اجازت وی بنده از پای دی برداشت این غلام که بخت بقول ابو یوسف و  
 ابو حنیفه رحمه الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری هلاک یکی در آمده است و زیان میکند خداوند ملک خود بیرون  
 کرد و ستور هلاک شد اگر بکمرانه ملک آورده است و را کرده ضامن شود و از ملک خود دور تر رانده است ضامن  
 شود و اگر این ستور را جویی زد و ستور افتاد هلاک شد اگر رجایی زده که عرف است ضامن نشود و اگر رجایی  
 زده است که عرف نبود ضامن شود و اگر کسی ستور رجایی بسته است دیگری کشاده و جایی دیگر بسته هلاک شد  
 اگر بوقت کشادن سران ریش که بگردن ستور رسیده است و حیده است با اتفاق ضامن شود و اگر سر  
 رسن بسته است بعضی گفته اند که ضامن شود و اگر ستور خود را از بین باز کونه بر نهاده است دیگری آمده ریش  
 برگرفت و راست نهاد و ریش هلاک شد ضامن شود و اگر آخری کی ان گشت و ستور ان پیران رفتند هلاک  
 شدند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن شود و اگر کسی کبوتر خانه کی را  
 گشتا و کبوتران رفتند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن شود اما اگر صاحب کبوتر  
 یا خبیج روغن یکی را گشتا و سر شهاور و روغن رفت اگر شیرینی و روغن مانع است اتفاق ضامن نشود  
 و اگر شیرینی بسته است و روغن فرسوده است بر و رایام میکند و میرد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله  
 ضامن نشود و بقول محمد رحمهما الله ضامن نشود اگر غازی کی را غم کرد و سبب غم وی ان مظلوم را چیزی  
 زیان شد ان مظلوم و بیغزار نی ویرا زیان شده است تواند رجوع کردن یا نی بقول ابو یوسف و ابو حنیفه  
 رحمهما الله نتواند و بقول محمد رحمه الله تواند و فتوی بر قول محمد است رحمه الله از برای زجر غار را آورده اند  
 بلکه مسلمانان عمر کنند و آن مسلمان بسبب بی واکلی زیان شود و بقیامت خداوند غمزد جل آن دانگانه در  
 قعر دوزخ پدید آرد و در وی غم از اسوی بهشت و شیش اسوی دوزخ کند و بقیامت بهشت را  
 بیند و اتش دوزخ بوی غم رسد و خصم برب دوزخ چسبند و ده که مرا جبر غم کردی خداوند غمزد جل  
 ویرا بینای بد و ان دانگانه را در قعر دوزخ بیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرزد و روان  
 دانگانه ان خصم سپار تا بجات یابی بر ارسال انجهان باید که تا فرزد و روان دانگانه را بر آرد تا  
 بخضم خود سپارد چون تمام بر آید ان دانگانه از دستش بقیعت بقعر دوزخ و بار بهمان قعر دوزخ رود  
 وی باز فرزد و در و باز بر آرد و بختین تا سه بار از دستش بقیعت بقعر دوزخ وی باز بر آرد و سه بار  
 سال انجهان ماند تا ان دانگانه را بر آرد و بخضم خود سپارد و بجات باید این جای بود که از انکه کبره

داشته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر نراکنده داشته و بی ایمان از دنیا برود و العباد با الصلوات و العباد با الصلوات و العباد با الصلوات  
 بماند و با الصلوات و العباد با الصلوات و العباد با الصلوات و العباد با الصلوات و العباد با الصلوات و العباد با الصلوات و العباد با الصلوات و العباد با الصلوات  
 قوله تعالى اقم الصلوة الى غسق الليل قوله تعالى اقم الصلوة طرقي النهار و زفا من الليل قوله تعالى سبحان الله حسين  
 و حسين سبحان الله ما خبر است قال النبي صلى الله عليه وسلم افضل الصلوة عند موافقتها قوله تعالى عليه السلام النبي صلى الله  
 عند البيت عزيرين الى اخر الحديث و اجماع امت اينست كه پنجگوشه ختن وقت فريضه اشكر نشده و اگر اشكر شود كافرش و روز  
 راسه علامت است اصبح كاذب صبح صادق بر آمدن آفتاب صبح كاذب علامت بر دزدان و دو ليكن حكم شب دارد اما اگر دزدان  
 نارسیده رسیده شود یا کافر یا اسلام آورد و یا دیوانه هوشیار شود یا زن از حیض یا از نفاس پاک شد آن نماز ختن بر وی بود  
 اگر در آنوقت نماز چحض بنفاس یا دیوانه تن نماز ختن بر وی بود اگر در آن زمان عیقم مسافر شود آن نماز ختن و اگر در آن  
 مقیم شد آن نماز ختن چهارگزاره و اگر ماه رمضان بود در آن زمان سحری خورد یا شتمتاع کمر در روز تبا نشود و اگر شب  
 عید بود در آن زمان بنده خرید یا فروزدی آیدش صدقه بود پس معلوم اندك علامت روز دارد و لیکن حكم شب دارد و علامت صبح  
 كاذب اينست كه اشكر در بر آید بر مثال دم كرك بر نشان تا میان آسمان بر آید یا زاید شود و علامت صبح صادق اينست كه تیر  
 در بر آید از کرانه آسمان پدید آید صبح صادق کرانه آسمان سپید شود بر زمانی سپیدی زایده شود و بسیاری در زیر و کرانه  
 مایه آن چو زمار و زیر نو و کرانه آن سپیدی بسیاری را در زیر نو و سپید و بر زمانی نوری زیادت میشود بر کران گفته اند صحبت  
 نیک همچون صبح صادق است تابی شود نوری زیادت میشود و صحبت یار و یار همچون شفق است تابی شود غلظت نیاید و میشود چون صبح صادق رسیده  
 وقت نماز باد درمی آید بقول شافعی اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله وقتی گذارد كه نمازش را و انمود تواند كه در ركعت نماز با  
 قراوت معتبر در وقت مستحب گذارد و بقول شافعی اينست كه جبرائیل علیه السلام نماز باد آورد اول وقت بود كه امامت كند و گذارد  
 دیگر و ائمه مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها كه رسول الله علیه السلام وقتی نماز باد گذاردی كه از مسجد بیرون آیدی و دیگر كرم  
 شناختی پس معلوم اندك اول وقت گذارده اند و علماء ما رحمهم الله گفته اند كه جبرائیل علیه السلام برای نماز باد آورد و بار آمده است تیر  
 اول وقت امامت كند و دیگر ابرار وقت و انگاه فرمود الصلوة ما بین ندالوقتن گفت درین میان دو وقت نماز باد و شما است اول  
 وقت گذاری را و بود و آخر وقت گذاردن او ائمه تاویل كنند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها را و ائمه میکنند التوقتی بودی كه  
 جماعت زمان شرف بود و برای انكه صبحی باندك بود رسول الله علیه السلام و بدان سبب نگاه كردند ای تا چشم محرم بر ایشان نهفتند  
 لیكن چون صبحی بسیار شد جماعت زمان منو شد ابو بكر صدیق رضی الله عنه را و ائمه میکنند كه رسول الله علیه السلام فرمود كه نماز باد  
 در آخر وقت گذاردن ثواب یكده اول وقت قال النبي صلى الله عليه وسلم اسفروا بفجر فانه اعظم الاجر اگر در میان نماز باد و وقت  
 بر آمد بر قول شافعی ستمه اندکی الحال تمام كند فريضه اول شود ای میگوید كه آفتاب بنده مأمور بر آمدن و مابنده ایم مأمور نگذارد  
 نماز وی بندگی خود میکند یا بندگی خود میگذرد بقول محمد بن محمد رحمه الله در اصل تحریر كند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله در

رکبی باشد تا خیم کند تا آفتاب از حد کریمیت بیرون رود و بر کند و باقی نماز تمام کند بقول ابو حنیفه رضی الله تعالی عنده قطع شود و از ابو یوسف  
 آمده و روایت است یک روایت از فضیله بنایت دارد دیگر روایتی قطع شود و فضیله باز کند و در چون زوال باز کند و با اتفاق وقت نماز پیشین  
 اندر کند زوال چه وقت اندر کند در یک روایت است که روی سومی قبل است تا ما دام که آفتاب برابر روی چه بود زوال است باشد  
 باشد چون در میان جابر و اید زوال راست استاده باشد چون برابر روی راست آید زوال اندر کند و روایتی صلوة کشاف است  
 که در وقت آفتاب جوئی در زمین فرو برد تا ما دام که سایه در گمین بود زوال فی استاده باشد چون سایه با چوب برابر باشد زوال  
 است چون سایه زیاد از چوب شود زوال در کند و با اتفاق وقت نماز پیشین اندر آید بقول شافعی رحمة الله اول وقت کند اردو  
 بقول علماء مارجم الله که تا بستان بود آخر وقت کند اردو اگر بستان بود اول وقت کند اردو مالک رحمة الله و روایت است وقت نماز  
 پیشین کند و بعد از آن هم وقت نماز دیگر قیاس بقصر و جمیع جای که جیان در حرطت میکند از نماطی بر و روایتی قول علماء مارجم الله  
 تا سایه بر چیزی برابر آن چیز نشود وقت نماز پیشین بیرون نرود سایه اصلی کدام است چون آفتاب بر آید و سایه کم میشود چون کجا  
 رسد که بیش و کم نشود آن سایه اصلی است بر چه اندک سایه اصلی برگذشت و روی سومی مشرق نهاد وقت نماز پیشین در ایست  
 قول شافعی است که خداوند جل و جلاله و سایه بقیون الا اول قولی فی و سایر حوالی مشرقه من برکم و رسول عدم فرموده است که  
 اول وقت نماز گذاردن خوشتر است و آخر وقت گذاردن عفو است و اتفاق است که خوشتر دی فاضله از عفو است و دیگر گفته اند رضی الله  
 روایت میکند که رسول علیه السلام نماز پیشین وقتی گذاردی که سر نما میسوزی پس معلوم آید که اول وقت گذارده اند علماء مارجم الله  
 است آنچه گفته اند رضی الله عنه و روایت میکند دلیل صحیح میکند که در عی و تمامه من سوزن نیست و با اتفاق مسافر و زمان نماز اول است  
 گذاردن او را و دلیل اینست که از مباهت در کار نما و دیگر است در نمازنی و آنچه حدیث گفت که از اول وقت گذاردن  
 خوشتر است و آخر وقت عفو است و این جامع بود که کنای بود اتفاق است که تاخیر نمازکننده نیست دلیل بر آنکه بلال رضی الله عنه نماز  
 پیشین را باینکه نماز گفت و خواست تا قامت کوید رسول گفت علیه السلام زمانی صبر کن صبر کن و بار بیرون آید که قامت کوید رسول  
 علیه السلام گفت زمانی صبر کن و آنچه این حدیث فرمود قال ابی حنیفه علیه السلام میرو و بالظن فان شدت الحر من قسح جنهم پس معلوم  
 شده آید که اگر تا بستان بود آخر وقت گذاردن او را و نماز و نماز وقت نماز پیشین بر چه وقت بیرون رود دیگر روایت از ابو حنیفه رضی الله  
 عنه نیست که سایه بر چیزی بر چند دلی در سایه اصلی و آن لطیفه که نماز پیشین اندر آمده است و آنچه نماز پیشین بیرون رود و نماز دیگر  
 اندر آید و این ابو یوسف محمد رحمة الله که فرموده نماطی بقول ابو حنیفه رضی الله عنه است که سایه بر چیزی دو چندان شود و رای سایه اصلی که  
 نماز پیشین اندر آمده است که وقت نماز بیرون رود و اما وقت نماز دیگر در آید یا بقول ابو یوسف و محمد شافعی یک روایت از ابو حنیفه رحمة الله  
 در آید یا صحیح قول ابو حنیفه است که سایه بر چیزی دو چندان شود و رای سایه اصلی وقت نماز دیگر اندر آید بنا بر آن اصل است  
 که در میان این دو نماز وقت همی است یا بقول ابی حنیفه رضی الله عنه است بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله حدیث چون وقت نماز  
 دیگر آید و بقول شافعی رحمة الله اول وقت کند و دو قول علماء مارجم الله که تا بستان بود آخر وقت گذاردن اگر بستان بود

اول وقت گذارد و چون شافعی رحمه الله به آنست از آنست که در حق نماز پیشین گفته است و جواب آنست که گفته شده است  
و دیگر میگوید آنست که مالک رضی الله عنه روایت میکند که در قضا رسول علیه السلام نماز گذاریم و گوشت شتر خریدیم و خانه زدیم  
نیکو شد پس معلوم شد که اول وقت گذاردن او تیره بود علی را رحمهم الله گفته اند که روزه بود که گوشت شتر نخورد بود سبک نخورد شد  
و دلیل بر آنست روایت میکند مادر مومنان عیسیه صدیقہ رضی الله عنه که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که آنقب بر زردی زنی داشت  
بودی و خانه رسول علیه السلام یک بنا بود تا آنقب پست فرو رفتی آنقب بر زردی زنی حجرت ایشان بیفتاد و سوالی میکرد وقت  
مکروه کدام است و آنست که او در قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنقب بالا گیر چنانچه بر سر منار و بر سر درختان چنانکه کلاه بر سر بایستد  
برسد و مانند آنها در زرد شود وقت مکروه نماز دیگر آن زمانست و این قول ابو یوسف و محمد رحمته الله که گفته اند دیگر و آنست که امام شافعی  
رحمته الله برین است و یک و آنست که شافعی است که در شب زرد وقت مکروه نیست و این روایت ابو یوسف و محمد رحمهما الله که گفته اند در قول  
امیر المومنین علی علیه السلام صحیح اما قول صحیح ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که از آنقب بعین فرض باشد که دردی نظیر چشم  
خیره نبود وقت مکروه مگر آن زمانست در وقت چنانچه شاید گذاردن بقول شافعی رحمه الله را بنود و قصار و ابود و بقول حسن بن  
رحمته الله نه او را و ابود و نه قصار و ابود و بقول علماء امام احمد او را و ابود و قصار و ابود و رحمه الله گفته است که او را  
بود دیگر که آن ثواب از کسی پس فرود شد بیشتر بخیرم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است **قال** البیضا صلی الله علیه وسلم یک صلوة  
المتأقیق لعظرا بسیرة فرمود اما این جایی بود که برابری نماز دیگر تا آخر کند و آن زمان گذارد که اما آنست بطریق از مومنی فوت شود  
یا فراموشی کند آنرا نماز گذارد و تحت این عید فرماید که رسول علیه السلام فرموده است که چون نیکو شد از آنقب افتاد و اگر بر  
چهار رکعت ای آنقب گذارد و چنان بود که در آنقب گذارد است از زده ثواب و چنان که وقت مکروه نماز دیگر و آنست وقت مکروه نماز  
باشد و چنان است آن سرخی که پیش از بر آمدن آنقب است وقت نخب آنست نماز باید دوست مسلم که چون آنقب فرود و در وقت  
شام اندر آید اتفاق است که در گذاردن نماز شام خیر نشاید **حدیث قال** البیضا صلی الله علیه وسلم لا یزال تمیخیر ما یوم بخیر المومنین  
ای اشتباک بخیرم و از شافعی رضی الله عنه روایت آمده است که نماز شام گذاردی بر فور نماز خفتن گذاردی و ابود و قول علماء امام  
رحمهم الله تا وقت نماز شام برودن نزد وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن را بنود تا سرخی شفق باقی است با اتفاق وقت نماز  
شام باقی است چون آن سرخی ناپید باشد دیگر و آنست از ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که وقت نماز خفتن اندر آید و این قول ابو یوسف رحمه  
الله که گفته اند و این قول امیر المومنین علی علیه السلام مستحکم است رضی الله عنه و دیگر و آنست بن عباس رضی الله عنه هم جمعین اما قول صحیح ابو  
حنیفه رضی الله عنه آنست که تا آن سپیدی باقی است وقت نماز شام باقیست چون آن سپیدی ناپید شود وقت خفتن اندر آید  
و این قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه و مادر مومنان عیسیه صدیقہ رضی الله عنه یک و آنست از عبد الله بن عباس رضی الله عنه و آنست از احمد بن  
خلیل بن احمد بن عمر رحمه الله گفته است که نجابت مغرب بود بخیرم که در دود اندک بایست تا آن سپیدی ناپید باشد و این است که قول  
علیه السلام فرموده است **قال** البیضا صلی الله علیه وسلم لولا ان الشفق علی انی لا تمکم تا خیر العشاء فی ثلاث اللیل تا دود آنکه شب وقت سحر

خفتن است و تا نیم شب وقت صبح بعد از آن وقت مکروه بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد از آن وقت سهل اما بعد از آن  
 خفتن است تا صبح بیدار وقت مستحب نماز و سر است **قال** علیه السلام و اجعلها وقتها بعد العشاء الى الصبح ابو بصیر رضی الله عنه  
 خفتن گذاردی و عمر رضی الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب که از روی رسول علیه السلام بر و رامتخ نکرد و گفت یا صدیق بر گذارده با و لب  
 میگذاردی تا اگر قضا اجل در رسید تیار می و ترک کرده باشی و گفت یا عمر رضی الله عنه و تر را تا آخر شب میگذاردی تا اگر  
 گذاردن در شب بسیار میداردی چون بر و رامتخ کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح ند وقت مستحب است و تر را مستحب  
 عصر و عشا را به تجلیل باید گذاردن که خداوند حق نماز دیگر بار تخصیص فرموده است **قوله** تعالی **حافظوا على الصلوة** و الصلوة الوحی  
 و قوام الله تعالی بن خواجه امام زاهد خزر حمزه امده گفته است مراد ازین نماز دیگر است از برای آنکه خداوند عز و جل تعلیم قدیم خود داد است  
 که عمارا در وقت مستحب دیگر اختلاف است از آن دیگر بار به تخصیص فرموده و دیگر آنکه تجلیل باید گذاردن تا وقت مکروه نیست تا تحت این بود  
 نیاید **قال** علیه السلام تلك الصلوة المنافعین و از شافعی رحمة الله روایت امده است که در شب تا روز صبح وقت مکروه نیست  
 چون وقت نماز خفتن اندر گذاردن نماز خفتن اندر آید در گذاردن نماز خفتن تجلیل باید کردن از برای آنکه اگر تا بستاند از کمر ما بود  
 سوزنازی می شود و گنبد و یک بگرد و خوب گیرد اگر رنستان هوای سرد تر بود که برای ایندگان از اماعات یا دیگر کردن و ایندگان  
 یا بستاند تا سبب نبوی جماعت شود **فصل** یازدهم در شناختن اوقات مکروهات قطوعات چون صبح دم هم قطع نشاید گذاردن  
 حرمت نماز با بدو گذارد و اگر مستحب باقی بود قضا گذارد اما قطوعات نشاید گذاردن دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 با بدو گذارد و طواف کعبه و در خواست یا نیت خانه کعبه رسول علیه السلام و بر امتنع کرد و گفت درین زمان هم قطع نشاید گذاردن  
 و در وقت بر آمدن اقباب قضا را ندانود و او را محل نبود قطع مشروعی که روایت میگوید یعنی عام الجنتی و صلی الله علیه و آله  
 که رسول علیه السلام فرمود که بروقت بر آمدن اقباب قضا را ندانود و او را محل نبود قطع مشروعی در در عید پیش از نماز  
 عید هم قطع نشاید گذاردن اگر قضا بود که ترتیب ساقا نشده باشد که از نمازگاه بیرون رود و نماز را قضا کند آنجا نماز  
 گاه اندر آید و نگاه خواجه محمد مقاتل از رحمة الله گفته است که در آن زمان تا نماز او خاتمه نماند و او را قضا بر و آید  
 که روا بود و لیکن از آن بود بعد از آن که گذاردن در وقت امیر المؤمنین علی کرام الله علیه که در نمازگاه عید نماز میگذارد و دیگر آید  
 نیست که بر امتنع کرد و دیگر روایتی نیست که گفته کسی نیست که در امتنع کند من در تاویل این روایت میسر سم **قوله** تعالی **ارایت الذی تنهى**  
 اذا صلی چون انتخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المؤمنین من بدگر که آن نبرد خداوند عز و جل خود را با و درن طاعت عقوبت کند  
 یا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که تو بیشک میگوئی اما من یقین میگویم که هر که بر مخالفت رسول علیه السلام کاری کند یا بنده  
 ثواب نشود و گفته امیر المؤمنین علی رضی الله عنه امر رسول صلی الله علیه و آله سم نبود و در وقت رذال نماز قضا را و او را محل نیست  
 و قطع مشروعی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما رسول علیه السلام منع کرد از وقت زوال نماز کرده بخاک دفن کردن  
 مراد از آن نماز جنازه گذاردن است بعد از نماز دیگر مشروعی نیست که عید بعد عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام

مارا منع کرد که بعد از نماز دیگر تخطی نکند از آنجا که وقت مستحب را می بود نماز قضا که از آن روا بود در وقت فرو رفتن اب قضا  
 نبود و تطوع مستحبی فی الاما و روا بود چون اوقت نوز در پنج تطوع نشاید که از آن که تا آخر نماز تمام شود قال ابی عبد الله علیه السلام  
 لا یزال امتی یخیر ما لم یوجز المغرب علی التباک النجوم در وقت خطبه که در آن تخطی نشاید که از آن اما اگر تخطی بود که تریب ساقط  
 باشد نشاید که از آن که رعیت نبود بایست ششم در میان روی بقبه آوردن خواجه امام زاهد خضر الدین رحمه الله بعد معرفت قبله  
 کرد و ابتدا از این آیه که قوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون مراد از تاویل اهل سنت مراد که در یک نماز یک بار دیدن و اگر بخواهد  
 بهر سببش برستش مومن نماز را در روی بقبه آوردن و در فضیلت و هم بایست هفتم بخیر و هم با جماع است اما آیه قوله تعالی  
 قولوا لهک مسجدا و حیت ما کنتم قولوا و هو یکم سطره اما خیر قوله علیه السلام اهلکم انما الله تعالی استقبل القبلة و قل  
 هو الله اگر حاضر نماز و بعضی که در آن در فضیلت مرافقا تراوی بجهت آوردن در فضیلت بقول شافعی رحمه الله میان مشرقی و مغرب  
 است می تسبیح چنانکه قال ابی عبد الله علیه و سلم القبلة باسی المشرق و المغرب علامای که گفته اند که رسول صلی الله علیه  
 و سلم این حدیث را در حق اهل بیت علیهم السلام روا کرده که رسول علیه السلام فرموده است که با جماع صحیح از  
 مشرق بیرون آیند و بجانب مغرب بایست پس معلوم شد که قبله میان مشرق و مغرب نیست محرابها را صحیح عنوان الله علیه هم چنانکه  
 سعید بن عثمان ابو خازم و قطیفه بن سلم با بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم جمیعین نشان پوراندند هر دو در شخص بلخ میزند و هر  
 بخارا و فغانه چنانکه در مشرق و جنوب سوگند میزدند و در قریه دیار عرب اطلاق و کاشف و بلاغون و مانند اینها محرابها را راست کردند و نخستین  
 مسجد که در اینجا بنا کردند مسجد خواجه امام زاهد صفار رحمه الله در شهر بستان سعید بن عثمان رحمه الله بنا کردند و نخستین مسجد که در شهر قم  
 بنا کردند مسجد دوازده چنین است از اقطیف بن مسلم رحمه الله بنا کرده است مسجد کلاهدوزان حصا که سوم مسجد دوازده اینی هم چنین است که  
 که شهر که میکرفتند محرابها را راست میکردند که ایشان بر صواب بوده است و از دیار ما که گمانیان بسوق قندهار و دینات الغفرین بر سر است  
 ایشان بود و کوچ که گمانشان بر قضا ایشان بود و طب بر چهار سوی ایشان بود و همچنین تا بنسبت حوان از اینجا روی مغرب برستان ایشان  
 تا بنسبت برستان سوی قبله انداخته است که در دیار ما نشاید که حقیقی مذرب در محراب شافعی ندیمان نماز کنند از برای آنکه ایشان  
 قبله میان ان مشرق و مغرب میکوبند چون روی محراب ایشان نری ریح راست سوی قبله شود بر او نبود و دیگر که محرابی بود که راست افتاده  
 میندستان می اسباب که درین علم اضاقت داشته اند تقدیر گرفته که محراب شافعی ندیمان هزار فرسنگ سوی کعبه افتاده است و محراب حقیقی ندیمان  
 نماز که از برای می فرسنگ بر سوی کعبه افتاده است از اینجا است که محراب حقیقی ندیمان نماز که از برای چهار دانگ است است بیدمان از  
 تابستان و دودانگ است چپ گرفته اند از روی بقبه راست اگر مسجد بنا میکنند و محراب است میکنند و اگر در وقت کمال بود یا وقت  
 گشتن باید که نماز دیگر روی سوی قبله ایست چنانکه آفتاب و بر فرود آید بر روی راست محراب بنا کنند و اگر در وقت آفتاب بچل بود  
 یا وقت آفتاب بنشیند بود و بنگراند که آفتاب کجی فرود در و بر همان محراب بنا کنند که درین دو فصل آفتابین برابر کعبه فرود میزد اما اگر وقت  
 دیگر آنست باید که مسجد جامع روند بنگراند که آفتاب کجی فرود در و دیگر بر همان محراب بنا کنند که در یک شب می تفاوت نبود که اینجا بود



که هم از ائمه اربعه ای باشد اما اگر کسی می خرد یا بخرد می کند محراب همان جای که بنا کند که بوده است که محراب باشد اصحاب بنا کرده اند  
 ایشان بر صواب بود بر قول علماء مارج قبله میان دو محراب است یکی محراب تابستان یکی محراب زمستان تابستان بر طرف چپ کعبه بود و در  
 زمستان بر طرف راست کعبه زمین ده میان هر یکی که روی راه بود اما او تیران بود که چهار دانگ دست راست را ماند و دو دانگ دست چپ  
 کرد تا روی به قبله راست ایستاد کعبه نام عرصه است اما نام بنا و بقول شافعی رحمة الله نام کرد بر قول علماء مارج عرصه است نه نام بنا محمد  
 حسن رحمة الله گفته است اگر کسی کعبه را فرو کرد تا بر سران برآورد به قول امام شافعی رحمة الله تا اینجا خیمه نرسد تا غار روان شود و بقول علماء  
 مارج روا بود که بر این بر خلیل الله علیه السلام بنا کرد جبرائیل علیه السلام از پنج کوه شکلی آورد با سها عیسی علیه السلام و یونس علیه السلام  
 می داد تا خانه کعبه بنا کردند و اگر کسی کعبه را فرو کرد تا بر سران برآورد تا آن شکلی را بجا می نمود و زندمار روی بجهت باید آوردن طایفه  
 است که از غزواتی بنا و کعبه است افغانی را روی بجهت آوردن در غزوات و اگر روی بجهت آورد و نیست عظیم کرد از محمد حسن رحمة الله  
 است که روا بود اما ظاهر بر روایت است که روا نمود و اگر افغانی روی بجهت آورد و نیست مقام بر این کرد و روا نمود اما ظاهر بر روایت روا نمود  
 خواجہ امام ابو بکر عباسی هم گفته است که اگر این کسی بسفر قبله برفته مقام بر این علیه السلام ایدیه است روا نمود و اگر ندیده است روا نمود  
 دو مسد معلوم شد و مار که اعتبار است اگر افغانی روی بجهت کعبه آورد و نیست بیت المقدس کند روا نمود کسی که محراب معین بود روی بجهت  
 آورد و نیست کعبه شمس طاعت یا حسن یا از ابو حنیفه رحمة الله روا نیست که مسجد است چون روی بجهت آورد و نیست کعبه است عیسی  
 جرجانی رحمة الله گفته است بجهت که روی بجهت آوردن در غزوات نیست بیت کعبه نیز در غزوات است خواجہ محمد معتزل مدانی رحمة الله در شرح قدوری  
 روایت کرده است که این خلاف در میان علماء طاعت چون روی بجهت آورد و نیست کعبه است در کار بهمانا و غیرت تحریری روا بود یا  
 امام علی استیجانی رحمة الله گفته است که روا نمود از برای آنکه اگر در بر زمین و اگر شرب سوال کند ویرانشان دهند و اگر کسی خود است  
 بر معلوم شود که محراب کیست سید امام ابو شیبہ رحمة الله گفته است که روا بود از برای آنکه اگر شرب سوال کند تقوی که ایسا  
 دینش در اینجه معلوم شود اگر دست برد احتمال ندارد که اگر دیوار چتری بود و بر دستش خند مجروح شود دیوار کزنده باشد  
 بر دستش ترحمی نداید محراب مجرب بود دست برد معلوم شود مسجدی بود یا بتی قیاس بر کجا دست نه چنین دانند که محراب است پس  
 گذارد و روا بود که در صله الفاج و خواجہ امام ابو الفضل کرمانی در شرح قدوری از محمد رحمة الله روایت که اگر کسی در محراب تحریری نماز  
 گذارد و روا بود شمس طاعت در آن محله غریب بود که نص مطلق است قوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر روایت نیست که در محراب تحریری  
 نبود حاضر اثر روی معین قبله آوردن فرضیه بود اگر در صحای قبله پوشیده است و دلیل اصلی تحریری نماز گذارد و روا بود اما اگر کسی از آن  
 دیار بود اگر سوال نکرده به تحریری گذارد روا نمود و اگر به تحریری نماز گذارد و در نماز اصابت پدید آمد که روی بدان طرف از بابی نماز تمام  
 کند چنین گفته است که قبله شمس است یکی بیت المعمور که قبله زمستان است و دیگر بیت المقدس قبله بهار است و دیگر عرش که قبله  
 جلالان عرش است و دیگر کربسی که قبله کرد میان است و دیگر کعبه است و دیگر قبه بحر است و دیگر قبه عمار است که گفته اند اگر  
 تحریری نماز شروع کرد و دیگر گفت گذارد باز تحریش گشت روی بطرف دیگر آورد و دیگر گفت و دیگر گذارد باز تحریش گشت اگر این چهار

تا نزد ایچهار طرف کند و رو بود بقول علماء امارح بقول ساضی رحمه الله سب طرف رو بود سوی بر آمدن اقبال رو انوار انوار  
 چهارم از طرف اطلال و قیام بعضی گفته اند که رو بود ظاهر رو است یعنی که رو بود و دیگر جماعتی بی تحریری نماز کند و در میان نماز است  
 پدید آید امام روی بگردانید سوی قبله گوید و امام اگر پیش شد و مقتدیان پیشین بدید که امام پیش مقتدیان نرود و اگر برود نماز عمره تیار شود  
 که کار دیگران کرده است مقتدیان باید که در قضای امام آیند و آنها که بطرف دست راست امام اند طرف دست راست امام آیند و نه  
 بطرف دست چپ امام اند و در ویند و باقی نماز تمام کنند و اگر بچنان رفتی که از تمام سبب مقتدیان پیش نماز مقتدیان بپناه شود و اگر  
 در کم رفتن در قضای امام آیند نماز بر رو بود و اگر مقدار رفتی بچنان تاخیر کردند و لیکن کند و نرود نماز شان بپناه شود و بقول  
 ابو یوسف رحمه الله و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله تواند شد که در قضای امام آیند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی سخنان بر عکس این گفته  
 اند و اگر جماعتی بی تحریری نماز کند و در تمام سلام و ادایگاه اصابت پدید آید و در قضای وی لاحق است و مسبوق مسبوق بپایید که روی  
 به قبله آرد و باقی نماز تمام کند لاحق را نماز بپناه شد از برای آنکه لاحق حکما در قضای امام است و بر آنجا ایستاید که در آن که امام  
 گذارده است اگر روی کرد و در تمام را خلاف کرده باشد و اگر بچنان کند و روی بغیر قبله را و نبود و جماعتی از برای نماز گذارنده  
 چون نماز تمام کند و در دستهای او آوردند و بر کسی و در بطرفی آورده بودند همه را نماز رو بود و دیگر دو کس یک کس که امام را بر  
 خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از گذارنده نماز گذارنده و اگر اصابت و همین صلی باشد  
 آید که وی گذارنده است یا غلبه کاشان بود که قبله ایست نماز نش رو بود و اگر اصابت جائی دید که پدید آید یا غلبه آن بود که اصابت  
 جائی دیگر است نماز نش رو نبود و اگر قبله پوشیده است نماز نش رو کرد و بعضی گفته اند که بهتر در دست نیاید یا غلبه بر رو است  
 ایست که در دست آید و اگر در نماز اصابت همین جائی پدید آید و نماز نش رو بود و اگر در میان نماز اصابت جائی دید که پدید آید و بقول  
 ابو حنیفه و محمد رحمه الله نماز نش رو شود و بچنانکه تمیم در نماز باید یا مسح موزه را بدست مسح بر قبله نماز نش رو شود و این تیر نماز  
 حکم دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله روی قبله آورد و باقی نماز تمام کند رو بود و اگر بخیری یک رکعت نماز میکند و در میان  
 بی آنکه ترش کشی بر روی بگردانید و دیگر رکعت معلوم شد که قبله اصابت همین جائی پدید آید که بکثیر گفته است بقول ابو یوسف رحمه الله  
 رو بود و از برای آنکه در نماز تحریر اصابت است همین پدید آید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نماز نش رو شود و از برای آنکه تحریر کرد  
 شریعت حکم کرد و انظر و بعد چون بی تحریری روی برگرداندیم چنان بود که روی از قبله برگردانیده است و این شده است که در خطا  
 صواب آید هم خطا بود و مسلمانی و ظن وی ایست که جامه من نجس است یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نماز نش رو است  
 است هم چنان نماز میکند و بعد از آن معلوم شد که جامه وی پاک است و روی بغیر قبله است و یا طهارت است یا نماز در وقت است  
 نماز رو نبود که وی بمحض نماز نذر آمده است عبادت بمعصیت او اگر کرده نشود و این شده در صلوة شرح  
 طحیوی است در کتاب تحریری اما بعضی گفته اند که رو بود و چنانکه بر جامه امام رنگ بیند چنین بیند است  
 که اگر نجاست است یا چنین بیند است که آنچه امام خواند خطا است و نماز تار و است



اندوی او قحوله بحالی فاذا قضيت الصلوة فانشر في الارض ايضا لفظ قضا است و هو از روی او اخراج امام را بر  
 فخر و حرمة الله صلوة خواج امام اجل خمس رجم میگرد و روایت بیرون آمدن جای بود که قصد می داد که از بدن او بر زبانش لفظ  
 قضا رود یا قصد وی قضا گذاردن بر زبانش او را رود و اگر قضا را مطلقاً نیت داد که نیت او را مطلقاً نیت قضا کند و قضا  
 و قضا از او را و او از قضا نیابت دارد و مسلمانی اگر نماز پیشین بر وی است و است و شک میکند و نمیداند که وقت  
 نماز دیگر بمانی است یا فی نماز پیشین باید که قضا کند نماز دیگر گذارد چون وقت نماز شام آید و آن نماز پیشین را باز قضا کند  
 و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت کرده قضا کرده باشد پس نماز و آمده باشد نماز قضا  
 تا بقین از عهده بیرون آید خواج امام زاهد فخر الدین رجم گفته است و فرض مختلف همچون دو وقت مختلف است و دو وقت  
 مختلف همچون دو فرض مختلف است و فرض مختلف آن بود که از یک روز و نماز بر زبانه است نماز پیشین نماز دیگر  
 نیت کرد چهار رکعت نماز و لیکن گفت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیگر از هیچ نیابت ندارد که نیت کرد یا  
 نماز فرضیه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسلمانی را قضا نماز که گذشته بر ویست  
 قضا قضا میکند نیت کرد که چهار رکعت فرضیه نماز پیشین لیکن نمیکند که کدام نماز پیشین را و انبوه که نیت کرد این  
 نماز فرضیه است چون نیت کند چگونه کند و بقول مشایخ بخارا اولین نماز که برین است و یا نخستین نمازی که بر منست و  
 بقول شایخ سمرقند نماز دیگر نمازی که بر منست یا آخرین نمازی که بر منست شیخ الاسلام بان الدین رحمته الله گفته است  
 که اولی تر است میباید که نماز قضا میکند که برین نماز و آمده باشد که آن از روی نیت است خواج امام شام شهید رحمه الله  
 گفته است و جامع الصغیر خویش که چند گوید که اولین نمازی که برین است اولی تر بود خواج امام خمس رجم میگوید از این سه لفظ  
 هر کدامی که گوید روا بود خواج امام علی نیرودی رحمه الله میگوید و اگر نیت مطلقاً کند روا بود اگر روا برست و نمیداند که وقت نماز  
 باقیست یا فی چگونه نیت کند گفت باید که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فرضیه نماز پیشین و درین زمانه که وقت نیابت  
 اگر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد اگر مسلمانی نماز پیشین گذارد و شک افتاد که نماز پیشین من روا شده است یا فی  
 آن نماز را باز میگذارد باید که گوید میخواهم تا بگذارم چهار رکعت نماز دیگر نماز پیشین که برین است اگر آن نماز و آمده بود این  
 نماز از قضا نیابت دارد و اگر آن نماز و آمده باشد این نماز از او نیابت دارد اگر وقت کرده نماز دیگر گذارد و شک افتاد که  
 که نماز دیگر و آمده است یا فی باید که نیت کند که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فرضیه نماز دیگر نماز دیگر که درین وقت قضا پیشین  
 نیت و قطوع فی نماز شمس رجم کند و در دو نامعین قرآن خواند چنانکه در اول خواند در دو هم خواند و در سوم خواند و در چهار هم  
 اگر آن نماز را خوانده باشد این نماز نیابت دارد اگر و آمده بود این نماز از قضا نیابت دارد و اگر قطوع و اگر وقت نماز  
 بیرون رفت شک افتاد که این نماز گذارده ام یا فی محمد رجم میگوید من گمان برسم که وقت نماز بر من گذرد و وی نماز گذارده بود  
 اگر نماز گذارد احتیاط کرده بود اگر ستمها را مطلقاً نیت نماز میکند و ابودانی قاضی امام صدر الدین گفته است نیابت دارد و خواج



اثبات که الا الله است بر آنکه دلیل میکند که محمد با ابوجحیفه رحمة الله است که با ستم چنانچه نماز نذر آورده شود و اگر الله اعلم فی  
 کفایت نیست تکمیل اول با جاع آورده نشود و اگر الله گفت و قطع کرد و نماز آورده شود یا این اختلاف است میان کوفیان و بعضی  
 جهریان میگوید که در نماز نشود که هم الله در معنی است ملاک معنی است بگوئی آورده نشود و جهریان میگویند که در نماز آورده نشود که  
 هم الله در معنی است تا اگر کسی نیت کرد اول گوید یا الله قول ابوجحیفه یعنی الله در نماز آورده شود و اگر نیت نکرده باشد یا کسی  
 یا فی قول ابویوسف و محمد رحمة الله آورده نشود در جامع الصغیر علی خواجہ امام حسام الدین شمس ابوبکر حصاص و مصلوة خواجہ منہاج الدین  
 کبیر رحمة الله آورده نشود یا قدرت بر آن اگر کسی گوید در نماز آورده نشود و الله اعلم بالصواب باب یازدهم در بیان قریبیه  
 است قریبیه و اخبار و محلی است بر خلاف مترکه که ایشان میگویند که بنا بر افعال است نه بر احوال هم بایستد و هم بخیار آیت  
 است قوله تعالی فاعرفوا ما تمیز القرآن اتفاق است که این امر در نماز است کبیران نماز قرآن خواندن فرض نیست و حدیث است قال ابی  
 صلی الله علیه و سلم لا صلوة الا بقول القرآن قول فقی رحمة الله خواندن فاتحه در نماز قریبیه است چه قولی است قال ابی بنی علیہ السلام  
 لا صلوة الا بقراءة الكتاب و الله اعلم بالصواب رحمة الله گفته اند که متعین نیست که در ای فاتحه چیزی دیگر خواندن قریبیه بخاری چون چیزی دیگر خواندن  
 نمیداردی فاتحه خواندن نیز قریبیه بود و بقول مالک رحمة الله سورت فاتحه ختم کردن قریبیه است علماء امام محمد الله گفته است که بسیار کس  
 که فاتحه درست بلند و سورت درست بلند یا سورت درست بلند و فاتحه درست بلند یا میگویند فاتحه با سورت و اگر کسی در چیزی  
 خواند که صفت نماز بود نمازش تباه شود خواندن فاتحه در نماز بحديث واحد است مانع از آن عمل کنیم قوله تعالی فاعرفوا ما تمیز القرآن  
 آنچه گفتیم فرض نیست اینست و لیکن استخیر را آنچه بر چند که خواند شهادت دلیل بر آنکه روایت میکند ابوبریه سلمی رحمه الله که رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 در نماز زیاد از حد قریبیه خواند و روایت سوری بخاری رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز زیاد از حد سورت فاتحه خواند  
 چندانی بخواند که من در آن ذکر کنم و دیگر روایت میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز زیاد از حد سورت فاتحه  
 خواند و سورت فاتحه بخواند و سورت فاتحه بخواند و سورت فاتحه بخواند و سورت فاتحه بخواند و سورت فاتحه بخواند و سورت فاتحه بخواند و سورت فاتحه بخواند  
 و از بابیان نماز نکردی و دیگر روایت میکند ابوبریه رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز زیاد از حد سورت فاتحه بخواند و سورت فاتحه بخواند  
 الانسان والمرسلات و اذا السماء انشقت و الساعات البروج خواندی و بقول عبد الله بن عباس رضی الله عنه در نماز نذر  
 قرأت حم نیست چه قولی است قال ابی بنی علیہ السلام مصلوة النهار عجا را اعم از این نذر خواندن است نه تا  
 خواندن از برای آنکه در آیت آورده نماز و در قرأت بلند خواندن مشرب بود و کافر بچکان بیاندی و در مسجد  
 رسول علیه السلام حسرتی کردی که ایشان شوش شدی جبرائیل علیه السلام آمد و این آیت  
 آورد و لا تجسر بصلواتک و لا تخافن بها و اتبع من ذلک سبیل الله از آن نذر خواندن  
 مشرب شد و دلیل بر آنکه هم از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در  
 نماز آذینه و سورت الجمع و اذا جاء النافقون بسیار خواندی و نماز آذینه نماز نماز رواست









سید ابی کو تا به خواندن فرموده است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه باسم الله خواندن فرموده است و چه قول ابو جعفر رضی الله  
 عنه نیست که یک آیه قرآن خواندن مقدر است دلیل بر آنکه خالص و نفسا و جربا و التماسا خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن  
 پسندیده است و ابو یوسف و محمد رحمه الله گفته است که قرآن مجید است خواننده را باید که چندین بخواند که عاجز آید تا روا بود و اگر  
 تازی نمیدانید سیاهی بخواند روا بود بشرط آنکه در معنی لغات نکند و اگر تازی میدانید سیاهی بخواند بقول ابو جعفر رحمه الله  
 علیه و ابود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا بود از برای آنکه ما مومنین بخواندن نظم و معنی تا از خواندن نظم عاجز نیاید معنی روا  
 اما ابو جعفر رحمه الله گفته است که ما مومنین بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه نظم خواند و هر دو کدام خواهد بود از برای آنکه  
 از قرآن معنی را اعتبار است و دلیل بر آنکه خواند و در جل صغیر مایه قوله تعالی و الله یقریر لاولین و قوله تعالی  
 ان هذا لغی زبیر لاولین و قوله تعالی ان هذا لغی الصغیر ایسم و موسی شکسته است که در زبیر در صغیر مایه عرب نبوده و خواند  
 غر و جل صغیر مایه که قرآن در تره ماست پس معلوم آنکه لغی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآنست در جامع الصغیر  
 اما جمیع سیاهی ابو جعفر خاص در صغیر مایه که در جامع الصغیر مایه است که روایت میکند که از آن قول ابو جعفر  
 کرده است و گفت که با قدرت عربی سیاهی خواند و انبوه و مایه را بر روایت قول ابو جعفر رحمه الله نیست که روا بود از برای آنکه  
 بعضی ندانند سیاهی بخواند و ابود و اتفاق پس اگر سیاهی از قرآن نبودی پس چه حال روا نبودی ثابت شد بعضی پنهان اند  
 قرآن که محال بود سیاهی از قرآن نبودی بعضی از قرآن بود و یک آنکه اصل دوم نامه سینه نبوی که سیاهی از قرآن  
 نرسیده که مرسوره فاتحه خیر است سیاهان فرموده که تا ترجمه کردند زبیران ایشان فرستاد پس سیاهان ترجمه زبیران ایشان  
 روایت ابو جعفر رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه سیاهی روایت است همچنین آورده است که نشسته  
 در شرح جامع الصغیر خیر المجلوئی رحمه الله چنین آورده است آنچه حد از که است بیرون آرد فاتحه و درای دی سوره و اجماع  
 که در نماز با مدد در رکعت اول قرآن در آن تر خواند و در رکعت دوم کو تا به نیز در آن نماز و دیگر بقول محمد رحمه الله همچنین خواند  
 که در نماز با مدد بقول ابو جعفر و ابو یوسف رحمه الله بر آن تر خواند آنچه است حسن زیاده ترجمه اند از ابو جعفر رحمه الله روایت  
 میکند که صد آیه خواند در نماز با مدد و روایت جامع الصغیر صحت آیه خواند بر و آیه مسبو و چهل آیه بعضی از متابع رحمه الله  
 گفته اند که مسجی و جمع کجا خیر اما هم خویش خوان جمع رضاء و صد آیه بخواند و اگر کسی بگوید که است چهل آیه بخواند خیر  
 امام زاهد رحمه الله گفته است اگر کسی سیاهی در مستان بشهادت زبیر بود و روز کو تا به صد آیه بخواند و اگر کسی سیاهی در زبیر باشد  
 و شصت آیه خواند اگر باستان بود و سیاهی کو تا به بود و روز نماز و در چهل آیه در نماز نشین از چهل تا سی و خواند و روز شام فاتحه  
 خواند سوره و بعضی گفته اند که هیچ آیه خواند در نماز حق از بیست تا پانزده خواند یک کفم سجده است و در فضیلت را آنچه خواند  
 روا بود اگر قرأت از که سه بخواند و بقول شافعی رحمه الله روا بود دیگر روایت بقول امام عظیم ابو جعفر رحمه الله علیه روا نبوده  
 بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبوده روایت نیست عالم متبع شود و بدین معنی تا تبا نه شود و اگر از حجاب بخواند اگر کسی



مشایخ استفتاح و ادون دلیل بر آنکه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید که نماز شام را با نیت خوانده چیزی دیگر یاد نیامده است مانع  
 در تقاضای وی گفت بود و از لزوم الارض زلزله و بعد از آن عرض گرفت و نماز تمام کرد و نیت بیرون رفتن است از خانه  
 امام ان بود که در تبریک کوخ رود و خواجہ امام حسام رحمۃ اللہ علیہ را امامی بود که از بعد که نیت بیرون رفتن بود از قرآن  
 عاجز آمد که ویرا با استفتاح حاج امام آمده بود و در تبریک کوخ رفت بعد از نماز شفعه بوده است یعنی بیرون کرد و از  
 و امام را داد که نماز را با علم تمام کرد اگر امام از بعد که نیت بیرون رفت ویرا با استفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح  
 و امام گرفته خواجہ امام حسام شهید رحمۃ اللہ علیہ است که نماز نیمه نهار شد و استفتاح و ادون بی حاجت است  
 اما ظاهر روایت اینست که اگر امام حدایتی خوانده باشد چون از قرآنی خواندن عاجز آید مقتدی استفتاح  
 و بعد امام گیرد و یا بگیرد و نماز را واد بود که در صلوة خواجہ امام اجل شمس رحمۃ اللہ آورده است که رسول علیه  
 السلام در نماز باد و سورت قد افلح چون با خبر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد این  
 آیه را مانده بمانی و دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان ای بی بن کعب رضی اللہ عنہما  
 گفتند بی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتند چرا بر من ایسان نگیدی و یعنی چرا استفتاح نکردی گفت من  
 چنین دانستم که این آیه منسوخ شده است گفت اگر این آیه منسوخ شده بودی من شمارا اعلام کرده بودی  
 و در صلوة خواجہ امام بکر خواهر زاده رحمۃ اللہ آورده است که رسول عزم نماز با دعا سورت مبارک القدری خواند  
 چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیت را مانده  
 آیتی دیگر گرفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان ایسان ای بی بن کعب رضی اللہ عنہما  
 گفتند بی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت چرا بر من ایسان نگیدی چرا استفتاح ندادی گفت  
 یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من چنین گمان کردم که اگر این آیه منسوخ شده بودی و برای من شمارا اطلاع داده  
 پس معلوم شد اگر چه سبب از قوت خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز را واد بود اگر امام گیرد یا اگر  
 از برای آنکه حدیث مطلق است که ائمه مؤمنین علی رضی اللہ عنہم روایت میکنند قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انما استطیع  
 الامام قاطعہ ای شطفتک فلقنہ فوق نبود در میان اندک بسیار اگر امام بی انکا از قوت عاجز آمدی در جواب خاموشی کرد  
 مقتدی استفتاح کرد اگر امام گیرد یا بگیرد واد بود که کس اصلاح نماز خود و میطلبد اگر مقتدی القدر امام گرفت نماز نیمه نهار شد  
 اگر مقتدی القدر واد و نام گرفت اگر مقتدی ایضا و نام خود بپهارت بوده است نماز نیمه نهار شد و از برای آنکه شمس عزمی در نماز داشت  
 نبارد است پیش از آنکه آن از نماز استفتاح داده باشد و امام بگیرد و پس نماز نیمه نهار شود و اگر مار رسیده  
 استفتاح داد امام بگیرد نماز را واد بود از برای آنکه استفتاح نایسده نماز است که معلوم شد که نایسده بپهارت بوده  
 است یا بجای شمس بوده است بعضی گفته اند که عامر بن عبد الرحمن نایسده عفو ظاهر روایت است که

که غنیمت در هر دو صورت نماز تبا و شود و در نماز سبقت از سبوت و یک نقل کردن نشاید آورده اند از رسول علیه السلام  
 که نبی روزگار صبی بر از رضوان الله علیه مطلق میگردد چون بدرجه ابابکر صدیق رضی الله عنه و قرآن نرم بخواند  
 از آنجا که شست بدرجه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه رسید وی در نماز بود قرآن بلند خواند از آنجا که شست چون بدرجه جبره طلال  
 رسید رضی الله عنه وی در نماز از سبوت و سبوت نقل میگردد رسول علیه السلام چون نماز با تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه  
 در خوش در نماز بودی و قرآن را نرم بخواندی گفت علی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لک فی نماز را میبگویی رسول علیه السلام  
 گفت بچنانست قال البنی ارفع صلوک قلبا و احکاه گفت با عمر رضی الله عنه و دشمن نماز بودی و قرآن را بلند خواندی گفت بل  
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و از آنجا که میباید قال البنی صلی الله علیه و سلم حضرت صلوک قلبا و احکاه گفت و یا بلال  
 و دشمن در نماز بودی و از سبوت نقل میگردد می گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم از بوستان نقل میگردد قال البنی  
 علیه السلام از تحت سوره فاتحه سبوت را که شروع کردی آن سبوت را تمام کن احکاه سبوت و یک و اگر بفرورت از سبوت نقل  
 کردن مقصدی استقام و او را که میباید که نماز را بدو و دلیل بر آنکه خواهم نام بدهم رحمه الله و نماز را با سبوت نقل می علی  
 تسبیح بخواند و یا بر اینها مدخل رفت مقصدی استقام و او را که میباید که نماز را بدو و دلیل بر آنکه خواهم نام بدهم رحمه الله و نماز را با سبوت نقل می علی  
 چون نماز تمام کرد رسول الله که در نماز را که میباید که نماز را بدو و دلیل بر آنکه خواهم نام بدهم رحمه الله و نماز را با سبوت نقل می علی  
 مستعمله نماز را که میباید که نماز را بدو و دلیل بر آنکه خواهم نام بدهم رحمه الله و نماز را با سبوت نقل می علی  
 و اگر جای است که قرآن خواندن و فرضیه نیست در آن اصل نیست یا ای اگر جای است که قرآن و فرضیه نیست در آن اصل نیست  
 و یک که گفت قرآن بخواند و یک نماز را که میباید که نماز را بدو و دلیل بر آنکه خواهم نام بدهم رحمه الله و نماز را با سبوت نقل می علی  
 احوال حروف اجرت گفتن در قرآن خواندن که قرآن خواند باید که در حروف حرکات و قوف بجای آورد تا بنا بر این است عمل کرده شد  
 قوله تعالی و رتل القرآن ترتیلا و از این آیه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است که در حروف حرکات و قوف است ابو حنیفه و محمد  
 از قرآن مستعملی را احتساب دارند و ابو یوسف رحمه الله مثل غنیمت از شافعی رحمه الله و ایت آمده است هر که در نماز خطا خواند نمازش  
 تیار شود اگر سبوت خطا خواند نمازش تیار شود بقول علماء اجماعهم بعد فاتحه سبوت هر کلام که خطا خواند نمازش تیار شود بعضی منشیان  
 در بعضی گفته اند هر کسی که بعد از نوبت خطا بود اگر این سخن را صادر کرد و تبا و نشود بعضی از منشیان قریب بخبر را اعتبار دارند  
 تا اگر بخیر حرفی گوید بر تبا و نشود حرفی دیگر رفت و لیکن این همان خبری که در حروف کوی منجاست گفتن و لیکن تفاوت نیستند نماز  
 روا بود و بعضی منشیان قریب منجاست گفته اند هر کس که بعد از نوبت خطا بود اگر این سخن را صادر کرد و تبا و نشود بعضی از منشیان قریب بخبر را اعتبار دارند  
 واحد و الباء و الیاء و النوا و الیم من منجاست واحد و التاء و الطاء و الدال و الطاء و النون من منجاست واحد و الدال و التاء  
 الطاء من منجاست واحد و الیم من منجاست واحد و النون من منجاست واحد و الیم من منجاست واحد و النون من منجاست واحد و الیم من منجاست واحد  
 و السید و الیم من منجاست واحد و الیم من منجاست واحد و النون من منجاست واحد و الیم من منجاست واحد و النون من منجاست واحد و الیم من منجاست واحد

رحمه الله ان قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل ان نقطه در قرآن یا نه شده است اگر این  
 فرضا فاکتر و ما غسل در ان لقاح خوانند بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله و ابو یوسف و محمد رحمه الله  
 نماز تبا نه شود اگر در نماز عطار و چند نیست که در نمازش فاخته از قرآن نیابت ندارد و بانی خواجه امام زاهد فرموده که گفته است از قرآن  
 نیابت ندارد و چنانچه در نماز فاخته خواندن بی نیابت و عابد نیست آنکه در نمازش یاد آید که در نماز نیست و در نماز نیابت ندارد و در  
 نیز میان ابو شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است باید که در میسل و در ویت است همچنانکه خطیب در میسل آمده تا خطیب کند  
 و بر عطا آمد و گفت الحمد لله در وقت بسمل کردن حیوان عطسه و گفت الحمد لله از جمله گفتن از خطبه این از تسبیح و گفتن چنان نیابت  
 دارد و بانی ابو حنیفه رحمه الله را در ویت است و اینجا نیز باید که در ویت بود مسلمانانی حرف را درست نیست و گفت  
 چنانکه هر کی الحمد لله الحمد لله میگوید یا سندی میگوید باید که در ویت یا سندی و احمد و محمد رحمه الله میگویند اگر اینها درست  
 میگویند باید شش تا از اینها گویند اما اگر سمر او یکسال میگوید و خواجه امام زاهد فرموده که گفته است که کسی نگاه کند که در آن آیه این  
 حرف نبود و یا تعدیل کند تا از نماز را میخواند شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است که سه آیت باید نگاه کند یا سوت  
 در ان این حرف نبود و یا تعدیل کند تا از نماز را همان خوانده شود اگر کسی نیاید که در ان این حرف نبود اکنون ضرورت شد بقدر  
 حاجت خواندن روا بود اگر مقتضای بود و امام بکبر گوید هیچ دیگر خوانده خاموش باشد نگاه که امام سلام بد یا امام سلام گوید که  
 که است بقدر حاجت قرآن خواندن بعد از ان چیزی بخواند چنانکه سبحانک اللهم بحمدک و تسبیحاً کرم و سجوداً و قنوت و زیارت  
 تشهد و نماز اینها که بی اینها نماز را می آید که چیزی خوانده نماز تبا نه شود و سبحانک اللهم بیست اگر صد گوید نمازش تبا نه شود و تبارک  
 المسک را بلیک گوید نماز تبا نه شود و فحش از شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله خواجه امام زاهد فرموده که شیخ الاسلام رحمه الله بیست که نماز تبا نه  
 اعوذ بالله العوذ ال است اگر او ان گوید روا بود و من الشیطان لطا است اگر تبارک گوید نماز تبا نه شود الحمد می باید گفت و الحمد میگوید  
 ظاهر روایت نماز تبا نه شود و خلیل بن احمد المنقری رحمه الله علیه گفته است که روا بود که وی قریب شریح را اعتبار دارد و وایاک  
 نستعین برین هر دو باشد بد اصل آمده است که آن تشدید تبارک که دیدار بر قون نه نماز تبا نه با الصراط اگر این صا و سبعین  
 باز گوید روا بود اگر طار را تا خواند ظاهر روایت نمازش تبا نه شود با الصراط اگر بعضی از شایع گفته اند روا بود و الدین ذال است  
 اگر ذال گوید نمازش تبا نه شود و نعمت علیهم گوید و نمازش را ظاهر روایت تبا نه شود و خلیل بن احمد المنقری رحمه الله گفته است که روا بود  
 اما الظالمین را که ذال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلیمان رحمه الله گفته است روا بود خواجه مطح رحمه الله گفته است نماز تبا نه شود  
 شیخ الاسلام رحمه الله گفته است که قنوی خواجه امام شهید و رکن چانه است که روا بود خواجه امام علی زیدوی رحمه الله گفته است روا بود  
 ابو حنیفه و محمد رحمه الله و قرآن را یعنی اعتبار داشته تا اگر کسی در نماز قرآن را عجمی و میخواند نماز روا بود بشرط آنکه معنی را تفاوت  
 کند این است و این و این اجزا عمل است و این تشدید را در ظاهر روایت نماز روا بود اما بعضی گفته اند که این نیست که در اشک  
 نظیر در قرآن است قوله تعالی و الا من السب الحرام قل اعوذ ال است اگر ذال گوید نمازش روا بود برین که در قل اعوذ

برب الناس اگر کسی سینه را صاف و کوبید ناز تبا شود و بی صفا و راسخین خوانند ناز تبا شود و من الخبت  
 و الناس میخوانند قل اعوذ برب الفلق بر برب الفلق خوانند ناز تبا شود و من الخبت الفاتات را الفاتات خوانند ادا را  
 تا خوانند یا سینه را صاف و کوبید بر صورت تبا تبا شود و بر کجاست خوانند ناز تبا شود و در قتل موافق صفا و ال را تا کوبید یا  
 صفا و راسخین کوبید بر ذاتی که در قتل الله صفا است یکی را تا کوبید ناز تبا شود و نیت را که نایبیت اگر با دل خوانند  
 یا سینه سیل صفا و کوبید یا صفا و راسخین خوانند یا ذال ثب دال خوانند یا خطیب تا خوانند یا سینه من صفا و صفا و  
 و درین همه صورتها ناز تبا شود و ارجا را که ذال را دال خوانند یا صفا و نصر الله راسخین کوبید یا بدخلون را بخلون کوبید  
 و درین همه صورتها ناز تبا شود و استعصر این عین را اگر خا کوبید یا خطیب یا شایخ است توایا را اگر طاب کوبید ناز تبا شود  
 کان بکبریت نوع است کاف البرکت و کاف کوزه کاف کاموره و شب نیک کوبید و نوزم نیک کوبید میان کوبید اگر بکبریت یا یا  
 اگر دارد ناز و انبوه دال بخوفه خطر کفر بود سبحان فی العظیم اگر سینه را صاف و کوبید یا خطیب یا عظیم را ذال کوبید یا ناز تبا  
 شود اگر سبحان فی العظیم بخوفه خطر کفر بود سبحان فی العظیم یا سبحان فی الاعلی کوبید و ابو ذر سمع الله من جمده این را باید که بکند  
 اختلافی مشایخ است و اگر جمده کوبید ناز و ابو ذر که جمده کوبید ناز تبا شود و التحت الله اگر این را طاب کوبید یا دال ناز تبا شود  
 اگر صفا و الصلوات راسخین کوبید یا خطیب مشایخ است ظاهر روایت آنست که ناز تبا شود اگر صفا و الله صفا راسخین خا که  
 بعده اولی بود ناز تبا شود و اگر قصه بود از ناز پیرون آورد اگر سینه اللهم انما نستعجیک را صفا و خوانند ناز تبا شود اگر عزیز  
 نستعجک را صفا و خوانند خطیب مشایخ است اما ظاهر روایت آنست که ناز تبا شود و تنی تبا است اگر سینه خوانند یا ان تشدید  
 که بر یا یک نعت است ترک کن یا ان تشدید یا بر نون نند یا صفا و لک یصلی رب السید خا و یا سینه و سجده را صفا و خوانند یا  
 سینه یعنی را صفا و خوانند درین همه صورتها ناز تبا شود یا لک یصلی رب السید خا کوبید ناز و ابو ذر که از عرب بسیار جای آمده که کاف  
 قاف صرف کنند قطع کلمه قبول قدر و مفسد ناز است و بقول فقها مفسد ناز نیست که قرآن سمر قند را با خواجها نام زاهد جمده الله  
 درین مسئله مباحه افتاد ایشان گفته اند که قطع کلمه مفسد ناز است خواجها نام زاهد فرم گفته است که اگر کسی همه ترانه حرف خا  
 و کلمه کلمه در میان ناز خواند ناز و ابو بعضی مشایخ گفته اند که اگر قطع افتد که از وی معنی بخیر و ناز تبا شود و صفا و الحمد  
 میخوانند ال گفت قطع افتاد یا التحت میخوانند ان گفت و قطع افتاد یا صفا و معنی بخیر و ناز تبا شود اگر قتل گفت قطع افتاد  
 قتل کلمه تمام است ناز تبا شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواجها نام اصل شخصی رحمة الله گفته است که باز از سر آغاز کند  
 خواجها نام منباج الدین گفته است که باقی تمام کند و وقف تلجایا بگویند و قول قدر و مفسد ناز است و بقول فقها مفسد ناز نیست  
 در بکاف اولی کاک یا بنجم الدین عمر نسفی رحمه الله درین مسئله مباحه افتاد که الامن قولی و کفر گفت و وقف کرده کاک  
 ادب کاک رحمه الله گفت که ناز تبا شود بنجم الدین عمر نسفی رحمه الله گفت که تبا شود مباحه ایشان شد بنجم الدین عمر نسفی  
 اگر این فتوی واقع شود فتوی بنزدیک تواند از نزدیک من گفت نزدیک تو گفت من جواب نداشتیم که تبا شود که قرآن خواند





و اگر دید بر وی نخواستند خبرش به هر کس در زبان و گوش بلند خواندن او تیر بود یا نرم خواندن اگر چه با معنی باشد و مستحکم  
 کنند بلند خواندن او تیر بود و اگر که استماع کنند نرم خواندن او تیر بود تا نبرد کار نشود تا وقتی خواندن قرآن را بشود چند می باید  
 خواندن تا چند قرآن گذارده بود بعضی گفته اند که باسی یک نهم کند حق قرآن گذارده شود یعنی بود الیث جمله اند گفته است که  
 در مسأله دو ختم کند حق قرآن گذارده شود اما ظاهر روایت نیست که شبها زود و بخت آید از قرآن بخواند حق قرآن گذارده  
 شود و اگر که نماند نشاید خواندن در هر سه عاریتی شاید بانی اگر که رسیده بود و نشاید اگر از آن مانع بود شاید که در هر سه  
 عیصی با جمیع نشاید قرآن خواندن و اگر که هر سه عیصی را بجز هر سه نیست باید که قاضی خود و بهار ضامن کند که هر گاه که خصم وی  
 بدید آید من بهار از عهد پیرون آیم گاه در وی قرآن خواند و صدوق سیاره روان و وقف عالم را نشاید که بخانه اندنند  
 و یکی ندید و اگر که مسجد که بود اگر که عمارت پذیر بود یا یک عمارت کند و اگر که عمارت پذیر بود او تیر آن بود که او را در ظرفه یکی چید  
 در خاکی دفن کند چنانکه هوشنا را تیریم مصحف شاید گفتن بانی اگر که نمی بود که فریضه بومی توان گذاردن شاید که فریضه نتوان گذاردن  
 نشاید گفتن که در خانه که مصحف بود در آن خانه نشاید گفتن اما اگر خانه همان یکی پیش نبود ضرورت بود باید که از بر سر آویزد تا بر بکار  
 نشود و اگر که خفته قرآن بخواند همان یکی پیش نبود ضرورت بود باید که از بر سر آویزد تا بر بکار نشود و اگر که خفته قرآن بخواند شاید بانی  
 و اگر که بن جامه وی پاک بود شاید قدرهای را کرد کند و اگر که شستر خواند او تیر بود اگر که روان قرآن خواندن نشاید بانی بعضی  
 اصحاب بخر گفته اند نشاید بعضی گفته اند که نرم شاید و لیکن بلند نشاید بعضی گفته اند نرم بلند و نرم شاید خواندن شیخ الاسلام  
 بر آن الدین حجه اند گفته است که از صحاب سر و تیره است بیک و تیره خواندن و دیگر روایت بخواندن پس خواندن او تیر بود و لیکن نرم خواندن  
 او تیر بود و لیکن نرم خواندن بلند شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که اگر در شمار نه است نرم خواند و اگر در صحر بود  
 بلند خواند باکی نبود خبر قطرات را بود و شیخ الاسلام بر آن الدین حجه اند گفته است یکی قرآن خواندن قطرات را بود و لیکن  
 قطرات او تیر بود مسجد اندر اید قطرات شاید اما قطرات اولی بود و اگر آن ساعت قطرات نواند ساختن او تیر آن بود که باسی  
 تیریم کند از برای که محمد رحمه الله گفته است که مستحب بود قطرات در مسجد آمدن جواب سلام گفتن قطرات را بود اما با قطرات  
 او تیر بود مستحب گفتن قطرات را بود و بانی اگر که زمان قطرات بنویختن قطرات شاید اما با قطرات او تیر بود اگر قطرات طول  
 ساختن تمیم کند او تیر از آن بود که تمیم کند مسأله بر قرآن خواندن بر موقوفی کردن اگر که حرام بود و بقول علماء  
 و شافعی رحمه الله گفته است حرام نبود بر گنایت و ادب کسب مومن اگر که حلال بود با اتفاق اما اگر خبری است که نفسش تعلل در چنانکه  
 آن خوش مطربی دانند آن را بنیها اگر که حرام بود باب خبر و هم در بیان کوع و سجود کردن کوع و سجود فریضه است بقدر قرار ما بقول  
 ابن ابی القدر قرات تسبیح بقول ابن ابی القدر تسبیح گفتن در کوع و سجود فریضه است بقدر قرار ما بقول  
 و بقول شافعی رحمه الله مسجد هر گاه اصل می و میثاقی تا اگر ازین در یکی باختیار پیش بقول شافعی رحمه الله نماز نشود و ادب  
 و بقول علماء رحمه الله مسجد هر گاه اصل می و میثاقی تا اگر ازین در یکی باختیار پیش بقول شافعی رحمه الله نماز نشود و ادب

که روان بود از ابو حنیفه روایه آمده است که روان بود از برای آنکه سجده بنویسد و دلیل بر آنکه اگر مشایخ  
 بود به بی سجده آورد و روان بود که بنی بنی بر سر سجده آورد و روان بود که تشبیه اهل کتاب نمود و دیگر آنکه استخوان منی با چشمانی بسته  
 است و دلیل بر آنکه از این مبلغ جدا میشود از خطی بر پیشوایین معلوم شد که در حال بروی مسند حکم بروی دارد و در حال سجده حکم  
 را اما اسدین عمر از ابو حنیفه رحمة الله وایت میکنند که از آن قول رجوع کرد و گفت بنویسد که بی سجده آورد چشمانی با خمار بند خست بنایند که  
 سر سجده نهاد و قدمها از زمین از او کرد و روان بود برای آنکه در دو رکعت یک رکعت سجده با قدم بعد از آن اگر قدمها از او کرد و روان بود  
 اما اگر از ابتدا قدمها از زمین نازد و در ششم خطی رجوع آورده است که روان بود و بروایت فروق ناطقی آورده است که روان  
 نبود و این مقدمه می است شیخ الاسلام بر آن الدین گفته است که جواب ظاهر نیست که روان بود بنا بر حدیث **قال علیه السلام** ان  
 اسجد علی سبعة اعضاء ای بر این الدین در الراجح فی التفریق بین الرکنین و ما فیها من زهد فی سجده گفته است که گفته ها را جواب است  
 شرح طحاوی رحمه الله گویم که روان بود تا پیش آنکه بر دو رکعت سجده آورده است و پیش بر دو رکعت سجده بود و انگشتان بای از او که  
 پیش مطلق از او بود و روان بود این را جواب بروایت فروق ناطقی گویم که روان بود و تا احتیاط کند تا نمازش در قیام و ای تقید اگر  
 در سجده قدم بگذرد و دیگر بر آورده است شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که روان بود که روایت کتاب نیست و وضع  
 التقدیم علی الارض فرض فی السجده اگر مسلمانی را بینی و پیشانی بخروم است بقول شافعی رحمه الله قیام و رکوع در سجده  
 با یما و بقول علماء ما رحمهم الله چون سجده ساقط شد قیام رکوع نیز ساقط شد و همچنین که با یما نماز گذارد و روان بود مسلمانی را  
 حاضر نیست که اگر ایستاده نماز گذارد با قیام رکوع و سجود بقا طهارت نمی یابد و اگر نشسته میگذارد بر رکوع و سجود و بقا طهارت  
 نمی یابد نشسته گذارد بر رکوع و سجود اگر نشسته میگذارد بر رکوع و سجود و بقا طهارت نمی یابد اگر نماز میگذارد و بقا طهارت نمی یابد و ظاهر  
 روایت نیست که حکم صاحب جرم دارد و هر وقت نماز طهارت سازد با قیام رکوع و سجود نماز میگذارد اما شیخ الاسلام بر آن الدین  
 رحم گفته است که با یما گذارد و روان بود اگر درون در بان حرج است قرآن بخواند چون روان میشود و آنچه از آن زهد فی سجده گفته است  
 که قرآن بخواند از برای آنکه از برای آنکه بقرات روانی آید و دلیل بر آنکه ای مقتدی و کنگ در فريضه و چهار رکعتی در و آخرت  
 بقرات روانی آید اما در هیچ جا نیامده است که بطهارت نماز و روان بود اما شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است  
 که بقدر حاجت قرات خواند که در زیادات روایت است که انجا با یما نماز میگذارد ان شات از وی بدل است از قیام رکوع  
 و سجده اما در ثواب بدل نیست پس بقدر حاجت خواند این را خالی خواند که بخواند چون من میشود و اگر خاستن کند هم نمی ایستد و اگر  
 نشستن میباشد می ایستد بجز آنکه خواند و روان بود که اصل است و در صلوة مختصر القیام و آنچه اهل ابو الفضل کوفی در شرح قدوری  
 همچنین آورده است که هر جرم صاحب جرم روان شود آن رجوع می شد نیست از پیشانی چند بند یا سجده معتبر است یا سجده معتبر  
 از مشایخ گفته اند که مقدار آنکه منی که ابو حنیفه رحمه الله سجده بنویسد که بنی معتبر است یا در خواند با یما زهد فی سجده گفته است که اگر  
 رضوانان قول رجوع کرده است ان حکم معتبر نماز مقداری از پیشانی یا رجوع از پیشانی یا بند و سجده معتبر بود اگر سجده بجای می آید که



از فرضیه نیابت دارد قعده اخیر را چون عجبده رسول برسانید فرض می شود بعد از آن طلوع بود و لیکن در حقیقت بود  
 تا که همین فرضیه را کسی بوی قتلاد او بود پس معلوم شد که قعده اخیر مقدار است **مسئله** بازگشتن اقرار است قعده  
 بر یکدیگر دانی این مسئله چهار وجه است یک وجه است که قعده معتبر است تا آنجا که تمام خواند و در خواب شد چون بیدار شد باز آغاز کرد پیش از آنکه  
 بقدر تشنه رسیدی سلام او با اتفاق این قعده بر آن قعده نشود تا زارش را بود که نخستین فرضیه یافتیم در خواندن واجب است  
 و خواندن باز دیگر طلوع شود و قعده را واجب را بر بیدار و اما اگر مقدار عجبده و رسول نشست و لیکن هیچ خواب در خواب  
 چون بیدار شد سلام داد و بقول علماء ما رحمه الله را بود و بقول شافعی رحمه الله را بود و چه سیدم آنست که التحیات آغاز کرد  
 پیش از آنکه بقدر تشنه رسیدی در خواب شد چون بیدار شد التحیات از سر آغاز کرد پیش از آنکه بقدر تشنه رسیدی سلام داد و خواب  
 امام را بدین طرح رحمه الله میگوید که هر دو وجه ممکن است اگر بقدر تشنه رسید و او بود اگر نرسد و او نبود اگر از سر آغاز کرد خواب امام را بدین  
 رحمه الله صلوة خواب امام اهل حرم رحمه الله درس میگرد و روایت بر آنست که قعده بزرگتر از نماز روایت بر یکدیگر خواب امام را بدین  
 بیکدیگر جاری در گفته است که در نواد از محمد رحمه الله روایت یافته ایم که قعده بزرگتر تا آنکه تمام ناکرده سلام دهد تا زارش تباه شود و  
 معتقدی را افتد خواب بر روایت نواد که گویم که قعده بزرگتر تا آنکه تمام ناکرده سلام دهد و او بود اگر تمام مقدار عجبده و رسول نشست و  
 بیدار شود از سر آغاز کند پس گویم که قعده بزرگتر تا آنکه تمام ناکرده سلام دهد و او بود اگر تمام مقدار عجبده و رسول نشست و  
 خواب شبی هیچ خواب اندام سلام داد و بی با امام سلام داد و بقول علماء ما رحمه الله را بود و بقول شافعی رحمه الله را بود  
 اگر تمام سلام داد و بی از سلام امام بیدار شد بایستی که با امام سلام داد و بی نداده و بی سلام امام از نماز بر آن نیاید از برای  
 آنکه واجب از واجبات نماز بر ولست وی قرار است تشنه آغاز کرد و قعده بزرگتر دانی شستن الاسلام بر آن العین رحمه الله صلوة  
 خواب امام بزرگتر خواب بر داده درس میگرد و روایت بر آنست که بقول ابو یوسف رحمه الله قعده بزرگتر در بقول محمد رحمه الله بزرگتر  
 بازگشتن سجده تلاوت قعده بر می گردان واجب است بازگشتن اقرار است تشنه بر قعده را بر یکدیگر و این نیز واجب است اما ابو  
 یوسف رحمه الله گفته است که اگر بازگشتن سجده تلاوت بگویم و قعده بزرگتر نماز سجده تمام کرده باشم و نماز سجده تمام کرد  
 شریعت نیست پس بضرورت گویم که قعده بزرگتر دیگر آنکه سجده مقدم است قعده موخر است هرگاه که از موخر مقدم باز کرد و  
 مقدم موخر را بر یکدیگر و اما اینجا شک است نخستین یا خواندن مقارن است هرگاه که از موخر مقدم باز کرد و مقدم  
 موخر را بر یکدیگر و اما اینجا شک است نخستین یا خواندن مقارن است که قعده بزرگتر دانی گویم که قعده بزرگتر دلیل  
 بر سبب طلاق مردی را زانی جاری است اگر پس برای ترا بطلاق شود و اگر دختر آورد و طلاق و اگر مرد آورد و اگر نخستین  
 بر آوردن پس بطلاق شود و با آوردن دختر بطلاق نشود از برای آنکه بنا بر آن حمل یا بگشتن عدت مقارن است و گویم که  
 طلاق دیگر در قعده نشود و اینجا نیز خواندن نخستین مقارن گویم که قعده بزرگتر و اگر فریضه نماز را بر یکدیگر و اگر نخستین که نخستین  
 یا دختر جواب قعده نیست که نخستین بزرگتر است یا پیش از بطلاق واقع نشود و اما در جواب بدان گویم که نخستین آورده است

تا و طلاق واقع شود که بابت فاشی است و بابت احتیاط اما اگر سر فرزند آورد چنانکه یک یا دو مرد اکنون بر سر طلاق واقع شود و لیکن  
 با و در آن فرزند سیوم عدتش کند و اگر کسی نخواهد در حال روا بود و لیکن دخول نشاید تا از نفاس پاک نشود و بیرون آمدن از  
 نماز بفضل نماز گذارنده بقول ابو حنیفه فرقی نیست و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک فرقی نیست چنانکه است که اگر نماز  
 پدید می آید اتفاق نماز تبا می شود و اگر بعد از نماز پدید می آید اتفاق روا بود و اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام بدید  
 بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نوشتن آن چیز بعد از قرائت تشهد صحیح نوشتن آن چیز بود که پیش از قرائت تشهد نماز تبا می شود  
 بقول ابو یوسف رحم نوشتن آن چیز بعد از تشهد پیش از سلام صحیح نوشتن آن چیز بود که بعد از سلام نماز و او فایده  
 این در چند مسأله بدید اگر نماز را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام قناب برآمد یا اندک نماز حقیق نیست یا وتر  
 نیست بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز در سه صورت تبا می شود بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در سه صورت می گذارد یا نماز  
 عید می گذارد و بعد از قرائت تشهد پیش از سلام نوال است ایستاده و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز تبا می شود و بقول  
 ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در دو جا می نماز آید می گذارد بعد از قرائت تشهد پیش از سلام و نوشتن و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه  
 عنه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در دو جا می نویسد و وقت مستحب نماز یک یا دو قرائت تشهد  
 وقت مکروه نماز را در بعد بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد پیش از سلام قناب  
 یا ای قری شید یا عریان طریات بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد  
 پیش از سلام صحیح است یا مورد تقدیر انگشت دریده بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت  
 قرائت تشهد پیش از سلام صحیح است یا مورد تقدیر انگشت دریده بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد  
 پیش از سلام صحیح است یا مورد تقدیر انگشت دریده بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد  
 گفتیم بقول ابو حنیفه رحم الله نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد پیش از سلام قناب  
 نوشتن بقول ابو حنیفه رحم الله نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد پیش از سلام قناب  
 جرح نکند و یا ازین برده بر دست حیض آمده بود یا جاری با یا نماز می گذارد و صحیح یافت یا و صحیح ای تجزئ نماز می گذارد و صحیح یا  
 یا و صحیح ای تجزئ نماز می گذارد و صحیح یافت یا و صحیح ای تجزئ نماز می گذارد و صحیح یافت یا و صحیح ای تجزئ نماز می گذارد و صحیح یافت یا  
 روا بود مردی نیت امامت زمان کرده است بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زن آمده و گفت که ای هیلوی امامت است بقول ابو حنیفه  
 نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد پیش از سلام قناب نوشتن بقول ابو حنیفه  
 قرائت تشهد پیش از سلام صحیح است یا مورد تقدیر انگشت دریده بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد  
 و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد پیش از سلام قناب نوشتن بقول ابو حنیفه نماز تبا می شود و بقول ابو یوسف و محمد و جهمی اندک نماز را در قرائت تشهد  
 فرض نیست یا بپانزدهم در بیان نماز تبا می باید نوشتن که در نوشتن قناب نیست و بعد از نیت قناب نیست و اگر



رمضان نهم خواند باینده خواجہ ابو حفص صغری و خواجہ ابو یوسف بکری رحمتہ اللہ علیہ گفتہ اند کہ امام نهم خواند کہ در مسجی  
 دعاست خواجہ ابو حفص بخاری رحمتہ اللہ علیہ گفتہ است کہ بلند خواند از برای آنکہ در زمانہ غایت غلبہ است تا اگر کسی نداند  
 و در تفاسی امام بدل یاد کرد و سلسلہ مقتدی خواند بانی بقول ابو یوسف خواند پیش از آنکہ آغاز کند صلوٰۃ کرد و بقول محمد و جمہا  
 اللہ بخواند کہ صبی بر محمد ان اللہ علیہم اجمعین در قرائتہ وی اختلاف است از آن روی کہ قرائتہ بود و مقتدی را خواندن بد  
 بود از آن روی کہ دعاست خواندن وی سنت است اصلیت بر کسی یعنی یا سنی جمعی تیرک سنت بہ از آوردن بدعت بود اما  
 اجماع است کہ امام اللہ علیہ السلام ناخواند بلند نیک خواند و نهم نیک فی میانہ خواند چنانکہ نصف اول استخواند مقتدی خواند بانی  
 بقول ابو حنیفہ محمد و جمہا اللہ بخواند و بقول ابو یوسف روایتہ آمدہ است کہ بر کجا کہ امام وقف کند کلمہ این چنانی کہ این گفتہ  
 است شاید گفتن باب شانزدهم در بیان نماز است روی عن عائشہ رضی اللہ عنہا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم سن  
 اثنا عشر علی اثني عشر ركعة في كل يوم وليلة في السنة في كل يوم في الدنيا في الجنة فادبره من ان عائشہ صدیقة رضی اللہ عنہا روایتہ میکنند  
 کہ رسول اللہ علیہ السلام فرمودہ کہ این دو از ده رکعت سنت شانزده روی نگاه دارد و بگذارد خدا تعالی از امر و مایه تا بنام  
 ان بنده در سنت خواندند و از ان نماز که کوشک است خاصہ بر حق سنت نماز باید کرد کہ رسول اللہ علیہ السلام با تحفص  
 قال النبی علیہ السلام رکعتی الفجر خیر من الدنيا وما فيها جملة تطوعا را بخواند کہ از ان اوقیر بود بنا بر حدیث رسول اللہ علیہ السلام  
 لا صلوة فی المسجد الا لثلاثین رکعة نماز در مسجد بزرگتر از نیک و نیکتر است چون هیچ دید قاضی احمد زاهد رحمتہ اللہ علیہ گفتہ است باید کہ  
 سنت نماز باید کرد و در شکر آنکہ خداوند بخشنده و رحیم است و از شب تاریک زمانید بر روز روشن رسانید و اسلام نگاشت  
 خواجہ امام زاهد فرمودہ است کہ تأخیر کند کہ نزدیک تر فریضہ گذارد قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انظر الصلوة الصلوة  
 تنظر نماز بخوان بود کہ در نماز از راه ثواب حسن یا رحمتہ اللہ عنہ از ابو حنیفہ روایتہ میکنند کہ شب نماز باید کرد و در مسجی واجب است  
 از برای آنکہ ویرا خصوصیتی است کہ مستثنای دیگر را نیست دلیل بر آنکہ سنتها دیگر بر سبب ورت نشسته گذارد یا بر سبب ورت  
 و سنت نماز باید کرد بر سبب ورت بر سبب ورت گذارد و این دو بعضی مشابہ گفتہ اند کہ نماز ناقضا کنند باید کہ  
 سنت نماز باید کرد و ناقضا کنند کہ در مسجی و در نماز ظاهر روایتہ اینست کہ سنت است و سنت ناقضا نیست اگر  
 سنت نماز باید کرد و معلوم شد کہ صبی ندیده است اتفاق باز گذارد و اگر معلوم شد کہ تحریمہ در شب افتاده است  
 یا قیام در روزیم باز گذارد و اگر ترک است در شب افتاده است یا در روزیم باز گذارد و اگر حریم رکعت تطوع گذارد  
 معلوم شد کہ در رکعت در شب افتاده است و در رکعت در روز سید امام ابو شجاع رحمتہ اللہ علیہ گفتہ است کہ ان رکعت  
 اگر سنت باشد یا نیت از ظاهر و آیتین است و اگر در رکعت گذارد پس بد است آنکه شب است معلوم شد کہ روز بوده است  
 و اتفاق از نماز سنت یا در نیت از حدیث حسن گفتہ است کہ سنت نماز باید کرد و اگر اقامت کند در سنت نیاید یعنی بخانه اند  
 او تیر بود و بقول اللہ علیہ السلام لا صلوة فی المسجد الا لثلاثین رکعة اگر مسجد آید و جماعت بر پای شده است و بگوشه ایستد و سنت گذارد

فقیه است عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بخبر کدی اگر جماعت بر پای شد و جماعت بر مسجد اندرون اندوی از مسجد بر من که از آن  
 جماعت بر مسجد بر من اندوی بر مسجد بر من اند در مسجد اندرون اندوی از مسجد بر من که از آن جماعت بر مسجد بر من اندرون  
 در مسجد بر من اند در مسجد بر من که از آن جماعت بر مسجد بر من که از آن جماعت بر مسجد بر من که از آن جماعت بر مسجد بر من که از آن  
 مشغولش گرداند و اگر مسجد را بد جماعت بر پای شده بود اقامه او کرد یا سنت گذارد و اگر رکعت اول است افتادن  
 که سنت گذارد و اگر رکعت دوم است و اقامه کند فریضه گذارد و بعد از فریضه سنت گذارد یا بقول شافعی بگذارد و بر قول علماء  
 رحمهم الله بگذارد تا آنگاه اقباب بر نیاید بعد از برآمدن اقباب چون که از از سنت نیابت دارد یا بقول ابو حنیفه و ابو یوسف  
 سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد در آید نمیداند که امام در رکعت اول است یا دوم به سنت شروع کرد معلوم  
 که امام در رکعت آخر نیست سنت را تمام کند و آنچه فریضه در آید بگذارد و اگر سنت بر آید از اقباب آمد سنت اقصا نکرد  
 و اتفاق نیست نیابت دارد و اگر نماز باده میگذارد و دیگر رکعت از فریضه فوت میشود و اتفاق است که سنت بگذارد اما اگر سنت نماز  
 باده میگذارد و امام را در قعده اخیره خواهد یافتن ظاهر و این سنت بگذارد و فریضه اقامه کند اما فقیه جعفر و حمزه گفته است  
 که سنت گذارد و اگر امام را در نماز باده در قعده اندر یافت بقول امام محمد بن عبد الله سنت گذارد از برای آنکه تشریفی که رسول  
 السلام در حق تکبیر اول فرموده است در حق سنت نماز باده آنچنان فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم کتمی الفجر خیر من  
 الدیاء ما فیها چون تکبیر اول یافت کرده است یا بر سنت نماز باده فوت کند و ثواب است حاصل کند اما ابو حنیفه و حمزه بن عبد  
 گفته اند که گفته اند که حکم حدیث رسول علیه السلام اذا تموا الصلوة فقلوا و انتم تمشون و لا تلووا و انتم تمشون علیکم بالیسکیت و التوا  
 ما در کتم فصلوا ما فاتکم فاقضوا پس حکم حدیث فریضه اقامه کند و چون اقباب بر آید سنت را گذارد و سنت بود یا بقول  
 خواجگان امام اجل شخصی حمزه بن عبد الله روایت است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف صحبها الله نیابت  
 ندارد و این جایز بود که سنت را شروع کرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباها کرد و جماعت گذارد بعد از نماز  
 باده وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی بر حمزه بن عبد الله سنت اقصا کند و بقول علماء ما رحمهم الله چون اقباب آید آنگاه قضا  
 کند و وجه قول شافعی حمزه بن عبد الله آنست که شروع کرد بر خود تباها کرد این بر وی قضا شد و چون قضا باده دیگر و اگر بعد از  
 نماز باده وقت مستحب باقی بود قضا گذارد و او را و این نیز همان بود علماء ما رحمهم الله گفته اند قضا های دیگر  
 را خداوند عزوجل بر وی فریضه گردانیده است و این به نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود  
 میان این قضا و آن قضا پس چون اقباب بر آید و آنگاه این سنت را قضا کند دلیل بر آنکه امیر المؤمنین  
 عمر رضی الله عنه نماز باده گذارد و طواف کعبه آورد و تحت بر وی واجب شد خواست تا تحت بیارد  
 رسول علیه السلام دیر منع کرد یا عمر درین زمان نشاید گذاردن چون اقباب بر آید بگذارد و اگر  
 سنت و فریضه بر دو فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده بایستد بر دو را قضا کند و اگر



و اگر جماعتی را پس سنت و هم فريضه فوت شده باشد باید که با کفزار گویند و سنت گذارند و اقامت گویند و فريضه را بجماعت گذارند  
و فراتر بلند خوانند که در وادی سلطان رسول علیه السلام بخواب مانند و نماز ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد همه پیدار شدند  
طهارت ساختند رسول علیه السلام قنات بلند خواندن معلوم شد که بلند خواندن پس معلوم شد که چون سنت فريضه بر وقت شد  
باشد باید که با کفزار گویند و سنت گذارند و اقامت گویند و فريضه بجماعت گذارند و قرآن بلند خوانند چون زوال در گذشت مسلمانان  
چهار رکعت نماز تطوع گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد بانی قاضی صدر الدین رحمه الله گفته است که از سنت نیابت دارد  
همچنانکه در رکعت نماز گذارد به پیش است انکه شب است معلوم شد که صبح دمیده بود و این سنت نماز باید و نیابت دارد این نیز همان بود  
خواجه امام اجل شمس رحمه الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان نیمه و آن مسلمة و آن مسلمة سنت نماز باید و از برای  
انکه چون صبح دمیده و یک نشاء بگذارد آن اسنت نماز باید و پس بضرورت گویم که از سنت نماز باید و نیابت دارد و اما  
اینجا تطوع گذاردن شتر خمس است پس باید که سنت را نبیند تا نیابت دارد اگر نماز پیشین جماعت برپای شد جماعت که سنت را  
ماند فريضه را افتد کند چون فريضه گذارد اتفاق است که پیشترش رکعت سنت را گذارد و بخت دو گذارد و چهار رکعت تمام  
الصنیر و الحمد لله تحت چهار رکعت و انگاه دو بقول ابو یوسف تحت دو گذارد و انگاه چهار رکعت بروایت مذهب بقول ابو  
یوسف تحت چهار رکعت و انگاه دو بقول محمد تحت دو گذارد و انگاه چهار رکعت مشروح گفته اند اگر روز باستان بود روز با  
دوازده بخشت چهار رکعت و انگاه دو اگر روز نازستان است روز ناکوتاه بود تحت دو گذارد و انگاه چهار رکعت مشروح  
گفته اند اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را بخواند گذارد و آن چهار رکعت نیز بخواند گذارد و تحت دو گذارد و انگاه  
چهار اگر مردی کابل بود که آن دو رکعت را بخواند گذارد و آن چهار رکعت را بخواند گذارد و اگر تحت دو گذارد و وقت پیر  
رفت انگاه چهار رکعت از دوازده سنت نماز دیگر نیابت دارد و آن سنت را نبیند تا نیابت را قضایت نیست وقتی بگذرد  
وقت می پیش از فريضه بود نیست سنت امر و زینت کند سنت بود یا نه ظاهر روایت است که سنت بود و در صلوة خواجه امام مکرر  
خواهر داده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نبود از برای انکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام آن سنت را پیغمبر گذارد  
بعد از فريضه رسول علیه السلام یکبار بگذارد بعد از آن میکند در فایده این خلاف جای ظاهر بود و آن چهار رکعت سنت را  
پیش از فريضه میکند و شفع را شفع خبر دادندش هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفعه طلب کند تا انکه اگر بعد از فريضه میکند  
از شفعه خبر دادندش اگر ببرد و سلام و بعد شفعه طلب کند اتفاق تواند که چنانچه تمام کند ظاهر روایت تواند که شفعه طلب کند  
بدان روایت ابو حنیفه رضی الله عنده تا انجا جای بود که سنت را شتر دفعه کرده بود و اما اگر سنت را شتر دفعه کرده و جماعت برپای شد  
و جامع الکبری ای محمد رحمه الله روایت است فشا یک پیچ نازنی را بر خود تپاه کند که فريضه را که تا شتر دفعه کرده بود و جماعت  
برپای شد بر اندازد و افتد کند تا بهر یکبار بگذارد خواجه امام شمس رحمه الله گفته است که از اول رای من با محمد بود اما استادن  
شمس الامیر جلوی از استاد خود ابو علی نسفی رحمه الله روایت میکند یا استاد دست تا به شتر عالم قال النبی صلی الله علیه



چهار کند از هم دو اولتر آن بود که تحت چهار کند از دو باز دو اولتر آن بود که در آن چهار رکعت اول فاتحه خواند و آیه الکرسی  
سه بار در رکعت دوم فاتحه سه بار قل هو الله احد و در رکعت چهار رکعت نماز کند از خودی غرض و جل ثواب شب قدر در آن  
اوقفت کرد اند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی أربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر و در سنن ابی شیبہ  
نزدی فرسیت آنچه خواند را ابو داود استخرج اینست که قلها خواند از برای آنکه خواجه امام فخر رحمة الله علیه کرده است  
که رسول علیه السلام در سنت نماز بابتدا و قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار رکعت  
خوانده است و در رکعت نماز پیشین مسنونین خوانده است و در رکعت نماز شام چنان خوانده است که در دو رکعت نماز  
در دو رکعت سنت نماز حقیقت چنان خوانده که در دو رکعت سنت نماز پیشین به حدیث آمده است بر که در سنن ابی یوسف  
خوانده خدا تعالی غرض و جل میرا از دروندان از در تونج نگار دارد و بر سننی که در ابتدا و صبیحه متفق بوده اند الحاروی گفته بود  
در سننی که در ابتدا اصحاب مختلف بوده اند یا آخر متفق شده اند الحاروی بدعت بود و الله اعلم باب سفید هم در بیان آنچه  
طهاره و نماز را تباہ کند از خنده تهنیه و اعمال دیگر چون گفتن سخن مانند آن در صلوٰه سله چهار وجهی بی وجه اینست که تم نماز  
تباہ شود و هم طهاره و سخن خنده تهنیه و احتلام سهوشی و حدث عمد و یک وجه دیگر اینست که نه طهاره تباہ شود نه نماز بخون خنده  
تسم سلام و فراموشی و عمل آنکه در وی کرد ایندن بر عم حدث مادام که در مسجد بود و اگر صبح بود مادام که در میان صفت بود  
نه نماز تباہ شود نه طهاره و اگر پیش روی دو نماز مادام از امام اندر نگذاشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز  
تمام کند یک وجه دیگر اینست که طهارت تباہ شود نماز بی سخن بخون بی وقی بری این و حدث نامکمان و یک وجه اینست  
که نماز تباہ شود و طهاره بی سخن گفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر جماعتی نماز میکنند از اندام موقوف  
بجندید اگر چه بر این بختند بیدار نماز و طهاره تباہ شود و اگر نخست امام خندید نماز مقدمات نماز و طهاره تباہ شود و  
مقدمه نماز تباہ شود اما طهاره تباہ نشود این همه جای بود پیش از تشدید خندیدن و اگر بعد از تشدید خندیدن پیش از سلام  
اتفاق نماز تباہ نشود اما طهاره تباہ شود یا بی بر قول فخر رحمة الله علیه تباہ نشود و بر قول علامه شافعی رحمه الله تباہ نشود و اگر امام  
بعد از تشدید پیش از سلام بخندد مقدمات بعضی از بعضی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز مسبوکان تباہ نشود و بر قول ابو  
یوسف رحمه الله تباہ نشود و لا تخاف نماز تباہ شود یا بی ابو سلیمان جرجانی رحمه الله میگوید تباہ نشود بقیاس قول ابو حنیفه رحمه الله  
خواجه امام حفص رحمه الله بخاری رحمه الله میگوید لا حقیقان اگر نماز بجای رساند که امام کرده است بخندد امام لا حقیقان از نماز بیدار  
اگر امام سلام داد و مقدمات بخندید پیش از سلام خود طهاره ایشان تباہ شود یا بی بقول محمد بن فرجه رحمه الله طهاره تباہ نشود و بر  
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تباہ نشود این جای بود که بر مقدمات چیزی از اجابتی باقی نبود اگر اجابتی از اجابت باقی بود  
تبعه خندیدن با اتفاق طهاره تباہ نشود و این مسلمین بر آنست که مقدماتی سلام خود در نماز بیدار آید یا سلام امام بر قول محمد بن  
رحمه الله سلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله سلام خود اگر تباہ سید در نماز تبعه خندید یا بی رحمه الله میگوید

[illegible]





که آنها از فساد داخلی نیست و اینها معصوم اند از ضمیمه و کبیره حکایت آورده اند روزی مادر آن رشید عظمیّه ابو یوسف صاحب بود گفت یرحمک الله چون ابو یوسف سیران رفت منازع علان بدگوی کردند که شمار الجاف کتابت ذکر کردنی میباشد و حرمت من کن بر سمع ابو یوسف سید وقتی دیگر مادر آن رشید رحمت الله باز عظمیّه ابو یوسف گفت بکاف سنت با سبها و حرمت مادر آن رشید گفت بکاف سنت که سستی را عمل کردن نسبت فاضله بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من اجبی سنتی قد ایتت فهو خلیفی فیه خلیفه الانبیا و من علیا اگر نماز میکند در روز نشسته نگاه میکند و فهم میکند و بعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمت الله باشد ایمان نماز تباها شود تا اگر کسی بخورد که نماز فلان کس بخوانم آن فلان نامه فرستاده وی نامه گرفته است و نگاه میکند و فهم میکند بقول محمد رحمت الله و کند نماز شود و از برای آنکه بنامی ایمان بر عوف است و این فهم کردن خواندن می خوانند اما ظاهر روایت است که خلاف ایشان در نماز معتبر است اما در صله این خلاف در نیاید که اگر اندیشه دل را اعتبار بودی نماز سبیه را بودی که بسیار چیزها در نماز و در ظاهر ظاهر است که نماز کند از آنکه آن عاخر باشد نماز را بود اگر کسی نماز نوسید باید که آن نامه او در خرقه پاک نمازی باشد تا اگر برای بسم الله الرحمن الرحیم بنشسته باشد یا ایتة از قرآن بنشسته باشد اگر حریف یا محشی کیر و بر بکار نشود و قوله تعالی یا مصلی الاطعم اگر نماز میکند از مادر پدر بر او او از او نداشت بعضی مشایخ گفته اند که اگر فرضیه میکند از نماز تمام کند و اگر قطعی میکند از برانند از جواب ایشان گوید بعضی گفته اند که مادر پدر میدهد اند که در نماز است بر نه اندازد و اگر نمیداند برانند از اما صاحب است که قطعی میکند از مادر پدر نمیداند که وی در نماز است جواب ایشان گوید و اگر میداند وی در نماز است نماز تمام کند اما جواب ایشان گوید اما اگر فرضیه میکند از اگر نهد که وی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند اما جواب ایشان گوید قال النبی صلی الله علیه وسلم لا طعمه للنجس فی حق مصیبه النجس اما اگر کسی ملاک میشود چنانکه در باب اتش می افتد اتفاق است که آن نماز برانند و در آن کس اختلاف کند اگر چه آن نماز از وقت رسد و اگر چه آنکس فری باشد اما اگر چیزی ملاک میشود ظاهر روایت است که اگر پدر و مادر رسد شاید که نماز برانند از که خدا تعالی ازان نماز بی نیاز است و بنده بدان درم نیازمند است محتاجمند بعضی گفته اند که اگر کسی نعوذ باشد شاید که اندازد و از آن خلاص کند این فتوی است و فتوی است که خواجس بصری رضی الله عنه گفته است که از نماز دنیا و قضا و بدو نماز تباها کردن و دلیل آنکه یکی از صحابه را پس میفتی بود نماز شروع کرد و در بر آمد و دست را کشاد بر دو ان بر دو ان صحیح میباشد نماز بر خود تباها کرد بعد از آن نماز را بر افکند که چرا به فتوی عمل نکردی و گفته اند ما شرم آمد که برای دنیا بر خود نماز تباها کردی اصحاب اندرین باب ایست بر کجی که در حق آید حق بعد از مقدم باید داشت نماز برای امانت حق مقدم در شستن حق بعد از مقدم است که خداوند عز و جل بی نیاز است و بنده نیازمند است حاجت مند قال النبی صلی الله علیه وسلم من قدم المقدم و من قدم المؤخر مؤخری الله این مؤخر اگر در نماز نام برود و کار نشود و جل جلاله گفت نماز تباها نشود و اگر نام رسول علیه شود صلوة گفت اگر مرد از جواب گوینده است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمت الله نماز تباها شود و بقول ابو یوسف رحمت الله را بود و اگر کسی نماز میکند از او دیگر و برادر بلا میدارد وی لا حول و لا قوت الا بالله العلی العظمی گفت بقول ابو حنیفه و محمد رحمت الله نماز تباها نشود و چه

مرادش بلاد درنده بود و بقول ابو یوسف رحمه الله نماز را بود اما اگر وسواس عیش خاطر اندیش لا حول ولا قوت الا بالله  
گفت نماز تباہ شود و در بخش مشیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله آورده است که اگر وسواس عیش عبادت نماز تباہ  
نشود و اگر وسواس آخره است نماز تباہ نشود اما اگر امام در محراب گفت ایس که بقادر علی بنی الموتی مقتدی گفت علی  
اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند نماز تباہ شود بعضی گفته اند که نماز را بود اما اگر امام گفت یا ایها الذین امنوا تعقیبوا  
کفتم اللهم سبک محضاً فلهجه امام ترا نه خمر رحمه الله است که نماز را بود و محضاً سبک برمان الدین رحمه الله است  
که نماز تباہ شود اما اگر در نماز ایستاده عزاب خواند مقتدی از بیم و عیاده گفت بایار بگفت بگفت بیت بهارهای تبار  
تباہ نشود اما اگر در می در آمدش آه گفت یارب گفت یا بار آندن غایتی خبر دادندش گفت الحمد لله درین همه صبر است  
و بقول ابی حنیفه رحمه الله نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف رحمه الله نماز را بود و اگر مسبوق با امام بغیر اموشی سلام  
داد فاتحه و خواست کردندی فاتحه خواند بعد از آن یاد آندش که از فرضیه خبری برین باقیست بقول ابی حنیفه رحمه الله  
نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف رحمه الله تواند که باقی مستوفانه تمام کند اگر سلام بغیر اموشی داد الحمد لله فی التوفیق و  
استغفر الله مع التقصیر عفو بالله من الرذخ و ایت الکرکما خواند و لیکن هم درست خواند چون یاد آندش که از فرضیه خبری  
بر روی باقی است اجماعه باقی نماز تواند که تمام کند اگر سلام بغیر اموشی داد و دعا آخرین گفت تازی و فارسی و لیکن  
هم درست گفت بخیر می خواست که خبر از حق نتوان خواست چنانکه گفت خدا مرا ایام زود مادر پدر مرا ایوان یاد آند تواند که  
باقی نماز تمام کند و با جماعه اگر بخوابد و خود فرو و مید بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف رحمه الله  
است نماز را بود و اگر بر دست خود و مید بخود فرو و مالدین اتفاق نماز تباہ شود و این عمل کثیر شود اما اگر خبری خواست  
که از غیر حق نتوان خواستن چنانکه گفت مرار زده یا خانه ده یا زن ده نماز تباہ شود و بعضی از مشایخ گفته اند که بنگریم که  
بی لفظ گفته است اگر بلفظ روزی گفته است چنانکه گفت مرار روزی کن یا نفقه روزی کن تواند که بدان نماز نماند  
که روزی خبر از رزاق نتوان خواستن اما ظاهر بر و ایت است که نماز تباہ شود چنانکه یکی را در نماز شمارت دادند که  
تلعان غایت الحمد لله یارب مصریتی خبر دادندش گفت ان الله و ان الله را جعوان نماز تباہ شود که در معنی کلام الناس شود  
و بخیر نه همان شود قال النبی صلی الله علیه وسلم و قتل الاسودین و کو کتم فی الصلوة رسول علیه السلام فرمود که بشیر این درسیا  
و اگر چند در نماز باشند مراد از آن ما راست و کثرت و اشکال است که کردم سپید است رسول علیه السلام چرا ویرایه فرمود  
درین تاویل است یکی آنکه فعلش بد است دلیل بر آنکه بر انکشت مبارک رسول علیه السلام از خمی در رسول علیه السلام فرمود  
لن یبیه العقر و دیگر آنکه مار سیاه است رسول علیه السلام و بر ابراهیم مار سیاه فرموده است دیگر آنکه کثرت در عیب بسیار اند محمد  
ظاهر شدن یک کشتن باقی بعضی از مشایخ گفته اند تا قصد نکند نشاید کشتن ظاهر و ایت بهر خطا باشد که یک کشتن که حدیث مطلق است  
و دیگر دلیل بر آنکه ابو حنیفه رضی الله عنه در سجده نماز میکرد ماری از تنف میخورد و او کل جمیع نماز را تباہ کرد و متفرق شدند ابو حنیفه



نماز را بسبب تعلیل متوقف زد و در سه رکعت نماز تمام کرد و نماز تمام کرد و در صلوٰه خواجہ امام اجل سر خمی حتمه اورد و دست  
 که بر کشید ندان مار را نیز ده من آید و در صلوٰه خواجہ امام بکر خواجہ زاده رحمته آورده است که سفده من آید سبک ای که بر کشید  
 ایشان بعد از سه رکعت است پس معلوم آنکه بخود ظاهر شدن گشتن رو است و از اینجا است باموزه نماز گذاردن او اکثر است  
 و تعلیل در پیش نهادن نیست تا اگر گزیده سیر آن آید تا قدم باموزه بر روی دهند و آن گزیده را سبک کند یا تعلیل بر بندش و  
 بکار کند و بعضی از مشایخ اصل کار را اعتبار داشته اند چنانکه بر کار یک سیر آن نماز است آن کار یک است باید کردن در نماز  
 دست کند نماز تابه نشود چنانکه نگذاردن در میان کشادن و کلاه بر سر نهادن و مانند آنها و کار یک است که سیر آن نماز انکار بد  
 در میان کردن اگر چه در نماز چند یک است کند نماز تابه شود چنانکه نگذاردن میان بر بستن و مانند آنها و بعضی گفته اند  
 اگر یک خمیه سبک یا یکبار بر نور نماز تابه شود اما ظاهر روایت است که نماز تابه شود اگر دیگر یک سجای یا متفرق نماز تابه شود و بعضی  
 گفته اند که تابه شود اما اگر یک بار احوار دید و باز دست بجای خود برد و نهاد و بار گرفت و جای دیگر خارید و باز دست بجای خود باز نهاد و  
 بچین کند نماز تابه نشود و اگر در نماز گمان کشید یا جماع نماز تابه شود و اگر شک بر گرفت و بر صید زد و در میان السایل و در فتای خواجہ  
 امام حسام الدین پسیدار محمد رحمته آمده است که نماز تابه نشود خواجہ امام فخر رحمته گفته است که این نماز و مل است چون بگوید  
 شکست کرد و چون بقیام رود و بر صید اند نماز تابه نشود و هم در میان از محمد رحمته روایت است که اگر کسی در نماز نین بر پوشید یا سیر آن  
 سیر آن کند نماز تابه نشود و اما این نیز تابه و علی است اگر میان بود که سیر آن باید نماز تابه شود و اگر سیر آن کردن بر میان می شود و نماز  
 تابه شود و اگر میان نیست سیر آن کردن جایز نیست و این تابه است تا بر رکعتی عمل بجای آورد چنانکه در دیگر یک سیر آن او بر افکند  
 و در رکعت دیگر دست اندازد و در یک رکعت دست دیگر اندازد و او را خواجہ امام اجل سر خمی حتمه گفته که بر فعلی که از نماز  
 کوتاه در وجود آید که کسی دیگر عین چنین گمان بر دوی در نماز نیست خفتن او را قبیله او را و اگر وی بکنین میکند نماز وی تابه شود و اگر  
 بکنین نکرد یا قبیله نهد بوده و او نماز تابه نشود و اگر زن در عدت رجعتی است شوی در نماز ایست در باطن فرج زن نگاه کرد و در حجب  
 شود خواجہ امام بکر خواجہ زاده رحمته گفته است که نماز تابه نشود این اختیار فقیده ابو اللیت و نصیر حمی رحیم الله فتویٰ بیان است ظاهر  
 روایت تابه نشود و در مسند شیخ الاسلام علی استیجانی از ابو یوسف رحمته آمده است که نماز تابه شود بخلاف آنکه در باطن فرج  
 شود و من نگاه کند یا از آن دختر زن بینه حرمت مصداق ثابت شود و در نماز تابه شود چون شبهت نگاه کرده باشد اگر مردی  
 زن خود را طلاق رجعی داد و در نماز تابه کرد و زن بیاید بر این مرد را قبیله او رجعت ثابت شود وانی اگر مرد رضا داد نماز تابه شود و اگر  
 رضا داد نماز تابه نشود و اگر مردی که زن خود را بخیار سه روز در مدت خیال گیرد آن خواجہ را قبیله او در خیال باطل شود و یا بی بر صحت  
 خلاف است اگر زن در نماز است مرد او زن را قبیله او رجعت ثابت شود و نماز تابه شود و رضا از آن حاجت نباشد و نیز که بکنین  
 در دو یک بیتان در در نماز چهار کی کشاده کرد و دیگری بچنان که از بقول ابو حنیفه و محمد نماز تابه شود و بقول ابو یوسف تابه  
 افسد یا در غیمه باید و نیز غیمه و در بیت اگر زن در نماز است بیک نمازستان مادر شیر خود خواجہ امام بکر خواجہ زاده

رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ هَسْتِ که نماز بجا نشود از برای آنکه اگر از این شیر که دیگر از ادای حرمت بصلوات ثابت شدی چون حکم از احکام شرعی ثابت شود  
 نماز نیز بجا نشود دیگر اگر که شیر دادن علی گشته است واضح اینست اصلی است که هر چه روزه بجا کند نماز را بجا کند و بسیار چیزی بماند که  
 نماز را بجا کند و دیگر روزه را بجا کند اگر روزه در نماز علی غایب نماز را بجا نشود و بعضی گفته اند که اگر زن غایب باشد  
 روزه نیز بجا نشود و اگر از وی بیک چیزی بماند - و ظاهر بر وایت اینست که اگر بعین شود که چیزی بماند رفته است روزه بجا  
 نشود و اگر نماز روزه بجا نشود که بیقین است و بخلق رفق بشک و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اگر در کادگی  
 دندان چیزی مانده است در نماز زبان بر دانا از این بر آن اگر در خواجه امام زاید فرج رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ است که چون بیشتر شود معنی غایب  
 خائیدن شود نماز بجا نشود و اگر مقدار بخودی از کادگی دندان بیرون آمد بخلق رفت هم نماز بجا نشود و هم روزه چون  
 یاد دارد اگر روزه یاد ندارد نماز بجا نشود و اگر نماز یاد ندارد روزه بجا نشود و اگر نماز یاد ندارد روزه بجا نشود و اگر نماز یاد ندارد روزه بجا نشود  
 و بخلق بر نماز بجا نشود و روزه باقی بود اما اگر اندک از کادگی دندان بیرون می آید و بخلق میرود خواجه امام زاید فرج رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ  
 گفته است که آنچه اول با خبر جمیع کیم چون برابر بخودی خود و هم نماز بجا نشود و هم روزه و اگر آنچه اخیر بعد از عبده در سوله  
 بخلق رفت نماز را بود و لیکن روزه بجا نشود و شیخ الاسلام بر آن بالین رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ است که این جای بود که در یک  
 رکعت بود اما اگر در هر رکعتی اندک می آید بخلق میرود نماز بجا نشود و روزه اگر در نماز سه سجده بماند و بخودی در  
 دندان آورد بخلق بر نماز روزه بجا نشود اما اگر بخودی می آید و کلاه بخلق بر نماز بجا نشود و روزه بجا نشود اما اگر در  
 در صوم از ابو حنیفه معنی آمده است که اگر بخلق از آن بخودی اثری نیاید روزه نیز بجا نشود و اگر قرآن بخواند  
 از دماغش آب بیرون می آید و بر لبش قرآن کوفت چنانکه از لب فراز کردی و آب بیرون سوی بماند و بر لبش خشک شدی آن آب  
 را بخلق و یا باران یا برف در دست بخلق او رفت روزه بجا نشود و بخلاف پیشه و کس که در میان روزه دارد و بخلقش در روزه  
 نباشد که در دست بخلق او رفت روزه بجا نشود و اگر برف باران صورت نیست تا در آن بجا بماند باران بخلقش نرود و اگر برف باران در دماغش  
 رفت بجا بماند و اینست که اگر غایب و از آن باشد بخلقش نماز روزه بجا نشود و اگر برف باران غایب بود نماز روزه بجا نشود و این  
 جای بود که در نماز اگر شب بود نماز شب بجا نشود و اگر بعد از عبده در سوله پیش اسلام بخلق رفت نماز روزه را بود و خود  
 نماز شام بود و اگر پیش نماز شیرینی خورده است در نماز اثر آن شیرینی در خلق نیاید یا مسواک کرده است تلخی مسواک در خلق نیاید  
 یا سیاهان خشک آورد در خلق نیاید یا در کوفت است اثر آن در خلق نیاید یا کف کوفت اثر آن می یابد نماز و روزه را  
 بود که این همه اثر است و آن عفو است و الله الموفق باب ششم در بیان ترتیب و افعال و صلوة ترتیب و افعال  
 نماز بقول فر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ است چنانکه قیام پیش از رکوع و سجده پیش از رکوع و سجده و اقامه این خلاف جای بود  
 که چون چیزی از نماز مانده بود چون یاد آمدش هر چه بعد از وی میسر بود بقول فر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ است آن اول این را بقول  
 علی از نه رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ مانده است بعد از نماز هر چه در آن ترتیب می آید لایق و مسبق بقول فر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ

فرضیه است و بقول علمائے ائمه در فرضیه است ترتیب میان سنت فرضیه شرط نیست اتفاق نایاب بود و البته نماز را در نماز است  
گذارد و ترتیب میان فرضیه ترتیب بقول ابو حنیفه یعنی اندونه فرضیه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فرضیه نیست ترتیب میان  
فرضیه فرضیه بقول شافعی رحمه الله فرضیه نیست و بقول علماء ما رحمهم الله فرضیه است و قول امام شافعی است که فرضیه همان فرضیه است و او همان  
فرضیه است که امام گذارد از جمله سه سیر و آن که چه فرق بود میان نضار و او دیگر در نضار و روزی ترتیب شرط نیست و نضار نماز نیست  
شرط نبود از برای آنکه نماز همان فرضیه و روزی همان فرضیه علماء ما رحمهم الله گفته اند که توجوب بقیاس میگوید و اما ما را از قول رسول  
صلی الله علیه و آله و فعل رسول علیه السلام باید قایل صحابه رضوان الله علیهم جمیع معلوم شده است که ترتیب میان فرضیه فرضیه فرضیه است  
اما قول رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله من نام عن صلوٰه او نسیها فلیصلها و اذا ذکر فان ذلک فیهما فعل رسول علیه السلام  
آن بود که در هر چند وقت چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت غار یحیی اندر آنکه طاعتی باشد و آن چهار نماز را از هر  
تا با کمال اوقات میکنند و ترتیب قضا میکنند و آنکه نماز را در وقت گذاردند پس معلوم شد که ترتیب شرط است و ازین  
حدیث را چند مسئله معلوم آمد یکی آنکه بر جاد و کارشاید بر کدام قوی تر بود و از این حدیث باید دانست چنانکه در هر نماز پیش از هر مرتبه تقدم  
باید داشتن چون نماز هر نماز که گذشت را قضا کند و ما روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه  
و آله من نسی صلوٰه فلم ینکح الا بالامحاض الا ما فیصل النبی هو فیما یصلها تطوعا یصلی التي فایته ثم انقل التي یصل  
مع الامام عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکنند از رسول علیه السلام فرمود هر که نماز را از پیش از او پیش کشد و بر او باشد  
و رخصه امام باشد آن نماز را تمام کند و آن تطوعه شود و آن نماز را داده را بگذارد و آنکه آن نماز را که با امام گذارد است  
نماز را گذارد پس معلوم آمد که ترتیب میان فرضیه فرضیه فرضیه شافعی رحمه الله گفته است اگر فرضیه میکند از هر چه فرضیه است  
ساقط شود و تو که شافعی رحمه الله فرضیه این فرضیه است ساقط میداری و دلیل بر آنکه میگوید که هر چه اندک بخواست بر حاصه  
رسد و ای نماز را از او و ساقط بر اجاب میگوید نماز را میداری دیگر آنکه بر مقتضای فائده تواند فرضیه میداری و اگر کسی  
باید امام را در رکوع اندر باید فائده اندان گرفت و او را فائده میداری و اگر در صراط قبله پوشیده شود تجوی نماز گذارد بر سه طرف نماز را  
میداری و آنها فرضیه است و بضرورت ساقط میداری باید دانست که نماز را در وقت نماز داشتن ثابت است و ترتیب و  
بجای تا تو ای هر دو عمل کنی اگر عمل کردن بر دو عاجز آیم ترک عمل بحدیث گویم و بایسته عمل کنم و لیکن حدیث را نشنوخ گویم و بجا  
که وقت فراموش بود حدیث را واجب العمل گویم هر گاه که وقت تنگ بود حدیث را واجب العمل گویم و لیکن واجب العمل گویم و بر قول  
بعضی از علماء ما بود است فاسد و قوی روا بود و فاسد بنمازی بود و بر قول علماء ما آمده است چنانکه نماز پیشین میکند از در میان  
نماز پیشین و او اندیش که نماز را بدو بوست که گذشت و نماز پیشین تمام کرد و نماز را بدو را نضار و یا بیستی که نماز پیشین گذارد  
و میگذارد و باید دانست آن نماز پیشین نماز دیگر میکند از در او بود و از برای آنکه آن نماز پیشین بقول شافعی رحمه الله فرضیه  
نیست و داشت و بقول محمد بن حنفیه باقی نماز بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تطوعه شود و اشکال دیگر این مرد صنفی و مذ

بود و ترتیب در کمال است نگاه داشته باشد یا درین نماز صلوة تکبیر باشد مقتدی بوده باشد در قاعدا امام فاجعه نخواهد داشت باشد این  
 آن نماز بقول شافعی هر چه در او انبوه باشد اما این خلاف نیز در علل را بجهت زفر حتمه است گفته است که در نماز این دو امر است که  
 نماز منج و الله است نمازش را و ابو حنیفه در حتمه است گفته است که اگر این مرد در علم و ترتیب عالم نیست نمازی را و ابو حنیفه  
 اندا که مجتهد است روایت کرده که جمیعیت روایتها ظاهر روایتی است که اگر این مرد در علم و ترتیب عالم است و سبب آنکه نماز  
 در وقت نگاه داشتن است و ترتیب مجتهد پس می مجتهدند باینکه کسی که بهر دو عمل کوی و هم باینکه هم مجتهد می باشد  
 خود یا نه عمل که در هر یک عمل مجتهد است گفت ازین روی گویم که فاسد است بقول شافعی هر که در نماز ترتیب که ساقط شود و  
 حکم شود یا غیر او شوی یا سبکی وقت یا بکثرت صلوة فایده بیشتر می گفته است که هر یک نماز را بجا ندردت هر خود و نماز  
 روایتها آن نماز را قضا کنند از برای آنکه قضا کردن نماز نگاه گیره است از قضا کنند نماز با این که ترتیب شرط ندارد  
 در اعتقاد وی اینست که بگوید بیار از ایمان بیرون آید و بگوید در نماز فاسد می باشد این را شافعی گفته  
 است این مذاهب باطل است و علما ذکر بسیار از کتب برای آن آورده است تا سبب از احتیاج باطل معلوم شود این سببی را حتمه است  
 است که نماز را مانند تالیس سال هیچ نمازی روایتها آن نماز را قضا کنند از مقتدی و متقیان ششم است زفر حتمه است  
 است که هر که با نماز را مانند تالیس سال هیچ نمازی روایتها آن نماز را قضا کنند از مقتدی و متقیان ششم است زفر حتمه است  
 ترتیب ساقط شود این روایت شده است بوی عمل نشاید کردن ظاهر روایت است که برشش نماز را بجا ندردت ساقط شود و  
 کثرت است که یکی نماز هر چند که از قاضی امام صدر الدین حتمه است گفته است که هر یک نماز را بجا ندردت صاحب ترتیب نمود و  
 میکند هر دو را و آنچه می ماند بر وی بود ظاهر روایت است که شش نماز را بجا ندردت ترتیب نماز چند که از صاحب ترتیب  
 شود و خواجہ امام اجل هر حتمه است گفته است باز همان مقدار که در نماز صاحب ترتیب شود و علی وی حتمه است گفته  
 است که یکی نماز که از دیار بر صاحب ترتیب شود فایده این خلاف جای پدید آید که شش نماز را بجا ندردت ساقط شود و  
 که از دیار بر صاحب ترتیب نماز را بجا ندردت حتمه است گفته است که روایتها خواجہ امام اجل هر حتمه است گفته است روایتها  
 مسند از خواجہ امام احمد غزالی حتمه است سوال کردند و گفته که جواب همانست که خواجہ امام اجل هر حتمه است گفته است اما  
 فتویٰ بقول طحاوی و حتمه است تمام در نماز نماز را بجا ندردت اگر تا رسیده رسیده شد و بکنند نماز را بجا ندردت آن نماز را بجا ندردت  
 اما اگر وقت تنگ است روایتها اگر وقت فراخ است روایتها در نماز را بجا ندردت و یا حیض آمد یا نفاس از آن حتمه است گفته است  
 بیاد داشت آن نماز وقتی میکند از اگر وقت تنگ است روایتها اگر وقت فراخ است روایتها در نماز را بجا ندردت و یا حیض آمد یا نفاس از آن حتمه است گفته است  
 داشت آن نماز وقتی میکند از اگر وقت تنگ است روایتها اگر وقت فراخ است روایتها در نماز را بجا ندردت و یا حیض آمد یا نفاس از آن حتمه است گفته است  
 ماند یا در وقت آن نماز وقتی میکند از اگر وقت تنگ است روایتها اگر وقت فراخ است روایتها در نماز را بجا ندردت و یا حیض آمد یا نفاس از آن حتمه است گفته است  
 از شش نماز است از وقت چندانی باقی است که از آن قضا یا بعضی کجند و بعضی نه بقول ابو حنیفه رخصتی ۱

عنه بود است آن نوبت وقتی میگذارد و بعد از آن بعضی قایم نیست و قبول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بخیر گفته اند و فرموده است  
که چون وقت تنگ شود و نگاه وقتی گذارد و مومنی را نماز خفتن بر ویست نماز باید داد میگذارد بجا که تنگی وقت هنوز وقت تنگ  
باقیست خفتن را شروع کرد در میان نماز خفتن افتاد که باید اتفاق نماز باید داد و بود نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن  
بعده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افتاد که بعد از قبول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باید داد و بود نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف  
و محمد رحمهما الله نماز خفتن را داد و نماز باید داد باز گذارد و چون بعده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افتاد برآمد با جماع برادر و نماز نشد  
بود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باید داد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز باید داد و دوم این جای بود که بعد از گذارد  
اما اگر نماز خفتن بر ویست بفرموده است نماز باید داد اگر در چون بعده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افتاد برآمد با جماع برادر و نماز نشد  
باید داد و اسلام داد و نماز خفتن شروع کرد و چون بعد از بعده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افتاد برآمد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله  
برود نماز نشد و ابو در وایت کتاب اینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه بر دو نماز شباه شود برای آنکه نماز باید داد و اگر  
بعده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افتاد که نماز خفتن بر من است این نماز قضا و نذر است که ابو حنیفه رضی الله عنه بر من آمدن از نماز  
بغیر نماز گذارنده فریضه و در اخطا بر روایت است که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باید داد و در او بود برای آنکه  
هم از ابتدا بدو است نماز خفتن بجا که تنگی وقت نماز باید گذارده بودی و ابو دی اکنون بغیر از تنگی گذارده است طریق اولی بود  
که رو بودی اکنون بحقیقت شد که وقت تنگ بوده است که نماز خفتن بخیر و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم  
بکنج اگر یکشنبه روز نماز باشد ترتیب قضا نشود که رکبی و تر یا فریضه بخیر و تر یا فریضه که تر نشود اما اگر یکشنبه روز نماز  
مانده باشد یکی چنانچه تر قضا شده باشد بعد از آن یک شب روز قضا شده باشد و تر علامه بقول ابو حنیفه رضی الله عنه  
ترتیب قضا شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود و بر این اصل است که در بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است  
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر در میان نماز یا در او گذارد که در بر من است و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تباه شود و بقول  
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود اگر نماز خفتن گذارد و سفت و در نماز گذارد و بعد از آن معلوم شد که نماز فریضه نادره و افتاده است  
فریضه نیست باز گذارد با اتفاق و تر یا بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله باز گذارد و نظر قول ابو حنیفه  
رضی الله عنه نیست که نماز خفتن گذارد یا در نماز شام بر من است و اجماع است که همان نماز شام را قضا کند از بعد از نماز  
آید این نیز همان حکم دارد مسلمانی را نماز پیشین بر ویست از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز بخیر و طاعتی  
رحمه الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر گذارد چون افتاد و در نماز پیشین اقصا کند و نگاه نماز شام گذارد و این قیاس  
بر قول محمد است رحمة الله که وی سبب وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا  
کند و نگاه نماز دیگر را که اگر در وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت مستحب نماز دیگر ساقط است نماز پیشین نماز دیگر شریف  
کرد و قرات در آن خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام بکر خواهر زاده آورده است که بر گذارد نماز قضا

چنانکه حاجیان این عرفات بگردان کنند و در راه نماز تمام گذارند و آن نماز ششم موقوف بود چون پیشتر از صبح بر دهنه اندازند بدان نماز ششم  
 را باز گذارند و بر فور نماز حضرت کعبه اندازند اما اگر صبح دمید و آنگاه بر دهنه اندازند با اتفاق این نماز ششم بر دایمی باز آید این نیز نماز  
 بود که اما ظاهر بر وایتی که تحریر کرده اند و نماز دیگر را که در چنانکه موصوفی در آخر مجروح آورده بود چون این دختر اسلام  
 آورد با اتفاق عقد بر دایمی باریغاید این نیز همان باشد باید که تحریر نموده اند و نماز دیگر را که در چون انقباض و در و در نماز  
 پیشین انقباض کند و آنگاه نماز ششم گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شروع کرد و قرات دراز خواند تا در وقت کرده نماز دیگر اندر  
 آمد و بر آید که نماز پیشین بر من است بر گذرد و نماز دیگر تمام کند با اتفاق شروعش بفراموشی در دست افتاده است اکنون بر آید  
 یا آمد امکان انقباض کردن این نیست پس گذرد و نماز دیگر را تمام کند از نماز دیگر شصت یا در و در وقت کرده که نماز دیگر یا  
 یا در دست نماز پیشین دیگر شروع کرد و یا یکی وقت در رکعت گذارد و انقباض فرموده عیسی بن ابان گفته است که نماز شصت  
 شود و از برای آنکه یاد داشت نماز پیشین نماز دیگر و یا یک حکم سنگی وقت رو امیداشتم اکنون الوقت تنگ باید که نماز پیشین  
 قضا کند و نماز دیگر آنگاه نماز ششم گذارد اما ظاهر بر وایتی است که رو بود از برای آنکه صابت کنیم و نماز دیگر که بعضی  
 از وی رو بود و بعضی قضا فاضله آن بود که من کل وجه قضا کرد و وقت کرده نماز دیگر شروع کرد و در رکعت گذارد و انقباض  
 رفت یکی اندک پس نماز دیگر را بر وی اقتدا کند قیاس است که رو شود از برای آنکه اعتبار بخیر است دلیل آنکه رسول علیه السلام  
 فرموده است که چون تحریر در قناب اقتدا کرد بر چهار رکعت را بی قناب گذارد و رو بود و همچنین است که در قناب گذارد و عیسی بن حکم  
 حدیثی را آورده بود و آنکه بوی اقتدا کند قضا گذارد و او ایند انقباض گذارد و در دست نیاید اما ظاهر بر وایتی است که اقتدا  
 درست است که آنکه آنچنان تمام با قناب گذارد است و او بود و آنچه بی قناب گذارد بود قضا و مقتدی قضا گذارد است و اقتدا انقباض  
 بقضا گذارد درست است و اگر مقتدی را یاد آمد که نماز پیشین بر من است نماز وی تمام شود که شروع وی در وقت مستحب افتاده است  
 که نماز پیشین بر من نیست و اگر است و شک که وقت مستحب نماز دیگر باقی است یا نه باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر گذارد  
 چون وقت نماز ششم اندر آید نماز پیشین را باز قضا کند و آنگاه نماز ششم گذارد که احتمال اندر که قضا نماز پیشین بی وقت  
 کرده افتاده باشد و این بار دوم از ان قضا نیابت دارد و اگر از ان قضا در وقت کرده افتاده باشد این بار دوم از ان  
 قضا با گذشتنیاست دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارد ام یا بی باید که چهار رکعت نماز دیگر  
 نزد دیگر نماز که بر من است نیست کند و بگذارد تا اگر گذارد بود این بار دوم از قضا نیابت دارد و اگر گذارد باشد  
 نیابت از نقل دارد و اگر در وقت کرده نماز دیگر شک افتاده ش که نماز دیگر گذارد ام یا بی چهار رکعت نماز دیگر و قیاس  
 کند در رکعت اول قراة خواند و در رکعت دوم بخواند و در رکعت سوم بخواند و در رکعت چهارم بخواند اگر بران قیاس اگر  
 گذارد باشد این از ادب نیابت دارد و اگر گذارد باشد این تطوعی باشد که بعد از نماز دیگر تطوعی مشروط نیست اگر وقت  
 نماز نماز دیگر تطوعی مشروط نیست اگر وقت نماز دیگر بر من است وقت دی شک افتاده که نماز دیگر گذارد ام یا بی محکم است

که بر روی چیزی نبود که من هرگز گمان نبرم که وقت نماز بر مسلمانان بگذرد و وی نماز بگذارد اما حاجه محمد امام زاهد خضر رحمته الله علیه  
تقصیر است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که نماز دیگر قضا کند تا اگر گذارده باشد این بار دوم از قضا یا پیش  
و در دو اگر سه نماز مانده یکی گذارد بجهت تنگی وقت یا در سه نماز دیگر ترتیب ساقط شود که قنوت شش شش گذاردن یکی  
بغیر وقت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز تنگ افتادش که پیش از آن نمازی دیگر بر من است یا نه چون نماز تمام  
کرد و یقین شد تنگ آن نماز بر من است آن نماز را قضا کند در عیون المسایل از ابو یوسف رحمته الله علیه روایت است که نماز  
وقتی را باز گذارد و اگر در نماز یادش که پیش از این ششش نماز یکی نماز بر من است بجهت تنگ نمازش از وضو  
باطل شود و در حق قطعه عیاتی بود و لیکن بفقده رو بود از فضیلت نیابت دارد از برای آنکه اگر ششش نماز ماندی ترتیب ساقط  
شدی و اینها بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و مراد از تاویل این حدیث برای ثواب است نه از راه  
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز نهم نماز را گذارد و این پنجم از موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذاردن  
پنجم نماز را بر وایتی باز از یکی نماز است که گذارد این پنجم را فاسد کند بر قول ابن ابی حنیفه رضی الله عنه باید بر قول ابو یوسف  
و محمد رحمهما الله این نماز یک نماز بر وایتی باز از دو نماز ششم است چون گذارد بر قول ابو حنیفه نماز پنجم را بر وایتی  
بر وی همان یکی نماز بود و بر قول ابو یوسف محمد رحمهما الله این پنجم از آن یکی ششش قضا باید کرد و آن یکی نماز که این پنجم را فاسد کند  
مگر پس از آنکه نماز ششم گذاردی آن مانده را قضا کند و بر قول ابو حنیفه نماز پنجم را فاسد شود و اتفاق ششش نماز را قضا کند که  
ششش نماز ماند ترتیب ساقط شد پیش از آنکه نماز ششم را گذارد از آن ششش یکی قضا کند ترتیب باید یابی اختلاف مشایخ حضرت محمد الله  
مهر سق رحمته الله علیه است که ترتیب باز نیاید و لیکن هر آنکه حوض علیه شد اب اندر آمد سیران رو پاک شود و آن اب از ظرف دیگر پاکیز  
حوض اندر آن بر علیه باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید و حاجه امام زاهد خضر رحمته الله علیه است که ترتیب ساقط  
میشود درای سه حکمت و اولی حکمت آن دو که حکم است ششش نماز ماند ترتیب ساقط شود و حکم گذارد و بود این حکم است چون تمام  
نماز گذارد و قضا کرد و آن ششش نماز نهم است هر که نماز قضا کند از عهده میران آید این نیز حکم است این معنی است پیش از آنکه نماز ششم  
گذارد از آن ششش نماز یکی را قضا کرد و پنجم را ماند ترتیب باید اختیار هیچ الاسلام بر آن الدین رحمته الله علیه ترتیب دلیل بر مسئله جامع الصغیر  
مگر مومنی است که نماز را مانده است و روز دیگر مایه کی از آن نماز مانده قضا میکند که نماز قضا دارد و بود اما بخیر دارد  
و حکمت آن حرکت او اسکند و اما حکم قضا را بود و اما در آنچه چنانکه باید و داشت پنجم را بدین باید و اما روزی که گذارد و نبود فاشه ششش  
باز نماز را بدین را قضا کند بروی همان پنجم نماز مانده وقت نماز پیشین اندر آنکه پنجم نماز پیشین از عهده میران میگذارد و نبود اگر گذاردن یکی نماز  
باز نیاید نماز پیشین نیستی را گذارد و بود اتفاق است که رو نمود پس معلوم آنکه که گذاردن آن یکی نماز ترتیب باز نیاید و اگر نماز قضا یا اسکند  
و اما قضا را بود از آن نماز مضطر بود و از برای آنکه نخست باید و از عهده میران از نماز او بدین بروی چهار نماز ماند یا بدین  
و اما چهار نماز بدین باید و از عهده میران از نماز او بدین بروی از قضا و بدین سه نماز ماند یا بدین و از عهده میران

سه نماز پیشین این فرضیه میکند در و انبوه نماز دیگر شد نماز دیگر را قضا کرد بر وی آن نماز دینیه و نماز ماند بیا دشت آن دو نماز دیگر  
 امر و دیگر که اگر در و انبوه نماز ششم شد نماز ششم دوشنبه را قضا کند بر وی یکی نماز ماند بیا دشت آن نماز ششم را گذارد و انبوه نماز  
 خفتن نماز ششم نماز خفتن نماز دینیه را قضا کند بر وی چیزی نماز نماز خفتن نماز ششم را او کند و وجود و اسکا ل یک نماز  
 چهار نماز در میان نماز دینیه است چنانچه ترتیب نماز نماید از آن چهار نماز فاسد است و بیا دشت و فاسد و قوی را بود ششم  
 ماند ترتیب بیا قضا شود بیا چند که از صاحب ترتیب شود طحاوی رحمه الله گفته است که یکی باز گذارد صاحب ترتیب شود بیا چند  
 رحمه الله گفته است که ششم نماز گذارد صاحب ترتیب شود سافر در سفر نماز نماز ششم را و گذارد بیا مقیم در حضر چهار نماز حکم  
 نماز آنچه شود طحاوی رحمه الله گفته است که از برده نمازی چهار نماز را بود و ششم نماز را بود و قبول ابو یوسف محمد بن حنبل و غیره از این  
 ششم تا آن نماز ششم ششم نماز قضا کند بعد از آن همین نماز نماز ششم را قضا کند بیا دشت و قبول ابو حنیفه رحمه الله و غیره  
 نماز نماز ششم را قضا کند بیا دشت بود وسیله را یاد کند که از یکشنبه نماز در یک رکعت کنی مانده ام یا یکی نماز از یکشنبه نماز نماز  
 و لیکن نمیداند که کدام نماز است خواه محمد مقابل رازی رحمه الله گفته است که چهار رکعت نماز که در دو بر سر و دوشنبه در بر سر  
 چهار رکعت نماز جمعه ان میر و ن باید از برای آنکه اگر در رکعت مانده بود بر سر و دوشنبه در رکعت مانده بود بر سر رکعت  
 ششم اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار رکعت نماز این بر با خود نیست از برای آنکه بخت که نماز نماز است سیفان یونانی  
 رحمه الله گفته است که نماز که در و علاحه ای فرضیه یکی در رکعت و یکی سه رکعتی یکی چهار رکعتی یکی قبول ابو یوسف محمد بن حنبل  
 کند نماز ششم کدام نماز قرار گیرد آن نماز که از از جمعه میر و ن باید قبول ابو حنیفه یکشنبه نماز نماز قضا کند بیا دشت و غیره  
 بیا دشت که از دوشنبه نماز و نماز مانده ام میداند که نماز پیشین نماز دیگر و لیکن نمیداند که بخت کدام نماز مانده ام یا دیگر که ششم نماز  
 پیشین قضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین بیا قضا کند آن قیاس کم ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا کند  
 نیابت دارد و اگر یادش که ترتیب مانده باشد نماز ششم پیشین ای در عمر خود اول قضا کند که نیابت دارد و اگر یادش که از ششم نماز  
 نماز مانده ام میداند که نماز پیشین او نماز دیگر و نماز ششم و لیکن نمیداند که کدام پیشین بخت مانده است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا  
 کند چنانکه پیشین و اسکا ه نماز ششم را گذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین و دیگر پیشین اگر یادش که بر چهار ششم نماز  
 چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز ششم و خفتن و لیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام ان بخت نماز را بهمان ترتیب قضا کند  
 چنانچه پیشین و دیگر پیشین و ششم و دیگر پیشین اسکا ه نماز خفتن که از و ان بخت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین  
 و دیگر پیشین و ششم و پیشین و دیگر پیشین بخت نماز را سالم اگر یادش که از ششم نماز ششم نماز مانده ام و میداند  
 که پیشین است و دیگر و ششم و خفتن نماز بیا دشت و لیکن نمیداند که کدام را پیش مانده است ان نماز و نماز را بهمان  
 ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر پیشین و ششم پیشین و دیگر پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر پیشین و  
 ششم پیشین و دیگر پیشین در حمد و نماز را سه گذارد و سه را بخت گذارد و چهار را و



[illegible]

که آنش کنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت مجوسیان است و بعضی گفته اند که طبل زدن رسول علیه السلام فرمود که آن علامت اهل بیت است  
نشداید بعضی گفته اند که عالم زیم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که بعلم اعلام حاصل نیاید بر هیچ دراز گرفت باز گفته اند و بعد از آن  
زید انصاری رضی الله عنه بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من در خوش حالی دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند با  
جامه های بنفشه و دیوار عینه ایستادند و روی سوزی قبله آوردند یکی بایک نماز گفت و یکی اقامت و من این را در کفرتم رسول علیه السلام گفت  
گفت بگو تا شنیدم او گفت ویرا رسول علیه السلام تصدیق کرد و گفت بلال را تعلیم کن که او از روی روزه ترست وی بلال را تعلیم کرد  
که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در آمد و گفت یا رسول الله دروش من بچین خواب دیده ام و لیکن انصاری بر من سبقت کرد و بر من  
خوابه ام اهل مجلس خبر من گفتند که این خواب حکایت کردند بر او این خواب را زاده رحمة الله سغه کس حکایت کردند چنانکه علیه  
انصاری حکایت کرده بود که زاده از ان فی امام محمد جعفر صادق رضی الله عنه است که بایک نماز حکم از احکام شریعت جواب شایسته بود  
بایک نماز شش را سلام است و بی خواب کسی نباشد و دیگر خواب بنیاد خواب بنیاد سخن و بی است رسول علیه السلام مرطبان الامر کرد تا باطلی  
گوید بنابر این اصل است که در شب سحر رسول علیه السلام با کلمات را بر سر شمشیر بود چون سجده اقصی بر سر جبریل علیه السلام با کلمات  
واقامت گفت رسول علیه السلام ارواح انهارا اقامت کرد و در رکعت نماز کند و سبک تمام کرد و در رکعت اول الم در رکعت دوم  
دوم لا یلایف خواند سحر رسول علیه السلام حق است هر که تا مسجد اقصی نکر شود و کافر شود که بعضی قاطع است قوله تعالی سبحان الذی سبی  
بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بر که عزاران منکر شود کافر شود تا اینجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده است و  
علما ما حکم الله که کرده اند بقیع شود نخستین کسی که سحر رسول علیه السلام تصدیق کرد با بکر صدیق رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد  
ابو جبریل علیه السلام بود و بعد از آن حضرت و بی است که سحر رسول علیه السلام حق است تا اینجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علما با کلمات  
کرده اند این مرقه رضی الله عنه گفته است که رسول علیه السلام که بچنین کلمات را بر سر شمشیر بود و در رکعتی بنوا سلام  
نیاده بود آن از رکعت می بنوا سلام برای آنکه کسی که اسلام بنوا کرد رکعت بنوا و آن از اثر سحر رسول علیه السلام بود که خدا تعالی فرمود  
از ابریکان کان ظاهر سحر که از این اثر سبب استثنای بود و لیکن که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شش بار گفته بود میرفت رسول  
علیه السلام را بیا که کند بر راه دید جماعتی منجم هستند تا که او را بچینند غیبه نیستند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت عجب کاریست چند  
کسی که کا ویرا نیت کنند خداوند عزوجل کا ویرا بستی او در گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلین آدمیان را  
خلاصه ترین بکر زید کان کرده کا و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی در گذشت هنوز دید قصد کفر فتنه اهل کفر را  
دید بایستاد و روی برگردانید و گفت ای عمر ما چنان ضعیف پس نمیتوانی آمدن با پیغمبر از زمان چگونه خواهی بر آمدن که وی سحر  
بر تو است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر آنست که عمر رضی الله عنه حال مبارک رسول علیه السلام را دید که گفت یا رسول الله چه  
دید بایک گفت رسول علیه السلام بگو اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله او از بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد  
رسول الله سخن گفتن کا و غیره از اثر سحر رسول علیه السلام بود که خداوند عزوجل مکانها را ظاهر میکرد و نموده تا ایشانرا سبب استثنای

بود دلیل بر آنکه ائمه الهیین علیهم السلام را به انداختن و نزدیکی رسول علیه السلام آمد و در مکه و مدینه  
 است و کرامت اولیا حق است و اگر انبیاء را بود از اثره مجزیه وی که از امت می بود پیغمبر علیه السلام میخواست و رسول است  
 و در روضه اسوده است به موت پیغمبری منتهی و در بیانکنند و علمای را اختلاف است و بقول مالک رحمه الله و در  
 کلمها الله کفر قطع کنند چنانکه الله کبر گفت قطع کند و باز الله کبر گوید چنانکه ظاهر روایتی در کلمها شبهاست و با خبر با بکنند که گوید الله  
 الله الله و الله کبر و اصل مدینه و این قول را اگر قید بقول شافعی رحمه الله در بیانکنند ترجیح گوید و بر قول علی و ترجمه که مدینه  
 این بود که شبها درین راه و بار نرم و دوبار بلند واجب قول شافعی رحمه الله است که ابو محظوظه با بکنند از ترس صبح و گفته  
 رسول علیه السلام مشهور است و او را معجز نکرد و علمای و ما ترجمه الله گفته اند که ابو محظوظه رضی الله عنه مؤذن مکه بود چون بدین رفت  
 و بر او ابو محظوظه رضی الله عنه حاضر بودند و هنوز اسلام نیاورده بودی از ایشان شرم داشت چون شبها و من سیر نرم  
 گفت رسول علیه السلام بلفظ گوش ویر گفت و بر کشید و گفت بلند کوی بلند آغاز کرد و در اوای غلط کرد و چنین دانست که ترجمه  
 و ظاهر روایتی است که ترجمه گفت که کسی با بکنند از راه مدینه کرده اند ترجمه روایت کرده رسول علیه السلام در شب معراج ترجمه  
 نشد و مسئله در با بکنند از مناجات است و معنای آن که حق است معنای آن که خدا خلق است و ما که در ذکر حق باشد روی باید که سو  
 قصه دارد چون بمنادی خلوتی سید باید که روی بر گرداند لیکن قدم با بگذارد و مکر بر سار باشد که اینجا ضرورت است و درگاه که با  
 نماز گوید باید که بر بالا بر آید و انگشتان بکوشاند و رتقا و از روی دور تر نشوند تا بر کجا و از برودان خبر و بر ائمه زین العابدین  
 روایت میکنند چنانکه رضی الله عنه که رسول علیه السلام بطلال ایچنین تعلیم کرد و گفت او از تو هر چه رسد آنچه ترا از حق آموزش خواهد شد  
 سفت و جماعت است که بر شمس مسیح اند و الله تعالی و ان من شی الا یسجد سجده فلکن لا یفقیهون تسبیح تسبیح ابو القاسم صفار رحمه الله  
 گوید در بانک نماز خواندن خلق است چنانچه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و بایضا ذکر حق است که با بکنند از مناجات است و ما  
 ذکر حق است اما ظاهر روایتی است که اولی الامر به بکنند زبست روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال من سبح اسمی فی الاذان  
 و وضع ابهامه علی غنیه فانا طاب له فی صفوة القیامه قائده الی الجنة و جواب با بکنند از علمای را اختلاف است و خواهد که با حق مؤمنی  
 رحمه الله گفته است که مؤذن گوید حی علی الصلوة مستحب بگوید اللهم جعلنی من اهل الصلوة چون مؤذن گوید حی علی الفلاح مستحب گوید اللهم  
 اجعلنی من اهل الفلاح اما ظاهر روایتی است چون مؤذن گوید حی علی الصلوة مستحب بگوید لا حول الا بالقوة الا بالله العلی العظیم و چون  
 مؤذن گوید حی علی الفلاح مستحب بگوید ما شاء الله کان ما لم یشتا لم یکن شیء الا سلام به بان الدین رحمه الله گفته است تا ما دوام که  
 بنده مؤذن در ذکر حق است و دیو رنده است چون ندای خلوتی سید دیو باز آید باید که بشنوند کلمه لا حول گوید و در ذکر حق است و دیو رنده  
 است چون ندای خلوتی سید دیو باز آید چون کلمه لا حول الا بالقوة الا بالله العلی العظیم تا ما شاء الله کان ما لم یکن شیء بگوید و دیو همیشه زیاده باشد  
 و از بنده ای که خدا را صلوة خیر من النوم نمیکند و روزی رسول علیه السلام را در حجره توقف بسیار افتاد و بطلال رضی الله عنه در حجره رسول  
 علیه السلام آمد گفت الصلوة خیر من النوم یا رسول الله در مؤمنان ظاهر شد و رضی الله عنه از آن غیرت آمد و در غصه شد و گفت که اگر باشد

که بر در حجره رسول علیه السلام این سخن میارید گفتن رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است و همه شب در عبادت بوده است  
 رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بلال و این را کرده اند ام میان موزنان امت خود تا بقیامت در بانگها  
 در یاد میگویند که الصلوة خیر من النوم چون موزنان گوید الصلوة خیر من النوم مستحب گوید صدقت و بر رت اللهم فبقا عن نومته  
 الغافلین در بانگها ز قوت زیادتی تشدید کردن که امیر المؤمنین و عمر رضی الله عنه موفی را دید در بانگها ز قوت زیادتی میگویند گفت  
 ای شیخ بنو شداری نار که ان کردن توجب نیار در بانگها اصل است که کلمه شهادت را اول مد است و آخر خیرم باید که از اول هم  
 آغاز کند تا با خرقوت باقی ماند تا آن بجای آخر را پیدا کند که بجای آخر را پیدا کند و لا مشو و لا کلمه ثنی است حفظ شود در بانگها  
 مرتبه نهم و نشاید کردن که موزنی نزد یک عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای زاهد از صبی من ترا دوست میدارم  
 از برای خدا از و جل عبد الله عمر رضی الله عنه گفت موزنی ترا دوست نمیدارم دشمن میدارم از برای خدا از و جل گفت چرا  
 گفت از برای آنکه در بانگها ز نغمه میبختی بر موزنی اجرت میگیری و گفت من ازین برد و تو به کردم گفت من نیز ترا دوست کنم غمناک  
 من مطعون و رضی الله عنه گفته است که مرار رسول علیه السلام آخرین و خیرت این گردنماز بر صیغه ترین قوم تمام کی و بر موزنی و  
 اجرة نگیری موزن مقرر و پارسا باید تا قوم را و حرمت لازم آید کی حرمت موزن یکی حرمت پارسائی تا اگر موزن حقیر بود و  
 فرومایه و دیگران چشم حقارت در وی نظر کنند ویران زیان ندارد و اما ایشان ترا زیان دارد موزن خوش فحوی بود و بی طبع اگر کسی نیک  
 به سجده نزدیک باشد گویند که بانگ نماز بلند میگوید و الصلوة بسیار میگوید و بیکان مابعد از نشینند گوید بعد ازین نرم گویم و الصلوة  
 و الصلوة اندک گویم و اگر کسی نیکو مسجد و در باشد گویند که بانگ نماز نرم گویم و الصلوة و الصلوة اندک میگوید و اگر بجا حوت فوت میشود گویم  
 بعد ازین بلند گویم و الصلوة و الصلوة بیشتر گویم اگر بیکان گویند که قامت دیر میگوید و اگر خوب میگوید بعد ازین نگاه تو  
 گویم و اگر بیکان گویند که قامت سبک میگوید و اگر بجا حوت فوت میشود گوید بعد ازین و اگر گویم چه چندان کند بسبب سبب  
 میشود و چند همه چو انوابی در میراثها همان مقدار بود قال ابی صلی الله علیه و سلم الدال علی الخیر کفاه علیه رسول علیه السلام فرموده  
 است که هر دو تو قیامت است و صدقنا موزنان امت من سرخ روی و بلند کردن باشند چنانکه حقیقت کردن ایشان را در از تر بود و اما  
 از بسیار ای ثواب که ایشان را در از تر بود همه سرخ روی تر باشند و کردن بلند تر بلندای از خوشی بلند تر و تر بانگها بلند و موزنی را بود  
 با کراته اشکال آید که بلال از اول بنده بود و با خرمولی اما کسی بر فعل رسول علیه السلام جزای رسید آن از برای جواز بود و دلیل  
 بر آنکه در وقت نزد یک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمدند و از ایشان سوال کرد که امایران کی نیک گفته امانان مامولان  
 مانند موزنان مانند کان عاید امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود بهترین کار تا بخود ترین کسان نیک گفته اید ایشان را  
 مشی کرد پس معلوم آمد که بانگ نماز گفتن ایشان مکرره بود بانگ نماز گفتن باینها را بود و لیکن غیر ایشان اولی  
 تر بود اشکال آید که عبد الله مکتوم چشم پوشیده بود انهم از برای جواز بود و می مقارن سپیده بانگ نماز گفتی و  
 این هم از آن مجزیه رسول علیه السلام بودی و بران خور و کی بود که دست دیر بگرختی و به مسجد از روی و آن





قول ابو یوسف و شافعی و ثمالی رضی الله عنه بائگناه پیش از صبح می یافت رسول علیه السلام و بران میگردید ابو حنیفه و محمد  
 گفته اند که رسول علیه السلام در حق بائگناه باطل رضی الله عنه فرموده است لایزکم اذان بلال میفرماید شمارا بائگناه باطل  
 بنا بر اصل اصل بود که اصحاب رضی الله عنهم هر خود را بد و قسم کرده بود بعضی باطل شب بیدار داشتندی و بعضی میاسودندی تا آنوقت  
 که بلال بائگناه گفتی و آنها که اول شب بیدار داشتندی و بعضی و آنها که سقیم بودند می برخواستندی عبادت مشغول شدند  
 و روزه داران سحر خود رضی الله عنه معلوم شد که شب روانه و دلیل بر آن که رسول علیه السلام فرمود که بائگناه از بوقت بائگناه از بعد  
 بنام مکتوم است رضی الله عنه که وی معارف سپیده دم بائگناه گفتی و بعد از وفات رسول صلعم بلال رضی الله عنه بگوید می  
 بر می آمد بگریست می گفتی بچه کاشکی ما در بلال را بر ابتدای از بسیاری ملامت که رسول علیه السلام کرد وی را بائگناه پیش از صبح  
 گفتن پس معلوم شد که این قول در ابتدای اسلام بود بعد اذان منسوخ شد بقول منسوخ نمی آید که بائگناه مسجدی پیش از صبح بگوید  
 وی آمد جواب بر وی نبود که آن عبادت نیست و دلیل بائگناه بر این بود که بائگناه از باز بائگناه گفتن و اگر بخوید نمازی که بی بائگناه  
 باشد منسوخ نیست و اگر نماز قضا میکند بوقت لعلا ما رحمهم الله بر نمازی را و قامت گوید به تو شافعی به یکبار را بائگناه گوید و باقی را صبر  
 قامت پسندید و بعد قول وی نیست که رسول علیه السلام در وادی شیطان بائگناه را ماند بائگناه گفت و قامت گفت ملا ما رحمهم الله  
 گفته اند که در وادی شیطان رسول علیه السلام بائگناه از وقت شده بود اندرا بائگناه و قامت فرمود گفتن دلیل بر آنکه در عبادت  
 چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شده چون وقت پنجم و آمد اینجا نماز را بر ترتیب فرمود تا بائگناه و قامت میگفتند و قضا میکردند  
 نماز پنجم در وقت گذاردند و حسن هم گفته اند که هر که نماز قضا کند باید که چنان کند که ادا فوت شده است یعنی با نماز و قامت و  
 مسجد همین فریضه با قضا کند پسند بود و سنها را قضا نیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی باذان و اقامه صلی الله علیه و آله  
 من الملائکه و من صلی غیر اذان و اقامه صلی الله علیه و آله رسول علیه السلام فرمود هر که نماز قضا کند و بائگناه و قامت بگوید همان در  
 که کاتبان اعمال وی باشند بوی افتد کند و اگر بائگناه و وقت گوید خدا عز وجل مثل کوهها فرستد تا آن بنده افتد کند و فرستد  
 مناجات کند که آنها پروردگار ما معصوم از صغیره و کبیره و این بنده اوده کنایه است یا بوی بگوید افتد که خطابه عزت اندر شد و بنده  
 که بارگناه از گردن بنده بر کبر خطابه آید که ثواب نماز گذارده است بوی بخشد که حاجتمند است پس خطابه عزت در رسید که بنده من یک  
 از گناهان شد شما بگوید افتد کند چون نماز گذاردان فرشته مناجات کند و آنها پروردگار فرمان عیسی با از این بارگناه را بر گردان  
 وی پنجم خطابه عزت در رسید که کریم مطلق منم و کریم صنعت منست او کریم من و او نبود که بارگناه از گردن صغیر بر کریم و بارگناه  
 وی پنجم کلامان را بد و زخم اندازد تا بسوزند مانند من بقیامت بجهت من که آید نشبه جماعت را چندین ثواب است تا حقیقت جماعت را  
 چندین ثواب بود و این جماعت بود که وقت فوت شده باشد اما اگر جماعت فوت شده است همین قامت پسند بود و دلیل بر آنکه عبد الله  
 مسعود رضی الله عنه بائگناه را با علقه و مسود و جماعت فوت شده بود و جماعت نمیکند و ندانند گفته عبد الله را که بائگناه گویم گفتی از  
 قامت گوید پسند بود و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذان الی کفایتی استحب این بود یکی بود و دلی از برای آنکه چون مؤذن و شنونده

مؤمنان در غلط افتادند مسجد بود در جواب که یک مسجد با انگار آغاز شد این مؤمنان باید که تأخیر کنند تا وی با انگار از کند ان نیز بجا آید انگار  
میگوید انگاه وی نیز با انگار آغاز کند اگر با انگار مسجد دیگر را جواب گوید که با انگار مسجدی وی آغاز کردند باید که وی از نماز و سجود با انگار  
نمود که دیگر که آن در کس است و این واجب محکم است نیست که مؤمنان در با انگار از وقامت در مسجد باشد در میان با انگار از وقامت چند  
تاخیر کند چون صبر دید با انگار از گوید باید که اقامت وقتی گوید که اگر آغاز با او تا راه افتد تا اندک در کس تا وقت نماز و کس معتبره در وقت  
مسجد گذارد چون تا پیشین را زوال کند و با انگار از گوید و مقدار چهار کس تاخیر کند و اقامت گوید و چون وقت نماز دید و باید با انگار گوید  
و مقدار چهار کس تاخیر کند و انگاه اقامت گوید و بخوابد اما محرم نکند است که مردان را تا قبل این آیت قول تعالی من جسدی الامم دعا  
الی الله صلی و قال النبی من المسلمین قولی حسن مرد با انگار از است و عمل صالحی چهار کس تاخیر پیش از نماز دیگر و وقت نماز شام اندر آید  
با انگار از گوید و چون تاخیر از کس تاخیر کند و انگاه اقامت گوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله همان مقدار که خطیب با انگار  
در خطبه تاخیر کند و چون نیز آن مقدار تاخیر کند و اقامت گوید و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه عین با انگار از گفت تاخیر کند و بر وقت اقامت گوید  
چون وقت نماز خفتن در آید با انگار از گوید و مقدار چهار کس تاخیر کند و انگاه اقامت گوید اما کار امر اوقات کند تاخیر نماید  
تا سبب انبوی جماعت شود بر وقت نماز مسجد در کس بکسی میگوید پیش از نماز خفتن نشاید که داد و اندک شیب وقت مسجد نماز خفتن  
است بعد از از نشاید که وقف بمطارت است و اینها از بهر جماعت است نشاید که گفتن از وقت مسجد بر وقت و بور یا بروی  
میفرماید که در وقت بر آن چیز نکرده باشد و اگر جاینها وقف نکرده اند وایت اصل نیست که نشاید اما اکنون فتوی همان است  
که نشاید خردین از برای آنکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان با انگار از وقامت الصلوة شاید گفتن باقی بقول محمد  
نشاید گفتن دلیل آنکه عبد الله بن عمر رضی الله عنه با سلم مسجد اندر آمد تا نماز گذارد بیرون رفت و الصلوة الصلوة گفت عبد الله بن عمر  
رضی الله عنه گفت عروای بسته تا برویم از اینجا که یعنی بیرون آورده اند که پیش از این بشنوده ام این روایت در صلوة خواصه ام اجل  
حرم است اما در صلوة خواصه ام بگویم هر چه ازاده رحمة الله و در حدیث که عبد الله بن عمر رضی الله عنه با سلم مسجد گفت میگویم که الصلوة  
الصلوة نشاید گفتن اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شاید گفتن دلیل بر آنکه غلامی ساجد رضی الله عنه بر حجره رسول علیه السلام  
آمد و گفت سلام علیک یا رسول الله الصلوة و مردی فعل دو مسند هر دو یکی که سلام پیش از کلام است قال النبی صلی الله علیه و سلم السلام  
قبل الکلام دیگر روایت میکند موسی بن اسمعیل التمیمی رضی الله عنه بر حجره رسول علیه السلام آمد الصلوة الصلوة گفت پس هر دو مسند که  
الصلوة شاید گفتن مستحب است که مؤمنان در رضا نه بعضی وقامت و آسمان بود الصلوة الصلوة است یا که گوید که ایشان  
بصلح خلق مشغول باشند تا ایشان را خبر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که وزیر یارون رسید  
نزدیک قاضی ابو یوسف و آمد گواهی داد ابو یوسف رحمه الله گواهی آورد که در دارون مشغول بود ابو یوسف را طلب  
کرد و گفت چرا گواهی و بر اینشود گفت من روزی پیش شما بودم و وزیر الکافی فرمودند گفت بنده تمام از ویرجی خالی است  
یا راست گفت نیست یا دروغ اگر راست گفت گواهی بنده مقبول نیست و اگر دروغ گفت فاسق باشد گواهی فاسق





برهم را تا ایشان ترا از خانهها وستان بیرون کنند چنانکه شما را از خانه من بیرون کردند قال البنی علیه السلام من تکلم بکلام الله  
 فی المساجد اتممت المسجده وخرجت الملهکة فقالوا نعمنا وسمعنا واولانا طرنا عجا که من تکیک فیقول الله سبحا و تعالی العزیز و جلا  
 ولا تسلطکم التوامن جانب المشرق لیخرجکم من بیوتکم کما اخرکم من بیتی قال البنی علیه وسلم من تکلم فی المساجد کلاما  
 الی دنیا احبط الله تعالی عملہ اربعین سنه قال البنی علیه وسلم المساجد اسواق الاخره سکاها تیارنا و کل ما خیر برهم  
 قدر بعضا حقه طوبی لمن تاجر مع الله رسول علیه السلام فرموده است که مسجد یا بازار تا آخرت است ساکنان ایدوی چون بازار کارگاه  
 بر کسی بود که بقدر مایه خرجت آن بازار کافی که با تو کند قال علیه السلام المسجید کل تقی چون مسجد از برای تعمیل نشاید که در آن بیرون  
 رفتن قال علیه السلام المؤمن فی المسجده کالتیم فی الماد و المنان فی المسجده الطبیقه العقیص رسول علیه السلام فرموده است که مؤمن در  
 مسجده حیوان بود که مایه در آب منان فی در مسجده چون در نقص است خواجا امام زاهد فرموده است که بحدیث آمده است بر که  
 پیش از آنکه نماز به مسجد حاضرید و ثواب سید و بست و بجز آن نماز پذیرفته در دیوان وی خدا است که کرد اند و اگر وقت باشد که نماز  
 ثواب بست و بجز آن نماز پذیرفته در دیوان ثبات کرد اند و اگر وقت قامت آید ثواب کی نماز یابد و اگر پیش از امام سر بردار و در  
 فردا در هیچ ثواب نویسد خواجا امام ابو القاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مؤمنان است و یا نیک نماز اهل امام مؤمنان  
 است و قامت را یا بسبق علامات کمال است که کاملی عادت کرده باشند و رسول علیه السلام در وصایای امیر المؤمنین علیه  
 رضی الله عنه فرموده است قال البنی علیه وسلم یا علی ان للسککان ثلاث علامات بتواضع طاعه الله تعالی حتی یفرط حتی  
 یضرب یوخره و الصلوة حتی یغفرت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرا کامل است علامت است تا توان و بی غش  
 در طاعتها خداوند متفرق کند و چون متفرق کند ضایع کند و نماز را تا خیر کند از وقت برود قال البنی علیه وسلم  
 اذا فی احدکم المسجده فلیقلب یغفیان کان سهاذی فلیسبها الارض قال الارض بها طهره رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما در  
 مسجده خوابد باید که در مهابا بیدار نعلین خود بگرداند اگر نجاستی بر مسجده بود در زمین باید از برای آن بزدین پاک کننده مراد اگر چه  
 نعلین بود باید که بر زمین بگذارد برای اقامت است است دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه پایش را پاک کرد و بود در زمین  
 مایه نگاه در مسجده در آن نماز کند و در ماهر معلوم شد اگر چه قدمها پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت است نگاه به مسجد  
 اندر ای چون مسجد اندر ای نخست مایه راست در مسجد باید نهادن قال البنی علیه وسلم علیکم بالیاس فان المهریثه السدا  
 من فی کل شیء حتی الشغل و الرجل سفیان ثوری رحمه الله اول سفیان زاهد گفته اند وقتی به مسجد وارد بغیر اموش نخست  
 قدم چپ به مسجد نهاد باز قدم را بر زمین آورد و گفت کاوشده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد  
 بعضی گفته که پای چپ پیش بند بر آینه مشیت کنایه از دی در وجود آمده بود حاتم عاصم گفته من از زوال ایمان خود آنگاه  
 ترسم پای چپ نخست در محدثم کنایه از غصه من بامن بود از من چنین بی ادبی در وجود دنیا بدید باید که آغاز از مایه راست  
 کند و بعضی گفته که تا قبل از وی مصیبت در وجود دنیا بدید باشد از وی تقصیر خیان در وجود آمده که نخست پای چپ در مسجد



[illegible]

[illegible]

لازم است در آن حال ابو کریم مسجدی وی جماعت نوه شده مسجد دیگر و دو تا جماعت گذارد شاید بانی ابراهیم مخفی رحمت الله  
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد سخی رضی الله عنه گفته است که شاید خدا بر حسن بصری گفته است که چه  
کس از بدر بیان در یافتیم دیدیم که ایشان از مسجدی خود جماعت نوه شده بود ایشان بعد از آنکه در آنجا نشست افکنده بودند  
میرفته مسجد را و دیگر جماعت میطلبیدند گفت ابو حنیفه موافق فعل صحابه است معلوم است که شاید تفسیر الالبیت رحمت الله  
گفته است که اگر چه مسجد اندر نیامده است شاید و اگر چه مسجد در آمده است شاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد الا  
او منافق او رجل یخرج ذوالی حقه رجل یخرج ذوالی حقه برید الرحمن رسول علیه السلام فرموده است که هر کس از آن مسجد بیرون  
یا ننگه از مکر منافق یا خدایاوند حاجت نیت وی آن بود که باز در آن درختی کسی بود که سنت گذارد به حاجت از مسجد بیرون  
آمده بود تا آن وقت که قامت کویند باز در مسجد اندر آید بعضی مشایخ گفته اند که اگر نخست مسجد آورده است شاید و اگر نیامد  
است شاید که حتی این مسجد بروی لازم شده است ظاهر روایت نیست که تنهادر مسجدی خود گذارد فاصله از آن بود که  
به مسجد دیگر و دیگر جماعت میگذارد رسول علیه السلام فرموده است که هر کس از مسجد بیرون آید و در آنجا جماعت نکند هیچ بکبر  
اول از وی فوت نشود خدای عزوجل امر نماید تا ویرا در برات دهند و یکی نیزاری از اتفاق و یکی نیزاری از فراق رسول  
علیه السلام فرموده است که هر کس این دو نماز نایکی را بجماعت نکند از وی مومن است حقا که نگاه ندارد وی منافق است  
و حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان القبل الصلوة علی المنا فقین صلوة العشاء و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که  
هر کس نماز حقین گذارد و در مسجدی به تشیید چندانی که جمعه بیرون رود و خدا عزوجل امر نماید از تشکیک با علی از نور در پیش  
برند چون بخانه و در با طهاره بخشد آن تشکیک آن علم را بر سر بالین وی بر بندد و قرار ازین بنده را از حق ابریش خواجه  
چون باید در خضر و طهاره سازد به مسجد روان شود همان علم از نور در پیش وی میسرند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان  
به تشیید که افتاب بر آید و در رکعت نماز گذارد و از مسجد بیرون آید همان علم در پیش وی میسرند و اگر نماز گذارد به تحصیل بیرون  
دیوان علم چنانچه پیش وی میسرند و در پیشی در پیش خاطر وی می آید ویرا از در پیشی میسرسانند چنانکه خدا عزوجل میفرماید توبه  
تعالی الشیطان بعد کم الفقر و یامرکم بالخشاة و یحیل و یصدر و در پیش سینه وی می آید تا بدایچه در طاعت بروی بسته شود  
و در راه مصیبت بروی گشاده شود تا شب در رکعت یکند پنج بر کسی نیاید باب بلبست کیم در بیان امامت در باب  
سنت جماعت امام فرموده است بخلاف منقره علیه السلام محمد رحمت الله گفته است که هر از این امام خلیفه اسلام سلطان که از دست  
وی باشد و این سلطان شیطاست از دست نیفتد و احکام و اقامت حدود و مشروع از بهر بخدا اشتن در بند دارد  
از بهر نصرت اسلام و از بهر لشکر فرستادن برای کافران از بهر عالم بخش کردن میان غازیان اختلاف است که غنایم بدار  
حرب فتنه میکند یا از اسلام توبه قول شافعی رحمت الله بعد از حرب به قول علما ما رجیم الله بد را از اسلام و از بهر توبه کردن  
مستغلبان و در از بهر قبول شهادت کوفان از بهر وای نماز جمعه و عید تراویح نماز سیدگان و از بهر قطع کردن دست







بهمه بود و بر مسجد و حرم مسجد کربلا بگشت بلند میگردیدند که مقتدی با خبر معلوم میشود نماز با همه روی آید راه چندان باید افتد را با  
دارو طی دی رحمت الله گفته است که خرد و ارگاه و یا خرد و بر سر بی تکلف بود و اقتد را باز در دو خواجه امام اجل هر کسی است  
الله گفته است که گردون بی تکلف بود و اقتد را باز در شیخ ابوالقاسم صفار رحمت الله گفته است که بمقدار صغی اقتد را باز  
دار و وفایده این خلاف جماعتی پدید آید که در صحر اصف نماز میکند از بعد از فراغت از معلوم شد که وصف میان را جای نمید  
بوده است صف آخر نماز تنه شود از برای آنکه نصف میان را نماز نماز و بود و مقدار صغی و حاصل شد اقتد را باز در  
یس صف آخر نماز تنه شود بنجم الدین عمر نسفی رحمه الله در حصاید آورده است که بمقدار دو وصف باید تا اقتد را باز  
وارد و جوی چندین باید تا اقتد را باز در و طی دی رحمت الله گفته است که جوی باید از وی چندین مجید حاجت آید خوا  
امام اجل هر کسی رحمه الله گفته است که جوی باید در زنجی بی تکلف روی بر دما اقتد را باز در اگر بر روی جوی است و اما  
از آن روی جوی است یکی از مقتدیان بر سیل و مقتدیان دیگر ازین روی جوی اقتد کرده اند و بقول مالک رحمه الله و دانی  
بقول عکرمه بن ابی حمزه و ابنه و اگر دو کس بر سیل ایستاده اند یا بی مقتدیان ازین روی جوی اقتد کرده اند و بقول ابویوسف  
مالک رحمه الله و ابویوسف ابو حنیفه و محمد و ابنه و اگر سه کس بر سیل ایستاده اند یا بی مقتدیان ازین روی جوی ایستاده  
اند و اقتد کرده اند با اتفاق نماز همه و ابود صفغان اقتد را باز در قال النبی صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها  
و شمر آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شمر اولها آخر و من من حیث اخرهن الامام را عت امامت زنان شرط نیست و  
بقول فرحمته الله سبحانه و تعالی بقول فی اوطار آب خاک نیست من امام را نیز امامت مردان و زنان شرط نیست و بقول علما و  
رحیم الله و شافعی رحمه الله بیات امامت مردان شرط هستی یا فی ظاهر و ایتیه شرط نیست خواج امام ابو حنیف که بجای رحمت الله  
گفته است که شرط است امامت امامت زنان کرده بود و بعد از آنکه به پیروی او ایستاد اقتد کرد بقول علما و رحیم الله نماز تنه  
شود و بقول شافعی رحمه الله نماز همه و ابود و از برای آنکه شافعی از مردان سبب نماز تنه میدارند چون نماز زن را تنه نمیدارند  
از مردان طریق اولی بود که تنه نشود علی و ما رحیم الله گفته اند از مرد و وجود داده است که امر در است که جناب مردان را  
از برای آنکه از مردان است که بایشان را یا خضر صغیا ایستاد چون مردان را یا خضر صغیا ایستاد پس نماز امام تنه شود و نما  
بمه تنه شود و اگر مرد و نماز است فی آند به پیروی وی اقتد کرد مردان اشارت کرد که بهتر مردان ترقت بچنانکه اقتد کرد و  
در تجرید و محیر آورده است که نماز زن تنه شود از آن مردی که وی علی در نماز زیاد ازین نتواند کردن اگر امامت  
امامت زنان کرد زنی اند در میان صف مردان اقتد کرد بقول شافعی رحمه الله نماز کسی تنه نشود بقول علما و رحیم الله نماز همه  
کس تنه نشود و بعضی بسیار یک روز قفا و اگر در زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و ابی حمزه که نماز تنه نشود و بعضی بسیار در  
در قفا و بقول ابویوسف رحمه الله و بعضی بسیار در قفا هم چنین در و آخر صف نماز تنه شود و اگر کسی زن باشد و اول  
ابو حنیفه و محمد و بعضی بسیار چنین است اما آخر صف نماز تنه نشود و از ابویوسف رحمه الله و در و ایتیه است بیکر و ایتیه ابو حنیفه

و همچنین بر اینست و یک و دو که گفت که یک یکس نام از تباها شود زمین و بسیار و کس را در تباها گزند و در فرض مختلف افتد اگر چه بر او است  
باب الاذان نماز تباها شود و این قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف هست بر روایت باب حدیث نماز تباها شود و این قیاس قول محمد  
بنابر این اصل است که هر یک که بخیر از وضعیت باطل شود و در حق تقویم باقی ماند و اگر اینه افتد اگر حکم بالحد دارد و در هر سعه افتد  
کردند حکم بالحدان دارد و اگر در میان مرد و زن استولی حاصل بود نماز را بود و اگر مردی نماز تنه بگذارد و زنی اندر پیروی افتد  
شروع کرد و در هر باب جمله گفته آورده است که مکروه بود و اگر نصف زمان بر بالاست مردان برستی اختلاف است  
و بعضی گفته اند که روا بود از برای آنکه اگر استولی حاصل شود و استیجاب تر بین بود و در فرق بود میان آنکه حاصل از این پیروی نماز  
در از و بعضی گفته اند که روا نبود از برای آنکه آنجا استولی حاصل است مردان بر بالاست اما اینجا زمان بر بالاست مردان در زیر  
زن از بالا افتد در میان مردان افتد پس نماز از مردان که پیش زن نشوند تباها شود و دلیل بر مدعیان بعضی گفته اند که نماز آنها  
که در زیران رفته باشند که زمان بالا افتد کرده اند و اینها از برای آنکه آنجا استولی حاصل است مردان بر بالاست اما اینجا زمان در میان  
میشوند دلیل بر آنکه اگر از آن بالان فی خود افتد در میان مردان افتد پس اندران و اگر پس زن نشوند نماز ایشان تباها شوند و دلیل بر  
ایمان مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیامد و در آن خانه در حق است ششاهی بیرون آمد و چند کرد پیش آن درخت بر این جای است  
که اگر آن شام نشکند و می در آن خانه اندر بغیثه در سوگند حاشا شود اینجا نیز نماز مردان که پس زن نشوند تباها شود اما اگر تمام خانه  
برآمد اگر حاجت عواقب است سوگند بکردن نیاید جانبی و این بر کند بکردن آید که نام خانه است و این سوگند اگر سوگند تمام مسجد بود و نماز  
باطل نشود اما فقهیه ابو الیثم گفته است که سوگند بکردن نیاید بنا بر ایمان بیرون است این را بر آمدن خوانند و آمدن آنی اگر در میان  
مسجد رفته است زمان در آن رفته است و اینها در آن بیرون رفته پس این با نام افتد کرده نماز مردان روا نبود  
که در حق افتد می کنند از چند دور که افتد کند بقولش می روا بود و که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رجیم الله مقدار صحنی در میان  
صحنی فاضل شود افتد بازا دارد و اگر در مسجد حاکم می کند و بر پیوسته این بر یکی را در پیچ نیست از اینجا مسجد خانه است از نام  
ان خانه یا از راه اوق خانه یا از درجه مسجد افتد می کند و بقولش می رفته الله روا نبود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رجیم الله  
اختلاف نیست امام بکر اسحاق گفته است روا نبود از برای آنکه مقتدی باید که جای سید که اگر نام را حدیث بود آنکه با وی را خطبه  
امام خواهد نام بکر سید بنی رفته الله گفته است که روا بود چون حال نام بر مقتدی پوشیده نبود جواب ظاهر نیست اگر حوض است امام انظر  
حوض است و مقتدیان اینظرف دیگر افتد کرده اند و با هم الصغیر کرضی الله عنه آورده است که اگر بر کرد حوض دیگران افتد اگر  
روا بود که نهایت آنها شوند و اگر بر یک حوض دیگران افتد کرده اند آنها که انظر نوح بنند افتد ایشان درست نبود و در شهر  
سیاحی آورده است که این جای بود حوض در صحرای بود اما اگر در چهار دیوار بود حکم یک مکان دارد هر یک که افتد کند روا بود اگر  
امام بر بالا بود و مقتدیان بر پشت که استیجاب بود که آن تشبه با کتاب شود آورده اند که صدیقه یعنی الصدقه صحابه را اما میگرد  
وی بر بالا ایستاده بود و جمعه بر پشت سیلمان خارس رفته الله عنه و امن و اگر رفت و بر پشتی آورد و بعد از نماز صدقه رفته الله عنه



بقول ابو یوسف هم قومه را متابعت کند و هم دعا قنوت را بقول ابو حنیفه و هم قومه را متابعت کند و لیکن دعا قنوت را متابعت نکند  
 شافعی و دعا قنوت در نهم و در سیه آخره مضاعف اند باقی همه نماز را و او خود می گفت هم وجه شافعی است که رسول هیچ چیز را متابعت نکند  
 رحمه الله گفته اند که در عزوی علی و ذکوان ابو یوسفی صاحب دستگیر شدند رسول علیه السلام و اصله قنوت بر علی علیه السلام  
 جعل بآباد و در قنوت رکعت دوم قنوت خواند چون ایشان خلاصی یافتند عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت می کند  
 که پیش رسول علیه السلام در نماز بآباد دعا قنوت بخواند پس این فعل منسوخ شد بفعل منسوخ علی که در آن اگر من  
 مختلف اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول علماء ما رجم روا بود اقتدا فریضه گذارد و بطوعه گذارد و قول  
 شافعی روا بود و بقول علماء ما رجم الله روا بود و وجه قول شافعی هم آنست که معاوی بن صفور و رضا رسول  
 علیه السلام نماز گذاردی و باز مسجد خود رفتی دی امامت کردی پس آنچه بر رسول علیه السلام گذاردی بود و فریضه بود  
 و آنچه امامت کردی تطوع پس اگر اقتدا فریضه گذارد بطوع گذارد و انبوی محافظ جان نکردی و علماء ما رجم گفته  
 که معاوی بن صفور از علماء صحابه بود و دی و انست که اقتدا فریضه گذارد بطوع گذارد و انبوی آنچه در قنوت رسول  
 گذاردی تطوع اقتدا کردی و شرط امامت و ادب و اسوحتی چون مسجد خویش امی فریضه را امامت  
 کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بکبر رفت معلوم نیست که نفع که رفت یا بزیارت کعبه فریضه چهار گنجی  
 امامت کرد و بر سر دو سلام داد و این حدیث فرمود **قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم** تسلموا صلوکم تا بل که خدا  
 قوم من رسول علیه السلام فرمود که تمام کند شما نماز خود را ای اهل که که ما مردمان مسافر ایم از فعل رسول علیه السلام  
 خبر معلوم شد یکی آنکه اقتدا مقیم مسافر است و اقتدا فریضه گذارد بطوع گذارد و انست اگر در بودی  
 رسول نماز را چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردند و دیگر آنکه مسافر نماز گذارد و  
 اولیتر است و دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم جمعین نماز گذارد و هر دو که اعراض و نماز  
 شروع کرد رسول ع گفت که بیت که برین اعرابی صدقه کند صدیق ضی الله عنه برخاست و گفت من یا رسول الله  
 بوی اقتدا کن صدیق رض بوی اقتدا کرد و نماز گذارد و اگر اقتدا فریضه گذارد و بطوعه گذارد و او صدیق  
 امامت کردی و اعرابی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فریضه بطوع گذارد و انست که اگر امام نماز  
 می گذارد مقتدا نماز بآباد و اقتدا کند بر قول شافعی روا بود و بقول علماء ما رجم روا بود و اگر نماز بخانه می گذارد  
 مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علماء ما رجم روا بود و شافعی را درین مسئله دو روایت است و اینست که در قنوت  
 هر دو یک نماز را تمام باید بید و بقول شافعی هر انفساد حق نماز مقتدیان کند و بقول علماء ما رجم روا بود که اگر امام نماز را بگوید  
 بر تو شافعی امام باید که نماز را گذارد و مقتدیان نماز را بگوید و بقول علماء ما رجم روا بود که اگر امام نماز را بگوید  
 عمل کند و بقول شافعی هر عمل کند اتفاق است که مقتدی در قنوت امام صورت بخواند اما آنچه خواند یا بقول شافعی رحمه الله خواند



اند که امام نماز دیگر کرده و نماز دیگر را اقتدا کردیم روزی بر پشت وقت معلوم می بعضی از مشایخ گفته اند که نماز دوم و اگر ده بار  
 بود از برای آنکه بر گروی امام بر اصابت میدارد و خواهی که امام نماز دوم را بخواند و اگر نماز دوم را در وقت معلوم می بعضی از مشایخ گفته اند که نماز دوم و اگر ده بار  
 یکی بر دیگری دعوی کردی سوگند خورد که بتورسیده ام و این دیگری سوگند خورد که من بخیر نیستم از این دو کس یکی سوگند خورد و در وقت خود  
 و لیکن بار معلوم نیست که کدام در وقت خود و اگر مسلمانی باشد آب است آب مشکوک است طهارت ساخت و تیمم با وی بیکر نماز  
 کند از اتفاق این نماز دوم را بود و لیکن بار معلوم نیست که نماز دوم بابت مشکوک و آمده است یا تمییز فریق یکی را می نماز کند  
 نیست و لیکن معلوم نیست که کدام فریق را روا کرده است و کدام نماز دوم و هر دو کرده نماز بار که از نزد و تنها که از دواتها که نماز دیگر بخواند  
 که از نزد باید که تمییز نیست که نماز دیگر بر سر است که بر اهل نماز روا کرده باشد بار دوم از قضا که شسته نیست نماز  
 اگر بار اول را وینا کرده باشد بار دوم از آن نیست و در این هم جای بود که امام را نیندازد و اگر او را نیندازد سوال کند تا معلوم شود  
 جفا حتی تعذر است مسافر از برای امامت کرد و بر سر دو سلام داد و رفت و مقتدی از اعلام نکرد که من مسافر ام یا مقیم و مقتدی از آنکه  
 افتاد که امام مقیم بود یا مسافر آن نماز را چگونه تمام کند بر خیزند و دو رکعت نماز بپایارند و سلام دهند باز بر خیزند و چهار رکعت  
 دیگر غایت نزدیکترین نماز کنند بگذرانند اگر امام مقیم بود نماز دوم را بپایارند و نماز مقتدی آن نیز تمام شود و در بعضی ایشانی این دوم بود  
 اگر امام مسافر بود چون بر دو سلام داد و نماز دوم تمام شد مقتدی آن چون دو رکعت آورد نماز ایشانی نیز تمام شد این چهار  
 دیگر از قضا دیگر نیست دارد و بعضی گفته اند که اگر این اقتدا در صحیح افتاده بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در غیر اینها بود  
 نماز دوم بر سر نه که نادر بود و در غیر اینها امام مسافر است که مردمی سوگند خورد که امامت کنیم مقتدی نماز شد و دیگر جماعتی آمدند و بوی  
 اقتدا کردند و بعضی گفته اند که اگر شراط امامت بجا آید سوگند حائض شود و اگر شراط امامت بجا نیاید سوگند حائض نشود و اگر شراط امامت بجا نیاید سوگند حائض نشود و اگر شراط امامت بجا نیاید سوگند حائض نشود  
 عطا کردید بر حتمه گفت چون دانست که بوی اقتدا کرده اند وی امام ایشانی نشود و اگر شراط امامت بجا آید و اگر شراط امامت بجا نیاید سوگند حائض نشود و اگر شراط امامت بجا نیاید سوگند حائض نشود  
 سوگند حائض نشود اگر بپایانزد و سوگند حائض نشود و مسلمانی نماز بلند خواندنی را بلند خواند کرد و در یکی رکعت نرم خواند و در یکی رکعت  
 دوم بر خاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند درین رکعت باید که تراوه بلند خواند وی در آن تراوت بخیزد و هر چه استی بلند خواند  
 و اگر خاستی نرم خواند ای امام برین رکعت بروی لازم شد بلند خواندن پس برین رکعت بلند خواند و اگر نفر استی نرم خواند سهوا  
 لازم شود و اگر بعد از نماز خواند بر بکار شود و اگر نماز پیشین امامت کرد و بعد از آن ویرا معلوم شد که بر جا مردمی بخاست  
 هست یا نه از روی جا مردمی است و این نماز را باز کند و بر سجده واجب یا خیزد تا نماز را باز کند از نماز دیگر را بخت  
 برپا شده بود و آن مقتدی آن وی یکی امامت میکرد و اقتدا وی بوی روا بود یا فی خواججه امام زاهد خرمی گفته است که اگر  
 امام فقیه است و میدانند که آن نماز دوم را دوست دیر از رخ فراموشی است و میباید بوی اقتدا را بدو کرد و اگر وی بر خطا میباید انداخته  
 بوی درست بود و شیخ الاسلام برسان الدین رحمه الله گفته است که اصابت امام و مقتدی بر وی باید تدارک بود و دلیل آنکه مقتدی بر  
 نیزم اقتدا کند و بر خواهی امام این متوجهی این بدست متوجهی بر نماز تمام شود و مقتدی بر وی باید تدارک بود و دلیل آنکه مقتدی بر



برطرف راست امام است و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام نماز است میگذارد عبد الله عباس رضی الله عنه بر اندر  
برطرف چپ رسول علیه السلام افتد اگر در رسول علیه السلام دیر از طرف چپ برطرف راست او دیر از طرف چپ  
افتد اگر دیر از رسول علیه السلام برطرف راست است او را بخین تار به تار بعد از فراغ نماز دیر گفت که ای پسر عباس  
چرا پشت ترا بدین گفت یا رسول الله که اگر از به باشد از مختصات که برطرف راست شما است رسول علیه السلام را این سخن با  
ادب خوش آمد گفت خدا تعالی عزوجل ترا در دین فقیه گرداند برکات لفظ مبارک رسول علیه السلام بود که عبد الله عباس  
رضی الله عنه به یار تفسیر قرآن پیش رسول علیه السلام نخواست مسئله مقتدی چگونه است و بقول محمد رضی الله عنه چنان است  
که سر انگشتان نرزی تا کعبه امام باید که برابر باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف و جمیع ائمه باید که امام برابر است و اگر  
مقتدی دو شد بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه یکی سیم امام است و یکی بر سایر دلیل بر آنکه دیر از جهت فوت شده بود  
با علم داسود در حجره و جماعت میگذارد و یکی را بر یکین استاند و یکی را بر سایر در هر یک که سر سجده او در نرزی چنان بود  
که نون در میان نهادن این خبر آن بود که عبد الله مسعود رضی الله عنه بمال ضعیف تر ایشان بود و ایشان بیالاتر  
بودند بر عیسی که اعتبار قدما را است تا اگر بر مقتدی پیش از امام افتد چون قدما پیش از امام نمودن  
ردا بود و اگر قوم مقتدی پیش از امام بود روانه و اما ظاهر روایت است که چون مقتدی دو شوند در قضا امام است  
که روایت میکنند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام در حجره جده ماله ملک که رضی الله عنه حواست تا نماز سر  
گندم را در نیمه او در قضا خود استاند جده ملک را در قضا استاند معلوم شد هر کس که مقتدی دو شوند در قضا امام  
استند و نماز نایسیده نماز است در آن در آخر صفها است مقتدی بکبر اول در حجره وقت کوید بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه  
مقارن امام و قبولی است که خدا عزوجل میفرماید و قوله تعالی یا رسول الله انما یستخفون فی الامور  
عباد الله و مقتدیان شرک است و قضا کند در صوفی اجرام اجل هر کسی از ابو یوسف رحمه الله روایت است و اگر مقارن  
امام بکبر کوید و نایسیده شود محمد رحمه الله نیست که من استاد خود را قضا کند اما احتیاط آنست که چون امام برای کبر بر مقتدی ایستد اگر  
اندر کبر ثواب بکبر اول چه وقت حاصل میشود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه مقارن بکبر امام بکبر کوید ثواب بکبر اول حاصل میشود و بقول ابو یوسف  
و محمد و جمیع ائمه امام کسی که بکبر اول بکبر کوید ثواب بکبر اول حاصل شود و قاضی ابو جعفر است و ششانی رحمه الله  
است که در هر دو خبر اندانند باید ثواب بکبر اول حاصل شود قاضی شیخ الاسلام علی بن سید رحمه الله است که امام را در رکعت اولی  
اندر باید ثواب بکبر حاصل شود و خبر اولیست مردی بود که امام مقارن بکبر گفت باشد و ثواب بکبر اول چه خبر نباشد باز  
مردی بود که امام با بقعه ایخره اندر بعد و بیک ثواب بکبر اول حاصل کند چنانکه گفت آن بکبر اول مردی که بیخ میزد خدا است ثواب بکبر  
اول در یونان است که داند حکایت خواب حسن بصری رضی الله عنه یاد می کرد که با یزدی بکبر اول بکبر میزد و بکبر اول بکبر میزد  
که خبر تا بکبر اول وقت نمی خوابید و بکبر اول بکبر میزد و بکبر اول بکبر میزد و بکبر اول بکبر میزد و بکبر اول بکبر میزد



است که ما را پیدا کردی تا بگویم اول فوت کنیم علیه السلام شکست که در مدت عمر یک کعبه تو فوت شده بود و در دل تو چنان می شد  
 بود که خداوند و جل و جلال بر اثر کعبه اول در دیوان تو ثبت گردانید و از آن میرسیم که نباید که باز کعبه اول از تو فوت شود و باز کعبه  
 و تضرع و کسب استغفار کنی و خداوند و جل و جلال بر اثر کعبه اول تو ثبت گردانید و از آن میرسیم که نباید که باز کعبه اول از تو فوت شود و باز کعبه  
 شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله حدیثی روایت کرده است از عبد الله بن عمر بن الخطاب ابو جعفر کوفی رضی الله عنهما که در روزی از پدر خود  
 ابو جعفر از او شنید و خود را به حمزه بن محمد بن حنفیه بن اسباط در دست تابر و رسول علیه السلام برگردانید و دنیا یک کعبه اول فوت شد و در روزی  
 قیامت در این جهان حسرت و ندامت در رخ و شفقت بود که چهل برابر بار و بی بدادن جان ششون شدستی چهل بار بار رسول  
 مشکرمه ششون شدستی و چهل بار بار رسول و فرغ قیامت تسع شدی ان بنده را بقیامت چندین حسرت و ندامت در رخ  
 مشقت بود و برگردانید تا یک کعبه اول غازی قوه شود بقیامت حسرت و ندامت در رخ و شفقت دی از آن زیاد بود و بنابر آن  
 است که قال النبی صلی الله علیه و سلم کعبه الاصلی خیر من الدنیا و ما فیها اگر الله تعالی مقتدی باشد مقتن الیام برابر افتاد اگر مقتدی  
 پیش از کعبه امام اقتدا دیا الله کعبه امام اقتدا دیا الله در تمام گفت و اگر در کعبه قبول ابو جعفر رضی الله عنهما در دست و در نماز زاده شود  
 چون نیت دی استم نه با بود که اقبال ابو یوسف محمد بن محمد الله در نماز زاده نشود که اسم و صفت در قیامت باقی باشد و اگر کعبه کعبه  
 معتقد پیش از کعبه کعبه امام اقتدا دیا الله در تمام گفت و اگر در کعبه قبول ابو جعفر رضی الله عنهما در دست و در نماز زاده نشود که اسم و صفت در قیامت باقی باشد و اگر کعبه کعبه  
 عده و آیه می کند که در پی آمده نشود و این قول ابو محمد و زفر محمد الله گرفته اند اما در تمام ابو جعفر رضی الله عنهما است که ابو یوسف  
 از ابو جعفر و آیه می کند که بر قطعه در آمده شود که نماز در صفت دارد و فریضی و قطعه اگر تحریر از فریضیت باطل شود و در فریضه  
 باقی بود در صله و خواجگان امام منتهای الدین رحمه الله و ده است که هیچ اند زاده نشود فائده این خلاف جایی پیدا کند که در آن زمان  
 قطعه خیزد بر آیه ابو یوسف رحمه الله از ابو جعفر رضی الله عنهما طهاره تنه شود بر آیه حسن یا در حرم الله از ابو جعفر رحمه الله باقی بود و این  
 بود که امام متابعت باقی قراوت نتواند باشد نگردد و اما در کعبه امام متابعت کرد و انگاه معتقد خیزد با اتفاق طهاره باقی بود که در آن  
 الله و الله ابرق در کعبه نماز سرین نماز خیزد بود و طهاره تنه نشود و این خلاف نیز جایی بود که باطل افتد اگر زاده بود اما اگر اصل الله  
 با اصل کرده باشد چنانکه هیچ کس با اصل یافته رسیده یا سر و زن با ای بکنک یا قاری یا عامی انگاه معتقد خیزد یا این با اتفاق  
 طهاره تنه نشود که اقتدا درست نیامده است فرق است که انجی اصل است مراعات انجی اصل نیست از برای آنکه اصل امام نیست انجی  
 مراعات او در و این نیست که اقتدا درست یابد یا نه اما انجی اقتدا درست نیاید که امام اصل نیست اگر امام بسبب بازگشت کعبه  
 بوی اقتدا کرد و معلوم شد که بر امام سهون بوده است مقتدی آن نماز را تمام کرد و قول شافعی رحمه الله از فریضه نیابت از او و قبول ابو یوسف  
 رحمه الله بر طهاره شد و قبول محمد بن حمزه الله می شود و مستحق نماز پیشین قضا می کند و دیگری آن نماز دیگر بوی اقتدا کرد جواب ابو  
 حنیفه رحمه الله است که بر قطع در آمده شود بر خلاف شد اولی که انجی امام من کل مجد در نماز و انجی من کل مجد در نماز است  
 نماز و صفت دارد و فریضی و قطعه اگر تحریر از فریضیت باطل شود و در فریضه در دست نیاید و در قطعه درست یابد اگر در صفت و آخر تنها اقتدا کند

جستنی که امام بعد از استمالک حمداً الله گفته اند که نماز اندر آنکه نشود و بجز قول ایشان نیست که روایت میکنند از حقیقه بن عمر رضی الله عنه یکی در آخر خطبه آنها ائمه اکر در رسول علیه السلام حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة للمسلم خلف ظنّاً و رواه ابو ذر که بگوید است که رسول علیه السلام فرمود که ابو بکر رضی الله عنه از مسجد اندر آنکه نماز بخواند پس رسول علیه السلام فرمود که بزرگوار است که در البصر رسانید بعد از فراغ نماز رسول علیه السلام فرمود از آنکه بعد از نماز در البصر رسانید رسول علیه السلام فرمود خداوند جل و جلاله در این زیادت که در اندامین نماز را باز بگذارد باید دیگر همچنین مکن پس آمد که روایان و دیگران بگوید که در در صف فرجه بود باید که فرجه بر یکدیگر و تا دیویر مد که پیغامبر علیه السلام متفرع ماید که ان جانی بود است که انجا ایستند حق تعالی مراده یکی بنویسد ده بدی یک کند و ده درجه بنام او فرماید تا بنا کند قال النبی صلی الله علیه وسلم من بعد فرجه فی الصفیة الصدق عشرة حسنات و محی ثمة عشرة سیئات و من بعد درجات اکر در صف فرجه نبود یکی حکم تعالی تر را بخود کشد و نماز وی را بودی که ائمه و اگر این واقعه در صحرای بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر انکس انجو کشید نماز وی تنها شود که در صحرای حکم سجده نماید در آنکه صف که گفته اند چون ویر از صف بیرون آوردن آن بود که از مسجد بیرون آورد فقیه ابو الدیلمی رحمه الله گفته است که روایان برای انکه انجای وی استاده است انجا نیز حکم مسجد گرفته است پس وی بخود کشد نماز تنها شود اما که در صف فرجه نیست کسی انجو نکشد باید که تاخیر کند خدائی که دیگر نباید اگر چه بکبر اول از وی فوت شود یا چندانی باشد که خطره در رکعت بود اگر کسی دیگر نباید اکنون ائمه اند و اگر یک تن تنها در آخر صفها ائمه اکر دیگری اند ظاهر روایت ماید که بهیولوی انکس ایستد ائمه اکر در ایام خواجه نادر خرمه مسجد درس میکرد روایت بیرون آمد که نماز وی در قیام نار و اینی افتاده است که نماز خود را در قیام نار و اینی نهی کند خود را در صف جای کند و اگر سه کس شوند اتفاق بیفتد یکی بکبر ایستد و امام در رکعت دیگری ایستد بکبر ایستد امام را شاید که ویر باید یا بی ابو حنیفه رحمه الله گفته است که اختیاری از آنکه روی ابو یوسف و ابن ابی لیلی هر دو ائمه میگویند از ابو حنیفه که ترسم بر شریک افعال می بینم از محمد رحمه الله نقلی روایت میکنند که بشیخ را در از تر کشد شیخی رحمه الله گفته است که بنده از ذکر عمر بنیست پیشه گوید با یسین خواجه ابو مطیع بن محمد رحمه الله گفته است که درین با یسین هیچ کرامتی نمی بینم شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله گفته است که اگر نوکر بود نباید و اگر در وین بود باید فقیه ابو الدیلمی رحمه الله گفته است که اگر کسی شناسد شناسد نباید و اگر نمی شناسد شناسد باید رفتی بر این است مقتدی اسلام چه وقت گوید قول ابو یوسف محمد رحمه الله بعد از سلام که امام گوید از ابو حنیفه در در ایستد یک روایت معارف امام گوید از محمد بن ابی حنیفه در در ایستد بکبر و این بعد از سلام امام میفرماید گفته اند انجا در اندان نماز است و تمجیل کنند اما انجا بیرون آمدن از عبادت است تاخیر کنند بر نماز که از بنده باید نخست روی بگرداند و انگاه سلام گوید چون امام گفت السلام پیش از خلع کفین یکی آمد ائمه اکر دوی درست نیاید برخلاف مثلاً ایمانی می گویند خود که با فلان سخن گفتیم آن را ویرایش آمد و السلام گفت یا ادش خاموش گردانست نشود که خواجه امام اجل رحمه الله گفته اند که ما السلام علیکم میگوید تحت تمام بشنود اما انجا السلام گفت کلام الناس و ویر از نماز بیرون آورد کسی بوی ائمه اند درست نیاید رفتی که

سلام و دید باید که نیت امام کن بهاروی که امام بود اما اگر در قضا امام بود بقل محمد بن ابی حمزه برود و نیت امام کند هم بطرف  
دست است هم بطرف دست چپ بقول ابوحنیفه و ابو یوسف و جمعی از ائمه همین که بطرف دست راست نیت امام کند بسند بود  
بر غایتیکه برابری سنت راست و چپ در جاسقن بگذارد و نیت سنت چپ دست راست را که نماز یک برابری سنت سنت و  
تقاربتی در روی دست بجز آنکه گویند سنت است و در مومنان عایشه صدیق و رضی الله عنهما و ائمه میکنند که رسول علیه  
السلام دادی این بقدر تا خبر کردی که اللهم انت السلام و منک السلام کفنی و انکاه روی کرد انیدن عبد الله عباس رضی الله  
عنه گفتند که اگر زیادت ازین تا خبر کند بدعتی بود و درین کرده است ابراهیم خفیی از خواجہ حسن بصری رحمتہ الله در بیت میکند  
که اگر امام روی نزد تر کند اندک سنگ یا کمانه تا روی بگرداند چون روی کرد اندک چون کرد اندک و چون شنید بر وایت خواجہ  
امام اجل عرض کرد که نیت بجز اینست و درایت صلوة خواجہ امام که خواجہ زاده رحمتہ الله منحرف نشیند دست چپ  
سوی خواب آید و خواجہ امام زید بن زحر رحمتہ الله گفتند که اگر درسی بسبب خواب گفتن پشت بجز اینست و اگر بخواب گفتن منحرف نشیند  
آورده اند که بخواب گفتند نزدیک حکیم بن عقیق گفت بنزدیک فقیر شادیم و نماز کردیم مسجد ابراهیم خفیی رحمتہ الله کردند  
و ابراهیم خفیی رحمتہ الله چون سلام نماز واداشت بجز اینست و خطا کرد حکم بن عیسیٰ از ابو یوسف و از ابوحنیفه  
و جمعی از ائمه میکنند که نیت باب است و دویم در بیان مسبق بدانکه نماز کنند کان بر سبقت نیت است منفرد دست  
در رکعت و لا حتی است و نایم است و محدث است و مسبق است و مشکوک است و لاحق و نایم و محدث و در سوره ای حکم است برایشان  
قراوة و سهو نیت که ایشان عکس و در قضا امام اند مسبق و مشکوک و خلاف ایشانست که برایشان قراوة است و سهو است اما  
منفرد تنها گذارد و در رکعت آن بود که از اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و  
بخیری مشغول شد باشد امام بی وی چیزی گذارد بود و زیام آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب افتد بود و امام بی وی  
چیزی گذارد بود و محدث آن بود که با امام اقتدا کرده بود و بر احدی رسیده باشد و بی نیارفته باشد امام بی وی  
چیزی گذارد باشد مسبق آن بود که امام رکعتی از نماز گذارد باشد و انگاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که بنیاد امام را  
در رکوع باید اقتدا کند وی و فرود آمدن بود و امام بر آمدن بود و مشکوک بود که آن رکعت دریافت شده یا بی لاجرم با خبر آن  
رکعت را بیاد و تا نمازش تمام شود و درایت او اسلام مسبقه پیش از نماز او رزندی و انگاه متابعت کردند وی معاصی  
جبل رضی الله عنه باید مسبق شد آنچه یافت یا مصطفی صلی الله علیه و سلم آورد یا بچه مسبق شده بود بعد از نماز و در رسول  
علیه السلام گفت یا معاذ ترا چه داشت بدین که مسبقه قانه بعد از نماز و روی گفت یا رسول الله چنانکه شمار بقول خلافت  
ام نه سیندیم که بفعل آن خلاف کردی رسول علیه السلام را معاذ خوش دل شد گفت سن لکم معاذ سنه فاستسویا پس بنا  
فرمودند که مسبقه قانه بعد از نماز آریم بفعل معاذ یا رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه دانستند که امام چه گذارد  
بنا ایشان نخست از او رزندی و انگاه متابعت کردند وی آن در قی بود که سخن گفتن در نماز سباج بوده است مسبقه قانه پیش از امام

آوردن سراج بود از دیگری سوال کردند که امام چه کرده است انکس میر اعلام کردی مستبوقان که از وی وانگاه رعایت  
 کردی چون سخن گفتن در نماز حرام شد مستبوقان پیش از تمام نماز امام آوردن حرام شد مسئله موافقت است متابعت است  
 و مخالفت است موافقت بر برتری کردن بود و مخالفت یا قبل اتفاق حرام است قول فر حرمتی است مقدار گنی نماز تباها شود  
 چنانکه پیش از امام در رکوع بر روی پیش از امام در سجده در دو این مخالفت یا قبل است قول علماء اند که در جمیع احوال تباها نشود و لیکن  
 بر تباها نشود و مخالفت یا بعد اگر بعد از وقت است با اتفاق بر تباها نشود چنانکه جای سجده تنگ بود نتواند سجده آوردن چنانکه در دیگران سجده  
 از نمازگاه وی سجده آورد و اگر قصد میکنند بر تباها نشود متابعت می باید یا موافقت بقول ابو حنیفه رحمه الله در تکیه اول موافقت کنند  
 و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف محمد رحمه الله در همه جای متابعت بر بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کنند و  
 ثواب جماعت گذارگان نیاید فقیه معهود حرمتی است از حواجر امام رکن الدین ادیب مختار رحمه الله حدیثی روایت کرده اند  
 کان نماز بر غیر منست کی سفاهت و ثوب و یکی را بیاچه و یکی را نیست است یکی را یکی را بیاچه نیست از آنکه سفاهت و امام است و از آنکه  
 بیاچه است مومن است و از آنکه است متابعت کننده است و از آنکه یکی است موافقت کننده از آنکه میسر نیست مخالفت کننده است  
 مخالفت کننده که نیست انکه پیش از امام سر فرو دارد و بر رد متابعت کننده است که پس از امام است و موافقت کننده است که  
 افعال او بر افعال امام است مسئله مستبوق آنچه امام میکند از اول نماز و است یا آخر نماز و است شافعی رحمه الله میگوید  
 اول نماز مستبوق است چه چیز را که اول بنود آخر بنود علماء و ما رحمه الله میگوید که مستبوق او حکم است آنچه امام گذارد و از راه  
 تکیه تحریم و قهده اول نماز و است مستبوق است و از راه قرات قرات و سهوا آخر نماز مستبوق است از برای آنکه اگر اول نماز وی را کم  
 پس مستبوقان پیش از تمام نماز امام آورده بود و این حرام است بدین معنی که گفتیم از راه تحریم و قهده اول نماز و است از راه قرات  
 و فتوه و سهوا آخر نماز و است مسئله قهده آخره امام بر مستبوق فرضه است یا بی قول فر حرمتی است عین قهده فرضه است بقول علماء  
 رحمه الله عین قهده فرضه نیست با آخر قهده فرضه لیکن شاید مستبوق اگر پیش از تمام نماز امام بقضاء مستبوقان بر خرم دست  
 اگر مستبوق قهده آخره را متابعت نکرد پس که سر از سجده بر آورده بر مستبوقان بر خاست قول فر حرمتی است اگر بجز در خاستن  
 نمازش تباها نشود و بقول علماء اند که رحمه الله اگر پیش از تشهد امام سر سجده بناد و نمازش تباها نشود و اگر بعد از تشهد امام چند  
 قرات خوانده است که روایتی نماز بوی را نیست و انگاه سجده رو و نمازش تباها نشود اگر قیام آورد و لیکن قرات بجا نیاورده نمازش تباها نشود  
 یا بی اگر مستبوق بیک رکعت است یا بدو رکعت نمازش تباها نشود و اگر سه رکعت مستبوق است نمازش تباها نشود بشرط آنکه در وی آخر قرات  
 خوانده باشد مسئله مستبوق سلام امام را باید یا بی عیسی بن مانان رحمه الله میگوید اگر نماز است که پس آن است نیست سلام را نباید اگر  
 نماز است که پس آن است نیست باید یا با ظاهر و آنست که در دو حال باید چون میاید چه خواند بعضی میگوید که خواند تا تشهد  
 خواند خاموش باشد خواه ابوبکر را می رحمه الله میگوید اگر التماس آنست که خواند چون وی بعد از تشهد سلام امام سلام را بدین سخن  
 از محمد رحمه الله روایت میکند یا بعد از تشهد خواند و بر چه کلمه شهادت آنکار کند تا امام تشهد سلام دهد و بعد از آن سلام از محمد رحمه الله

روایت میکنند یا بقدر تشبه خوانند و هر چه در قرآن بر نباست خوانند تا امام سلام دهد و خواجه امام سر خمی حتمه کند گفته است که بر سبقت نشستن  
امام واجب است در جای که مفسد نماز نباشد و این خواندن تا با خرمفسد نماز نیست تا با خرمخواندن و این اختیار را ما اختیار نشدیم  
رحمته الهی است که تا بقدر تشبه خوانند باز از سر آغاز کنند و این قول عبد الله بن علی که گفته است خواجه محمد سلیم بن علی رحمته الهی میگوید تا بقدر  
تشبه خوانند در صلوة گوید تا امام سلام دهد و خواجه امام سر خمی حتمه کند میگوید یا التیاز نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواجه  
امام زاهد فرموده است اما شیخ الاسلام بر آن الدین رحمته الهی میگوید اگر بعد از تشبه صلوة دعوات درست میداند تا با خرم  
خواند و اگر درست نمیداند تا بقدر تشبه خواند و کلمه شهادت تکرار کند تا هم ذکر بود و هم تکویر و مسکون باشد و پیش از نماز نکرده نشاید  
که شستن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المذنبین یدی المصلی ما علیهم من الوزر لوقفوا لربیعین که از این  
میشناسد که اگر بداند که در این چندین و بال است پیشینده چهل خواجه امام زاهد فرموده است در این سبک در وایتیه میران آمد از ابوبکر  
انصاری رحمته الهی میگوید که در استم رسول علیه السلام مراد از این چهل چه خواست چهل سال یا چهل روز یا چهل ساعت اگر چهل  
ساعت خواسته بودیم بسیار بود اما ابی کعب رضی الله عنه میگوید که گذریده پیش نماز کند از بداند که در این چندین و بال است نیز همین  
فرموده است و دوست تر در دوی از آنکه پیش نماز کند از آنکه بر گذرد دوی اکنون که گذرد و بال نباشد ظاهر بر وایتیه سبقت  
چندین باید که پیش نماز کند از بر گذرد تا بر بیکار نشود و ظاهر بر وایتیه است که از جای سجده از السنوی تر بگذرد و بر بیکار نشود و خواجه امام  
بکبریا میرحمته الهی میگوید اگر نماز کند از خدای شایسته نیست بر کجا گذرد و بر بیکار نشود و نقیة البلیت میگوید اگر مقدار در صفت است  
گذرد و بر بیکار نشود و این همه که گفته در صحت یاد و سجده که یکی که گذرد و بر بیکار نشود و صحت حکم یکی مکان دارد و مسجدی دینیه همین حکم  
دارد و یا خواجه امام بکبریا از آنده رحمته الهی میگوید اگر نماز کند و در آخر صفهاست و گذر زده در اول صفهاست امید  
وارم که خدا عز و جل در گذرد این دلیل میکند که بر بیکار نشود شیخ الاسلام بر آن الدین رحمته الهی میگوید که روزی از این  
روز را بنویس است اگر از منزه صبح سجده پیشتر است و در بر بیکار نشود و در حدیث آمده است که گذر زده پیش نماز را بار درید اگر  
باز نایسته بر نماند آن دیوبست و باز در اشتقاق بدو طریق است یکی قبول یکی بفعل شایع حدیث رسول علیه السلام من یزین  
یدی المصلی ادراد اما مستطعم فان لم یکنغ فاقطعه فانه شیطان قول آنکه سبحان الله میگوید نیست آنکه من بر نماز نمانم  
نیست آنکه باز کرد و فعل نیست اشارت کند اگر اشارت را با شیخ بار میکنند در مبطل آورده است که اگر است چه یکی از دو  
کفایت است ابوسعید خدری رضی الله عنه نماز کند از حلیفه در خواست که پیش نماز کند از ابوسعید اشارت کرد  
خلفه زاده بر اشارت می التفات نکرد و باز نه استاد ابوسعید رضی الله عنه پیشی بردش و یقین کند حلیفه زاده پیشی برد  
آمد ابوسعید آنکه که در آن حال پدر حکایت کرد ابوسعید حلیفه طلب کرد و گفت فرزند مرا جز از دی ابوسعید گفت فرزند  
تر از زده ام من دیو را زده ام حلیفه شنید که گفت هم فرزند مرا زدی و هم دیو را زدی ابوسعید این حدیث را از رسول  
علیه السلام روایت کرد که گذر زده پیش نماز را باز دارند اگر باز نایسته بر نماند که ان دیوبست من حکم حدیث رسول علیه السلام



و در روز او توبه ساجی است که در آن ساعت هر دعائی را که مومن بگوید آن دعا را ایشان مستجاب شود و لیکن آن ساعت بعد از نماز  
 و یک ساعت نیز مکان گفته اند که خواهد که آن ساعت از اول روز تا آخر روز بجا گذارد و پیغمبر علیه السلام نماز را باز نکند از  
 سخن بیان حدیث منسوب است پس دانستیم که گذشتن از پیش گفته اند که آن نماز را بجا نهد که حدیث مطلق آمده است قال النبی علیه السلام  
 من روتنی بین یومی المصلی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمه الله است نیز از حدیث یاد رفتی از منسوخات آن حدیث ابو هریره  
 رضی الله عنه روایت کرده اند شاید از آن باشد که عمل به وی منسوخ نیست مسلک مسنون اگر بقیه مسبقاً بر خیزد از جهت آنکه ابو یوسف  
 گفتن گوید اشکال آمد بر قول ابو یوسف رحمه الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چرا گوید در صلوة خواجه اجل سری  
 رضی الله عنه از ابو یوسف روایت میکند که نماز گذارد و دو حالت است یکی حالت انفرادی یکی حالت اجتماع امیکوید باید که در حالت انفرادی  
 نیز گوید تا در دو حالت عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه رحمه الله اشکال نیاید که ایشان را خود راست قیام ندارد نسبت و از  
 سیدانند مسنون قرائت اکنون بخواند پس بعد گوید مسلک مسنون سحی آنکه اللهم یکم که خواند یا فی ما در نماز او این ششده رحمه الله  
 روایت است که خواجه امام زاهد رحمه الله شیخ در سبک در روایت بر آن آمده از خواجه امام بکر فضل بخاری که از محمد رحمه الله  
 روایت میکند که خواندن امام را مقتدی نیابت ندارد باید که مسنون خواند اما ظاهر بر روایت است که بخواند مسلک مقتدی آن  
 و امام را در نماز یافت اقتدا کرد و بگوید که سبحانک اللهم یکم که خواند یا فی این مسلک برین نوعیت امام در قیام است نماز بلند گوید  
 فی یا نرم خواند یا در رکوع است یا در سجده یا در وقعه اگر در قیام است و نماز نرم خواند یا اتفاق خواند اگر در رکوع است اتفاق خواند  
 اگر در سجده است یا در وقعه اختلاف منشیخ است بعضی گفته اند که بخواند که آن سجده وقعه از نمازی نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بخواند  
 که بر وی متابعت امام واجب است سبحانک اللهم است و اقامت واجب از اقامت سنت و اختیار خواجه امام زاهد رحمه  
 الدین رحمه الله است که بخواند که اختیار شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله است که بخواند اگر امام را در قیام یافت و نماز بلند  
 خواند فی ظاهر بر روایت بخواند که گوش استنق و آن واجب است خواندن سنت شیخ الاسلام بر آن الدین در نماز صلوة خواجه امام  
 بکر خواجه زاهد را در سبک روایت بر آن آمده از ابو بکر خصاص رحمه الله میگوید که خواندن این نیکو بخاری رحمه الله میگوید که  
 روایت خواندن نیافه امم بکر یکی روایت عبد الله بن مبارک رحمه الله میگوید که خواجه امام زاهد رحمه الله صلوة خواجه اجل سری در رکوع  
 سبک و روایت بر آن آمد بر آنکه امام وقف کند وی بگوید تا هم خوانده تسبیح بود و هم گوش آمده قرائت اما ظاهر بر روایت است  
 که بخواند که خواندن تسبیح سنت است دشیدن قرائت در بعضی اقامت و بعضی تسبیح از اقامت سنت اگر مقتدی امام را در قیام یافت  
 الله گفت امام بر رکوع رفت وی اگر گفت آنجا که رکوع برفت اتفاق از گفت دریا نشود اما اگر رکوع برفت متبادر است قبول شد امام  
 سر از رکوع بر آورد و آنچه وی بر رکوع و بقول ابو حنیفه گفت دریافت شود و بقول ابو یوسف و محمد دریا نشود و اسم و وصف تمام باید تا  
 نماز آمده شود مقتدی آن امام را در قیام یافت و بگوید که امام بر رکوع رفت تسبیحی که وی نیز بر رکوع رفتی و زوفت وی  
 بخواند آن سبحانک اللهم مستعمل شد امام سر از رکوع بر آورد و آن رکوع را لا حقه ای دارد و بود که در قیام با امام مشارکت

افتاده بود اگر امام را در رکوع یافت تکبیر گفت یا تسبیح بر کعبه رفتی زلفت بخواند سبحان یحیی علیه السلام مشغول شد امام سر از کعبه برداشت  
 انگاه بر کعبه رفت ان رکعت یافت شود بانی ز زحره الله میگوید که یافته شود اما ظاهر روایت است که دیوانه نه شود و در جبهه قول  
 زحره الله نیست قول علیه السلام من ادرك الامام في الركوع فقد ادركها اما وجه قول علماء انكره زحره الله و قد يفتن ان يكون له  
 افتد مقتدی را با امام در رکوع در وقت او در صلوة خارج امام بگویند او را زده او زده است که این انی می بیند و خواجه محمد مقبل مدنی و  
 عبد الله بن زحره الله ایشان بر قول زعفرانی و ادندی که ان رکعت دیوانه شود اما ظاهر روایت است که دیوانه نشود که  
 در نماز کن اصلی است قیام است در رکوع و سجود چون امام در کن بی وی آورده است بیشتر را حکم کلی است پس رکعت دیوانه نشود  
 تاویل حدیث جائی بود که امام را در رکوع باید و یا با امام در رکوع مشارکت افتد اگر مقتدی را در قیام یا مشارکت افتد و  
 تکبیر گفت در قیام لا تفتی شد و در هم رکعی مشارکت یافتان آورده او بهتر نبود اکنون بعد از فراغ نماز امام تواند که بران نماز  
 بنا کند بانی اختیار ابو الحسن کجی زحره الله است که تواند اختیار ابو جعفر زحره الله است که نتواند اگر امام را در سجده یافت  
 تکبیر گفت قیام و رکوع آورده سجده رفت و اگر این سجده اول است و نماز و یا فراموش کند و از نمازی نیابت ندارد و این رکعت یافته  
 نشود و از برای آنکه قیام فرغیده است و در سجده متابعت امام آورده پس گویم که نماز تباہ نشود که وی یکی رکوع زیادتی آورده است  
 از نماز ان رکعت بود نماز تباہ نشود اگر امام را در میان دو سجده یافت و افتد اگر قیام و رکوع آورده سجده را با امام آورد و اگر  
 یت متابعت امام کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نمازش با او مکرر و آیت محمد که با آوردن یک سجده زیادتی نماز  
 را تباہ کردند در اصل نسخ بر خلاف این ذکر کرده است اما اگر نیت سجده اول کرده است یا نیت کرده است نماز تباہ نشود  
 که یک رکعت نماز آورده پیش از تمام نماز امام اشکال آید در انصورت که نیت کرده است ظاهر و غالب مومن ان بود که نخست  
 سجده اول آورد و نگاه سجده دوم اگر این سجده آخر است اگر نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده آخر کرده است یا  
 نیت نکرده است اتفاق ان نماز وی نیابت ندارد و نماز وی تباہ نشود و اگر نیت سجده اول کرده است نماز وی تباہ نشود و  
 وی مستحب است دیگر رکعت نماز از نماز امام آورد و لا جرم نمازش تباہ شود اگر امام را در قعدہ اول دریافت تکبیر گفت یا تسبیح  
 سبحانک اللهم خواند انگاه به نشیند و اگر خواند نشست و امام برخاست وی تبریز خیر در یا الیها جانده اگر آغاز نکرده است با اتفاق  
 بر خیر دو اگر آغاز کرده است خواجه امام زاهد فخر الدین زحره الله میگوید که بر خیر دو امام را متابعت کند که متابعت امام در  
 شیخ الاسلام بران الدین زحره الله میگوید که الیها ت ذکر است از او کار نماز چون آغاز کرد باید که تمام کند اگر امام را در قعدہ  
 آخر دریافت تکبیر گفت یا تسبیح خواند امام سلام داد وی بجا بخاید که مسبوقانده تمام کند و اگر نیت خواند چنین که نشست امام سلام  
 داد وی با اتفاق الیها نماز کند و اگر آغاز کرد امام سلام داد و همین خلاف است گفت و اگر مسلمانی در سه رکعت مستحب است  
 یک رکعت شکوکت کند یا رکعتی کند بعضی اند که سه رکعت بگویند و قعدہ باز شکوکت کرد و قعدہ واجب یا بدعت جمعی گفته اند چهار رکعت آورد  
 بجا خود در سجده قرآن شکوکت کرد آخر زحمت خود از آن رکعت چون یک رکعت یا دو رکعت که شکوکت را یا دو رکعت و وی شود دیگر ندارد



در نشسته اگر مشکو کانه دریافت نمود این دوم وی شود دیگر مبارز بنشیند و اگر مشکو کانه دریافت نمود رکعت فاتحه دستور بخواند  
 و بنشیند و رکعت فاتحه سورت خواند قعده میاورده رکعت آخر را فاتحه خواند یا فی بعضی گفته اند که مخبر است خواهد خواند نخوا  
 بخواند و در سبب طاقصی امام علی استیجابی آورده است که ابوحنیفه نخواند که از راه تحریر میقتد است در قفا و امام قرآن خواندن بد  
 است این نیز که قضا کند است تنها کند در وی آخر قرآن خواندن است است در کجا سبب مبدعیت جمع آید ترک سنت است از  
 آوردن برعت بود خواج امام مناج الدین سمرقندی میگوید ناخواندن اول نیز پوشش الاسلام بر مان الدین رحمه الله گفته است  
 که نخواند از برای آنکه مسبق بود و حکم است یکی حکم مقتدی و یکی حکم افراد از آن رو که حکم افراد دارد آن در رکعت قرائت خوان  
 اگر درین رکعت دیگر خواند سنت بود از آن روی که مقتدی خواند بدعت بود اصلی است هر یک سنتی یا بدعتی جمع آید که سنت بود از آن  
 بدعت بود و اگر بیک رکعت مسبق است بیک رکعت مشکو باید که نخست مسبق قانند و دیگر مشکو کانه و قعده اگر نخست مشکو کانه کرد  
 یا بر در بیک قعده ارد و نماز تنه شود درین مسئله شرط است شیخ الاسلام بر مان علام الدین رحمه الله گفته است درین مسئله تا  
 اگر نخست مشکو کانه کند آن از مسبق قانند نیابت دارد که آن قوی تر است اما ظاهر روایت است که میت شرط است نخست میت مسبق  
 کند و آنجا که میت مشکو کانه که اگر آن رکعت را با امام اندر یافته شود دیگر دوم تطوع شود بروی فرض ثانی است آن رکعت مسبق قانند  
 نماز تنه شود بدینجه که گفتیم که نخست مسبق قانند و آنجا که میت مشکو کانه بدو قعده آورد از عهده بیرون آید اگر نماز بداد میگذارد چون بگوین  
 رفت پیشانی بر پشت رکعت باز کرد و قراة دراز تر خوانم بازگشت و قراة دراز تر خواند و رکوع باز آورد و سوره کهن اول بود یا رکوع  
 دوم بود یا نه نوادر متبر کهن دوم بود که بر اثر وی سجده است ظاهر روایت است که معتبر کهن اول بود که ادا فریضه واجب است یا غیر آن  
 قطع شود و تطوع فریضه را بر نگیرد قانند این خلاف جمعی پیدا آید و اگر این واقعه را مدام یافتند یکی آمد و درین رکوع بوی افتد کرد  
 ظاهر روایت این رکعت دریافت نشود و در روایت نوادر یافته شود چه روایت نواد است که رکوع معتبر آن بود که در وقت می بخیزد  
 بود و در وقت این رکوع مسجده است پس بدین گفته شود و ظاهر روایت این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراة معتبر بود یا غیر آن  
 اول معتبر قراة است پس این رکعت را رکوع اول بود که ادا فریضه واجب یا غیر آن دوم قطع شود و تطوع فریضه را بر نگیرد پس روایت  
 نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتد یکی آمد و درین رکعت بوی افتد که روایت اصل به در رکعت مسبق بود بر روایت نواد بیک  
 رکعت مسبق بود و اکنون این در رکعت مسبق قانند چگونه کرد و اگر دو بدو قعده کرد یا جماع را و بود و اگر دو یک قعده ای آورد و بگوید  
 بر روایت اصل را و بود و اگر امام را یاد کند که من دو سجده از رکعت اول مانده ام از بیک رکعت نماز آورد و این مسبق متابعیت کرد خط  
 روایت بیک رکعت نماز دیگر بروی بود و بر روایت نوادر بر وی چیزی نبود و بعضی از مشایخ گفته اند که روایت نوادر آن رکعت نیز  
 بروی بود از برای آنکه چون دو سجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این سجده را حاکم علی رکعت او اول شود و این  
 تمام در رکوع دوم که وی اقتدار کرده است بر انداخته شود پس این رکعت را درین قعده باشد باید که دیگر رکعت مسبق قانند یا با جماع از عهده  
 بیرون آید و اگر فریضه چهار رکعت را بیک رکعت مسبق قانند بیک رکعت و مشکو بیک رکعت را حتی است بیک رکعت تمام و چون امام از نماز

سلام دهد بر غیر دو نخست لاجقانه اگر دو قعده یا ز تا خانه آورد قعده باز سبوقانه و قعده یا ز مشکوگانه از دو قعده اگر  
تا خانه و سبوقانه و لاجقانه را بیک رکعت آورد و اسبوقه و لیکن اولیترین بود که کسی رکعت قعده آورد تا قعده اول و آخر اما  
مستحبست کرده باشد اما اگر سبوقانه و یا مشکوگانه یک قعده آورد و یا مشکوگانه نخست آورد و باز سبوقانه درین رکعت  
خازنه شود و اگر سبوقانه را پیش از لاجقانه آورد بقول از رکعت بعد نماز بجا نمود و بقول علامه بلذنه رحمهم الله و الله اعلم  
بالحق که لاجقانه نماز را اگر تغییر است بی سبوقه اگر کسی ان حکما در قضا امام باشند و قیام در لاجقانه بر لاجقانه لازم نیست  
و همین قیام راست گرداننده بود لاجقانه را بخرودند که امام یک سجده از رکعت اول مانده است و در رکعت آخر آورده است  
و قعده اول آورده است و این تا یکی که رکعت سجده را در محل کرد و لیکن قعده اول را بنیاد اشکال آید که بر لاجقانه واجب است که بخواند  
امام آورده است و امام یک سجده را در رکعت آخر آورده و وی صد رکعت اول آورده و این خلاف امام شود خلاف است اما خلاف  
خیر است اما اگر فرضیه چهار رکعتی میکند از بر سر دو رکعت بی رکعت سیم بر خاست و بر ایاد آمد که یکی سجده مانده امام فرود آمد و این سجده  
اورده و آن قعده را باز از یانی بیکریم اگر سجده از رکعت اول مانده است قعده را باز بنیاد و اگر از رکعت دوم مانده است باز از رکعت در محل  
است حاجتی نماز میکند از امام بر سر دو رکعت مقتدیان بر چنین اندک که مکمل بر خطا نیست ایشان بخواستند معلوم  
بخطا مقتدیان بر خاستند باز کردند و امام را متابعت کنند اگر چه رکعت سیم لاجقانه نبوده و واجب مانده اند یکی متابعت  
امام و یکی قعده اول بخاستن ایشان بقیام بدعت است و در سیم فرضیه از قیام سیم بعد از اول نشاید باز نشستن که درین صورت نماز  
چهار رکعتی را بیک رکعت سبوقه یک رکعت مشکوگانه بخوابد چون بیدار شد خود را در قعده یافت امام وقت آن نمازی احتمالی دارد احتیاج  
اند که قعده اول را امام بود و یکی رکعت سبوقه و یکی رکعت مشکوگانه و قیام و احتیاج اند که مشکوگانه بر آن چیزی نبود نماز چهار رکعتی را سبوقه است  
بخوابد چون بیدار شد خود را در قعده یافت و امام وقت آن نمازی را عده بر سر دو رکعت و در چهار رکعت قرات خواند و اگر امام را در قعده  
یافت اند که در رکعت سبوقه یا بیدار شد خود را در قعده یافت امام سلام داد و وقت این نماز بر احتیاج دارد و احتیاج اند که قعده اول  
امام بود و یکی رکعت سبوقه بود و یکی رکعت نیم احتیاج اند که قعده آخر امام بود و یکی رکعت سبوقه احتیاج اند که سبوقه بود و یکی  
و قعده خوب نمائند و احتیاج اند که نماز آورده باشد و قعده خوب است بخوان این احتیاج دارد و بر غیر چهار رکعت نماز کرد  
بدو قعده در پیشی علی غایت که نزدیکترین سبوقه که بر سر است از عده بر سر نماز باید که چنانچه میسر نیست از امام بر سر دو رکعت یکی بخوابد  
اندر رکعت دیگر که در دو سلام و دو رکعت از رکعت بر خاسته می بیدار شد امام را بر محراب بیدار است و عده چنین گمان بر که امام فرضیه میکند  
می ماند رکعت دیگر با امام کند از بعد از آن معلوم شد که امام است گفتند است اگر راست است که ده باشد نماز نشاید شود و اگر نیست می متابعت  
امام بود و اگر نیست متابعت نکرد لیکن آنوقت اقتضا میان امام و رکعت فرود آمدن نماز نشاید شود مسلک در فرضیه چهار رکعتی چهار سجده پیش از  
امام آورد و بقول از رکعت بعد نماز نشاید شود بقول علامه بلذنه رحمهم الله نماز نشاید شود اگر پیش از سلام امام بیدار شد سلام امام آن چهار رکعت  
بیاورد نماز نشاید بود اگر سجده را بنیاد و سلام بعد نماز نشاید شود اگر نماز نشاید سلام بعد چون آید پیش از آنکه سخن بگویند و سجده و قعده را

بنا بر این معنی بیرون آید اگر پیش از آنکه پیش از امام آورد در قول فرقه نمازش تباها شود چه در فرقه متابعت امام فرقی پیدا در بقول  
 علمائش تباها نشود که امام متابعت کردن بقول ایشان واجب است و آوردن وی بیک روایت و در کتب است و یک روایت دیگر است  
 و یک روایت دیگر است و در نمازش تمام شود یا نه که پیش از اسلام تمام در کتب دیگر بیاورد نمازش تمام شود و ظاهر روایت نیست که در کتب نماز  
 بنویسد از برای آنکه اصلی است که در قیام و در رکوع یک سجده ای موقوف نماید چون کعبه است اول را قیام و در رکوع یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد  
 و این سجده را معتبر بنمود قیام و رکوع موقوف بود و در کتب دوم را قیام و رکوع یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد و این سجده را معتبر بنمود قیام و  
 رکوع اول شود قیام و رکوع دوم بر آنکه نشود قیام و رکوع سیوم یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد و این سجده را معتبر بنمود قیام و  
 رکوع موقوف بود و در کتب چهارم را قیام و رکوع یا امام آورد و در سجده پیش از امام آورد و این سجده را معتبر بنمود قیام و رکوع سیوم شود قیام و رکوع چهارم  
 بر آنکه نشود و در وقت دیگر تعیین قیاس است و در چهار کتب اول و سیوم و دوم و چهارم بر آنکه نشود و در وقت نماز  
 لاحقان بگذارد بی ثبات و بی سبب و بیرون آید اگر بی ثبات است بر پشت یکدیگر سجده آورد و بود و بی ثباتی بر پشتی ایستاده و بی ثباتی  
 عکس صحرایی و در سجده رسول علیه السلام سجده بودند و در سجده بی ثباتی بکنند گفتند ای ایلموین و ستوری است تا این سجده را برداریم و  
 و کلان تر کنم گفت من رواندارم که کسی بنا کرد به تمام عالم علیه السلام را بردارد و گفت پس حکم گفت بر پشت یکدیگر سجده کردند گفتند بر پشت یکدیگر  
 چگونه از آن گفت صف اول را بر سر زمین بود و در سجده اول و صف سیوم را بر سر زمین بود و در صف چهارم را بر سر زمین بود و در صف  
 سیوم بر زمین بر تپه یکدیگر از هر چند بسیار باشند چنین کند حسن زیاده میگوید و بر کتب بای یکدیگر سجده در نماز روایت است که بر کتب  
 بای سجده آوردن روا نبوده که هر یک کتب بای سجده بر سر زمین بر سجده اگر چه قیام و رکوع آوردند صف اول سجده رفتند صف دوم را  
 بجای تنگ است سجده نیت از آوردن پنجمان در رکوع باشند تا آنها را از سجده براند و نگاه ایشان سجده روند و سجده را لاحقان بیاورد  
 را بود و اگر قوم در رکوع توقف کردند تا امام بر آن سجده را آورد قیام و رکوع کعبه دیگر آورد و اکنون یا امام سجده رفتند و امام را متابعت کردند  
 این سجده که یا امام آورده اند از اول نیابت دارد و از دوم اکنون در کتب لاحقان بیاورد و بود این بجای بود که برابر امام فرو رفتند  
 و سجده را بر آنکه آوردند اگر پیش از امام فرو رفتند یا پیش از امام باید که نیست سجده اول کنند تا یک کعبه لاحقان بیاورد اگر امام را در رکوع اندر  
 یافت افتد اگر در رکوع رفت امام سر رکوع را آورده بقوم رفت وی هم از رکوع سجده رفت و در رکوع صلوة و اجماع یکدیگر از آنکه در رکوع  
 و ابویوسف روایت است که نمازش تباها شود و بعد قول ابویوسف ظاهر است که وی قبل از نماز نیت دار و آن قوم را آورد و در رکوع  
 از امام معتبر بود و اگر نیارد و در رکوع را ترک آورد نمازش تباها شود این روایت دلیل میکند که ابوحنیفه تعدیل از نماز نیت بسیار در این  
 بجای بود که رکوع نماز تمام کنند اما اگر با فرقی نماز تمام نیت لاحقان بیاورد و نمازش را بود و اگر این واقعه را در کتب آنکه در رکوع  
 قومه را بیاورد و سجده یا بیاورد و اتفاق نماز را بود اگر در کتب دیگر است یک کعبه بسیار و اتفاق را بود و اگر نماز را بیاورد و اتفاق را بود  
 و در قول ابویوسف و شافعی هم روا نبوده و در قول ابوحنیفه و محمد را بود و لیکن با کراهت نشاید که معتقد پیش از امام سجده بر آورد و در کتب  
 شد که هنوز امام هر از سجده بر نیاید و ده باید که باز رود و در سجده نماید که بخطا باشند این هم استخطا بود و رسول علیه السلام فرمود است

که هر که پیش از امام سر از سجده بر آورد و روی بخون سر نشود و حق علیه المومنین علی علیه السلام پیش از رسول علیه السلام سر از سجده بر آورد و  
 بر روی فرود آورد و بار سر سجده نهاد رسول علیه السلام مخالف با بدید بدان نحوه که رسول علیه السلام با وجود آنکه از پیشین می آید و پیش از آنکه  
 بدیدی وقتی که نمودنش بعد از آنکه گفت یا علی ترا بعد از شهادت برین که پیش ازین سر از سجده بر آوردی و دست بروی خود می داری و بار سر سجده  
 و گفت یا رسول الله پیش شنیدم که از زبان دندان مبارک شما که هر که پیش از امام سر از سجده بر آورد و سر را بر زمین نهاده و سر را بر زمین نهاده و  
 آید من پیدا شدم که شما سر از سجده بر آورده آید من سر بر آوردم چون معلوم شد که شما هنوز سر از سجده بر نداشتید و دست بر روی خود  
 آوردم که بگوید که من بخون سر خورده باشم رسول علیه السلام فرمود یا علی تو خدا را شکر کن که خداوند عزوجل امت را از این انحراف  
 که امت کرده است امان در گزید و بگوید یا علی قال النبی صلی الله علیه و سلم القبر صندوق النعمان المومنین علی رضی الله عنه این را هم گفته است  
 یا من بربنا ه اشتغل قد عر طول الاصل الموت یا لبقته و القبر صندوق النعمان صبر علی بواضحا لا موت الا بالاجل و لم یبق  
 فی عقده حتی ولی من الاصل قاضی محال نیزه خواجده امام ابو منصور مازندرانی گفته است که ما ازین حدیث نیست که من بر روی خود سر نشود  
 و مراد از وی آنست که هر سر که در روی این مقدار از نفع نبود که بماند پیش از امام سر نمی شناید بر آوردن و فرود آوردن آن سجده  
 سر بر آورد اگر پیش از امام سر از سجده بر آوردند که هنوز امام سر بر نیامده است و سر بر نیامده است و سر بر نیامده است و سر بر نیامده است  
 را بر خطا دید یا نیست متابعت امام کرده یا نیست سجده اول کرده یا بیچ نیست نکرد و امام سر از سجده بر آورده این نیز همان سجده اول است  
 بود اما اگر نیست سجده دوم کرده در مسجد جندانی تاخیر کرد که امام سر از سجده بر آورده و بار سر سجده نهاد و وی سجده دوم  
 را با امام سر از سجده بر آورد و در رکوع اول و صلوة امام مگر بر زاده از الوصفه و ابو یوسف ر حبه الله در وایت است که نماز  
 تبا نه شود اما این جای بود که بگذرد و نماز تمام کند اما اگر تاخیر کنی سجده لا تحانه از در آن سجده بر روی آید اگر امام قصد فرض نه  
 و رکعت زواید بر است بفراموشی مقتدیان ویر امتا بعثت که در نیت قیام آوردند رکوع اگر سر سجده نهادند نماز تمام  
 نماز بر بود و اگر قصد باز آیند و ابوداود اگر پیش از آنکه امام سر سجده نهادی مقتدیان سر سجده نهادند اما بگوید که اگر اشتباهت بقصد باز آید  
 نماز امام را بود و مقتدی را نماز تبا نه شود اگر پیش از آنکه مقتدیان سر سجده نهادی مقتدی امام را بگوید که قصد فریضه  
 نیست و در بار کشتن بود که مقتدیان سر سجده نهادند نماز تمام را بود از برای چون امام قصد بار  
 کشتن کرد و شرع کرد آن قیام و رکوع زواید در حق امام بر انداخته شود و چنانکه قیام و  
 رکوع در حق امام بر انداخته شود و چون مقتدیان نیز بر انداخته شود ایشان دو سجده بر آورد  
 آورده باشند باز در رکعت بود نماز تبا نه شود اما در قصد فرض نه نشست و بر کعبه آید  
 برخاست بفراموشی مقتدیان و می را بر خطا دید متابعت نکردند امام قیام و رکوع آورد  
 اگر سر سجده نهاد و نماز تبا نه شود و اگر بقصد باز آید نماز تمام را بود اگر پیش از آنکه سر سجده نهاد مقتدی



تا کجا خواند که امام است تا بعد و رسول خواند که وی سلام دهد از برای اعلام قوم و اگر تنها کند است میسر است خواهد بود و سلام دهد  
 خواهد بود وی بعضی گفته اند که تنها در روزی سلام دهد و تیر بود و در خواندن تراات تشبیه نیز میسر است خواهد بود اول تا بعد و  
 رسول خواهد بود دوم تا آخر خواند و خواهد بود دوم تا بعد و رسول و اگر بار اول تا آخر خواند بار دوم نیز اموشی تا هم آخر خواند سه  
 واجب نشود که اصلیت چه تغییر دی سهو واجب شود یا نه واجب شود و در چه بنا خیزی سهو واجب نشود و تغییر دی  
 سهو واجب نشود و چنانکه بیجا که در سجده نزم ی باید گفت نری بلند گفت یا امام را سمع الله لمن حمده بلند میباشد گفتن دی  
 نزم گفت یا اعوذ بالله من الهم و الحزن میباید گفت دی بلند گفت مانند اینها سهو واجب نشود و اگر درست نماز باشد و بر سر و  
 بنشیند بغیر اموشی برخواست باز کرد و سهو کرد و اگر نرسد و کافی نماز پیشین باشد بود و میسر بود و خواهد بود و اگر در  
 و بر سر و حال سهو واجب آید اگر درست نماز گفتن سهو برخواست بغیر اموشی اگر باز کرد و سهو واجب و اگر نمیباشد که سنت نماز  
 خفتن چنانکه دو مشرف است چهارم مشرف است سلام سهو از نماز بیرون آرد یا بی بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و بقول  
 ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بیرون آرد و موقوف بیکرشتن قائده این خلاف جایی پدید آید که سلام سهو او پیش از آنکه سهو یا کشتی  
 یکی اندوی افتد اگر بقول محمد و زفر رحمهما الله درست آید و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درست نیاید سلام سهو او پیش از آنکه  
 سهو یا کشتی مسافریت اقامت کردیت اقامت ای بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درین نماز عمل کند و بقول محمد و زفر رحمهما  
 کند سلام سهو او پیش از آنکه سهو یا کشتی قنقه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف زفر رحمهما الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمهما  
 طهارت تباه شود اشکال آید که زفر رحمهما الله در آن دو مسئله یا محمد رحمهما الله بود از چه معنی است که درین مسئله ابو حنیفه و ابو یوسف  
 رحمهما الله باری شده است اصلیت زفر رحمهما الله در خنده قنقه که بر کبی که نماز تباه کند طهارت تباه نکند اما اگر سهو یا کشتی  
 یکی که بوی افتد کرد با اتفاق درست آید و اگر مسافریت اقامت کند با اتفاق درین نماز عمل کند و اگر قنقه خندید بقول علامه رحمه الله  
 طهارت تباه نشود بنا بر بیان اصل که گفته اند بقول زفر تباه نشود و یا کشتن بجهه سهو قنقه را بر کبی که دانی از ابو یوسف رحمه الله روا شده  
 است که قنقه بر کبی که ظاهر روا شده است که قنقه بر کبی که قنقه خلاف جایی پدید آید که سهو از دو ان قنقه را باز نه آورده ظاهر و در آن نماز  
 رد بود بدان روا شده ابو یوسف رحمه الله را بنود سلام و او تا سهو نیارد تواند که بیارد و اگر سلام و او تا سجده تلاوت نیارد و نتواند که  
 ار که سجده سهو وقتی تواند آرد آن که از وقت مستحب از کبی باقی بود تا اگر سلام سهو او پیش از آنکه سهو یا کشتی نماز باید اور افتد  
 بر آید یا نماز ازین وقت نمیشد درین بر دو صورت سجده سهو نتواند آرد آن که از نماز شک افتاد قاضی امام صدر الدین رحمه الله گفته  
 است که تا آنکه یقین نشود بحد و شک سهو واجب نیاید قاضی امام علی استیجی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب  
 بر کسی که در سهو است سهو واجب نشود تا اگر سنا و نماز شک افتاد و دیگر آن نماز را بخواند شک تمام کرد قاضی امام صدر الدین گفته که سهو واجب  
 نشود از برای آنکه گذاردن نماز یقین است سهو شک در ثبوت شک حکم نیست شود قاضی امام علی استیجی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو  
 واجب اما اگر شک در سهو است سهو واجب نشود کسب بر خیال محمد حسین بود و از وقت بزرگ بود و در وقت کمال بود و محمد حسن رحمه الله و زفر







صل علی گفت یا دانه شانی تمام کرد سهو واجب شود از برای آنکه آنچه لغو اموشی خواند اندک است مباحی بعد خوانده است سهو لازم  
 نشود و اگر اهل علم صل علی گفتم یا دانه شانی تمام کرد قاضی ابو الحسن با تردید رحمت الله گفت سهو لازم نشود رسید امام ابو حنیفه  
 رحمت الله گفت که سهو لازم نشود که من هرگز از خود نیامم که کسی بر جد من مصلوۀ گوید من بری سهو لازم دارم و قاضی امام ابو الحسن  
 رحمت الله گفت که مصلوۀ گفتن سهو لازم نمیدارم سهو بدان لازم دارم که بجزی مشغول مانده است که بر وی نیست آن تاخیر قیام  
 میشود و در وی آخر سورت یا فاتحه کند لغو اموشی در مصلوۀ صد و قاضی محسن فرزی و در منعی از ابو حنیفه رحمت الله روایت است که سهو  
 لازم شود و ظاهر بود که سهو لازم نشود و اگر در وی تاخیر فاتحه کند حسن یا از ابو حنیفه یعنی اندک زاری است که سهو لازم شود ظاهر  
 روایت سهو واجب شود و اگر در وقت است تشهد دوباره خواند یا سهو لازم نشود امام کمال السلام را فراموش کرد و لیکن دعا  
 میشود یا اینها نیست دعا یا نه سهو واجب نشود که آن قنیه محل شناست امام کمال السلام را فراموش کرد و او را در وی بودش از قرآن اغانی  
 که یا خاشعش کرد بعد از آن و او را سهو واجب در سهوی که در وی اختلاف علم است سهو بسیار در سهوی در وی اختلاف  
 شایع است البته بخیر اگر وقت بر خاستن نیست اگر ایستاده است اگر سهو واجب است و اگر نیکی اگر بر سهو در وقت نیست و لغو اموشی  
 برکت سیوم بر خاستن چه مقدار باید تا سهو لازم نشود خود را تمام بکریصل بخیر رحمت الله گفت که اگر بقیام نزدیک است سهو لازم نشود  
 اگر بقیه نزدیک است سهو لازم نشود و اما ظاهر روایت است که در سهو از آنکه از زمین نماند سهو لازم نشود اما اگر از آن زمین نماند  
 شده است و لیکن سهو بزرگ است خواه از علم باشد یا غیر رحمت الله گفت که سهو لازم نشود از برای آنکه از آن زمان و مستطابانان بر من  
 نیست اما اینها نیست این اختلاف شایع در وجوب سهو بود اما باز کردیانی بعضی گفته اند که بقیام نزدیک است یا نزدیک و اگر بقیه نزدیک است  
 یا نزدیک و این اصل ابو یوسف رحمت الله و غیره احکام کل دارد و قول ابو حنیفه رحمت الله اگر بقیام را مقرر کرده است یا نزدیک و اگر بقیام را مقرر کرده  
 یا نزدیک که خواه بام اجل غرض رحمت الله آورده است که رسول علیه السلام در بعضی چهار رکوعی بر سهو و گفت یک سیم گفت یک سیم گفت یک سیم  
 و باز در یک رکوعی آن وقت قدش سجده اند گفتند باز گفتند رسول علیه السلام سبحان الله گفت ایشان را بعت کرد بعد از آنکه رسول  
 کردند که نماز تمام بود و وقت نماز از سهو نیست که آن را باز گفتند این را باز گفتند رسول علیه السلام فرمود که آن را بقیام مقرر کرده بودم یا فرمودم  
 اما این بقیام مقرر کرده بودم یا نگفتمم سپس معلوم شد که اگر بقیام مقرر کرده باشد یا نزدیک و اگر بقیام مقرر کرده باشد یا نزدیک که در سجده اند گفتند  
 مقتدی بن حاجه بناد بود زبان ندارد و نماز تمام کرده و اگر نماز تمام باشد و اگر گفت مستحب است که بقیه آید یا بقیه این مسئله و اقتضای وجوب بود  
 ایشان مشکوک است که در آن بعد از سهو بود و در منعی ایشان بود و نماز تمام را بعد از رکعت سوره شریفه و بقیه آید یا بقیه این مسئله و اقتضای وجوب بود  
 از نماز نماز ایشان از این مسئله منظره شد مستحب است که آنچه من آن را در سهو است بر دو بعد از سهو یعنی اندک بعد  
 باز گفتند بعد از سهو در منعی سهو گفت که هر دو نیک آورده اند اما اگر این دو قهر افند بخیر آن را که سهو فرقی آورد یعنی بقیه آید یا بقیه این مسئله و اقتضای وجوب بود  
 گفته اند چون قیام است بعد از سهو و منعی سهو گفت که هر دو نیک کرد پس لغو اموشی آن در رکعت را بیک قنیه آید سهو لازم نشود و اما ظاهر  
 روایت است که لازم نشود که قنیه اولی واجب است که بترک تاخیر واجب سجده سهو واجب است و اگر بعد از آنکه جمیل و جمیل سهو واجب نشود و جمالی نماز

میکنند و امام بر سر و پشت مقتدیان و بر رخدادیدند و بقیام میسوم بر خاسته اند و امام قعده معتبر کرد و بر کعبه میسوم بر خاست  
 مقتدیان معلوم شد که امام بر سر و پشت بود و است باید که باز کردند و قعده اند و اشکال اینک که قعده است و قعده اولی و قعده  
 قعده یونجب چرا که باز کردند و جواب قیام فریضه است لیکن چون پیش از امام آورده است معتبر نبود و ایشان بدان قعده لاحق را  
 لاحق و یونجب است که نخست آن کرد که امام بی وی آورده است و نگاه متابعت کند و اگر امام بر سر و پشت و بقیام میسوم بقیام  
 یکی از مقتدیان را یاد کند که من قعده تشهد خوانده ام باید که باز کردند و قعده تشهد خواند و نگاه متابعت کند تا بر همان اصل است  
 و بی مان قعده تشهد لاحق لازم است که نخست لاحق را در نگاه متابعت کند اگر بر امام سهیم است لاحق را باید که سهیم را  
 متابعت کند و اگر کردارش تبا نه شود و لیکن بر سهیم نیابت ندارد و با فر لاحق را همانجا که امام سهیم آورده است و بی نیز غایب  
 بر خلاف میسوم که بعضی سهیم قعده بر خاست قیام و رکوع آورد و امام سهیم را گشت باید که مسبق نیز باز کرد و سهیم امام  
 را متابعت کند و آن قیام و رکوع را باز آورد و اگر باز نکشت یا سر سجده نهاده است که امام سهیم باز نکشت بگوید  
 اگر قیام و قعده است و بی بعد قعده معتبر امام اقتاده است و او بود و اگر پیش از قعده معتبر امام اقتاده است یا بر کارش  
 تبا نه شود و اگر بعد از قعده معتبر امام بر خاسته است و سر سجده نهاده امام سهیم باز کردند و اگر متابعت کند و بی نیز  
 تبا نه شود و اگر سهیم قعده را تمام کرده باشد و قعده را معتبر کرده اگر امام سهیم باز کردند و بی متابعت کند و بی نیز  
 از قعده معتبر نیز سهیم امام را متابعت کرد و غارش تبا نه شود مسبق سهیم امام را متابعت نکرد و بی در سهیم قعده معتبر  
 با غرض از دو سجده سهیم آورد نقصان ترا بگیرد و اگر سهیم امام را متابعت کرد و بی را در سهیم قعده معتبر قعده باز سهیم آورد  
 که آن از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک و یونجب سهیم امام را متابعت نکرد و بی را در  
 مسبق قعده سهیم نیافت و آن سهیم امام را در بیانی قیاس نیست که نیاز دو باستحیان بیارد و اگر مسبق میداند که بر امام  
 سهیم نیست و امام سهیم آورد و بی متابعت کرد و غارش تبا نه شود و اگر نمیداند که بر امام سهیم نیست و امام سهیم آورد  
 و بی متابعت کرد و بعد از آن معلوم شد که بر امام سهیم نبوده است و بعضی گفته اند که غارش مسبق تبا نه نشود و چون  
 ندانسته است ظاهر روایت تارش تبا نه شود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحم الله گفته اند که در نوادر صلوة  
 خواهر امام بکر خواهر زاده رحمه الله آورده است که در حال اقتداء از دون رکعت غارش تبا نه کند اما در حال انفراد قعده مقدار  
 رکعتی غارش تبا نه کند و سجده دو رکعت بود غارش تبا نه شود و اگر مسبق بلغز موشی یا امام سلام داد و غارش تبا نه نشود و اگر سخن دنیا  
 گفته باشد یا آنکه بگوید باقی مسبق قعده را تمام کند سهیم واجب شود و بیانی اگر پیش از امام سلام داده باشد یا بر امام  
 سهیم لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهیم لازم شود که چون امام سلام داد و بی حکم انفراد رکعت  
 نگاه سلام بلغز موشی و بر سهیم لازم شود **فصل** در بیان شک در نماز عبد الله عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول الله  
 قال النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوٰة عبد الله مسو و غیر از رسول مسلم سوال کرد که یا رسول الله صلعم را در نماز





همه بیرون آید مثلاً پنجم سمرقند گفته اند که این را قیام دانند عام ندانند باز کرد دو وقعه ارد اگر بران قیاس که سیوم بود  
 بر سر دو نشستن یافتیم و غار تمام شد و لیکن احتمال ندارد که دوم سیم پس می یک کعبه غار پیش نیاورد و هست بر نیز  
 یک کعبه غار دیگر گذارد و دو سجده سهوا در عهد بیرون مسلم برقرار در قیام شک افتادش که اول من  
 است یا سیوم من اتفاق است که این رکعت را نیارد که اگر از غار نش تابه شود مثلاً پنجم کعبه گفته اند که قیام و رکوع  
 وقعه ارد اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دو نشستن یافتیم و لیکن احتمال ندارد که اول وی بود بر سر دو سجده ارد  
 و یک رکعت غار وقعه و سهوا در عهد بیرون آید مثلاً پنجم سمرقند گفته اند باز کرد دو وقعه ارد اگر سیوم بازگشته باشد  
 بر سر دو نشستن یافتیم و اگر از اول بازگشته بود وی سهوا در عهد بیرون آید مثلاً پنجم سمرقند گفته اند باز کرد دو وقعه ارد اگر سیوم بازگشته باشد  
 بیرون آید مسلم برقرار در قیام شک افتادش که اول من است یا دوم یا سیوم اتفاق آن رکعت را نیارد که اگر از غار نش  
 تابه شود و مثلاً پنجم کعبه گفته اند که قیام ارد و رکوع وقعه و یک رکعت غار و سهوا در عهد بیرون آید مثلاً پنجم  
 سمرقند گفته اند که باز کرد دو وقعه ارد اگر سیوم بازگشته بود بر سر دو نشستن یافتیم و اگر از دو بازگشته بود وی یک رکعت  
 غار آورده بود و اگر از یکی بازگشته وی سهوا در عهد بیرون آید مثلاً پنجم سمرقند گفته اند باز کرد دو وقعه و سهوا در عهد بیرون  
 آید و اگر از دو بازگشته میگردانند شک افتادش که اول من است یا دوم یا سیوم باید که سر رکعت غار گذارد و سهوا در عهد  
 و سهوا در عهد بیرون آید اگر غار چهار کانی میگردانند در قیام شک افتادش که اول من است یا دوم یا سیوم اتفاق  
 گفته اند که این رکعت را بیارد و دو رکعت دیگر ارد و وقعه بنابران اصل است که مثلاً پنجم اتفاق در فرضیه چهار رکعت بر  
 دو نشستن است و از اندوگاه یک رکعت غار دیگر گذارد و سهوا در عهد بیرون آید ظاهر روایت آنست که بر سر  
 دو نشستن واجب است باید که چهار رکعت غار گذارد و چهار وقعه و سهوا غار تمام کند و اگر در فرضیه چهار رکعتی شک افتادش  
 که اول من است یا دوم من است یا سیوم یا چهارم یا چهار رکعت چهار وقعه ارد یا جو سهوا در عهد بیرون آید مسلم  
 برقرار شک افتادش که اول من است یا سیوم اتفاق است که این رکعت را ارد و وقعه نیارد برای آنکه با اول  
 یا سیوم وی بر دو جای وقعه آوردن بدعت است پس یک رکعت دیگر ارد و وقعه و دو رکعت دیگر ارد و یک وقعه سهوا  
 ارد و عهد بیرون آید مسلم برقرار در قیام شک افتادش که چهارم من است یا پنجم اتفاق است که آن رکعت  
 را نیارد که غار نش تابه شود مثلاً پنجم کعبه گفته اند که قیام ارد و رکوع وقعه اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتیم  
 و اگر چهارم بود رکوع و قوف بود بر سر دو سجده ارد و وقعه و سهوا در عهد بیرون آید مثلاً پنجم سمرقند گفته  
 اند که باز کرد دو وقعه ارد و اگر از پنجم بازگشته بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و اگر چهارم بود وی سهوا در عهد  
 غار پیش نیاورد و بود بر نیز دو یک رکعت غار دیگر گذارد و عهد بیرون آید مسلم برقرار در قیام شک  
 افتادش که سیوم نیست یا پنجم اتفاق است که آن رکعت را گذارد که غار نش تابه شود مثلاً پنجم کعبه گفته اند که قیام ارد و رکوع



[illegible]





این بین نماز پیشین بود که در آن بعد از وضو نماز پیشین در پیشگاه خداوند عز و جل و در وقت باید از طوع بفریضه نیز در پیشگاه خداوند عز و جل  
در آید اگر سیدانند که نماز فریضه بر سر است و اینک نمیدانند که میخانه یا مسواک باید که میخانه خدا کند بشرط آنکه بر سر  
نشینند یا اگر با قیاس که مسافران باشند چون سبزه و بنشیند نماز پیشین باشد و در هر چهار رکعت قرائت خواند اگر چه  
رکعت بدو قعه آورد یا داندش که هر یکی سجده و از رکعت اول یا از شفع اول مانده است که در آن سجده آورد  
قعه سبزه آورد بدان قیاس که میخانه بود و از سجده بیرون آید و بدان قیاس که مسافران بود نماز تبا شود باید  
که یکی نماز پیشین مسافران خدا کند تا بقیم از سجده بیرون آید اگر قعه فرض نشست یا داندش که فرض از نماز  
نماز نیست اگر سیدانند بکبر اول گفته است یا در شک است که گفته است یا نه نماز تبا شود اما اگر سیدانند که گفته  
است ولیکن از کار دیگر چیزی مانده است اگر قرائت است فریضه دو رکعتی طوع یا در نماز تبا شود و اگر فریضه  
چهار رکعتی یا سه رکعتی بود و او بود بشرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرائت خوانده باشد و اگر از افعال نماز چیزی  
مانده است یا داندش که قیام مانده است یک رکعت آورد و اگر یک رکوع مانده است از رکعتها اول یک رکعت آورد و اگر  
از رکعت آخر است رکوع دو سجده آورد و اگر دو سجده مانده است از رکعتها اول یک رکعت گذارد و اگر از رکعت آخر  
دو سجده آورد اگر رکعت مانده است دو سجده آورد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آورد و اگر قعه مانده است  
قعه آورد و اگر سیدانند دو سجده آورد و قعه و یک رکعت نماز و قعه سبزه آورد و از سجده بیرون آید اگر در فریضه شش رکعت  
قعه طوع کرد و طوع شود که در آن بعد از طوع نماز پیشین در پیشگاه خداوند عز و جل و در وقت باید از طوع بفریضه نیز در پیشگاه خداوند عز و جل  
بهیئت و چه تمام طوع شروع است و هم آیت دهم بخود هم به اجماع است این است که قوله تعالی یا ایها الذین  
استواری کما وادوا و اعیدوا و اکرموا و اقلوا الخ لعلم المصلون اهل تفسیر گفته اند ما را از دو فعل اولی نماز طوع است اما  
خبر از آن کمال النبی صلی الله علیه و سلم الصلوة خیر من صوم فمیت اسقیل منها و من شاک استکرة و این سخن  
در حق طوع آید اگر گذاری ثواب یابی و اگر نانی بیکار نشوی اما اگر فریضه و سنت مکرده نباید جدا گفت و در نماز  
سج کار نماز فریضه گردانیده است و از روی است که یکبار گذاری باز دیگر حاجتی یابی شاید افتد اگر در آن دو رکعت  
آن است که یکبار گذاری باز دیگر حاجت یابی شاید افتد اگر در آن نماز پیشین است و نماز خلف بار اول  
گذارد و دوبار دوم طوع شود و آن دو که یکبار گذارده باشی باز دیگر حاجت یابی شاید افتد اگر در آن  
نماز باشد است و نماز دیگر که بعد از این دو نماز طوع شروع نیست و نماز شام اختلاف است بر قول ابو یوسف شاید  
گذارد و بر قول ابو حنیفه و محمد بن شاذان گذاردن بر قول ابو یوسف عتبه الامام را در این مناصبت گفته اند  
گفته اند امام سلام و هر خبر دیگر رکعت دیگر از سلام و هر بر قول امام ابو حنیفه و محمد بن کیف ما کان متابع کنیا حاجت  
که راست بود اگر نماز را در آنها شروع کرد و حاجت بر یابی ششم بر اندازد و امام افتد کند و اگر یک رکعت گذارد

که جماعت برای شدیم براندازد و با امام افتد اگدا اما اگر در رکعت گذارده است و بقصد و سلیقه که جماعت برای شد اکتون  
تمام کند و افتد اگدا که نماز چهارگانه پیشین یا دیگر را نیت کرده که جماعت برای شد براندازد و افتد اگدا اگر یک رکعت گذارده  
که جماعت بر باشد یک رکعت دیگر گذارد و افتد اگدا اگر بر سر دو رکعت است که جماعت برای شد سلام دهد و افتد اگدا اگر یک رکعت  
سیدم بخاست که جماعت برای شد ظاهر بر و تیه یا بخاست سلام دهد و افتد اگدا اما خواه امام اجل بخاست حجت الله گفته است  
که باز رکعت دوم و قعدۀ او را در برای انگران قعدۀ فرضیه نبود اکنون فرضیه شد واجب از فرضیه نیات نذر و چنانکه مسافر بر رکعت  
نشست و رکعت زواید برخواست نظر اوشی رکوع و قیام آورد و بر باد آید که بر سر دو رکعت است اما اگر هر سجده نیت غار نش  
تیه شود و اگر از رکعت دوم بقعدۀ غار نش روا بود اما اگر رکعت تمام کرد چهار شد اگر بر سر دو رکعت غار نش روا بود و لکن بقعدۀ  
که آن قیام رکوع باز آورد آن قیام رکوع آن وقت قطوع بوده است اکنون فرضیه شده و قطوع از فرضیه نیات نذر  
و این نیز همان بود اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت برای شد بعضی گفته اند که آن یکی را نشسته آورد اما این چهار رکعت  
قطوع شود و فرضیه افتد اگدا اما ظاهر بر و تیه نیست که بیشتر را حکم کلی است چون بیشتر آورد آن رکعت دیگر ایستاده آورد  
افتد اگدا اگر دو رکعت قطوع گذارد سه و افتادش و در بدان دو رکعت دیگر بنا شد ظاهر بر و تیه روا بود اما خواه امام اجل  
حجت الله گفته است درست نیاید اگر نماز تمام را نیت کرده که جماعت برای شد براندازد و افتد اگدا اگر یک رکعت گذارده است  
که جماعت برای شد براندازد و افتد اگدا اگر دو رکعت گذارده است که جماعت برای شد براندازد و اگر بیشتر را حکم کلی است  
بما را تمام کند و اگر تمام کرد شاید که افتد اگدا یا بی بعضی گفته اند که نشاید که افتد اگدا که یکی از دو مبتلا شود که با امام سلام  
قطوع سه رکعت رو نیست و اگر امام بنشیند و می برخیزد و یا یک رکعت دیگر گذارد و مخالفت امام شود این مسئله از ابو حنیفه رضی الله  
عنه سوال کردند گفت افتد اگدا که فقهی که دانده تمام کردن چون با امام بر سر بنشیند و امام سلام دهد و می برخیزد و یک رکعت دیگر  
گذارد و این چهار رکعت قطوع شود و اگر امام بر سر نشسته است و رکعت زواید برخواست نظر اوشی اگر قطوع گذارد بود که  
بوی افتد اگدا است و در متابعت گذارد غار نش شده شکل آید که امام را قطوع است و در میان چهار و نماز تیه میشود  
از برای اگر امام بحال است که اگر این قطوع را بر خود تیه کند قضا بر روی نیست اگر این قطوع گذارد بر خود تیه کند بر روی قضا  
پس بناء قوی بر ضعف شود نماز وی تیه شود و اگر امام بر سر نشسته است و رکعت زواید برخواست نظر اوشی قطوع  
گذارد و متابعت کرد و در نماز تیه شود قیام رکوع آورد و اگر هر سجده نیت غار نش ایستاده شود اگر یا در غار نش بقعدۀ  
باز ایستاده روا بود و اگر هر سجده نیت غار نش تیه شد و چنان فرضیه گذار چنان نماز تمام را نیت کند روا بود و چنان  
قطوع گذارد بوی افتد اگدا است و چون امام بر سر سلام دهد و می برخیزد و یک رکعت نماز و یک رکعت از این چهار رکعت و در  
قطوع شود و اگر قطوع گذارد فرضیه گذارد افتد اگدا اگر در نماز پیشین و بر خود تیه کرد باز شروع کرد اگر نیت همان نماز کرد یا نیت  
امام کرد یا نیت هیچ نکرد چون گذارد از عهده اول بدون آید و بر روی چیزی نبود اما اگر نیت قطوع دیگر کرد و گذارد بقول محمد

[illegible]

قضاء دو واجب بخود اگر چهار شریعه کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله  
 قضاء دو اگر زیادت از چهار شروع کرد بر خود تباها کرد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمه الله قضاء دو و  
 بشرا از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند هر چند نیت کرده است همان مقدار واجب آید این تمام  
 از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند که قضاء چهار پیش واجب نشود چه بر ما خدای عز و جل زیادت  
 از چهار فریضه نکرده است و اگر مسلمانی نماز شروع کرد بر نیت اشت آنکه بر من است معلوم شد که بروی نبوده است  
 تمام کند آن نماز را بابر اندازد اگر بعد از نماز است یا بعد از نماز دیگر بر اندازد و اگر در اوقات دیگر است بخلاف  
 تمام کند اگر بر انداخت بر قول زفر رحمه الله قضاء آن نماز بروی بود بر قول علما نثاره رحمه الله قضاء آن نماز  
 بروی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را قطوع تمام کنم بعد از آن بر انداخت باقیات قضاء آن نماز بود  
 بود اگر یک امام شش رکعت نماز قطوعه شروع کرد یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر سر دو سلام داد و رفت  
 امام پیشینی دوم برخاست دیگر آمد بوی اقتدا کرد و دو گذارد و سلام داد و رفت امام پیشینی سیم برخاست دیگر  
 آمد بوی اقتدا کرد و دو گذارد و امام سلام داد بدین مقتدیان بر هر کسی چند واجب شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله  
 هر کسی نماز خود را تمام کرد و در رکعت بر کسی چیزی نبود و بر قول محمد بن اول بیح واجب نشود و بر دوم  
 قضاء دو واجب نشود بر سیم و چهار واجب شود که بنا بر این شفع اخر بر آن چهار رکعت اول است  
 که امام گذارده است این همه جای بود که هر کسی دو میکند و میرود اگر شروع می کند و بر خود  
 تباها میگرداند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضاء دو واجب آید و بر دوم چهار بر سیم و شش اگر  
 مسلمانی یک رکعت شروع کرد و بر خود تباها کرد و بر قول زفر رحمه الله بروی نبود و بر قول علما نثاره  
 قضاء دو رکعت بروی بود اگر سه رکعت نماز قطوعه شروع کرد بر خود تباها کرد و بر قول ابو حنیفه و  
 رحمه الله قضاء دو رکعت لازم شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار رکعت لازم شود و اگر مسلمانی  
 دو رکعت نماز قطوعه شروع کرد یک رکعت ایستاده میکند و دیگر رکعت نشسته بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله  
 روایه و بر قول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله و اگر چهار شروع کرد دو رکعت ایستاده میکند و دو رکعت  
 نشسته اتفاق روایه و اگر قطوع چهار گانه را یک قعه می آید و روایه دینی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله  
 بود سه و لازم آید بر قول محمد زفر رحمه الله و بنو قضا و رکعت بروی بود اگر سه رکعت یک قعه می آید و روایه  
 بعضی گفته اند که بقیاس متر روایه و اما ظاهر روایت آنست که روایه و که نماز قطوع سه رکعت یک قعه شروع کرد اگر  
 رکعت بدو قعه می آید و روایه دینی اگر بر سه رکعت نشسته اتفاق روایه و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و بر قول محمد  
 دو رکعت بر خود اگر نیت دو و روایه و باقیات باقیات این چهار روایه دینی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله

بر قول محمد و زفر و زهرا و ابو قضا و دو رکعت بر وی بود که هر سه چهار رکعت است و باز بر سر دو رکعت ابو جعفر و ابو یوسف  
 رو بود و سبب لازم شود و بقول محمد و زهرا و ابو قضا و دو رکعت بر وی بود زیرا که نزد یک امام محمد فقه فخریست  
 و باب تطوع طاعت مسکون است در صلوة و بهی که در اعتقباته الصلوة بنحو انداختن است ابو جعفر و زهرا و ابو یوسف  
 اعتبار دارد و فقه طاعت اول ثانی قرآن خواند و هر یک رکعت قرآن خواند و ابو یوسف رحمه الله شروع را اعتبار دارد و محمد  
 رحمه الله ثابت شفع اول را اعتبار دارد و ثانی شفع ثانی و در شفع ثانی و در شفع ثانی و در شفع ثانی و در شفع ثانی و در شفع ثانی  
 چهار رکعت نماز میکند و تطوع اگر در هر چهار قرآن بخواند اتفاق رو بود و اگر در هر چهار بخواند اتفاق رو بود و بر وی قضا  
 دو بود یا چهار بر قول ابو جعفر و محمد رحمه الله قضا دو بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار اگر در وی اول خواند  
 و در وی آخر خواند اتفاق قضا دو بود و اگر در وی آخر خواند در وی اول بی اتفاق قضا دو بود و این دو رکعت  
 آخر نماز و ثانی بقول ابو یوسف رحمه الله نماز دو بود و بقول ابو جعفر و محمد رحمه الله نماز دو بود و در هر رکعت خواند و در رکعت آخر  
 خوانده است با اتفاق دو رکعت لازم آید که در هر یک رکعت اول خواند و در هر یک رکعت اول خواند و بر قول ابو جعفر و ابو یوسف رحمه الله  
 قضا چهار بر قول محمد رحمه الله قضا دو اگر در اول خواند و دوم خواند و سیوم خواند و چهارم خواند بر قول ابو جعفر و ابو  
 یوسف رحمه الله قضا چهار بود و بر قول محمد رحمه الله قضا دو بود و اگر در اول خواند و دوم خواند و سیوم خواند و چهارم خواند  
 و چهارم خواند یا در رکعت اول و در هر یک رکعت آخر خواند و میان دو رکعت خواند بقول ابو جعفر و ابو یوسف قضا چهار را  
 و بقول محمد دو اگر در رکعت اول خواند و در دوم خواند و سیوم چهارم خواند بر قول ابو جعفر و ابو یوسف رحمه الله قضا  
 چهار رکعت لازم آید و بقول محمد و مسلم اگر در شفع اول خواند و شفع دوم در رکعت سیوم خواند و چهارم خواند ظاهر  
 روایت بر همین خلاف است و بقول ابو جعفر و ابو یوسف رحمه الله قضا چهار لازم آید و بقول محمد رحمه الله قضا دو اگر در  
 دو رکعت آخر نماز خواند و قضا دو واجب شود یا چهار از ابو جعفر رحمه الله قیاس است استحسان است چنانچه چهار واجب شود و قیاس  
 محمد است رحمه الله و قیاس دو واجب شود و این قول ابو یوسف است رحمه الله اما خواند امام زاهد رحمه الله شفع را در  
 سیکر و و ابر بر وی ان آید محمد بن الحسن جامعه الصغیر القیف کرد و بر ابو یوسف عرض کرد و چون درین مسئله برید نقل کرد  
 از ابو جعفر رحمه الله گفت قضا چهار واجب شود و ابو یوسف رحمه الله گفت من بخیرین اطلاق کرده ام چه نهشته  
 محمد رحمه الله گفت ای سفاک و زورگو از شما بخیرین اطلاق کرده ولیکن بر خاطر شما پوشیده شده است علی بن الحجار  
 بشتر بن ابولید رحمه الله روایت میکند و بشتر بن ابولید از ابو یوسف از ابو جعفر رحمه الله که قضا دو واجب شود و در  
 مسئله قیاس است استحسان قیاس این که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا دو استحسان است  
 که محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا چهار چنانچه بدان بود و محمد بن کثیر که این فقیه کاتب جامع ضابطه کرده است  
 و خارج با دو باب بیست و پنجم در میان نذر نذر مشروط است باین و خارج جماعت است آیه است



دارد و در سال که روز ناکوتا هفت سی روز روزه داشت تا در تابستان که روز اذان است خور و قبول ابو یوسف  
 ابو یوسف صحابه است و در قبول صحیح نیست ندارد اگر نذر کرد که فلان کار کند نذر کفار که در انگاه آن کار کرد  
 انکسارت باز باید کرد تا از عهده بیرون آید که کفارت بعد از وجود آن کار واجب شود که این عبادت باقی است پیش آوردن نیابت  
 ندارد با اتفاق و اگر نذر کرد که در روزی روزه دارد و در وقت منی نماز گذارد این نذر بقول تفرقه الله درست نیاید بقول طاهر  
 حرم الله درست آید ولیکن کامل لازم نشود و اگر تا این روز در روز روزه را با همان وقت گذارد نماز اتفاق از عهده بیرون آید که  
 خود ناقص واجب کرده است و اگر نذر کند که فردا در روز روزه دارد و بعد از حیض آمد چون از حیض پاک شود یک روز روزه دارد  
 از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که در حال حیض روزه دارد و این نذر درست نیاید که نذر کرد و در فرضیه و در محصیت درست نیاید که  
 فحشاء را خداوند عزوجل فریضه گردانیده است و محصیت را حرام کرده است قال النبی علیه السلام لا نذر فی محصیت الله تعالی اگر  
 دو کس نذر کردند که دو رکعت نماز گذاریم و این نماز یک یک گرفتند و نذر کردند که اگر دو کس طواف کعبه آوردند نذر کردند برایشان خوب  
 شد یک یک گرفتند و نذر کردند که اگر دو کس نماز قطع شروع کردند بر خود و تباها کردند از آن یک یک گرفتند اگر نذر کردند که هر یکی  
 جوب مختلف است اگر یکی نذر کرد که من دو رکعت نماز گذارم و دیگر نذر کرد که من همان گذارم که وی هر دو اقتدا هر دو یک یک گرفتند  
 آید اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم و دیگر سوگند خورد که دو رکعت نماز گذارم اقتدا از نذر تحلیف درست نیاید اما اقتدا از تحلیف  
 نیاید و درست آید فرق میان نذر و حلیف است که سوگند شرط بر واجب شود و نذر همان نماز لازم شود پس نذر قوی بر حلف شود  
 روانه و اما اقتدا حلیف بنا بر درست تید که اینجا بسیار ضعیف بر قوی شود درست آید و اینجا که اقتدا بنا بر درست نمی آید  
 بنا بر همین است که نذر نماز واجب آید پس سبب مختلف شود چون فرض مختلف شود و بانوه دلیل آنکه یکی نذر کرد که دو رکعت نماز  
 گذاردن و دو رکعت که اول نذر کرده است گذارد آن و دو دیگر را که بران نیا کند درست نیاید با جماعه چون نماز درست نیاید و اقتدا  
 نیز درست نیاید و اگر دو کس سوگند خوردند که دو رکعت نماز گذاریم و اقتدا برایشان بگیرد درست آید از برای آنکه سوگند نماز واجب  
 نشود و شرط بر واجب شود چنان شود که طبعی گذارد بطبعی گذاردی اقتدا کرده است بنحیی درست آید با نذر کرد که اگر صحیح  
 یا کم چنانکه یک رکعت نماز ایستاده گذارم یکم صدقه دهم اگر دو رکعت نماز ایستاده گذارم دو صدقه دهم و اگر سه رکعت  
 نماز ایستاده گذارم سه صدقه دهم و اگر چهار رکعت نماز ایستاده گذارم چهار صدقه دهم صحیح یافت چهار رکعت نماز ایستاده  
 گذارد و دو صدقه واجب آید که صدقه مدد از برای آنکه بر لفظی نذری علامه است اگر نذر کرد که نماز تمام گذارم بی طهارت یا  
 بخانه بی بی یا بی حرمت یا بی غیر قبله قبول ابو یوسف صحیح است این نیز ولیکن کامل واجب شود و قبول صحیح بی طهارت  
 حرمت نیاید و باقی چهار درست آید و کامل واجب شود اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قنیه یک سلام بدو قنیه و سلام  
 از نیابت ندارد و اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قنیه یک سلام گذارد و نیابت دارد و اگر نذر کرد که یک ماه روزه  
 دارم بی نذر روزه دارم و اگر نذر کرد که بیست و نه روز روزه دارم و اگر نذر کرد که بیست و نه روز روزه دارم و اگر نذر کرد که بیست و نه روز روزه دارم

پیوسته واجب شود اگر نذر کرد که روزی را روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روز واجب آید و بقول صاحبیه  
 روزی واجب آید اگر نذر کرد که ماهی را روزه دارم و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبیه ده سال واجب  
 واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله  
 عتد باقی واجب آید اگر نذر کرد که او را ده سال روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله ده آید لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله  
 او نه سال باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که او را ده سال روزه دارم بعضی گفته اند که بنگریم که در آن ماه چند آید روزه دار  
 از عهده بیرون آید بعضی گفته اند از آید که مراد از آن هفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که سال روزی را  
 و بعضی سال گذشته است و باقی سالی روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز یک یا ده روز روزه دارم در آن ماه آن  
 چند آید روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز فردا روزه دارم اگر چیزی بخورده است روزی را روزه  
 با بستانده است امروز روزه دارد از عهده بیرون آید که چیزی خورده است یا وقت نیت روزی گذشته بروی چیزی غایب  
 نشود اگر نذر کرد که فردا روزه دارم دیگر روزه دارم دیگر روزه دارم دیگر روزه دارم در چیز دیگر بخیل بخیل بخیل بخیل  
 خود را گفت که امروز فردا تو طلاق در حال واقع شود و اگر گوید فردا تو طلاق دیگر چون سحیح و طلاق و آتش شود  
 دیگر سکه احارت است یکی دیگر را گفت که اگر امروز کار من کنی و درم دارم و اگر فردا کنی یک درم بقول زفر در هر دو حال اجر  
 مثل عمل واجب شود بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله و هر دو جای نام برده لازم شود بقول ابوحنیفه رحمه الله در هر دو  
 اصل نام برده لازم شود و در لغت دوم هر مثل عمل بر جنات آنکه گفت که اگر این سوره ترکی دوزی یک درم و اگر تازی  
 دوزی دوزیم اکنون هر کدام که دوزد واجب شود که محل معلوم است و اگر معلوم اگر نذر کرد که اول آخر هر ماهی روزه  
 دارم یا نذر دهم و یک شانزدهم هر ماهی روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که گذارد روزه دارم یا نذر دهم  
 روزه دارد از عهده بیرون آید که گذارد گفت بیست و یک روزه واجب شود اگر نذر کرد که آید روزه دارم یا  
 عتد لازم آید اگر نذر کرد که یک یا ده روزه دارم ده روزه واجب آید اگر نذر کرد که چنین روزه دارم در دو اختلاف است  
 الله علیه و جمیع امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته که رضی الله عنه مراد از وی باقی عمر بود **قوله تعالی**  
**مَن عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ حَیْنٍ إِلَى حَیْنٍ** و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است و حین آید مراد از وی چهل سال بود **قوله تعالی**  
**عَلَى الْإِنْسَانِ حَیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ** امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفته است که چنین آید که مراد از وی شش ماه بود **قوله**  
**تعالی اتوَالِ الْکُفَّاءَ حَیْنًا** باذن بهما و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که حین آید مراد از وی باید او را شش ماه  
 بود **قوله تعالی** سبحان الله حین ششون و حین قصیون اما فتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده  
 روزه دارم شش ماه لازم شود و اگر اگر گفته است باقی عتد لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند پس که در هر  
 چیست گفت لا ادری یعنی نمیدانم چه مسئله سوال کردند جواب حین لا ادری گفت کیست آنرا در بیان دیگر گفته شده است



اگر نذر کرد که دو صدقه قربان کنم یکی در بهار و قربان کند نیابت ندارد که از وقت دم می باید اگر نذر کرد که دو صدقه صدقه کنم  
 یکی در بهار می دو صدقه کند نیابت دارد اگر نذر کرد و برده از نو کند یکی در بهار می دو صدقه کند نیابت ندارد و حق زفته می باید  
 و اگر نذر کرد که دو صدقه صدقه کنم یکی در بهار و صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد و در رکعت نماز گذارم با جامه پلید و غیر  
 طهارت و ردی بغیر قبل از نذر دست نبود و رکعت نماز بروی لازم شود با جامه پاک و با طهارت کامل و ردی بقصد  
 و بر قول محمد بن حنفیه از بنی طهارت دست نبود و ان دیگر با دست بود و لیکن کامل لازم شود و این چنین نذر نشاید کرد  
 که بر بی طهارت نماز گذارد و حلال دارد کافر شود و اگر با جامه پلید نماز گذارد و حلال دارد کافر شود و بی نیت با جامه نامحکم  
 شستید فقیده ابو الیث رحمه الله میگوید که کافر شود و اما امام حسن مجتبی رحمه الله میگوید که کافر نشود که در نیت  
 یافته ام که در جامه پلید نماز گذارد و بود و چون در حال اضطرار و بود و در حال اختیار نیز کافر نشود و مسلمانی که  
 مردی نذر کرد که من شتی را جامه کنم اگر کسی را جامه کند که پدر هست و مادر بی از عهده بیرون نیاید و اگر مادر هست و پدر بی  
 اینجا اگر جامه کند از عهده بیرون آید که بلوغ نرسیده است و اگر جامه پدر از عهده بیرون نیاید اگر نذر کرد که طالب علم را  
 جامه کنم اگر کسی را جامه میکند که اصول بخواند تا فقه بیرون آید از حدیث از عهده بیرون نیاید اگر کسی را جامه میکند که فقه  
 بیرون آید از عهده بیرون آید باب بیست و ششم در بیان فضیلت تطوع قال النبی علیه السلام من صلی صلوۃ الفجر  
 و جلس حتی تطلع الشمس ثم صلی کان له ثواب بنی اسرائیل رسول علیه السلام فرموده است هر که نماز بخواند  
 گذارد و در مسجد بنشیند چیزی که آفتاب بر آید بر خیزد و نماز گذارد و خداوند عز و جل ثواب پنجاه روز بخشد و اگر کسی  
 در دیوان وی بنشیند که او را رسول علیه السلام فرموده است که هر چه با من خبر دهد بنیاد اول گناه با تو به جمعه نیاید  
 قال علیه السلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له دوم تو ای که باز با جمیع نیاید قال النبی صلی الله علیه و سلم انما  
 یورث الفقرا سیوم و ریشی با نماز صحیح همه نیاید قال النبی صلی الله علیه و سلم من یحیی بختی لافقه سم الفقیه و لا  
 غنا مع الزنا حواجه ابو القاسم حکیم رحمه الله گفته است که با چند چیز را با چند چیز با هم اول صحت تن در دست نه در ده  
 یافتیم قال النبی صلی الله علیه و سلم صوم و غفلت و در بسیار خوردن یافتیم علم حکمت را در شکم تهی یافتیم و رضا خدا را در  
 در مخالفت با نفس یافتیم و برکت روزی در غاص یافتیم و بهشت را در پی است که نام می باب الفصحی بنده موسی چون  
 در دنیا عادت دارد نماز می گذارد و چون قیامت برانگیزد بر او آن دنیا کند که ای ولی خدا بر من گذارد که طریقی تو بر من  
 نماز صحیح بر رسول خضیه بوده است اما برستان سنت اگر گذاردی ثواب بیانی اگر بیانی بنگاه رفتی رسول علیه السلام چنین  
 فرموده است که هر چه بر من فریفته شد بر شما بی نماز صحیح و قریانی و نماز و تردد رکعات و بی علم از اختلاف است از دو  
 رکعت تا دو از ده رکعت آمده است اما ظاهر روایت چهار رکعت است خواندن بی دردی آنچه خواند فضیلت دارد و ابو داما  
 مستحی است که در رکعت اول الشمس بخواند و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سیوم الفصحی در رکعت چهارم الم نشرح

خواند و گذارده و بی غیرت چند پیشتر گذارد و پیشتر جواب یکدیگر را نشنیده و ترسانند و فرمود که هر کس که اگر  
 کسی این صورت را نداند در وی اول در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند و در وی آخر یکبار فاتحه و یکبار قل هو الله  
 رب العالمین و قل هو الله رب الناس خواند و هر نماز را با دو رکعتی بشنید چندانی که اقباب بر آید بر غیر خود و در رکعت نماز گذارد  
 در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند و اگر در جل و اب برعتا و سوره عبادت هر دو یونانی ثبت گرداند و بقا  
 سوره محصیت از دیوان وی بخورد و قال البقی علیه السلام من قال فی کل یوم یا ربنا لا اله الا الله الملك الحق المبین  
 کان له انام من الفقر انما من خمسة اربع استجاب الله له و استخرج به باب الحجة رسول علیه السلام فرمود هر که در روزی صد  
 گوید لا اله الا الله الملك الحق المبین خدای عز و جل در روزی بر آید بنوا کردی برساند و از عذاب کوشش بر باند و بر  
 بهشت رساند اللهم انما سألک الجنة و ما یقبل قال البقی علیه السلام من جلی ربع رکعات قبل العصر کان له جنه من  
 رسول علیه السلام فرموده است که هر چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای عز و جل انوار سیرتش گرداند و صد یونانی خواند  
 و هر که کو بی پشت کس نماز نوزندان یا عیسی علیه السلام در دست کافران اسیر بود و بی وی بسبب نجات ایشان  
 بود سنی اگر بر من در میان ایشان بود می در وی این حدیث است رضی الله عنهما و اما سید ابو نجیح رحمه الله  
 حدیثی روایت کرده است با ستماء در دست تا بر رسول علیه السلام هر که این چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای عز و جل  
 عز و جل جواب دوازده سوره عبادت در دیوان وی ثبت گرداند خواندنی دوی استجاب را آنست که در هر رکعتی یکبار فاتحه  
 و سوره العصر خواند و گذاردن این نماز سبب تقاربان است حکایت آورده اند و احمد امام حسن بهری رحمه الله  
 بخواب و دیدیم چون بل اسیده بوده است و بوی ناخوش از او میرفت خواب از وی سوال کرد که تو چه کسی گفت من حجاج  
 خواگفت خدای عز و جل با تو چه معا که گفت از برای بر خوی که بناحق کرده بودم یکبار گذشتند از برای سجده  
 رضی الله عنه بقا و بار بار گذشتند خواگفت حال همین تو چیست با خود برده گفت برده ام خدا عز و جل مرا از من زنده  
 گفت بر خصلت ایمان را بخود بر دی گفت تا امیر ایشان بودم ستم را راه ایشان را با من گفتم یکبار گاهی ایشان را ستم  
 بیرون در نقد عیال ایشان خبری که زیاد کرده بودم و در عیالان ایشان بخیاخت نظر نکردم در روز فساد نکرد که نماز را  
 بر عصب یکدیگر است تا بیاید که نمازی از من فرقه شود چهار رکعت نمازیش از نماز دیگر را نگاه میداشتم و بیستم که از دهم  
 از دهم سخن دنیا گفتیم بر کات این خصلتها ایمان با ایمان با خود بردم و چهار رکعت نمازیش از نماز دیگر را چنان نگاه داشتم  
 که وقتی بیازا رسید اندامم موزن امامت گفت مرا نماز دیگر را حجاج گفت زانی صبر کن تا کن چهار رکعت نماز گذارم  
 موزن گفت من ترا نمی نامم که چون آمده اند تو از جمع من سستی کردی آن نیست و نماز فریضه گذارم حجاج گفت نقطه تا خبر کن  
 تا صد و دینار بود دهم موزن گفت نخواهم گفت دو لیست دینار بود دهم موزن گفت نخواهم گفت تا خبر کن تا چهار صد دینار  
 دهم گفت نخواهم گفت بیایا چهار دینار بدینار دهم موزن گفت قبول نکنم و گفت ای امیر من خدا بیستم امیر است بی

موزون گفت و حجاج را بنایت بود چون از نماز فارغ شدند جمعه موزون او را کف زد و زن فرزند آن غریب شدند درین  
 بود که قاصدان حجاج آمدند و موزون را بنزد یک حجاج بردند حجاج موزون را بناید و لطف بسیار کرد و رحمتی گفت ای موزون تو خود را  
 بوده که زانکه در ایستادن سیدی بگیر این چهار هزار دینار را و مصالح خود حرف کن موزون گفت نمیکرم که بقیه این سرافتم ترک  
 یافته ام سبب بدستن سعیدین جریان بود که حجاج را امر معروف درشت میکرد و گفتی حجاج دست درشتن کبر گفت دی و در حجاج  
 بود گفت ای ظالم باندگان خدای عز و جل ظلم میکنی و خدمتش تقصیر میکنی دست از استین بیرون و دیگر گفت هرگاه که حجاج نمازی گذارد  
 نگاه کردی سعید بن جریس رضی الله عنه و تعالی خود دیدی دست از استین بیرون آورد و گفتی ای استاد تاج نوزان خم نخسین تو  
 در گوش من است و نگاه میکردی چون حجاج بسیار شدی پیش نوانست اینجا قرار گرفتن بگنجت و بولایت ما و الله آمد و می باشد  
 چون از رگشت بولایت خود رفت نزدیک حجاج گرفت چون حجاج رسید که سعید بن جریس آمد و نزد او بناید قاصدان را فرستاد و او را نزد  
 حجاج بردند و بر او رسید که تو کجای رفتی گفت از ظلم تو که تخم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید بن جریس گفت زاده پدید آید  
 که جز اعمال هر کسی بدست گفت باکی نیست **قوله تعالی کل نفس ذایقة الموت** گفت رویش از قبله بردانند گفت باکی نیست **قوله**  
**لعلی و لعلی المشرق و المغرب فاینما تولوا اثم و جهنم** گفت خاک در روی اندازیدین گفت باکی نیست **قوله تعالی منها خلقکم**  
 و اینها بعد کم و دنیا خمر حکم مایه آخری چون سعید بن جریس را کشند وی تر از آن ختم میکرد و سورة قاف سیده بود و این است **قوله**  
 و استمع یوم نیادی الهادی من بقارن قریب که سر می باشد اگر دند اسیر بریده باقی تر از آن حکم ختم کرد و حجاج بعد از کشن سعید جریس  
 چهل روز بقیایف شورش و داند و آن و افتاد دست بر دست میزد و میگفت ای سعید چه بین کی کنایه جریس طبع حجاج آمدند و حجاج گفتند  
 از آن علاج کردن که شبانه برشته بپشت بوی او انداخته و در دو چون محو در و رسید یک بخت کردند و آن رسته بر کشیدند و آن گوشت  
 پاره را بردند و آن سیاه در آن گوشت مادر و ستار شده بود گفتند که خدای عز و جل بر اندرون تو عقبت میکنند بدست ما را که  
 نباشد حجاج با جندان ظلم از چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر نگاه داشت خداوند عز و جل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن او در آن  
 طاعت و ترک حبسیت چهار رکعت نماز نگاه دارد و عادت دارد و گذاردن خدا عز و جل ایمان بر او نگاه دارد و حجاج بنده مومن او را  
 زانکه حجاج بنده مومن او را حجاج بنده مومن او را حجاج بنده مومن او را حجاج بنده مومن او را حجاج بنده مومن او را حجاج بنده مومن او را  
 آیه الکرمی و کیا بشهد الله و حج با قتل مواته احد یکبار قتل خود بر با قتل و یک با قتل خود بر با قتل خود خدا عز و جل  
 بنده را از دزدان جان نداشتن جان خود را بشهرت و بیای پس آن کردند و این نماز را و این خوانند و سر بهشت را در دست که از  
 باب الایمان نماند بنده مومن چون دنیا عاده داشته باشد این نماز را گذاردن چون خدا قیامت از خاک تیره بر آرد و او را  
 ندانند که اسی که خدا بر من گذر کن طریق تو بر منست و بعد از آن دو رکعت نماز دیگر گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه بخواند و قتل  
 یا ایها الکافرون بخوانند که این دو رکعت نماز عادت گیر و گذاردن خدا عز و جل آن بنده را از ست تاریکی نگاه دارد و از تاریکی  
 گذرد تاریکی و حجاب و عصبانیت و تاریکی صراط و بهشت رساند شیخ الاسلام بران الدین حدیثی و ابیت کرد و از رسول خدا سلام







و مانند کسب اند و طاعت خود را با سبک کرد و یا عقد کرد و یا خلعت کرد و یا بلبوس بر زمین نهاد و خوف و سبک اند و همان آیت باز خواند و سجده و ذکر لازم  
 شود که باین عملها مجلس و کثرت و مسجد جامع و طاهر و آیت حکم یک مکان دارد تا اگر یکی بدین داشت حدث روی برگرداند پیش از آنکه از سجده  
 بیرون رفتی معلوم شدش حدث نبود و آنکه باقی نماز خود تمام کند و او را با هم شش در سجده المده گفته است که بر سر ای حکم علامه دارد  
 نیز همان بود تا اگر کسی آنجا نماند و بخیون تابستان بر یکی حکم علیهم و اگر یکی بر کثرت نماز یا آنجا که گنج خانه یا کسب روی خانه بر در سر ای آیت  
 سجده خواند و سر ای دیگر اند تا همان آیت را باز خواند سجده و بگوید واجب شود ظاهر روایت واجب نشود و اگر در هر یکی که باس تنه  
 یا اگر باس تنه یا غیره میگوید و اگر سجده و بگوید بعضی گفته اند که حکم یک مکان دارد یک سجده واجب شود ظاهر روایت نیست بر سر ای که  
 سجده خواند سجده دیگر لازم میشود و اگر کثرت نشسته اند یکی قرآن بخواند چون آیت سجده سجده بلند خواند یا ایستاده اگر میزند که بهر جا طاعت  
 اند و میباید که سجده بپایند بلند خواند اگر میزند که بطهارت اند و سجده نیارند نه خواند اگر بلند خواند بر ایشان سجده واجب شود  
 هر وقت آن سجده را بار نداد و برونه قضای شمس سجده که هست است صلی قیام و سهو و سجده تنگ عبادت یا بی بر قول  
 ابو حنیفه نیست و بر قول محمد بن یونس است و بر قول ابو یوسف و در روایت است یک روایت با ابو حنیفه است و دیگر روایت با محمد بن یونس است که  
 خواند با اتفاق عبادت شود و آیت سجده خواند و سجده بیار با اتفاق عبادت شود اگر آیت سجده تنها میخواند که است بود از را قبل  
 آیت سجده یا با بعد وی چیزی یاد کند تا اگر است نبود اما اگر یکی ششست است می شنود و بروی یک سجده واجب شود اگر آن  
 ششست میخواند دیگر باس می تند یا بت کند می شنود و بر آن ششست همان یک سجده واجب شود بر آن دیگر بر سر ای که ششست و دیگر  
 واجب میشود و اگر در خطی است پنج وی یکی است و لیکن و نیز بر آمد و خواند ازین بر آمد و بار زد و دیگر بر آمد و بپای آیت خواند سجده  
 واجب شود اما اگر در خطی است از ششست می شنود و بر آن ششست است بر سر ای که ششست و دیگر بر سر ای که ششست و دیگر  
 نیست چنانکه در حایض و نفاس و یوانه و بیکانه نرسیده حفته اما اگر اینها خواند کسی که اهل باشد شنود و اگر کسی واجب شود اما خواهی و منهایم الله  
 رحمه الله عقل به اعتبار دارد تا اگر از نرسیده یا از یوانه یا از حفته شنود ظاهر روایت سجده واجب شود خواهی امام منهایم الله بن رحمه الله  
 گفته است که واجب نشود و اگر از طوطی شنود و شنونده اهل است و بعضی گفته اند که سجده واجب شود ظاهر روایت نیست که سجده واجب  
 نشود و اگر مقتدی در نماز امام آیت سجده خواند امام و مقتدیان دیگر شنوند و بقل محمد رحمه الله سجده واجب شود و لیکن بعد از نماز  
 ارند و بقل ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله واجب نشود و اگر کسی از بیرون نماز شنود و بقل ابو حنیفه و ابو یوسف و در روایت است اما  
 بقل محمد رحمه الله واجب نشود و اگر کمال آید از حایض و نفاس می شنود سجده لازم میشود و از مقتدی می شنود از ابو حنیفه و ابو یوسف  
 رحمه الله در روایت است فرق نیست حایض و نفاس ایشان نهی اند و ایشان با کمال آیت رخصت است که خواند اما مقتدی  
 محسوس از خواندن قرأت همچنان که بعد از سجده کند که باشد کند درست نیاید خواندن و مقتدی نیز معتبر بود و شنونده سجده واجب  
 نشود اصلی است که نهی از تصرفات شرعی بمنزب علماء را محمد بن یونس رحمه الله تقریر است و بمنزب علماء را محمد بن یونس رحمه الله تقریر است و بمنزب علماء را محمد بن یونس رحمه الله تقریر است  
 شافعی رحمه الله تقریر است صورت مسئله چنان بود که هر حکمی پیش از نهی بود بعد از نهی ان حکم معتبر بود و بوصف عقیاب چون شمس



نافذ بود خواند وی معتبر بود پیشونده سجده لازم نشود و حکم محجورین کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی  
 معتبر نبود پس سجده پیشونده لازم نشود و فرق میان محجور و منہی انشت که بنی حق شرع است و محجور حق عبادت وی حکم  
 مرتب ندارد و بنابر این بعد از سجده بنی حق شرعیت و بروی حکم مرتب دارد و بنابر ای انکه ضرر بشرع باز نگردد و باید که  
 بخواند تا بجز کار نشود مقتضای سبب قرائت خواند و معتبر نبود پیشونده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب  
 شود و بیرون از نماز در نیابت ندارد و هر سجده که بیرون نماز واجب شود در نماز در نیابت ندارد و کامل از نماز  
 نیابت دارد با اتفاق کامل از ناقص نیابت دارد با اتفاق ناقص از کامل نیابت ندارد با اتفاق ناقص از ناقص  
 نیابت دارد و در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسئله چنان بود که در وقت مستحبی  
 و سیم در وقت مستحبی و یا در وقت مستحبی دیگر با اتفاق نیابت دارد و اگر در وقت مستحبی خواند و در وقت  
 مکروه در نیابت ندارد با اتفاق و اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحبی در نیابت دارد با اتفاق و اگر در وقت  
 مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد با اتفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد با اتفاق و اگر در وقت  
 مکروه خواند نیارده وقت مستحبی بدست هم نیارده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله  
 نیابت دارد و بقول علامه رحمه الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت ندارد و اما ظاهر در  
 نیابت دارد و اگر آیت سجده را بنی کند سجده واجب نشود و اگر آیت سجده را بنی سجده را بنی سجده را بنی سجده را بنی  
 واجب شود و بقول ابویوسف و محمد بن جریر الدود واجب نشود چون آنکه آیت سجده است و اگر آیت سجده است و اگر آیت سجده است  
 و هم بخواند و هم پیشونده مسئله نیست که نخست خواننده از او نگاه نشود و در نیابت است که در او نگاه نشود  
 که اگر آیت سجده است مستحب بود خواننده و بر اعلام بدو وقت که آن سجده را در او بود و قضای مسئله اگر مستحبان  
 نرسد خواند یا بلند کرد میباید بلند خواند و اگر نرفت نیبماند بلند خواند و نرسد خواند مسئله اگر آیت سجده  
 نیز خواند میباید بلند خواند و اگر آیت سجده را بقیض کرده است و بنی سجده همان است را بنی سجده است بود که افضل  
 نهادن بود و امنی را بر آیت دیگر و اینچنین نیبماند اگر سجده تلاوت بقیض شد یا حدث بعد آورد و بقول ابویوسف  
 رحمه الله آن سجده را بنیارد و بقول محمد بن جریر الدود از او در آن صورت که حدث بعد آورده است و طهارت سازد و نگاه  
 سجده را باز در وقت بقیض بدن طهارت باقی بود سجده آورد پسند بود بنابر آن اصل است که سجده بنیادن سبب تمام شود  
 یا سبب نشستن سبب بقول ابویوسف رحمه الله بنیادن سبب تمام شود بقول محمد بن جریر الدود سبب نشستن سبب سجده است و سبب  
 و تلاوت و هر سجده شکر اقرب است یا بی بقول ابویوسف رحمه الله سبب نشستن و بقول ابویوسف رحمه الله سبب نشستن است و اگر در  
 با اتفاق قریب شود یا اگر آیت سجده را بنیارد با اتفاق قریب شود در سجده تلاوت و دعا خواندن بنیادن است چون  
 سجده آورد تسبیح گوید و حاجتی که در او در خواصی غرضی بود اگر دعا خواند سجده است استغفار این دعا آمده است





[illegible]

وقت نرسد خواندند و آن مستحب آن بود که در نماز و غیره غایت سجد سجد خواندند و اگر خواند باید که در کوع داخل شود که اگر سجد  
علیه از دست برداشتن خوش نشود و خطا ندارد که نماز ایشان با شوق مسلمانه نماز بلند خواندن فی المثل است سجد خواندند که کوع داخل کرد  
به نام است فرطت بر مقتضای آن هر دو آیه شرط است و اگر از امام میباید چه کند که سجد است شرط است مسلمانه امام در نماز سجد خواند  
آیت سجد خواند و سجد آورد و مقتضای آن در سجد و دعا است که در نماز سجد خواند که در نماز سجد خواند که در نماز سجد خواند  
تا وقت نماز آن سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
اگر امام سخت سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
آورد و اول و اگر بر زمین بماند یا با نماز سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
اگر سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
نیابت ندارد اگر سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
بقول فرم نیابت دارد بقول علماء امام نیابت ندارد و بر و آیه صلوة خوانده امام اجل بحسب رسم و بقول فرم نیابت ندارد و بقول علماء امام  
نیابت دارد و اگر سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
آیت سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
در نماز خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
سجد خواندن فی المثل است و اگر سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
واجب شده در نماز خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
شود که گفتنی حکم خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
بر قول اولی که در نماز خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
حصصه پنجم بعد از این است که در نماز خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
در سورة الحج و سجای آیت سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
آیت سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
السجدة علی بن سجاد علی بن علی بن ابی طالب و روایت علی بن ابی طالب است که سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
بالاصحاب باب شصت و شصت در بیان حدیث در غایت حدیث اتفاق بنابر ما روایت است که سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
نمودند که بران نماز سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
از شافعی هر دو آیه است که خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد  
سجد خواند و سجد خواند و نماز ایشان با امام سلام دادند اگر امام سخت سجد اصلی آورده و در اول و نماز سجد

ما تم تکلیف اصل درین باب افست که اگر به بنداشت چیزی روی کرد ایند که اگر چه حقیقت شدی ثلث الواسع که بر آن نماز بنا کرد  
چنانچه بنداشت مسح سر کرده ام بادت مسح برآمد یازن بنداشت که حیض آمدش چون طاهر شد که چیزی سوده است نتواند که  
برین نماز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی ثلث الواسع که بنا کند پس بنداشت اینهم نتواند که بنداشت که خون منی بودید  
روی کرد ایند معلوم شد که بنوده است مادام که در مسجد بود تواند که برین نماز بنا کند و اگر در صحرای بود تا مادام که در صحرای  
بود تواند که به بنداشت آن روی کرد تواند که بنا کند صورت مسئله چنان بود که بنداشت حدث رسید روی کرد  
کرد اند معلوم شد که حدث نیست تواند باقی نماز خود را تمام کند مادام که در مسجد بود اگر باقی قرار پدید بود بر گرفت تا  
تجسس بود بر گرفت نماز بنا نه شود اگر مقدار رکعی حاصل بود مستعمل نجاست شود اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد  
انکاه معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد نیست بود نتواند که باقی نماز تمام کند اگر  
انکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد بلند بود و تواند که بنا کند از برای انکه کثرت اعضای  
وی در مسجد بود شیخ الاسلام بر آن الدین رحم گفته است که بهر دو حال تواند که باقی نماز خود تمام کند و دلیل بر مسئله آن  
چنانکه روی سبک خورد که در خانه فلان در نیام بفراموشی بگذرد و در بناد و یاد آمدش قدم را بیرون آورد و سبک کند  
نیاید که این را آمدن بخواند اینجا بر بیرون آمدن بخواند اگر امام به بنداشت حدث روی کرد ایند و یکی را حلیفه که معلوم  
که حدث نیست نماز بنا نه شود که این استخلاف بی حاجت است اگر امام به بنداشت حدث روی کرد ایند تا حلیفه که معلوم شد که حدث  
نیست از ابو حنیفه در روایت آمده است که عزاب که بود باقی نماز تمام کند اما ظاهر روایت نماز بنا نه نشود که استخلافی بحث  
بخلاف قیاس ثابت شده است بروی چیزی بر دیگر بنا نتواند کردن اگر چه قیاس می کند که فرضیت را خوانده است نماز بنا نه شود  
با جماع و اگر فرضیت را نخوانده است روا نبود نماز بنا نه شود بقول ابو یوسف و محمد رحم بقول ابو حنیفه روا بود اگر تخلف حدث حلیفه  
کند بقول ابو یوسف و محمد رحم روا بود بقول ابو حنیفه نماز بنا نه شود و اگر چیزی با کرد که هر چه معین شود نتواند که بدان خبر نماز بنا نه  
و یا روی کرد اند به بنداشت انکه مسح سر کرده ام بادت مسح بر آورده ام یا به بنداشت انکه بادت مسح بر آورده ام معلوم شد  
که بهر بنیاده است یازن روی کرد ایند به بنداشت انکه در حیض آمد معلوم شد که بنیاده است اگر به بنداشت آن روی کرد ایند اینهم نتواند بنا کرد  
چنانکه اگر روی کرد ایند یا روی کرد ایند بخلاف آنکه قابل نیست معلوم شد که بروی چیزی نیست یا به جامه بودی و در بناد از روی چیزی  
دانست که نجاست است روی کرد ایند معلوم شد که نجاست نیست یا روی کرد ایند به بنداشت انکه طهارت است معلوم شد که طهارت  
بوده است و بهر چه در نماز بنا نه شود نتواند که بنا کند که روی کرد ایند بنقض طهارت است فی تعصده بناسخ موزه را در میان طهارت  
مسح بر آورده ام بادت مسح بر آورده ام یا به بنداشت انکه بادت مسح بر آورده ام یا به بنداشت انکه بادت مسح بر آورده ام معلوم شد  
بر وقت نوشیدن یا مسح بر آورده ام بادت مسح بر آورده ام یا به بنداشت انکه بادت مسح بر آورده ام یا به بنداشت انکه بادت مسح بر آورده ام  
که قیاس این است که مسح بر آورده ام بادت مسح بر آورده ام یا به بنداشت انکه بادت مسح بر آورده ام یا به بنداشت انکه بادت مسح بر آورده ام

نمازش تها شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرد و بالا است که در نگاه مدت مسح بشود نمازش تها شود و اگر طهارت  
 تمام کرد پیش از آنکه بالای سبک کروی مدته مسح بشود اگر موزه ایست که سبک از پای بیرون می آید آن لطیفه عقوبت باید که موزه  
 بیرون آورد و بعد به پا را بشوید بر نماز بنا کند و اگر موزه ایست که بیرون کردن و بر آب تکلف حاجت آنکه گستر شود نمازش تها شود  
 و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد سه بار وضو یا باند آب بود نیم کرد و نماز گذارد و بعد از آن آب یافت چندانی که  
 چهار مرتبه غسل آید و بر ایوان موزه مسح و انبوه در یک مدته مسح سه بار وضو است اگر چه برین موزه مسح کشیده است ولیکن از مدت نیست  
 پس بدین موزه مسح و انبوه اما اگر مدت مسح باقی است طهارت ساخت مسح کشید نماز شروع کرد در میان نماز مدت مسح کشید و بی  
 نایبند آب است نمازش تها شود نیم کند و نماز از سر گیرد اما اگر نیم در نماز آمده است که در نماز مدت مسح کشید بر یک نماز تمام کند که  
 تیمم را در سر و پای عمل نیست و این مسئله در تجانیس متصل زاید حسن نند و مبسوطی است و در بعضی نسخها چنین آورده است که در سبکی  
 که حدت رساندن رکن بر انداخته شود مگر قیام که در وی قرائت معتبر کرده باشند تا اگر کسی را خلیفه کند آن خلیفه بر خود رکوع رود و اگر  
 وی نیز از بنا باز آید رکوع کند و او را شیخ الاسلام برانالدین هم گفته است که این وجه فاخوذ نیست از برای آنکه اگر کسی را در رکوع  
 حدت رسد وی سبک تمام رکوع سر بر آورد و اجماعیت نماز تها شود پس اگر رکن بر انداخته شود بایستی که نمازش تها نشود و اینجا نماز  
 تها شود و اگر کسی آمد و امام را در رکوع یافت اکتفا کرد پیش از آنکه رکوع فرقی امام را حدت رسید سر بر آورد و در خلیفه که او را خلیفه  
 باید که رکوع رود و آن رکوع از رکن نیابت دارد اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه رکوع امام اول را بر محققان است  
 اما انتقال از رکنی به رکنی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا باز آید باید که رکوع رود و از رکوع تها بود و اگر کسی بگفت با طهارت کامل نظر  
 کرده باشند اگر نماز حدت رسید به بنافث و در راه تها خدیف افتاقت که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گشت  
 نگاه و در راه تها خدیف به بنافث طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواه امام علی بر وی هم گفته است که طهارت باقی بود نماز از سر گیرد  
 و اگر طهارت ساخت و باز گشت و در راه تها خدیف یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر بر آورده ام و در فرق ناطقی هم آورده است  
 طهارت سازد و نماز از سر گیرد اگر بجای نماز آمد و رکنی گذارد و نگاه تها خدیف یاد آمدش که در طهارت دوم مسح نکرده ام اما اجماع  
 که مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی گذارد و تها خدیف یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر بر آورده ام  
 بقول ابو یوسف هم مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها بر عکس این  
 گفته اند حدت بر دو نوع است سنی و سلاوی و این قول ابو حنیفه و محمد است و بقول ابو یوسف هم هر دو یک است سنی آن بود که بر  
 سبزه نهادن و در پیشانی او خلع و خون و آن شود یا کبیر خازوی حدیثی ظاهر شود یا رکوع و در سنی باشد یک گفتار  
 خون روان شود یا عطفه بعد از آنکه از وی ظاهر شود و نیزه صورتها بقول ابو حنیفه و محمد نتواند بنا کردن و بقول ابو یوسف هم نتواند  
 بنا کردن در نمازش از خون حدت الا بدو که جامه است بی تکلف یا تکلف از وی جدا میشود و زیادت از رجمی الوده شود و اگر جامه  
 نروید است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند سنی آن جامه مشغول نشود اما اگر جامه حاصل بود بشوید و بنا کند اما اگر کسی بجا

بروی انداخت تا بخت کم درمی بود و شود نمازش تیار بود اگر در نماز بر از می خون آمد خود را خم داد تا از آن خون جامه بر  
 نرسد مدد پذیرفت و خون یاده شد در معنی حدت بعد از آن تیار شد اگر در نماز حدت رسیدش هر کم کنی به تبارفت روا بود و اگر  
 کنی همچنان حدت گذارد نمازش تیار شود و اگر مقدار کنی تاخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف سجده نماز تیار شود  
 و بقول ابو حنیفه و محمد سجده تواند که طهارت سازد و تیار کند در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدت رسید بر آب نعل آورد  
 چنانکه به نیاز رفت در راه آب پیش آوردند که آن آب ملک می بود یا سنده بود آن آب را گرفت و طهارت ساخت یا بمشعر  
 خوش بنیادش این مشعر را ماند مشعر دیگر گرفت تا زین تیار شود اگر در نماز حدت رسیدش در مسجد آبت در آب جامه نشاید که  
 در آن مسجد استحال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد روا بود اگر آب جامه را با خود و مسجد اندر آورد  
 تیار شد و عمل کثیر شود اگر تا نجس بیرون مسجد نیاید و در می بر بعضی از شایع گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد و  
 مسح سر را باید و در آنجا آب جامه را حاجت جدا اندر آورده شود و انگاه مسح بر سر را از عهد بیرون آید مسح اگر نماز  
 حدت رسید به تبارفت و در راه قرآن میخواند اگر ظرفیت را خواند چنانکه در قیام حدت رسیده باشدش نماز تیار شود اگر آن قرآن  
 میخواند از فرجینه نبایت ندارد چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعود حدت رسیده باشد نمازش تیار شود و آنکه چنانکه زیر رکوع  
 این محل قرآن خواندن نیست و اگر به تبارفت و در حضور اسبه یا بر می شود بعضی گفته اند که نماز تیار شود از برای آنکه در طهارت  
 بر حضور یکا باشد و حضرت بار دوم و سوم دست پس عمل کثیر شود و نماز تیار شود ظاهر این روایت روا بود که اقامت است  
 و اقام طهارت پس عمل کثیر نشود آب دامن دینی کردن همین خلاف گفته اند اگر دعا طهارت بخواند روا بود اگر خطا خواند  
 نماز تیار شود چون طهارت تمام کند نماز تمام کند یا باز مسجد آید و اگر در قمار امام حدت رسیده است و امام نیز تمام  
 در نماز است اتفاق است که باز مسجد آید و آنچه امام می او گذارده است و سخت امر الا حقه اند که در دوم هر کجا امام را ندانند  
 یا به متابعت کند و آن قیام در نماز امام بر لایق لازم نبود و این قیام است کند سنده بود و اگر تنها گذارست با امام نماز تمام  
 کرده است خواه به ابو حنیفه کثیر بخاری است گفته است که مسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند خواه ابو سلمان و جرجان هر دو گفته  
 است که باقی نماز تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است ولیکن باز آمدن ضرورت نیست خواه به ابو حنیفه کثیر بخاری  
 گفته است که من سبک رفتی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام کی در دفعه طلبیدن فتوی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام  
 که از اردل سلمان بلکه بنابر نزد و دیگر بعد از رجوع بر ما بر رفتن داده ام ولیکن این عمل نکرده ام دیگر بنابر نماز گذارد  
 رفتی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام اگر امام را حدت رسید به تبارفت و کسی را از مقتدیان صف اول خلیفه نکرده ام  
 از آنکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش رفت از مقتدیان و او بود اگر امام نیز از آخر صف کس را خلیفه کرد و هر که  
 پیش حجاب گیر و امام وی بود اگر مرد و بر حجاب گرفته هر کس صحیح متابعت کند امام و بود و اگر مرد و صحیح متابعت کردند اگر با  
 مرد و صحیح بود یا کم به دو جمع نماز تیار شود اگر با یکی که صحیح امام آن بود که بادی جمعی و نماز آن گروه دیگر تیار شود و اگر با یکی که صحیح





قضای در کت بردی لازم شود و بگویم هر دو بی تانی فریاد بود که اندلسند بود امام شریف سید خلیفه که از مسجد بیرون رفت و از مقتدیان  
تبا شد و باقی کار امام نظایر دایت تبا شد و محلی بودی که گفت که تبا شد بود اما کار امام را حدت رسید به بازگشت پیشانی انگه از مسجد بیرون رفت  
جماعی اندر آمدند و با امام اقتدا کردند و بقول فرمود روایند و بقول علی علیه السلام و دست اند که وی حکما و نایب است یکی از ایشان خلیفه کرد و این خلیفه  
نمیداند که امام چه کرده است اگر در قضای می مقتدیان یک یک شدند باید که در اعلام کنند بعلل امام این قید کرده است وی باقی کار امام تمام  
کند وی و قضای بهیچ قانده خبر و اگر چه مقتدیان یک یک شدند و قیده اند و بهیچ قانده است که اندکاه وی شارت کند تا ایشان بشینند وی  
بر خبر و دیگر کت نماز دیگر کند و بشینند و انگاه مقتدیان بر خبرند و اگر کت نماز کند از باز شارت کند تا ایشان بشینند تا ایشان خبرند و دیگر  
کت نماز دیگر کند از حاصل اگر نماز چهار کت است چهار کت نماز بهیچ قانده که از اینجهن ترتیب که نخست امام یک نماز و انگاه مقتدیان و هر  
چهار کت نماز قرات خوانند از برای انکه ایشان باقی اند و مسبقی ان قرات خبر بود و اگر باقی باشند قرات خوانند و این ندارد  
پس قرات خوانند و اگر نماز دو رکعت بود و رکعت دوم قیده اند چنان ترتیب که گفته آمد نخست امام که از دو رکاه مقتدیان که جماعتی اندند  
امام را در قیام یافتند و اقتدا کردند امام را حدت رسید یکی از اینها را خلیفه گرفت خلیفه نمیداند که امام چه کرده است اگر در کارگان باشند باید که  
ویرا خبر دهند بعلل که امام چه کرده است و اگر در کارگان بشینند بهیچ ترتیب که رکعت را پانزده قیده اند امام اشارت کند تا ایشان  
بشینند وی بر خبر دیگر کت کند از دو قیده و از مقتدیان بر خبرند و ان رکعت نماز که امام آوردند پانزده بر همان ترتیب که در مسله  
اول گفته آمد باقی نماز امام کند اما در دو قیده اند یافت و اقتدا کرد و شست و امام را حدت رسید و بر خلیفه کرد و این خلیفه نمیداند  
که قیده اول است یا قیده آخر که در کارگان بشینند باید که در بعلل خبر دهند و اگر کسی در کت نیست باید که این قیده را متعبر کند و خبر  
و چهار کت نماز که از دو رکعت و هر چهار رکعت قرات خوانند بهیچ ترتیب که نخست امام یک نماز و انگاه مقتدیان از جمعه و بیرون  
آیند و اگر در خبر چهار کت است امام دو رکعتی آخر قرات بخواند و در وی آخر یکی از بلوی اقتدا کرد و بر حدت رسید این مسبقی را خلیفه کرد اگر این خلیفه  
درین دو رکعت در یکی رکعت قرات بخواند نماز تبا شد و چون می باقی نماز امام را تمام کرد و بقضا مسبقی را بخاست اگر در وی مسبقی  
در دیگر کت قرات بخواند نماز تبا شد و ان امام اول از بنا باز آید و ان دو رکعت قرات بخواند است درین دو رکعت و دیگر نماز بخواند باقی ملاحق  
است این چهار کت فریضه است که در هر چهار رکعت قرات بخواند نماز تبا شد و اگر مسافری بقیم اقتدا کرد امام را حدت رسید و بر  
خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر و بشیند نماز تبا شد و بود که متابعت امام نماز وی چهار کت شود و قیده اول واجب شود و اگر چه تبا شد و از  
برای انکه وی خلیفه در تمام کرد باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر و شست و بر او بود که اگر وی تیر بر سر و بشیند بر او بود که  
مقیم مسافر اقتدا کرد امام را حدت رسید این مقیم را خلیفه کرد بر سر و بشیند و اگر بشیند نماز تبا شد و خلیفه در تمام کرد باقی نماز امام است  
اگر امام بر سر و شست و نماز تبا شد و اگر در خبر بر سر و بشیند نماز تبا شد و این مسله است که اگر مقیم بر سر و بشیند نماز تبا شد و اگر مسافر بر سر و بشیند  
نماز و بود اگر امام را حدت رسید مسبقی را خلیفه کرد و بر شستن باقی بنیاد که مسجلی نیست و قیده این بنیاد که مسجده ملائمه بر نیست و دست بر شیند  
بنیاد که مسجده نیست این خلیفه را باید که مسجده صلیبی تلاوت کند و قیده از وی یکی را از کارگاه خلیفه کند سلام و سهودی سپورا



متابعیت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای سبوقانه بخیر و اگر نماز تنهایی گذارد رکعت آخر را سه سجده اول بر رکعتی  
بوی افتد کرد ویرا حدیث رسید ویرا خلیفه کرد و سجده امام کرد یعنی قبل از آنکه بنیاد رکعت برای آنکه سجده را یاد آورد رکعت نماز کند  
بدان تمام شود و یا نمازی محبوب بود و یا جاهل بدینست اما سخن آنست که اگر در فرضیه نیست احتیاط دیگر آنکه سبوقانه بعد از  
تکبیر نماز امام آوردن فرضیه است پس وی سجده را آورد تا حکما نماز امام تمام شود تا وی سبوقانه را من کل وجه بعد از تمام  
نماز امام آورد و چون امام از بنایا یاد آن سجده و قعد را آورد تا از سجده بیرون آید اگر امام را حدیث رسید سبوق را خلیفه  
کرد امام را یاد آنکه نمازی بر پشت که ترتیب سابق نشد است ویرا نماز تنهایی شود و خلیفه مقتدی را یاد آورد که ویرا وقتی یاد آنکه  
که وی مقتدی شده است و نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند سبوق باقی نماز امام را تمام کند که یکی از رکعات را خلیفه کرد سلام  
وی بقضای سبوقانه برخاست ویرا نیز یاد آنکه نمازی بر پشت ترتیب سابق نشد است ویرا نیز نماز تنهایی شود مقتدی را نیز یاد  
بود که ویرا وقتی یاد آنکه است که نماز مقتدی آن تمام شده است و وقتی که حکم تنهایی کردن گرفته است بر جمعی نمازی تنهایی  
نماز مقتدی آن نه اگر امام باشد رسید سبوق را خلیفه کرد و خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و یکی از رکعات را خلیفه کرد پس سلام وی  
بقضای سبوقانه برخاست و سبوقانه را سه سجده نهاد امام اول یاد آنکه نماز که من یک سجده از رکعت اول مانده امام نماز تنهایی  
اگر امام نماز چهار رکعتی میگذازد و بر رکعت دوم برخاست یکی از بوی افتد اگر امام را حدیث رسید ویرا خلیفه کرد که این خلیفه  
رکعت سوم را آورد و بر رکعت چهارم برخاست یکی از بوی افتد اگر دو رکعت سید این سبوق را خلیفه کرد این خلیفه  
چهارم هر از سجده آخر آورد یاد آنکه نمازی بر پشت که ترتیب سابق نشد است نماز تنهایی شود اگر نمازی یاد نیاید  
حدیث رسید اگر دو رکعت باشد چهار رکعت سازد بنا کند نماز تنهایی را و اگر از سجده بیرون رفت کسی را خلیفه کرد نماز مقتدی آن تنهایی  
شود ویرا آورد اگر پیش از آنکه از سجده بیرون نشد آن سه امام باز اندکی از ایشان را خلیفه کند و با باشد وی قعد آورد یکی از  
در رکعات خلیفه کند سلام آن سه امام نماز خود تمام کند و سخت لاخفا نماند و آنجا سبوقانه امام اول میگفت گذارده است سه  
رکعت لاحق است امام دوم میگفت گذارده است یک رکعت سبوق بد و رکعت لاحق است و امام دوم میگفت گذارده است و بعد از  
سبوق است یک رکعت لاحق اگر امام اول را خلیفه کرد و امام دوم و سوم و نیز رکعت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم متابعت  
کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون که سلام دید ایشان بر خیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کند و بر امام دوم  
یک رکعت سبوقانه بود و بر امام سوم دو رکعت امام را حدیث رسید از امامت مغضول شود و بانه اگر در قضاوی مقتدی آن اهل اند  
تا یک کسی را خلیفه کند با یک کس خود پیش نرود اگر امامت مغضول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل امامت را امام را حدیث  
رسید حکم نماز مقتدی چه شود در صلوة و یا اگر امام منهای خلیل ابو حنیفه هم روایت می کند که مقتدی را نماز تنهایی شود حسن زیاده  
ابو یوسف روایت می کند که بحدیث رسیدن امام مقتدی امام میشود و امام مقتدی تا اگر در سجده باشد چهار رکعت سازد و  
مقتدی خود را متابعت کند و را بود که وی متعین شد است امامت را تا اگر در سجده بود گوید ای مقتدی تو در آن است و

که معین شده است امامت را بر او باز دارد و با وجود آن امام را نماز تبا نه شود اگر جمعی سنت نماز میکنند از ندیک اندر مقتدیان قاری است فرض  
 گذارد اهل سنت امامت را باقی می است و کنگ صاحب جرم سیاهی رسیده و نطقی گذار امام را حدت رسیده گفت ای قاور تو اندر ای از انزیر  
 که آن قاری معین شده است امامت را نماز زوی از ان مقتدیان را و با وجود امام اول را نماز تبا نه شود و اگر امام مسافر است و در قضا  
 وی یک مسافر است اهل امامت را باقی میمانند ولیکن اهل اندر امامت را یک کعت گذارند و وقت نوشند امام را حدت رسیده گفت ای  
 مسافر تو اندر ای از ان روی که مسافر از ان معین شده است امامت را نماز زوی از ان مقتدیان را و با وجود امام اول را  
 نماز تبا نه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد و روایت کتاب نیست که نماز تبا نه شود از برای آنکه هم از ابتدا ای بیرون وقت اقتدا مسافر  
 بمقیم در فرضیه چهار کعتی نماز را بنمود و در انتها خلافتش نیز درست بنیاد شیخ الاسلام بران الدین هم گفته است که را و بود که  
 این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل بر آنکه اگر این امام مقیم بر سر دونه نشینند نماز تبا نه شود از برای آنکه اگر امام اول بخیر  
 از نشستی نماز تبا نه شدی خلیفه را حکم سپرد بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز بخیر امام اول است اگر خود مسافر  
 خلیفه کردی و این خلیفه نیست امامت کردی نیست اقامت دی در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر دونه  
 نشینند نماز تبا نه شود و بسیار جا بود که را تبا نه را و بنمود و لیکن در انتها را و بود دلیل بر آنکه خطیب خطبه گفته است و احث  
 رسیده کسیر را خلیفه کرد با امامت که وی خطبه نشنیده است روا نمود اما اگر جمعی بر پای شدند امام واحد رسیده کسی را خلیفه کرد با امامت که  
 خطبه نشنوده است روا بود و اینک از ابتدا امامت وی روا نمود و در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار کانی را در کعت  
 اول بر سر سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و در احث رسید این مسبق را خلیفه که این خلیفه را بایستی که آن سجده  
 آوردی نه آورد و در کعت دوم را بر سر سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و در احث رسید این مسبق را خلیفه که این  
 خلیفه را بایستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد و در کعت معلوم را بر سر سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و در احث  
 رسید این مسبق را خلیفه که این خلیفه را بایستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد و در کعت چهارم را بر سر سجده  
 اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و در احث رسید این مسبق را خلیفه که این خلیفه که امام هم است باید که چهار سجده  
 بسیار و یکی از مدرکان را خلیفه کند لسلام وی بقضا مسبق فانه بخیر و پیش از آنکه وی آن چهار سجده آوردی آن چهار امام  
 باز آمدند در کدام سجده ویر متابعیت کند و رکعتی که پیش سجده که لا تحانه ایشان بدان تمام شود اتفاق متابعت کنند  
 و بر سر سجده که در مسبق فانه خواهد آمدن متابعت کنند باقی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه احتجاب است باز راه فضیلت  
 خوابه امام ابوحنبل کبر سنجاری هم گفته است احتجاب نیست که متابعت کند ابو سلیمان جور جانی هم گفته است احتجاب نیست که متابعت  
 نکند و در فرضیه چهار کعتی امام را در قعه اخیر با و آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده ام ویر احث رسید مسبق را خلیفه  
 که هر چهار رکعت مسبق است روا بود و وی چهار سجده آورد و قعه از مدرکان یکی را بسپود و سلام خلیفه کند و وی سهواً متابعت  
 کند و انگاه بقضای مسبق فانه بخیر و اگر لا حثی را خلیفه کند که هر چهار رکعت لاحق است خوابه امام حسان شمسید ترجمه





چون رسول غم فرمود که حال نیست مرزنی را اگر ایان آورد بحد استیالی خود داخل بر روز قیامت که بفر روز زیادت از شش سال و روزی که  
 شوی دی یادی بود یا دور هم حرمی باوی بود پس معلوم شد که مدت سفر شش سال و روزی است که مسیح المصمم علی خفیه بود و الحیده  
 و المسافر ثلثه ایام و لیا لیا و این الف و لام در اول اسم حسن بود و مخی جهان بود که بر مقیم مسیح کشید و بیوزده یکشنبه روز بهر  
 مسافری شش سال و روزی که مدت سفر که از شش سال و روزی بود و مسافر بر او بر عموم این حکم ثابت گشت و بی این است که در سفر  
 شش سال و روزی است تا این حکم بر عموم ثابت توان داشت و در حصارید نخم الدین عهد مذکور است که رفتن الاغ را اعتبار نیست  
 کردن را اعتبار نیست چنان باید که روزنامه یا باید ادا کاروان بکشند فرود آید شبگاه و چنانکه مجهود رفتن کاروان  
 شش سال و روزی باشد مدت سفر تمام است نماز و کذا در روز و کشته اند اگر چه در عماری باشند که بیخافه فرمود و مسافر  
 مسیح کشید زیادت از شش سال و روزی است که مدت سفر شش سال و روزی است مسیح کشید که شش سال و روزی است که شش سال و روزی است که شش سال و روزی است  
 شرح خطی و بی را حکم خشکی است خواجده نام اجل حرمی هم میگوید که کشتی را حکم خشکی نیست که وقتی فروری اب رود و تیر رود  
 بسیار رود و وقتی که بر وی رود است و در اعتبار نیست اما ظاهر و آید است که کشتی را حکم خشکی نیست شش سال و روزی  
 برود و تیر فی و آید است نماز و شود و خوردن و نوزده مباح شود و شافعی هم میگوید که اگر سفر طاعت میرود نماز و کند و روز و نوزده  
 اگر سفر حقیقت میرود نماز چهار کذا و روز و نوزده بخورد بر قول علماء ما راجع تفاوت نیست میان سفر و طاعت و میان سفر  
 حقیقت بر قول شافعی هم مسافر نماز چهار کذا در غرض است و کذا در این جهت است پس لغیرتیه عمل کردن فاضلتر  
 که جهت علماء ما راجع گفته اند هر که در سفر نماز چهار کذا در نماز شود دلیل بر آنکه رسول هم میگوید که نماز بیارت که بعد از وضو چهار رکعتی  
 بر سر و سلام و این حدیث فرمود قال البی عن اعمو صلوات الله علیه یا اهل کفر فاقوم سفر و این که مسافر و چهار کذا در این غرض است  
 کسی را داعی نماز کذا در این همچون رسول غم نبود معلوم شد که مسافر نماز کذا در این دو اولی بود مسیح کشید در سفر غرض است  
 قول شافعی هم نیست که نماز چهار کذا در روز و نوزده بخورد که عایشه رضی الله عنها در سفر نماز چهار کذا در علماء ما هم میگوید که بی و در میان  
 هر جا که رسیدی بخانه فرزندان خود و آیدی پس بی مقیم بود بر قول علماء ما هم در سفر غرض است آنست که نماز و کند و اگر پنجشنبه  
 روز و نوزده بخورد که بیغام هم روز پنجشنبه نماز چهار کذا فی را بر سر و کانی سلام داد و گفت که بیضی ای اهل که نماز خود را تمام کنید یا مسافر  
 یا یا اینجا چند مسئله معلوم شد که مسافر نماز و کند و دیگران که اقتدار و وضو کذا در بطوع کذا در و انبوا و اگر و ابودی رسول غم  
 بر چهار کذا در بی و در و آخر رسول غم بطوع بودی امر قوم با وضو پس آنست که اقتدار و وضو کذا در بطوع کذا در و انبوا مسئله  
 کثیرین مدت اقامت چند نیست بر قول شافعی چهار شش سال و روزی است و بر قول علماء ما هم پانزده شش سال و روزی است شافعی هم میگوید  
 که اگر المؤمنین عثمان رضی الله عنه چهار روز و نوزده نماز چهار کذا در علماء ما هم میگوید که آن نماز آن بود که در مکزی غرض است  
 و بی سوال کرد که بعد از نماز بیاضی که نماز چهار کذا در بی گفت من اینجا بیاضی است ام ایستاد استوار نمی آید سوگند خود که  
 من در مکزی بیاضی است ام حجت علماء ما راجع آنست که کثیرین مدت یا کی حیض یا نوزده شش سال و روزی است پس باید که مدت اقامت شش





در که در آمدی حکم آن نیت اول ناز چهار بنده است عیسی بن ابان هم گفته است عجب واقعه شد که در یک سلسله و در غلط افتاد عالم  
 بود و صاحب اخبار قدم در کوی احیای نهاده از علم فوجیدان بیاسخت که نام وی در کتب مذکور شد تا وصل وی در جهت کتب شد اما  
 این سلسله و جند و سمرقند از بهر معلومی وضع کرده اند که چنانکه اگر بخند می سمرقند آمد و نیت اقامت کرد که باز ده شب از روزیم بدرغم  
 و هم بسمرقند با ششم این نیت اقامت درست نبود اگر گفت روزی بدرغم با ششم و شبها بسمرقند خواهد نام بگویند از ده روم میگوید که نیت  
 اقامتش درست نیاید و از سمرقند تا بدرغم سه فرسنگ است از بهر آنکه از بدرغم بسمرقند آید از باز ده شب از روز چندی کم شود اما ظاهر  
 روایت اینست که مقیم شود اگر این مسافر بدرغم است گفت شبها بدرغم با ششم و روزی بسمرقند با ششم است آید اما در زاد و اصل  
 صلوه خواهد نام بگویند از ده روم میگوید که نیت اقامت از دنیا بدین مقیم خواهد نام زاده شود کم گفته است که این جای بود که نیت اقامت  
 زیاده از باز ده شب از روز کرده است این سخن سمرقند بدرغم و از بدرغم بسمرقند روز کاری کم باز ده شب از روز و نیت اقامت باز ده  
 شب از روز کرده است درست نیاید **مسئله** اوطان سه است یکی وطن اصلی است و یکی وطن مستعار و یکی سکنی وطن اصلی آن  
 که ناز بود وی و زن فرزند وی و راجع بود وطن مستعار آن بود که نیت اقامت کند باز ده شب از روز و وطن سکنی آن بود که غلام  
 باخریم از شهر کرد وی بطلب غلام باخریم رود با خود گوید که این منزل بان منزل خدایم می خرید که بروم مسافر شود چون باز کرد اگر  
 از اینجا بماند وی مدت سفر خود مسافر شود ناز و کند و وطن اصلی هر وطن اصلی را بر دارد و وطن مستعار و سکنی را نیز بر دارد اما  
 اصلی را بر ندارد و صورت سلسله چنان بود که بخند می بسمرقند نیت اقامت کرد و بر این وطن مستعار بود اما اگر در سمرقند نیت اقامت  
 بر این وطن اصلی شود وطن اصلی سمرقند بخند و یکی سمرقند اگر در یازده بخند را بر گیرد یا نیت اگر در بخند زن دارد بگوید و بر وطن اصلی  
 یکی بخند و یکی سمرقند اگر در بخند زن نبود وطن اصلی می سمرقند بود و وطن اصلی بخند بر ناز ختم شود اگر چه در یازده بخند بماند که  
 اعتبار زن خواستن راست دلیل را که رسول عم می بود بعد نیت رفت زن خواست مدینه شد باز رسول  
 عم از روی ساری که بود و برادر که ملک و اسباب بسیار بود بخو استن زن مدینه شد پس معاویه  
 که اعتبار مرزن خواستن راست ملک را و اسباب را اگر از وطن مستعار بسکه میرود محمد درم نسیله  
 را بر بنده که بخند نهاده است چنانکه غلامی داشت که بخت و میا بدرغم نشان دادند گفت بر  
 بیایم باز کردم رفت و نیافت و بجای دیگر نشان دادند گفت بروم بیایم باز کردم بر حسب بدین  
 طریق رود ناز چهار کند که آن سکنی هر سکنی را بر گیرد و اگر بنده نیافت و باز گشت اگر از اینجا که  
 و نیست تا وطن مستعار مدت سفر ناز نیت چهار کاسبی کند و اگر هم از اینجا قصد بشهر خود کرد و اگر بر زن  
 بشهر کند از ناز دو کند و اگر اگر بشهر ناز نیت چهار کند و اما وطن مستعار مدت سفر است مستعار و کند از ناز  
 بشهر اندر آمدیم ناز دو کند که نیت اقامت نکند مقیم نشود اگر از وطن مستعار قصد سفر کرد و از بهر شهر رفت



باره از دانش و بشهر اندر آمد و بی همچنان مسافر بود تا نیت اقامت نکند که قصد باقره و عمر مستعار را برگیرد و در مسافر و راهی  
 کو فخر و ادب نماید است اما اینجا آورده ایم از برای معلوم در جای که وطن اصلی است از اینجا قصد سفر کرد و باز بعضی بیرون رود و مسافر  
 نشود چون از سفر باز آید در بعضی اندر آید بی آنکه نیت اقامت کند متعین شود و دلیل بر آنکه بعیر المؤمنین علی رضی در بصره بود و بعضی  
 حاشی بود بجای بعضی گفت چون از اینجا بیرون رویم مسافر شویم و چون باز ایم اندر ایم بی آنکه نیت اقامت کند متعین شویم  
 از جای که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و حکمت سفر رفت بر افتادش اینجا متعین شود **مسئله** اصلیت که معتدیا  
 در قضای امامت اقامت کند درست آید و در آن نادر عمل کند اگر مسبق نیت اقامت کند این نیت اقامت در حق نماز عمل کند  
 اگر لایق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام کرده است نیت اقامت وی درین نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است نیت  
 اقامت درین نماز عمل نکند صورت مسئله چنان بود و هم فرزند از سر فرزند بخار و دو سفر فدی آید و بیرون بعضی مسافر می  
 کردند و بیرون در احداث رسیده بنیابار گشتند و از اینجا بیرون بعضی نیت طهارت سازند بنیابار نماز را اینجا می خواند و تمام کند  
 با اتفاق اگر قصد شهر اندر آمدن کردند و اینجا بیرون بعضی اب یافتند طهارت ساختند و نیت بخار نماز چهار گانه اندر آید و تمام کنند  
 همان دو تمام کنند پسند بود و اگر پیشه اندر آمدند نماز طهارت سازند این مسئله از چند وجهی نیست هر دو لایق اند و هر دو مسبق  
 یا یکی لایق است و یکی مسبق یکی هم لایق است و هم مسبق اگر امام در نماز است همه جاهلها بیرون نماز چهار گانه اندر آید و تمام نماز تمام  
 کرده است مسبق چهار تمام کند لایق دو و اگر یکی هم لایق است و هم مسبق اگر چه امام نماز تمام کرده باشد نماز چهار تمام کند  
 از برای آنکه نیت اقامت وی در مسبق فانه عمل کرده است لایقانه متعین مسبق فانه شود نماز چهار تمام کند اینهم جای بود که  
 وقت باقی بود اگر وقت بیرون رفت باشد نیت اقامت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر وقت باقی بود ایشان این نماز را  
 بر خود تمام کردند و نماز چهار گانه را باقی نیت از عهده بیرون آید محمد حسن از این مسئله را در و بیجا که و شام نهاد است اما  
 اینجا آورده ایم از برای معلوم شدن بخدا و بی بقصر سیر می رود نماز چهار گانه را در و اگر کو فی بقصر سیر می رود هم نماز چهار گانه را  
 اگر بیرون از قصر کو فیه یا به بقصر می رود نماز چهار گانه را در که بیرون در پیش مدت سفر نیست اگر بخدا و بی کو فیه می رود نماز و گذارد  
 و اگر از کو فیه به بقصر رود نماز و گذارد و اگر بخدا و بی کو فیه می رود بقصر سیر اندر آمده نماز شتر و عهده که بر افتادش گفت باز که در  
 به بقصر و در نماز چهار تمام کند چون تمام کرده باشد باز بر افتادش گفت کو فیه می رود نماز چهار گانه را در که در پیش مدت سفر  
 نیست چون کو فیه رفت باز بقصر می رود اگر بیرون قصر می گذارد نماز و گذارد و اگر بقصر اندر آمد طاهر روایت و گذارد حسن روایت  
 از ابو حنیفه روایت میکند که چهار گانه را در بنابر آن اصل است که بخدا و بی در قصر سیر نیت اقامت میکند طاهر روایت و در است  
 نیاید حسن روایت از ابو حنیفه روایت میکند که درست آید اگر کسی اسانی به بخدا و رفت نیت اقامت کرد این وطن و در مستحق  
 اگر از اینجا بسکبی بیرون می رود چنانکه بخیر و جود و جود و قصر سیر نماز چهار گانه را در اگر کسی بیرون از اسانی در قصر سیر نیت اقامت  
 کرده قصر می شود و مستحق بخدا و اگر که از اینجا کو فیه رود نماز چهار گانه را در اگر سیر بخدا و در نماز چهار گانه را در اگر که از اینجا کو فیه

قصد شهر خود کرد که بیرون قصد کند اردو نمازد و کند اردو که بجهت نذر آید نماز چهار کند اردو اگر کوفی باز ن خود بمکه میرود چون بجای  
 رسید برخواست و گفت بر بیدارم و بماند گشت که بیرون کوفه کند و نمازد و کند اردو و اگر کوفی نماز چهار کند اردو اما اگر بمکه نذر  
 آمد نذر روزی چند باشد نذر آنجا قصد کند و کند که بیرون کوفه کرد یا بکوفه نذر آید نمازد و کند اردو برای آنکه وطن مکه  
 و وطن کوفه بر گرفت چنانکه مردی سو کند خور و کند امر و بدین خانه اندر نماند ششم رختها بیرون آورد و میان کوفی بنهاد و بین  
 باقی بود از برای آنکه وطن اصلی باید با بین بر آید کرد و اگر مسلمان نماز پیشین در شهر گذارد وقت باقیست مسافر باشد و  
 نماز دیگر گذارد مسافر پیشین آنکه قیاب فرود رفتی بدل قیادش معلوم شد که بیرون نماز و آمده است نماز پیشین بر آید  
 قضا کند و نماز دیگر اقمیانه اما اگر قیاب فرود رفت آنجا بدل قیادش معلوم شد که بیرون نماز و آمده است بیرون نماز را مسافر  
 قضا کند و اگر نماز پیشین در شهر گذارد و چندانی توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت و آنجا مسافر شد نماز دیگر  
 مسافرانه گذارد و پیشین آنکه قیاب فرود رفتی بدل قیادش معلوم شد که بیرون نماز و آمده است بیرون نماز اقمیانه قضا کند  
 اگر قیاب فرود رفتی و آنجا بدل قیادش نماز دیگر مسافرانه قضا کند و نماز پیشین اقمیانه مسافر بر سر دو شست  
 یا آیدش که اگر گشت قرات بخواند ام اگر جایست که نیت قامت در نیت نیاید باز تبا شود اگر جایست که نیت قامت در  
 آید نیت قامت کند در آن دو گشت قرات خواند قبول بوجوهی سه درج و او قبولی درج نماز تبا شود و اگر این دو  
 امام را اندر بعد از قعه معتبره امام بعضی از معتقدان اسلام داند و در وقت نماز ایشان تبا شود و نماز معتقدان که در قعه  
 امام باشند چون امام نیت قامت کند نماز ایشان چهار شود و اگر همه بر سر متابعت کنند نماز و او اگر همه مخالفت کنند  
 و سلام دهند نماز ایشان تبا شود و اگر متابعت نکردند سلام داند امام سلام دهد و ایشان را اعلام کند که نیت قامت  
 کرده امام ایشان بر خیزند و رکعت نماز را بخانه گذارند از عهده بیرون آید مسافر بر سر دو شست و بقیام بیرون بر جاست بفرمود  
 یا ایستش که حاجی سلام دهد و او را او بتر آن بود که باز کرد و سهو قعه اردو بقیام بیرون آید مسافر بر سر دو شست  
 و بقیام بیرون بر جاست بفرمودشی چون بر کوع رفت یا آمدش که بر سر دو شست است باید که باز کرد و قعه اردو سهو  
 اما در کوع نیت قامت کرد نماز وی چهار شود تا اگر بر سر دو شست نذر و او و لیکن اجماع است که آن قیام و رکوع را باید کرد  
 که آن وقت آن قیام و رکوع و یا تطوع بود اکنون فریضه شد و تطوع از فریضه نیابت ندارد و جماعتی میماند بسیار قیام  
 کردند اما بر سر و سلام داد و میماند بگذارند میماند بر جاست در آن میماند قرات خوانند یا فی اختلاف متشیخ است  
 گفته اند که بیحقوق اند خوانند بعضی گفته اند که چون لاتی اند و خوانند بعضی گفته اند که بیحقوق تنها گذارند و چون امام در دول  
 خوانده است آن از قرات ایشان نیابت دارد و لیس ایشان در دو آخر بخیر باشند ظاهر بر آید آنست که در حق قرات بیحقوق  
 لاتی اند و خوانند در حق بیحقوق اند بسیارند و خواهد امام را بد فرمود که گفته است که در حق قرات بیحقوق تنها گذارند و  
 دوی آخر بخیر اند و اگر سهو افتد آن سهو را ندانند و بخیر کسی که گفته است که خوانند و بقیه بوجوهی سه درج گفته اند خوانند

یکی از شاگردان فقیه ابو جعفر هم در بغداد رفت و بمحصل کرنی هم درآمد کرنی هم شاگرد از اسامی می گفت تا بن مسند رسید گفت بمقیم  
 گذاردن میخانه بر بنزد و خدو اند شاگرد فقیه ابو جعفر گفته استاد من میگوید که نخواهد کرنی هم گفت استاد تو کیست گفت استاد  
 من فقیه ابو جعفر هم کرنی هم گفت باری من میگویم که نخواهد شاگرد فقیه ابو جعفر هم چون بداند با فقیه ابو جعفر حکایت میکرد فقیه ابو جعفر  
 بغداد رفت و بمحصل کرنی هم درآمد و نشست اتفاق کرنی همین مسئله آغاز کرد و گفت که مقیم گذاردن میخانه بر بنزد و خدات  
 خواند فقیه ابو جعفر هم گفت که نخواهد کرنی گفت مگر تو فقیه فراسانی ابو جعفر هم گفت بل من فقیه ابو جعفر هم کرنی هم گفت وقتی که شاگرد  
 از مسئله میخانه شود و مشکلی افتد و میان ایشان کشاید با ستاد باز کردند و اگر ستاد اندر مسئله میخانه شود و میان  
 ایشان کشاید بکشد باز کرد فقیه فراسانی بوی و فقیه عراق منم کتاب باز کردیم هر چه کتب بود بران به هم کرنی کسی را  
 که فلان کتاب را بر یاد آورده باشد بود که خواند فقیه ابو جعفر گفت که نخواهد کرنی هم گفت که فلان کتاب دیگر یاد آورده  
 هم نبوده بود که خواند فقیه ابو جعفر گفت که نخواهد کرنی گفت کتاب میگوید که خواند شما میگوید که خواند و از کتاب یاد  
 آورده بر بنو فقیه ابو جعفر گفت مرید از کتاب یاد آورده تر نبود و لیکن نه همچون من مروی من از کتاب یاد آورده نرم  
 اصل محمد است بیا یاد آورده مبسوطا اول مسئله بود که خواند از پاک کرده است و حاشیه کتاب مسئله بود که خواند  
 فقیه ابو جعفر هم بر خاست و گفت که من یاد میکردم این مسند و شنید کرنی هم هیچ حدیثی که فقیه ابو جعفر هم روزی چند  
 باشد فقیه ابو جعفر اجابت نکرد کرنی هم و بر اشتیری داد فقیه ابو جعفر هم و بران شتر نشست و کرنی هم مهار شتر گرفت  
 و باز از بغداد بری آمد و میگفت ای مسلمان دل شاگردی کشید تا نیر استادی بایستد کرنی هم از ان قولی هجوم کرده است  
 از برای آنکه در حضور خلیفه تر آورده است که در آن میخانه خدات نخواهد که شتر و غنای ایشان اول با ما است درست آمده  
 است ایشان چون حقی باشد خواند جماعتی مقیم و مسافران مسافری افتد که در امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم  
 بنفاست باید که مسافران و بر متابعت کنند میخانه متابعت نکنند تا اگر امام نیت اقامت کرده باشد غایر مسافران بسبب  
 متابعت وی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام ساز از الطوم باشد و اقامت الطوم گذار و بطوم گذارد است آید  
 اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بران دو رکعت طوم شود و میخانه را فقیه افتد او فقیه گذار بطوم گذارد است و میخانه  
 تابه شود بدان میخانه متابعت نکنند شش تا امام سلام و بد ایشان را خبر و بد که من نیت اقامت کرده ام ایشان را خبر  
 و دو رکعت نماز اقامت گذارند و اگر فراموش نماز دو رکعت نماز میخانه گذارند از برای آنکه سفر معین است نیت اقامت  
 که در اینک در شتر معین بشک حکمی ثابت نشود تا اگر امام بیستان خواسته بود ایشان دو رکعت نماز میخانه گذارند از بعد  
 بیرون آیند اگر میخانه را در حضور نماز فوت شده است در سفر قضا میکنند با اتفاق چهار گذارند و اگر مسافری را در سفر نماز فوت  
 شده است در حضور قضا میکنند و چون شافعی به چهار قضا کند از برای آنکه ضرورت که در سفر بود نماز و بقول علما و اجماع است  
 همان دو قضا کند که در قضا نماز اعتبار وقت خوب رکعت و در اوقات و وقت اول و ثانی این خلاف جای بداید که تو فکر



اما اگر مسافر قادر السبحه و مقید کرده باشد باید که باز کرد و متابعت کند که اگر باز نکرد و نمازش تباه شود و اگر اتمام را نمازی بیاورد که قریب  
ساقط نشده است و بقول ابوحنیفه هم نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد بن روایه و ابو حنیفه و ابو حنیفه  
رضی الله عنه که مسافر و نهاده اند و نمازش تباه شود و طاهر روایت کرده و ابو حنیفه و ابو حنیفه و ابو حنیفه و ابو حنیفه  
صحت پیدا می‌شود اما کسی را خلیفه کردی نیت اقامت کردی نماز تباه شود و اگر مسافر را خلیفه کرد و انکار نیت اقامت کرد  
این نیت اقامت در حق نماز وی عمل کند ولیکن در حق نماز دیگران عمل نکند اگر خلیفه نیت اقامت کرد و این نیت در حق وی  
عمل کند ولیکن در نماز دیگران عمل نکند که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز است و اگر مقتدیان نیز نیت اقامت کردند که  
خلیفه در تمام کردن باقی نماز است نیت اقامت ایشان درین نماز عمل کند و نماز ایشان چهار شود ولیکن چون این  
باقی نماز اول را تمام کند مقتدیان در آن دو رکعت می‌ماند که بازند و بر متابعت بکنند کسی نماز خود را تمام کند و اگر برادران  
دو رکعت دیگر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر خلیفه باقی نماز را تمام کرده بود انکار مقتدیان نیت اقامت کردند  
این نیت ایشان درین نماز عمل کند و اگر تمام مقتدی را خلیفه کرد نماز کسی چهار شود که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز است  
است چون خلیفه باقی نماز را تمام کرد و بقضای مقتدیان خود برخواست مقتدیان می‌گویند که در نیت متابعت کردند و اگر  
گفتند نماز ایشان تباه شود و اگر مقتدیان مسافران در دو رکعت و بر متابعت کنند نماز ایشان تباه نشود از برای آنکه دو  
مسافران طلوع بود و وقت طلوع گذار بفریضه گذار درست آید و اگر تمام است چون خلیفه باقی نماز را تمام کند و اگر  
در نماز خلیفه کند سلام و سهوی و سهو را متابعت کند ولیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد و نیت  
آنکه می‌باید نماز تباه شود و اگر خود بعد از سلام داد و سهو آورد نمازش تباه شود و سهو از مسافران ساقط می‌شود و سهو را  
مصلح نماید و اگر مقتدیان در آن سهو و بر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر بفراموشی سلام داد و سهو آوردان  
سلام و بر نماز دیگران نیارد و از سهو نیابت دارد و اگر پیش از سلام بعد از سهو آورد بقول شافعی هم نیابت دارد بقول  
علاء هم نیابت از سهو پیش از نماز و اما خواجه امام زید بن محمد گفته است که مسئله منسوخ است و اگر از سهو پیش از نماز  
نیابت دارد این خلاف در حق استیجاب نیست در فرضی که در سفر و در مرض و در مطهر بقول الکسیری قصر و جمعه و ابو یوسف  
شافعی هم در سفر و مرض و در مطهر و در نیت و بقول علماء ما هم قصر و جمعه روانه و خبر و عرفات حاجیان را از برای  
اقامت سنت مسکن که آن حاجیان را سنت است یا جای که خطر باشد جای دیگر روانه و حاج را سه خطبه سنت است و فریضه  
یکی می‌باشد از برای ترتیب احرام گرفتن یکی را بعد از نماز برای ترتیب سنگ انداختن یکی تباه از برای ترتیب طواف کعبه  
از فرج همان روز آموزند که عمل کنند و بقول علماء ما هم پیش از نماز و نماز دیگران که نماز کردند و اگر نیت نارسیده به نیت احرام  
گرفتند و بیک گفتند چون به بستان نبی عامه اندازند نارسیده رسیده گشت و بنده از او شدند باز گشتند و به نیت  
رفتند و احرام گرفتند و بیک گفتند باز به بستان نبی عامه اندازند حج نارسیده از فرض نیابت دارد و حج و از او طلوع

که نه مردی در قطع دست افتاده است و قطع فرقی نشود و کسی که محرم نباشد از اصرار و جمع روانه و اتفاق محرم حج را قصر  
و جمع نماید گذاردن با اتفاق محرم و را بقول ابو حنیفه رضی الله عنه گذاردن و بقول صاحب شریک چنان بعضی فایده اندر اینند  
زوال اندر گذاردن حجاج شوند با گذاردن اقامت گویند تا پیشین گذارند و بر فور نماز دیگر گذارند و در میان قطع کنند  
و اگر گذارند اقامت بانه گویند و نماز دیگر گذارند اگر حاجی تا پیشین تنها گذارند و نماز دیگر را قصر و جمع می گذارد و بقول  
ابو حنیفه رضی الله عنه و بقول ابو یوسف و محمد بن روایت ابو داود اگر پیش از زوال محرم نبود بعد از زوال محرم شد بقول نفر  
رحم و را قصر و جمع روانه و بقول علما ثلثه رحم روانه و چون نماز دیگر گذارند باید که در عرفات و حاکم بگویند تا اقیاب فرود  
انگاه از عرفات بروند اگر پیش از فرود اقیاب بیرون آیند دم لازم آید و اگر باز گشت و نماز بعضی فایده اندر اینند بقول نفر  
رحم آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علما ثلثه رحم ساقط شود و اگر اقیاب فرود رفت انگاه بعضی فایده اندر اینند اتفاق  
آن دم لازم آمده ساقط نشود و چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر اینند اگر نماز شام را در راه گذارند چون  
شب را فرود نهد اندر اینند آن نماز شام را باز گذارند که موقوفست و بر فور نماز حجت گذارند یکی اقامت گویند پسندیده بود  
که نماز شام در مخفی قصاست اما اگر صبح و صید و انگاه نرفته اندر اینند اتفاق آن نماز شام بر دای باز آید فاتی را بی محرم  
انرا هم نشاید که از میقات اندر آید که دم لازم آید و اگر باز گشت و احرام گرفت و بلیک گفت لازم آمده ساقط نشود  
و بقول علما ثلثه رحم ساقط نشود اما اگر احرام گرفت بلیک گفت بقول ابو حنیفه و زفر رحم دم لازم آمده ساقط نشود بقول  
ابو یوسف و محمد بن ساقط شود و اگر بعد از زوال یکی بعضی فایده اندر اینند و ثلثه رحم که عرفات حجاج شوند نشاید پیش از  
صبح بیرون آیند دم لازم شود و اگر در صحرای نماز گذاردن صبحی فرود بیرون بر زمین نیست است که روایت کند خوف بر  
حجه رضی الله عنه که رسول عم در صحرای نیست تا نماز نته و کند بلال نفر نیم نته آورده و پیش رسول هم بر زمین فرود بر انگاه رسول عم  
نماز نته و کند و نماز گذاردیم پیش امام فرود نهد و بسند بود و بعضی میگویند که اندر این بر روی است امام فرود  
بسنده بود و ظاهر روایت نیست که میان دو بر روی امام بر زمین فرود بر تختی خوابه امام زاید فرود نیست خوابه امام جل جلاله  
گفته است که نیم نته حاجت نیست مقدار تیر بسند است اگر زمین بود که فرود نهد و توانستند و از این بسند بود و اگر حجت  
نیست که پیش فرود نهد بعضی گفته اند که خطی کشند همچون خط حجاب اصح نیست که از محمد بن سوال کردند گفت الخط ایستنی اگر در  
صحرای است و کل نماز بر پشت ستور بود و اگر در سفر روزی است و سجده نمیتواند و در این استاده با نماز گذارند و فرود  
که رسول عم در سفر بود و در روزی و سجده نمیتوانستند آوردن وقت نماز اندر رسول عم فرمود تا اندک درند که میمان نماز گذارند  
الستاده با یا چون رسول عم این ندا فرموده عبد البدر بن ابی رواحه رضی الله عنه شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابه چون  
رفت رسول عم نماز تمام کرد و عبد البدر اندر این سوال کرد که وی کی رفت گفتند که همین شنیدند از میان بیرون رفت رسول عم  
فرمود که او مردی لجاج است همین زمان باید مرا حجت قوی یار و چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کی رفته بودی



چهار دانگ و شش سببا شود و اگر سه غاز از دینه را مانده باشد شش سببا شود و اگر تو بکنند خدا بختی قبول  
کنند و دوست در گذارد و باز چون سه دینه سیالی گذاردن سیاهی بنویسد بدل شود غاز از دینه بر کسبت  
بر مومن غافل و با علم آزاد و شش دست و معقم فریفته است بر نارسیده و بر بیمار و بر بنده و بر مسافر  
و دیوانه فریفته است بر نابینا غاز از دینه فرض نیست چون عصا کش ندارد و اگر عصا کش دارد بقول ابو حنیفه  
رضی الله تعالی عنه بروی نیست بقول ابو یوسف و محمد و بروی بود چه برین خلافت گفتیم بر بنده غاز از دینه  
نیست اگر نخواهد بنده با خود ببرد اگر برای ستور نگار داشتن بر دوی نبود اگر از برای نگار گذاردن بود  
است بروی بود بر فرد و بود برای خواهر حفص کبر بخاری رحمه الله گفته است که غاز از دینه بروی نبود از برای آنکه خود  
را اجازت داده است شیخ الطولعی و خان رحمه الله گفته است که خصم کار و برانته اند از غاز از دینه که از دین باز داشتن  
اما آنکه که امتداد که روز کار بود است بنابر از دینه گذاردن از اجرت دوی فرد و در غاز از دینه که شتر لها است  
شهر است و سلطان است و مهم است و شهرت اعلام عام و وقت است خطبه اما شهر شرط و دایمی غاز از دینه  
است بقول علماء و ارحمه الله بقول شافعی رحمه الله شرط نیست دلیل بر آنکه در یحیی بود از دینه یحیی بن  
فیس که در اجازت میگوید محل کسی از صحابه در وی غاز از دینه گذاردند پس معلوم آمد که شهر شرط  
نیست مگر دایمی غاز از دینه را علماء و ارحمه الله گفته اند که آن جو انانام دینه است اما بحقیقت شهر است دلیل بر آنکه  
این تظیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدا تعالی مکه را ام القریه شریفی فرموده است مادر دینا القریه است  
که مکه شهر است و یاسم دینی حکم شهری بر خود و عن جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عن النبي و ارحمه الله  
الانی مصر جامع پس معلوم شد که شهر شرط دایمی غاز از دینه است شهر چه صفت باید تا غاز از دینه را بود  
در صلوٰه قاضی امام صفدر الدین شجاع از علماء و ارحمه الله روایت میکند که همه شهر در کلا ترین مسجد بود چنانکه  
آن مسجد بر شود مسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود در وی غاز از دینه را بود روایت شرح طحاوی رحمه الله است  
که بر حرف در می تابستان و در حستان در آن شهر حرفت روزگار بسر رند چنانکه ایشان را حرفت و دیگر است  
نیا بد این شهر کلان بود در وی غاز از دینه را بود روایت صلوٰه خود ابراهام بن محمد بن ابراهام رحمه الله علیه است  
در صلوٰه خود ابراهام بن اهل سمرخی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایت است که شهری باید که در وی سلطان بود  
که اقامت حدود کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر آنچه بود طبیب حاذق بود و مفتی کامل بود که فتوی دهد و آن  
بود تا در وی غاز از دینه را بود و در مفتی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله روایت میکند که هر گاه صد هزار کس تجمع آیند  
حکم شهر دارد و در آن حجاز از دینه را بود و دایمی را حکم شهر دادند بعد از آن خرابی پذیرد حکم آن شهر  
ماند اما اگر ایشان نایب سلطان باجم در اینجا غاز از دینه گذاردند و ابو و اگر در یک شهر می بود





وقت شرط روی نماز آید نیست با اتفاق تا اگر در میان نماز آید وقت نوشد بقول شافعی رحم بهمان تحریر نماز پیشین کند روا بود  
و بقول علما و ما رحم از تمام کند نطق شود و باز تحریر می نوکند نماز پیشین گذارند در حدیث باید که درست وجه شرط روی نماز آید نیست  
است بقول شافعی رحم چهل کس باید که بر چهل کس تند است و از او مقدم باید نماز آید روا بود دلیل بر اینکه عبد الرحمن مالک سفید  
را دعا کرد که ایشان سی و نه تن بودند یا بیست و نهم یا بیست و یکم که چهل کس شدیم نماز آید روا بود دلیل میکند که چهل کس شرط است  
علما ما رحم گفته اند که عبد الرحمن رضی می بود و چشمهای وی ضعیف بود از برای آن با بیست و نه نماز و بیست و نه نماز  
از وی قوه نشود آن از برای مراعات وی بود دلیل بر اینکه اگر وی بسبب روی نماز آید ایشان بودی لازم بودی که وی  
و عاقلندی چون وی ایشان را دعا گفت معلوم شد که چهل کس حاجت نیست دلیل بر اینکه مصطفی بن عمر رضیکبار با سفید کس  
نماز آید روا بود و یکبار با سفید کس نماز آید روا بود و رسول عم باد و از ده کس نماز آید روا بود است در وقتی که در حدیث عام  
تنگ شده بود چون جمعه برای شد او از قبل کاروان طعام کوشش نشان رسیده بعضی مانند و بعضی طعام خریدن رفتند  
رسول عم باد و از ده کس نماز آید روا بود و در خبری که آیت آورد قوله تعالی و اذا انما تجارة او لهون البهائم بها ترکوا  
فما قل باعنا البهائم من البهائم و البهائم از زمین بقول مالک رحم امام و یک کس جمعت و بقول ابو یوسف رحم امام دو کس  
جمعت و بقول ابو حنیفه رحم امام سه کس جمعت و هر کس باید که اهل باشند ملائمت را تا اگر کسی رسیده بود و یازن بود یا صاحب ترنگ  
بود و انبوا اما اگر مسافرند یا بنده اکنون روا بود جمیع شرط نماز آید است با شرط شرط ده یا شرط عام نماز بقول ابو حنیفه رحم شرط  
است و بقول ابو یوسف و محمد رحم شرط شرط و هر قول ز فرم شرط نماز است فایده این خلاف جای بدید باید که چون برای شد امام را  
جمیع مانند و رفتند و امام نهان بقول ابو حنیفه و ز فرم تحریر نوکند نماز پیشین گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رحم بر گذرد و جمیع  
تمام کند و اگر کرکعت گذارند انگاه جمیع رفتند بقول ز فرم تحریر نوکند نماز پیشین گذارد و بقول علما ثلثه رحم بر گذرد و نماز جمعه  
تمام کند و در روز آید فرض اصلی ظهر است با جمیع قول علما ثلثه رحم فرض اصلی ظهر است و لیکن تبرک جمعه بیکار شود و بقول ز فرم  
رحم و شافعی رحم فرض اصلی جمعه فایده این خلاف جای بدید باید که بر کسی که نماز آید فرض ظهر است زوال اندر گذشت نماز  
پیشین گذاردند بقول علما ثلثه و ابو و لیکن تبرک جمعه بیکار شود بقول شافعی رحم اگر وقت باقی بود چهل کس جمعه باید نماز آید  
نماز پیشین روا نبود بقول ز فرم اگر جمعه گذارند روا بود اگر گذارند نماز پیشین روا نبود و کسی که نماز آید بر ایشان فرض ظهر است  
چنانکه مسافر بنده و بیمار زوال اندر گذشت نماز پیشین گذارند اجماع روا بود اما اگر سحی که نماز آید و آید بقول ز فرم  
شافعی رحم فرض ایشان همان نماز پیشین بود و بقول علما ما رحم فرض ایشان جمعه بود آن نماز پیشین قطوع شود و کسی که نماز  
آید بر ایشان فرض ظهر است نماز پیشین گذارند انگاه سحی که نماز جمعه گذاردند فرض ایشان جمعه شود و اگر نماز پیشین بخانه گذارد  
براقامت و شمس که بار دوم نماز جمعه گذارم یا سحی و یا خبر رسد که جمعه گذارده اند اتفاق است نماز پیشین روا بود اما اگر در راه باشد  
که نماز جمعه گذارده اند بقول ابو حنیفه نماز پیشین او بر انداخته شود نماز پیشین را نگذارد بر قول صاحب نماز آید و نماز آید نماز پیشین



و از آن دو سومان حالت صدقه بفرستاد و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است از برای آنکه خطبه فرمودی قبله گویند  
 و نماز فرمودی بفرستاد و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است از برای آنکه خطبه فرمودی قبله گویند  
 و اگر از اینها بعد از نماز بفرستاد باجماعت آن نماز را باز بگردانید پس معلوم شد که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و رواهی  
 نماز از اینها است خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 بقول علامه احمد بن حنبل است که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 ابو یوسف و محمد بن ثابت مدار و چندانی باینکه نشوند و اندک خطبه میگوید و وجه قول ابو حنیفه آنست که اندک خطبه میگویند همان فنی  
 بر منبر است و اندک خطبه است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 اما کسی که در این دو رکعت و دوم و هفتم دیگر نماز کند که اگر روا نمودی و میگوید که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 او نیز اگر خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 میخواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و دیگران و روا نمود در جامع العقیقه امام شافعی امام ابو یوسف و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل  
 که اگر از ابو حنیفه روایت میکنند که از انقول رجوع کرد گفت با قدرش سببی باری میگوید و روا نمود اگر خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 کردند و معلوم شد باجماعت آن خطبه را باز گویند اما اگر در این قول و دیگر  
 نبوی خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 بعد از آن جماعت را ایشان نماز کردند و ابو یوسف و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل  
 نماز کردند زیرا که از ابو حنیفه روا نیست که روا نمود جماعتی خطبه شنودند ایشان را حدیث رسید بر آنکه ظاهر نماز فرمودند  
 نماز کردند و ابو یوسف و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل  
 مسجد اندر آمدند بایشان نماز و ابو حنیفه گفت معلوم شد که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 باز نگویید اما اگر خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 جماعتی با طهارت خطبه شنودند بایشان نماز و ابو حنیفه گفت معلوم شد که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 که بعضی با طهارت خطبه شنودند اندکی تیغ ایشان شود و ابو یوسف و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل  
 و ابو یوسف و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل  
 حدیث رسید شش کسی را خطبه کردند و اما امت کند که خطبه شنودند و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است و آنست که خطبه فایم مقام دو رکعت نماز است  
 خطبه کنند که خطبه شنودند و ابو یوسف و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل

اما اگر چه بر پای شود و امام را حدت رسید کسی را خطبه کند که خطبه نشنوده باشد و او بود که همه یکسان شنیده اند اگر این خطبه نماز را  
 بر خود تمام کند و باز شروع کند قیاس است که اقدابوی درست نبود و سخن است که درست بود خطبه کوتاه گفتن نماز را از  
 کردن منست است که رسول هم خطبه کوتاه گفتی نماز را از کردی و فقیه امت عبد الله مسعودی گفت است که از تقاضای امام آن بود  
 که خطبه کوتاه گوید و نماز را از کند و دلیل بر آنکه بقول ابو حنیفه رحمه الله خطیب گوید یا ایها المسلمون یا ایها المسلمین و اگر خطبه می گفت حدیث است  
 یکی را خطبه کرد که خطبه تمام کن و امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد و او بود خطیب خطبه گفت و قوم پیروی کردند و قومی دیگر کردند  
 خطبه نشنوده با ایشان نماز گذاردند و او خطبه را داده است با قومی و نماز گذارد با قومی و امام از اهل خطبه چه است بپرس  
 نماز آید و او بود و در وقت خطبه نماز نشاید گذاردن بانی دعا و سخن نباید گفتن بانی بر قول شافعی رحمه الله شاید در وقت خطبه  
 مارم نشاید و شافعی هم میگوید که سلیک غطفانی در مسجد مدینه بخامبر هم خطبه بود و گفت ای سلیک تحت مسجد آورده گفت  
 یا رسول الله گفت بخیر و تحت مسجد بار اگر سخن گفتن نماز گذاردن روایتی رسول هم سخن گفتی و نماز نفرمودی و او توبه  
 و دیگر هم در خطبه بود که اعرابی بنام گفت یا رسول الله دعا بگو یا باران بار که گشتن خشک میشود دستور آن علفانی باشد  
 رسول هم دعا کرد یا باران باریدن گرفت تا بقیه دیگر بی بارید همان اعرابی بنام گفت یا رسول الله دعا کن یا باران بار  
 عمارت بها ابرو که عمارت بها از رحمت میدید باست که خطبه میارود که بنا خراب میشود و کار و اینها باز رسد رسول هم دعا کرد و خطبه  
 و کوهها باریدن گرفت و منفعت با ایشان رسیدن گرفت ضرر از ایشان باز گرفت و نیز برین اقباب می یافت همچون حلقه  
 اکثرین شافعی هم گفته است که معلوم شد سخن نباید گفتن هم نماز نشاید گذاردن علماء مارم گفته اند که هرگاه رسول هم صحابه را عطف  
 کردی از خطبه گفتندی از آن خطبه بوده است و خطبه نماز آید فی الکتاب شود که در خطبه نماز آید بوده است و وقتی بوده است که سخن  
 گفتن در نماز سباج بود و در خطبه نیز سباج بود بعد از آن چون سخن گفتن در نماز حرام شد در خطبه نیز حرام شد هم بایت و هم بخبر و هم بر وایت  
 صحابه را بایت قال الله تعالی و اذا قرأ القرآن فاستمعوا له انکم تریحون اما خبر قال الشیخ عم و اذا خرج الامام فلما  
 صلوة و لا دلاکام روايت صحابه است که رسول هم در خطبه بود که عبد الله عمر رضی الله عنه در وقت خطبه نشسته بود و کسی بود بر پهلوی  
 وی ای و آن دیگر اسوای که در کار و آن چه وقت میرود و گفت فدا چون نماز آید که از عبد الله بن عمر رضی الله عنه جواب  
 و شنیده را گفت توبه گفتی و ثواب نماز آید یا دای و آن بار تو خود خواهی که حدیث کار و آن می پرسد دیگر آنکه ابی بن کعب را  
 که و این بایت به وقت نماز شده است که بن شنیده ام ابی بن کعب گفت و جواب نداد و اشارت کرد که خاموشی چون از نماز فارغ  
 شد و گفت هر که در آن ثواب نماز آید را میدی گفت نه ما ندیم ایشان را نماز شد از رسول هم سوال کرد که گفت شایسته  
 که ابی بن کعب میگوید و توبه افسته که در وقت خطبه نباید گفتن پس معلوم شد که بایت و خبر و بر وایت صحابه هر که سخن از نماز و دعا  
 نشاید کردن در وقت خطبه که خطیب در خطبه است و در صلوة خواند طحاوی هم گفته است که شنیده باید که صلوة گوید یا هر که  
 است که سخن است که در وقت نماز سخن گفتن حرام بود و نشاید گفتن مسلم در وقت نماز خطبه سخن نباید بانی بر قول

ابو جعفر رضی الله عنه بر قول ابو یوسف و محمد بن ابراهیم گفت که نماز تمام شود باکی شود ابو جعفر میگوید که قطع  
 کردن سخن و شهادت بود خود باید که اصلا آغاز نکند اگر نماز قضا آغازید خطیب خطبه آغاز کرد باید که وی نماز خود را تمام کند و قطع  
 نکند و قطع نکند لیکن چون ملاقی این با تمام کند دیگری شروع کند مگر قضای که نزدیک ساقط نشده است شهادت در آن  
 و که است نبود اما اگر قضای بود که نزدیک ساقط نشده است اولیتر آن بود استماع خطبه کند بعد از آن نماز اقصا کند اگر  
 در سنت شروع کرد خطیب بر آنکه اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فرقیه باز گذارد و اگر بعد از فرقیه باز گذارد  
 بر قول ابو جعفر و محمد بن ابراهیم بر وی قضای دو رکعت بود بر قول ابو یوسف و محمد بن ابراهیم چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم  
 برخاسته است تمام کند و بر سر و سلام و بعد از آن نماز سنت را باز باید گذارد و اگر گذارد و بقول ابو جعفر و محمد  
 بن ابراهیم بر وی چیزی نبود و بقول ابو یوسف و محمد بن ابراهیم دو رکعت بود و اگر در رکعت گذارد و بود که خطیب خطبه آغاز کند وی آن دو  
 رکعت دیگر گذارد از سنت نیابت ندارد بعد از فرقیه چهار رکعت را باز باید گذارد و اگر سیوم بر خاسته است بعضی گفته اند  
 که در قیام سلام و بعد از آن بر سر و سلام و بعد از آن نماز بدست از نماز بدست آمده بود اگر  
 بچهارم برخاست تمام کند که بیشتر حکم کلی دارد و سنت نیابت دارد اگر خطیب خطبه تمام کرده نگاه سنت گذارد و نشاید که  
 از سنت نماز از این نیابت ندارد و بعد از فرقیه آن سنت را باز باید گذارد و خطبه سلام نشاید که قطع و اگر کسی سلام کرد  
 جواب سلام واجب شود فی ابو یوسف و محمد بن ابراهیم واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فرقیه بقول ابو جعفر  
 و محمد بن ابراهیم میگوید که جواب واجب نشود که جواب جای واجب آید که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست بدست  
 واجب نشود اما در وایه آمده است از محمد بن ابراهیم که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید بلکه اگر کسی سلام کرد  
 و اگر کسی عطسه داد محمد بن ابراهیم گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه جای بیرون آید تا در هر  
 خطبه کند نماز شروع کند بقول ابو یوسف و محمد بن ابراهیم نماز نشاید گذارد و لیکن سخن شما که گفت بقول ابو جعفر و محمد بن ابراهیم  
 نماز گذاردن قال النبی صلی الله علیه و آله لا سلام ولا صلوة ولا کلام و اگر تمام خدای تعالی شنوی بلیل باید گفتن جل جلاله  
 بر زبان فی اگر تمام بپوشد شنوی جواب همین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که نماز پس بپوشد بر سر و سلام است  
 یکدم در وقت خطبه صدقه بدین مقدار در اوقات دیگر باید دادن از حلال تا کفایت شود و خطیب ایوب رحم میگوید که  
 شیر خور نماز از پیش مقصود بعد از نماز سؤال کردم که در وقت خطبه چه بود این شیر خور گفت که سلطان بنان بود و بعد از آن  
 میر و نماز میان خطبه بیرون میگردد گفتند ب مردم این خبر را و ایشان بدین گفتند که در وقت خطبه کدای نشاید  
 کردن صدقه نشاید دادن بیکر عبد الله بن المبار که مروزی رحم میگوید که در وقت و احوال که بدین خبری با کسی که کوچه  
 خبری و بیدار بهر حال آن خوابنده هرگز خبر را و آن که در خلاست برترین چیز صرف کند آن و بنیاست که وی  
 دین و بنیاست و شد این که گفتیم جای بود که خطبه می شنود و اگر خطبه شنود جای بود که خطبه می شنود و خواب را بر محمد بن

[illegible]

قنیه خندید و بر او وضو نماز تها نمود مقتصدان و امام اول را نماز دو احوال است ساختن تا سحر دیگر را امامت کرد بعد از آن بوقت  
 آورد عیادت با امامت بسنن داخل نمود باز اسلام آورد و وقت بنوعی باقی بود باز جمعی را امامت کرد و فریضه وی این اقرب بود و آن  
 به جمیع دیگر و بر اهل کوفه و مقتصدان را فریضه بود این بود مسند نوشته شد از برای فهم صحابه با بعد از ابراهیم بنده حجت کند  
 که نویسنده را بدعا بخیر یاد دارد و باب سی و یکم در بیان تراویح که از رون نماز تراویح سنت است و که بیت گزینش  
 بدوی است و در بعضی اختلاف است و گذاردنش سبب سقاوت و ناکذا از نشستن سبب سقاوت و نماز تراویح مشهور است بعقل رسول  
 با جهات صحابه و بخلاف روایض علیهم السلام که نماز تراویح مگذارند گویند باعث این حکم نیست مذهب است و جماعت است که بخیر  
 گذارد و در شب و یا در شب و زیاده از این فی از بسیاری که صحابه غیبت کردند گفت نباید که بر امتان من فریضه شود تعصیر کنند  
 گذاردن وی در نماز بروز قیامت درین سبب بیشتر مگذارند و در شب مواجهدای مؤمنین بر پانجاه نماز فریضه گردانید رسول خدا  
 کرد از پنجاه به پنجاه نماز که این پنجاه را یکبار در عذای و بر اوقات پنجاه نماز که است کند امیر المؤمنین علیه السلام هر یک را در وقت  
 تیر گذارد و در حدیث آمده است که هر سنی که از امامت باشد از عذاب است و بنی چنانکه ابو بکر و عمر و عثمان و علی و ائمه استوار گیرند  
 معلوم شد که تراویح سنت است و بر هر که نماز فریضه است تراویح بدوی است و فیکل فرق است که اگر فریضه را نماز تصدیر بدوی  
 و اگر تراویح را نماز تصدیر بدوی بود و لیکن بزرگ تراویح بر چهار شود در تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی در  
 قرات وی و میشتی در گذاردن تراویح علما اختلاف است اهل مکة هر دو سلام که میکند از هفت با طواف کعبی را در وقت بی استقامت  
 ترتیب اهل مدینه هر دو سلام امامی آورده هفت با طواف کعبه رسول می آورند و انگاه دو سلام دیگر میکند از بروایت دیگر است که دو  
 سلام با امام میکند از دو سلام دیگر تنها میکند از هفت ترتیب و این قول مالک است که تراویح بقول مالک هر چهل رکعت است و  
 بیک روایت سی و شش رکعت است و بقول امامان و عاصمی تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت بطریق مسلم در تراویح  
 سنت است که قرآن ختم کند اما صحابه را بعد از وی اختلاف است که در وی چند ختم کند بقول امیر المؤمنین علیه السلام سه ختم در هر روزه  
 یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کند و قاضی امام کیر الدین استروشی میگوید که امیر المؤمنین علیه السلام اعتقاد کرد از پنجاه مگذارند  
 نماز تراویح یکی را گفت فوسم ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود یک ختم کن انگاه صحابه را خبر کرد و گفت هر که  
 قوی حال است و توانا است جای گذارد که سه ختم کند و هر که میانه حال است جای گذارد که دو ختم کند  
 هر که ضعیف حال است جای گذارد که یک ختم کند پس دانستم که ختم کردن سنت است در خواندن قرات  
 وی اختلاف است امیر المؤمنین علیه السلام گفته است در هر رکعتی سی آیت خواند تا کل ماه رمضان ختم شود و در هر روز  
 یک ختم شود ظاهر روایت است که در هر رکعتی ده آیت خواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول شایخ بخارا در تراویح  
 ختم کردن لازم دارند اگر ختم نکند روا نبود و بقول شایخ ختم کردن در تراویح شرط لازم ندارند صحیح است



که اگر فرضیه داریم بسیار جلوه که ایشان را قرآن ترتیب نمود چنانچه فتلان و در سمانا و مانند ایشان چشم نتوانند کردن پس برادر  
منسوخ شود و دیگر که دی قوتی از فرضیه نشود و در فرضیه پنج خوانند و او می آید در تراویح طریق اولی بود که آنچه خوانند و او  
دیگر که در جوی اخرا از فرضیه یاوت بود چون در فرضیه حکم فرضیه قرآن که فاقه و انیس من القرآن به چند انگیزه اند از فرضیه  
روایه و در تراویح نیز چه خوانند باید که روایه بعضی گفته که سوره اخلاص بخواند که در حدیث آمده است که هر که سه بار سوره  
اخلاص بخواند چنانست که وی جمله قرآن را ختم کرده استی قال النبی صلی الله علیه و آله من قرأ سوره الاخلاص ثلث مرات فکان ختمت التوریه  
والانجیل والذبور والقرآن صدق رسول الله و بعضی گفته اند که از سوره الهیکم فرد سوره خواند و در رکعت اول سورت  
خواند و در رکعت اول سوره الهیکم فرد سوره خواند و در دوم قل هو الله احد شیخ الاسلام برهان الدین رحم کو بعضی  
از مشایخ گفته اند که از الترتیف آغاز کنند تا آخر خوانند پنج سلام دهد باز از سر آغاز کند تا آخر و سلام شود و دیگر در وقت دی  
اختلاف است بعضی گفته اند که وقت وی وقت فرود رفتن آفتاب یا دمیدن صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از غار  
خفتن است و گذاردن تراویح اخلاص است پیش از فرضیه می باید که از آن با بعد از فرضیه ظاهر و آیه بعد از فرضیه باید  
گذاردن تا آخر و امام اجل خمس رحمه الله از قاعه بسطی آمد و در پی رسید که گذاردن تراویح چنان تحصیل میکردند که  
فرضیه شان پیش از وقت می افتاد می ایشان را فرمودی و او که شمار تراویح پیش از فرضیه گذاردن تا فرضیه شمار وقت افتد  
خواجہ امام حسام الدین رحم گفته است که بعد از فرضیه پیش از تراویح و بعد از تراویح و بعد از تراویح و بعد از تراویح  
سبوق گذاردن سنت و گذاردن تراویح گفت که بر هر مرد و سلام دهند و تسبیح گویند و چون چهار رکعت نماز گذارند و سلام  
نماز تسبیح گویند و باز بر هر دو سلام بنشینند و تسبیح گویند و باز دو سلام دیگر میکنند و تسبیح گویند و اهل مدینه و اهل مدینه و قرأت  
تشمه خدا عبده و رسوله خوانند و بعد از تسبیح که صلوة گوید یا اللهم اغفر لی یا خیر انما حق رسول و اولاد  
رسول هم حق بر اسم هم حق و اولاد وی هم حق و پدر و برحق استخوان و حق مومنین و مومنات گذارده باشد فاکر  
البنی عم کل صلوة لهم بر حق فیها المومنین فیخرج شیخ الاسلام برهان الدین صلی الله علیه و آله و سلم و صلوة گوید یا اللهم اغفر لی  
و اولادی و المومنین و المومنات و المسلمین المسلمات گوید یا خیر انما حق رسول هم حق و اولاد وی هم حق و پدر و برحق استخوان و حق مومنین و مومنات گذارده باشد فاکر  
نمود و جمیع مومنین و مومنات و المسلمین المسلمات گوید یا خیر انما حق رسول هم حق و اولاد وی هم حق و پدر و برحق استخوان و حق مومنین و مومنات گذارده باشد فاکر  
کرده اند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم روا نمود مسلم که تراویح چهار رکعت گذارند و قعدہ دیک سلام از وضع نیابت  
دارد و لیکن بخلاف سنت کرده باشند اما اگر چهار رکعت بیک قعدہ گذارد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم روا نمود و از یکی  
تشفیع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رحم روا نمود که هر شفعی نماز طاعت است بطریق بر قول محمد رحم زفر رحم بر سر و نشستن و شفیع  
اگر سه رکعت بیک قعدہ آورند چنانکه کسی بکویت برده قعدہ اگر نفراموشی گذارده اند بر ایشان همان تراویح بود پس اگر بعد از  
گذاردن اندک رسول ابو حنیفه و ابو یوسف بر ایشان بیست رکعت تراویح بود قضا و در رکعت و دیگر بقول محمد و زفر بر ایشان همان

تراویح بود پس اگر بر سر و نشیند و با سر می اگر فراموشی گذارد اند اتفاق قضا ایشان خبری نبود و اگر بعد از گذاردن اتفاق قضا  
 نیست رکعت ایشان بود و اگر فریضه و سنت تراویح و غیره گذاردند محاسبه که فریضه یا روزه آمده است فریضه و سنت و تراویح باز  
 گذاردن اتفاق تراویح بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذاردن و بقول ابو یوسف و محمد بن یزید باز گذاردن باید که هیچ نیست کند که نزدیک است و  
 که نیست تا اگر بار اول روزه آمده باشد از آن نیابت دارد و اگر روزه آمده باشد این بار دوم از قضا نیابت دارد و اگر از  
 قسط نیابت ندارد قسط رکعت ششم و هفتم تراویح میکند از شک افتاده که سلام شده باده قول قول اتمام باشد و اگر  
 اتمام را پیش شک بود یک سلام دیگر گذاردن لیکن تنها و جماعت گذاردن و اگر تراویح را مسبوق شد و بعضی از تراویح و بعد از تراویح  
 انحراف فوت شده باشد قضا کند اما پیش یک سجده و دیگر دو گرفت و آنچه فوت شده است اقتدا کند و قضا کند و اگر  
 تراویح را تنها گذارد باز جماعت یافت نشاید که اقتدا کند و اگر اقتدا کرد و گذارد بار اول نیابت بار دوم بدعت ولی حسمه بود  
 اگر اتمام تراویح را شسته میکند از مقتضای آن بوی اقتدا کرده اند سناده بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم رو بود ولی گفتند  
 بقول محمد رحم رو بود یا اگر استیحال بدیده رصو مخرج محمد اقتدا قائم بقاعده دست نمیدارد اینجا درست میدارد محمد رحم گفته است  
 که فرقی با قدرت قیام و رکوع نیست که گذارد با اختیار و دانسته قیام با قدرت قیام و رکوع سیم از ابتدا شسته گذارد و او بود  
 اقتدا نیز درست بود ولیکن اگر اتمام فریضه میکند و دوی تراویح اقتدا میکند درست نیاید بر عکس همه رو بودند و اگر اتمام  
 تراویح را دوی تراویح اقتدا میکند بعضی گفته اند درست آید تا اگر اتمام را و سلام متابعت کند اتمام چون سلام بدوی چیزی  
 دیگر رکعت دیگر تمام کند تراویح نیابت دارد اما ظاهر روایت الشک که از تراویح نیابت ندارد اگر چه دو تها کند قضا چهار رکعت  
 بروی بود که جو اتمام سلام بدوی بر غیر دو رکعت گذارد این چهار رکعت قسط شود و اگر فریضه یا روزه بر سر دو سلام داد  
 به بنداشت تراویح نازبانه شود اگر تراویح را مطلق نیابت نازی کرد یا نیابت قسط کرد یا نیابت سنت کرد یا نیابت تراویح را بود  
 خواهر اتمام را یا غیر رحمة الله گفته است باید که هیچ نیست کند که شک در نعمتها و گفتارها کنان از من بریزد بر من آسان  
 آن ثواب فریضه گذاردن باید نفیحه مسجود گفته رحم که نماز گذارد قسط باید که نیست کند که هیچ اتم که گذارد دو رکعت نماز قسط  
 شک در نعمتها و گفتارها کنان از من بریزد بر من آسان کرد اند خدای عزوجل بران مومن رحمت کند که نویسنده را  
 با و دارد باری نویسنده را بیامری و الله اعلم اگر فریضه شروع کرد به بنداشت تراویح تمام کند قسط شود و هیچ وقت بی تحریر  
 علی و در قسط و روزه شود که نماز فریضه قسط درست نیاید اما بنا بر قسط بر فریضه درست آید و بنا بر قسط بر قسط و سنت  
 اگر تراویح شروع کرد به بنداشت فریضه تمام کرد اگر چهار رکعت بدو قعه آورده است از دو شفع نیابت دارد اگر چهار رکعت یک  
 قعه آورده است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم رو بود از یک شفع نیابت دارد بقول محمد و زفر رحم از سه نیابت ندارد و اگر  
 در شروع کرد به بنداشت تراویح تمام کند نیابت ندارد و تراویح را اگر تراویح شروع کرد و به بنداشت و تراویح تمام کرد و تراویح  
 سرست نشیند یا اندیش باید که یک رکعت دیگر کند و از دو شفع نیابت دارد باب سی و دوم در بیان صلوة العید

نماز عید شما سلام است گذاروش سبب سعادت است و ماندن آن سبب شقاوت روز عید خلعت است که در حدیث آمده است  
 که روز عید فرمان آید از جلیل الجبار که ای مومنان نماز حاضر شوید حاجتی که دارید بخواهید تا روا کنیم روز عید بنگاه عید بخار  
 نشاید ایستادن بهای بایستادن روی سکو قیام کردن و دعا باید کردن و حاجتی باید خواستن که با حاجت و عده فرموده است  
 که دعوی استجهل گم شده ای نماز روز عید چهار است بچه خواستن و اگر فطر است چون هجده روز بکشاید که سنت مسوکی بجا آورد و غسل  
 پاک ببارد و جامه نیکو بپوشد و در این حال است اگر یکی دو جامه دارد یکی نوباشد و یکی کهنه یکی بشه بپوشد و بوی خوش  
 کند و نماز باید از سجده گذارد و صدقه فطر باید بدو بر سر دهنگاه نماز عید رود و از راه شاپرا رود و بگوید یا رب  
 یارب و باقی تکریم کند که بیان رود عید فطر را بقول ابو حنیفه نرم گویند مگر بجای که انباشادی بود اینجا بکشاید که بکشاید فساد برافشاید و برقرار  
 صاحبی بپوشد که بر فساد گذرد و امر معروف کند چون بشیند با امام نزدیک بشیند تا خطبه شود و عاقل بشیند خدای عزوجل را  
 یاد کند و روز عید خلعت است چون نماز بگذارد و خطبه بشنود مسئله بدانکه نماز عید شروع است هم نفس قرآن و هم حدیث و هم بجهان  
 صحابه و هم باجماعت اما دلیل از قرآن که خدای عزوجل میگوید فصل لربکدا و عروا فی قول منشر انرا است که با محمد نماز عید  
 بسیار شتر توانی کن اما دلیل از خبر رسول ما آورده اند آنست که رسول نماز عید آورد و برکت اول سحر است و برکت دوم  
 بل ایک آورده اند از صحابه که از سبب پیامبر بهر عیدی بیرون آمدندی و نماز عید بیاوردند و دیگر تیره بن جذب آمده است که کن  
 و غیر از آن فریضه در خانه رسول ما که از امام و همه نماز عید گذارد و امام بشنود که هر چه نماز عید را با کمال اقامت گفتند و بجماعت است  
 آنست که از عید رسول ما امر و گذاردند و هر چه تکریم آورده اند که بحکیم این را منکر نیست چون این است که بدانکه نماز  
 عید را هر شرطی که نماز ادینه است همان شرط نماز عید را بپایند نماز عید را ابو و دیگر خطبه که شرط و ادای نماز عید نیست  
 و دیگر در وقت خطبه عید سخن گفتن حرام نیست و نماز عید که است لی اما اولی آن بود که نماز عید را اگر خطبه را خطبه  
 نماز عید را بود باز نماز ادینه را بر این خطبه باید آوردن دلیل بر آنکه نماز عید را خطبه شرط نیست که از این پس اگر نماز شرط  
 بودی پیش از نماز بودی اینجا نماز ادینه را می آرند اما اگر خطبه روز عید پیش از نماز عید گفتند و ابو دلیل بر این آورده اند  
 که چون مردان خلیفه شد عید نخستین منبرها و خطبه پیش از نماز گفتند قوم باوی خصوصیت کردند که کاری کردی که پیش از نماز  
 کردی و بی صحابه سعد بن ابی سحر است و گفت خصوصیت کردند که از آنجا بروی و خواهی پیش از نماز و پس از نماز بسیار  
 داشتیم که اگر پیش از نماز بود و از این خطبه پیش از نماز آورده که ای از قید نیامیده بود و در کمال ششم و از آن امیر المومنین علی بن  
 بودند و علی از شمام دادند خطبه پیش از نماز کرد و نامردان بفرموده بشنوند که اگر کسی نماز نکند مردمان بکینه برقتندی بدین  
 خطبه پیش از نماز مسئله بدانکه نماز عید واجب است باقی تکریم است بخلاف نماز ادینه در وقت نماز پیشین و غیره  
 است چون نماز ادینه نمازی است که باید که در لغت بود و یا نماز عید بجای نمیست و قیاسی است که در سیر تطوع بود و نماز عید  
 است اما حکم آنکه هر دو را خصوصیت آید که نماز عید منی را نیاید همان جماعت و سلطان و همه جامه لاجرم در عید باید برآید

مردی را و اجبی نام داریم مسئله یکبرکت نماز عید واجب است و یکبرکت رکوع نماز عید واجب است و قبول آن است  
 همه تکبیر یا رکوع واجب است چنانکه تکبیر رکوع نماز عید است مسئله اکنون تکبیر یا رکوع یا اند و نماز عید چند است این  
 مسئله اختلاف است میان صحابه و تابعین روایت از عبد الله بن عباس تکبیر نه زیاد است پنج رکعت اول چهار رکعت دوم یک رکعت  
 و یک رکوع از عبد الله بن عباس ده تکبیر زیاد است پنج برین رکعت و پنج برین رکعت و یک رکوع و یک رکوع و یک رکوع و یک رکوع  
 و یک رکوع و یک رکوع یا دلی باز بقول علی بن ابي طالب هشت تکبیر زیاد است چهار برین رکعت و چهار برین رکعت و یک رکوع و یک رکوع  
 نظر هشت تکبیر زیادتی است و بعد از بی دلی و یک رکوع یا دلی است یکی برین رکعت و یکی برین رکعت از عبد الله بن عباس هشت تکبیر  
 بود یعنی زبان کردن و مانند آنها باز بقول عبد الله بن مسعود هشت تکبیر زیاد است سه برین رکعت و سه برین رکعت و یک رکوع و یک رکوع  
 داریم بقول عبد الله بن عباس هر کس که فرماید از هر آنکه خلیفه از عباسی است مسئله بدانکه بقول عبد الله بن عباس  
 نخست تکبیر است باز قرات بهمه حالها حجت و می نیست که میگوید همین همچنین رسیده است باز بقول علی بن  
 نخست قرات باز تکبیر یا بهمه حالها از هر آنکه قرات کلام خداست بهترین کلامهاست بدینچه ویرا مقدم داشتم  
 بهمه حالها باز بقول عبد الله بن مسعود هر رکعت اول نخست تکبیر است موقوف تکبیر یا دلی است باز قرات و یک رکعت  
 دوم نخست قرات است باز تکبیر یا دلی است گفت از هر آنکه تکبیر یا دلی است اول نماز است و همان سجده اللهم بک  
 وثنا یا ثناء یا رکعت آخرین ثناء آخر است و همان دعا قنوت تکبیر یا دلی اند نماز تیر و واجب چون رکعت اول  
 ثناء یا دلی اند رکعت آخر قنوت اینجا نیز گویم تکبیر یا دلی بر رکعت اول پیش از قنوت آید بر رکعت آخرین از پس  
 قرات آمد بدینچه مسئله اکنون برین تکبیر یا دلی دست باید برداشتن یا بی بقول شافعی اشکال نیاید  
 که بر علیه باید برداشتن اما اختلاف در میان علماء است و بقول ابو حنیفه و محمد و یحیی باید برداشتن و بقول ابو یوسف  
 رحمه الله نیاید برداشتن و می قیاس کرد و نماز چهار رکعت همچنین نماز چهار رکعت دست در تکبیر اول می باید برداشتن چنانکه  
 دیگرانی اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابو حنیفه و محمد رحمه الله است که میگوید که هر کجا تکبیر بود پس تکبیر قرائت یا دلی  
 تکبیر دست باید برداشت دلیل بر آنکه در تکبیر اول و اند بر تکبیر دعائوت چون از شش تکبیر قرائت یا دلی است باید که دست بردارند  
 نماز چهار رکعت که اینجا بفرموده قرائت یا دلی است که حکم متعال است این گفتن از هر آنکه تکبیر یا دلی است که می است لاجرم در نماز چهار رکعت دست بردارد  
 و تکبیر نماز عید دست بردار و تفرقی بود میان این و میان آن مسئله اتفاق است که اگر در یک شهری بدینجا بی عید یا نماز  
 عید که از هر آنکه مجاز است سلطان بود و در و دلی اجازت سلطان بقول شافعی روا بود دلیل آوردند علی بن ابي طالب که هر کس که در روز  
 عید ابو موسی الاشعری را اندر شافعیانند که با بران و ضعیفان نماز عید کردند و ابو داود و امامان عید را گویند اولی رسیده اند که مردی را داشت  
 رسید و آب دوزخ را که با بران و ضعیفان نماز عید کردند و ابو داود و امامان عید را گویند اولی رسیده اند که مردی را داشت  
 حاصل این مسئله آنجا که بداید اگر مردی را نماز عید قنوت نمود تنها تواند آوردن یا بی بقول علماء ما رحمه الله خداوند

و بمسئله ای هم تواند آوردن چون میگردانی قوت میثاق و لاجرم رواندشت باز را می بدانی قوت میثاق و لاجرم تمام بر او بود  
برعین خلاف باید غایبانه عید را بر قول میثاقی هم قضا هم روست و بر قول عطار هم که شش و ده کرده است قضا نبود و اگر  
شروع کرده است بقول ابو حنیفه هم قضا نبود و بر قول صاحب قضا بروی او اما اگر در میان نماز حدث رسیدیم میگوید او بود  
بانی بقول ابو حنیفه رو او بود و بقول ابو یوسف و محمد بن مروان و حجت ایشان است که میگوید آن خوبی که باولی نماز بود همان قوت  
شدن آن خوف رفت که اگر در دو طهارت کند باز آید و باقی نماز را نگیرد که اگر در پس برود و چون اینجا حضرت نباید که پیش از  
تحریر باید که تیمم رو او بود و حجت آنست از ابو حنیفه هم که چون اند آمدن قوت برست باوی رو او بود و اگر که شدن نیز باوی رو او بود  
معنی دیگر آنست که میگوید هر خبری که باولی رو او بود یا خبر بر او بود مسئله مردی در نماز عید مرگم را در قعه انداخته نماز  
عید انداخته بانی اتفاق انداخته شود بخلاف نماز او نیست که مخد خلاف کردی فرق کند میان نماز او نیست و نماز عید که نماز او نیست  
است اگر انداخته است مردی او در رکعت اول نیست و اگر انداخته است مردی او در رکعت اول نیست و نمیدانم که انداخته است یا  
یاقی لاجرم احتیاط فرمایم که چهار رکعت نماز چهار رکعت قرات بخواند و برسد و قعه بسیار تا اگر فرقیست بر شتر  
قعه یا فرقی که اگر این دو قطوع است هر چهار رکعت قرات یا فرقی که نماز باصل انداخته است و قطوع برود و حلیه نهاده است لاجرم  
فرقی اند میان این و میان آن اکنون چون نماز عید گذاری چه کنی چهار رکعت نماز یاری تا ثواب نماز عید برسی بدانکه  
عبد العزیز مسعودی روایت میکند از رسول عظمی که رکعت اول فاتحه سیم هم انداخته رکعت دوم فاتحه و الله سیم رکعت سیم  
و الفتحی و رکعت چهارم فاتحه سوره الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز را در بعد هر خبری که در آن سال  
سر از این برادر خدا و خدا و جل بر ثواب که امت کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر بخازد و نماز را قیامت امسا و  
صدقه آن هر دو راه به خبری که گوای و پس نماز عید را از شایسته بر آن آمدن بانی خواند از اتفاق نشاید بیرون آمدن  
کلامی که از شایسته بیرون آمدن اما اگر جهت کثرت سواد شایسته بیرون آمدن یا از هر نماز بر روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه هم که  
کثرت سواد ظاهر روایت از هر نماز نام دارد نماز عید و نماز چهار رکعت نماز ثمانیست در نماز و دیگر شرط است و در نماز  
و یک نماز بیرون آمدن بانی خواند از اتفاق بیرون نیامد اند چون بر قول ابو حنیفه هم نماز را یکبار بیرون آیند و یکبار ثمانی  
و بر قول صاحبیه در بعد نماز بیرون آیند که یکبار از ایشان رخصتی نبود ابو حنیفه هم میگوید که اگر یکبار از ایشان رخصتی نبود ایشان  
در یکبار آن رخصت بود اکنون چنین بود که چون نام را قعه انداخته نماز عید انداخته لاجرم چون امام از نماز فارغ  
شود و بی خبر از این دو رکعت را قضا کند و در قضا کردن این دو رکعت بکف این نگیرد و بر احتیاط بود و خواهی چنان که بد  
که امام گفته است خوابی که یکبار از هر یک دی سبوق همچون نفر بود اگر اهل امام هم می بودی مردی را احتیاط بودی که اگر  
قولی که می گفتی اینجا نیز سبوق را همین بود مسئله مردی بیامد امام را در رکوع انداخته است که در رکوع رفت  
چنان بود که آن یکبار از هر یک دی که امام گفته است دی در رکوع که یکبار از هر یک امام سبوق و یکبار ثمانیست قوم بر انداد لاجرم که شتر

چون در رکوع باقی امام را باقی امام را باقی متابعیت کن تا در رکوع شرکت اقتدرا با امام ناین رکعت اندر یابی اگر در رکوع کبری  
کوی رکوع بعضی مسلمانان حکم قیام دارد اکنون بیست و پنج پیش گوید تا یک رکوع ابو یوسف رحم الله علیه و آله و سلم  
گوید و ابو یوسف رحم الله علیه و آله و سلم در بیست و پنج رکعت میگوید که بیست و پنج است و یک رکعت واجب است و در آن واجب  
اولتر آن بود از یک رکعت بر قول خواجہ امام اجل حسام الدین سید دست بر آورد و بر قول قاضی امام علی الدین سجایی بر این  
که اگر دست بر آورد بیست و پنج خواجہ امام منہاج الدین سمرقندی رحم الله علیه و آله و سلم میگوید که دست بر نیاید که دست بر آوردن مسلت تکلیف است و محسنت  
و در رکوع را نور الحق گرفتن سنت فریضه است در همه جاهای باید که سنت فریضه را بگیرد که سنت واجب بعضی گفته اند که کسبیت  
پیش گوید از هر یک جایگاه است و بعضی گفته اند که یک رکعت پیش گوید از هر یک رکعت واجب است و بیست رکوع سنت و محسنت است و در سجده  
شود و از آنکه بگذارد و سنت و این قول قویتر است مسلمانان اکنون در رکوع یک رکعت و در رکوع دوم رکعت و در رکوع سوم رکعت  
یا هر یک کند گفت با امام متابعت کنند بخلاف آن مسلمانان که اگر مقتدی امام را دریافت و رفته و نشهد غایب کرد و امام بیست  
وی آن شهادت نام کند و اگر بی امام میرود و در فرق است میان این و میان آن هر دو واجب گفت از هر یک رکعت یک رکعت یا نماز یک رکعت  
منفرد است و باز نشهد کلمات منظمه لاجرم یک رکعت یا تمام بکنند یا نشهد و نام کند و فرق بود میان این و میان آن اگر امام را  
بقیام یافت و لیکن امام بقرائت مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع یک رکعت یا بار و اینجا که بقیام یافت او  
که بیار در روز نخستین عید فطر بعد از گذاردن روز دیگر نتوانند که گذارند اگر در وقت محلی بود روز دیگر محلی شود پیش از زوال گذارند  
روا بود بعد از زوال روا نبود اگر عید الفطر را در زوال گذارند بعضی گفته اند اگر عید سلطان بود روز دوم و سیلو پیش از زوال  
گذارند روا بود و اگر گذارند بود که روز اول گذارند اگر در روز اول نماز بکنند بعد از زوال قربان کنند روا بود و اگر گذارند  
حکم چیست خواجہ زاهد رمی گفته است که حکم مسجد دارد از برای آنکه مسجدی جائی را گویند که در آنجا بار و بار بود و در وی حد بود و در  
جماعت گذارند و اگر حرام بود این همه نمازگاه عید موجود بود پس حکم مسجد دارد و شیخ الاسلام سران الدین گفته است که در نماز  
اقتدار حکم مسجد دارد و در زمان دیگر حکم مسجد ندارد اما اگر جنب حلیض و قضا در آید نیز بکار نشود بعضی گفته اند که نمازگاه حجازه  
پسین حکم است که نمازگاه عید را اما اصح آنست که نمازگاه حجازه حکم مسجد ندارد تا اگر جنب و قضا در آید نیز بکار نشود منظر  
روایت آنست که مقتدی زیاده از اوقات و صلحی یکین نیستند اگر از امام دور بود همه را متابعت کند و لیکن هر یکی را نسبت کبیر  
اول کند و اگر با هم نزدیک بود از زیاده را متابعت اگر در نماز عید امام را در قرائت یا در قرائت خواندن امام می شود اقتدای کرد  
سجایک اللهم را خواندن باقی بر خلاف است که در سبوقانه گفته آمده است اما اتفاق آنست که هر یک با هم وقف کند و بی یکدیگر سکون  
و سبها بر آورد این یکدیگر گوید و سبب خود گوید که وی بدان یک رکعت مسبوق است و در سبوق متابعت امام لازم نیست که در  
منفرد است در عهد و تکلیف متابعت لازم نبود و در خلاف آنکه تکلیف عید را لا محاله می شود همان را در رکوع آورده است و در  
مسجد و خانه را پیش از متابعت امام با یاد آوردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و بعد از نماز امام ممکن نیست آن یکدیگر قضا



[illegible]





اما بقایم بر اینهمه ستاده قوم در قفای وی افتد که در فقه چون حلقه انگشتری که بر او در میان گرفته اند باز میگرداند و بدو دیگر کسی  
 قفای وی باشد بیانی امام بر آنستاده باشد یعنی پیش از امام افتاده باشد و بر او را بنهوا کرده اند و در آن کعبه نماز میکند از نزد بر  
 مالک است نماز قضا را بنهوا و بطرح را بنهوا و بر قولی علماء ما را هم و شافعی همه نماز را و ابو امام سبک طرف کعبه ایستند و معتقد  
 در قفای وی افتد انگشتر را و ابو امام در خانه ایستند و قوم و برادر بر میان گیرند چون حلقه انگشتری نماز همه را و بدو دیگر  
 کسی اگر قفای وی باشد بیانی امام بر آنستاده باشد و اگر بیانی بر بیانی امام بر آنستاده باشد که است بود اما اگر سر  
 کشیدند آن که است بر خیزد اگر با نام کعبه نماز میکند از نزد قولی شافعی هم همچون بالان شافعی بر خیزد و بیانی را و ابو  
 و بقول علماء ما را هم خیر همان حاجت نیست چون چشم وی از با نام کعبه یا سوای کعبه غایب نشود و ابو باب سی و هشتم  
 در بیان حاجت عریان بر نه کسی بود که او را هیچ جامه نبود و هم عورت وی را کشاد و چون نماز میکند باید که شسته که از نزد  
 بایز و کی نصف گیرند و امام و نصف نشینند و حاجت گذارند چشم فرار کنند و صله خواست امام منہاج رحم از خواج حسن طهری رحم  
 رواست که تنها گذارند و چشم باز فاصله از آن بود که بحاجت گذارند و چشم فرار از آن بحاجت گذارند از دو وجه خالی نبود یا  
 امام پیش از قوم بود یا بر قوم اگر پیش بود عورت و برادریده شود و اگر برادر بود خلاف سنت بود اگر جماعتی عریان نماز میکند از  
 یکی مد و جایزه آورد و گفت بر شما مباح کردم نماز همه تها شود باید که جامه را بیک کس دهند تا او بپوشد و امامت کند و اگر بعد از وقت  
 تشهید یکی آمد و جامه آورد گفت بر شما مباح کردم بر قول ابو حنیفه رحم نماز همه تها شود بر قول صاحب نماز همه تها نشود و از آن  
 رحم روایت آمده است که سر عورت فریضه نیست در حق طواف کعبه ظاهر روایت ستر عورت و فریضه است **باب سی و نهم** در بیان  
 امامت النساء اگر امام در مسجد جماعت زن نماز امامت میکنند و ابو دبی که است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما در بعضی  
 قلعه کرد که اگر در خانه جماعت زن نماز امامت میکنند اگر همه محمد باشند و ابو دبی که است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما در بعضی  
 نا محرم اند و ابو دبی که است که امامت اگر امام است و یکی خشی مشکلی امامت است و بی شرط است اما اگر خشی مشکلی بود و زمان  
 تیز باشند امامت زن زمان کرده ایستند است نیست خشی حاجت نیست خشی مشکلی در قفای امام ایستند و زمان در قفای  
 خشی مشکلی ایستند تا نماز ایشان روا بود و اگر زن بملوی خشی ایستند نماز خشی تها شود و اگر خشی شوند افتد ایشان است  
 نباید چون افتد ایشان بیکدیر درست نباید بر بیک امام درست نباید ایشان باید که تنها گذارند که یکی از یکی اولی چند خشی  
 مشکلی را نماز جماعت ستر و نیست **مسئله** خشی کیست خشی نیست که بر اسم مردان باشد و هم آن زمان بود  
 و نام و بر حال کند که حال مشکلی است هم زمان بود و هم مردان را و ابو دبی که است که مشکلی ناگاه بود که ناسیده بود چون سیده  
 حکم وی ظاهر شود اگر حیض می بیند حکم زن بود و اگر محاسن پیدا آمد حکم مردان بود اگر حیض می بیند و هم سویی روی بپوشد  
 بنسب که بول اگر کدام موضعی می آید اگر از اندام مردی می آید مرد بود و اگر از اندام زن می آید زن بود و اگر از اندام مردی می آید  
 از هر کدام بیشتر می آید حکم آنرا بود و اگر از هر دو برابر می آید بقول ابو حنیفه رحم روا بود که خشی مشکلی است ابو یوسف و محمد رحم

میگویند از هر کدام که پیشتر می آید حکم از او بود اگر از بر و برابری آید این خوشی مشکلی است و برایشوی کردن فشا بدو من است  
 فشا بدو و پکار نباید شستن که باید زمان نباید رفتن باین پکار فشا بدو شستن که باید مردان نباید رفتن اگر خوشی مشکلی  
 بچشمیر و و اهرام باید که بچون زمان گیر و بر روی لازم شود و نماز زمان گذارد و خود را بخت دارد و قسم و حتران بر و در ثبات  
 یافتیم پس آن بقول ابو یوسف قسم و حتران بر و بر قول محمد از نصیب و حتران بپشت و از نصیب پس آن کمتر از ابو حنیفه و حتران  
 کردند که خوشی مشکلی حکم چیست گفت لا ادری سوال کردند که در چیست گفت لا ادری سوال کردند وقت بخند کردن نارسیدگان  
 چه وقت آید گفت لا ادری سوال کردند که اطفال شکر از حکم چیست گفت لا ادری و این از بهر آنست که گویند کان و آنچه دارند  
 بخوبی میکنند و بگویند و آنچه دارند بگویند که نمیدانم و از خود نسخی گویند تنگ ندارند تا در قیامت در مانند و این از کمال علم ابو حنیفه  
 بوده است از نقصان می نامد از تعارض دست ندارند تا اگر کسی از وی چیزی سوال کند وی تنگ ندارند و گویند من نمیدانم و دیگر  
 آنکه اقتدا بسید عالم که صلعم از رسول عم سوال کردند که قیامت چه وقت آید گفت خدای من دانای تر است از من من نمیدانم سوال کردند  
 با ما ن چه وقت آید گفت خدای من دانای تر است من نمیدانم سوال کردند فرزند در شکم یا مادہ گفت خدای من دانای تر است  
 از من من نمیدانم و سوال کردند که فردا بفرستی چه کسب کند گفت من خدای دانای تر است از من نمیدانم سوال کردند که هر کسی که است  
 رسول عم فرمود که خدای غرور جل و انرا از منست من نمیدانم و آنکه این بیت را بر خواند **قوله تعالی ان الله عنده علم الساعة و غیر**  
**الجبث و لیعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس فاذا کتب الله و ما تدری نفس ما فی الارض موت ان الله علیهم فی الساعه و لیعلم ما فی**  
**و هر چه بر او میسریدیم دیگر از رسول عم سوال کردند که روح چیست از خداوند غرور جل ندانند که با هر حال که **قوله تعالی****  
**یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی و یقال بی و ششم در بیان نماز کسوف و خسوف نماز آفتاب گرفتن مشهور است بفقیر رسول**  
**عم که رسول عم را همی بود ابراهیم نام وفات یافت از آفتاب گرفته شد صحابیان بردند که آفتاب از برای وفات فرزند رسول**  
**عمر گرفته شد رسول عم خطبه گفت و در آن خطبه گفت بدانند که آفتاب از برای فرزند من گرفته است آفتاب و ماه تاب ایشان را**  
**خدا نیست خدای غرور جل اندو پیکانه اند بر آمدن و رفتن کسی تفاوت بکنند با اینکه بکنند اند هر چند کاپی روی ایشان را سیاه**  
**ناکند کاران بپند که خداوند غرور جل اثر عمل خود بر ایشان ظاهر گردانید تا شما از بدی و کردنها دور باشید چون آفتاب بگیرد**  
**باید که لصحرایرون روند و در رکعت نماز جماعت گذارند و امامت را صاحب شود و بکنند چون آفتاب بگیرد باید که یکی شهر**  
**در کلا نترین مسجد جمعه آیند و در رکعت نماز گذارند بجماعت و امامت صاحب شود و بکنند که در حقایق الفقه آورده است که صاحب**  
**شمر نظام سحر جامع بود و در حدیث آورده است که امامت نایب سلطان کند با قول شافعی هم در رکوع کند و بقول علماء امام**  
**بر کوعه اند جانگه نماز دیگر ابو یوسف و محمد هم قرآن بلند خواند و بقول ابو حنیفه هم قرآن نرم خوانند و در هر وقت**  
**گذاردند و وقت کرده و اگر و گیر و بر و ن نیانند که شب محل فتنه است اما در خانه نماز گذارند و اگر زمین بسیار بخیس و یا یا و ما**  
**مخالف بسیار روز یا خبر نماز خوش نشوند و بپوش و استغفار مشغول شوند و بعد از صد و پیش رو نماز خدای تعالی بوضع کنند**

**فصل** در بیان طلب باران اگر باران نیاید بگوید ابو یوسف رحم فرما کند ازند و بگوید ابو حنیفه رحم دعا گویند  
 در صلوٰه خواه امام بگوید یا زاده از محمد رحم روا نیست که در خطبه گویند دلیل میکند که نماز کند در خطبه یا یکی خطبه پیش از نماز گویند  
 و یکی بعد از نماز گویند قوس اعرابی در گردن افکند و در او بگوید و عجز خطبه بگردد و سر بر پشته کند و تیر بر دهن بر زند امام  
 اعظم ابو حنیفه رحم گفته که عجز خطبه بگردد اما دعا گویند دلیل بر آنکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندر آمد و گفت یا رسول الله  
 دعا گویند یا باران ببارد که گشت با خشک میشود و دستودن علف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران ببارد  
 گرفت تا به قنیه باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا گویند یا باران از عمارتها بصحرای مدینه که عمارتها  
 خرابی می پذیرند رسول عم دعا گفت تا باران از عمارتها بصحرای مدینه افتاد قاضی امام حنابلیم خطیب رحم گفته است باران  
 از عمارتها بصحرای مدینه چنانکه بر زمین چون حلقه انگشتری افتاد می تافت و در گشت تپا می بارد در وقت حسن  
 بصری رحم باران نمی بارد بیرون آمدند دعا گفتند ابو حنیفه رحم میگوید که رسول عم دعا کرد صحابیه و عا کزندگان  
 بعین تیر متابعت ایشان را کردند پس معلوم شد که دعا باید گفتن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه  
 باستقامت حاجت آید امیر المومنین عمر رضی الله عنه باستقامت را بخود بیرون آورد چون بمهر رسول عم برآمد و عمار  
 رضی الله عنه را بخود بمهر بر آورد فرق ویران پشته کرد و گفت خداوند بجزمت این فرق را باران فرستی خدا تعالی ایشان را  
 باران فرستاد و نصیحت تا از آن شده از عمر نامحیات یافتند قوله تعالی قلعت استغفر و ابرکتم ان کان غفارا پس سها  
 السماء علیکم مدد او بمددکم باموال و بنین و یجعل لکم حیات و یجعل لکم انار ایس معلوم شد که دعا می باید گفت و استغفار  
 چون بصحرای مدینه رفتند دعا گویند اهل پرده را بیرون نیرند که بنا کارهای ایشان را پیشکش است اما صحابا را  
 و کوه کار بیرون برند سر و پا بر پشته کنند و عجز خطبه بگردد اهل ذمه را بیرون نیرند که ایشان اهل عذاب  
 و جهنم است و اموالشان مستحق رحمت خداوندیم **باب سی و نهم** در بیان نماز خوف  
 بدانکه نماز خوف مشروط است بایست و اخبار و اجماع است ایست **مقاله** که تعالی می آید که  
 فیهم فاقمت الصلوة فلتقم طایفة منهم معک و لیاخذوا سلحة فاذا سجدوا فلیکرموا من وراکم و لیت  
 طایفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک الی آخر الایة ابو یوسف رحم گفته است که صلوٰه خوف در عهد رسول عم  
 مشروط بود از برای آنکه رسول عم حاضر بود کسی دیگر را نشانی ایست کردن این سوال از و از فسادار بقاخر صلوٰه خوف منسوخ شد  
 باید که دو نفر شوند و یک نفر را کاندازد و یک نفر را بجای گذارد پیش خصم روند و ایشان را کاندازد نباید بایستد ایشان را  
 نیز بجای گذارد اما ابو حنیفه رحم گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبدالرحمان بن عوف ابو عبیده جراح رضی الله عنه گذارده اند  
 پس معلوم کرد آن حکم باقیست غرو نامی که بعد از آن شده است غرو عطفان غرو ذات رفاع ذات قرة غرو عطفان حاج محمد  
 رازی رحم گفته است و غرو ذات رفاع را مالک گرفته است و غرو ذات قرة را شافعی گرفته است

نحو و خطمان را روی پای ایشان سوی قبله بود و وصف کشیدند و پنداشتند اگر بنا بر امام قیام در کعبه آوردند چون بقدر قیام  
 و صف اول سر سجده آوردند بقیام رخصه یا نهایی سجده اول بود سجده ای صف دوم رفتند آنها که سجده ای صف دوم  
 بود سجده ای صف اول رفتند آنها که استخوان و خمر را نگاه داشتند یا ایشان سر سجده آوردند همین ترتیب باز تمام کردند و پند  
 ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف هم گفته است که اگر جای بود که روی پای ایشان سوی قبله بود بجز صله خوف روا بود که اگر  
 شافعی هم گفته است که دو فرقی شوند یکی فرقی خمر را نگاه داشتن یکی فرقی بیکرگت با امام گذارند بنشینند امام اینها که بر بنشیند بیکرگت  
 دیگر گذارند و سلام دهند بر وجه خمر را نگاه دارند آنها که بیایند و با امام افتد انگشت دیگر بیکرگت دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام  
 دهند ایشان بجز بیکرگت دیگر مسبوقان گذارند بیکرگت از وی است که امام سلام دهند بنشینند چند آنکه ایشان  
 بیکرگت مسبوقان گذارند و نگاه سلام دهند و در بعضی نسخ این روایت از مالک است اما بقول شافعی است میرود که وی جمیع را  
 اعتبار کرده است جماعت را فی الما عباد الله مسجود و غیر گفته که این روایت را سلام بوده است اما منسوخ نشده است باید که دو فرقی  
 شوند یک فرقی خمر را نگاه دارند و یک فرقی دیگر بیکرگت با امام گذارند و در وجه خمر را نگاه دارند آنها که افتد انگشت دیگر بیکرگت دیگر با امام گذارند  
 و در وجه خمر را نگاه دارند و اینها بیکرگت لا احتیاج گذارند و سلام دهند و در وجه خمر را نگاه دارند آنها که افتد انگشت مسبوقان گذارند  
 و سلام دهند و در وجه خمر را نگاه دارند که رسول عم و عوامی دیگر بجز بیکرگت از وی اما بعضی گفته اند که اول ایشان بود که دو فرقی شوند یک فرقی خمر را نگاه دارند  
 یک فرقی دیگر بیکرگت با امام گذارند امام سلام دهد ایشان بجز بیکرگت مسبوقان گذارند و سلام کنند و در وجه خمر را نگاه دارند آنها  
 بیایند بیکرگت لا احتیاج گذارند و سلام دهند تا امدن رخصه بسیار نشود مسبوقان گذارند امام بود ثقیان قوری هم گفته است  
 دو فرقی شوند یک فرقی خمر را نگاه دارند و یک فرقی دیگر بیکرگت با امام گذارند و در وجه خمر را نگاه دارند آنها بیایند و دو رکعت و یک رکعت با امام  
 گذارند امام سلام دهد ایشان بجز بیکرگت مسبوقان گذارند سلام دهند و در وجه خمر را نگاه دارند آنها بیایند و دو رکعت نماز  
 لا احتیاج گذارند و سلام دهند بسیار است که وی فرضیت قرات را اعتبار کرده است اما این وجه با خود نیست از برای آنکه صله  
 خوف را باینکه نماز باید یا شفع تمام یا تمام نماز را و ابودا ایضا اینها نیست پس باید که دو فرقی شوند یک رکعت دو رکعت با امام گذارند یک رکعت  
 خمر را نگاه دارند آنها بیایند و یک رکعت دیگر با امام گذارند امام سلام دهد ایشان بجز بیکرگت مسبوقان گذارند و سلام دهند و  
 بر وجه خمر را نگاه دارند آنها بیایند و یک رکعت لا احتیاج گذارند و سلام دهند اما اگر سه فرقی شوند و هر فرقی یک رکعت با امام گذارند و هر  
 اول نماز یا سه شود و دوم و سوم را و ابودا ایضا آن حال اصل است که صله خوف را با تمام نماز یا شفع تمام یا بنیمه نماز از این سه  
 پنج نیست پس فرقی اول را بدین معنی نماز یا سه شود و فرقی دوم بیکرگت با امام نماز گذارده اند و یک رکعت مسبوقان گذارند و فرقی سوم بیکرگت  
 با امام گذارده اند و دو رکعت مسبوقان گذارند پس بدین معنی فرقی دوم و سوم را و ابودا ایضا که نماز چهار رکعتی بود باید که دو فرقی شوند  
 یک فرقی خمر را نگاه دارند و یک فرقی دو رکعت با امام گذارند و در وجه خمر را نگاه دارند آنها بیایند و دو رکعت دیگر با امام گذارند امام  
 سلام دهد ایشان بجز بیکرگت مسبوقان گذارند و سلام دهند و بر وجه خمر را نگاه دارند آنها بیایند و دو رکعت لا احتیاج



بنیاد که عاقلی بنوعینان سوار شد و شهادت یافت محصل وی بود عاقلان میگویند که اصل درین باب سه است از جمله  
 که اینست از شش شش که نماز کرده و در مجرم اینها را بر اینها قیاس کرده اند اگر نماز سپیده و دیوانه شهادت یافت یا  
 فلان از بعضی پاک شد و کشته شد یا بالی که عاقل بود و کشته شد اینها را بر قول ابو حنیفه و شومید که ششید علی اند و بر قول ابو یوسف  
 و مجرم شومید که حقیقی اند اگر عاقل یا فلان کشته شد بر قول ابو حنیفه و دور و نیست یکی حکمی یکی حقیقی بر قول ابو حنیفه  
 حقیقی اند و شومید هر که بعد از او بود باید که نسبت آن بود که عاقلی شود و ششید اسلام نصرت کم اگر وصف کشیده اند  
 یکی مومنان و یکی صف کاfran مبارزی اگر عاقل بیرون آید از صف مومنان شاید که بی اجازت امام بیرون یابی اگر مرد  
 مبارزی کرد بر بارونی خود افتاد و دارد که آن خصم خود را دقت کند شاید که بیرون رود و آن خصم خود را دقت کند و آن مومنان  
 شهادت کرد و دیگر بازوی خود افتاد و ندارد شاید که بی اجازت امام بیرون نباید که بعد از او بیرون آید و آن مومنان ششید کرد  
 و مجرم هر کسی که عاقلی آورده است اما اگر مومن است در میان مومنان و بعضی میداند مومنان را که اگر این امر معروف کند و آن  
 میان کشته شود باید که اگر معروف کند محرم اشکال گفته اند که خود را در تبه که افکنند بود و شهادت کند خود را در تبه که افکنند قوله  
 تعالی و لا تقولوا بیکم الی التبه که محرم گفته است که تاویل این آیه غلط کرده از برای آنکه خود را در تبه که افکنند چیزی بود  
 که در مصیبت افکنند بود و امر معروف کردن از جمله عقوبات است اگر پیش و ششید که بران میرود از اینها و و هلاکت شهادت  
 بنود اما اگر ششید ششید میداند و از اسب در افتاد و هلاک شد ششید حقیقی بود اگر از کوه انداختندش با فادوره و نقدش  
 یا در آب انداختندش یا در شش سوختنش یا اینها هلاکت و ایراد حکم شهادت بود از برای آنکه لغیر از ششید هلاک شده است  
 اگر ششید چاه کشته است در آن چاه افتاد و هلاکت و ایراد حکم شهادت دهند اگر مسلمانی در کوه افتاده است از دمان یا از بنی  
 یا از بر خون میرود و بر جراحت پیدا نیست و ایراد حکم شهادت بود از برای آنکه اگر دمان کرم بود از بنی خون رود و اگر  
 بر دل بود بر سره بر خون بر آید اگر جراحت غالب و از بر خون او و چو از این نوشته یافتم حکام و بنیاد ایراد حکم شهادت  
 نبود اما اگر ششید از چشم خون میرود و جراحت پیدا نیست و ایراد حکم شهادت بود که این در موضعه مجبور و رفتن خون نیست  
 معلوم شد که لغیر از ششید است و ایراد حکم شهادت بود اگر در مومنان و کافران کشته شده اند مومنان را از کافران کچه  
 فوق گفته ظاهر است و اینست که بوی روی را ننگده و موی لب است کرده و دست فرم و جامه سیاه و سفید امام  
 ناصر الدین رحمه الله در سیر کبر آورده است که اگر یکی را موی لب نیست بود اگر چه دست فرم بود و ایراد حکم کم باسلام بر وی  
 نماز کند از آنکه بکریستان مومنان دفن کنند اما اگر موی لب دراز بود اگر چه دست فرم بود و ایراد حکم کم کنند باسلام  
 بر وی نماز کند از آنکه و نجاک دفن میکنند و بعضی گفته اند اگر در مجلس معصی بود میان ششید زنا کرد و اگر حارب بود و حکم کنند باسلام  
 وی که در او بود که با مومن بود که عدل کرده است و اگر در اسلام است و ایراد حکم کم کنند باسلام وی که اینها ضرورت نیست اما  
 اگر مومنان را از کافران فرقی مینمایند که آن اگر غالب مومنان یا مصلحت بر اینها گذارند و همه را بکریستان مومنان

و فی کینه اما اگر غالب کاغزان باشند و بر سبزه غار گذارند و یکو رساان طبعی و نهند دلیل بر آنکه یکی از صحابه را زنی سبزه بود  
 و حاضر بود پس زن و فاطمه یافت چو دان آمدند که وی از سمت ویرا یکو رستان چو دان بریم صحابه گفتند که از آنانی است  
 و یاد است رسول هم و صحابه نشسته و قرار کردند که ویرا کو رستان طبعی نهند و روی بروست چپ نهند تا ما در کس بود  
 بغیر قبل بود و فرزند البتله اگر زنند آید و وی سوی قبله ای چون شی شانه چه دانند غالب یونان با کاغزان باید که کم در یکو رستان  
 راستند و کشکار از شیرند اگر کم آید کشکار مسلمانان کم اگر کشکاران بودند غالب کاغزان بود و اگر کم آمد کشکار یونان زیادت انبیه  
 کشکاران باشند و غالب یونان باشند اگر برایشند بر سبزه غار گذارند و یکو رستان طبعی و دفن کنند باید دان که  
 شبها در تپها باطل شود اگر از اقباب سایه برند ای بر تپها خور و بالقره تان خور و دیاباران بر ستور بدشتر و از مو که بیرون  
 آید یا وضیت دنیا میکنند این شبها در ابل کینه شهید حقیقی فاند حکمی شود اما اگر زخم خورد و افتاد دیاران کشکاران  
 بیرون آوردند شتر ها کشند ششید حقیقی که اگر در مو که افتاده است و لغت دنیا با یونان نرسند و لغت شافعی هم کی وقت نماز  
 بگذارد و شبها در وی باطل شود و هر چه خلا نام پیشان در زب و شبها در وی باطل شود و بعضی حکمی شود و بعضی هم باطل شود  
 و دلیل بر آنکه سلام غار بغیر شمشیر داده است و عای آخری گفت یا و آنکه شتر تو اند که بران غار تا بکنند چون دعا آخری گفت نماز را  
 فاسد آمد نمیکند و حیت آخری بر شمشیر باطل کند دیگر آنکه در حرب هزار به صحابه زخم گرانی خورده بود و افتاده صحابه رسول هم بر شمشیر وی  
 در شرف هلاکت افتاده بود و میگفت ای صحابه رسول هم چون رسول هم سلام خود دست کرد و گفت تا کی در حق شما میجست و می کرد و اینها  
 خدای عز و جل حرب کند تا در کا خدا رسول عامی نهند در حرب جمل سحر و جنتی که آن خورده بود و افتاده در شرف هلاکت میگفت  
 که جابر را بعد کند نامن تعلیمت تو نباشد و او را بر کشنده خود دعا کنم تا وی را از این جهت گشته است و در حرب احد افتاد کس از صحابه جز زخم گرانی  
 خورده و در شرف هلاکت افتاده بود و بر پیشان از سبکی کم آب حاجت بود و یکی آمد تا ایشان را یکدم آب میداد و بر سر یکی ایشان  
 آن آب بود و آنکس میاید و دیگر اشارت میکرد تا بر قضا کس آب عرض کرد و چاکس قرض کرد و بیا خود حواله میکرد و وی حاجتند  
 تا در صفت چاکس خود در بر قضا کس جان بخت نسیم کردند و ما خوردن آن آب را و وحکت بود یکی آنکه بر سر او خود شمشیر  
 میکردند و دوم آنکه خود روزند و شبها در باطل نشود و بقول شافعی هم شهید حقیقی را نشنوند و غار بگذارند و بقول خواج  
 حسن بصری هم هم نشنوند و غار گذارند و بقول علماء عام نشنوند و لیکن غار گذارند اما اگر باره باره باشد بقول شافعی هم بر باره  
 غار گذارند و بقول علماء عام بر پیشتر غار گذارند و بیکترین غار گذارند اما اگر نگیرد اسر غار گذارند و باز نگیرد دیگر را یا بعد  
 بیکروایه از علماء عام بران نبرد دیگر غار گذارند و بیکروایه بیکروایه بیکروایه بیکروایه بیکروایه بیکروایه بیکروایه بیکروایه  
 که از حق تمام بیرون آمده باشند باطل و محلت باید که بگر حضرت کرده باشند و یکی در میان ایشان گشته باشد و برایشان  
 و غار گذارند و حکام اعیان حضرت امیر المؤمنین علی بیان فرموده است در حرب جمل با جمعی باوی بیرون آمدند و روی تم کشیدند و از ایشان  
 ظاهر بود ایشان حرب افتاد فرمود دیاران خود را تا ایشان ترخیزند از دستهای سبز از دستهای ایشان با شمشیر گذارند تا ایشان جمله غلبند



اگر ایشان از نمی بیند زخم دیگر می بیند و اگر ایشان از نمی بیند زخم دیگر می بیند و اگر ایشان از نمی بیند زخم دیگر می بیند  
 نیز می بیند مال ایشان را غارت می کنند و زن و فرزند ایشان را برده می کنند و اگر از شما گشته شود و شهادت شود و اگر ایشان را گشته باشد  
 باشد و آن حکم مخفی باقی است **مسئله** اگر بر طرف گشته باشد یا قتل گشته باشد یا زنی یا بنده شهادت می دهد و اگر در عمارت گشته  
 یا بنده گشته باشد را بیاورد و بگوید شهادت می دهد و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند  
 و سوگند و بند و دیت ستانند بدین معنی شهادت می دهد و اگر گشته باشد را بیاورد و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند  
 نبود که و بر این سخن گشته اند بگفته اند و شهادت آن باطل نشود و اما اگر گشته باشد را بیاورد و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند  
 یا بر سایر آن محلت را جمع کنند سوگند و بند و دیت بر عاقله بود و عدد و قسامت از عاقله باشد و اگر بگوید که این را می بیند  
 قسامت و دیت و بند اگر یک کس بگوید که این را می بیند و این قول ابو یوسف است و دلیل بر آن سوال که هر چه عاقله بگوید از عاقله است  
 چنانکه سنن از آن سوگند خوردند یا اقرار کردند چنانچه از عاقله است و دیگران امتناع کردند و عدد و قسامت قصاص بود و تا وقت  
 که اقرار کنند که این جنایت ما کرده ایم از برای آنکه سوگند خوردن بر ایشان لازم شده است و حکم شروع عیسایس گشته ایشان  
 تا سوگند یا اقرار کنند که این جنایت ما کرده ایم و اگر عدد و قسامت چهل و نه کس یا یک کس یا دو باره سوگند و بند و دیت ستانند  
 و آن شهادت می دهد و بر این شهادت و اقرار کنند که این را می بیند و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند  
 در افتاد و یا در آب افتاد و یا در آتش افتاد و یا بر هر یک شهادت که زویش باشد چهل و نه کس یا یک کس یا دو باره سوگند و بند و دیت ستانند  
 چراست شد و همان جهت پلاک شد با این شوش و بر قسامت و بیان جرات مرد شهادت می دهد و اگر مسلمانی خود را کافر داند  
 پلاک شد طی وی هم گفته است و بر این شهادت و اقرار کنند که این را می بیند و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند  
 کذا را فایده یکی آنکه کسی بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند  
 اگر گناه تو نیست و انقول ابو حنیفه و محمد هم است و حیات الطحاوی قول ابو یوسف هم است اگر اقراران بلی و بی اقرار و در قتل و دیت ستانند  
 از مردان و زنان و نارسیده کان بقول ابو یوسف و محمد هم را نشنود و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند و بگوید که این را می بیند  
 و حق گشته اگر نارسیده و یا دیوانه یکی را گشت بعد از اخطای قصاص و دیت بر عاقله وی باشد و دیوانه نارسیده از عاقله  
 نباشند زن از عاقله باشد یا بی اگر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقله باشد و اگر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نباشد  
 و قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیگر در وجود آمده باشد چنانکه در تازیکی را گشت زن وی زد معلوم شد که پدر او  
 بوده است وی بدان زخم پلاک شد و میراث محروم نشود که در این قصد نبوده است اما اگر مادر و پدر هر یک را در میان با  
 استاد پیشه را گفته اند این بگوید بر زن وی نزد پلاک شد ایشان از میراث محروم نشود اما اگر در جایی خواب با فرزند زنی است بر  
 فرزند زنی بگوید وی نزد پلاک شد از میراث محروم نشود که فعل از وی در وجود آمده است اگر نارسیده یا دیوانه یا حجت شهادت  
 با قتل بقول ابو حنیفه هم ایشان را نشنود و بقول ابو یوسف و محمد هم ایشان را نشنود و لیکن بر هر یک از کذا را گشت چاره



بر بر و بود و اگر کسی بخود کار کرد و دیگر و یا کار کرد و نماز کرد و پیش هر یک شش تنی ویت بران کار و زننده در حجب نبود باب  
چهارم و یک در بیان نمازهای مان چار از نماز مشرعت همایه و هم با خبر امانیت قوه تعالی الذین یذکرون الله  
قیام و قعود علی جوبهم اما خبر قوه علیه السلام صل الملیض قایمان لم یستطع قعودا فان لم یستطع فعلی الحجب یومی امان  
فان لم یستطع فان الله تعالی اتی بقبول العذر منه و رسول عم حیوانی و عده فرمود نماز گذارد استاده با قیام در کوع و سجود  
چنانکه عمر بن حصین رضی سالی بخار بود رسول عم بخار پس وی رفت و باز فرمود نماز گذارد استاده با قیام در کوع و سجود  
و اگر نتوانی نشسته گذارد بر کوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذارد بر پهلوی راست روی بسوی قبله از بایار و این قول شافعی  
گرفته است اما بر قول علماء ما رم بر قعود گذارد و قد میارسو و قبله از دو دلیل بر آنکه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بر رسول عم بخار  
برسی وی آمد گفت نماز گذارد استاده با قیام در کوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذارد بر کوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذارد بر قعود  
قد میارسو قبله از بایار نشاید و قد میارسو قبله خضن که محمد حسن در جامع الصغیر آورده است که نشاید باختیار قعود  
خضن الا درین مسکنه معنی را عارضه است که بخانه نماز گذارد و میتوان با قیام در کوع و سجود باید که مسجد آید و نشسته گذارد  
بر کوع و سجود و جماعت گذارد و با امام کبر گوید در قیام و انگاه بنشینند و اگر قوت یابد پیش از آنکه امام بر کوع رود وی بالار  
کند با امام رکوع رود و اگر همچنان نشسته با امام بر کوع رود و اگر برخواست و بقیام راست نشد و چنان  
بر کوع رفت و سجده آورد نمازش تبا نه شود چه اگر قیام دو است یکی قیام قایم و یکی قیام قاعده چون از قیام قاعده  
برخواست ان بر انداخته نشود قیام قایم نباید لاجرم نمازش تبا نه شود اگر اخیر یک گشت نماز لاحقانه از دو و بود اگر همچنان سلام  
دین نمازش تبا نه شود و اگر بخانه نماز گذارد و با قیام طهارت میتواند گذارد و اگر مسجدی آید بقا طهارت نمی باید بایک بخانه گذارد و با  
بقا طهارت اگر استاده نماز میکند و بقیام رکوع و سجود بقا طهارت نمی باید و اگر نشسته بر کوع و سجود میکند از بقا طهارت  
می باید نشسته گذارد بر کوع و سجود و اگر نشسته میکند از بر کوع و سجود بقا طهارت نمی باید اگر بایار میکند از بقا طهارت  
می باید بعضی گفته اند حکم صاحب جرح دارد و هر وقت نماز طهارت سازد و استاده نماز میکند از با قیام رکوع و سجود و یا نشستم  
الاسلام بران الدین برم گفته است که بایار نماز گذارد و روا بود مسلمان را و در دامن جرح است اگر قرآن بخواند چون درون  
شود و خواهد نام را بد فخر برم گفته است که قرآن بخواند از برای آنکه بی قرأت نماز و اومی باشد دلیل بر اومی و مقتدی و کنگ  
و در فرضیه چهار گیتی در دو و آخرین هم سقرات روا می آید اما بی طهارت نماز روا بود شیخ الاسلام بران الدین برم گفته است  
که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که انجا بایار نماز گذاردن شارت بدل است از قیام رکوع و سجود اما قرأت را  
بدل نیست بقدر حاجت خواند انجای بود که اگر میخواهند خون روان میشود پیش نمی بسند اما اگر میخواهند و میرود اگر خاموشی کند  
می بسند بر خندند و روا بود که در صلوة مختصر الصبح خواهد علم ابو الفضل که ثانی برم و شرح قدوری آورده است که هر چه هستی  
که بفعل جرم روان میشود و رقی وی حدیث نیست اگر مسلمان بایستی و پیشانی مجروح بود و سجده نتواند آورد و بپوشش افخمی برم

قیام در کوه و درو بخدا یا یا را و دعاها هم گفته اند که چون سجده با ساقط شد قیام در کوه نیز ساقط شود یا یا را میکند در و را بود اگر  
مسلمانی را یکبار است اما قبل از آنکه آفرین در صلوة خواند یا نام بگوید یا یا را که در کوه است که در یا یا را بخواند یا یا را بخواند یا یا را بخواند  
باید که چندانی باشند که تواند اکتفا بشد باقی نماز را شسته تمام کند و را بود و اگر ستاده شسته اکتفا بقول یا یا را بخواند و بقول  
ابو حنیفه و ابو یوسف رحم را بود اگر اما شسته کند یا یا را مقتدیان یا قیام در کوه و سجود بقول ز فرم را بود و بقول علما شسته رحم  
را بود اگر سجاری یا یا را نماز میکند در و در میان نماز قدرت یا یا را بر قیام در کوه و سجود نماز تباہ شود اگر حاجتی یاران یا یا را نماز  
میکند در و را بود چون هم یکسانند اگر بر مقتدی پیش از سر تمام اکتفا نماز تباہ شود که در حال یا یا را اعتبار بر را بودی قدم را با تمام  
رکوع و سجود مقتدیان یا یا را را بود با اتفاق اما اگر اما شسته یا یا را میکند در و مقتدیان شسته بر کسم و سجود بقول ز فرم  
را بود و بقول علما شسته رحم را بود اگر شسته میکند در و کوه و سجود و رکعت گذارد و صحت یافت و در رکعت دیگر ستاده گذارد  
بر قول محمد رحم را بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم را بود و اگر شسته یا یا را نماز و رکعت گذارد و صحت یافت و در رکعت دیگر  
نماز تباہ شود اگر شسته و ستاده بخفته اکتفا کنند درست نبود و اگر مسبوق قدرت قیام رکوع و سجود مسبقا تباہ شد  
بر کوه و سجود نماز تباہ شود اما اگر یا یا را دارد نماز تباہ نشود باید که بخیزد باقی مسبقا تباہ گذارد که با قدرت قیام در کوه شسته  
بر کوه و سجود تلوغ شود اما قدرت قیام در کوه و سجود یا معتبر نبود و این اشارت از وی عمل اند که است نماز تباہ نشود بر خلاف  
پیار که اما از وی معتبر بود یا یا را نماز میکند در و وقعه فرض نیارد رکعت زواید آورد نماز شش تباہ شود اسکال الیه  
که مسبقا با قدرت قیام در کوه و سجود یا یا را نماز میکند در نماز تباہ نمیشود چهار را چرتا تباہ میشود فرق میان است  
که با قدرت قیام در کوه و سجود یا یا معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی عاجز است از قیام در کوه اگر سجاری شسته  
نماز میکند در قیام چگونه آورد تا چون او را شک اکتفا بدعا یا یا حنیفه رحم چهار رو نیست که دایت نیست چنانکه مسبوق است  
نشیند و دست پیش گیرد و قیام آورده شود وقعه دست بر زانو بنهد بقول ز فرم گفته است روایت دیگر نیست که در قیام زانو را در  
دارد و در وقعه است و در این قول ابو یوسف رحم گفته است روایت دیگر نیست که در قیام و پای از یک طرف بیرون فرستاده  
نشیند و در وقعه سجی که در وقعه می نشیند و ایت چهارم نیست که وی مجرب است خواه در قیام یا را از یک طرف بیرون آورد خواه در وقعه  
و بقول محمد رحم گفته است اگر شسته نماز میکند در و در سجای کجاست پیش می باید گرفت دست بر زانو نهاد و اگر التماس است که در دست  
و چپ شود و اگر بی نشود مسلم به یکس که کان مسبوق شود و اگر شسته یا یا را نماز میکند در حاجتی مقتدی فرقی پیدا آوردن تبار  
قیام باید حجت و قیام سجده که بعضی گفته اند که نماز تباہ نشود و اگر شسته می قیام در و طاق چهارم کردن ندارد و کسی نیست ایشان را طهارت کنند  
خانه یاران اند وقت نماز را در و میخوانند که نماز گذارد و طاق چهارم کردن ندارد و کسی نیست ایشان را طهارت کنند  
و جامه های و حیثی ایشان بلبید است و کسی است روی ایشان را بلبید باید که تسم کنند و نماز کنند و اگر کنند و می شوند اگر بخیزد  
نمید کافر شوند اگر در میان ایشان کسی بل است امامت را باید که امامت کند اگر چه روی ایشان بغیر قبل است

که آن خانه را میخواست که حاضر از آنجا نماند تا ما در آنجا نشاندیم که آن خانه را میخواست که حاضر از آنجا نماند تا ما در آنجا نشاندیم  
 میگوید که آن خانه را میخواست که حاضر از آنجا نماند تا ما در آنجا نشاندیم که آن خانه را میخواست که حاضر از آنجا نماند تا ما در آنجا نشاندیم  
 روایان و چون گفته بایمان گذارد اتفاق است که غیر گذارد اگر از اشارت سرعاجز این بنیادیم گفته است که چنانچه گذارد اگر از اشارت  
 چشم غایب از فرم گفته است بدل گذارد اما ظاهر روایت است که چون از اشارت سرعاجز این بنیادیم گفته است که چنانچه گذارد اگر از اشارت  
 شود بر روی چیزی بنویسد اتفاق و اگر صحیح باشد قضا را آن نماز بر روی بود بانی در سلسله خلافت میان ابو نصر بانی ابو نصر بنیاد  
 رم کلای ایشان گفته که قضای بر روی بود یکی گفته است که قضا بر روی بود اگر خفته نماز میکند از خواب رفته بعضی گفته اند خواب نما  
 روایت حدیث بنویسد ظاهر روایت طهارت تنه شود اگر بیماری خفته است و بقاء طهارت نمی باشد جامه روی بخش است در روی غیر قبله  
 است و قدرت بر کشتن ندارد و مالی ندارد که کسی را ضرر و کند و بنده ندارد و متبرعی ندارد و بر اسبابان مانده نماز نیست اگر تنگ  
 و همچنین روی غیر قبله و بان حالت نماز گذارد و او بود نمازی در حالت تنه رستی فوت کرده است درین حالت اندر قضا  
 کند از بعد بر روی آید و اگر در آن حالت نماز گذارد و بر خود نه بیند کافر شود اگر بر خود بیند لیکن بگذارد مومن بود و عاصی اگر  
 جاهلش بخش بود از آن نماز گذارد و آنچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر مسیری دارد روی او را بسوی قبله  
 از او جدا نماید و بعد بقول ابو حنیفه و یزید یا فات ان متبرع روی بغیر قبله که به تمیم نماز و ابو یوسف و محمد بن روایت  
 اگر یکی خانه جماعتی باران اندیم باید که جماعت گذارد اگر چه امام را روی بغیر قبله است و اگر جماعت نگذارد نیز بکار شوند و اگر  
 مسلمانی پیش از شد بوقت نماز بخیم پیش از بقول شافعی هم نماز روی ساقط شود و قضا آن نماز بر روی بود بقول  
 علماء و هم قضای بر روی بود اما اگر کثیر پیش از شد روز پیش از نماز باجماع آن نماز از روی ساقط شود و قضا بر روی نبود ابو حنیفه  
 رضا از شبانه روز نیست و چهار ساعت را اعتبار دارد ابو یوسف و محمد بن شش نماز را اعتبار دارند فایده این خلاف جای بداند  
 که نماز با دعا گذارد و پیش از شد روز یک وقت بکشد و بر او پیش از بقول ابو حنیفه و قضا را آن نماز بر روی نبود بقول ابو یوسف  
 و محمد بن بر روی بود اما اگر شش نماز را پیش از شد اتفاق قضا آن نماز بر روی نبود اگر نیک خورد پیش از شد و خفته ماند و  
 بقول ابو یوسف و محمد بن حکم ختمشان دارد و قضا را آن نماز بر روی بود و بقول ابو حنیفه و حکم پیش از شد و دارد و قضا  
 آن نماز بر روی نبود اگر بیماری وصیت میکند و در نفس اتفاق درست نیاید چنانکه در وصیت میکند که چون عدت تو  
 بگذرد فلا مکس را بخوابی یا خیر من الغلانی بر لی وصیت در عبادت و درست آید این رسم از محمد بن روایت میکند اما  
 ظاهر روایت است که درست نیاید در ثلث مال با اتفاق درست آید سعد بن حماد رضا بنیاد رسول عم و برادرش و یا سعد بن  
 گفت و کل مال گفت فی گفت و چهارم گفت فی گفت و نیز گفت فی گفت و ثلث مال گفت بلی انگاه این حدیث فرمود که  
 الثلث کثیر ارجح مبران خود را وصیت درست نیاید اگر وصیت کرد که روز نماز کنم و بعد نماز را بر اعدا از آن گذشت  
 بر روزه را و من کنم شود ظاهر روایت است که نماز را و من کنم لازم شود که روزه یک عبادت است و نماز را و من کنم

جمله پسند یار کند و بعضی قیاس کرده اند بگویند مال و صدقه قطره که در چاه پدید رود و اگر بر آید و پسندیم روا بود و بعضی  
 گفته اند که بر آید روا نبود قیاس کرده اند بکفاره یمن و چهار روز رمضان ششم فانی را شاید که روزه بخورد و هر روز زیاده  
 کند و بدید اگر بعد از آن فوت شود آن کند با صدقه شود و روز تقاضا شود و اگر با بیست ناز می شود آنکند از آن وصیت  
 کند تا بعد از وفات من کند و پسند از ثلث مال وی روا بود و نمازی را دو من کند و پسند تا روز میرا و از ده من کند  
 بود اگر در حیات وی و پدر و انبوه اگر در میان خوف است یا نماز کند از روز و او بود و همچنین اگر یار یا پسر چهل و دو و ص و دریا  
 غسل میت بر تو حلال را واجبست و بر قول شافعی هم سنت است حکایت آورده اند که اوم صفی عم وفات یافت جبرئیل  
 عم و میکائیل عم پیادند و آب جامه ها نورانی و جامه ها پریشانی آورد و یکبار بخت و یکی اوم عم را شست و در آن جامه ها  
 چیدندش و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند و آنجا جبرئیل عم نماز کرد و یابی اوم بده سنت مونا کم الی یوم القيمة  
 و صلوة کشوفانی آورده است که شش روزه فرمودند تا پیشست و ایشان آب ریختند در جامه چیدندش و بعد نماز گذاردند  
 و بخاک دفن کردند جبرئیل عم آن نماز کرد و یابی اوم بده سنت مونا کم الی یوم القيمة شافعی هم گفت که نماز جبرئیل عم سنت بود  
 غسل میت نیز سنت بود علماء راجع گفته اند که نماز جبرئیل عم بی امر برورد و کار نمود و امر برورد و کار چون فرصت را تقاضا کند و بعضی  
 گفته اند که واجبست علماء را هم میگویند که بسیار لفظ را سنت خوانند که مراد فریضه بود نه بی که نماز چهل روزه سبوقانه را بعد از  
 نماز آورد و پنجاه فرمود که سن لکم بعد از سنت حسنة فاستنبطوا رسول عم سبوقانه را سنت خواند و مراد فریضه بود و در  
 نیز اید و مراد فریضه بود چنانکه ما بعد از بالغ شود گویند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان گویند روزه واجب شد که سبوقانه  
 وفات کرد بر هر فریضه شود که بشوید و کفن کنند و نماز بخانه گذارند و بخاک دفن کنند و چون یک کس نماز هر شب است و در هر  
 حدیث آمده است هر که مرده را بشوید از برای رضای خدای عزوجل مرد را از کفن مان پاک کند و هر که دفن کند بر رضا الله تعالی  
 آماده کرده خود را در پیش از جامه پریشانی و هر که گویند رضای خدای تعالی آماده کرده جامی خود را گوشه بپوشد اگر در کس  
 باشند و مسافرت یکی وفات یافت بر آن دیگر واجب شود که ویرا بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر حاجتی باشند یکی  
 در میان ایشان گذشته شود یکی ویرا بشوید و اجرت واجب شود اگر زن مرد و شوی ماند بقول شافعی هم شاید که زن خود را بشوید  
 و بقول علماء را هم نشاید که زن خود را بشوید و بقول علماء را هم نشاید که زن خود را بشوید و جمیع شافعی هم  
 آنست که فاطمه رض و وفات یافت امیر المومنین علی رض و نیز است علماء راجع گفته اند که عقد ایشان آسانی بود و بهر  
 عقد ایشان نیاحت و آن بنا بر آنکه رسول عم فرموده بود که و نسب من بک برید نشود پس عقد در میان ایشان  
 باقی بود اما عامله و میان زن و وفات کند در میان ایشان عقد مانند لاجرم نشاید شستن اما اگر مردی مرده شود و  
 زن باشد که شوی خود را بشوید که چون در عقد وی باشد یا در عدت رجعی باشد دلیل بر آنکه صدیق رض و وفات یافت اساکه اهل دی  
 بود و نیز است چون این خبر را در میان آن فریضه رض رسید گفت اگر من بدانشی که زن است یا که شوی خود را بشوید

من نماندی که رسول علم را کسی دیگر خستنی اگر زن بدین باشد باسطلاق شوی وی وفات یافت نشاید این زن را که شوی خود را  
 شوید که مرد و زن است یکی را طلاق باین و او نامعین یا یکی را سب طلاق و او نامعین شیش از آنکه نفی کوی نیزه وفات یافت مرد و  
 زن نشاید که در شوید که هر یکی احتمال حرام دارد مرد و زن یک نیست دیگر نیست بعد از دخول معلوم شد که زن بوده است میان ایشان  
 واجب شود متارک ایشان از افضای قاضی حلیت نبود بر زن و عده واجب شود و مرد کاین میان نام برده و سزای کلین  
 بر کلام کتر بود و فواجب شود تا مدت این زن نکند و در باز زن دخول نشاید کردن پیش از آنکه این زن گذشتی مرد وفات یافت  
 این زن را نشاید که شوی خود را شوید که حدت گذشت نگاه شوی و در وفات یافت این زن را نشاید که شوید شوید خود را اگر گذشتی حدت  
 یا موت معارفت و بقول ابو یوسف و زفرم شاید شوی را شوید بقول ابو حنیفه و محمد بن عوف شاید که شوی را بشوید در حصاید و در شر  
 طحاوی آورده است که زفرم زمان موت را اعتبار دارد و علماء اکثر زنان شستن را تا اگر زمان موت کی گذشت شود و در زمان شستن  
 گذرد بقول زفرم نشاید شستن بقول علماء اکثر شاید شستن و مختلف نیز همین است اگر مردی وفات یافت و ام ولد یا ند نشد  
 که خواهر را شوید یا بی عین خلافت مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی روت آورد یا بر شوید را بشوید و بسود  
 باز اسلام آورد شاید که شوی خود را شوید یا بی بروایت شرح بقول زفرم شاید که شوی خود را شوید بقول علماء اکثر زفرم نشاید  
 بروایت صلوة خواهر امام اهل نحس بمع بقول زفرم شاید که شوید بقول علماء اکثر زفرم شاید که شوید باز اسلام آورد و وفات یافت  
 زنش اسلام آورد انفاست شاید که در شوید که ظاهر یا محرم گذشتند زن انشا از نشاید که شوی خود را شوید که  
 مردی در میان زنان گذشتند اگر در میان ایشان نرسیده بود و در تعلیم پسندنا و بر شوید اگر در میان زنان نرسیده است  
 و زنان نامحرم نباید که زنی خرقه بر دست بچند و آن مرد را تیمم بدگر زنی در میان مردان گذشتند اگر در میان ایشان  
 نرسیده بود و در تعلیم پسندنا و بر شوید اگر نرسیده بود مردی خرقه بر دست بچند و آن زن را تیمم بد و اگر در زنان  
 که مرد را تیمم بد باید که روی برگرداند یا چشمش بر دستها آورد وی بچند اگر خستنی شکلی گذشتند بعضی گفته اند که خستنی شکلی  
 دیگر را پس از زنند تا و بر شوید یا این وجه را خود نیست بچند که اقتدا ایشان سکند و دست نبود ایشان را نشاید که بکند که بر  
 نشوید خواهر امام زفرم گفته است و بر او بیت المال نمی باشد باید که بیت المال کثیر کی بخوند از برای وی و آن کثیر را تعلیم  
 دهند تا و بر شوید و بچاک و فن کنند و آن کثیر باز و نشد و آن مال را باز و بیت المال بپارند خواهر امام اهل نحس هم گفته است که  
 خرقه بر دست بچند و تیمم بد بچند زنی در میان مردان گذشتند خواهر امام اهل نحس هم گفته است که و در او بر کرده کنند  
 و در اب کلان چنانست و بر کنند باز گذارند بچاک و فن کنند اگر کسی در اب اندک میرود و اب بپسند شود چون بیت را بکشند باز نشوید  
 اما اگر موی گذشتند و بر شستن بعد از آن در اب اندک اتفاقا و بافتن آن اب بپسند نشود و میت را بکشند باز شستن حجت  
 نیست شیخ ابوالقاسم سفار هم گفته است که چه مرد نامشسته در اب اندک افتد بپسند نشود از برای آنکه اگر نداده در اب افتد بپسند  
 نشود و آنکه آن زنی در چاه زمرم افتد که کل بر بر کشند و اندان رنگ را بر است بود و خون آلوده بود خواهر امام بکسکاف هم

گفته است اگر مردی شسته بود یا ناستسته هر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد بر خیزد  
از وی ترشح کند چون که مرده را امساک مانده بود چون آب اندک پلید شود در عبول المساکل مذکور  
است و دیگر قاضی امام ابو زید کسی در اسرار گفته است که مرده در اصل پلید است اگر چه ویرا چند آن  
صد آب شویند پاک نشود و فرق میان شسته و ناستسته نیست اما اگر کافری بر کفر وفات یافت و ویرا  
در صد آب شویند چون در آب اندک افتد آن آب را پلید کند که آن نجاست کفر ویرا ظاهر شد  
اگر مسلمان در آب بسیار افتد و بلا کشد و ویرا از آن آب برگزند باز شستن حاجت بود یا سینه  
این مسئله را خواهد امام ابو نعیم عیاض در سوال کرده اند که در سجده باطل چهار سو بکسر بر سر منبر وی یا  
جواب پیش حاضر نبود استاد وی خواهد ابو منصور را تردید بر آنجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد  
خواهد ابو منصور اشارت کرد که اگر ویرا جنبانیده اند انگاه برگشاید اند باز شستن حاجت نیست و اگر  
جنبانیده اند باز شویند گفت استاد بزرگوار من چنین میفرمایم که اگر ویرا جنبانیده اند و انگاه برگشاید  
باز شستن حاجت نیست و اگر جنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم تنگ نه است لاجرم بقعه جلیل  
نام کرده اند پس چون میت را خواهند شستن تخمه را چنان باید نهاد که بکار او آب نماند بقول شافعی  
بر پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علماء مارم ستان خوابانند و قدیمهای سوزن  
تو اما این جای بود که دست و پا اما اگر دست ندید چنان هستند که دست و پا باکی نبود دست را کشند و غسل در آن  
و یک کس که ویرا اب و ریز و زیادت از حاجت اصلی نشاید در آمدن بقول شافعی بر سر این از میت بیرون کنند  
بقول علماء مارم بر این از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاده و جزی بر آنکه که از ناف تا زانو پلید شده  
طی بر رویت نشاید که اگر میراث خوار نارسیده باشند تا مال وی تلف نشود و مرده شوی تاوان دار شود و حورت  
خلیط ویرا پلیده پسند بود بقول علماء مارم حرقه بر حورت خلط پلیده و تخمه را با آب صفا بشویند انگاه میت را بر تخمه  
نهند و اتفاق است که در وقت غسل قرآن بخواند و دعا بلند نگویند اما اگر و عازم کومید شاید که غسل از آن که مرده را  
بر سر نه کند بر زبان سپرد که گوید یا در کفن بر چند و بوی خوش کنند بر قول زفر حم غارینا را بر قول علماء گفته ام مساجد را در بعضی  
بقول شافعی نخت غسل نماید دست خود را بشوید اول دست راست را بشوید باز دست چپ را بشوید و انگاه خنجر بر دست چپ و دست راست را بشوید و انگاه  
خود را بیرون اندازد و دستها را بشوید و بقول شافعی بر میت را با آب منی بسیار بشویند و بقول علماء مارم خنجره ناری سوار بدان و منی  
میت اندازند پسند بود و انگاه لرزش را بشوید و دستها را بشوید بر رویت حسن زیاده و مسج را در ظاهر رویت مسج سر نیارد و با  
پیشانی را بشوید و انگاه آب فرو ریزد و انگاه دست راست شستن کمر و سوی خود کشد و انگاه آب فرو ریزد و دست چپ  
کمر و سوی خود کشد و آب که بر کرد و ریزد انگاه بروی تخمه شاید دست بشکشد فرو مالد اگر چه تنی از میت سرت کشد



متوجه رانندگی میت را باز نشستن حاجت نیست از برای آنکه از آنکه میت گشته است تا وقت که میت گدازد و کفن کند حکم  
 صاحب جرم معاینه دارد تا اگر خبری بدید یا طهارت او باطل نشود ابشماره زود تا بهانه نم شود و کل مانند آن باشد و هیچ  
 نکند سوی لبش را بست نکند و کل باب صاف شود و زانرا موی پیش سینه بندد و زیر تخته بوی خوش سوزند و وضو پاکیزه  
 کنند و بقول زفر فرم بر صاحب بد چنانکه بر پیشانی و کفها دست و سر تا زانو بوقوعا بکشند و بر رخا رخ چشمهای دمان و بینی  
 مانند آن اگر پیشتر بود بهر جایگاه پاکیزه کند و زانرا کفن سنت است بپارس از او و لفافه زانرا نیم است این سه گفته شد  
 و هر کسیند و از فرم روایت آمده است که روی بند نیز باید و هر جامه که در حال حیات شاید به موات نیز همچون کفن بشاید  
 کردن اما اولیتر آن بود جامه که بان جابه طاعت کرده باشد از جامه ها و اگر کفن کنند بهتر آید و لفافه نو کند و لیس بر آنکه ابو بکر  
 صدیق رضوفات یافت وصیت کرده بود که مرا هم درین جامه بپوشد و بجاک دفن کنند که من این جامه عبادت کرده ایم نو  
 کنند که زندگان بدان بختند تر اند و اولیتر آن صدیق رض بر این و از او بود بان کردند اما لفافه نو کردند اگر میت را  
 در کفن بپوشد معلوم شد که لمحه خشک مانده است اگر کمی دست بایکی پای مانده است باجماع آن لمحه را بشوید اگر کمی خشک  
 خشک مانده است بقول ابو یوسف و ابو یوسف درم غفوس و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد درم انگشت را بشوید  
 باب باب چهل و سیوم در بیان جنازه چون میت را از خانه بیرون آرند نخست سر باید بیرون آوردن آنگاه قیما  
 و اگر نخست قیما بیرون آید باکی نبود چون بر جنازه نهاد اول سر بندد و آنگاه پاها را و اگر نخست پاها را بندد باکی نبود و در  
 بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود بر روی جنازه نقش بندد که مرد بود همان جا در اندر کشند پسینه بود و در پس جنازه  
 بزم کردن و جامه سیاه کردن و شمع بیرون در پیش جنازه و کل بر و پاشیدن اینهمه بدعت بود و نشاید کرد از لبش میش  
 جنازه قران خواندن بلند نشاید و بکلمه گفت نشاید که ان شجیه را فاضیان بود پس سینه را نشاید چپین کردن و بقول  
 شافعی درم جنازه را دو کس که نه جمیع پیش روید و بر قول علماء ما درم جنازه را چهار کس که نه و جمیع پیش روید و سفت جنازه بر  
 است که پیش رو و گفت راست که دوده قدم بر و دپس آید بر کف دست که دوده قدم بر و دپس بر و دپس بر و دپس بر کف چپ  
 که دوده قدم بر و دپس آید بر کف چپ که دوده قدم بر و دپس بر و دپس بر و دپس بر کف چپ که دوده قدم بر و دپس بر و دپس بر کف چپ  
 گناه که هر دو دیوان او محو کردند در مسجد نماز جنازه گذاردن که ایت نبود چون جنازه در مسجد بنیاد اند اما اگر جنازه را  
 در مسجد کنند بقول علماء ما درم کرده بود و بقول شافعی درم کرده نبود شافعی درم میکند که امیر المؤمنین عمر رضو در مسجد  
 جنازه بگذاردند اما میگویم آن ضرورت نبود که مسجد را از جهت قنات که کتبات بنا کرده اند و نیز بر مساجد و عروده را از آنکه  
 الا شافعی بنشیند اگر جنازه بیرون مسجد المم با طایفه بیرون مسجد ستاده است و دیگران در مسجد نماز گذاردند و او بود بر سینه قنات  
 ایت بود مسجد را بنشیند و المم با طایفه بیرون مسجد نماز جنازه گذاردند و نماز جنازه بقول شافعی درم قرار ندارد و بقول علماء ما درم نماز جنازه  
 جنازه را بنشیند باقی است بقول شافعی درم نماز جنازه گذاردن روا بود و بقول علماء ما درم نماز جنازه و جمیع شافعی درم است که شافعی بنشیند

وفات یافت رسول عمر بروی نماز جنازه گذارد و علماء مارم گفته اند که خدای عزوجل حجاب از پیش چشم رسول علم گرفته بود و تا ویرا  
میدید و نماز میکرد و دیگر نماز جنازه بقول شافعی هم مشهور است بقول علماء مارم مشهور نیست و وجه قول وی نیست که رسول علم  
بر جنازه حاضر نماز گذارد و بنماز جنازه دیگر آوردند یگان یگان می آوردند رسول علم بر یکی نماز میکرد و جنازه دیگری آوردند و بنماز  
بر آن نماز گذاردند شافعی بطریق گفته شدی بر جنازه خمره نماز گذارد و است بر آن جنازه دیگر بنماز گذارد و است فی بر جنازه  
خمره روضه بقول شافعی هم در نماز جنازه فاتحه خوانند و بقول علماء مارم بخوانند بقول شافعی هم بر نماز جنازه تسبیح روا بودند و  
بقول علماء مارم روا ابو اکر چه تسبیح را جنابت کرده باشد و اگر چه جامه اش نجس بود روا بود نماز عید را حکم همین است و این جنازه  
و بی قاضی امام جمعی و سلطان نماز گذاردند و روا بود اگر وی اهل غایب است نماز جنازه نکند و اگر اندر برین جنازه نماز گذاردند و اگر در  
حاضر مدتی وی باقی بود تا اگر وی کسی که نماز جنازه نکند و اگر اندر برین جنازه نماز گذاردند و او بی هیچ جای نکر نماز جنازه مشهور  
نیست الا در سینه که برادر مادر و پدر نیست و برادر پدری و مادر پدری را بود اگر برادر مادر و پدری کسی را فرستاده که وی  
نماز گذارد این اعتبار حاضر را بود و آن ماده را اعتبار نبود اگر یکی وفات یافت از وی پدر ماند و پسر نتوان بود که بروی پدر نماز  
گذارد و اگر زنی دیوانه است و برادر است و پسر برایشوی و پسند که دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف پسندید که وی میراث بیشتری بود  
و بقول محمد در پدر و مادر که ولایت پدری بیشتر است بعضی گفته اند که پسندید و لیکن حاجات پدر و اگر مردی دیوانه است و برادران  
میدهند و برادر است و پسر بقول محمد در پسر خوانندش و بقول ابو یوسف پدر یکی وصیت کرد که فلانکس و جنازه من نماز گذارد و  
در قادیان ابن رستم از محمد در روایت است که دست آید ظاهر روایت نیست که وصیت در نفس درست نباید اگر وصیت کند که  
بعد از وفات من دختر نامیده مرا برنی بخلان پسند درست آید بانی وصیت در محال فثلث مال درست آید در نفس مسئله  
در نماز جنازه امام حجازی ایستاده روایت که در بر سینه مرده ایستد که سینه محل معرفت و محبت است حسن باید از ابو حنیفه روایت میکنند  
اگر مرده مرد است باید بر سر مرده ایستد و اگر مرده زن است میاز جای ایستد یعنی پیش ناف و بقول وی ایستد که روایت میکنند  
بنابالک بعضی که پیغمبر علیه السلام بر زنی نماز میکنند در میان می ایستاده ظاهر روایت نیست که بنابر آن بود که آن جنازه مرد است  
میان به ایستاده تا انحضرت جلیل شود میان مردان و میان جنازه و وجه ظاهر روایت نیست که پیش سینه ایستد که محل معرفت است  
مسئله در نماز جنازه و چند صف پیش گیرند ثواب بیشتر بود و اگر سه گسل اند و وصف گیرند و اگر یک گسل اند و سه صف گیرند چنانکه در  
ویک اگر زن در صف نماز جنازه در آید نماز کسی تهاه و در نماز جنازه و نماز عیدیت امامت زمان شرط نیست هر چند از امام  
دور تر ایستد ثواب بیشتر بود که نماز جنازه بر خلاف نماز دیگر تهاه است و آن که امامیت است در نماز جنازه تهاه است و آن که امامیت نبود  
و اگر جنازه بسیار است چگونه بنشیند یکی را پیش امام بنشیند زن و دیگر را برابر سینه این و دیگر بنشیند همه را بر چپ ترتیب بنشیند امام نیت همه کند  
و این هم جای بود که دست و پا را اگر دست ندید اکنون چنان بنشیند که دست و پا اگر جنازه مختلف است چنانکه مرد و پسر یک  
و خشی مشکلی و دختر یک و زن و مرد را پیش امام بنشیند باز کودک را که یکسر که بود باز خشی مشکلی را باز دختر را باز زن را چون در خاک بنشیند

برخلاف این بنده پیش قریب در اینند با کدو که باز خوشی را باز دختر را باز زن را **مسلم** در نماز جنازه چند تکبیر گویند این یکی  
 ابراهیم نخعی گفته اند که پنج تکبیر گویند و رافضیان علیه الله میگویند هر که خانواده است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر گویند و مذنب  
 سنت و جماعت آنست که بر هر چهار تکبیر گویند بعد از وفات رسول عجم صحابه و غیره را شش تکبیر گویند و کوفی گویند و شیعی  
 بر چهار نفر اگر کوفت که آخرین نمازی که رسول عجم بگذارد و بر جنازه زنی از زنان انصاری بود و در آن نماز جنازه یک تکبیر گویند که چهار  
 که ازین چهار تکبیر گویند و آنرا ازین چهار تکبیر یا ده گویند بدعت بود بعد تکبیر اولی گویند سبحانک اللهم و بعد تکبیر دوم صلوة  
 گویند تا آنکه حمید مجید بعد از تکبیر سیوم اللهم اعف عني و ميتنا و شهادتنا آخره تکبیر چهارم گویند و سلام اگر میت نرسیده بود  
 باید که بجای اللهم اعف عني این دعا بخواند اللهم اجعل لنا فوطا اللهم اجعل لنا حرا اللهم اجعل لنا شافعا و مشفعا اگر مقتدی  
 به میت مشغول شد امام یک تکبیر گفت مقتدی را باید که نخست آن تکبیر گوید که امام گفته است آنگاه متابعت کند امام را که وی این  
 تکبیر را می گوید اما اگر مقتدی در راه راست که امام یک تکبیر گفت ابو یوسف رحم گفته است که مقتدی نخست آن تکبیر گوید آنگاه متابعت  
 کند که وی همچون حاضر است ابو حنیفه محمد رحم گفته اند که غائب همچون حاضر نبود باید که تاخیر کند تا امام تکبیر گوید آنگاه متابعت کند  
 که وی بدان تکبیر اول مسبوق است و مسبقا به پیش از نماز امام آوردن چهارم است این تکبیر را متابعت کند  
 آنگاه که امام خواهد که سلام دهد آن تکبیر را گوید اگر نخست آن تکبیر را گوید آنگاه متابعت کند بقول ابو حنیفه و محمد عمل کند  
 با اتفاق روایت در جنازه بخیر می مسبوق شد پیش از آنکه جنازه برگردد از آن تکبیر را فوت شده است گویند و دعا خواندن  
 حاجت نیست اگر پیش از آنکه تکبیر ناگهانی جنازه برگردد نمازش تباه شود اگر مقتدی بی تکبیر مسبوق شد تکبیر گوید یا تاخیر کند  
 تا امام گوید بقول ابو یوسف رحم تکبیر گوید و تاخیر کند قیاس بر نماز را و دیگر بقول ابو حنیفه و محمد رحم تاخیر کند تا امام گوید تکبیر  
 در نماز جنازه قیام مقام رکعت است و این مقتدی درین تکبیر مسبوق است و اگر در نماز فرقیه مسبقا به پیش از امام  
 ارد نمازش تباه شود اینجا نیز چنین بود اگر این تکبیر را پیش از امام ارد که مسبقا به است نمازش تباه شود و این مسبقا به  
 باید بعد از سلام امام ارد پیش از آنکه جنازه برگردد بدعوات مشغول نشود و جنازه برگردد نمازش تباه شود اگر مقتدی  
 رسید امام چهار تکبیر گفته است و امام سلام نداده است بوی اقتدا کرده بقول ابو یوسف رحم تکبیر گوید چون امام سلام دهد  
 سه تکبیر دیگر گوید پیش از آنکه جنازه برگردد آشته شود بقول ابو حنیفه و محمد رحم نماز تمام شده است شروع را اسکان نمانده است  
**مسلم** اگر بر یکی جنازه دیگر آوردند میت آن جنازه کرد سه تکبیر و یک گفت هر دو جنازه روانه شود اگر جنازه اول  
 تکبیر گفت جنازه دوم آوردند میت دوم کرد و چهار تکبیر گفت دوم روانه شود اول روانه شود اگر یک تکبیر گفت جنازه دیگر آوردند  
 بدین میت هر دو کرد و سه تکبیر گفت اول روانه شود دوم روانه شود و اگر سه کرد بر یک جنازه نماز کرد و سلام داد و جنازه  
 دیگر آوردند همان نیم خواند که جنازه دیگر گذارد بانی اگر چندان تاخیر میشود که چهارت خوانده ساختن با اتفاق روانه شود اگر  
 چندان توقف کند که نیم خواندن ساختن باطهارت خواندن ساختن بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم همان نیم خواند



پس دانستم که لعین در وقت مردن است و در حدیث آمده است که بر سر خاک نشینید و چیزی نخواند بر شستی خاک و مردان خاک را در  
 گور اندازد و بعد از آن فرخه خاک آفرید که پاک خوانده را ثواب دهد و مرد را اسایش بخشد که در شست و دست  
 کرد و معلوم شد که نماز نادر آمده است خشک بردارند و با سجا نماز گذارند و باز خشک راست کنند که با شست و دست پیدا شود  
 بردارند بشویند نماز گذارند اگر خاک راست کرده اند آنگاه معلوم شد که نماز نادر آمده است با اتفاق خاک را باز کنند و بر سر خاک  
 دیگر نماز گذارند اگر در خاک چیزی از نوینوی فراموش کرده باشند در صورت خاک را باز کنند که مغیرین شعیب و غیره از شعیب  
 خود را در خاک مصطفی صلعم مانده بود آن صحابه بر سر سوال کردند صحابه در ستوری و او ندانم خاک باز کرده آنکس سری خود را برود  
 در وقت رفتن سرنگون شد و فرو رفت چنانکه با بیبای وی بر سوی خاک بود و روی خود را روی مبارک میمالید حال  
 مبارک آنکه با دیدن چنان سر بر برآید پس دانستم که اگر چیزی در خاک فراموش شده مانده باشد شاید که خاک باز کنند چون خاک راست کردند  
 و بقول شافعی هم لعین کنند و بقول علما را هر قرآن خوانند دعا گویند سجده و تسبیحی از زمین سخت است بخدا و بهتر بود که  
 در بند زدن و کور کن بود ندیکه لحد کوی یکی سامی کوی چون رسول علم از دنیا حلت کرد و ابو بکر صدیق رضد دعا کرد که خدا یا  
 بر کدام که فاضله است آنرا پدیدار چون این دعا کرد لحد کننده پدید آمد قال النبی صلعم اللهم انی و الشوق لغير ناس و دانستم که لحد  
 فاضله است که خاک است بود و لحد نادره اسامی کنند و ابو جهم و لحد نشاء پنهان یعنی که اندک دروغی از سر و پا یا ان بوم اند  
 که در و استخوان کنند و پیش روی میت زنی کنند و بران رفت پس چون مرده را بجا کنند باید که سر کن را بگشایند و در گور خشک بخت  
 نشاء و اشتن که رسول علم نمی کرده است که انش سوده را در کار مینداید تا بوقت و در گور پنهان که ایت است تخمه نشاء و در  
 نهان و باقی اگر جای سخت است نشاء بدو اگر است نشاء خواهد بود که محمد بن الفضل بخاری رحم میگوید که بخار است اگر  
 تخمه استنی سازند و است پس دانستم که تخمه چون نیز رواست بقول شافعی هم خاک را چهار سوی کنند و بقول علما را از تخم  
 گویان شست و شستن هم گفته است که کسی نیکر و رضد رسول علم و از ان ابو بکر رضد و بداند نقل کرده اند که همچون گویان شست و شستن  
 نشاء می میان عراق اکنون همچنین میکنند که ما میگویم که ان طرق ایشان بر افض علیه الله تعالی گرفته اند سنیا را همچنین نشاء میگویند  
 که در شست و شستن کردن نشاء بدو تخمه نشاء و خاک توده باشند تا گیاه برآید یا بگل اند که نه تا بم استوار بود و هم گیاه برآید  
 که در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک برآید تا گیاه بنهر شود تسبیح گوید ثواب آن مرده رسد و دلیل بر آنکه روزی رسول علم  
 از گورستان برگشت و در گور نازده دید عذاب بر ایشان متولی شده تا روزی از ان و در خاک برآند و عای کرد خدا و غرور  
 عذاب بر ایشان سهل گردانید رسول علم فرمود تو باز که خوب تری سارید بنا و در ان خوب دو باره که در شست و شستن  
 گفت نماین جوهر باشد تسبیح گویند اسایش آن را ایشان می رسد سوال کردند چه خلعت این عذاب گرفتار شده اند رسول علم  
 فرمود که یکی سخن چون بود و یکی جامه خود را از بول گاه غدا شتی و آنگاه رسول علم فرمود که اگر مدت عمر خویش بگذرد و روز از ان خوب  
 داشتندی ایشان از عذاب بودی مسکله دعوت سید پاره خوانند نشاء بدو کردن و اگر وارث نارسیده بود حرام بود

و اگر مانع بود سنت است که کسی نیز و یک ایشان خبری برود و بسیار خواندن اختلاف است و اگر خواند بخواند که  
یکبار بکشد **مسئله** اگر کورستان خبری برکنان نبی است و آتش بر خاک بران که است است که جای خوف و تعجب باشد  
که خاک را با جاده و مرد را بکشد و اگر این فعل مخالفت خطبه کردن نشاید و پوشش هم نشاید ساختن روی  
خاک را برینند باید انداختن و مرد بماند بر روی زند اسایش مرده بود شیخ الاسلام بران الدین رحم میگوید که در حدیث آمده است  
که آن را ندند که بر کور مرد اسایش مرده بود و کفایت کنان وی بود که بکشد و اگر بکشد و اگر بکشد و اگر بکشد  
نکاح دارد تا خبر وی که شتر شود و کفن بر غیر وی کنند بر زنندگان صرف نکنند اگر مرده را نباشی برینند که باید که میراث خواندن  
کفن و دیگر کند اگر کورستان را میفرشند و او نبود و کورستان مباح بود بر همه و میباید که بکشد و اگر در ویشی را سیم خدند و کفن  
از آن سیم که در خبری زیادت اند نشاید که بنان آب و ریشه وی خراج کنند سیم را نکاح دارد تا مرده دیگر کفن کنند بر کفایت  
نشاید که ویران بجا دفن کنند که این سنت انبیاست علیهم الصلوٰه والسلام باید که در آن کورستان عامه مسلمانان دفن کنند  
و در کورستان خمرید و فرخت نشاید که در کورستان نشاید ساختن و در رخت نشاید ساختن  
که زمین کورستان را محط کرده باشد و کور را نشاید اندودن و سفید نشاید کردن و کورستان مباح است بر همه که باره را جدا  
میکند و میگوید از آن ماست و کسی دیگر را را ننگند که است بود بر سکار شوند از زمین خود کورستانی میکنند خاص از برای  
خویش و قارب خویش را سیم که قارب و عشا بر خویش در خاک نهند از زمین بر همه و کورستان مباح شود اگر بار در آن ظاهر  
باشند پس آنست که کورستان هیچ طریق ملک نشود و الله اعلم برب لوئیسند را بر مری و خواننده را جهت کنی باب سیم  
و چهارم در بیان سجدات بدانکه اصل سجدت محمد رحم را درین باب بر که یکی سجده زبانی سجدات باشد و نماز نشاید  
که بعد از او هر چه بهر اصطلاح نماز و نماز نشاید نشود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم بر چه با و در رکعت بود نماز نشاید نشود  
اصحیست در شافعی رحم و باب سجدات که هر کجا بماند باز کرد و او را که هر چه بسیار بود بر انداخته شود اصحیست ز فرم را در باب سجدات  
هر کجا که بماند باز کرد و او را که هر چه بسیار بود بر انداخته شود اصحیست ز فرم را در باب سجدات  
که مسلمانانی نماز دوگانی میکند در رکعت دوم یا در رکعت اول یک سجده مانده ام قولی ز فرم و شافعی رحم  
باز کرد آن سجده را ببار و در آن قیام و رکوع رکعت دوم را باز کرد و قولی علمائیکم رحم از پنج سجده در دو سجده یک سجده  
بیت قضای میکند و در سجدات او از پنج سجده بود که با و در رکعت بود اگر بر رکعت آورده و قعد آورده یا در رکعت  
اول یک سجده مانده ام بر قول شافعی رحم آن سجده را ببار و دیگر رکعت نماز او ز فرم در سجدات است بیت کند و یک سجده  
و قعد سه باره نماز تمام کند و اگر نماز با و میکند از در قعد رکعت دوم یا در رکعت اول یک سجده از رکعت اول مانده ایم بر کثرت  
و آن سجده را آورد بر قول ز فرم و شافعی رحم آن قیام و رکوع را باز کرد و بر قول علمائیکم رحم او را بر آن بود که آن رکعت باز کرد  
اگر باز کرد و بر قول ز فرم و شافعی رحم نماز نشاید نشود و قعد رکعت دوم یا در رکعت اول یک سجده از رکعت اول مانده ایم بر کثرت

سجده مقید که واکھا یا آتشش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت و نیت آن کرد سجده را آورد و هر قول شافی که از  
 رکعت را باز آورد بر قول علامه امام باز نیارد اگر غرض پیشین گذارد چون بقصد آن نشیند یا واکھا که یکی سجده از رکعت اول مانده  
 ام قول علامه نیست که آن سجده را آورد و وقفه سهواً و از عهد بیرون آید از شافی هم دور و نیست یک روایت است که آن  
 سجده را آورد و در رکعت غایب و وقفه آورد و یک روایت آنست که آن سجده را آورد و یک رکعت غایب کرد از عهد بیرون آید بنابراین اصل است که در  
 در آوردن آن سجده نیت شرط ندارد و چون رکعت دوم را سجده آوردی نیت آن سجده ملحق بر رکعت اول شود آن قیام و رکوع و بلند آید  
 شود و با خوان یک رکعت غایب گذارد از عهد بیرون آید غایب ماند و از بقعه نشست یا آمدش که من آن سجده خواندم و سجده نیاردم  
 آن سجده را آورد و وقفه سهواً و سلام دارفت یا واکھا که من یک سجده صلی مانده ام آن سجده تلاوت سهواً نزل بجای نیابت  
 دار و یا تلاوت نیابت ندارد که وی بنفس خود واجب کامل است آن سجده سهو نیابت دارد و یا نیابتی که یک رکعت اول مانده  
 باشد نیابت ندارد که نیت شرط است و اگر از رکعت دوم مانده است نیابت دارد که در محلی است نیت شرطی غایب بود غایب ماند  
 از بقعه نشست یا واکھا که یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیت کند و آن سجده را آورد اگر از رکعت دوم مانده است  
 نیت شرط نیست که در محلی است یکی سجده آورد و وقفه سهواً و بیرون آید سهواً بقعه نشست یا واکھا که در سجده  
 مانده ام بنکریم اگر از رکعت اول مانده است یک رکعت غایب کرد و وقفه سهواً و تمام کند و اگر از رکعت آخر مانده است و بر اقامت  
 باقیست دو سجده آورد و وقفه سهواً و غایب تمام کند و اگر نیت کند و در محلی رکعت مانده ام یا از دو رکعت عالی دو سجده آورد  
 و وقفه یک رکعت غایب و وقفه سهواً و از عهد بیرون آید اگر همچنین کرد و غایب تمام کرد یا واکھا که من یک سجده مانده ام  
 آن دو سجده و یک رکعت غایب و بر اقامت اردیانی چون وی سه سجده مانده است آورده و یکی یکی سجده پیش نمود و اگر آن سجده  
 را از رکعت اول آورده بود غایب تباه شود از برای آنکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد و رکعت اول بیک  
 سجده مقید کرده است بروی یک سجده مانده وی یک رکعت غایب و غایب تباه شود اما اگر آن سجده را از رکعت آخر آورد  
 غایب بود از برای آنکه ازین دو سجده که آورد یکی ملحق برین رکعت شود و این رکعت تمام شود بروی یک رکعت غایب و آورد  
 از عهد بیرون بیرون آید پس وی یک سجده زیادتی آورده با آوردن یک سجده زیادتی غایب تباه نشود مگر یک روایت  
 از محمد اگر بقعه نشست یا واکھا که من سه سجده مانده ام آورده وی یک سجده پیش نمود بنکریم که این یک سجده  
 را از رکعت اول آورده است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورده غایب تباه نشود و یکی سجده بیار و دیگر رکعت غایب  
 بیار و آخر سهواً و غایب تمام شود و اگر دو سجده در حال بیار و غایب تباه نشود از برای آنکه یک سجده از رکعت اول  
 آورد نیت دو سجده که در حال بیار و همین رکعت آخر ملحق شود پس در یک سجده بیار و غایب تباه نشود و چون  
 بر نیت دیگر رکعت غایب گذارد و پیش از تمام کردن خریفه قنوم گذارد شود لا جرم غایب تباه نشود اگر غایب کانی نیت گذارد  
 بر سه دو وقفه نیارده یا واکھا که من یک سجده مانده ام غایب تباه نشود و قنوم یا خریفه آید نیت اگر غایب کانی

سه رکعت اگر در پیش است یا در پیش که دو سجده مانده ام اگر دو سجده از دو رکعت مانده است نمازش تهاه خواهد اگر  
 دو رکعت مانده است بگویم اگر از رکعت اول مانده است یا از دوم مانده نمازش تهاه نشود از هر یک دو سجده مانده است  
 می باشد اگر در آن قیام در آن قیام در کوم سجده برانداخته شود و اگر در کوم سجده بیاورد نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده  
 است تمام قیام سجده برانداخته شود و اگر نماز دو رکعتی را سه رکعتی یا دو رکعتی که سه سجده مانده ام اگر سه رکعت مانده  
 است مانده است نمازش تهاه شود و اگر سه رکعت مانده است نمازش تهاه نشود و یک سجده بیاورد و قصد سه سجده بیاورد نماز تمام کند اگر  
 نماز مانده که سه رکعت مانده است یا از دو رکعت نمازش تهاه نشود که احتمال دارد که سه رکعت مانده باشد و احتمال دارد که از سه رکعت  
 مانده باشد اگر سه رکعت بود نمازش تهاه شود و اگر سه رکعت بود و دو رکعت نمازش تهاه نشود پس باید که نمازش تهاه شود که اصل در باب  
 که قصد با سلام بیاورد نمازش تهاه شود اگر نماز دو رکعتی را سه رکعتی یا دو رکعتی بیاورد یا دو رکعتی که چهار سجده مانده مانده  
 می دو پیش نبود سجده آورد و صاحب بگوید گفتن یا در دو رکعت است یا در یکی اگر دو رکعت است و دو سجده بیاورد  
 و قصد سه سجده و نماز تمام کند از هر یک بیرون آید سجده اول یا نیت شرط است و سجده دوم نیت شرط نیست که محل است  
 اگر این دو سجده از هر یک رکعت آورده است از رکعت اول بر فرد و سجده آید و قصد سه سجده و از هر یک بیرون آید و اگر  
 این دو سجده از هر یک رکعت آورده است هر یک رکعت گذارد از هر یک بیرون آید **مسئله** برقرار بقصد نخست یا اگر  
 که سه رکعت گذارد و یک سجده مانده ام و دو سجده پیش نبود و اگر این سجده را از رکعت اول آورده  
 است بر فرد و سجده و دیگر از این رکعت تمام شود و نیت کند و آن یک سجده دیگر از نمازش تمام شود و قصد سه سجده  
 سجده بیرون آید و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یک سجده آید و دیگر رکعت نماز گذارد از هر یک بیرون آید پس نیت  
 فتاوی است بعضی گفته اند که هر سجده آید از هر یک بیرون آید اما تحت این دو سجده بیاورد و نیت رکعت تمام شود و اگر  
 نیت کند و آن سجده دیگر از اختلاف از آن دو سجده که از اول آورده است از نیت بشرط نیست که در محل است  
**مسئله** برقرار بقصد نخست یا اگر نمازش که سه رکعت و سه سجده آورده ام و هیچ سجده بی بر فرد و سجده آید و این  
 نماز شود بر فرد دیگر که گذارد و سه سجده از هر یک بیرون آید **مسئله** برقرار بقصد نخست یا اگر نمازش  
 که سه رکعت نماز گذارد و دو سجده و یک رکعت قرآن خوانده ام اگر در رکعت اول یا در رکعت دوم نماز گذارد  
 یا سه رکعت بیک سجده آورده نمازش تهاه شود و اگر دو رکعت بیرون خوانده است و او قصد سه سجده دو رکعتی یا سه رکعت تمام  
 شود آنست که قصد نماز را در تمام رکعت خوانده است و بعد از آنکه تمام رکعت را تمام کرده است و بعد از آنکه تمام رکعت را تمام کرده است و بعد از آنکه تمام رکعت را تمام کرده است  
 آورده است تمام رکعت را تمام کرده است و بعد از آنکه تمام رکعت را تمام کرده است و بعد از آنکه تمام رکعت را تمام کرده است و بعد از آنکه تمام رکعت را تمام کرده است  
 نماز و چون قصد هر یک از آن سه سجده نماز در نماز است و بر آنکه در سه رکعت سه سجده و او سه سجده تلاوت  
 یا اگر نمازش سجده تلاوت آورده و قصد سه سجده بیاورد و سه سجده شود و بعد از آنکه تمام رکعت را تمام کرده است و بعد از آنکه تمام رکعت را تمام کرده است



و سه سجده حبس و یک بار آورده است یا زده شود و یک یا تمام آورده است یا نه است که بیست و یک سجده و او زده و سجده باید که تا رکعت  
نماز تمام شود مسلمانی نماز چهارگانه می کند از دو سجده نشست یا اندیش که یک سجده مانده است بیست و یک سجده و او زده و سجده باید که تا رکعت  
از رکعت اول بود اما اگر از رکعت آخر بود بیست و یک سجده نشست که در سجده است سجده و سجده آورده و سه بار و نماز تمام کند از سجده  
بیرون آید اگر نماز چهارگانه را در سجده نشست یا اندیش که دو سجده مانده است بیست و یک سجده است بان و دو از یکی اگر دو  
از دو مانده باشد دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر دو از یک رکعت مانده است از رکعت اول یک رکعت نماز یک بار  
و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده و دو اگر نماز تمام کند و دو از دو مانده است دو سجده بیار و دو سجده و سه بار و رکعت  
نماز گذارد و سه بار و نماز تمام کند اگر نماز چهارگانه می آورد و سجده نشست یا اندیش که یک سجده مانده است بیست و یک سجده  
از سه رکعت مانده از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک  
سجده بیار و دو رکعت نماز بیار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند اگر سه از سه مانده است دو سجده بیار و دو سجده و سه بار  
و سجده بر خیز و دو رکعت نماز یک بار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز چهارگانه را در دو سجده نشست یا اندیش که چهار  
سجده مانده است یا از سه یا از چهار یا از چهار مانده است چهار سجده بیار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است  
بیست و یک از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیار و دو اگر از دو و آخر مانده است دو سجده بیار و دو رکعت سجده و سه بار و نماز تمام کند  
و اگر نماز تمام کند و اگر نماز چهارگانه را در دو سجده نشست یا اندیش که یک سجده مانده است بیست و یک سجده و او زده و سجده باید که تا رکعت  
باید که این سه سجده که وی آورده است بیست و یک سجده است یا اندیش که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده و دو رکعت نماز  
نماز و سجده سه بار و نماز تمام شود اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت نماز و نماز تمام شود و اگر نماز تمام کند سه سجده از  
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیار و دو سجده و دو رکعت نماز یک بار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند  
و اگر نماز چهارگانه را در دو سجده نشست یا اندیش که یک سجده مانده است بیست و یک سجده و او زده و سجده باید که تا رکعت  
از دو آورده است و سجده دیگر سجده بیار و دو سجده و دو رکعت نماز یک بار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز تمام کند  
و می یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز یک بار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز تمام کند و دو از دو رکعت آورده است  
یا دو از یکی دو سجده بیار و دو سجده بر خیز و دو رکعت نماز یک بار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز تمام کند و دو از دو رکعت آورده است  
یا اندیش که بیست و یک سجده مانده است دو سجده و دو رکعت نماز یک بار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز تمام کند و دو از دو رکعت آورده است  
رکعت شود بیست و یک سجده و دو رکعت نماز یک بار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز تمام کند و دو از دو رکعت آورده است  
آخر است و یک سجده از دو سه رکعت نماز یک بار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز تمام کند و دو از دو رکعت آورده است  
دو سجده از دو سجده بیرون آید مسلمانی برقرار یا اندیش که چهار قیام و رکعت آورده است و سه سجده بیار و دو سجده و سه بار و نماز تمام کند



و سه سجده چنانکه آورده است یا زده شود و دیگر یا تمام آورده است یا نیست که نیست و یک سجده و دوازده سجده باید که تا رکعت  
 نماز تمام شود مسلمان نماز چهارگانه میگذارد و قعده نشست یا وادش که یک سجده مانده است یا نیست کند و آن سجده را بسیار و چون این سجده  
 از رکعتها را اول بود و اگر از رکعت آخر بود بر سر پیشانیست که در سجده است سجده و قعده آورد و سه بار و نماز تمام کند از سجده  
 سه بار و آنکه اگر نماز چهارگانه را قعده نشست یا وادش که دو سجده مانده است بنماید که دو از دو مانده است بان و از یکی اگر دو  
 از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر دو از یکی رکعت مانده است از رکعتها اول یک رکعت نماز دیگر بسیار  
 و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده دارد و اگر نسیه اندک دو از دو مانده است یا دو از یکی دو سجده بسیار و قعده و سه بار و یک رکعت  
 نماز گذارد و سه بار و نماز تمام کند اگر نماز چهارگانه می آورد و قعده نشست یا وادش که یک سجده مانده است بنماید که دو از دو مانده است بان و از یکی اگر دو  
 از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است  
 سجده بسیار و یک رکعت نماز بسیار و قعده و سه بار و نماز تمام کند و اگر نسیه اندک سه از سه مانده است دو یا سه از دو و خالی سه سجده بسیار  
 و قعده و بر خیز و یک رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز چهارگانه را قعده نشست یا وادش که چهار  
 سجده مانده است و یا از سه یا از چهار یا از چهار مانده است چهار سجده بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است  
 بنماید که دو از دو اول مانده است دو رکعت نماز بسیار و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بسیار و یک رکعت قعده و سه بار و نماز تمام کند  
 و اگر نسیه اندک چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بسیار و قعده بسیار و دو رکعت نماز بسیار و قعده و سه بار و نماز  
 تمام کند و اگر نماز چهارگانه را نشست یا وادش که پنج سجده مانده است پنج سجده بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر از چهار  
 باید که این سه سجده که می آورده است بنماید که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده و یک سجده بسیار و یک رکعت  
 نماز و قعده سه بار و نماز نشانی تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بسیار و نماز نشانی تمام شود و اگر نسیه اندک سه سجده از  
 سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بسیار و قعده بسیار و بر خیز و دو رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند  
 اگر نماز چهارگانه را قعده نشست یا وادش که شش سجده مانده است شش سجده بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر از شش رکعت آورده است  
 از دو آورده است و سجده و یک قعده بسیار و بر خیز و دو رکعت و یک سجده بسیار و نماز تمام کند و اگر دو از یکی آورده است پس  
 و می یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر نسیه اندک دو از دو رکعت آورده است  
 یا دو از یکی دو سجده بسیار و قعده و سه بار و یک رکعت نماز دیگر بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر نماز چهارگانه را قعده نشست  
 یا وادش که هفت سجده مانده است هفت سجده بسیار و قعده سه بار و نماز تمام کند و اگر از هفت رکعت آورده است  
 رکعت شود و یک سجده که آن یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده آورد و یک رکعت دیگر یک قعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت  
 آخر است و یک سجده دارد و سه رکعت نماز و قعده دارد از هفت سجده چون آید و اگر نسیه اندک هفت رکعت یک سجده و سه رکعت نماز  
 بدو قعده دارد از هفت سجده چون آید مسئله برقرار یا وادش که چهار قیام در کوعه آورده است و پنج سجده فی بر فور دو سجده دارد

این یک رکعت شود و نیز دو سه رکعت نماز گذارد و بعد از قعده و سجده سهواً آورد از سجده بیرون آید اگر چهار رکعتی را بقعده نشست یا در سجده  
 که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه یا آورده ام یا در سجده یک سجده مانده ام نمازش تباها شود و هر پنج رکعت را نه سجده را آورده ام یا در سجده  
 که چهار رکعتی یا سجده بهتر شده بود و فریضه یا طهر یا غیره شود و نماز تباها شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشست یا در سجده  
 که دو سجده مانده ام اگر دو رکعت مانده است نماز تباها شود و اگر دو رکعتی مانده است نمازش تباها نشود و قعده و سجده سهواً  
 و نماز تمام کند و اگر نسیه اندک دو رکعت مانده است یا دو رکعتی نمازش تباها شود اصل الفست اگر یک جزو نماز مانده است و نه جزو را تبیع آن  
 یک جزو در خبر و نماز بود اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نشست یا در سجده مانده ام یا در سجده یک سجده مانده است  
 مانده است یا سه رکعت اگر سه رکعت مانده است نمازش تباها نشود و اگر سه رکعت مانده است نمازش تباها نشود و قعده و سجده سهواً  
 و قعده سهواً نماز تمام کند و اگر نسیه اندک است سجده نه رکعت مانده است یا دو رکعتی نمازش تباها شود اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده  
 و فریضه نشست یا در سجده که سه رکعت یا سجده مانده ام یا در سجده که سه رکعت یا سجده مانده است نمازش تباها نشود و اگر نماز  
 تباها شود اگر سه رکعت مانده نمازش تباها نشود و تواند که این نماز را بصلح آورد و سجده بیار و قعده بیار و سهواً بیار و نماز  
 تمام کند اگر از دو رکعت مانده است از رکعت اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سهواً آورد از سجده بیرون آید و اگر نسیه اندک نمازش تباها  
 و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نشست یا در سجده که پنج رکعت مانده ام نمازش تباها نشود و اگر نماز  
 چهار رکعتی مانده است نماز تباها نشود و پنج رکعت بود که دو رکعتی مانده بود سه رکعت یا چهار رکعت یا پنج رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت  
 رکعت نماز سه قعده بیار و آخر سهواً نماز تمام کند اگر چهار رکعتی را پنج آورد یا در سجده که سه رکعت مانده ام آورده و بی رکعتی  
 بیرونیت کند و یک سجده بیار و نماز یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بیار و دو قعده بیار و برنجیز و دو رکعت نماز دیگر بیار و یک  
 قعده آخر سهواً نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نسیه اندک سجده آورد و سه رکعت نماز بدو قعده و سهواً  
 از سجده بیرون آید اگر کسی مسلمان یا نماز سه رکعتی یا سبکتر از قعده نشست یا در سجده که یک سجده مانده است یا در سجده که دو سجده  
 بیار و قعده سهواً نماز تمام کند اگر یا در سجده که دو سجده مانده ام اگر از دو رکعت مانده است یا در سجده که دو سجده بیار و قعده سهواً  
 نماز تمام کند اگر دو رکعت مانده است یا در سجده که دو رکعت مانده است یا در سجده که دو رکعت مانده است یا در سجده که دو رکعت مانده است  
 و قعده سهواً نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام در رکعت اول را بخانه شود و برنجیز و یک رکعت نماز دیگر بیار  
 و قعده سهواً بیار و نماز تمام کند و اگر نسیه اندک دو رکعت مانده است یا دو رکعتی نمازش تباها نشود و قعده سهواً بیار و قعده سهواً بیار  
 و نماز تمام کند و اگر نسیه اندک دو رکعت مانده است یا دو رکعتی نمازش تباها نشود و قعده سهواً بیار و قعده سهواً بیار و قعده سهواً بیار  
 نماز دیگر بیار و قعده سهواً بیار و نماز تمام شود و اگر نماز سه رکعتی را قعده آورد یا در سجده که سه رکعت مانده ام یا در سجده که سه رکعت  
 که سه رکعت مانده است یا سه رکعت مانده است اگر سه رکعت مانده است یک رکعتی یا دو رکعتی یا سه رکعتی یا چهار رکعتی یا پنج رکعتی یا شش رکعتی یا هفت رکعتی یا  
 و قعده سهواً نماز تمام کند و اگر یا در سجده که سه رکعت مانده است یا در سجده که سه رکعت مانده است یا در سجده که سه رکعت مانده است یا در سجده که سه رکعت مانده است

و اگر نیت کند که سجده رکعت مانده است یا سجده از دو نیت سجده بیاورد بر غیر دو دیگر گفت نماز دیگر باید دو قنعه و سه سجده بیاورد نماز تمام کند  
 اگر بیاورد که شش چهار سجده مانده است و سجده را سجده با یک رکعت آورده وی دو سجده پیش نیت بیاورد دو رکعت آورد و سجده بیاورد و این یکی  
 از دو است و نیت نیت کند و دو سجده و قنعه بنشیند بر غیر دو دیگر گفت نماز بیاورد دو قنعه و سه سجده بیاورد نماز تمام شود اگر نیت کند که از دو  
 آورده است یا دو رکعتی بماند و نیت کند و سجده بیاورد و قنعه بیاورد بر غیر دو دیگر گفت نماز دیگر بیاورد و قنعه و سجده بیاورد و  
 نماز تمام کند اگر بیاورد که شش سجده مانده است و سجده بیاورد و نیت کند و یک سجده بیاورد و یک رکعت نماز دیگر بیاورد و قنعه  
 بیاورد بر غیر دو دیگر گفت نماز دیگر بیاورد و قنعه و سه سجده بیاورد نماز تمام کند اگر نماز سه رکعتی را چهار رکعت آورده و قنعه و نیت بنشیند یا دو رکعت  
 یک سجده مانده است نماز شش تبار شود اگر بیاورد که شش سجده مانده است و سجده بیاورد و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت مانده است یا دو رکعتی اگر  
 دو رکعت مانده است نماز شش تبار شود و اگر دو رکعتی مانده است و این قیام دو رکعتی چهار رکعت بیاورد و قنعه بیاورد و سه سجده نماز شش  
 تمام شود و اگر بیاورد که شش سجده مانده است و سجده بیاورد و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت مانده است یا دو رکعتی اگر نماز شش تبار شود  
 اگر سجده از دو رکعت مانده است نماز شش تبار نشود و سجده بیاورد و قنعه و سه سجده بیاورد و نماز تمام شود اگر نیت کند که سجده از دو رکعت مانده  
 است یا سه رکعتی نماز شش تبار نشود و اگر بیاورد که شش سجده مانده است و سجده بیاورد و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت مانده است یا دو رکعتی  
 اگر چهار رکعتی نماز شش تبار نشود و اتفاق نماز شش تبار شود اگر چهار رکعت نماز شش تبار نشود و سجده بیاورد و نیت کند که دو سجده بیاورد و رکعت تمام  
 شود و قنعه بیاورد بر غیر دو دیگر گفت نماز دیگر بیاورد و قنعه و سه سجده بیاورد نماز شش تبار شود اگر بیاورد که شش سجده مانده است و سجده بیاورد  
 وی دو سجده پیش نیت بیاورد که این دو سجده از دو رکعت آورده است یا دو رکعت آورده است و اگر از سه رکعت آورده است و سجده بیاورد و قنعه و سه سجده  
 نماز تمام کند و اگر از دو رکعت آورده است و سجده بیاورد و رکعت تمام کند و قنعه بیاورد بر غیر دو دیگر گفت نماز دیگر بیاورد و سجده بیاورد  
 نماز تمام شود و اگر نیت کند که سجده از دو رکعت آورده است یا سه رکعت آورده است و نیت کند و سجده بیاورد و قنعه بیاورد و بر غیر دو دیگر  
 دیگر بیاورد و قنعه و سه سجده بیاورد نماز تمام شود اگر نماز چهار رکعتی را پنج رکعت آورده است یا دو رکعتی شش سجده مانده است و سجده بیاورد و نیت کند که این دو  
 سجده پیش نیت بیاورد این چهار سجده پیش نیت بیاورد این چهار سجده بیاورد و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت آورده است یا دو رکعتی شش سجده مانده است و سجده بیاورد  
 آورده است چهار سجده بیاورد و قنعه و سه سجده بیاورد و نماز تمام کند و اگر چهار رکعت آورده است و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت آورده است یا دو رکعتی شش سجده  
 یک رکعت نماز دیگر بیاورد و قنعه و سه سجده بیاورد نماز تمام کند و اگر چهار رکعت آورده است و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت آورده است یا دو رکعتی شش سجده  
 بیاورد و نماز شش تمام شود اگر نیت کند که سجده از دو رکعت آورده است یا سه رکعت آورده است و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت آورده است یا دو رکعتی شش سجده  
 بیاورد نماز تمام شود مسئله برقرار اگر بیاورد که شش سجده مانده است و سجده بیاورد و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت آورده است یا دو رکعتی شش سجده  
 از دو دیگر گفت نماز دیگر بیاورد و اگر دو رکعت آورده است یک رکعت نماز آورده باشد و یک رکعت دیگر را یک سجده بنشیند که دو رکعت است  
 یک سجده از دو رکعت نماز یک قنعه و اگر نیت کند که سجده را از دو رکعت نماز بیاورد و قنعه از سه سجده بیاورد و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت آورده است یا دو رکعتی شش سجده  
 برقرار اگر بیاورد که شش سجده مانده است و سجده بیاورد و نیت کند که این دو سجده از دو رکعت آورده است یا دو رکعتی شش سجده

آورد و رکعت غازی یک قعده و اگر بیکت آورده است از رکعتها اول بر فور دو سجده ارد این رکعت شود و قعده آورد  
 رکعت غازی یک قعده ارد از چهار سجده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده است دو سجده ارد و قعده سه رکعت  
 غازی دو قعده و اگر غازی اندو سجده و اگر دو سجده رکعت غازی یک قعده کند از چهار سجده بیرون آید و اگر چهار رکعت را پنج آورد و یک رکعت  
 که در سجده مانده ام آورده وی از یک پیش نمودنیت کند و یک سجده دیگر آورد تا یک رکعت تمام شود دیگر گفت دیگر آورد و قعده پنج رکعت  
 و دو رکعت غازی دیگر بیاورد و یک قعده آخر سه رکعت غازی تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا بعد از یک سجده دارد  
 و سه رکعت غازی دو قعده و سه رکعت از چهار سجده بیرون آید مسئله برقرار باد پیش که هر قیام در کوه آورده ام و پنج سجده بیرون بر فور دو  
 سجده اگر دو این یک رکعت شود و سه رکعت غازی دیگر گذارد و دو قعده ارد و چهار سجده بیرون آید مسئله اگر غازی پیش میکند از دو قعده آخر  
 نشستند یا در نشسته که اگر کوه مانده ام و یک سجده و لیکن غیبی اند که از یک مانده است یک سجده و یک رکعت غازی گذارد و چهار سجده بیرون آید و اگر یک  
 است که دو سجده و یک کوه مانده ام و لیکن غیبی اند که از یک مانده است باید که دو سجده ارد و دو رکعت غازی گذارد و دو قعده و سه رکعت  
 از چهار سجده بیرون آید باید دانست که از یک قیام مانده از یک آید باید که رکعت باید آوردن و اگر از یک مانده از یک است اول یک رکعت غازی  
 گذارد و اگر رکعت آن آخر است رکعت دو سجده ارد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت و کتبات اول یک رکعت غازی گذارد و اگر از  
 رکعت آخر مانده است دو سجده ارد و از چهار سجده بیرون آید اگر غازی پیش میکند از دو قیام شکفتاوش کین پنجم نشست با سیوم تر  
 و من چهار سجده مانده ام بقول مشابه قیام ارد و رکعت و قعده تا اگر از پنجم باز نشسته باشد و بر سه چهار نشست با سیوم بر فور دو سجده  
 آورد و اگر سیوم بود بر سه نشست با قیام بر فور دو سجده ارد و بدان قیاس بر سه نشست با سیوم بود این رکعت بود  
 چون وی چهار سجده است و در این یک رکعت شود رکعت غازی سه قعده ارد و تا اگر پنجم باز نشسته بود بر سه چهار نشست با قیام  
 چون این چهار سجده مانده است آن دو سجده که آورده است بعد از قیام در کوه و قعده اگر این چهار سجده را که مانده است اگر چهار  
 رکعت مانده است دو سجده را بدو رکعت غازی کند رکعت شود بر دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود بر دو رکعت غازی بود  
 و اگر از سه رکعت مانده بود بر دو سجده بود دیگر رکعت غازی و اگر غیبی اند چهار سجده ارد و رکعت غازی یک قعده ارد و از چهار سجده بیرون آید یا نشسته  
 یا نشسته اند که باز کرد و قعده ارد و اگر از پنجم باز نشسته بود بر سه چهار نشست با قیام چون چهار سجده مانده است و اگر چهار سجده از چهار  
 رکعت مانده باشد چهار سجده ارد و اگر از سه رکعت مانده است دو سجده ارد و دیگر رکعت غازی و اگر از دو رکعت مانده بود در کتبات اول دو رکعت  
 غازی گذارد و اگر رکعتها آخر است دو سجده ارد و یک رکعت غازی گذارد و اگر غیبی اند چهار سجده ارد و قعده چهار رکعت غازی چهار قعده ارد  
 تا اگر بدان قیاس که از سیوم باز نشسته بود بر سه نشست با قیام چون وی چهار مانده است پس پنجم آورده  
 بود بر سه چهار رکعت غازی و پس چهار رکعت چهار قعده ارد و با اتفاق از چهار سجده بیرون  
 آید اگر غازی نشسته کرد قیام آورد و قعده قیام آورد و دو سجده و یک قیام آورد و رکعت و قیام آورد و دو سجده

ایست که گشت نماز بود و باقی نماز خود تمام کند و اگر وتر یک نماز را و بقدره آخره نه گشت یا ده گشت که یک سجده از رکعت اول  
 نامه امام اعظم محمد بن نواز سبزه شود که گشت شفع اول را اعتبار دارد و تا شتر و محسن را و شفع ثانی در ست اید بقول  
 الخیر فیما لا یزید سلف رحم نیست کند و یک سجده آورد و قدره که سهواً عهد و بیرون آید و الله اعلم بالصواب  
 و الله اعلم الخیر و الحمد لله و صلی الله علی خیر خلق محمد و آله و صحبه الطاهرین و علی الهیاء حمیدین و آله  
 انصار و التابعین الا بر و علی الاولیاء و الاخیار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین اللهم اذقنا شفا عظم یوم لا  
 ینفع مال ولا بنون ثم کتاب الصلوة المشب الی الشیخ الامام الاجل المبتقی المواقف معتبر مسعود رضی الله عنه

جلد دوم صلوة مسعودی بنارنج  
 پنجم رجب الثانی ۱۲۶۲  
 بحر بنوی  
 تمام شد







با و رویش اگر نکند است زانو و اگر رویش است رو بود از بهر آنکه مال غلام میدهد ملک خواهی شود و چون خواهی تو اگر بودی بیک  
بود که بتواند داده بود و زکوة بتواند دادن روایت اینجا نیز روایت مسکله اگر زکوة بنارسیده میدهد رو بودی و اگر مرد و دیگر  
تواند که رو بود از بهر آنکه حکم این نارسیده حکم ما در و پدر بود و لا جرم رو بود و **و يجوز ان يمسكها الفقير**  
**و طفله** مسکله اگر مردی زکوة بمردی داد و پنداشت که وی در ویش است و شریعت بهمان وی رو دارد اگر بکمان زکوة رو بند مسکله اگر مردی  
در شب زکوة بیک داد و پنداشت که وی در ویش است یا بیکانه پندردی پدید آمد رو بود از بهر آنکه یکی صحابه را در عهد رسول علیه السلام  
این واقعه افتاد که وی زکوة در شب پسرخود داد و این یار را نیز نام بود و پسرو را از من نام بود و بعد از معلوم شدن که زکوة  
پسرخود داده است پس زکوة مال من ده تا بکس دیگر و هم پسرخود داد و نزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند و واقعه خود را بگفتند که  
پسرخودم فرمود یار بیک مالویت و یا من یک ماخذة گفت یار زید آنچه تو نیست کردی در ساقا قاده است و ای من زکوة  
نیز ترا حلل است پس ما را معلوم شد که اگر چه پسرخود داده بود یارین گفت رو بود مسکله اگر مردی زکوة به صاحبی بدهد  
رو بود و تا زود تروی از دل بندگی خلاص یابد مسکله اگر مردی غلام است یا کنیز که وی از جهت خدمت میدارد زکوة و اگر  
اگر چه هم ده نفر بود مسکله اگر مردی را با غنعت زکوة واجب شود که محتاج بود و بنمت ان بلم و اگر زمینها بود و ش هر چه بداند  
بود زکوة واجب شود و اگر غنعت کا بود و در خان بود و در نهیاج زکوة واجب نشود مسکله اگر مردی بقال یا صاحب  
و یا بیست دینار را خنیا است و حنوز زکوة واجب نیاید اگر محتاج است اما اگر هر چه زیاده از حاجت اصلی وی بود  
که خنیا برسد زکوة واجب آید مسکله اگر زنی را دست بر نهی است ماطوق یا حقه یا بیک زکوة بدد که بر قول ابو حنیفه  
زکوة واجب آید و بر قول شافعی همه الله واجب نیاید مسکله اگر مردی بیست دینار است ولی حبسیت و نیاز دام دارد  
زکوة واجب نشود مسکله مردی را دینار است ولی صد دینار کا بین زن می باید دادن زکوة مرا این مرد را واجب بود  
از بهر آنکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق بداد و قات یا بیک بین حال شود لا جرم زکوة واجب نشود مسکله  
نگار زنی بیست دینار را نیل خریده است یا کل معصوم تا رنگ زنی کند سال گذشته بر نهی زکوة واجب نشود زیرا که  
در مینه تجارتی معنی تجارتی مسکله هر چیز را که دفع وی بعد از استهلاك یک و در زکوة واجب بود و اگر دفع وی بعد  
از استهلاك یک و در وی زکوة نبود مسکله اگر مردی بیست دینار را ششمان غری یا صابون خرید از بهر آن تا جامه شوی  
مردمان کند و از بهر آنکه هر سال یک گذشت و چنان ششمان و صابون بر حال است زکوة واجب نیاید فرق است میان  
نیل و کل معصوم و ششمان و صابون فرق است که این رنگ ریزان جامه را رنگ کند آن رنگ و آن جامه باقی ماند پس مال بود  
زکوة واجب آید اما اگر جامه شوی که جامه را شست از آن ششمان و صابون و جامه باقی ماند لا جرم زکوة واجب نیاید  
و آن سیم که جامه شوی شستند و مقادیر آن را بر خنوشه مستند اما اگر مردمان بیست دینار را نیز غری یا صابون بخرند

زکوة واجب نشود همچنانکه در جاهه شوی اما اگر گشتن و صاحبی از بهر باز فروختن غیر مستی یا بزم زکوة واجب شود از بهر آنکه مال  
بازرگان است زکوة واجب شود مسئله اگر مرد بر مال است ایستاد در خانه خود نهاد بهشت و فراموش کرده و میدانکه در خانه خود  
نهاد بهشت جای ولی نمیداند که کجا نهاد بهشت تا سال برگردد شش بعد از آن بیافت زکوة واجب آید اما اگر در میان نهاد بهشت تمام  
برگردد زکوة واجب نیاید و فرق میان خانه و محوطه آنست که در خانه مال بیافتن ندارد بود بر نادر حکم نبود اما مال بیافتن در میان  
نا در بود و لا یرحم چون بعد از سال یا نقش زکوة واجب نبود مسئله اگر مالی را در باغ خود نهاد یا در زمین خود فراموش کرد و بعد از سال یافت  
زکوة واجب بود یا نه در روایت است بیک روایت و چنانکه در تقیاس خانه و بیک روایت واجب نشود چنانکه در میان مسئله اگر مردی  
رفت و در آن بیرون آمد و وی را در و چرخ کرد و بیک داد اگر بعد از آن ملک گرفت از آنکون زکوة واجب آید یا از آن سال گذشته  
یا بی جواب تفصیل است بیک که ملک از آن و نیست یا از آن بیکه اگر ملک از زمین مرد است زکوة واجب آید اگر ملک بیکه است تا سال  
نگذرد زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون بیک بیکه از بهر چنانست که این مال بلاک شدستی لاجرم هر چه وقت مال بلاک شود و باز  
بیاید و سال بیکه زکوة واجب شود اینجا نیز همین بود مسئله اگر مردی را بیست در دست نیم دینار زکوة دهد کرد و دو سیم  
و اگر سیم دهد و او دینی بدهد بیکه مال را و او در قول شافعی هم ردان بود در راز را باید داد و سیم را سیم تا ردان بود مسئله  
اگر مردی نیم دینار دهد اگر در بیست زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا بی جواب  
است از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس ردان بود مسئله  
اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد بیست زکوة و این نیم دینار از وی افتاد از زکوة نیت ندارد و از بهر آنکه که  
کسی نیافته بود و اگر یافته بود آنکس که بیکه بود زکوة یقین بر وی بود بیکه ساقط نشود و اگر معلوم شد که  
آن بنده در و نیت است اگر بیکه است در دست وی باز نیت کند اما هیچ که ده بهشت هر چند نیت کند و او را و از بهر آنکه بر وی دین  
بر آنمزد پاینده و مردی که بیکه بود نیت زکوة کنی ردان بود مسئله مردی از مردی مال باید این مرد آن مال را  
لوا آن دادن باید که زکوة برگردد و بوی دهد بعد از آن گوید که این مال بمن ده ردان بود اما اگر همچنان بود  
که آن مال ترا بمن ده باید دادن از حساب زکوة بگیرد و ردان بود از بهر آنکه این دین است و دین  
بر زکوة نیت ندارد مسئله اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و در و ایشان را بخانه من آورد  
و نان بر نیت زکوة مال میدهد ردان بود یا اگر بر خوان نشاند شانه او ایشان نان می خورد و ردان  
نمود از بهر آنکه این اباحت بود و زکوة متعلق است یعنی ملک وی باید که شوی اما اگر نان در دست  
در و ایشان نهد ردان بود از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد مسئله اگر مردی مردی را زکوة  
یکی قراضه ازین بدل آمد یعنی قلب آورد بانه باین خداوند مال داد که این قراضه ازین بدل آید آن زکوة بر  
اندر دین بود از بهر آنکه ازین بیست و نینار سیکه قراضه بدل آید لاجرم آن بیست دینار نماند زکوة واجب

واجب بیاورد آن زر را از آن درویش تواند شدن یا بی درین دو روایت است بعضی گفته اند که توان شدن که وی بپاداشت اندا و دست که  
بر ویست چون بر کوه نهاده است لازم تواند شدن ولی درست تر آنست که نتواند اگر از صدقه فریضه نیت داده است باری از صدقه قاطعه  
است مسئله در زکوة هشت شرط است پنج در زکوة دهنده است و سه در زکوة است و مسلمان بچم که در زکوة دهنده است مسلمان و عاقل  
و بالغ و آزاد و صاحب عاقل بودن است اما آن سه که در مال است عین مال و مال تجاره و سوار سانه است مسئله اگر دشمنی است و یا آنکه بسیار  
زکوة در آن کتابها واجب شود یا بی حکمیم اگر از هر نسبه یکسکه زکوة واجب نشود اگر از هر نسبه دو است که اگر آنها را جمع میکنیم بیست و نه خیزند  
زکوة واجب آید و اگر از هر نسبه دو است یا سه مثلاً از جامم الصغیر و از جامم الکبیر و زیاده بسیار است از مسلمان و بی مسلمان دیگر زکوة  
واجب نشود و از هر یک که در هر یک معنی دیگر بود اگر مردمان محتاج بود زکوة واجب نشود و اگر مصنف یکی بود و در همه همان یکی معنی بود اگر مرد  
زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را جاهلها بی رستگاری دوست و یا دشمنی دو و دغجو بود و روی زکوة واجب نشود اما اگر ازین زیاده  
شود زکوة واجب شود چون بصلاب جز مسئله اگر مردی مردی را بکسل کرد زکوة مالش بدو پیش از آنکه وکیل دادی وکیل داد و بر قول  
ابو حنیفه وکیل خاصش شود و از هر یک که چون وکیل داد وکیل معزول شود پس بناحق داد بود و خاصش شود در مال او بوسیله و محرم خاصش شود  
از هر یک که یا بی یا بی زکوة اگر مردی که نهاده من داده مسئله مردی را دو دوست و درمست و بخیرم یا بیست و نه درمست و نیم و یا یکسال مسئله  
و زکوة نهاده سال دوم و دوم سال از زکوة واجب آید یکسال را بقول ابو حنیفه و دو سال را بقول ابو یوسف و محمد و اول زکوة  
واجب شود سال دوم را بی بخشا ابو حنیفه رحمه الله است هر دو سال تمام است از هر یک که اگر در بیست سال اول بیست و نیم و یا نه و اگر نیم و یا  
را از حساب و بیست سال که بیست و نه یا نه سال دوم را لایم و دوم سال تمام بود و زکوة نیز جواب همین است اما بحد ابو حنیفه و  
محمد رحمه الله است که در دوست درم پنج درم لازم آید و در آن پنج درم نیز چیزی واجب آید و سال اول چون چیزی لازم آید در آن بخیرم  
سال دوم و تمام دوم کامل نبود لایم زکوة واجب نیاید و سال دوم سال اگر مردی زنی خواست اشتراک بین این که در  
این اشتراک از بدین زن تسلیم نکرده است اگر سال برگذشت زکوة واجب بود و زن بی بر شوئی است بلکه از آنکه وی بیرون رفته است  
و بکنان اثر نهاده و بر زن از هر آن واجب نیاید که ویرا ملک ناقص است که نمی تواند از وی انتقام گرفت اما اگر مردی بر زن بدید و زن از آنکه  
آید مسئله مردی را از مردی بیست و نه یا بیست سال برگذشت و آن همچنان با عزم است زکوة واجب آید یا بی حکمیم که آن مرد  
یا مفر اگر مکرر است زکوة واجب نیاید و اگر مفر است جواب بقرض است حکمیم که توانائی دادن نیست یا اگر توانائی داد و مالش مسئله زکوة  
واجب آید اگر بی بی باب زکوة الا بل باید دانست که اگر مردی را اشتراک انداخته و از آن پنج شتر بود سال برگذشت و بی گوسفند  
و اجباید و اینهم نه همان یک گوسفند و اجباید چون ده گوسفند و اجباید چهار ده همان ده گوسفند بود چون باز ده گوسفند  
سه گوسفند و اجباید تا نه زده همان سه گوسفند یا چون بیست شود چهار گوسفند و اجباید بیست چهار همان چهار گوسفند  
بود چون بیست و نه شود یکی بخت خاض و اجباید و از بیست تا سی و پنج همان یکی بخت خاض و اجباید چون سی و شش شود  
یکی بخت لبون و اجباید و بیست و شصت یکی سال بود که بی مرد دوم سال تمام بود و بیست لبون و و سال بود که بی دوم سال تمام بود

[illegible]

[illegible]



پذیرفت با حکام درآمد و رضا داد لاجرم که حکمی مرسلمان را بود ایشان را نیز همان بود اما که عربی بود استوار ندارد و هیچ  
 حال نگردد و قول کسی که اگر بنده بماند بود زکوة بر او نهاده اند از آن من اندکی بود مادر فرزندان من اندیدین و دو قول استوار دارد و لیکن  
 اگر در نکم گفته بود و چه با ایشان حرام بود و کیش نشاید فروختن و دیگر پیچ قول استوار ندارد و چه با آنکه احکام بنیان نیست مسئله  
 عاشر مرسلمان میگرد و زکوة میخواند صاحب مال میگوید که این مال من با نقصان است همه مال من بعد و دم میسر عاشر میگوید  
 که من خیر یافته ام که زکوة صد و دم دیگر است آن مال من نصاب تمام میشود زکوة بدو که گفت نشایدش خواستن از بهر آنکه زکوة  
 واجب میشود از آنکه این مال در حمایت سلطان است و نصاب این مال در حمایت سلطان تمام نیست لاجرم فی زمین صد و دم زکوة  
 واجب آید و فی بیان صد و دم که در خانه است از بهر آنکه این مال دیگر است و انمال دیگر و نصاب آن تمام نیست و از آن این نیز نصاب  
 تمام باید زکوة واجب آید مسئله بر محاسب زکوة نیست تا که بر محاسب عاشر برگردد و عاشر را باید که از وی عاشر خواهد از بهر آنکه  
 محاسب بوام بود و ام برگردن مر زکوة باز دارد مسئله اگر مردی بضاعت مردمان می برد و بر یک شخص میگوید و برادر بخا  
 بهر شرکت نبرد عاشر و صد و میگوید که زکوة بدو میگوید این مالها با من بضاعت است و درین را بهر شرکت نیست نباید بر  
 عاشر را که از وی زکوة خواهد از بهر آنکه این مال کس است و در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نیاید از سهم  
 چون خود نکال از آن بود مسئله اگر مردی در دست مضارب و مضارب آن بود که از یکی سهم بود و از یکی من و سود و نه لیکن سود نگاه  
 باید که قوت کند که اصل مال یک سو نهاد و بود و نه مضارب بر عاشر میکند و عاشر از وی زکوة میخواند مضارب میگوید این مال مضارب  
 است و در دست من نیست و عاشر را نشاناید که از وی زکوة خواهد بانی ابو یوسف و محمد رحم الله میگویند که نشاید از بهر آنکه قسمت درین  
 مال پذیرد است چنانکه است که کوی خود را درین مال شرکت نکردستی بدین معنی همه واجب نیاید همچنانکه در بضاعت و از ابو حنیفه  
 دو قول است یکی قول اول و یکی قول آخر اول میگوید که واجب که در این مال شرکت است و هر چه گاه مال میان تن شرکت  
 بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود باز قول آخر میگوید که واجب نیاید از بهر آنکه قیمت وی پذیر نیست چنانکه ما کردیم  
 باب در زکوة اسپ باید دانستن که در است زکوة واجب است یا اگر از بهر نسل بود زکوة واجب بود دیگر وایت بر سر  
 اسپ دیگر بار واجب شود و دیگر وایت قیمت کند اسپانرا قیمت اسپ را بقدر حساب کند و برادر و ما کان اگر اسپ نر بود و اگر  
 از بهر بازگانی خرید بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر نسل بود زکوة واجب شود یا بی بر قول کرخی رحمه الله واجب بود  
 و بر قول طحاوی واجب نشود مسئله اگر زمین است عاشری همی این زمین را با جارت گرفت عاشر را جبر واجب شد و یا بر مستاجر  
 از بهر آنکه ملک اجیر است این زمین و مستاجر را منفعت زمین پیش ملک نیست لاجرم چون ملک می نمود بر اجبر واجب بود مستاجر  
 نمودیم چنین اگر زمین را یکی داد و هزار عاشر این زمین برخا و نذر زمین بود نه بر کد یور مسئله اگر زمین است خراب آنرا کسی  
 آبادان کرد یا مستطاب عاشر این زمین برخا و نذر زمین بود نه بر کد یور مسئله اگر زمین است خراب لا ملک آنرا کسی آبادان کرد  
 یا مستطاب عاشر این زمین را کس را بود که آبادان کرده است و اصل علم بالصلوب باب بالصوم و آنکه روزه مضارب



خبریه است هم شخص قرآن و هم حدیث رسول علیه السلام و هم اجماع امت اما فی استقواله ایضا الذین یسئلونک  
عنکم الصیام کان علی الذین من قبکم قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام الصلوة و اتیان الزکوة  
و صوم شهر رمضان و حج البیت من استطاع الیه سبیلا و در حدیث دیگر فرموده است که صلو الحکم و زکو الکم و صوموا شهرکم و حج بیتکم فخلوا  
الجبلیت بکم بحساب و لا عذاب فی حرمین فیما بین علیہ السلام فاکتفوا زکوة بید و زکوة ما در رمضان بارید و خانه پرور و کار خود را زیارت  
کنید تا اندر آمدید و در پیشگاه جمیع امت است که یکبار از اینها کرده است و اینها علیه السلام فرموده است من صام رمضان و اتبعه سبعمائة  
شوال فکان صاماً مستکماً صحیح حدیث یعنی هر که شصت شوال در روزه دارد و همچنان بود کوی از وی ثواب هجده سال روزه داشته است از این  
خطای هر دو صل میفرماید من حجاً و زکوة و صوماً و انما الایس روزه ماه رمضان را میصد روزه شود و شش روزه دیگر میصد روزگی  
بود مسئله بدانکه هر روزه را شتر است و رکن و محل و شرط و نیت است رکن وی اسما که مضطرب محل ماه رمضان است  
و نیت روزه فرموده است هم باین حدیث اما قول کما و اما و الا لیعبه لخصین للذین و اما حدیث الاعمال بالذین و در حدیث دیگر فرموده است  
که الاعمال الالباب البیت یعنی عمل نیست مگر بیت مسئله نیت روزه بدین علمای هم از شب و دم از روز و ابو و مطلق پیش از زوال مطلق نیت روا  
بود بیت ظهور نیز روا بود و قول شافعی نیت فرض کند و از نیت کند تا روا بود همچون روزه قضا و قدر و روزه کفار که درین هر سه  
فرض باید و نیت باید تا روا بود و در رمضان نیز همچنان باید تا روا بود و علمای میگویند که این روزه رمضان و می صیام است اول تعین حاجت  
نیست همچنانکه روزه ظهور بر و ن رمضان نیت فعلی بطلان نیت رومی آید اینجا نیز روا بود و قول شافعی نیت که نیت از شب و می باید  
آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود که الصیام من لم یز الصیام من الایس یعنی روزه نیست مگر اگر نیت وی از شب نیست علمای میگویند که این حدیث  
فعلی فقیه است چنانکه فرموده لاصحوا لاجل المسجده و اتفاق است که اگر چه مسجد و خانه نماز میگذارد و روا بود و آن روزه نیز روا بود و دیگر  
در روایت شافعی آمده که گوی دادند که ماه دیده ام و امر زماه رمضان است پیغمبر علیه السلام حکم کرد که هر که نماز کرده است باقی روز بخورد و اگر نخورد  
است نیت روزه بگذرد پس گفتم از روز روا بود که پیغمبر علیه السلام فرمودی که نیت کنید مسئله مسافر در سفر روزه ماه رمضان را نیت کرد  
روا بود یا بی بر قول ابو حنیفه روا بود و از قضا نیابت دارد و قول ابو یوسف و محمد و قضا نیابت ندارد و لیکن از رمضان روا بود قضا  
بر وی بود و این روایت از کتاب جصاص است بدانکه روزه بر یازده نوبت است اول روزه ماه رمضان و روزه قضا رمضان و غیر وی  
و روزه کفارت رمضان و روزه کفارت چهار روزه کفارت قتل و روزه کفارت یمن و روزه ظهور و روزه جزای صید و روزه  
قدیم و روزه نذر اما چهار که کفارت است بچند باید و شستن تا روا بود یا بی روا نمودن روایتی که جصاص است و این روایتی که  
که نوشته می شود نیز از کتاب جصاص است که قوله کفار و الاسباب الموجبه للكفارت ثلثه و الوقایع العمد و الشرب العمد اما الوقایع فلیست علیها  
ان النبی علیه السلام اوجب علیه بالوقایع اما کمال الله و شرب یمن و نذر و ما و قال الشافعی لا کفارة علی جحشاً علیته روی عن النبی علیه السلام  
ان قال من افطر فی رمضان ستمه فلیطهر علی المطهر و علی المطهر الکفارة فکفره علی الاکل و ان شرب لان الاسم لم یطهر علیه جسیماً و دیگر  
این روایت عربی نیز از کتاب شمس جصاص است و لا اعلا السبیر الا انما ثابته المسفر المرسل و الخیف و انقاس و الجلب و الاغراس

والعطاش والکبر الشدید کشفه با الصغیر المرض فلو تم کشفه کان حکم علی ما علی سفره من یام اخر واما الحیض والنفس من حیث  
 علی الصوم باجماع الامم قضاء واداء واما الجمل والاضاع من الاضرار صرام بالاضع واما العطاش الشدید والکبر الشدید فیکون حکم حکم  
 مسئله بدانکه روزه را بنا بر بی صوم گویند و صوم باز مستان بود و اطعام و شرب و جماع با عیال خود یا آنکه روزه بر دو  
 و ازین دو نوع هر یکی نیز بر دو نوع است یکی از ان اداء و یکی قضا و هر چه قضا بود نیت وی از شب می باید باقی ماند و هر چه اداء بود از  
 پیش از زوال نیز و اداء بدانکه بالا یاد کردیم و دیگر تطوع بود و از نذر هر چه تطوع بود نیت وی از شب روا بود و از روز نیز روا  
 بود و از هر آنکه پیش از عصر علیه السلام وقت بودی که بهر نجره رخصی و طعام نیافتی گفتی که من نیت روزه کردم و از نیت که نیت  
 از روز روا بود و هر چند محین است هم از روز نیت روا بود هم از شب باید روا بود مسئله بدانکه روز شنبه در روز شنبه و در روز شنبه  
 یا خوردن یکم نیت خوردن روا بود و قال النبی علیه السلام من صام یوم شک فقه عسی ابوالقاسم یعنی هر که روز شنبه شکم کرده دارد  
 و بی ماصبت با ابوالقاسم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه صدیق رضی الله عنهما گفتند که مایک روز از ماه شعبان روزه دارم  
 و دست ترازان دارم یک روز از ماه رمضان بخوریم مسئله اگر مردی در روز شنبه نیت روزه قلم کرده که دست بند اگر شکم  
 بود از فرض افتد و اگر شعبان بود از تطوع افتد و اگر قضای نیت کند از فرض نیست که پیغام علیه السلام فرموده است لا تقدموا رمضان  
 بصوم یوم ولا یومین گفت پیش مروید یکی از شمار رمضان بیک روز باید و روز عبد الله بن عباس رضی الله عنهما میگوید که ما عجب آنرا  
 که پیش از رمضان روزه بگیرد که پیغام علیه السلام فرموده صوموا لله و فطروا لله و نیت مسئله مردی در روز شنبه یکم بخورید  
 که نیت کردم اگر فردا رمضان بود روزه دارم و اگر شعبان بود از شعبان این نیت درست بود و لیکن بگوید از بهر آنکه  
 در نیت متردد است و همچنین نیت کند که اگر فردا از رمضان بود روزه دارم و اگر از شعبان بود و اگر فردا رمضان بدید نیت  
 درست نبود از بهر آنکه در اصل نیت متردد است و شایع هم گفته اند که هر چه روز شنبه بود هر چه نوازم بود و روز شنبه روزه باید  
 داشت و هر چه عام بود روز نذر اندیش از انکه یکم بخورند این خلافها در روز شنبه رجایست که در شعبان هیچ روزه نداشته  
 باشد اما اگر در اول شعبان روزه داشته باشد در میان یکی چند روز روزه داشته بود و در هیچ کس نیت نبود و شنبه روز  
 داشت و ملاعاج آوردند که اتفاق است که در روز شنبه هم از بعد از طعام نیت بخورند از بهر آنکه احتمال آن دامه که بگاه  
 ترکیبی برسد که وی نزدیک قاضی گواهی دهد که ماه ویده ام چون چیزی نخورده بود و نیت روزه کند روا بود و ما پیشتر  
 از زوال نیز دیک علماء و مآثره مسئله اگر آسمان کشاده و بروی علقی نه نگاه کرد و ماه نذر اندیش یکی نیز دیک قاضی گواهی  
 میدهد که من ماه ویده ام گواهی وی سمع و خود از بهر آنکه چون بر آسمان علقی نبود یا بسبی که دیگران نیز دیدند یکی گفته اند گویید  
 که من بر بالای بامی بودم یا بر ناره اکنون قاضی گواهی بشنود شاید که مگر کردن یا مردی از بیرون شهر بیاید گواهی میدهد اگر بر آسمان علقی  
 نبوده باشد شنود از بهر آنکه در شهر بخار بود و در ویر و در شهر از بیرون شهر یا در کوه یا در دشت هر یک مسئله مردی گواهی داد  
 بنزد قاضی که من ماه ویده ام قاضی گواهی دهد که در این مرد روزه خورد و بعد از آن صوم شد که در رمضان بوده و در آن ماهی که روزه کشاد

اگر کسی بر وی قضا بود کفاره نمی آید زیرا که آن روز که قاضی بر کوهی ویرا بر وی شد بشود تا بروی کفاره واجب نیاید  
 مسئله اگر قاضی ماه خود دید باشد یک حکم کند از بر او بر او علم شده است و بعد خود شاهد حکم کردن اما اگر عید باشد یک حکم کند  
 از بر او بر او علم شده است از عبادت شاید غلط دیده بود مسئله کجای یکی از مسلمانان در ماه رمضان نماز یک حکم کند چون در  
 آسمان علت بود از بر او علم شده است بعد از آنکه این روز که ماه شوال را که ای و بعد قاضی حکم کند تا جاستی انچه خود اگر مردی چنین  
 ماه رمضان دید و بگوید نه شاید پیش شد در میان ماه به پیش از روزه روز اول را بگوید تا قضا کند از بر او حکم چیزی بخورد  
 ولی نیت نیست لاجرم قضا بروی او ظاهر است که آن روز احوال چون ماه دید بگوید نیت کرده بود قضا آن روز بروی خود اما اگر  
 نخستین ماه رمضان بود نه شد و شب عید به پیش آمد قضا روز ماه بروی خود از اول ماه تا آخر وی ایچ اهل خود اما  
 آنچه در میان به پیش از ماه اهل بود و در میان ماه اهل شد روزه بروی او مسئله اگر مردی شب نخستین ماه رمضان باشد  
 و نیت کرده باشد ماه رمضان روزه دارم بر قول علماء عام روزه اول ماه رمضان را بگوید و نیست و نه روز دیگر را قضا کند و بر قول  
 مالک یا بر سی روز روزه دارد و بگوید و است که این سی روز همچون یکباره نیت لاجرم چنین نیت کند را بگوید دلیل  
 بر آن که مردی سی روز ماه رمضان خود بروی یک کفاره واجب آید پیش از صبحت علماء عام است که میگوید که اگر کسی روز خود دو  
 کفاره کرده روزه دیگر خود کفاره دیگر واجب آید معلوم شد بخایت نیت لاجرم هر روز بر این نیت نوبت را بگوید که هر روزه  
 عبادت علامه است لاجرم روزه را نیت علامه باید کرد اگر اشکال گویند که میاند که فردا رمضان است این حکم گویند نیت فی علم دیگر  
 بود و نیت دیگر مسئله اگر مردی شب بخورد و این از وی نیت بود یا نیت بگیریم که بفرموده عبادت میاند بخورد و نیت یا نیت اگر بر سر سی  
 بیرون ماه رمضان نان بخورد نیت نبود از بر او علم شده است و اگر عاده ندارد و در ماه رمضان میخورد نیت بود و خواه نام  
 داد و نوبت با وی روزه نیت آید و روزه است اگر در شب نگاه رمضان خمر یا نعلی میخورد و آن از وی نیت بود از بر او علم شده است  
 باغی را و ماه رمضان از آن خورد که وی چیزی بدو راست نادر شده دیگر که از او تار و زگر کند نشود مسئله مردی شب  
 خورد و در کمالی دندان وی چیز ماند روز از دندان بیرون کرد و فردا روزه تباه شود یا نیت بگیریم که کم از خود نیت تباه  
 خود نیست اگر کم از خود بود یا بر او روزه تباه شود از بر او علم شده است و اگر روزه را تباه داریم خرج شود و بهر از وی احتراز نکران نشود نیت  
 و بر او خورد و اگر زیادت از خود بگوید روزه تباه شود مسئله بقول زفر رحمه الله بی نیت روزه ماه رمضان درست بود  
 و بقول شافعی هم اگر شب بر شام نیت کند و بگوید و بقول مالک هم یکی نیت کل رمضان را بگوید و بقول علماء عام از شب نیت  
 کند بهتر بود و اگر در شب فراموش شود روز نیت کند پیش از زوال را بگوید بعد از زوال را بگوید مسئله عبادت شدن روزه  
 و الاسباب المفسدة الصوم ثلثة من الناف و القبل من الناف بشرط وجوب الاعتدال لان ذلك جماع معنی و البانی میفهمه بالاجماع و  
 الفتنی و معلوم الثانی من الفتنی بوجوب الصوم مذكور الصوم کما روی عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال الفطر ما یفضل و لیس ما یخرج  
 و الوضوء ما یخرج و لیس ما یفضل و الفتنی رقی الاصل یستحب فی حین یغنی عن الصوم و الفتنی رقی الاصل یستحب فی حین یغنی عن الصوم



از وی نیز مردی در میان پست انگشت بود و در سوره گذارد دلیل بر آنکه سکه کفر خود را از وی چنان درست بیرون آید و هم سوره انعامه  
سکه نیز نیست که استخوان از اضم میگرد چون در سوره نمک یکبار در آن نامی آید که بود که گذارد پس این دو سکه نیز سکه نیز شود و در سوره نمک  
کفارت و وجب نیست اگر بی وجه بود و کفارت و وجب یا مسئله مردی است خورد دست کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
کفارت و وجب آید آن شودی و می گذارد و اگر دست خاتم است کفارت و وجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
مسئله اگر مردی با دست می خورد و کفارت و وجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
از هر آنکه وی غذا است و اگر نیز می خورد کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
به آنکه وی غذا نیست که اگر نیز بخورد و کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
و اگر می خورد کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
خود کفارت نمود و اگر بخاید می خورد و کفارت واجب است اگر می خورد و کفارت واجب است اگر می خورد  
منزله کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
فی ما اگر می خورد و کفارت واجب است اگر می خورد و کفارت واجب است اگر می خورد  
و وجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
خود کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
کفارت و وجب یا مسئله اگر مردی می خورد و کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
عاده است ولی خوردن عرف و عادت نیست مسئله اگر مردی می خورد و کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
خود خورد و اما اگر می خورد و کفارت واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
قول فی ما اگر دست خورد می خورد و کفارت واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
مسئله اگر مردی گوشت خام خورد کفارت و وجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
اگر نازاری خورد بود کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
و اگر ناز است کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
وجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
وی نیز می خورد و کفارت واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
بعضی کفارة واجب آید یا نه که می پرسد دست یا عام اگر دست  
مردی روز مسواک میکند و با دلیلی بر قول علامه و اولو شایه کردن و بر قول شافعی  
بودن شایه کردن و بر قول امام بی هکیم که مسواک بر دست با شستن اگر بر دست شایه کردن و اگر بر دست شایه کردن اگر بر دست شایه کردن



[illegible]

خورد قضا ص نکر در ش کفارت واجب آید اما خواب امام اقبال هر وقت می خوابد و می خورد و در وقت  
شبته شود کفارت واجب آید اما در مسافر اتفاق کفارت واجب آید از هر آنکه خوردن فعل و سبب و سبب رفتن هم فعل و سبب کفارت  
واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد از آنکه اشتیاق خوردن در او نماند و در آنجا که کفارت واجب نیاید از هر آنکه در آنجا کفارت  
باید کرد و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لا جرم شهرت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی باید و بعد از خوردن و کلام  
تربیا بر سر باز می خورد و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لا جرم شهرت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی باید و بعد از خوردن و کلام  
خورد و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لا جرم شهرت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی باید و بعد از خوردن و کلام  
افتد اما اگر مسافر در آن روز مسافر و کفارت او می ساقط شود اما اگر زن را در همان روز صیغ اید و یا بعد از آن روز  
آن کفارت هر دو ساقط شود از هر آنکه خوردن و در بعضی شود که آن اگر در اول روز بودی و یا صیغ بودی در آخر روز آن  
موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شب را بر فراغت می خورد سوال کرد که سپیده دمیده است یا نه و کس گفته است  
که سپیده دمیده است و کس دیگر گفته که سپیده نه دمیده است خورد کفارت واجب آید از هر آنکه اعتبار آن و کس است  
که گفت سپیده دمیده است هر که شب بخورد است و کس آن که گفته اند نه دمیده است معتبر نیست و گویای از برای ثابت کردن  
چیزی بود آن و کس ثابت میکند که روز شده است پس همچنان بود که کس گویای داد اند که روز شده است و نمی خورد  
کفارت واجب آید بخلاف این چنین بود مسئله مسافر خوردن آنست که تاخیر کنی تا آخر شب که پنجاه بعد از اتمام فرمود شده ایم پس چنان  
تاخیر بسحر و تعجیل الا افطار و وضع البین علی میسار تحت سرة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سحر تا آخر شب و تعجیل کردن افطار  
و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف و نماز و تاخیر چنین کند که چون نان خوردن تمام شود آن روزی سپیده دمیده  
شود از هر آنکه خدا را شاکر فرموده و کلا و اشبه بواسطه همین که الحیطه الا بعض من الحیطه الا سود میفرماید که بخورید و با شامید  
آن وقت که رشته سپیده از رشته سیاه پدید نیاید یعنی شب از روز مراد از این صبح صادق است نه صبح کاذب صبح کاذب با حکم شب  
و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که ازین باید پدید آید و بر قول احمد و سیلمان غنشم و جماعتی از اصحابی که است  
که آفتاب بر نیاید سحر خوردن روا بود از هر آنکه بنزدیک ایشان خطا می افتد بخت و دیگر تسک باین آیت میکنند که تو  
الصیام الی اللیل یعنی تا کم کند روز و تا شب و شب و بخت است که آفتاب فرو رود و چون روز گذشت آن وقت فرو رفتن آفتاب  
است که رفتن روز و نیز وقت بر آمدن آفتاب است اما ما میگویم اینکه شما میگویند درست نیست از هر آنکه اتفاق است که یا خورشید  
در روز است پنجاه مرتبه علیه السلام که بیاورد بعد از صبح آور و پیش از بر آمدن آفتاب آورد مسئله مردی بر فراغت می خورد و کلام  
آفتاب دوش که سپیده دمیده بانی اگر بیشتر کان دارد که سپیده دمیده است نشاء بخوردن و اگر خورد و محرم شد که سپیده  
دمیده است کفارت واجب آید از هر آنکه پیشتر کان وی آنست که سپیده دمیده است و چنانکه آن خورد و بعد از آن خورد و لا جرم



لاجرم کفارت واجب آید اما اگر بیشتر کان وی است که شب است خورد بعد از آن معلوم شد که سپیده دمیده بود و شب کفارت واجب است  
 از بهر آنکه شب یقین بود و روز شک بود لاجرم کفارت ساقط شود چنانچه اگر ریاضت و سجود و دیگر کان نبودش که شب است یا روز شک  
 که سپیده دمیده بود و شب کفارت روی بود مسئله روی سوال کرد که کفایت فرودفته است روز کشیم دو کس گفتند که فرودفته است  
 و دو کس گفتند که فرودفته است روی خورد و بعد از آن معلوم شد که کفایت فرودفته است روی قضای بود کفارت فی از بهر آنکه گویان  
 دو کس گفته اند که فرودفته است معتبر است در حق وی شب شود کفارت ساقط شود بهمان دلیل که پیشتر یاد کرده بودیم فصل باین دست  
 که کفارت روز در آن نیست که اگر بخورد کفارت باید کردن اما پیغمبر علیه السلام فرمود من افطر فی شهر رمضان فلا اثم علیک  
 ما علی الظاهر یعنی اگر بخورد یک روز از ماه رمضان بقصد بروی آن واجب شود و نظایر آنست بقوله تعالی و الذین یطعمون  
 سبعم ثم یؤدون لاقابو فخر بر قریه من قبل ان یتاس الایة یعنی آنها که اطعام روزه بندگان خویش پس بی بنده آزاد باید کرد پیش  
 از آنکه بسازند هر چه بدین آیه فرمود در ماه رمضان حکم عین بود یعنی بنده آزاد و کند اگر بنده نبودش دو ماه پیوسته دارد روزه و اگر  
 روزه نتواند داشت شصت مسکین را طعام و بدین معجز خبر نیست تا اگر امیری خواهد که کفارت کند گویم دو ماه پیوسته روزه دارد  
 یا آنکه بنده تواند آزاد کردن تا بروی دشوار تر بود تا پیش خورد باقی بهمان ترتیب است مسئله بروی یک روز از ماه رمضان خورد  
 خورد و کفارت کرد روز دیگر باز خورد و کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب که از بهر آنکه که و کما وی مترجم شود  
 یعنی باز دارنده شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر حاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم  
 کفارت دیگر واجب آید مسئله اگر کسی روز بعد از خورد کفارت نکرد روز دیگر خورد و اگر چنانچه هر سه روز را بخورد یک کفارت بدین  
 بود از بهر آنکه کفارت تمام کرد بگذرد و نفع شود مسئله مرد روزه دارد شاید که عیال خود را نکند و یا قیدی بی بگرییم که اگر مرد  
 پیوسته یا جوان است اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیوسته که بخورد این بود یا یکی بنده مسئله اگر  
 زن طعام می خشد شاید بی بگرییم که شوی این زن بدخوست یا نیک خوشت اگر بدخوست بود شاید اگر بخشد و اگر نیک خوشت بود  
 و آن حسب وقت شود و اگر خوش بود شاید که با وی بکند تا با هم نشاید تا ناگاه چیزی بخلق وی نرود مسئله مرد  
 طهارت میکند در آن آب دارد آب بخلق وی فرو رفت بی قصد وی روزه تهاه شود یا بی بگرییم روزه را باید میدارد یا بی  
 اگر تهاه میدارد روزه تهاه میشود قضا بود کفارت فی از بهر آنکه وی قصد نکرد و هت اما اگر روزه را باید میدارد و فراموش کرده است  
 روزه وی همچنان روزه بود تهاه نشود مسئله اگر روزه دارد بخلق استحباب کرد باز آب استنجی میکند باید که خود را اندک  
 نیک تر دارد اگر آب و یا خاک بموضع حقه وی رسد روزه تهاه شود از بهر آنکه از ظاهر بیاطن چیزی نیست اما بعد از شهادت آورده است  
 که خالصیت آب نیست که از بالا نشیب رود از نشیب بالائی از بهر آنکه کان بود آب بان موضع نرسد لاجرم روزه تهاه نشود  
 و اگر چیزی خوشتر است و شتر باشد مسئله شاید که زن پرده دارد بکند تر نهد اگر پرده غالب شود روزه تهاه نشود  
 مسئله مرد روزه دارد شاید که غزوه کند چون سپیده دمیده بود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود کبار فی مضطرب الا

الان تکون صایا یعنی اگر روزه دار باشد در بنوعیه ممانعت نکند تا آب فرو نهد و مسئله مردی سحر سحر در بنوعیه خائنه در دهان و  
 بود که صبح و صبح و آن لغوه را فرو برد کفارت لازم آید باین بر قول بعضی واجب آید بر قول بعضی نه مسئله اگر روزی است و اگر  
 گواهی دادند که آفتاب فرو رفته است خود و بعد از آن معلوم شد که آفتاب فرو رفته است قضا بود کفارت را لازم آید اگر در وقت گفتند  
 که شب شده است گواهی ایشان معتبر است و گواهی آن دو تن که گفته اند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گواهی آن دو تن  
 شکی نیست که کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی به بد داشت آنکه شب شده است روزه کشا و معلوم شد که شب نبوده است قضا بود بر  
 کفارت بی آنکه بد داشت شب شکی نیست که کفارت ساقط شود و فعل است که ایملو معنی عمر خطاب رضی الله عنه روزه کشا و بد داشت  
 آنکه شب است مؤذن از بنا لا و مناره و از او که یا ایملو معنی آنجا بر جا است ایملو معنی گفت که ما را بنوعی فرستاده ایم نه  
 بد یعنی همان است قضا یکروزه با صبح شد که کفارت ساقط است مسئله اگر مرد روزه دار برین مانده بود در آن  
 پدید یا باران بعلی وی فرو رفت روزه وی تباه شود و اگر بگسل بشته در دهان روزه دار پدید و بعلی وی فرو رفت روزه وی  
 تباه نشود فرق است میان بشته برف و باران که از یکس بشته است از ممکن نبود از بیکه هر یکا روزه وی مکنش بشته باشد و هر چیزی را که  
 احتراز از وی ممکن نبود شریعت آنرا احتیض دارد اما برف و باران همیشه نبود و آن ساعت که آید احتراز ممکن بود بخانه توان در آمدن  
 و در آن پوشیدن تا در بنیاد لا بجرم برف و باران روزه تباه نکند مگر بشته بی مسئله اگر مردی گندم پاک میکند کرد و در آن در حلق  
 وی پاکند میبارد کرد و در آن در حلق وی یا سیان را کرد و بعلی وی فرو رفت یا شعله میزد میسوزد و در آن در حلق وی  
 فرو رفت درین همه صورتها روزه تباه نشود از بیکه از اینها احتراز ممکن نبود مسئله اگر روزه دار دروغ بر سر کرد یا دارد  
 و چشم کرد و اگر چه چند مرتبه از او در دهان می بارد روزه تباه نشود از بیکه اگر اشتیاق و اشتیاق اعتبار نیست مسئله اگر  
 مردی روزه دارد و در دهان آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خشکی را فرو برد و روزه تباه نشود که آن اثر نیست و اثر محو است  
 مسئله اگر مردی روزه دار سیم در دهان نهاد و آن مزه سیم بعلی وی فرو رفت روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار شربت بی  
 شربت را زین روی در دهان درارد و از آن روی بیرون آورد و آب دهان را بخورد اگر شربت بی شربت به دهان اندر مانده بود  
 همچنان خود بر روزه تباه نشود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب دهان خود را بدست بر نهاد و باز خورد و روزه تباه نشود اما اگر از دهان بیرون  
 تباه نشود از بیکه جدا شده است از دهان همچون جدا شده بود و اگر هم دهان بود مسئله اگر مرد روزه دار از دهان بیرون آید و بعلی وی  
 روزه تباه نشود وانی فکر یک کفایت غالب است یا آب دهان اگر خون غالب است روزه تباه نشود از بیکه از آن حکم است از آن روی که آب دهان  
 فرو برد و حکم باطن است که از وی احتراز ممکن نبود اما از آن روی که خون بیرون آید حکم ظاهر است چون غلبه باطن بود حکم روزه تباه نشود و حکم ظاهر  
 که آن باطن بیشتر روزه تباه نشود و در حقیقت آن باطن اظهار طهارت تباه نشود اکنون که چون غلبه باطن است که در دهان و اگر خون غلبه بود  
 هم روزه تباه نشود و حکم ظاهر است که اگر آب غالب است بی روزه تباه نشود و حکم ظاهر است که اگر دهان غلبه بود و اگر دهان غلبه بود  
 اگر در دهان کرد و خائنه روزه تباه نشود از بیکه آن بی آب وی فرو برد و در دهان خائنه بود از آن تخفیف می خائنه بود در دهان ندارد و باز

بعضی شایسته گفته اند که سیاه است تباہ شود و اگر سفید است تباہ نشود و از بهر آنکه خاک سیاه و سی هست بود اگر چه را بخامد  
روزه بگذارد مسئله اگر مردی علق خور و بر روی قضا بود و کفارت بود یا بی مقبول بعضی کفارت واجب آید که در این روز بعضی گفته  
اند قضا واجب آید کفارت بی مسئله مردی سحر خاست تا سحری بخورد و یکی گفت بخور که سپیده و امید هست و یکی دیگر گفت  
که نه امید هست و وی خور و معلوم شد که امید بود بروی قضا بود و کفارت بی از بهر آنکه گویا یکس بوده است و شب  
بخیل بود و روز شب گویا یکی تن کفارت واجب نیامد مسئله اگر مرد روز و در راحه کند در روز و روزه تباہ شود و از بهر آنکه  
روی صلاح تن مسئله اگر مرد تباہ شود مسئله اگر مردی در روزه است و در آن روز او را و نهاده و روزه تباہ شود و  
بر قول ابو صفیحه اگر گشت تباہ شود و اگر شکست است که اگر کفالتی تباہ نشود و از بهر آنکه خون خشک بود و جامی چغندر و بوی  
نزد مسئله اگر روزه دار بر سر اصل یعنی سوراخ و در و خن بخت بر قول بعضی از علماء ماه روزه تباہ شود و خواجهم اصل  
مخمس آورده است که تباہ نشود و از بهر آنکه بر کفالتی خایر است چون بر کفالتی خایر بود و چیزی بی باطن نبود و چون بی باطن  
نشود مسئله اگر روزه دار بیداری دانی نهد آن که اثر فرود و در و دمان وی روزه تباہ نشود و از بهر آنکه وی گوشه است و از  
را اعتبار نیست و اما علم مسئله اگر روزه دار با عیال خود باغراموشی نزدیک کرد و هر دو را فراموشی شده است بر قول علماء  
ماه روزه نشود و بر قول شافعی تباہ شود و حجت وی آنست که حدیث که بغراموشی بخامد علی السلام فرمود در حق خور و نهاده و از بهر آنکه  
نیما است از بهر آنکه اینها پیوسته است و در فراموشی معذور بود و اما ما با شریعت پیوسته نبود لا جرم روزه تباہ نشود و اما حجت علماء  
آنست که نهی است از طعام و شراب و نهی است از بجا سوت پس هر یکی که طعام و شراب را بود و بجا سوت را هم همان بود مسئله اگر مرد  
دیوانه در میان روز و بهوش باز آمد و روزه آن روز بروی بود و یا بی بکریم که آن زمان او را رسیدگی یا دیوانه بود و سوت باید از بهر آنکه  
دیوانه شده است اگر بعد از طعام دیوانه شده است بروی قضا بود و از بهر آنکه اول اهل و جوب بود است اکنون بهوش آمد نیز اهل  
و جوب شد پس لا جرم قضا و آن روز بر کفالتی بود و اما اگر در نارسیدگی دیوانه بود است و وی مخاطب بوده است لا جرم بروی قضا  
مسئله اگر زنی را در ماه رمضان خانه عادت حیض وی بود وی حاکم که از ده پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده است  
آن روز خور و از روز بار و اگر بعد از سپیده دم پاک شده است اگر آن روز را نیست روزه کند و از بهر آنکه فریوی  
از روز گذشته است وی اهل نبود مسئله اگر مردی در ماه رمضان بار شد بکار بجای روزه شاید خوردن یا بی بکریم اگر بیاری  
است که اگر روزه میزد و بیاری زیاد میشود و یا نشاید خوردن و اگر چنانست که بیاری زیاد نمی شود و نشاید خوردن مسئله  
اگر مردی روزه دار بکار بیاری یا بعد از چند روز وفات یافت آن روز را که بعد از بکار بیاری خوردن است بر و اوام نایابی  
بکریم که اگر چنانی نیست است که توانی قضا کردن و نکرد و بر و اوام نایابید که هر روزی را و اوام نایابید که هر روزی را و اوام نایابید  
اگر روز بعد وفات یافت بروی قضا بی آن روز را بخورد و از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لا جرم قضا کردن بر و  
نمود مسئله اگر مردی یک روز از ماه رمضان بقصد خور و قوت نایابی بنده آزاد کردن نیست باید که روز قضا کند و رعایت روزه



سال روزه باید داشت که باقی سال بروی واجب شود از بهر آنکه امسال مراد از وی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد  
 که یکسال روزه دارم بروی هیچ واجب نیاید از بهر آنکه آنچه با یکدیگر بدان سال ماضی را فراموش کرده و سال گذشته روزه داشتن ممکن نبود  
 پس نذری درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من یا پدر یا مادر سخن نگویم بر قول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر بهت به  
 معصیت و نذر بمعصیت درست نبود که بنیاب علیه السلام فرمود لا نذر فی معصیت الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته  
 روزه دارم یکماه روزه داشت بپارشد بپاری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری بشود باز از سر گیرد از بهر آنکه نذر دو ماه  
 پیوسته است دو ماه پیوسته باید بود و فرق است میان ورن اگر همین واقع زن را فتنه کند نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم  
 وی دو ماهی چند روز نتواند داشتن لاجرم روزه بود که اقیه را نیز دارد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه  
 دارم بپناه و پنج روز روزه داشت ماه رمضان را در آن بگذارد اگر ماه رمضان را بگذارد و دو ماه پیوسته نمی افتد بگوید که نیت مسخر کند  
 بیرون رود و آن باقی را تمام کند و دو ماه پیوسته شود از عهده نذر بیرون آید بعد از آن خواهد بسپرد و نذر این مسئله مردی نذر  
 کرد که خیاره بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود ولیکن کامل لازم نیاید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن بیرون  
 آید از بهر آنکه بر خود واقف واجب کرده است همچنان کرد و او را بود اما اولتر آن بود که بعد از عید باز از مسئله اگر مردی نذر کرد که  
 من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بپارشد شبان دارد از عهده بیرون آید اما اگر عید را بگذرد و از عهده بیرون نیاید باز از بهر آنکه آنچه  
 بر خود واجب کرده بود آن هنوز نیامده است چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید بپارشد فصل در کفارت طهارت باید دانست که اگر مردی  
 بازن خود طهارت بند و کفارت وی نیست که بنده از او کند و اگر توانائی بنده از او کردن نبود و دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر ازین ماه  
 بسبب بیماری بخورد و باز دو ماه پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را دو من کنیم  
 مسکین شصت و درین سه چیز غیر نیست مسئله اگر غلامی بازن خود طهارت بند ویراد و دو ماه پیوسته روزه باید داشتن اگر غلام بیکدیگر اینها  
 کار من کن که پس حاری خواهد داین ولایت نبود از بهر آنکه حق قس کمینک درین متعلق است موی منم نتواند کردن مسئله اگر غلام  
 کفارت یمن است شریعت میفرماید که سه روز روزه دارد و خواهد منم میکند که کار من کن تواند منم کردن از بهر آنکه کفارت مسکین حق  
 کفارت است و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج است و خداوند بی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بنده پیش داریم مسئله اگر مردی طهارت  
 رمضان میدارد که بنده است و خواهد میگردد که این ساعت مدار تا پس شداری بعضی گفته اند که تواند منم کردن و امر نیست که نتواند منم  
 کردن مسئله اگر مردی را در چشم است اگر میدارد و چشم زباده می شود روزه بخورد چون چشم شکو شود قضا با مسئله اگر زنی  
 با شیر است اگر روزه میدارد شیر نمی آیدش روزه نتواند چنانی که کوچک را از شیر باز کند و باز روز قضا کند از بهر آنکه خداست ایام میفرماید  
 که من بی نیازم و آن کوچک را جتنم است بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی است که روزه میدارد و وی تابستان قضا و نیت میدارد  
 بچنگ می بایند تا حق نان بخن اینها نذر نبود نتواند کشا و نذر کردن را میماند که در باز از توان زمین مسئله اگر مردی را طهارت  
 یا کمینک اگر روزه میدارد قیمت وی کم میشود و خواهد میگردد یا تا لا عرفشوی نیت یا نذر خون یا بی معصیت گفته اند که نذر خون



و اگر سال است که زن از زمان استسیم دادن او نیز بود مسئله اگر در هر یک از اینها که صدقه فطر و بیکتن میدهند بود  
 و اگر بدو بازده و هندی بود و هر یک از اینها که صدقه فطر و بیکتن میدهند بود و اگر بدو بازده و هندی بود و هر یک از اینها که صدقه فطر و بیکتن میدهند بود  
 چنین میفرماید طعام عشره مساکین من او سطره فطر من مسئله صدقه فطر زن بر شوهر خود از هر یک از اینها که صدقه فطر و بیکتن میدهند بود  
 و صدقه فطر زن اگر در زمان و یا بعد از آنکه از اینها که صدقه فطر و بیکتن میدهند بود و اگر بدو بازده و هندی بود و هر یک از اینها که صدقه فطر و بیکتن میدهند بود  
 فروخت روز خیر یافت و آن سطره را بجز آنکه در سیم روان شود صدقه فطر آن تمام بر بانه بود و یا بر شتری جواب بر بانه و بر شتر بیکتن  
 اگر اشکالی گویند که چون خواهر اجازت کرد این اجازت وی مستند میشود و آن روز که فطری بودی خود خسته است ملک وی شدت باید که صدقه  
 فطر بر او بود و باید که سب و جواب صدقه فطر سپیده دم است جواب نه است که اجازت در قایم عمل کند و ملاک فی سیم تمام است و سپیده  
 دم ملاک است لاجرم اجازت در ملاک عمل کند تا صدقه فطر بر بانه و بر شتری فی نظر انجمن نیست که زنی بر شوهر سطره سطره شده طعام در  
 پی اجازت خود بخواهد و او را خواست و پیش اجازت خود بخواهد و فعل آورده است خواهر زن شد و اجازت کرد آن پنج رو بود بعد از اجازت خواهر  
 نیاید و در زمان و طلاق و او این بر شوهری اصل بدین دخول سلال نشود و این برای آنکه اجازت در سیم عمل کند که انجمنی بر جای دارد و  
 و جان پنج بر جای است اما دخول ملک شده است چون دخول ملک شده است اجازت در دخول عمل کند لاجرم بر شوهری اصل شود  
 مسئله اگر صدقه فطر پیش از ماه رمضان میدهند و او بودی بعضی گفته اند که در این روز اول رمضان میدهند و او بودی و در روز  
 روز آخر میدهند و او بودی بعضی گفته اند و در هر یک از اینها که صدقه فطر و بیکتن میدهند بود و اگر بدو بازده و هندی بود و هر یک از اینها که صدقه فطر و بیکتن میدهند بود  
 میدهند و او بودی برین قول است مسئله اگر زن در سیده است و بی و توانست صدقه فطر وی بر شوهر و او اگر دختر رسیده و بی  
 نداده است صدقه فطر وی بر شوهر و او از پدر آنکه آن دختر در وقت وی است مسئله اگر صدقه فطر طعام بر شوهری و از پیش بدین از آنکه بر شوهر  
 و او بی این طعام و وفات یافت آن صدقه فطر از خواهر بقیه فرق است میان آنکه خواهر وفات یافت آن صدقه فطر از خواهر بقیه و آنجا که طعام  
 وفات یافت صدقه فطر در شوهر و او بر بانه و او باقی است لاجرم صدقه باقی بود اما آنجا که خواهر وفات یافت و در خانه صدقه فطر زنانه  
 و بقیه مسئله اگر در تن اندر برده تن صدقه فطر و او بانه شده است اگر چه کند تا کند کم تر بود و آن آن حیدر و او بودی بعضی گفته اند  
 و او بودی اگر میت بود و آن حیدر است که در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد  
 باز از بهر بی دیگر بودی و چند اگر در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد  
 خود بشمار است اگر مردی از فرزند یا پیش از سپیده دم صدقه فطر بر شوهر بود و اگر بعد از سپیده دم صدقه فطر بر شوهر بود و اگر بعد از سپیده دم صدقه فطر بر شوهر بود  
 نظر نیاید است لاجرم بر شوهر خود و بقیه مسئله اگر کافری بعد از سپیده دم و یا در وقت فطر بودی و او از پدر آنکه آن دختر در وقت وی است مسئله اگر صدقه فطر را برادر یا بر خواهر  
 لاجرم بر شوهر خود مسئله اگر مردی صدقه فطر را بعد از سپیده دم و او در چنانکه زکوة زنا خیر کنی و او بودی مسئله اگر صدقه فطر را برادر یا بر خواهر  
 بخوشتان و بدو بود و اگر در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد  
 چرا که از کند و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد و در ویشی را بیاورد

و اگر کسی گندم میدارد و بای یک گندم را سیم میدارد و بود مردی صد قنطریل گندم می خورد و نیم گندم میدارد که قیمت وی و دهن است و در  
نمود که جنس یک است و اگر گندم و نیم گندم می خورد و میدارد که قیمت وی و دهن است و نمود که جنس یک است و دهن است و اگر گندم  
و نیم نان میدارد و بود که قیمت وی و دهن گندم است که جنس است و یک نیست بل سبب است باید دانست که هر که استعانت  
بود چه مردی و فریضه بود یا نه و بجهت و استطاعت قبول ما است که چندان مال بود و کس که فرزند ان خود را که استعانت بدارد و بجهت  
مال بود که در راه پیدا و رفیق حاجت بود و چون از چ باز آید و وی هنوز از مال چیزی بود قال الله تعالی و الله اعلم بالصواب  
استطاعت ایسبیل بیضا مبر علی السلام فرمود که اگر توانای هر کس بود و چه کند و فحاشا یا بدخواه چه مرد و خواه ترسنا و زجر که از فقر  
سیس البر الا الجنة یعنی هر کس از فقر سیس بود که باورش آن خبر نیست بود و آمده است که هر که چ کند یا مال استعانت بدارد  
الا که خدا می تواند مینماید تا بنویسد او را هر قدر می بخت و نیکی و پاک کند از دیوان وی و نهاد بدی دنیا کند تمام وی و نهاد بدی و در  
و در خبر است هر که در راه مکه میرد بوقت آمدن بر آنکه امر زده شود و مقام شفاعت باید و نهاد دس از اهل خانه داده و مسئله اگر کسی  
را چ فرض شده بود نیاز و وفات باید چه مردی و ام مانند بهر آنکه مردی بیاید نزد یک بیضا مبر علی السلام گفت که بر پدر من چه بود  
وفات یافت و نیاز و و اکنون من چته پدرم را و بودی بیضا مبر علی السلام فرمود که پدر تو و ام مال بودی که آن و ام پدرت را  
وی نیکو بودی و در بودی و انگشت نیکو بودی و من اندکی گفت و ام حق گذاری اتی بودی و ای اولیتر بود و بر قول ما که استطاعت  
ندارد تا اگر توانای راه رفتن دارد و نیاز و زده می شود فصل باید دانست که هر کس در عبادت است و در وی نیابت بر و فحاشا  
کسی نیکو امر وی را می مردی چه کند اتفاق را و بود که مال بد که تا رفتن و آمدن خرج کند و بر او یک کند که بر و از بهر من چه گذار  
و چه گذارد نیست وی را و بود بر عبادت و دیگر که در عبادت و دیگر را نمود و اندک نام با صواب مسئله اگر در و شریح آورد  
بعد از ان توانگر شد چه دیگر که وی فریضه نبود از بهر آنکه عین که آنجا رسد که حرام گیرند آنجا اندر استطاعت بود و شریح استطاعت  
یا فتم چه وی از فریضه افتد لازم چه دیگر فریضه نشود مسئله اگر مردی و چه که او را فریضه افتد و دیگر نظیر بود از بهر آنکه چ یک  
فریضه نیست مسئله مردی به چه رفت یا بنده خوشتر بعد از ان آن غلام از او شد و در استطاعت شش چه مردی فریضه بود و در  
آنکه بندی مانع است استطاعت را چون مانع بود و آن چ اول که بخوابد و زده است از فریضه افتاده بود لازم چون استطاعت چه دیگر باید  
که یار و تا از فرض افتد مسئله اگر نرسیده یا بنده چه یار و چون رسیده شود و او را بیاید و استطاعت چه بجاصل آید چه باید  
آوردن همچنین اگر کسی بعد از چه و العباد و بالمره باشد باز استطاعت اسلام آورد و اگر در و شریح گذارد و باز استطاعت باید  
بار و هب نشود و اگر غلامی را خواسته یا خود به چه برده و قصد از او کردن او دارد باید که بوقت احرام بگردد و از او کند نش آنچه از او  
میغند سلامتی راه از وی ظاهر شرط است مرد و چه چه از انرا حرم مشروط است و محرم کس است که در میان او و زن هرگز نکاح  
نار رسیده و فاسق محرم نشاید بر زن شوئی کردن تا محرم شود مشروط نیست و بر نایند و عقود چه نیست اگر مال دار و زوجه  
که کسی را زاده و از او بخت تا بهر آنکه چه از او فصل بر آنکه اهل روزگار را بنا بر ضرورت عادت و عینان رفته است که از او بر و





کیرند تا بکوه مرده رسند برآیند و در میان بسوی قبر کشند و تخمید و تحلیل و تکبیر بپارند و دعا کنند و حاجت  
 خواهند و باز فرو آیند و بسوی صفار و نه بچین هفت بار از صفای مرده و باز بدین آید و شنبه بر  
 منامقام کنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع حجره  
 الادلی که بودند مسجد خیف است و هفت در موضع حجره الوسطی میان بازار مناه و هفت در موضع حجره العقبه  
 در سیوم همچنین ولیکن در روز سیوم پیش از زوال سه انگازند و آن بظاہر روایت است پس  
 آن عادت رفته است که حجره حاجی بسوی مکه روند و بعضی خود شهر خود آیند و بعضی بیرون شهر که  
 آنجا جانها را داده اند و این جماعت را عمره آوردن آسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج  
 عمره آوردن کیرند بعضی نیست خویش بعضی نیست دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورتی است  
 نه آنست که به نزدیک مسجد عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که نزدیک تنیم است خارج حرم بیرون شوی  
 یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آید است کنی و احرام عمره گیری بدان صفت که در باب حج گفتیم  
 و تنبیه کو بیان می آیند تا بجای کعبه راسی نهند تنبیه را قطع کنند و مسجد حرام در آیند باز بسوی کوه صفا  
 بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کردیم هفت بار سعی بیارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگیرند  
 و چون موی برگیرند از احرام عمره بیرون آیند پس جامه دوخته پوشیدن و صحبت کردن با زن و کثیر کس  
 باشد و بجز روز که آنجا مقام باشد هر روز اگر کسی خواهد عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه نادر آمدند بودند  
 و خواهند که باز گردند باید که گردخانه کعبه هفت بار طواف کنند و از اطراف صدر که بنده یعنی طواف با رکعتن و دیگر  
 آن طواف دور کعبه نماز بیارند بار بچهاره مزم رو نماز آب و می بخورند و بر سر دوی خود بر بزد باز بفرم  
 روند و آن در میان در خانه کعبه و حجره اسود است پس بسوی وسینه بروند و دست بر  
 پردای کعبه زنند و ساعنی بدعا مشغول شوند از سر سوزد اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون  
 آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه بکشند یک نگران نگران در دوی بیرون آیند  
 بر شکل کسی که دوست و عزیز را در آغوش کنند و بزبان میگویند یا بیت اللہ مودع یعنی ای خانه  
 خدای و دایع و دامت منکم باز خواهیم آمدن بتو یا اللہ تعالی **فصل** بدانکه اندر حج و عمار  
 مبص نیست که لازم بود خواندن وی پیشتر در سعی میان صفا و مرده آیند و دعا بخوانند که رب  
 اغفر وارحم و تجاوز عما تقسم و اهدنی دین الی ای قوم فانک انت الاعلى الاکرم و اگر کسی بخانه  
 کعبه اندر نیاید پاک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی از رده شود  
 و چون در نی در آنجا بماره مشغول نیاید شد که در آن وقت دعاء می باید کرد و **مسئله**

مسئله اگر در خانه صحبت دیگر برانجامیده از بهر وی حجی کرد با نفقه خوانده ثواب حج او را و اما فریضه از کوشش نفقه اگر در  
 خانه دیگر برانجامیده و تا از بهر وی حج کند که اگر آن عذر باقی مانده تا بوقت ترک حج فرض از خوانده بود و اگر آن عذر باقی کرد و  
 پیش از ترک حج دیگر باز نیامد و در آن مسئله اگر مردی پس از بیرون آمده باشد و در مرض موت وصیت کند به حج از خانه خوانده  
 فرستد نفقه او و اگر آنرا نداده چه نفقه از مال خود کند حج از فرماینده بگذرد و اما اگر فرستد باز باید دادن محرم که موسی بن یونس  
 و ناخن بچیده و بعد کردن نشاید مگر مایه اگر فتنه پاک نبود که شترگاه و کوسپند بکشد و غسل کرد و اندامها شست و دستها را بیدل و شتر  
 نشاید و باکی نیست که سنگ گرفته و اگر و غلیظ از وفات و از آن مردار خواره و ماله خوردم و زینور و پشته و فتنه آن بکشد نیز اگر شتر  
 ایشان در حدیث آمده است مسئله محرم اگر یک سبب بکشد یا سه لب مان بدو پیش باید دادن و اگر دو یا سه بکشد قبله تمام و اگر  
 بیشتر بود و در مسکن یا قیمت آن بدو پیش است مسئله محرم اگر موسی سر بر سر دانا نیک بکشد یا یک یا دو بچیده بکشد  
 قرآن کند و صدقه کند اگر یک انگشت دست را یا یک انگشت پا یا ناخن بردارد و یک بکشد و دیگر کند و صدقه کردن نشاید مسئله نشاید  
 که کسی ستود را و محرم بچاند و نشاید چیزی را که بوی خوش دارد از سیوه و غیر آن بوی کند و او که زن خواند مسئله اگر بر  
 ستود را چه بیاورد و نفقه بود که سایر آنرا به ایشان دور تر باشد که شقت سفر بردارد و اگر آن مسئله چون چه بوی و در روز بخور  
 که روز عید قربان است بدو هر که وقوف عرفات نیاورده باشد چه اوقات شود زیر پای وی بکن اصلی است پس باید که بپوشد و بپوشد تا از اطمینان  
 چه بیرون آید و سال دیگر آن چه افضا کند و وقوف عرفات از طهارت شرط نیست و نیت و وقوف لازم نیست تا اگر کسی بپوشد عرفات  
 کند و روزی اطمینان عید قصه بطلب داری بر آید و نداند که این زمین عرفات است و وقوف تمام بود مسئله طواف زیارت کن است هر که  
 او را بطلهارت بیاورد محسوب بود و لیکن گویند شش ماه یا بیش گشتن هر که طواف زیارة از روز و از دهم تا نهم کند بر وی کوفه  
 شش ماه دیگر کردن واجب بود مگر بعد از حیض و نفاس و بر حائض و نفاس طواف حصد و واجب نشود مسئله چه فریضه نیست طهارت  
 گذارد شود و اگر نرسیده چه گذارد و بعد از آن سیده شد استطاعت شد چه دیگر بعد وی فریضه شود از بهر آنکه که در خانه نرسیده کی بود است  
 قطع افاق ده است که نرسیده اهل وجوب نیست مسئله اگر نانی را مال است چه بعد وی فریضه بود یا اگر در محرم بود کسی بود  
 و بیار و فریضه بود و اگر محرم نیست که در یله برد و بیار و فریضه بود از بهر آنکه استطاعت زن یکی محرم است چون محرم نبود اگر محرم  
 در وی بود مسئله اگر مردی حج آورد و بعد از آن چه عذر شد نفقه بماند نه با حج وی باطل شود تا اگر گرسنه شود یا زیاده  
 مسئله محرم را در خانه احوال نشاید که جامه و خنجر پوشد و نشاید که موسی کمر بند و نشاید که ناخن بچیند و مو کوتاه کند و اگر جامه  
 و خنجر پوشد بر وی یکدم واجب آید یعنی کوفه سفید قرانی کند از بهر آنکه نقصان در آورد و حائض کرد و لا جرم کفارت واجب آید کفارت  
 از حیض است آنست که کوسپند قرآن کند مسئله اگر محرم جامه و خنجر پوشد بر وی یکدم واجب آید اگر این جامه را بخورد و در آن کوشید  
 در روز دیگر باز پوشید و دیگر واجب شود تا بی این مسئله جواب بر تفصیل است بگویم که بیت آن بیرون کرده است یا بیشتر  
 جنایت نیست و دم و اگر واجب آید و اگر از بیرون بیرون کرده است که دیگر باز پوشد سچی نیست کوی خود بیرون نکرد مسئله لا جرم

دیگر واجب نشود و بطریق این مسئله است که محرم بلکه جامه از خود بیرون کرده است چون عزم کن دارد که پیشتر باز پوشد ثم رجعت  
 و یا جامه از او بردارد بجهانی که مردی گفت کس ماه حبس و شبان ماه رمضان سگی نخورد و لیکن عزم میدارد که بعد از عید نخورد و یا اگر رجعت  
 بجهان میدارد که کوئی در عین رمضان نخورد و هر که عزم کرد پیش نخورد هر چه گناهان که پیش کرده بوده است از وی محو میگردد  
 چون باز خورد و نهایت نگذرد بود الا حرم مجدد باید کرد تا روزگار خود را بخاید و چون حرام کرد در سه روز که باس بر میان بندد و کس  
 که باس بر کف کشد ولی کف چپ را صحرادر و نشاید نشستن ارد وقت احرام بخاریدن که اگر بخارد و دم و آب اگر بخارد که بخارد  
 که چوب کرد و آن غارش را از خوشنشین دفع کند و نشاید که با خیال مباشرت کند را حرام باطل شود و یکی دم و آب و نشاید که بخارد  
 مر محرم و اگر صید را بگیرد حرام و مردار بداند اگر با بی گدازان حلال بود و یا بی جواب حلال بود و بعد علم بالصواب قوله تعالى اصل کلمه  
 البئر الا که فصل باید است که عبارت از چه وقت است بوفاته تا اگر کسی اجزات در بدو در و کیم توقف نکند و بگوید در حبس است  
 بنویسد که باز پیشین را در آخرت وقت بخارد و هاساعت را دیگر بخارد که از آن تصریح می آید و بعد از آن بایستد و بگوید عید  
 آن وقت که می آید آنجا است هر که روز عرفه برسد یا شب عید بوفاته تمام باشد و چون سپید عید و عید هر چه وقت شد تا سال دیگرش  
 کردن و از آن جا بریزند و بزرگوارند و از آنجا بخارند و در زمان که سفند قرآن کنند و سنگ اندازند هر کسی هست و یکبار و بعد از آن  
 بروند و خانه که بطواف کنند و هفتاد و سه روز و در وقت است که مرد روی و کف بچینانند که سنت چنین است بخارند و بگویند در وقت  
 ابو حنیفه مکرده است از هر که تکفیر خانه کم شود و بر قول ابو یوسف و محمد مکرده بود مسئله اگر چیزی خوش خورد و در احرام بسیار بود  
 یک دم و واجب آید بر قول ابو حنیفه مگر آنکه چیزی و واجب نیاید مسئله اگر در عین نیت محرم بر سر کرد بر قول ابو حنیفه مگر روی  
 یک دم و واجب آید بر قول ابو یوسف و محمد مکرده و واجب آید در کتاب النکاح بدانکه زن خواستن است از بقرآن هم  
 بحديث هم اجماع اما نص قان نورخالی فاکموا ما احببکم من نساء رشتی و ثلاث و رباع و قوله تعالى و نکو الایامی منکم و العاصم  
 من عبادکم و اما کلمه ما حدیث تناکو و لدو و کثرت و فانی ابی بکرم الام یوم انقیامه و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنن  
 فمن رغب عن سنن فلیس منی قال النبی صلی الله علیه و سلم تا که انما یخیر من صایم الغایم و قال النبی صلی الله علیه و سلم من تزوج امرأه فلهما  
 الله تعالى و من تزوج امرأه فلهما جعل الله تعالى و ما لا علیه و من تزوج امرأه فلهما جعل الله تعالى و من تزوج امرأه فلهما جعل الله تعالى  
 و در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است هر که بشفاعت من امید میدارد باید که زن از خود را بفاسق نهد و اگر بدو روی ناز  
 بدو می خورد و آید اما اجماع است که هر که زنا نکند حرام است مسئله بدانکه نکاح یکبار درست نبود از هر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود  
 و نکاح الا بشهو و نکاح نیت مگر بگوایان و گوایه شرط روی نکاح است باید که گواهی مسلمان بود و از او بدو و عاقل بود و بالغ بود و  
 نکاح رو بود اما اگر گواهی زنان نکاح کنی چون باینشان مرد نبود و او نبود و اگر گواهی بندگان نکاح کنی روا نبود و از هر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود  
 اهل شهادت نه اند و اگر گواهی نامیدگان نکاح کنی روا نبود و گواهی دیوانگان نکاح کنی روا نبود و از هر که گواهی کامل بود و نیت  
 کامل نمید و در شهادت گواهی این سه مورد نبود مسئله نکاح گواهی خوشنشان و بندگان و نامریدگان بچنان روا است

و گویای نایبایان و فرزندان رسیده خود را و او اگر مسلمان زن چهره و یا ترسان و گویای ترسایان را بود مسئله نکاح  
مست درست است نکاح او حیان و پربان و خلعان آبی درست نیست مسئله گویای فاسق نکاح میکند بر قول علامه را بود و بر قول  
شافعی است آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بولی و شامی عدل یعنی نکاح نیست مگر بولی و در گواه عدل چون گویان فاسق  
بودند نکاح درست نبود اما علامه میگوید که تاویل این حدیث آنست که فاضل آن بود که حضور دیگران عدل نکاح گویای پس لازم بود  
بود و نیز در یک علامه این استنباط نفی باز کرد و تا بعد از تو بر نام فاسق ایشان بر خیزند امام زاهد در او چه فی نظیر است  
خو که نکاح و لا تقبلوا ثم شهاده ابد و بعد از این حدیث گویای ایشان را نمی پذیرند اگر چه پیش در هر دو با مرغان پرواز نقد و بر بزار  
به آنکه مومن را چه گفت بزبان زانش بریدم از روی محافی تا نفی زانش بر رفت تا اگر پیغمبر یکی گویای دهنده بزند و او نیک  
هم الفاسقون الا الذین یأمنون بعد از آنکه و حکم آنکه که تو بکنند از بعد از حال و بعد از ندان فساد یعنی ایشان توانوزند  
و عوم کنند که پیش کنند و مستقبل و این استنباط بقول علامه فاسق باز کرد و بقول شافعی هم شهاده باز کرد و تا بعد از تو به بزار  
علامه فاسق از روی بر خیزد اما گویای او را پذیرند و بقول شافعی هم پذیرند بعد از تو به مسئله بدانکه نکاح مشغول شدن  
فاضل از نماز و روزه زیاده نیست یعنی تطوعات نیز در یک علامه آنکه که بر سر سدر ریح نفقه و مواته و دیگر بر نزد یک شافعی نماز و روزه  
زیاده و فاضل درست از نکاح مگر مش بزبان میل داشته باشد مسئله مردی نکاح میکند گویای دو نایبایان نکاح صحیح بود اما اگر  
ازین زن دشواری یکی مگر شوند که من ترا نخواهم ام با من بخوبی بشن منزه ام همین دو نایبایان گویای دهنده نیز در یک فاضلی  
مسموع بود گویای ایشان را چه آنکه شاید که مردی همان بود که نکاح کرده است چرا که این نایبایان مرد و زن را با و از ایشان  
میشناسد و او را از آنکه مسئله آمده مرد را فاضلی صدقند که مردی نفی میجوید گویای من و کس نکاح ایشان قبول نماید  
درست بود اما اگر نکاح را مکن شوند ازین دو کس همین گویان پیش فاضلی گویای دهنده درست نبود و قد تعالی و لا تقبلوا ثم شهاده  
ابد اگر چه تو بکنند اگر شکالی از مرد کو نیکه چون فاضلی گویای ایشان را نمی شنود فاضل ایشان چیست فاضل ایشان نیست که اگر ایشان  
مکن نشود عقد جائز بود بلکه می فرماید که گویای ایشان را بشنود ما فرمود که اگر ایشان گواه شوند گویای ایشان درست نیست که گواه  
شدن دیگر بود و گویای داون و دیگر و قال فی الهدیه اذا اصاب المسلم فی حق من سفط الشهاده به وان تاب وقال الشافعی یقبل و ان تاب  
مسئله اگر مردی نکاح میکند گویای دو ولد را به نکاح درست بود اگر ازین دو یکی مکن شوند فاضلی گویای ایشان را نشنود این همینه  
علامه اما بقول شافعی هم بدین گویان عقد درست نبود حکم همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی نالی نخواهد که گویای  
دو مرد خفته یا گویای دو خوار زمی ایچ یا گویای دو ترک بی یا گویای دو هندوی ایچ نکاح درست بود و بانی درین مسئله علامه را  
است بر قول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر آنکه ایشان را در علم نبود همچنان بود که گویان بودند و وجود عدم ایشان  
برابر است اما خواجه امام خمس ۴ آورده است که روا بود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا با شاهدین و مرد و زن  
شهود و حضور است یعنی گویان شرط است و حضرت گویا یافتیم اگر چه ایشان را علم نبود نکاح درست بود اما اسم آنست که روا نبود

مسئله اگر مردی زنی بخواند ترسایا بهر دو گویای و ترسایا و چه بود بقول محمد بن کحاح درست نبود از بهر آنکه هر دو ترسایا  
 این شهادت را انداجرم عقد روانه بود و بقول امام عظیم و ابویوسف و روایان و مسلمان مردی زنی بخواند گویای دو سپهر  
 خویش کحاح روا بود اما اگر زن منکر شود مرد این کحاح را این سپهر کان گویای و هند قاضی نشود و اگر بد منکر شود کحاح را  
 همین سپهر کان گویای و هند مسیح بود از بهر آنکه گویای بر پدر میدهند و این که زن منکر بود گویای از برای پدر میدهند  
 و هر جا که از برای پدر گویای و هند مسیح نبود اما اگر بر کجا گویای بر پدر دهند مسیح بود مسئله اگر مردی غلام خود را بخواند  
 که بر وزن خواه این غلام زن بخواند گویای یکم ده خواهر خویش این کحاح درست بود از بهر آنکه خواهر غلام را در سحر  
 و او بنکاح و بیرونیت بود و بر خود دلاجرم خواهر گواه را شاید مسئله اگر مردی زنی خواست گویای دوم مرد ازین دو گواه  
 دادن و پذیرفتن را نشود و یکی بی این کحاح درست نبود از بهر آنکه همچنان شود که گویای یکم و خواستی باز زن پذیر  
 محبس خویشتن بوی دادر و پذیرفت آن گواه که اول مار شنیده بود شنیده و آنکه بار اول شنیده بود بار دوم شنیده  
 این عقد روانه بود از بهر آنکه چون عقد اول درست درست نیامده است بسبب آنکه اول یک گواه شنیده بود و این دویم  
 را حکم است لاجرم عقد درست نبود **فصل** باید دانستن که کحاح بکدام لفظ درست آید و بکدام درست نیاید مسئله  
 اگر مردی زنی را گفت که خوشیتن من ده گفت و دوم یا گفت خوشیتن من فروش بخور گویای زن گفت فروشتم یا گفت  
 خوشیتن من بخشش من گفت بخشیم یا گفت خوشیتن من چند و کن زن گفت کردم گویای حاضرند درین هر صورت با کحاح  
 درست بود و **مسئله** اگر زن گفت منکه خوشیتن تو حلال کردم مرد گفت رو او شستم درین هر صورت کحاح درست نبود  
 مسئله بدانکه کحاح به پنج لفظ روانه آید و پنج لفظی اما آن پنج لفظ که روا آید زن که خوشیتن بتو دادم یا زنی بتو دادم یا  
 خوشیتن را بتو صدقه کردم یا بخشیدم یا ملک تو کردم درین هر صورت کحاح درست بود اما این لفظ که درست نبود دست کردن  
 گوید که خوشیتن بتو بجات دادم یا گوید حلال کردم یا بکدام کردم یا عاریت دادم یا وصیت کردم درین پنج لفظ کحاح روا نبود مسئله  
 اگر زن گفت خوشیتن بتو کردم مرد گفت رو او شستم و گویای حاضرند درین هر صورت عقد جائز نبود اگر زن گفت خوشیتن تو اما  
 نهادم جواب پس نیست که روانه بود مسئله اگر زن گفت خوشیتن بتو دادم دادم مرد گفت رو او شستم بر قول ابو حنیفه و محمد بن  
 و امام کبر نه شود و بقول ابویوسف و طاهر بن حجت ایشان است که چون بلفظ دادم ملک دمی میشود دلاجرم کحاح درست بود و  
 ابویوسف است که بلفظ دادم ملک دمی نشود دلاجرم کحاح نیز درست نشود مسئله اگر زن گفت خوشیتن بتو دادم مرد گفت رو او شستم  
 بنیابن ابویوسف کحاح روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد بن روایان و از بهر آنکه بقول ابویوسف و محمد بن آنکه گوید و گفت کردم درست و بقول  
 ابو حنیفه و محمد بن درست نبود مسئله اگر مردی گفت من زنی را که خوشیتن من ده بصدد دیار کابین زن گفت دادم مردی گفت کحاح درست  
 بود از آنکه خوشیتن من ده گفت مرد را هر است از مرد و زن و کلیل بود از جانب ثوی و اصیل بود از جانب ثوی و چون گفت دادم  
 عقد درست بود پذیرفتن حاجت نبود مسئله اگر مردی زنی را گفت که خوشیتن من دای زن گفت دادم مرد گفت پذیرفتم



بود چون سیده شود مسئله اگر پدر دختر باله زبشوی و دودی رضا دافن وی این نکاح موقوف بود بر رضا دختر  
 یعنی با اجازه دختر اگر پدر دختر رسید و او شت کرده پدر را و او بود و اگر و انداخت بر انداخته شود اما جز پدر رسید دختر  
 خاموش بود این خاموش از وی رضا بود و اگر پیشتر بود رضا نبود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام خانه یعنی احمد بن ابی انیس  
 علی رضی الله عنه سیدار به پیغمبر علیه السلام با یکی باریا بدو گفت یا فاطمه ترا علی خواستگاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش گشت  
 پیغمبر علیه السلام رفت و در ابی اعلی آمدند و سپس معلوم شد که اگر خاموش میماند وی غایبی اند اگر پدر وی سیدی بگریست  
 این گریستن وی رد بود یا رضا بگریم که گریستن با و از دست یا از دست او از دست بود و اگر آهسته بود رضا بود و رضا بود  
 باز بعضی گفته اند از مشایخ که بگریم که آب دیده اش سرد است یا اگر اگر کم است روان بود از بهر آنکه کسی آب را چشم از اندوه بود  
 لاجرم روان بود و اگر سرد بود رضا بود که سردی آب چشم از سرد بود و سرد را روانی بود چون از شدانی بود و رضا بود باز  
 امام بیضاوی بخاری آورده است اگر پدر دختر رسید خاموش بود و او بود یا رضا گفت بگریم که رویش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود  
 رضا بود و اگر زرد شد روان بود از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی غم بود و او را علم مسئله اگر مردی دختر بگریه با خود  
 را بشنوی و او جز پدر رسید گفت که من روان دارم مردان ملامت کردندش که در زیکوست گفت ملا و او شرم محقق است نه از بهر آنکه  
 بول جگر بوی رسید و کرد نکاح فانه لاجرم نکاح روان بود مسئله اگر پدر دختر باله زبشوی و او جز پدر رسید  
 رضا و او ولی مسایگان گفتندش که هول مرتب است اگر و میکند روان بود مسئله اگر مردی چیزی زنگ گفت که شما هر چه  
 خوشیست من سید چهار زن گفتند که دویم نکاح درست نبود اگر پنج زن همه گفتند که با هم خوشیست بنو داویم مرد گفت که من چهار  
 پذیرفتم این نکاح درست بود و فرق میان آنکه مرد میگوید میان آنکه زن میگوید این سخن که مرگفت خوشیست من سید این سخن  
 رد باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که پنج زن میگویند خوشیست را بنو داویم سخن سرنی دیگریست لاجرم آن چهار زن  
 اجازت کرد درست بنو داویم پنج زن باطل تا آن عقد چهار زن جائز و درست بود نظیر این مسئله نیست که در زن اندا و در دختر  
 گفت که هر دو خوشیست من سید بی گفت دویم نکاح درست نبود اما اگر مادر و دختر هر دو گفتند که من هر دو خوشیست بنو داویم  
 گفت که من دختر پذیرفتم محققا بنو داویم معنی که یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر باله زبشوی و او را و او گفت ترا  
 بشنوی داویم باندک نفره کابین دختر خاموش شد بعد از آن شنید که شوی گشت گفت روانه سید را نکاح بر انداخته شود اما اگر  
 ذکر شوی کرد که ترا فلان کسی داویم دختر مسکوة آورد بعد از آن شنید که کابین اندک داده است گفت روانه سید را نکاح  
 روان بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام چون فاطمه را رضی الله عنها را با ابی انیس  
 علی رضی الله عنه میداد که ان علیا بدو که ترا علی خواستگاری میکند ذکر علی رضی الله عنه کرد و ذکر کابین با آنکه سید کابین نکاح روان بود  
 با سستی که پیغمبر علیه السلام ندان پس معلوم شد که اصل ذکر شویست لاجرم هر گاه ذکر شوی بود محقق روان بود مسئله مردی چیزی  
 خود را بر مردی داد کابین پدر نکاح درست بود بر خلاف آنکه چنانچه بگریم که در کال و دختر و ذکر بهر آنکه در هیچ درست نبود







از بهر آنکه باب فرج هست و در وی احتیاط شرط باید که هر دو این زن را طلاق دهند باز یکی نکاح کنند مسئله مردی مردی را نکاح کرد که بر دو خان زن را از بهر من بخواجه بعد در این مرد رفت تا آن زن را بخواجه آن زن گفت که بعد در من میخواهم و کیست که خوشش بعد و پنجاه درم دادی گفت دادم نکاح موقوف بود با بارت موکل یعنی شوی اگر شوی رد و او در عقد درست بود و اگر نی بر انداخته شود و اگر وکیل شوی را نیز بخواجه و پنجاه درم خواسته ام شوی این زن را بخانه آور و چند سال بپزه بود و بعد از آن ویر طلاق داد زن گفت که کاین من بعد و پنجاه درم بوده هست مرد گفت که من را بعد درم خواسته ام وکیل بطلب کردند که ویر بچند درم خواستی گفت بعد و پنجاه درم معلوم نمید که این طلاق واقع نموده هست اگر باز بخواجه بپزه طلاق زن وی بود مسئله اگر مردی زن خواست کل پیدا یاید یا بستی یا دلواته یا کنده بوی دیگر و بالک بر قول علماء را رد نموان کردن و بر قول شافعی هم درین همه صورتها رد نمواند کردن **فصل در نکاح موقوف** مسئله پدر دختر بالغه خود را بشوی داد بی علم وی و این نکاح موقوف بود اگر دختر اجازت نکند آن نکاح درست بود و اگر زن بر انداخته شود مسئله اگر مردی پس بالغ خود را زن خواست بچشم وی عقد موقوف بود با بارت پس اگر بجزیه پس بچشم وی عقد موقوف بود و این از وی اجازت بود نکاحش درست شود مسئله اگر غلامی بید ستوری خواهر زن خواست این نکاح موقوف بود با بارت خواهر اگر خواهر اجازت دهد و او را و اگر نی فی مسئله مردی را فی است آزاد و فضول و پراگمی زن بنده خواست خبر بشوی رسید اجازت کرد این نکاح درست نبود از بهر آنکه نکاح زن بنده بر زن آزاد و او بنود از بهر آنکه پیغام علیه السلام فرمود و لا تنکحوا نساء علی الحرة نکاح نیست نزدیک را بر آزاد و اگر زن بنده بود بر بالای زن آزاد میخوابد و او بنود از بهر آنکه پیغام علیه الصلوة و السلام فرموده است تنکح الحرة علی الامه نکاح کنی آزاد را بر بنده مسئله مردی و زن خواست یکی آزاد و یکی بنده بیک عقد عقد در آزاد است درست بود و در بنده ای از برای آنکه آزاد را بر بنده ترجیح است که اگر آزاد را بر بنده میخوابد و است و اگر پیش از بنده میخوابد و است و اگر نکاح آزاد قوی تر از بنده بود نکاح آزاد درست بود و بنکاح بنده فی مسئله اگر مردی را یک زن است در عقد فضولی نیست و خواهر این زن را زنی بچشم مرد خواست پیش از آنکه خبر باین رسیدی این زن که در خانه وی بود وفات یافت اجازت میکنند عقد خواهر زن را و او بنود از بهر آنکه اجازت در آنها زن است که در ابتدا هم چنان بود که کوئی مرد و خواهر را در یک عقد خواسته است مسئله مردی را چار زن است فضولی رفت است و زن پنجم خواسته پیش از آنکه خبر بشوی رسیدی مرد را از این چهار زن یکی وفات یافت بعد از وفات اجازت میکنند عقد را و بنود از بهر آنکه اجازت آنها زن است که در ابتدا فصل باید بگویند مرد آزاد را چار زن حلال است و مرد بنده را و از بهر آنکه بنده گان نیز را و اند در حکم مسئله اگر فضولی این بنده را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بشوی رسیدی خواهر این غلام را آزاد کرد و بعد از آن وی اجازت میکنند بر آن چهار زن را و بنود از بهر آنکه اجازت در آنها زن است که در ابتدا و بعد از آن مسئله اگر دو را اجازت میکنند بگویم که اجازت نکند هر چهار را یکی عقد خواسته است و بعد از آن که اجازت خواسته است و دو را و او بنود مسئله مردی را زنی در نکاح این زن خود را طلاق داد و در عدت است

خواهد این زن میخوابد و او را بهر آنکه حکم نکاح است مسئله مردی سر کند خورد که مردی میخوابد و از وی طلاق اگر کسی  
 وکیل کرد وکیل رفت و زن خواست طلاق شود از بهر آنکه وکیل قایم مقام معلول است اکنون چه باید کرد و طلاق نشود باید که این مرد  
 سر کند که خورد است با عالمی بگوید که من محرم به نکاح فعلی این فعلی بود و دو یا زن خواهد و سر بگوید که فلان را از جهت تو حرام  
 شوی گوید و او ششتم ام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف طلاق شود بر قول محمد طلاق واقع نشود از بهر آنکه این اجازت کردن  
 است نکاح کردن فی دلیل بر اینکه اجازت است که درین حال گواه شرط نیست پس لاجرم طلاق واقع نشود و جهت ایشان است که چون گفته  
 که روا در ششم همچنان شود که کسی که خود رفته و خواسته اما اگر ناید تا اتفاق طلاق نشود چون فعلی میگوید که من فلان را از جهت تو حرام  
 می چیزی باین مرد بگوید که باین زن ده بحسب باین زن اجازت بود و فعلی چون اجازت فعلی بود و طلاق واقع نشود مسئله  
 فعلی مرد را از این خواست پیش از آنکه مردی سید فعلی را بگوید که در شوی خبر یافت که فعلی که در این زن خواسته است و با او  
 گفت من این نکاح را داد شستم چند فعلی را بانداخته بود این عقد را بود و فرق است میان این مسئله و میان مسئله که فعلی مرد را از  
 مرد پیش از آنکه خبر ببرد سیدی فعلی گفت من این نکاح را بانداخته ام این هم بانداخته شود از بهر آنکه در باب بیع و شتره و حقوق رایج و حقوق  
 بود اما در باب نکاح حقوق رایج و بعضی نیست لاجرم در نکاح درست نبود اما حقوق بیع رایج بودی است لاجرم بیع نماند مسئله فعلی  
 مرد را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی سیدی چهار دیگر خواست و دو مردی دیگر برده نکاح موقوف بود با اجازت و می خواهد چهار  
 اول را اجازت کند و خواهد چهار میانه را و خواهد و آخر را مسئله مرد را در دختر است و دو مرد و باین مرد سر کند که ویرا دختر بود و پدر  
 گفت مرد دختر است یکی از اینها و او بیشتر رفعت مردی دیگر رسید گفت همان دختر را باین مرد دوم داد عقد دوم را و او در ازان  
 عقد اولی از بهر آنکه نکاح اول میگردد و دست نیلده بود ولی ازان دوم را و گوایا فم لاجرم عقد دوم درست بود مسئله  
 مردان تر سالیانید با هم بود و او بود و اگر زن حر می خواهد یا بنوعی که در او نبود و از بهر آنکه ایشان زن نیست اما هر دو تر سالیان  
 کتاب اند چون اهل کتاب بود و او بود وکیل بر آنکه بیعت علی السلام فرمود و سوسو با هم سر است اهل کتاب نیز تا کم نسایم و غیر اهل کتاب هم  
 گفت برین منجان است بنید هر آنکه دختران ایشان را نخواهند و شتره ایشان را نخواهند اگر زن صاحب می خواهد بر قول ابو حنیفه و ابو  
 بود و بر قول ابو یوسف و محمد و او بنود عاقله است که از این تر سالی بدین جهودی مرد را یا از جهودی تر سالی و داین را عاقله  
 خوانند مسئله اگر دو مرد و هر یکی را یکی دختران را خواست و این دختران را خواست یکی از زن و می دخترانه که یکی دیگر  
 میدهند و او بنود از بهر آنکه از اینها هر یکی را یکدیگر را دختر و پسر با هم خواجه میشود و دختر با هم خواجه میشوند و او بنود و الله اعلم مسئله  
 اگر دو مرد و هر یکی را یکی خواهر را خواست و آن خواهر این را خواست از یکی آمد و یکی سیر میگردد و میدهند و او بنود  
 از بهر آنکه دختر میگردد و پسر خال و دختر و پسر را میدهند و یکی را دختر میگردد و یکی را پسر و او بنود از بهر آنکه یکدیگر را هم و همه میشوند و علم  
 و غیره را بیکدیگر و او بنود فصل در هر مست باید دانستن که یکسانند بر تو حرام میوند و یکسانند که حرام موقت اند یعنی وقتی نکاح را بنود و وقت  
 نکاح را و او بنود اما آنها که حرام میوند اند و دست و دختر و خواهر و عمه کان و خال کان و دختران برادر و دختران خواهر و مادر و ششیر

[illegible]



که بچه شوی دوم در شکم بود اکنون پدر که بود این اختلاف است ابوحنیفه میگوید که پدر شوی پیشین بود و از پدر آنکه در شیر دی و لعین است  
و در شیر شوی دوم بنگ و حمل نیست که لعین از آن اشک ایمنه لعین بنگ اهل نشود و باز بقول ابو یوسف میگوید که ما معتقدیم  
پدر شیر از احکام گویم که بگویند شیر که بگویم پدر آن شود و هر چه میگوید که این باب طاعت و حرمانی و حلال  
شدیم و در شیر و حکم غیرت آنم کردن که شیر کدام شوی است و در باب حلالی و حرمانی اعتبار شرط است گویم هر دو شوی پدر این کوچه  
شوند و باز بعضی گفته اند بنگریم این پدر را شیر پیشین گفته است از شوی دوم بود و اگر بر همان است از شوی پیشین بود مسئله  
اگر شیر زنی باشد سوره حاشیه نه پیش آنکه این شیر را این کوچه دادند یعنی این وفات یافت با زنی مرد پدر دستها شیر است اکنون  
در حال مردگی که پدر از پستان مرده شیر خورد و بعد حکم شیر ثابت شود از پدر آنکه جائز است شیر از پستان چون حاضر از شیر زن یا  
حرام بر هر چه بر جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرد غیر خویشین شکست حکم شیر حرام یا باید که رضاع  
ثابت شود جواب گویم که این سوال باطل است بیک مسئله و آن است که اگر شیر از زن زنده جو شیر در رسیده و بیک قطعه می درخت  
آنکه زنده یا خود افتاد آن شیر حرام شود یا نه اگر همان شیر را بگوید دادند و خود حکم شیر ثابت شود اما اگر همین شیر در بی کوچه  
اندرختند حکم شیر بی سبب شود از پدر آنکه مقصود از شیر نداشت اگر از راه و آن اندر ریزی همان غذا بود و اگر از راهی  
ریزی همان غذا است بدین معنی که حکم رضاع بی سبب شود اما اگر از نام پس انداختند یا بگوش انداختند بدین وجه حکم شیر  
ثابت نشود از پدر آنکه مقصود از شیر نداشت و اندرین وجهی شغف شیر غذا حاصل نیاید لا جرم ثابت نشود و فائده دیگر آنست  
که رسول علیه السلام میگوید که شیر برگشت را بر و باید و استخوان را قوی کند و در حق شیر بدین دو جای از پدر دارد و پدر از پدر  
حرام حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را جو شیرند و یا در و یا میخند و بگوید داد حکم رضاع ثابت شود یا بی حکم اگر شیر  
غله که ده بود شود و اگر غله در بود نشود اصل آنست که حکم بر غله را بود مسئله اگر در شیر نان نرید که ده و بگوید شیر نواره  
دادند اگر شیر غالب است حکم شیر ثابت نشود و اگر سریده غالب است حکم شیر ثابت نشود و شیر نواره بی شیر آدمی ثابت نشود و شیر دگلس  
تا اگر دو گوچه شیر بی یا که او در ده حکم شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از بی یا خود داد حکم رضاع ثابت نشود و بقول ابوحنیفه  
بیکبار یکیدن و خوردن و بقول شافعی هم بخار یکیدن و خوردن و مدت رضاع ابوحنیفه دویم سال است و بقول ابو یوسف و محمد  
و مسلل این قولی شافعی است و بقول زفر و مالک نهمه سال هر چه فرسوی و دو سال اتفاق حکم رضاع شود و بر هر زیاد  
از سه سال است حکم رضاع ثابت نشود اتفاق و هر چه اندرین میانهاست اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسئله اگر مردی شیر  
خورد و اخور و خلج را بر چوبان ندارد مسئله مردی دختر شیر نواره بزی کرد و مادرین مرید و مران دختر که از شیر داد  
یا دختر اینم و یا دختر اینم یا پدر یا مادر یا خاله یا نوه و یا زن برادر یا نیرد شیر حکم رضاع ثابت نشود و یا اگر دختر  
اینم و شیر داد بر اینم حرام شود از پدر آنکه دختر و خوتی شود و اگر مادر وی داد نیز حرام شود از پدر آنکه خواهر وی شود و اگر  
وی داد هم حرام شود از پدر آنکه هم وی شود و اگر عروس وی داد بی حرام نشود که دختر عروس شود و دختر عروس صاحب  
واله





بجز و کجاست و خسرایی حرام نشود اکنون بدین کاپنها برین زن شیر دهند باز که دیوانی باری کاپین شیر خواره باز کرد که لذیذی نیست بر  
 نهشته است و اگر زن مان خواره قبل الدخول است بکاپین باز کرد و اگر بعد از دخول است باز نکرد که بدخول کاپین می استوار گشته است حال  
 آنست که کاپنها نمیدانند که در دو کاپنها نامی اکنون فرق چیست گفتا از بهر آنکه نمیدانند کاپنها از این زن را نیست صورت بند و کسبید از بهر  
 زن نیمه کاپین نیستند همان زن پیشتر شوی را و مان قبله و بدین میزند و چون نیمه کاپین چنان آمدن شیر و سینه بر این مرد استوار کرد و اگر  
 تاوان شیر بزی بود یعنی مرد بوی رجوع کند باز چون دخول آمد کاپین استوار شدند لاجرم تاوان واجب نیاید تا فرق شود میان قبل الدخول و بعد  
 الدخول **مسئله** مرد و زنی که شیر خواره زن بچکانه بخانه وی نفقه بود این مرد و کاپین شیر خواره خزان خزان رفتند و از این  
 زن بچکانه نفقه شیر خواره بزرگی ازین پستان و بی اندامی پستان زن نفقه است بجز در حال بروزان بر این مرد و زنی که شیر خواره بود و شیر خواره  
 لاجرم نیمه کاپین بر این و سینه و نیمه کاپین بر این و تاوانند و کیدان زن بچکانه باز کرد و بچکانه بچکانه و بر قصد نبود است **مسئله**  
 مرد و زنی که شیر خواره و یکی با شیرین زن با شیر مر این زن شیر خواره را شیر داد و کاپین شیر از آن نبرد و خسرایی بود و  
 نبود که در خسر خود از بزرگی کند و اگر شیر این زن از بهر نیست اکنون چون شیر خورد و حال مرد و زنی که شیر خواره شد از بهر آنکه این دختر شیر  
 خواره و دختر شیر این زن شود و مرد و زنی که شیر خواره و مادر و دختر و کینه و روان بود اکنون کدام را تاوان بزرگی کردن و کدام را تاوان  
 کردن بزرگی کبان زن با شیر دخول آورده است باقی اگر آورده است هیچ کدام را بزرگی تاوانند کردن و اگر دخول نیآورده است این زن  
 شیر خواره از بزرگی تاوانند کردن از بهر آنکه نفقه بجز کجاست و ماد و خسرین حرام نشود ولی بجز کجاست و خسر و حرام نشود اکنون حکم کاپین چه  
 شود اگر این زن قبل الدخول است نیمه کاپین این زن را و نیمه کاپین مر آن دختر را و لیکن نیمه کاپین این زن با شیر نیستند که قبل الدخول  
 است که فرق از بهر دی بدیده است قبل الدخول کاپین نیستند و این نیمه کاپین زن خود که را شوی بوی رجوع کند که سبب  
 باشد مرفق را که که دعوی کند که از بهر نیستند تاوان اما اگر کاپین این زن با شیر بعد از دخول است اکنون کاپین بوی و بدو آن زن  
 نرسیده نیمه کاپین باز کرد و از بهر آنکه کاپین بدخول استوار شود و هر چه که فرق از بهر زن بدیده بعد از دخول کاپین نیستند **مسئله**  
 مرد و زنی که شیر خواره است بکی زن دیگر با شیر مر این زن شیر خواره و بر شیر داد و حال مرد و زنی که شیر خواره بود و را بیکبار داد یا  
 جدا جدا یا قبل الدخول و یا بعد از دخول را قبل الدخول شیر داد جدا جدا کاپین اول شیر داد مرد و زنی که شیر خواره شد از بهر آنکه این  
 دختر نشود و مادر و دختر بیکبار رواند و چون آن دیگر با شیر داد کجاست که چه دم نیستند از بهر آنکه ایشان مر یکدیگر را بچکانه از بهر  
 این مرد و اگر دی زن بچکانه شیر خورد بچکانه زبان نداد اما اگر مرد و کاپین را بیکبار شیر داد هر سه حرام شوند لاجرم بعد از این اعتبار  
 مر این مرد را اندر این دو زن شیر خواره لیکن هر حال رواند که با و را از بزرگی کند اما اگر زن با شیر بدخول است فرق بنود میان  
 آنکه جدا جدا شیر داد و میان آنکه مرد و را بیکبار شیر داد هر سه حرام شوند که چه کدام از بهر آنکه رواند که بزرگی کند مگر در یکی زن شیر  
 خواره است و این زن شیر خواره دی شیر خواره از بزرگی که آن زن وقتی که در کجاست این مرد و زنی که رواند که با و را بیکبار بدو گفتا  
 در حال این شیر خواره بر این حرام شود و هر چند که شیر زن کلان از بهر نیست لیکن چون شیر خورد و خسرین می شود دختر زنی که با وی دخول

آورده است بروی حرام شود خواه بطلان خواه بحرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود و دختر شیرخواره نیز حرام بود  
از بهر آنکه بیضا علیه السلام فرمود یحرم من الرضاع یا یحرم من اللبن **مسئله** مرد یا چهار زن است یکی با شیر و سه شیرخواره و این زن  
با شیر قبل از دخول است با وی نسود است و شیر وی از زین و نیست اکنون این زن با شیر مرأی سه زن شیرخواره را شیر داد این زن  
چهار وجه خالی نیست یا بهر راجد اجداد شیر داد یا بهر دور یکبار و یکی را یکبار داد و یا نخست یکی را داد و در آنکه جدا جدا شیر داد همه بر  
حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد و در دختر شدند و بهر دور حرام شدند بروی و چون آن دو یکی دیگر را جدا جدا شیر داد  
بهر چند که از زن بچانه خورد و ندانید که بر دو خواهر شدند و خواهر در یک عقد روانه شود از بهر آن گفته که هر چهار زن بروی حرام شدند لیکن  
در سه شیرخواره و در اعتبار بود هر کدام را که خواهری کند اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دو را یکبار یا پنج یا هر یک هم بود اما اگر  
دو را یکبار یکی شیر داد و باز یکی را جدا این آخرین بروی حلال بود از بهر آنکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بروی حرام شدند  
و بچانه شدند و زن بچانه اگر شیر دید زن ندارد **مسئله** مرد یا چهار زن است یکی شیرخواره و سه دیگر زن خواره با شیر سه زن  
ناخواره با شیر آن زن شیرخواره را شیر دادند بهر چهار حرام شوند بهر آنکه زن زمان با شیر در زن وی شدند و با در زن بچانه  
نکاح روانه شود و لیکن در آن زن شیرخواره مرد را اختیار بود و خواهری کند و خواهد بی اما اگر یکی از این زنان با شیر دخول کرده باشد  
این زن شیرخواره نیز روانه شود هر که که زنی کند **مسئله** مرد برادر و زلفت با شیر و یکی با شیر یعنی شیرخواره و این زن با شیر  
مرأی زن شیرخواره را شیر داد این چهار وجه بیرون چهار و یا بوقت شیر مرد و زن در نکاح وی بوده باشند یا هر دور  
طلاق داده بود یا شیرخواره در عقد وی نبوده اند و طلاق داده است از زن کلان پیش نکاح مرد برادر او نبود و چون مادر زن شود  
اما اگر شیرخواره در عقد وی بود کلان فی زن بچانه مرد را شیر داده بود نکاح را هیچ زن ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خود  
کیزی یا بچانه مادر زن وی شود و گفته که مادر زن در نکاح روانه شود لاجرم حرام شود این همه مسلمات که گفته شد نامذکور اما در مذکور که  
**مسئله** مرد یا فرزند نیست شیرخواره زنی بچانه مرأی فرزند و بر شیر داد اگر این مرد مرأی زن شیر دهنده را زنی کند و در  
از بهر آنکه همه زنان مادر فرزند تواند **مسئله** مرد برادر نیست یا خواهری شیرخواره زنی بچانه برادر و بر یا خواهر و بر شیر داد  
این مرأی زن که برادر یا خواهر او را شیر داده است زنی کند و او بود بخلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی از دو  
حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و باز مادر شیر برادر زنی مادر است و فی زن پدر تو لاجرم روانه بود اینجا و اینجا  
روانده و تا فرق بود میان نسبی و نسبی **مسئله** زنی مرد دختر یا شیر داد اگر مثل مرأی یا بچانه بهر بود بچکس را روانه  
که مرأی دختر که زنی کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسریک را شیر داد اگر مثل مرأی زن یا بچانه  
و دختر بود بچکس را روانه شود که مرأی پسریک را بچانه پسند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر کسب شیرخواره و  
و بر خواهر کسب و این زن شیر دهنده را پسریک بود این پسریک مرأی خواهر این دختر شیرخواره را زنی کند و او خواهر  
خواهری شود از بهر آنکه خواهر شیرخواره خواهد بود **مسئله** نیست مرد یا پسریک نیست مرد یا دخترکی این مرد مادرش را زنی کرد



راست کورد داشت و مردی اگر هر دو راست کورد باشند خود اشکال نیاید که یک دیگر مرام شوند از پدر اگر هر دو مظهر کنند که با هر دو  
 خواهر و برادریم تا اگر قبل الدخول بر دم و بیچ چیز واجب نیاید از پدر انکار از اقامه قبل الدخول اما اگر در دم گویی و شستنی میان ایشان  
 نکاح نشود و لیکن احتیاطاً باید کرد و نیکو نگه داشت یک شستن که همچنین افتاد بود و در وقت رسول میان ایشان فرق نکرد  
 و لیکن مرئیس از گفت کعب و قد قبل بکعبه بود و چون گفت کوی افتاد است گفت کوی را بعد از آن روی قضای است  
 که بگو ای یک زن فرقت نیکند میان ایشان اما اگر در راست گویی داشت و زن بی تمیز بر سر حرام شود و از بهر آنکه طلاق بدست  
 مرد است بدست زن بی اگر قبل الدخول است نیمه کاملین واجب آید اما اگر زن راست گویی است و مرد بی اختیار ایشان  
 انجام تباه نشود مسئله مردیست ویرایی و پدر را و زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و پدر را نیز و زن است  
 یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره این زن با شیر که زن پدر است از زن شیرخواره بر سر انحراف داد و آن زن پدر  
 که با شیر است این زن شیرخواره پدر را شیر داد و آن مسئله از دو مال بیرون بود با این شیر از ایشان است یا از شوهر یا از  
 اگر شیر شوهر یا دیگر است نکاح با هر جامه میان ایشان که هر چه حرام نمی شود از بهر آنکه این زن خود که پدر دختر زن پدر خود داد  
 و دختر نسبی شوند پدر دختر را بزی کند و پدر را و او بود و زن خود که پدر دختر زن پدر خود داد و اگر مادر دختر نسبی بودند پدر را  
 بزی کند و پدر دختر را و او دینی او نیز که را و او اما اگر شیر از ایشان است این زن خود و بر ایشان حرام شوند از بهر آنکه  
 زن خود که پدر دختر پدر خود و هرگز دختر پدر را و او بود که بزی کند و زن خود که پدر خواهر و برادر خود حرام خود  
 مسئله اگر برادر و هر یکی از ایشان را و زن است یکی با شیر و یکی شیرخواره زن کلان با شیر مردن خود که این برادر را  
 شیر داد و زن برادر کلان با شیر مردن خود که این برادر را شیر داد اگر این شیر از ایشان است زن خود که بر ایشان  
 حرام شوند و اگر شیر از ایشان نیست هم حرام نشوند همچون پدر و پسر مسئله مردیست و این مرد را و زن است یکی با شیر  
 یکی شیرخواره و این هم و برادر زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر زن هم با شیر مردن خود که پدر برادر را شیر داد و زن کلان  
 پدر برادر زن خود که هم را داد و اگر شیر از ایشان نیست اشکال نیاید اما اگر شیر از ایشان است زن خود که هم  
 دختر پدر را و وی خود و دختر پدر برادر نکاح برادر داد و چون زن کلان هم مردن خود که پدر برادر را شیر داد و زن خود  
 پدر برادر دختر هم وی خود و دختر هم نکاح برادر داد و چون زن کلان هم مردن خود که هم بر وی حرام شود و زن خود که پدر  
 برادر بر وی حرام نشود و بعد از علم فصل در شبه نکاح مسئله دو برادرند و دو خواهر یکی خواهر این برادر نیستی کرد  
 و دیگر خواهر این برادر بوقت آوردن خطبه نزد سکن برادر را بران بردند و از آن برادر برین آورند و خطبه گفتند که بگوید  
 قبل الدخول نه یافتند یا بعد از دخول اگر قبل الدخول خبر یافتند کارسان بود و سپس نزد یک شوی شوهر کردند و بعد از این ایشان  
 مخلوق بود و است همچو زبان ندارد و اگر خلوت با زن خویش تا بهم میزد و چون دخول میشود و این زن نیز نکاح صحیح با آنها اگر همین زن  
 نکاح فاسد بود و خلوت همچون دخول نشود و میباید که گفتیم چون قبل الدخول بود هر یکی نیز و یک شوی شوهر کردند و اگر بعد از دخول

اینجا ابوحنیفه میگوید که هر کسی مر این زن خود را طلاق میدهد تا بر کسی عده واجب نیاید از هر آنکه چون زن خویش را طلاق دهد قبل از آنکه  
 بر زن عدت واجب نیاید چنان ساعت مران زن را زنی تواند کرد و الا حرم ابوحنیفه میگوید که هر دو مرد زمان خویش را طلاق دهند  
 همان ساعت مران زن را زنی کند که با وی دخول کرده اند بر شوهریان آنستی نباشد و هم نیز خودی خود اما اگر هر کسی مران خویش را طلاق  
 اکنون باید با شنیدن ناعدت بگذرد و نگاه صحبت با ایشان در او بود اما اگر با یکی صحبت افتاده با یکی فی باری آنکه صحبت افتاده است  
 شوی و بر بادی صحبت روانه و از آنکه زن در عدت کس دیگر است و این خواب و دیگر را نیز صحبت روانه و هر چند که باز در عدت  
 با وی دخول نیارده است لیکن خواب زن وی در عدت وی است تا مادام که خواب زن در عدت تو بود یا خواب وی صحبت تو  
 بود اما اگر هر دو را دخول افتاده است و از هر دو فرزند تولد شده است و این فرزندان ثابت نسب که بودند ابو یوسف و محمد بن  
 میگوید که از همان کس که فرزند از وی آید از هر آنکه شبیه کاح است دلیل بر آنکه هم بر مرد کاین واجب شود و هم بر زن عدت  
 چون شبیه کاح آمد فرزند آنکس را و دیگر از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمه الله میگوید که فرزند مر آنکس را بود که فرانش مر او را  
 یعنی کاح دلیل بر آنکه مردی از زن غایب شود تا ده سال باز یافت مر زن خویش را شوی کرده چهار و پنج گوچه شده فرزند  
 همان زن وی بودند که فرانش مر او را بوده است و زن در کاح وی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام گفت الولد للظفران و لا یأبى  
 المجر فرزند مر آنست که فرانش مر او را است اگر چه این همه فرزندان از شک آمده اند مسلم و ابو داود و ترمذی است و و حقه می  
 برادر را و زنی که در وی برادر دختر را و دیگر را آوردند و غلط کردند و عروس این را بدان بردند و عروس این را بدین آوردند که  
 قبل از دخول خبر یافتند کسی نشوی خود باز کردند اما اگر هر دو دخول آوردند اکنون بر یکدیگر حرام شوند از هر آنکه اصل النسب  
 که هر کجا که مرد را بر زن دیدار افتد خواه بجمال خواه بجرام و در این قصر و در این زن بروی حرام شوند اینجا و در این عورت این علت  
 یا قسم لازم میگوید که حرام شوند بر هر یکی یک و نیم کاین واجب آید نمیدانم که هر کجا و یکی از هر دو دخول و اکنون بعد از این هیچ کدام تواند که  
 مران زن را بکام کند یا بی گفتا تواند اندان برادر که مادر را زنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر را تواند که زنی کند  
 از هر آنکه بچه در کاح مادر دختر حرام شود و این مرد را که با او وی دخول آورده است چون کاح روا نبوده است مادر و حرام شوند بر وی  
 اگر مردی باز از حرام باشد لغو با الله و با زبان زن را زنی کرد و او را اینجا نیز باید که همین بود یعنی روا بود مسلم و ترمذی است  
 و یسری بر زنی زنی که دو یسر زنی کرد و در وقت آوردن غلط کردند و با غلط شدن این برین آمد و این بر آن رفت اگر قبل از دخول است  
 که خبر یافتند کسی نشوی روانه اما اگر بعد از دخول خبر یافتند هر دو پسند که هر یک از این مران را زن را و او را زن مران را از هر آنکه اصل  
 که هر کجا که مرد را زنی دیدار افتد خواه بجمال خواه بجرام شش بر زنی بر مرد وی روا بود و بی یسر را اینجا و در این عورت این علت یا قسم  
 بر ایشان حرام شوند بر هر مردی که کاین لازم آید از هر دو دخول نیمه کاین واجب نیاید از هر کجا که هر دو فرقت افتاد قبل از دخول از جهت زن  
 از هر آنکه زنی بدین طاعت داری که در هر مرد شوی را قبل از دخول حرام چون حیثیت از ایشان بعد حق خویش را باطل کردند به نیت این نیمه کاین  
 واجب نیاید اما اگر یکی را دخول افتاد و یکی را نیکم که که پدر باز از یسر دخول آورده است این زن بی یسر حرام شود و فرزند پدر را کاح حرامی بود



اما اگر این کلام شیرینده و دلنواز بود هر حال واجب نیاید بلکه خلاف آن کاین از بهر آنکه ضامن کاین که بر زن واجب میسر است و عیوب است  
بجانب دی و دیوانه اهل عورت نیست دلیل بر اینکه اخیر در بعضی از آیه ها و تفسیر از میراث محرم شود و محرم شدن از میراث  
عقوبت است بر اهل جنایت و اگر همین کشنده و دیوانه است از میراث محرم نشود از بهر آنکه وی اهل عیوب نیست اینجا نیز همین بود مسئله اگر  
بسیار بد را بعد از زن بر پدر وی حرام شود و اگر پدر زن پس از او اهل بوسه دادن و لمس بر پدری نیز حرام نشود مسئله اگر مرد را  
زن و دیوانه است پس وی را بر پدر زن و زن و او را بر پدر زن و او را بر زن و دیوانه نام نهاده است نیمه کاین واجب شود  
بهر و مختلف زن عاقله از بهر آنکه فعل زن بهر شوهر است فعل زن دیوانه معتبر نیست اگر چه پس شوهر مطاوعت خود این نیمه کاین  
که این مرد نیمه کاین بر زن داد پس بر شوهرش رجوع کند یا بی مکریم این پس رجوع می کند و میگوید مقصود من آن بود که بچه حرام  
نشود اما برادر انگشت خود و لیکن چون دعوای فساد کردیم کاین را بوی رجوع کند و اگر دعوای فساد کرد و گفت نمیدانستم که زنی همچنانکه  
مسئله اگر زن شغقت دعوای کند رجوع نیاید و اگر حرامی دعوای میکند باید شش که رجوع کند باز عاقله ما گفته اند که این همچون مسئله پیش نیست  
اما اینجا همه حال پیشتر که بوی رجوع کند از بهر آنکه در شیر دادن شغقت صورت بد و اما در بوسه دادن و دادن پس شوهر زن برادر را بچه  
شغقت صورت بد و لیکن از ابو یوسف در مال وی شک است که این را بچه باز زن پدر دخول آورده است نباید این پدر که رجوع کند از بهر آنکه  
چون آورده باشد جدا بگوید و واجب شود ضمان بجهت از بهر آنکه در هم ضمان واجب نیاید چون جد و جد با ضمان ساقط شود مسئله مرد را بچه  
ناکسیده و دیگر را دختر نیست ناکسیده و پس بر پدر دختر گفت که دختر خود را پس پس بد پدر دختر گفت و آدم بد پس گفت که بد نیز  
این کلام تمام بود و از بهر آنکه پدر دختر از جانب خود و از آن جانب کیل چون از یک طرف ولی بود از یک طرف و کیل چون گفت و آدم  
سخن تمام بود و نظر پدرم حاجت نباید از بهر آنکه از جانب خود و اصل است و از جانب زن و کیل چون گفت و آدم سخن تمام بود و از  
نجد و او بعد دست بود و پذیرفت حاجت نباید از بهر آنکه از جانب خود و اصل است و از جانب زن و کیل چون گفت و آدم سخن تمام بود و از  
اگر مرد است و بر ابائی پس برادر ناکسیده و یکی دختر برادر ناکسیده و این کم گفت که من برادر خود را پس برادر خود را و آدم پذیرفت حاجت  
نجد مسئله مردی زن را گفت که خوشتر من و بدان مسئله که ترا طلاق بدیم زن گفت که و آدم نکاح درست بود و شوهر باطل  
از بهر آنکه بر شرطی که عقد زنی آن عقد حرام شرط باطل کند و اگر همین شرط را بدیم آری این شرط هر چه باطل کند از بهر آنکه کلام قابل  
قبض نیست ایام قابل قبض نیست بشرط فاسد می باشد و علم بالصواب کتاب الطلاق باید دانست که طلاق دادن پس از وقت طلاق  
حسنت و اطلاق بعیت طلاق حسن نیست که یکی طلاق و دیگری طلاق حسن نیست که طلاق وی صبی و در حاله باکی که در آن باکی با وی نزدیکی نکرده باشد  
و طلاق بعیت نیست که سلطان یکبار و دیار و حیض یا در نفاس این طلاق بدعت بود و در حال باکی طلاق بدعت که در آن پاک  
با وی دخول کرده باشد این طلاق حسن نبود از بهر آنکه شاید که این زن بدان دخول بار بار شده تا بار نهصد عدت و  
نگذر و پس عدت بدین زن دلگوشه شود و اگر هم بدین طلاق این طلاق حسن نبود و منفی دیگر نیز گفته اند که چون محلی با وی  
دخول آورده بود در غیبت بزن کم شود پس تر باز پیشان شود و اگر زن و برادر خود را پس بدین طلاق حسن نبود







کرد و طلاق که طلاق بر نفول یعنی از علما است یا بر عهد که طلاق واقع شود بر نفول بعضی طلاق واقع شود از بهر آنکه بعضی آنکه کوی می باشد  
 مگر سر طلاق یا بجا بود و زن نام خود را بود و اما اگر زن نام خود را بود و استخوان اول درست بود و می باشد از بهر آنکه چون زن نام خود را بود و عهد  
 واجب نبود و می سرشوی بجا بود و بکار طلاق می واقع نشود مسئله مردی مرزن خود را گفت تر طلاق از یکی تا سه بر نفول او  
 سخته الله و طلاق واقع شود بر نفول امام ابو یوسف و محمد و همه الله سر طلاق واقع شود بر نفول غیر محمد الله طلاق واقع شود  
 نفوذ محمد الله است که گفت از یکی تا سه اول و آخر خود شود و بعد در بناید لاجرم یکی طلاق واقع شود و محمد ابو یوسف و محمد و همه الله است  
 که یکی تا سه مراد سر طلاق بود لاجرم هم حد نشود و پس بر این که اگر مردی مردوست خود را گفت که با من نام اندر ای و از سه بخود  
 اما اتفاق است که مراد آن خود که با ما از سه است سر خود و مراد وی هم بود که بخود میسر لاجرم سر طلاق واقع شود ابو یوسف  
 هم میگوید که در خود چون بچنان بود اما طلاق می اگر مراد وی کل بودی یعنی تا سه چون گفت تر لاجرم میسر لاجرم دو شود اگر گوید  
 که تر طلاق از سه یکی بچین بود و بر همین خلاف که با خود هم مسئله مردی مرزن خود را گفت تر طلاق از یکی بیشتر از سه بر نفول  
 ابو یوسف بنده ای از محمد الله و طلاق خود و بر نفول ابو یوسف تر قندی حرم الله سر طلاق شود بر نفول او اما امام ابو یوسف بنده ای از  
 حرم الله سر طلاق شود و محمد ابو یوسف حرم الله است که می نام خود یا نام خود بود و گفت از یکی بیشتر از سه که مراد از سه مراد از  
 وی نیست این لاجرم طلاق شود و محمد ابو یوسف حرم الله است که چون گفت تر طلاق از یکی بیشتر از سه که مراد از سه مراد از  
 و چون که با از سه که با خود هم که چون سر واقع شود و در دست بناید لاجرم سر شود اما خود را هم فیصل بخاری میگوید که یکی از  
 بیشتر گفت دو بود با از سه که با خود بود و از آن پس یکی با رجوع دارد یکی با واقع ناقوی بر نفول ابو یوسف است که دو شود مسئله  
 اگر گفت تر طلاق تر طلاق اگر خود بود بر سر واقع شود اگر نام خود بود یکی طلاق واقع شود از بهر آنکه چون یکی طلاق  
 دار زن در عدت وی نام طلاق دیگر چون واقع شود مسئله مردی مرزن خود را گفت تر لاجرم طلاق و طلاق سر طلاق  
 افشا الله تعالی بر نفول ابو یوسف حرم الله سر طلاق واقع شود بر نفول ابو یوسف حرم الله و محمد هم واقع شود و محمد ابو یوسف حرم الله  
 است چون گفت تر یکی طلاق و طلاق سر شود و چون سر که با فیصل شود افشا الله تعالی عمل کند چون عمل کند لاجرم سر  
 طلاق واقع شود و محمد ابی است که چون گفت تر یکی دو سر طلاق افشا الله تعالی این بچین یک کلام است از بهر آنکه وی در میان  
 هم نیز لاجرم افشا الله تعالی عمل کند و خود حرم الله بعد از اینان میگوید که چون گفت تر لاجرم طلاق و طلاق کفایت بود  
 که یکی دو سر شود اگر دو هم افشا الله تعالی گفتی که می اگر می اگر می دو گفت سر شود و آن سر زیاد می بود گفتی بدان علت نبود لاجرم  
 افشا الله تعالی عمل کند مسئله مردی مرزن خود را میگوید تر طلاق و افشا الله تعالی طلاق نشود از بهر آنکه افشا الله تعالی  
 استخوان است و با است خدا صلی الله علیه و آله لاجرم طلاق نشود و الله علم که بعد تر طلاق افشا الله تعالی طلاق نشود و اگر بعد تر طلاق  
 الحرم طلاق شود از بهر آنکه که گفت بود که از تر طلاق باقم و اگر میگوید تر طلاق و استخوان سر نشود از بهر آنکه طلاق دادن و شستن  
 و تر طلاق تعالی است و می هر را بر استخوان می آرد مسئله اگر مردی به غلام خود را میگوید تر طلاق افشا الله تعالی نشود و اگر گوید



برگردد اما بیان کند که من ویران خواهم شد و اگر چنانچه زبان نکر که بر زنی سه حصص دینند بعد از آن بیان کرد که مرا در سن نه  
 بود و قول ابو یوسف است زن کنونی واجب است از هر آنکه بیاورد حکم نکاح است یعنی کنونی و بعد طلاق چون کنونی طلاق داده بود  
 بود کنونی و واجب است بقول محمد بیان کردن حکم ظاهر کردن است چون بقول اخطا کردن بود و در هر گز نه بود مسئله  
 مرد ویران چند زن است گفت یکی را از شما طلاق یا سه دخول آورده است پیش بیان از آن آخرین معین شود و مطلق را با یکی دیگر  
 طلاق رجعی داده است یا با یکی اگر رجعی بود به دخول معین نشود تا بر بیان نمود از هر آنکه اگر طلاق رجعی بود دخول آوردن و دخول  
 بود شاید که دخول از هر آنکه آورده بود واجب بود اما اگر چنان بود در طلاق با یکی بود چون با سه دخول آورد معلوم شد که طلاق با یکی  
 را نخواسته است غایب اخطا بر آن حال مسلمان آن بود که زن حرام بود دخول نماید چون آن سه آورده معلوم شد که آن آخرین طلاق  
 است و طلاق در حق آخرین دائم شود مسئله مرد ویران مرد و نامدو که گفت یکی را از شما طلاق یا یکی دخول کرد آن دیگر معین  
 شود در طلاق مسئله مرد ویران است یکی دخول و یکی نامدو که گفت یکی را از شما طلاق یا یکی دخول آورد آن دیگر معین شود  
 طلاق را با یکی دیگر که آورده است یا نامدو که آورده است یا مدخوله شود اگر دخول با مدخوله آورده است مدخوله طلاق  
 نامدو بیان کند که کدام را خواسته است از هر آنکه شاید که این مدخوله را بود و دخول آورده بود از هر جهت اما در آن صورت که دخول  
 نامدو را آورده است اما معلوم شد که اگر طلاق و یا خواسته بودی که دخول بجای نه شد مسئله مرد ویران است که  
 زن بنده و یکی زن آزاد گفت یکی را از شما طلاق یا یکی دخول آورد آن دیگر معین شود و طلاق را با یکی دیگر که آورده  
 است اگر دخول با زن بنده آورده است زن آزاد و طلاق شود اگر دخول با زن آزاد آورده است هم که مدخوله شود تا بیان کند از  
 هر آنکه دو طلاق داد زن بر بنده لم یصحان بود که سه طلاق داد زن مرزا در چون با زن بنده دخول آورد معلوم شد که این طلاق با زن  
 است پس زن آزاد را معین شود اما چون دو طلاق داد مرزا در واجب بود دخول از هر جهت کرده بود مسئله مرد ویران چهار زن است  
 یکی را از شما طلاق زن اول گفت مرا خواسته گفتی زن دوم گفت مرا خواسته گفتی زن سوم گفت مرا خواسته گفتی زن چهارم  
 طلاق شد چهارم گفت مرا خواسته گفتی زن سوم گفت مرا خواسته گفتی زن دوم گفت مرا خواسته گفتی زن اول گفت مرا  
 خواسته گفتی زن چهارم گفت مرا خواسته گفتی زن سوم گفت مرا خواسته گفتی زن دوم گفت مرا خواسته گفتی زن اول گفت مرا  
 خواسته گفتی زن دوم گفت مرا خواسته گفتی زن سوم گفت مرا خواسته گفتی زن چهارم گفت مرا خواسته گفتی زن اول گفت مرا  
 نفی است و حق یکی ثابت بوده و حق دیگر مسئله مرد ویران چهار زن است یکی را سه طلاق داد و بنده که کدام را داد و است تخری می کند تخری  
 درین باب است بنده یا از هر آنکه باب با مدخوله است و مدخوله را در کسر طلاق با جرم که می تخری در وی است نیست و یا هر یک که ام دخول  
 بود پس کنونی یک زن چون بر معین زن وی انداخته باشد که هر زنی را که طلاق دهد و با مدخوله چهار زن است که در چون هر چهار زن را در کسر  
 بر چهار زن یک زن نمی خواند آن سه دیگر را که یک زن شاید خواست سه طلاق بر آن زن می کشد که شوهر است هر چند که وی بنده است و یا  
 در تمام اگر بگوید و بر زن اثر هر طایفه است که چون زن را که طلاق کند که طلاق کرده شود هر یکی را طلاق دهد چهار زن است که در

باز بخوابد آخرین معین شود و مطلق را مسلم مردی که گنیزگان پدر چهار یا زاده یکی را از او کرده و نمیداند که که ام را از او گرفته  
 با چکدام بازادی باشد زن را و نبوده نامزدی معین نشود بچنینا که در صورت زمان حیدوی آنکه بروی حلال شود آن بود  
 پس در کجای آورد آنها که بنده بودند و کجای وی بنیانند اما آنکه از او شده بودند وی شود بکجای کجای اما که سوال کنند که این  
 مرد را چهار زن است در کجای اینها را چون کجای کند که زن نیم میشود و ابی است که از این چهار زن یکی را طلاق دهد و بگوید  
 تا عدت در گذرد بعد از این همه گنیزگان را در کجای از طریق دیگر است که در شرح طی وی آورده است که اینها از لیگان  
 بجان بغیر و شد آخرین معین شود از او بر این نظر بنمید است که اگر مسلمانان بغیر امیر و ندرت سار یا غایبان یا غایبان رفت چون  
 بشهر کفران رسیدند این ترسا که بخت و این شهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را بگویند که ام را که میخواهند بکشند میگردد وی آن  
 ترسا است که از شما که بخیر آمده بود اگر صد هزار مرد بودند از اینها یکی را نشاید کشتن از پدر اگر در میان ایشان کسی است که خون دی بخیزد  
 حرام است از پدر آنکوی یکی از احکام شرع پذیرفته است و همان جزیه است پس ای برادر آنکه یک حکام شرع میپذیرد و از تبع نیز  
 نجات می یابد پس مومنان که بجز حکام شرع پذیرفته اند اگر از اقلش نیز فروخ خلاص بناید هیچ بجا نباشد گفته شده بود که اگر صد  
 هزار مرد بودند از اینها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از اینها بگریزد حکم بگریز که ترسا بماند و ده است باقی را نشاید کشتن نظیر دیگر است  
 اگر مردی کند که گفت جانش کرد و در حال کوفتن کاوان در آن کندم بول کرد و از آنکه من گندم نامشسته میخورد و در آن  
 خواهند که اگر کسی شستن حلال شود باید که ترسا کند و یک پانه از آن بکش بر کپرد و بول کاوان بر زمین بماند رسیده است و یکی  
 فقیر و بد بخرید نمیداند که باید که ام است شریعت حکم کند که بپیدی همان است که او باقی پاک شود که شستن حاجت نیاید نظیر  
 دیگر که مردی در دم یافت و این درم را با دو پاره خویش در اینجین نمیداند که درم را وی که ام است و آن درم که ام از این چوبها  
 بیخ خارج نشاید کردن از پدر آنکه بر کلام را که برادر احتمال حرامی دارد بکند باید که بگوید که درم را بخری کند و بگوید همان است و در نظر  
 دهد و باقی بروی حلال بود و فصل باید دانستن که طلاق واقع است و طلاق واقع بی مثل مردی دیوانه شد و زن خود را  
 در دیوانگی طلاق داد و طلاق واقع نشود از پدر آنکه قول رسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست کوئی خود گفته استی اگر مردی  
 خفته زن خود را طلاق داد و مردمان شنیدند و پدر رسیده کرد و گفته که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوید  
 که هم طلاق نشود از پدر آنکه از اخبار از چیزی میکند که اصل وی درست نبوده است این تصدیق هر سخن ایشان را درست  
 نبود **مسئله** اگر زن خود را رسیده طلاق داد و در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که من زن خود را طلاق  
 داده ام این اقرار درست نبود و زن طلاق نشود اما اگر گوید من از طلاق کرده اندیده ام در بر و در صورت طلاق نشود و از آنکه  
 چون لفظ را ایندم گوید همچنان شود که کوئی اکنون طلاق داد استی **مسئله** اگر نارسیده را از نیست و کسل کرد رسیده  
 که زن را طلاق ده و این و کسل زن و بر طلاق نشود از پدر آنکه و کسل که ایندم نارسیده درست نبود اما اگر رسیده مر  
 نارسیده را و کسل کرد که زن را طلاق ده این نارسیده رفت و زن و بر طلاق داد و طلاق شود و فرق است که و کسل

وکیل که زن سیده را رسیده را درست بود چنان بود که کوی زبان آن نارسیده زبان آن رسیده است مسئله مردی زن  
خود اطلاق شود اما آنکه خورده باشد سب خورده یا پیش از زن خود اطلاق او اطلاق نشود و فرق میان  
خدا گفت که مست را در غلبه می نماید ولی عقل نمیدانم لاجرم طلاق واقع شود اما آنکه پیش از زن خود اطلاق میکند و پیش از  
دو آنکه است پس طلاق واقع نشود مسئله اگر مردی بکشی خود دوست شد زن را طلاق داد و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف طلاق نشود  
از هر آنکه خاصیت کفایت است که پیش از زن سیده مست فی و بقول محمد طلاق شود و قوی بر بقول امام محمد است فصل در طلاق  
مسئله اگر مردی زن خود را میگوید که ترا طلاق داد و زن طلاق باین نمود و اگر بگوید ترا طلاق چون سنگ طلاق باین بود یا گوید  
طلاق که طلاق باین بود و اگر بگوید ترا طلاق چون این بگوید ترا طلاق چون ستم زده بگوید ترا طلاق چون سبندان دانه در  
همه صورتها بقول ابو یوسف رحمه الله رجعی بود و بقول ابوحنیفه و محمد و جهم باین بود و اگر بگوید که ترا طلاق به بزرگی ستم زدن  
یا گوید ترا طلاق چون سنگ یا گوید ترا طلاق باین بگوید ترا طلاق به بزرگی که با اتفاق در صورت باین بود از هر آنکه  
ابو یوسف رحمه الله گوید هر چه طلاق تشبیه کند بخری خود آن رجعی بود و هر چه بزرگی تشبیه کند باین بود مسئله  
مردی مرزن خود را میگوید که ترا طلاق چون برف یا چون نخل رجعی بود یا باین بقول فقیه ابواللث ستم قندی است که در  
سوال کنیم مراد تو ازین برف و یا نخل گفتن پسندی خود است یا ستمی که مراد من سفیدی بود رجعی بود اگر که بد مراد من  
بود طلاق باین بود از هر آنکه چون مراد من سفیدی بود سفیدی خضری خوش آئیده بود لاجرم رجعی بود اما چون مراد من  
بود ستم خضری عقوبت رساننده بود لاجرم باین بود مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق چون آتش طلاق رجعی بود یا نه  
فقیه ابواللث رجح گفته است که مراد سوال کننده مراد تو ازین آتش گفتن کوی خوشی یا بدوشی اگر مراد من کسی بود باین بود  
و اگر روشنی بود رجعی بود مسئله مردی مرزن خود را گفت که ترا نخل طلاق خند طلاق شود مراد سوال کننده مراد تو از خانه  
بری بود یا بعد از که بگری بود یک طلاق شود و اگر عدد بود سه طلاق شود مسئله زن گفت که مرا طلاق ده مرد گفت  
که خدا متعالی ترا داده است فقیه ابواللث گوید بنحی که مراد را نیست طلاق نیست بان اگر نیست طلاق بود طلاق شود و اگر  
فی مسئله مردی مرزن خود را گفت که ترا طلاق بعد موی پاکه بر کف دست من یکی طلاق شود از هر آنکه گفتن محل  
موی نیست و همچنین شود که ترا طلاق اما اگر که بید ترا طلاق بعد موی پاکه بر پشت دست من است سه طلاق شود از هر آنکه بر پشت دست  
موی بود اما اگر در ده است و بر پشت دست من هیچ موی مانده است طلاق نشود از هر آنکه چون پشت دست محل موی بود اگر  
موجود بود طلاق بود و اگر موی نبود شرط بود بود لاجرم طلاق نبود مسئله مردی مرزن خود را گفت که ترا طلاق بعد  
موی پاکه بر پشت دست من هیچ موی مانده است معلوم نیست که بر پشت دست من است یا فی مسئله مردی مرزن خود را گفت  
که مرا طلاق تو بخشیدم زن گفت من قبول کردم طلاق شود اما اگر در ده است تا زن طلاق بد زن گفت طلاق من بخشیدم  
بخشیدم طلاق نشود از هر آنکه مراد زن است که بخشش یعنی تا طلاق بدیم چون مرد گفت بخشیدم چنین بود که کوی نمیدانم









انفرد و کما بین مرد گفت کویچه یکینی زن گفت کویچه این مرد را هم میگفت من و ختم خود بود چه میگدم آب خورد و یا نمزیدان خورد و بعد از آن  
گوید که خدیویم بامرد گوید در ختم خلع بود چه جز یا ده ازین شود خلع درست نیاید مسئله زن میشود بهر وقت اندک که در دمزد گفت  
خوشیست بخیز زن بر خست از جای و جامه پوشید بعد از آن گفت خدیویم خلع خود را بر اندک جامه پوشیدن از بهر است تایین میان منی که  
خوشیست بخیز چنین چشمم در اندام وی نیست یا دوست وی بوی که داشت نیاید دلیل رجوع انجین برخواستن نیست مسئله مردی  
زن خود را طلاق داد بعد از آن گفت آن طلاق را باین که دانستم میگفت سه که دانستم با خدیویم میکشید باین خود و سه سه و بقول  
ابو یوسف هم باین شود ولی سنی و بقول محمد بن باین و سه تحت وی است که وی میکشید باین طلاق یکی داد و واقع شد طلاق  
شده با چیزی که چنانچه در دست بود باز ابو یوسف میکشید باین ساخت که طلاق داد و رجوعی بود چون باین که دانست صفت دیگر دانسته  
بود و صفت طلاق را که دانست زن را بود و دانست که یکی را سه که دانست باز ابو یوسف میکشید باین طلاق ملک مرد است و زن و عده  
وی خواهد باین که دانست خواهد سه لاجرم که سه که دانست سه و او که باین که دانست باین شود مسئله مردی زن خود را گفت ترا  
طلاق اگر باین خانه اندر ایی ده باز گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندر ایی سه و درین صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندر ایی سه  
یکبار اندر آید چون یکبار اندر آید سه طلاق شود و اما در این صورت که گوید اگر درین خانه اندر ایی نراده نه بار اندر آید هیچ طلاق نشود  
از بهر آنکه عده و طلاق ده نیست این ده را اندر آید زن بریم تا ده بار اندر آید یک طلاق شود و اما در این صورت که میکشید ترا طلاق اگر باین  
خانه اندر ایی سه باین سه را سه طلاق سه بریم چنان شود از روی معنی که اگر باین خانه اندر ایی ترا سه طلاق تا فرقی بود میان  
این سه و آن مسئله مردی مرزن خود را گفت اگر حیض غبی ترا طلاق و این زن نامد خود است زن حصر دید و زنت و حای نسوی  
و دیگر خود است حای این نکاح درست آید یا نه بیکم که این حیض سه روز رسیده باین که سه روز رسیده نشوی اول طلاق شود و این  
عده درست آید اگر پیش از آنکه سه روز رسیده باین زن وفات از وی مال نامد میراث نشوی او را باید و دوم اول  
بود و دومی از بهر آنکه ما معلوم شد که این خون که زن در حیض بود بانی از بهر آنکه نکاح نسوی اول یقین است و طلاق  
بیشک از بهر آنکه کسین حیض سه شبانه روز است و وی سه شبانه روز رسیده است و شاید که بر سه شبانه روز رسیده باین طلاق نشود  
بدین شک طلاق واقع نشود و طلاق نداریم میراث نشوی اول و دوم بانی از بهر آنکه نسوی دوم میراث بیشک نتواند بدون مسئله  
مردی و در شب از زن خود را طلب زن نمکین نگردد و مرد سوگند نگیرد اگر امشب تا خود دخول نیارم ترا طلاق باین ترا حای  
آن همین بر خیزد اگر دخول نیارم زن طلاق شود از بهر آنکه همان طلی درین است چون همان است سوال کرد سه تا از آنکه میرد  
رامی تا دخول در حای حیض نیارم و در مال نیست درین نیز نزدی مسئله نشود و وی حای چه بود گفت باید که این مرد را بعد از این  
شب بگذرد و در یکی خانه حبس کند که آن زن در آنجا نرود و چند آنکه روز نشود چون روز نشود و شب فاندین نیز نماند که در این نیز  
قدرت نیست بر طلی لاجرم طلاق نشود فصل در ایمان طلاق مسئله مردی زن خود را گفت که اگر با تو کاری  
نکنم که کسی در عالم کرده است ترا طلاق گفت باید که در سه سینه این زن خست زندگانه طلاق نشود که درستی کسی با هیچ کس

آن کرده بود و اگر کسی که گشتی در کتی آن کار کرده بود جواب گفت که این مادر بود و برادرها و برادرهای مردی مرزن خود را گفت  
اگر مردی مرزن خبری نیاید که خدای عزوجل بوی سخن گفته بود ترا طلاق چهار تا طلاق نشود گفتا باید که تش آید تا طلاق نشود  
از بهر آنکه خدایتعالی باقی سخن گفته است مرا تش نموده و در خطاب کرده قلنا یا نازکونی برده و سلاما علی بر ایمیم باز بعضی گفته اند  
که زن خود را بیاید تا طلاق نشود از بهر آنکه خدای عزوجل فرمود اوجی ربک الی الخی مراد در هر صورت الهام بود مسئله  
مردی سوگند خورد که اگر مردی مرزن از دنیا بیرون نرود ترا طلاق گفتا باید که این مرد را جس کنند زن ندان جای تا طلاق نشود از بهر  
آنکه زن ندان از دنیا نیست از بهر آنکه خدایتعالی میفرماید و یومئذ یصل الارض اهل القبر گفته اند مراد از این است که پس از این بود که گو  
ویرای مرزن کردند از دنیا و حواطم اهل حشری آورده است بر بنسب و دلیل شجره کی عربی را که زن ندان کرده بودند و از آن  
زندان شمری گفته است و این شمری است که گفته اند و نوشته اند شجره جبارین دنیا و محسنی اهلها و ولسان اهلها  
فیها و لا ملو فیها و اجازنا السیاحان یوم الحاحیه عینا فلنا جابرنا من الدنیا منی شمر است که بیرون اندم از دنیا و در میان  
اهل دنیا و بدین زندان از مردگانیم نازندگان چون باید زن ندان باز نزدیک مابو زری بجای عجب داریم گویم باز از دنیا که  
بسیار دلیل با معلوم شد که زن ندان از دنیا نیست لاجرم چون جس کنند زن ندان طلاق واقع نشود مسئله  
سوگند خورد که اگر من از دنیا بیرون نرود ترا طلاق باید که بسجند انداید که مسجند از دنیا نیست مسئله  
مردی مراد زن است گفت هر که از شما حیض مندا و ترا طلاق برده و اندید که حیض دیدیم یکی راست میگوید  
دیگر بر گفت که دروغ میگوید در جامع الکلیب بنسب آورده است که انداید که تصدیق کرده طلاق  
نشود و از آنکه گفت دروغ میگوید طلاق نشود از بهر آنکه از روی بعضی این مسئله چنان شود  
که اگر تو حیض می بینی باز ترا طلاق تصدیق داشتن این یک زن را در حق آن زن دیگر طلاق  
داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن دیگر طلاق نداریم نظیر وی نیست که مردی زن  
خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من از او زن گفت حیض دیدیم هر دو گفت دروغ میگوید  
در حق زن اگر چه شوی دروغ گو و استنش طلاق شود از بهر آنکه در حق خود امینه است و در حق  
بار خویش و پدر حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود بگو ایست یک تن در حق اینها سخنج  
نشود لاجرم طلاق شود و لکن کنیزک از او نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفت  
اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدیم آن به کامل بود تا پاک از حیض طلاق نشود  
مسئله مردی مرزن خود را گفت اگر سپید ستوری من از خانه من بیرون آتی ترا طلاق  
آن زن دستور می خواست و بیرون آمد باز دیگر سپید ستوری بیرون آید طلاق شود از بهر آنکه پس بجای  
آنکه یکبار سپید ستوری شوهر بیرون آید طلاق دیگر نشود از بهر آنکه یکبار آن مین فرود آمد و استنش بار دیگر فرود نیاید مسئله





و در روزی که بعد از آنکه عیدین چهارم رخصی المذنبه میگوید که این آیت و اذلال الاحمال احسن این ایضاً من اجل این است تا از آن  
 و الذین یغفون لکم چون بعد از این آیت نازل شده بود چون شود که شوی وفات یافت و از روی زن با بار نماند این آیت است که  
 که تا عده وی سپاردن باز بگذرد که این آیت ناسخ آن آیت است **مسئله** اگر مردی زن با بار خود را طلاق داد و از این زن  
 دو کوجه آورد و عده وی با اتفاق از کوجه دوم بگذرد و از اولی نه از بهر آنکه کنونی با نیست مازحم و فارغ شود و فایده بدار که  
 جمله عده تا از زمان برده و عده است اولی عده زنانی که شوی ایشان پس در دوم عده زنانی که شوی ایشان از طلاق و در سیوم  
 عده دختران غیر بالغه است چهارم عده زنانی که است پنجم عده زنانی که حیض ایشان بسته شده است ششم عده کنیزانی  
 که بنده است و عده مادر فرزندان است ششم عده نکاح فاسد است نهم عده زنانی که شوهر از ایشان صحبت نبوده است و هم  
 عده زنانی که بر وی دو عده واجب است اما عده مردان بر شش واجب است اول آنکه مرد در ایامی زن است یکی را طلاق  
 داد و زن دیگر میخواند و انبوه از بهر آنکه عده این زن گذشته است دوم آنکه مرد میرزا نیست زنی دیگر که خواهر زن وی نیز  
 آید عده برافشاید و از آن اول صحبت حلال نبود تا عده آن خواهر بگذرد و سیوم آنکه مردی زنی را که زن او را از زنا بخواهد  
 تا خواهر اول را عده نکند و خواهر دوم را عده نکند و انبوه چهارم مردی که کنیز خرید و یا بادی صحبت حلال نبود تا آن کنیز که کنیز  
 نه بنده شوم که مردی مرد را حرام و در آمد زنی خواست که اسلام آورده است چنانچه **مسئله** اگر زن حلال نبود تا این زن با  
 حیض نماند بگوید یا حیضه یا بگوید یا یوسف رجمها الله ششم مردی که زنی خواست که از آن با بار است از زنا حلال نبود که بادی  
 صحبت گفته بگوید بر زمین نه بنده شوم زنی که حیض آمده بود بادی صحبت حلال نبود تا پاک نشود و ششم زنی که در نفاس است قبول محمد و  
 صحبت روا نبود تا پاک حیض بنده **مسئله** اگر مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت کل کاین بر دو وجه است یا عده  
 تمام بر زن از بهر آنکه موت قایم مقام دخول است اما اگر زنی بنده بود و شولش وفات یافت عده دو ماه و پنج روز بود از بهر آنکه  
 بنده کان و در حکام بنده از او اندک پس لجرم عده دو ماه و پنج روز واجب آید **مسئله** اگر مردی زن خود را طلاق داد و این  
 از دخول نیمه کاین واجب آید بخص فران قوله ان طلقتم من قبل ان تمسوا قد فرضتم لمن فرضت فنفقت و فرضت  
 و اگر بر شمی نگردد بود و بر طلاق داد و در استغ و جب آید و متعده سه جا است یکی با در و یکی بر این و یکی بر **مسئله** اگر مردی  
 زن خود را طلاق داد این زن از اهل حیض نیست عده وی سه ماه گذرد قوله ان طلقتم من قبل ان تمسوا قد فرضتم لمن فرضت فنفقت و فرضت  
 ان زینتم بعد من نكحته شهر **مسئله** اگر مردی زن خود را طلاق داد که آن زن از اهل حیض است عده وی سه حیض گذرد  
**مسئله** اگر مردی زن خود را طلاق داد و این زن از ذوات حیض است یک حیض و یا دو حیض و یا بیش از این تا آن ساعت  
 که هر سه بنده عده وی نکند تا جانی که بچاه و نیم ساله شود و اگر شریعت و یا حکم کند به ایاس وی سه ماه دیگر عده او  
 تا وی بگذرد بعد از آن شوی دیگر خواهد بود و پیش از این فی **مسئله** اگر مردی وفات یافت زن و یا چهار ماه و عده  
 عده واجب شود این زن از حیض بسته شده است چهار ماه و در روز گذشت و حیض بنده عده وی گذرد و خواه حیض بنده خواه

ندیدند مسلمی مردی فرزندان ببار خود را گفت چون بار بزرگ من نمی ترا طلاق چون بار بزرگ من نباشد عدت وی بمهر حیض گذرد  
بعد از آنکه طلاق پیش از بار نهادن بود عدت وی سه ماه و بیست روز است بر زن که سبوی طلاق بدو اگر زن حیض مین بود سه حیض عدت چه باشد  
خواه سبیده بود خواه نارسیده همان چهار ماه و ده روز است بر زن که سبوی طلاق بدو اگر زن حیض مین بود سه حیض عدت چه باشد  
تا از بس طلاق نه بیند یا که نشود عدتش گذرد نشوی دیگر توانی بستی اگر بر طلاق داده است همان است که یکی طلاق داده است همان که  
طلاق مین داد و همانست و اگر رجوع داده است همان اندر حکم عدت هر کس نیست لقوله تعالی و المطلقه بربطها فانها بربطها  
پس این بچگونگی از هر یک مسلمی مردی فرزندان خود را طلاق رجوع داد که از ده سال این زن فرزندان خود را نسب انچه ثابت شود عدت این  
زن بگذرد و اگر زیادت از ده سال فرزندان خود را نسب ثابت شود و عدت نگیرد از هر یک اگر در شکم مادر زیادت از ده سال باشد چون در کثرت  
از ده سال معلوم شد که این مرد بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معده وی نماند با هر چه عدت بگذرد اما اگر این زن را طلاق  
باین داد که از ده سال فرزندان خود را نسب ثابت شود و عدت نگیرد اما اگر طلاق باین داد زیادت از ده سال کشید نسب ثابت شود  
عدت وی پیش از آوردن گوشتش ماه گذشته بود و شش ماه را این فرزندان آورده بود و از نشوی دیگر تا این زن را نسب نگرفته بودند بر مسلمی  
مردی زن بنده خواست بعد از دخول بر طلاق داد که این بنده حیض مین نبود عدت وی بیست و نیم ماه گذرد از هر یک که بیست و نیم ماه  
فرموده است طلاق الماتة من عدتها حیض این طلاق بنده و موجود عدت وی و حیض بود از هر یک که حیض و طلاق تجزیه شود  
از طلاق و اقتدار بود و حیض این که حیض مین نبود عدت وی بیست و نیم ماه گذرد و اگر در روز ماند که بیست و نیم ماه تمام شود سبیده شد از هر یک  
حیض واجب آید و اگر در روز ماند که باین و حیض بگذرد و چهار روز که در تن از هر یک حیض واجب آید و اگر در روز ماند که باین و حیض بگذرد  
که نشوی وی وفات یافت باز از هر چهار ماه و ده روز عدت واجب آید مسلمی اگر ام ولد بدستوری خواهر نشوی خوا  
پیش از آنکه خواهر خبر یافتی وفات یافت که زن که آزاد باشند آن کحل که دی کرده است رد و او بیانی گفت آنکه که پیش از وفات  
خواهر نشوی با وی دخول آورده است بیانی اگر دخول آورده بود رد و او بود و اگر فی بر انداخته شود از هر یک که عدت خواهر  
واجب آید چون در عده بود نشوی که در نش و انبوه عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر نکاح کونند که بدخول نشوی چراغ  
خوهر ساقط شود از هر یک که بضع کینز که مشغول شده عده نشوی بروی واجب شود باین دخول از هر یک که فرزند خواهر فرزند  
باوسط است فرزند نشوی قوی هر یک که فرزند نشوی باوسط است مسلمی ولد خود را خواهر نشوی داد و سبوی طلاق او خواهر از او کرد  
و بر وفات باقیمد و نمیدانند که ام شتر بر وفات یافت بروی چهار ماه و ده روز عدت واجب کند و یا دو ماه و پنج روز با اتفاق چهار  
و ده روز مادرین چهار ماه و ده روز بقول ابو حنیفه چهار ماه و ده روز که ردی حیض نبود بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که  
در سه حیض بود مسلمی مردی خود را طلاق داد و زن عدت بود که نشوی و بیست و نیم ماه گذرد از هر یک که بیست و نیم ماه تمام شود سبیده شد از هر یک  
طلاق رجوع داد و چهار ماه بعد از طلاق باین که حیض از هر یک که طلاق رجوع داد که بیست و نیم ماه تمام شود سبیده شد از هر یک که بیست و نیم ماه تمام شود  
بر آن که بیست و نیم ماه تمام شود سبیده شد از هر یک که بیست و نیم ماه تمام شود سبیده شد از هر یک که بیست و نیم ماه تمام شود سبیده شد از هر یک که بیست و نیم ماه تمام شود









معلوم است و باقی عبت برین الجدار لا یصدق و لو قال لعبد ای ازاد بیتی و لو قال یا ازاد و لا یصدق مسلم غلام بخانه اند  
 آمده است و آنچه گفتش ملازم و باقیش ملازم و نه انست که وی غلام و نیست ازاد شود باقی بقول بعضی ازاد شود و دست ترانست که  
 ازاد نشود و از بهر آنکه ازین ازاد مراد و میت خواهند لا جرم ازاد نشود مسلم مردی غلام خود را گفت که اصل تو ازاد و ازاد  
 شود یا نه بگویم که نه ازاد اینجا است یا از بند وستان اینجا آورده اند اگر ازاد اینجا بود ازاد شود و اگر نه نه وستان  
 آورده اند ازاد نشود و از بهر آنکه بهر بند وستان ازاد نیست سبب آنکه مسلمانان ایشان را مقهور برین می آرند ایشان سید  
 میشوند لا جرم این سخن اصل شمار ازاد ازاد نشود مسلم مردی گفت که تر اطلاق دادم و نیست ازادی  
 میکند ازاد نشود و از بهر آنکه تطلاق ملک مجازی را بر دارد و هر چه ملک مجازی را بر دارد و تحقیقی را نتواند بر داشت اما اگر تر  
 گوید که تر ازاد و فریم و نیست تطلاق میکند تطلاق شود و از بهر آنکه ازادی ملک قوی را بر دارد و وضعیف را اولیتر بود که بر دارد و بنا  
 کوایی دادند که این خواه مر این را ازاد کرد قاضی کوایی ایشان نداد و کند بعد ازین دو کوه مر این غلام را خرید حال  
 ازاد نشود و از بهر آنکه بر وی آنست که وی ازاد است بنا بر بر عوی ازاد شود مسلم مردی غلام خود را ازاد کرد  
 بعد از آن مشکند که من گفتم ازاد کرده اند و من کوایی دادند نزدیک قاضی که وی این غلام را کرده است اما غلام میگوید  
 که مر ازاد کرده است گفتا قول درین باب فتنه و دوزاد شود مسلم مردی غلام خود را گفت که تو ازادی بده و بنابر  
 اگر مال قبول کند ازاد شود و اگر قبول نکند همچنان بنده بود مسلم اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و گفتش که از  
 ده و بنابر دینی تو ازاد خواه برایش بروی و بر مال می دست نبود اگر عاجز آید ازاد نشود و آن مال بهر بنده  
 باز رود و اگر مال داد ازاد نشود مسلم اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و خواه دی وفات یافت غلام همچنان مکاتب  
 باشد ملاک بدل کتابت با لوازش این همان ازاد نشود مسلم اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و ازاد خواه و زده آورده و بنحو چه داد  
 ازاد نشود و ملاک گرفته بود که ده و بنابر برین دی تو ازاد ده و بنابر خواه و زده ملا و بنحو چه داد ازاد نشود و دی ده و بنابر دیگر را بر  
 حیر کننده تا کسب کند و بنحو چه دهد مسلم مردی غلام خود را مکاتب کرد و خواه وفات یافت بعد از وفات خواه بدل کتابت  
 آورد و یکی وارث داد و وارثان دیگر غایب اند ازاد نشود و تا وارثان دیگر حق خویش نگیرند از بهر آنکه بنامه علیه السلام فرمود  
 المكاتب عبد باقی علیه السلام یعنی مکاتب بنده است تا ما و ام که بگیرم باقی است از که در دست وارث است نصیب وارثان  
 دیگر نیست است تا اگر ملاک شود از مکاتب شود باز باید که کس کردن تا ازاد نشود مسلم مردی غلام خود را بر گردن بر چید  
 که خواه وفات یابد وی ازاد شود و اگر خواه نواید که بر افهر دشتند تواند اگر خواه وفات یابد وی ازاد شود و اگر خواه  
 وفات یافت از وی مدبر ماند و بر خواه و ام است غلام ازاد نشود بعد از ازادی کسب کند و ام خواه را بگذارد  
 بعد از قیمت خویش که عین هم و لایمان از خواه و ام ازاد نشود و نیز تواند که گویند که و ام خواه را بگذارد و فرق آنست که ازادی  
 ام و لایمان ازاد است و آن بهر بعد از و قال علیه السلام تعقبا که جهای می ام و لایمان پیش از آنکه ازاد کند که کمالا یا قال علیه السلام



و جب نیامد اگر گوید که از خدای عزوجل بپارم اگر فلان کار کرده یا گوید که از قرآن بپارم یا گوید از پنجاه مرتبه در نیمه صورتها بپارم  
 بود و هر چه بپارم از وی بگذرد سوگند خوردن بوی همین بود مسئله اگر کسی گوید که از چهار کتاب خدا بپارم این یکی سوگند بود  
 اما اگر گوید از قرآن بپارم و از انجیل بپارم و از زبور بپارم و از فرقان بپارم که فلان کار کرده ام یا نکنم اگر کرده باشد یا نکنم چهار  
 کفارت واجب است مسئله اگر مردی گوید از خود و نه نام خدا بپارم که فلان کار کرده ام یا نکنم یک کفارت بیش واجب نیاید مسئله  
 اگر مردی گوید بخدای که سبکی بخورم باز گفت بخدای که نامش را نگفتم بخدای که نامش را نگفتم و هر سه کفارت واجب آید از هر یک به جا برست  
 نام خدای تعالی عزوجل را شکست بر کسی را علاوه کفارت واجب آید از آنکه سه بار برست نام خداست تعالی شکست فیصل و ملاحظه  
 اگر مردی سوگند خورد که من حرام بخورم یا نه کسی غضب کرد و خورد سوگند فرود نیاید بجزاب کتاب یا بجزاب عرف سوگند فرود آید  
 اما صد ششصد و نود و نواصی خود آورده است که هر نام بخورم یا نه او را کمال آن بود که حرامی وی بخت نباشد سوگند بود دلیل بر آنکه  
 اگر نام کسی را بکشد از احوال دارد و کافرشو چون آن حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه اگر خداوندان بکشد حلال بود  
 پس اگر حرام بود مسئله اگر مردی سوگند خورد که من آن بخورم یا نه سوگند فرود آید که تحقیق است که نام است و اگر کاک خود نیز فرود  
 آید بجهان منی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که آن بخورم یا نه سوگند فرود آید بانی بعضی گفته اند فرود آید و بعضی گفته اند  
 فی باب بعضی گفته اند که بگویم که شهادت بارو ستای اگر دوستای بود فرود آید و اگر شهادی بود فی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من  
 آن بخورم یا نه که بگویم سوگند فرود آید بانی بگویم این سوگند و شهادت یا در شهادت یا در شهادت یا در شهادت سوگند و آن که بگویم  
 میخورد فرود آید و اگر شهادت یا در شهادت یا در شهادت سوگند فرود آید مسئله اگر کسی سوگند خورد که آن بخورم یا نه قلعای خود  
 اگر در عرف بود سوگند فرود آید و اگر در جاهل بود سوگند فرود آید که عرف و عادت عراقیان است مسئله اگر کسی سوگند خورد که من  
 بخورم یا نه سوگند فرود آید بقیل و بقیل یا بقیل بخاری سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که من آن بخورم یا نه سوگند فرود آید و اگر  
 نتخاب بعضی شش خورد و یا نصیحت یعنی بخورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من گوشت بخورم یا نه گوشت که خورد سوگند فرود  
 اگر گوشت آدم گوشت خوک خورد و اگر گوشت گوشت خورم یا نه سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من گوشت بخورم یا نه سوگند  
 خورد که من بخورم یا نه سوگند فرود آید و اگر سوگند فرود نیاید سوگند فرود آید از هر یک که عرف ایشان است مسئله اگر مردی  
 سوگند خورد که من بخورم یا نه سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من ازین عرض آب بخورم یا نه ازین عرضی آب بخورم  
 که سوگند فرود بر قول ابو حنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از هر یک که وی از عرضی سوگند فرود آید و سوگند فرود نیاید  
 بقول ابویوسف و محمد سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که این آب گوشت را اگر بخورم حلال پس حرام نیست تا بخورد  
 ابیابره و یحیی بقول خلیفه و محمد و جهم چون آب نماند سوگند بپارم یا نه بقول ابویوسف سوگند فرود آید که خوردن یا نفی مسئله اگر مردی  
 سوگند خورد که تا من ازین خشت میوه نخورم آن کار کنم این خشت را دو سال می باید یا بر آید چنانکه سوگند فرود نیاید گفت باید که آن  
 دشت را افکند و دشت نماند سوگند نیز نماند بقول ابویوسف و محمد و یحیی سوگند فرود آید بجهان صورت

که گفته شد مسئله مردی سوخته خورد که من آب این جوی نخورم از بهر آنکه خاک خوابد خوردن سوخته فرو آید از بهر آنکه از جان بچسبست  
مسئله مردی سوخته خورد که من از این بچاه آب نخورم بچاه فرو داند و دمان بر نهد و آب خورد سوخته فرو داند از بهر آنکه کثرت  
نیست که کسی بچاه فرو داند و دمان بر نهد و آب خورد و اما بر رویی که بر کشند و می بخورد سوخته فرو داند و البیاضی فرق بر این  
یوسف و چاه است که عرف است در جوی که دمان بر نهند و آب خورد و می بخورد سوخته فرو داند و بچاه که دمان بر نهند و بخورد سوخته فرو داند  
است که اگر سوخته خورد که من آن را نخورم اما من این را نخورم سوخته نیاید از بهر آنکه عرف نیست که کسی آن را خام خورد و بهر آنکه عفت  
او عاجز باشد بر این بریم و مجاز نشن آن بود که هر چه از آن سازند بخورد سوخته فرو داند مسئله اگر سوخته خورد که من آن را خام نخورم  
بست خورد سوخته فرو داند از بهر آنکه بست خوردن عرف است مسئله مردی سوخته خورد که من آن را خام نخورم که من آن را خام نخورم  
سوخته فرو داند و اگر گوید که من آن را خام نخورم خام خوردن بقبول ابوحنیفه سوخته فرو داند و بقبول ابو یوسف و محمد بن سوخته فرو داند  
اگر سوخته خورد که من آن را خام نخورم که من آن را خام نخورم سوخته فرو داند از بهر آنکه سوخته خوردن که من آن را خام نخورم سوخته فرو داند  
گویند مسئله اگر سوخته خورد که من آن را خام نخورم سوخته فرو داند از بهر آنکه سوخته خوردن که من آن را خام نخورم سوخته فرو داند  
که من گوشت گوشت گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد  
گوشت بخورد یا گوشت سوخته فرو داند از بهر آنکه سوخته خوردن که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد  
گیرد و چیزی دیگر را یا اگر سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد  
خورد سوخته فرو داند از بهر آنکه سوخته خوردن که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد  
مسئله مردی سوخته خورد که من آن را خام نخورم سوخته فرو داند از بهر آنکه سوخته خوردن که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد  
سوخته فرو داند از بهر آنکه سوخته خوردن که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد  
سوخته خورد که من میوه نخورم سوخته فرو داند از بهر آنکه سوخته خوردن که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد که من گوشت سوخته خورد  
که اینها میوه نیست و گوشتها را بنشینا صلا الایه و فاکه را جدا کرد و عصاره جدا پس معلوم شد که اگر سوخته خورد و در دست و کمان و خوراک  
میوه یا میوه فاکه و خلی در آن چون فاکه را جدا کرد و عصاره جدا کرد و عصاره جدا کرد و عصاره جدا کرد و عصاره جدا کرد و عصاره جدا کرد  
و محمد بن سوخته فرو داند که این را عطف است پس لا جرم میوه بود سوخته فرو داند مسئله مردی سوخته خورد که میوه  
نخورد و یا لوت خورد سوخته فرو داند و اگر سوخته خورد که میوه نخورد و یا لوت خورد سوخته فرو داند و اگر سوخته خورد که میوه  
سوخته فرو داند مسئله مردی سوخته خورد که میوه نخورد و یا لوت خورد سوخته فرو داند و اگر سوخته خورد که میوه  
آید نیاید هر چه در آنستان بود بر میوه تابستان افتد هر چه در آنستان افتد بر میوه تابستان افتد مسئله  
مردی در آنستان سوخته خورد که من میوه نخورم سوخته فرو داند و اگر سوخته خورد که میوه  
کشیده را در آنستان خورد سوخته فرو داند مسئله اگر سوخته خورد که من میوه نخورم سوخته فرو داند و اگر سوخته خورد که میوه

کرد دست بقول ابوحنیفه سوگند فرو داید از بهر آنکه بهمان باز نه دهنده بود و در وادای خود می یافتیم لا بجرم سوگند بقول صاحب  
 اگر شیر بخور بود سوگند فرو داید اگر کمتر بود می خورد سوگند خورد که این کرده خورم این کرده پاره پاره بشیر داد باقی خور سوگند  
 فرو دنیا داید از بهر آنکه سوگند بر کمال فتنه بعضی هر کس که داد کل خانه سوگند فرو دنیا داید اما اگر همین گفت که من از این کرده خورم هر چند که  
 خود سوگند فرو داید از بهر آنکه این کرده گوید بر بعضی افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که انگور خورم غوره خور سوگند فرو داید  
 بقول امام بکر فیصل بخاری از بهر آنکه عرف است که غراز خرز که میگوید و میگوید در این چندین انگور است اما میگوید که چندین غوره است  
 چون انگور را خورد از میگوید لا بجرم سوگند فرو داید اما بقول علماء ما به فرو دنیا داید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من انگور خورم  
 انگور را بشود و آبها فرو رود باقیها را بنده اخت سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه اگر انگور خوردن نگویند مسئله اگر مردی سوگند  
 خورد که من مشک خورم مشک را بن اندر ساد و برقیه سوگند فرو داید از بهر آنکه عرف در مشک خوردن همین است مسئله اگر مردی  
 سوگند خورد که من شیرینی خورم هر چه شیرینی بود خورد سوگند فرو داید اگر گوید که من شیرینی خورم انگور را خورد یا عسل سوگند فرو  
 دنیا داید از بهر آنکه همان شیرینی را فرا گیرد چیزی دیگر مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی خورم حصید خور سوگند فرو داید  
 گفت بگریم که حصید سبانه خور دایت اگر حصید سبانه خور سوگند فرو دنیا داید و اگر پست خور سوگند فرو داید مسئله اگر مردی  
 سوگند خورد که من شیر خورم کرده باشم خور داید اگر شیر بقول ابوحنیفه سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه چون ویرا بخیزی و دیگر بختند  
 و نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرو داید از بهر آنکه بیشتر را حکم کل است و الله اعلم مسئله اگر مردی  
 سوگند خورد که من شیر خورم یا شامید سوگند فرو دنیا داید اگر گفت نیاشام نامان خرید کرد خور سوگند فرو دنیا داید و یا شام  
 نیست اما فقیه ابواللیث آورده است که اینجا می بود که سوگند بخازی خورده بود و یا مردی زبانی بود اما در کلمه سوگند فرو دنیا داید  
 یا شام که میخورد و فتوی بر نیست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت خورم گوشت سر خور سوگند فرو دنیا داید اما اگر گوشت  
 خور که من گوشت خورم سر بریان خرید سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه در مسئله اعتبار بر فروخته را بود و فروخته سر بران را  
 قصاب میگوید و یا شام گویند اما اگر در خوردن سوگند خورده است که من گوشت خورم و سر حقیقت گوشت است سوگند فرو داید  
 بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن خورم روغن بای خور سوگند فرو داید اگر سوگند خورد که من روغن خورم روغن  
 بای خرید سوگند فرو دنیا داید بدان معنی که یا کردم و الله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من خرم بویا خرید سوگند فرو دنیا داید اگر گوید  
 که من فی نیاسادم بویا سوگند فرو داید از بهر آنکه بحقیقت این همه فی نیست مسئله مردی سوگند خورد که من این خرم بویان  
 خرید یا حوال دور یا دور مانند این سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه فروخته اند اینها را انگور گویند اما اگر سوگند خورد که من این نساهم  
 کلام از اینها سوگند فرو داید از بهر آنکه بحقیقت این همه این است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این خانه اند نیایم  
 این خانه را باز کردند و باز همان چوب خشت و کل را آوردند سوگند فرو دنیا داید از بهر آنکه چون باز کردند خشت خانه خانه عین از خانه  
 اگر چه باز بر تیر دیدن مدینه باز نیایم مسئله اگر سوگند خورد که من این سرای اند نیایم این سرای باز کردند و می اندازند سوگند

فرو و آید از بهر آنکه سرای باز کرده و نام سراسی از وی برنیزد و اما خانه اسلام بنویسند بجهت بجای شش در وی توان سپردن  
چون را باز کردند خانه فاندین هم فاندین سراسی اما اگر سوخته خورد که در سراسی نایم سراسی اندازند که باز کرده اند سوخته  
فرو و آید از بهر آنکه سرای منگوست چون منگوست بود مر کامل را از او گیر و کامل آن بود که با دیوار با کوه مسئله مردی سوخته خورد که  
من این پیر این پوشش پیر این را باز کردند و بارانی گویند و پوشیده سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه پیر این فاند اگر باز ازانی پیر این  
سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه همان منگوست که گفته شد مسئله اگر مردی سوخته خورد که من این پیر این پوشش در زباز کردند و باز سوخته  
سوخته فرو و آید از بهر آنکه پیر این را چون باز کردند اسم پیر این بروی افتاد اگر چه نه در خانه اند این را پیر این باز کردند و خوانند  
لاجرم سوخته فرو و آید مسئله اگر سوخته خورد که من این پیر این پوشش و پیر این را چه گردید پوشیده سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه  
ویرا چه خوانند پیر این مسئله مردی سوخته خورد که من این کراسه قران خوانم این کراسه را باز کردند و جلده کردند سوخته  
فرو و آید از بهر آنکه کراسه را باز کردند نام کراسی بیرون زد مسئله مردی سوخته خورد که من این کشتی نه نشستم کشتی را باز کردند و  
پیش کشتی فاندین فاند اگر سوخته خورد که در کشتی نه نشستی را باز کردند و باز منگو کردند و در وی نشست سوخته فرو و آید از بهر آنکه  
در کشتی یافتیم در ریخت اول اشارت کرد چون کشتی فاند سوخته نیز فاند تافرو بود میان این و میان آن مسئله مردی سوخته خورد که  
من باین خرگاه اندر نیام این خرگاه را ازین جایجا برده نشسته بجای دیگر زدند یا سوخته که باین خیمه در نیام این را بجای دیگر زدند  
آمد در هر صورت سوخته فرو و آید اما اگر این خرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند و آمد سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه دیگر  
جدا کردند و پیش خرگاه فاند سوخته نیز فاند مسئله اگر مردی سوخته خورد که من پشت باین مستون بر نهیم این مستون را ازین جای  
برده نشسته و عمارت کردند باز چنین مستون را بر همان جای نهادند و پشت نهاد سوخته فرو و آید اما اگر سوخته خورد که من پشت  
باین پیل پایه بر نهیم این پیل پایه را باز کردند و باز چنین چشتهای بر آوردند سوخته فرو و نیاید فرق است میان مستون پیل پایه  
مستون بیرون زد و دی پیل پایه چون بر یک بود پیل پایه نوانند چون باز کردند پیش پیل پایه فاند مسئله مردی سوخته خورد که  
برین تخت نه نشستم بریز پیر این تخت نهاد این انداختند و دی بواجای نشست سوخته فرو و آید از بهر آنکه نه نشستم تخت است اما  
اگر بر زیر تخت تخت دیگر نهادند بران تخت نشست سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه تخت با تخت مجلس بود چون مجلس دیگری آمد  
جلس اول را اعتبار فاند نظری نیست که مردی سوخته خورد که من برین بستر نشستم بر آن بستر چادر کشیدند بروی تخت سوخته  
فرو و آید اما اگر بستر دیگر بریز پیر این بستر افکند بروی خفته سوخته فرو و نیاید بد اینست که گفتم مسئله مردی سوخته خورد که  
برین زمین نه نشستم بوریا افکند بران دور یا نشست سوخته فرو و نیاید از بهر آنکه عوف کسی ویرانگوید که برین نشستم  
گویند که بر بوریا نشستم دیگر آنکه کسی خواهد بر زمین نشیند ویرا گویند بر زمین نشیند بر بوریا نشین مسئله  
مردی سوخته خورد که من بر این بام نه نشستم بام بوریا افکند و دی بواجای نشست سوخته فرو و آید از بهر آنکه بجای  
ایا می بروی است و عوف کسی ویرانگوید که بر بوریا نشستم است گویند بام نشستم است فرق است میان آنکه نه نشستم و

و میان آنکه بر زمین نشینند بر بر یا مسئله اگر مردی با زن خود چنان کرد و گفت که تو در کمالی رسیی من گفت نمی رسیم هر چند گفت اگر بعد  
ازین دست برد و گشتی تر اطلاق زن آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه مرد از دست برد و گشتی تر است  
چنان پس نیافتم سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است  
فرو دنیا یاد از بهر آنکه گفتن که بای درین خانه نهیم مرد از این حقیقت اندر آمدن خود حقیقت حقیقت اندر آمدن نیافتم سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
مردی سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
دوام حکایت است که می دانند که سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
اگر یک ساعت همچنان باشد سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
آید یا بلکیم سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
پوشیده بود و بیرون کند و اگر بیرون نکند سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
اگر مردی بخت زن آید چادر از کرد و پوشانید در وقتی که مرد در خواب بود بیدار شد باید که بی حال از خود پندارد سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
ساعتی همچنان باشد سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
از آن پوشیدن خود انداختن و چنانکه اگر دست زن از او ببرد سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
مرد بیدار شد سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
با فروختن شوی از آنکه پس بافت و پوشید سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
بچه و چیده سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
از بهر آنکه عوف است که بعضی از خندان بایر بر مردی چیده مسئله مردی سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
گوشه جویا انداخت و برانش دادن نهی سبویان و بر زمین بر یک نهاد کسی دیگر آید آتش در کرد انداختش بخت و آتش از آن  
آتش بخور سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
اندوی نیافتم سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
بود اگر باری که سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله  
مرد سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه دست برد و گشتی تر است سوخته فرو دنیا یاد مسئله

مسئله مردی سوگند خورده که اگر تو در خانه مادر دوی از خانه من تر اطلاق زن بگو یا بر رفت یا بسور یا بتفریت و از وی بخانه مادر  
رفت سوگند خورده و دنیا بد از بهر آنکه از خانه شوی بخانه مادر نرفته است مسئله مردی مرزن خود را گفت اگر تو بخانه مادر دوی تر اطلاق  
زنی بر آید و نزدیک خانه مادر آید یا دوشم آنکه شوی سوگند خورده است باز گشت سوگند خورده و آید یا بی نگیم که مراد مرد رسیدن خانه مادر  
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند خورده و دنیا بد و اگر مراد رفتن بود سوگند خورده و آید مسئله مردی سوگند خورده که اگر تو بخانه مادر اندر آیی  
تر اطلاق این زن رفت تا بهر بخانه مادر را و از او با وی سخن گفت ولی در نیاید سوگند خورده و دنیا بد از بهر آنکه سوگند بدر  
آمدن خورده است چون در آمدن نیافت سوگند خورده و دنیا بد مسئله مردی سوگند خورده که من باین خانه در نیایم بام این خانه بر آید  
سوگند خورده و دنیا بد جواب عوف اما جواب کتاب سوگند خورده و آید فیه البوالیث ۴ آورده است که این جای بود که سوگند تازی چور کرده  
اما اگر بوی بود سوگند خورده و دنیا بد که بام را بام خوانند و خانه را خانه مردی سوگند خورده که من درین دیدن بنشینم در باغات می باشد  
سوگند خورده و دنیا بد بعضی گفته اند که اگر این مرد خورده سوگند خورده و آید اما اگر سوگند خورده که شش بنشینم هر چه از در و از شهر بیرون  
رفته باشد سوگند خورده و دنیا بد اما اگر سوگند خورده که من درین ولایت بخارا یا سمرقند بنشینم باید که از بعضی کنیز یک بیرون رود و بوی گفته  
اند که ازین روی از که میگوید که از آن فرق نگذرد سوگند خورده و آید مسئله مردی سوگند خورده که من باین کعبه سخن بگویم این  
مرد بیک کلاب بنده سخن گفت سوگند خورده و آید که مراد او نیست خوانند و همان شخصی قایم است مسئله اگر سوگند خورده که این خورده  
خورم بگو خورده سوگند خورده و دنیا بد از بهر آنکه این خورده غایب چیزی دیگر شد سوگند از بهر آنکه بود که آن خورده خورده و دنیا بد  
بودی لازم سوگند خورده و دنیا بد مسئله مردی سوگند خورده که من ازین بره خورم این بره بچنه شود بخورده سوگند خورده و آید از بهر آنکه  
از گوشت خام تا گوشت پخته تفاوت بیشتر بود لازم سوگند سوگند خورده و آید مسئله مردی سوگند خورده که این پنج غار بگویم که این است  
کرد این مرد بان عاقله اگر دو مرد را حدت رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورده و آید باقی غار را پس بید تمام کرد سوگند خورده و آید  
از بهر آنکه غار کردن بسیار زیاد یافت مسئله اگر مردی سوگند خورده که من بزید اقله بگویم عمارت کرد وی بمر قند کرد و عمارت  
حدت رسید زید را خلیفه کرد وی باقی غار باز بید تمام کرد سوگند خورده و دنیا بد از بهر آنکه اقله بزید مکرده است مسئله مردی سوگند  
خورده که اما حتمی بگویم تنها بخانه خود را کرد و جماعتی آمدند و بوی اقله کردند صد رشید بگویم گفته است که سوگند خورده و آید چون در هر محراب  
استاده اما اگر کسی مرگوا بود که من کسی امامت بگویم جماعتی آمدند و بوی اقله کردند سوگند خورده و آید باز بعضی گفته اند که بگویم این غار  
را اگر بریت جماعت تمام کنی یا بگویم اگر بریت جماعت تمام کند سوگند خورده و آید و اگر بی مسئله مردی سوگند خورده که من از  
بگویم امامت کسی بگویم که مراد آنکه حدت رسید ویرا خلیفه کرد وی باقی غار تمام کرد سوگند خورده و آید از بهر آنکه امامت کردن  
یافت مسئله مردی سوگند خورده که من اعلان سخن بگویم جماعتی شنیده بودند وی در آمد و سلام کرد و از هر دو دیوان  
بود سوگند خورده و آید از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر مراد در غار بود بر دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام  
غار و سوگند خورده و آید یا بی بر قول بعضی آنست که اگر مراد که وی سوگند خورده است بر دست راست وی بود سوگند خورده و آید





[illegible]



دارد و کاین درین بخت نباید از جرم تسلیم نتواند کرد آن آنچه مسلم نیست است پس درست نبود و اما علم بالصواب مسئله مردی در خانه  
مسلم است با مردی آن وقت که غوره بود و اما وقت حال را غوره شد و اینها نیست باید کردیم مسئله بدانکه چه بد کرد که مسلم بود و مسلم  
شرط است بانی بر قول او بصدقه شرط است و بر قول صاحب شرط نیست و صحت وی چنان است که مردی گفته است که باین مسئله با او مسلم بود  
گندم بر قول امام بصدقه مسلم نیست کاین چند است درست نبود و بر قول صاحب درست بود و بخت ایشان نیست که بگویند که کاین همه مسئله بر قول  
درست بود و بخت ابوحنیفه نیست که منافعت رود میان ایشان درست نبود مسئله سبق اعیان درست نیست و باستان درست نیست  
و صحت آنست که پیش از صلح هر عالم بن بر نام رانی کردنی چندیم مایس نیست که میگویند آن چه که در نفیست اما وجه استحسان آنست که عبدالمعین عمر  
و جابر بن عبد الله انصاری را در این مسئله که چنانچه صلح چون از مدینه بکوه آمد اهل آن که را ندید که مسلم می باشند و کسان و دسالت حال مدینه را  
علیه السلام را داشت و اینها را از مدینه معلوم شد که راست که روان بودی چنانچه صلح نم کردی و چنانچه در غیبت این همه را با تجارت باز فرستاد  
باجارت با تجارت و یا فرمود که بنی عین شرط بودی عین هم مایس نیست انسان و شخص فی السیما بر فرمود صلح میگویند که پیش از صلح که  
نمودند و بنی کرد و این مسئله شرط و صحت داد و در مسلم از بر اینها است مردمان بوی باز بسته است مسئله مردی برده در مسلم است بعد از آنکه  
با مردی حال آنکه مسلم را میگوید که این گندم نیست دل از از فلان مرد گندم باید بستن بعد از از وی این گندم نشان مرد رفت نزد یک  
که بوی حاکم بود و آن مرد صدم گندم بر کشید و در جواب وی کرد و روانه شد باز بر مسلم بر کشید از بر آنکه دزدن دومی باید یکی بر خزنه را یکی بر  
فروشنده را اما اگر صدم گندم دیگر عین از آن مرد خرید این صدم گندم عین را بر کشید و پیش وی در جواب الی در پیش حاجت نمودن  
فوق آنست که تسلیم کردن در جواب عین را درست بود اما چه دین بود درست نبود مسئله مردی با مردی صدم گندم مسلم است نیز در مسلم است  
آنکه که خواص این مسئله را قائل بودیم مسلم را میگوید که مسلم نیست تا باز تو بزم اما فلان چیز باز تو فروشم چنان سیم پنجین سیم بود و بود  
بانی بر قول امام و ما را روانه بود و بر قول نفره روانه و بخت وی آنست که چون این همه را قائل کردند آن سیم برگردن وی دین شد  
دین هر چه فرو داد و ابو امام را میگوید که اگر این را روانه خلاف کرده باشم چنانچه میر علیه السلام فرمود الا ان شاء الله و الله  
یعنی بگویم که چنان که مسلم است بانی خویش را هر چه بخرین گندم روانه بود مسئله مردی بمردی مسلم است و صدم گندم حال آنکه در دستای  
آنکه که جواب بوی داد و برد این گندم را در جواب الی که در وی گندم در راه هلاک شد از دستای هلاک شود اما اگر گفتش صدم گندم دیگر را زبرد  
داد و صدم گندم عین را در جواب داد که در این جواب آنکه ما را نیز یک من اگر هر دو دست من گندم را در جواب الی کرده در راه هلاک شد هر چه صدم است  
از خزنه هلاک شود و هر چه دین است فروشنده از بر آنکه هر چه عین بود چون با مردی در جواب الی که تسلیم افتاد اما چه دین بود و در دست  
خزنه بعد از تسلیم درست نبود و اگر صدم گندم از این هلاک شود و صدم از آن اما اگر هر دو دست من را در جواب الی کرد در راه آن هلاک شد  
جواب بر تفصیل است اگر نخستین آن صدم گندم دین را در جواب کرده بود و باز عین را هر دو دست من زرد و دستای هلاک شده باشد از بر آنکه  
جواب دوی مشغول کرد بگندم خنجران صدم گندم عین را تسلیم درست نبود و اگر صدم گندم از دستای هلاک شد اما اگر چنان بود  
که پیشتر گندم عین را در جواب کرده بود و باز دین را یک صدم من اول از خزنه هلاک شد و آن صدم دوم از فروشنده مردی با مردی صدم گندم

[illegible]

[illegible]

باید که عقدی است و می عقدی نیست مسئله دومین اینکه بگوید بازاری سلم بسته اند با مردی ده درم بعد از آنکه می عقد می کرد  
و چندم یکی اگر پیش از اهل بر دو بیاید و من عقد را سلم ای قسم کنند و ابو و اتفاق با کسی که از ایشان بیاید و میگوید من سلم ای  
که ای خواهی بخرم که هر سال من است مرد را بسته است من این بخرم پیش از با تو قسم میگویم من بخرم من ده درم بود و بانی بر قول ابو حنیفه  
و میگوید موقوف بود بر او و ثابت آن شریک دیگر که اگر او دارد و در او بود و اگر او ندارد و این قسم در میان بر او نبود و این قسم کان سلم ای بد  
و باز بر قول ابو یوسف مع این قسم رد بود و آن شریک را در داد و باز در مسئله مردی سلم بسته بجهت که بر پاس و صفت میدادند  
و حال آنکه چهار آورده اگر اختلاف افتاد در اصل از سه مال نیست با اختلاف در اصل افتاد و چون یکی میگوید اصل کرده ام دیگری میگوید  
اصل کرده ام یا اختلاف افتاد و در آنها در اصل اصل یکی میگوید که اصل گشت و یکی میگوید که هنوز نگذاشته می باید تا اصل آید یا اختلاف افتاد و نشان  
و صفت یکی میگوید و ماه اصل کرده ام آن دیگری میگوید چهار ماه اصل کرده ام لیکن اصل گشت نشان دیگر میگوید نگذاشته است بدانکه در میان  
قول منکر بود یا با سوگند یا انگیزه و گواه آورد و درست کرد قول قول دی بود و الله اعلم ما اگر هر دو گواه آوردند بر قول قول آن کسی بود که  
دعوی دلیل بر آنکه رسول چنین فرمود که البینه لا شایعه الزیاده بین دلیل قول قول آن کسی بود که زیاده دعوی کند اما اگر اختلاف  
افتاد نشان اندر زیادت و کم یکی میگوید و ماه اصل کرده ام آن دیگری میگوید سه ماه اصل کرده ام بر قول علماء بر قول قول منکر بود یا سوگند  
شریعت نیست باز قول مالک با مخالف بود یعنی قاضی بر دو سوگند در اینجا و عقد را قسم کند حجت می نیست که اصل شایسته است و روایت  
سلم را بچنانکه سلم مال و اگر اختلاف افتاد اندر آنجا دیگر تخلف زد و هر یکی اینجا نیز باید که چنین بود و علماء و امام میگویند که تخلف در آن  
اصحاب بود و اصل درین باب سلم و دیگر است یکی اصل سلم و دیگر سلم فیه دلیل بر اینکه گفت رسول علیه الصلوة و السلام اندر سلم که مالک اگر  
اینجا تخلف زد و در اصل سلم را بچنانکه سلم فیه دلیل بر اینکه گفت رسول علیه الصلوة و السلام اندر سلم که مالک اگر  
ام سلم فیه میگوید که اصل کرده ام بر قول ابو حنیفه قول قول آن کسی بود که میگوید اصل کرده ام از بر آنکه محبت دعوی میکند و بر قول ابو یوسف  
قول قول آن کسی بود که میگوید با سوگند اینجا نیز باید که چنین بود اما حجت ابو حنیفه است که قول قول آن کسی بود که میگوید اصل کرده ام از بر آنکه  
روی محبت عقد دعوی میکند و آن دیگر عقد را بر قول آن کسی که میگوید که محبت عقد دعوی میکند نه قول آنکه دعوی میکند پس چون بگوید  
نمی بینی کرده باز میگوید که هر این زن را که این زن را بعهده فاسد زنی کرده ام یعنی زن میگوید بجهت صحیح زنی که در اینجا قول قول  
زن بود که روی محبت عقد دعوی میکند و شوی فساد عقد اینجا نیز همین بود که اکنون چون بر قول ابو حنیفه قول قول دی بد که اصل سلم  
میکند لیکن نمیگوید که اصل کرده ام قاضی بر تو باید شریک بگوید اگر بدید که زنا کرده ام بگویم که کیسالم دعوی کرده باز با داده از کیسالم  
اگر کیسالم گفته با اتفاق داریم اگر گفت کیسالم یا دو سال اینجا متاخران اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که استوار در شش مچنانکه  
کیسالم را دعوی کرد بعضی گفته اند که استوار در شش از بر آنکه خوف و عادت در میان مردان نیست که اصل نفعان کنند پس کم از  
کیسالم است چون سیادت دعوی کند قسم که سخن میگوید از بر آنکه منقضی است و شریک از روی استوار نداریم اینجا نیز همین بود که مسئله  
هر دو سلم بسته با مردی پیش از آنکه اصل آید می این عقد را قسم کرد و در سلم را سلم مال میگوید سلم ای میگوید سلم ای تو بخرم درم است







اینجا شهادت در میان نیست لاجرم اینجا اتفاق افتد در آنجا اختلاف باست سائل البیوع بد آنکه مالها بیعت کون است  
در زنی و کیلی و دینار و درم و عهد و متحاب و کرب و محاسن و اگر چیزی ضرر دهنده باشد وی عین کرد بدین چیز خریدیم  
باید می ماند که جهای عین نیست رو بود مالی گفتا اگر این چیز را درم است یا دینار یا یوزن یا کیلی یا عهد و متحاب بدین  
چیز را و او را از هر آنکه درین همه چیز با هم بستن دوست و اگر بهاء آن از عهد و متحاب است یا از حیوانات رو بود از هر آنکه مسلم  
بستن درین چیز را و هر دو مسئله مردی یا مردی مسلم می ماند بد و شتر رو بود و صورت وی آن بود که کوید مسلم می ماند  
با تو بدین ده درم باشد مثل ماهی صدم من گندم یا بیکسالی اری دوست من گندم رو بود و این عدد را بد و شتر را خوانند اما  
بسیج میکند و شتر را هم رو بود تا اگر مردی بخری می فروشد یا بیچد میگوید مرا این مشتری را که این چیز تو فروشتم تا یک ماه بعد  
درم و باید و ماه بد و بست درم رو بود از هر آنکه بی یکسالت خود رو بود وی اینجا می که دو شتر را هم بد و بست او را که رو بود  
مسئله مسلم آنکه که خداوند گندم است میگوید که تو با من مسلم بیولیکن من پس مال در مجلسی گفته ام استوار و از شتر  
مالی از دو وجه خالی بود یا این سخن با شتر بیوسته گفته است یا آنکه هر دو یکبار گفته است که با من مسلم بیستی و لی راس من محاسب  
قبض نکردم با حق رو بود از هر آنکه اشتها بیوسته گفته است یا سخن با هم این اشتها در آن سخن پیش را بر اندازد و بچینا که مردی زن  
خود را میگوید ترا طلاق انشاء الله تعالی اگر انشاء الله را با سخن بیوسته کند طلاق واقعه نشود اینجا نیز جای آن بود اما اگر در میان دم و باز  
اشتها کند چنانکه کوید با من مسلم بیستی و اندکی درنگ کرده و انگاه کوید لاکه من بر سر مال در مجلسی نیافته ام اینجا نیز بقیاس استوار  
و از شتر و با سخن آنی وجه قیاس نیست که میگوید که وی در راس مال من گشت که من در مجلسی قبض نکردم و او بچینا قیاس قول  
منگوید با من گشت اینجا نیز همین بود اما وجه و سخن آن نیست که میگوید که وی قرار کرده مسلم هر بیستم خود را از آن اشتها کرد این  
اشتها این سخن را بنشیند از هم چنانکه مردی زن خود را گفت ترا طلاق و اندکی درنگ کرد و باز گفت انشاء الله و اگر در این  
اشتها اینجا هر دو وقت نشود و غفلت نکند و این طلاق بر نهد و اینجا نیز همین بود مسئله مردی از مردی چیزی خرید کیلی یا دینار  
و کیلی بدید که ندانیم از میان آن مرد مشتری میگوید که من رو داشته ام با حق رو بود و نظیر وی نیست که مردی بدو کان قصاب  
استاده است مردی دیگر آمد و یکدرم داد و یکین گوشت ستاند و قدی چند رفت و یاد نکرد شتر که من گوشت برو دادم باز آمد و این گوشت  
بقتصاب داد و سیسم ستاند یکی دیگر میگوید و از این یکدرم که بر این گوشت پس ده با حق قیاس بود تا بازی و دیگر باره بر یکشنبه  
آن زن پیش می بود و است از هر آنکه آن وزن از هر آن مردی را بر او میباید که باز باید بر شین تا رو بود و حلال شود مسئله شتر را  
از با گوشت بر کشید و داد وی بخار و اگر باز بر کشید خود نیکو اگر بر کشید زن آن گوشت رو بود یا بی بد سبب ما من شتر می رو بود  
وی نیست که رسول صلواتی علی من هم السلام یا هم که میباید صاعا البیاع بهما مشتری یعنی بی کرد و بول علیه السلام لازم کردن طعام  
که در وی دو صاع بود یکی با هم را و یکی مشتری بر این دلیل رو بود و معنی در وی نیست که با هم است و مشتری از هر یکی از هر دو شتر را و  
بهر جهت طعام نیست که میگوید چنانکه چون با هم وزن کرد و شیش می دوی دید این وزن با هم از هر دو صاعیت دار و بخلاف مسئله شین





شرفیافتن نیست و دیگر آنکه ضرر بود در حق مشتری پس اگر این فاسد بود مسئله مردی بخیران فروخته میروی باطل شرط کردیم  
 وقت صلح است یا با زمین فروشی باین شرط فاسد بود اما اگر در صلح عقد آن شرط در بیاد روی باطل گفت که هرگاه که من بدان  
 حاجت خودم من این فروشی مشتری گفت میگوید این هم درست بود از این که در عقد شرط کرده اند بیرون عقد خلاص است که دوست  
 مسئله مردی گفت من این ماده کا و بنور ختم با باریم و یا این ماده که با بار است بنور ختم باین مشتری با بنور ختم دوم  
 که اینم گفت من بخیرم این هم فاسد بود من هر صورت یا از این که استی در حیوانات هرست و ما را معلوم نیست که این هرست  
 یا بی و یا بیار معلوم نمی کرده است از این بیج محل نمی من بیج شرط خط او عدد و ختم و که می کنند بیج شرط کند روی خط بود با عدد بود از  
 بهر آنکه شاید که بار بود و شاید بار بنور خط بود و عدد لاجرم این هم فاسد بود و هر چند که در همان مجلس این سه نفر این فساد و بیج  
 این حدیث که یاد کردیم مسئله اگر مردی که فروخته بودی بشرط آنکه این کینه که با است در حیوانات این هم روا بود فروخته است میگوید  
 و میان حیوانات که با بار بود و در نباتات هم بیج است اما در حیوانات از حیوان کینه که را با با می فروخته به حیوان بود که این کینه که را با بیج فروخته  
 و با بیج مشتری بفصاحاد است لاجرم گفتیم که این بیج جا روا بود اما در حیوانات با بیج فروخته و ما را معلوم نیست که آن هرست یا بی  
 لاجرم با بیج هم فاسد بود مسئله مردی تخم خرزهره می فروخته و خرزهره یا سر که سفید می فروخته و در کو سفیدی با بالا می فروخته و سفید  
 یا دو که عقابی می فروخته از عقابی درین بر صورتها هم فاسد بود از این که هرست در حق باطل نیست و اندک تسلیم کردن مگر بعد از هرست  
 که تا خرزهره را فروخته تسلیم نتواند کردن تخم و یا بر بریدن خرزهره هرست که با دوروی یا با بد و خرزهره بزیان آید لاجرم بیج فاسد  
 بود و در سر که سفید تر تخم تا که سفید نکند تسلیم نتواند کردن و چون که سفید نکند که سفید نقصان کرد و قیمت نقصان باطل و اگر نکند  
 و بالا سفید تر تخمین تا سفید نکند یا بالا و تسلیم نتواند کردن این نیز ضرر بود که بایش خواب که دو و دو و گری از ناخوابی نیز تخمین  
 بعد از آن نقصان بود و عقابی و آن نقصان را باطل و ضرر کند و تخم که گفتیم درین مسله با هم فاسد بود اما اگر تخم از خرزهره جدا کرد و  
 سر را از کو سفید جدا کرد و بالا از سفید برداشت و عقابی بیار کرد اکنون تسلیم می کند مشتری میگوید این هم فاسد است و دست مرا می  
 باید میگوید با هم را رسد که قاضی مرضت کند و قاضی مشتری میگوید تا آن هم را بکند و تخم با هم تسلیم کند از این که اگر تخم بیج نکند ترا باطل  
 را ضرر شود و بیج را از به آن فاسد میدانم تا با هم را ضرر بخورد چون وی یک نفر را تحمل کرد و مرضت ضرر دیگری بر وی نهند لاجرم بیج  
 مشتری را بیکر که با بیکر و با بیکر باطل است مسئله مردی گفت من کینه بنور ختم بعد و یا این شرط که در این بعد و یا این  
 سیدی و بیکر گوشت بیکر که من و یا بیکر بر آورده ام مشتری گفت من باین شرط خودم این هم فاسد بود اما اگر در این شرط سیدی و یا  
 گفت که من این خوراک بنور ختم بدان شرط که هر روز و یا بیج جو بی مشتری گفت باین شرط خودم گفت این هم روا بود و زن است  
 میان مسئله که یک مسئله است و از بهر آنکه این کینه که را بیکر فروخته بوی برساند و بیج خاموش باشد قاضی مرضت کند و گوید ما باین شرط خودم  
 خواهد از آن ضرر بود و شاید که تواند هرست و بیکر که بیج نکندش لاجرم بیج هم فاسد بود اما اگر سیدی را بیکر فروخته که گوید  
 مرا جو خدای که بیکر فروخته بودی پس لاجرم ضرر بود در حق خواهد بود و خواهد بیج درست بود مسئله مردی ده تخم خرزهره فروخته

برودی ازین تخم با بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نیکو بر قول ابوحنیفه رحمه الله بیع در کل باطل  
 بود و بر قول صاحبیه رحمه الله در آنچه بلغنه بود بیع فاسد بود و در آنچه نیکو بود بیع درست بود  
 حجت ابوحنیفه رحمه الله آنست که تخم مرغ بلغنه مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده  
 اند باطل بود نظیر وی آنست که اگر مردی بنده را بازردی هر دو را بیک بیع فروخت یکی مالی  
 معلوم با تلقای بیع بنده باطل بود از هر آنکه چون بیع یکی هست و از او اصل ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده  
 باطل بود و آنچه در مسئله ماست جواب همین بود باز ابو یوسف و محمد رحمه الله میگویند فرق است  
 میان تخم مرغ و میان الزاد و بنده و تخم مرغ بلغنه شاید که یکی حر را بر آید شش لاجرم بیع  
 را فاسد گویم باطل فی بر قول ایشان القدر که بلغنه بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که باید  
 است تسلیم کند و بپا بستند و آنها که نیکو است خود بیع جائز آمده است و خواهد از سر تسلیم کند  
 و باز بر قول ابوحنیفه رحمه الله آنها که بلغنه آمده است مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بیایع  
 واجب نبود و آن بیع که نیکو آمده است مثل آن باز خرد و بیایع دهد و هر ده را باز بپا بستند اگر باید  
 گوید که طعن ده که برده برده را باز از مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن چیز را از هر آنکه  
 مال نیست **مسئله** مردی صد جو ز خسریه ازین صد جو زده بیع بوجوه آمد آن عفو بود و از هر آنکه  
 یکی از هر ده و اگر همه بیع آمد بر قول ابوحنیفه رحمه الله بیع باطل بود از هر آنکه آنچه بیع است محرم  
 است چون محرم بود بیع باطل بود بعضی مثل تخم گفته اند بگویم که این پوست جو ز را بخیری  
 میخردند از هر سوختن را بانی اگر میخرند آن پوست را بیع فاسد بود باطل است کوز جو ز مثلی است  
 نتواند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مثل آن عاقر آیدیم بقیه باز کردیم از  
 بهر آنکه کسی نداند که آن جو ز دیگر بچنان بیع هست یا فی قیمت آن پوست بود و هر چه بخرد از قیمت  
 وی باز دهد و سبهای خود باز ستاند اگر خواهد آنچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کند **مسئله**  
 مردی ده که و غریبه و هر دو تلخ بیرون آمدند بیع باطل بود از هر آنکه که و تلخ مال نیست وی بیع خیرا  
 غرم نشود و بر استور نخورد اما اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابوحنیفه رحمه الله بیع در کل  
 باطل بود و بر قول ابو یوسف و محمد در که و شیرین بیع جائز بود و آن که و شیرین را قبض کند و آن تلخ را نثار  
 بهما باز ستاند ابوحنیفه میگوید که وی تلخ مال نیست اما این که و شیرین را از سر بیع کند تلخ را و او در مقابل آن تلخ  
 بهما باز گیرد **مسئله** اگر مردی خیار خرید یا باد رنگ اگر شیرین آمد بیع بود و اگر تلخ آمد با تلقای بیع جائز بود و اما اگر تلخ  
 کردن از هر آنکه در چنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از ده عاقر آید بمقتضای رجوع کند و نقصان آن بود که اگر کسی از

ستور خرد بهمان اندازه بگیرد و باقی دیگر از بهای ستانده مسئله مردی خربزه خرید تلخ آمد بیع درست  
 بود اما بمقتضای رجوع کند از بهر آنکه ویر ستور خرد اما اگر زندگی تلخ و قدر آنرا اعتبار نبوده مسئله مردی  
 ماهه کاوی میفرشد مردی باین شرط که هر روز بیچ من شیر میدهند تا این بیچ فاسد بود از بهر آنکه این شرط  
 که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود شاید که همچنان نبود لایم بیچ بدین معنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید  
 من این ماه کاوی را میفرستم بشرط آنکه وی با شیر است بم دست نبود از بهر آنکه شاید تا اکنون شیر داده بود  
 اکنون شیر نداده لایم ضرر بود در حق مشتری و گفتم که بیع بشرط بیع فاسد کند و الله اعلم بالصواب  
**فصل در بیان نشان فاسد بیع و حکم دی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست**  
 که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هر یکی را ولایت فسخ عقد بود و هر کدام ازین دو یکی گویند  
 این عقد را بر انداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بروی قیمت واجب آید و اگر  
 فی از بهر آنکه بیع فاسد را حکم غصب است همچنانکه مردی کاله غصب کند و در دست این غاصب این کاله هلاک  
 شد بر غاصب قیمت واجب گردید و در مسئله نیز جواب همین است اگر کسی سوال کند که بیع  
 که ام است و قیمت که ام جواب آنست که بیای آنست که خریدیده بود بان و قیمت آنست  
 که اهل آن گویند که این اخیان با چندی آرد و از آن قیمت خواهند و صورت  
 مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواه  
 این غلام را بهشت دینار فروخت تا نوز قان گفتم که این بیع فاسد است اکنون  
 غلام را مشتری بیع قبض کرد و در دست وی هلاک شد ما بیع را رسد که از  
 مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بشرط بیعت از بهر آنکه گفتم  
 در بیع فاسد هر یک را ولایت است که آن بیع را بر اندازد که اگر ما بیع بر آن فسخ میزن  
 بیع را غلام گرفته که بیای ده دینار بودن اکنون لایم ضرر ما بخواید از مشتری  
 کردن غلام و عاجز نیایدیم از قیمت لایم ضرر ده دینار دیگر فاض بفرماید تا مشتری بایع  
 را ده مسئله مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را بر نزد  
 بایع آورد و گفت مرا زرد دیگر نیست اگر فردا روز این غلام از من هلاک شود تو از من ده دینار  
 دیگر طلب کنی غلام را باز گیر و من ده دینار بگفتم من از آن ده دینار کردن ترا میزد که دم مشتری غلام  
 را بر برد بعد از آن این غلام هلاک شد رسید بائم را که از مشتری ده دینار دیگر طلب کند و آن برادر  
 از وی درست نیاید از بهر آنکه هنوز آن بران مرد و ده دینار را واجب نشده است و براری از چیزی واجب نشده

که درست نبود و آن در دنیا بر مشتری و غنی واجب نشود و کلام پاک نشود و از بهر آنکه قیمت آن وقت واجب میشود و کلام پاک نشود  
 مسئله بر روی مادی غنی به بیم فاسد و این مادی و در دست مشتری فاسد و چهار سال و سه چهار سال و سالگان آورد و بعد از آن باطل است  
 تنگن این بیم فاسد بوده است و آنکه موی و آن مادی و کلام پاک نشود و از بهر آنکه قیمت بیم فاسد و حکم غصب است و اگر غصب کرده بودی  
 در دست حاضر که سالگان آورد و بودی بعد از آن عدم خدمت مادی و مادی و هم که سالگان اینواستی گرفتن در آن مسئله در مسئله مادی پس  
 بود و اگر اشکال گویند که بیم فاسد را چون قبض کرد مشتری را حکم غصب است چون قبض کند ملک شود و باید که در بیم فاسد که سالگان  
 را نگیرد قبض جواب نیست که بیم فاسد است و الراد نیست دلیل بر آنکه قاضی باید که در بارانی که بیم فاسد کنند ایشان را چیر کند و من کند  
 نباید فاسد کنند بیم معلوم شد که حکم دی حکم غصب است مسئله مری مری را مادی و کا و بخشید این مادی و کا و در دست موی و بچکان  
 نورد و سبب بچکان شده و چه کرد و مادی و کا و را و اند بر و و بچکان را بی خودی فرق است میان بیم فاسد و بیم چون بر و و جالی حق و جوم  
 است در بیم فاسد بچکان بیم اند بر و و و بیم فرق است که بیم فاسد و حکم غصب است مسئله لال است لاجرم می تواند که بچکان را بر و  
 اما در بیم حق و بچکان در ملک و زاده شده است لاجرم درین صورت بچکان را نگیرد اند بر و و و فرق دیگر آنست که در بیم بیم  
 ارضای موی و کی باید ارضای قاضی نادرست بود در بیم فاسد و ارضای موی و ارضای موی و در دست باید که اینست فرق اند میان این بیم  
 و میان بیم فاسد مسئله بر و کی یک خرید بیم فاسد و قبض کرد و ملک شد اما دخول نشاید که در ملک متر لال است یا پس که در ملک نشاید  
 مری مری در قبض کرد و مادی دخول کردن را و بود و چنان مسئله مری مری بنده میخیزد به هم خمر باید به خوک این فاسد بود اما  
 اگر بنده میخیزد و بخون یا بمیه و در صورت این بیم باطل بود و چه فرق است میان خمر و خمر و خون و میه و آب فرق آنست که خمر و خمر را  
 در مال است و هر چند مال نیست اما اتفاق بخون و میه مال بود و چنان شود که کسی این کار را بگوید و خمر بی بهایش باطل بود و این  
 بیج و در انصورت که اهل و در آخر مال است بر قول ابو حنیفه و خمر مال نیست ولی متقوم نیست یعنی آن قیمت است دلیل بر آنکه ابو حنیفه میگوید که  
 اگر مردی و وفات یافت و از وی خمر ماند میان و از ثمن میراث شود پس معلوم باید که خمر مال نیست و دیگر آنکه مری مری خمر در را غصب کرد  
 مالک را بر سر که از وی باز بستاند و اگر بدیش نقاضی بر بخش و قاضی خصومت بشود و حکم کند میان ایشان از بهر آنکه صلحیت مال شد  
 و در و چون در زمان این دوم صلحیت مال شدن دارد و لاجرم چون چیزی که بجز خمر آن بیم فاسد بود مسئله اگر کسی مال کند که بیم باطل است  
 بیم فاسد که است جواب بیم باطل آن بود که کسی کلاه خود و بهای بدید کند آن بیم باطل بود یا چیزی خود که آن چیز مال بود یا چیزی که آنکس را  
 آنچه جز بیم همین که مری از مری کند میخیزد و یا مانند دی و انگس را آن چیز نیست در ملک این بیم باطل بود و از بهر آنکه بیم معلوم  
 و بیم خود و باطل است حکم بیم باطل آنست که اگر قبض کند ملک شود اما اگر ملک شود و در دست مشتری بر وی ضامن واجب بود و اگر گویند  
 خود که اگر و چیزی که بیم باطل چیزی خرید سو کند کردن نباید و بیم صحیح آنست که مری چیزی خرید بیم درست پیش از قبض ملک  
 شود و بیم فاسد را تا قبض کند ملک نشود و دیگر آنکه اگر سو کند خود که کسی مری و بیم حکم چیزی فروخت بیم فاسد سو کند خود و از بهر آنکه بیم  
 ملک شود اما بیم باطل ملک نشود مسئله اگر مری غلام خرید بیم فاسد و قبض و از او که در این غلام از او شود و اگر بیم باطل خرید و قبض

[illegible]







روانفید اند گفت فرق است که وکیل بفروشن در یک غلام پیش نیست و ضرر این غلام سهل بود اما وکیل بخیران اگر زیادت از قیمت او  
 دارد شاید که بطل این مرید با این غلام کند این موکل را بدین باید که ای شود پیش را بمرم فروشن درست آید و در خریدن بی تفاوت  
 بود میان هر دو سند اما اگر بپوش و محرم میگوشد که در هر دو جایی ضرر است هر موکل را و هر ضرر آید بی خریدن درست بود و بی  
 فروشن مسئله می رود و وکیل کرد که این غلام را بفروشن بره دینار و این غلام را بده دینار و بپوشد وکیل غنیمت دینار فروخت اما بعد  
 از آن موکل بدید و وکیل را گفت هر که دی غلام را گفت فروشن گفت نیکو کردی بعد از آن معلوم شد بنده دینار فروخته است موکل گفت  
 من و انفید اینم بیو درست افتاده است نتواند برانداختن از بهر آنکه چون اول گفت که نیکو کردی این بیو موقوف به اجازت وی بود  
 چون اجازت کرد بیو درست شد چون خواهد که باز بیو کند درست نیاید بستی که نخست بکسیدی که بپند فروختی تا اگر فروشن بودی  
 کردی و اگر بی بی چون تقصیر از وی آید لا بمرم بیو نافذ آمد مسئله می رود و وکیل کرد که این غلام را بفروشن دیگر همین مرد را  
 وکیل کرد که این غلام را از بهر من بخرد و بهر و بهر را بدید که ندانم وکیل گفت من این غلام موکل خود را فروخته و خریدم اما بیو موکل  
 خود بده دینار این وکالت درست نبود با اتفاق از بهر آنکه وکیل را با بیو و دینار و طرف درست نبود از بهر آنکه حقوق بیو  
 را بمرم وکیل است یک شفعه بیو با بیو و بیو شتری بیو مالک بیو ملک بیو فرزند و بیو فرزند و بیو دینار و بیو آن فرزند غلام را  
 از بهر بیو از وکیل طلبد و اگر موکل که خداوند غلام است بهر طلبد از وکیل طلبد و اگر در آن غلام عیب بدید آید بیو وکیل رو کند  
 پس لا بمرم چون حقوق بیو را بمرم آید وکیل از دو طرف درست نبود یک شفعه بخلاف مسئله تمام که اگر مردی بیو و وکیل کرد که دختر فلان  
 کس از جهت من بخواد بصد دینار بکاین پدر و دختر بیو مرد و وکیل کرد که دختر فلان کس بده بصد دینار این وکیل گفت که من بکلمه  
 خود را به موکل خود داده ام کس از دو طرف درست است میان وکیل بیو میان وکیل کس کس بیو چون رسول است و بر رسول  
 همه بیو و بیو کس گفت و از میان بیرون رفت اگر آن مرد زن طلبد کند از وی تواند کرد و اگر آن زن دست میان طلبد کند و بیو  
 از وکیل نتواند طلبد زن لا بمرم در بیو کس یک شفعه از دو طرف روا بود مسئله می رود بیو و وکیل کرد که این غلام  
 را بفروشن بده دینار و وکیل این غلام را فروخت موکل گفت از آن ده دینار و دینار تو بخشیدم این ابرامی بود و بیشتر بده  
 همچنان بود که کوی بهشت دینار فروشن و اگر گفت سه ترا بخشیدم یا چهار یا پنج یا نه دینار و وکیل را گفت تو بخشیدم این بیشتر  
 بیشتر را افتد وکیل نتواند که از مشتری بیو بپوشد اما اگر گفت هر ده دینار تو بخشیدم این پنج بخشیدم و وکیل را افتد پس شتری  
 بیو چه فرق است میان آنکه سیم از آن بیو بخشید که فروخته است آن خط می شود از مشتری بیو بخشید بیو خط می شود و از بهر آنکه اگر  
 هر ده دینار را از مشتری بیو خط کنی همچنان بود که کوی من این غلام تو فروخته بیو بهای بیو بیو را و بیو دینار هر چه از آن قیمت خط  
 کنی همچنان بود که کوی بیو اول بیو فروختی که باقیست مسئله اگر مردی سو کند خود که من امروز بیو نکند مردی سو کند و وکیل  
 کرد که این غلام را بفروشن این وکیل فروخت سو کند خود آید از بهر آنکه گفت که دینار بیو بخشیدم و حقوق را بمرم و وکیل است اما اگر  
 این سو کند خود دیگر را و وکیل کرد که من سو کند خود را که چیزی بیو فروشم وکیل فروخت سو کند خود و بیو سو کند خود را



کند و انبوه و تارنگشده و الداعی باب در بیان سیم میوه مروی میوه خرد بر درخت این درست بود و بان حکیم که وقتی خریدید است که این میوه  
کل است باقی این سیم درست نبود از هر آنکه میوه معدوم است و سیم معدوم را و انبوه اما اگر چنان شده است که میوه از کل بیرون آمده  
سیم را و البود و بان را رسد که گوید برکن و درخت را حالی کن از مشتری گفت مرا زمانه خاجان که این میوه ای باب که مروی زمانه از کل  
این میوه بر درخت کلان شده و سید این سیم فاسد نشود از هر آنکه سیم از خنوخ کلان میشود و باجرم سیم را بود اما اگر چنان است که مروی برکت  
خرید از هر سید گفت مرا است روز زمانه تا چون تیر خود اندازد از این برک با سیم زمانه از کل است این سیم فاسد نشود از هر آنکه بر خنوخ  
برک و سید مروی ای سید برک با سیم فاسد نشود چون از سیم فاسد گوید اما اگر برک وقت خرید با شما اینجا سیم فاسد شود و چه حکم که برک فو  
سید و انبوه از کل سیم فاسد میوه یکبار سیم مروی ای سید من و یکبار سیم فاسد میوه یکبار سیم فاسد میوه یکبار سیم فاسد میوه یکبار سیم فاسد میوه  
برین درخت میوه است و گوید میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
نور و ای سید میوه از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
سیم بود اما اگر بر درخت سیم است بر سیم در نیاید از هر آنکه درخت سیم مروی شود و فیکه بر درخت سیم بود و در فیکه میوه بود و درخت سیم  
زین نشود و میوه سیم درخت سیم بر سیم در نیاید از هر آنکه درخت سیم مروی شود و فیکه بر درخت سیم بود و در فیکه میوه بود و درخت سیم  
سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
سیر بر کرده است سیم زین شود و سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
و که حاجت نیاید اما گشت مروی و انبوه و از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
انبوه اما اگر سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
چون که سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
بر درخت سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
اگر درخت سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
خود درخت و اگر سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
و سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
مکروه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
سیر میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
مروی خانه فروخت و اگر مروی سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه  
مسئله مروی خانه فروخت و اگر مروی سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه سیم از کل سیم فاسد میوه

[illegible]







[illegible]

بستان از ادبانی اروراد کن بعضی مشایخ فتوی بر قول داود است مسئله مردی کتابی خرید و در کتاب خطا است و در اختیار بود و خواست  
 حال بگوید خواهد کرد و اگر مشتری میگوید بچشم من میگویم نقصان نه نقصان تواند خواستن از نهاده که شریعت و در اولایت رد داده است نادر  
 کند یا رضاده و یا غیر شریعت میکند لاجرم نقصان تواند خواستن اکنون چون نقصان نمیتواند خواستن رد تواند کرد و بی رد نیز تواند  
 از آنکه چون گفت من این را نگاه میدارم رضاده او نتواند رد کردن و الله اعلم مسئله مردی هم کس را خرید این کس را از عیق بیرون آورد  
 رد کند و باز بگوید مسئله مردی بند خرید که بندوی نگیرد عیب بود یا نه بگویم زاده هند است یا زاده همین ولایت اگر زاده همین ولایت است  
 عیب نبود و اگر زاده هندستان است عیب بود و اگر غلام ترکی خریدی ترکی نمیداند با اتفاق عیب بود از نهاده که زبانی ترکی مرغوب است  
 همچنان بود کوی در وی عیب است مسئله مردی حاشه خرید بایم گفت این جامه عیب است این را بشوی گفت مشتری را اختیار است بگوید  
 شود و بگوید و خواهد کرد از نهاده که شستن در جامه نقصان جامه است چون نقصان بود ضرر بود و در حق مشتری چون ضرر بود لاجرم  
 حق رد بود و کتاب استبرایا در الشن که استبرایا داشتن بیکران واجب است اگر با بوزن یا با دینار نهند و اگر با بوزن یا با دینار نهند  
 نه بینه صحبت با ایشان حرام بود و همچنین که صحبت حرام بود و دانی وی نیز حرام بود از نهاده که بجا میبرد علی السلام و سیم چنین مرد  
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من العابدین و لا اله الا انت سبحانک انی کنت من العابدین و لا اله الا انت سبحانک انی کنت من العابدین  
 حصین بنید از نهاده که حدیث و بکر آمده است از سید علی السلام من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یشتی فی شئ من شئ الا ان یتجر به  
 ایمان آورد بخدای عزوجل و بر وی قیامت بروی باد که گفت کسی را آت بده پس حکم این دو حدیث و علی کردن حرام بود هر چه وقت  
 مردی کسی در ملک در ادب خواه سبب خریدن خواه سبب میراث شد و خواه بختیدن درین بر سه صورت استبراء واجب بود از  
 بهر آنکه استبراء وقتی واجب شود که ملک نوتن شود در حضور ملک نوتن شده است مسئله مردی از مردی که کثیر خرید بگوید قبول او  
 ابو حنیفه و هم استبراء واجب بود بر قول ابو یوسف رحمه الله استبراء واجب نبود و حجت وی اینست که استبراء از جهت فراغ است  
 و در بکر فراغ هم بود لاجرم استبراء واجب نیامد حجت ایشان اینست که میگوید استبراء از جهت ملک نوتن است و ملک نوتن  
 یا فتم تبس استبراء واجب بود مسئله مردی از زنی که کثیر خرید بگوید قبول او حنیفه و هم استبراء واجب بود بر قول  
 ابو یوسف رحمه الله واجب نبود از نهاده که همان معنی لغت که با و کردیم مسئله مردی کثیر خود را کرد و بزرگی و مدتی در دست آورد  
 بود بعد از آن از کرد و بیرون آید بر مولی استبراء واجب نبود یا کثیر کی مردی اجاره نماید از مدتی اجاره برسد کثیر کی خانه خوا  
 یازد بهر آنکه استبراء واجب نبود از نهاده که ملک بی بیرون گرفته است در هر دو صورت چون ملک بی بیرون گرفته است استبراء واجب نبود  
 مسئله مردی که کثیر کی را عیب کرد بعد از آن خواه این کثیر کی را بستاند بگوید استبراء واجب بود از نهاده که از ملک بی بیرون گرفته است هر چند که با و  
 عیب خود کرده است اما دخول حرام بود و اگر نرفتند از دست نبود از نهاده که از ملک بی بیرون گرفته است اما اگر عیب این کثیر کی را  
 مردی از زنی که کثیر کی را عیب کرد دخول او در خانه این کثیر کی را بستاند بگوید استبراء واجب نبود یا بی بیرون گرفته است یا بی بیرون  
 دخول آورده بود بگویم که اینست که این کثیر کی را وی عیب کرده است یا بی بیرون گرفته است که وی عیب کرده است دخول او در خانه این کثیر کی را بستاند



[illegible]



هلاک شود از بهر آنکه چون بامردی داد همچنان شود که دی وکیل کمرستی حکم وکیل همچون موکل بود مسئله مردی اخربانی خریدار کرد  
 و بهداد داد و گفت هر که بیاید و انگشت چنین بپزند این کاله را بوی ده تا ببارد و باکفت انگشت ترا بگوید و باکفت نکوبد که من احمد نامم  
 نام بوی ده مردی اندوهمین نشانی آورد این مرد این اخربانی را داد و در راه هلاک شد گفت از بهر آنکه هلاک شود از مشتری بی از  
 بهر آنکه شاید که دی همچین گفته بود از آن بوی دیگر کشید دی آنده کاله بدردی برود تا جرم در دست نیاید و جواب دیگر انگشت که  
 لفظ هر که بیاید که مسئله است محمول بود از بهر آنکه سمیرا فرزند خواهرش الدین الایمه لای بوی رحمت الله بگوید هر که بیاید و انگشت  
 نوکیر بوی ده چون بایوی داد باید که از مشتری هلاک شود و دلیل برین مسئله است که سطلانی از راه میره میخواهد تا بهتری رود  
 گفت هر که از راه مرا سیراه بنگران شهر رود و بر چندین مال بدیم یکی اندکس معین شود و اجازت دست آید تا بخیر نیاید که دست آید اصم  
 است که درست بود فتوی برین قول مسئله مردی اخربانی خرید و بهای داد و بعد از آن با بهر میگوید بیاید کاله خویش را بیکه گفت بود  
 باید بپردازد از دو و باقیش اندازد از نیت یا در آتش انداخت این هلاک شدن بیش از مشتری است از بهر آنکه بامردیت با ستملاک و نامر با ستملاک  
 قبض بود و آن با بهر و بوی بود و قبض مسئله مردی از مردی صد من گندم خرید و با بهر آسیابان بود و بوم داشت که جهان گندم  
 را که بمن بچ کردی از دکن در برین فرست ایچو دارد کرد و هلاک شد از مشتری هلاک شد از بهر آنکه وی اندک کرد و دارد کرد و ایچو دارد کرد  
 قبض بود مسئله مردی جامه که بایس خرید از مردی جهان مرد فروخته شده درزی بود گفت این که بایس را که بمن فروختی مرا بایس بود  
 و دست هلاک شد این جامه از دست وی از مشتری هلاک شود از بهر آنکه بریدن جامه نقصان کرد دست و امر کردن نقصان قبض کرد  
 بود مسئله مردی که بایس خرید و بهای داد و با بهر کاله فروخته و گفت این که بایس که بمن فروختی شوی بامردی از مردی فرو  
 خرید باید کاله فروخته و گفتش که ایچو مرا اصدات کرد هلاک شد از فروخته شده هلاک شود از خریدنده فی از بهر آنکه اینجا و جیم جزئی نقصان بدید باید  
 و تسلیم است مشتری بچای تسلیم بود هر صبع که هلاک شود قبض از بایم هلاک شود از مشتری فی مسئله مردی اخربانی فروخت بامردی  
 گفت باش تا من بایم در برابرم و بریم بایم گفت یکم و ستر زده مشتری این اخربان برود و از نیت بد باید تواند که اخربانی را از وی شاید  
 گفت تواند که باز بماند از بهر آنکه خود داده است و بر از وی مطالبه نماید اخربانی مسئله مردی عاریت خواست از مردی خانه خویش را  
 خر خوش آمدن رخاوند خرد و گفت این خرابی فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده بود از فروخته شده هلاک شده بود از خریدنده مسئله  
 مردی خری بامردی امانت نهادن امانت دارد این خر خوش آمدن خر را خرید تا باز آمدن خر هلاک شده بود بامردی خری بجایه کرد  
 و خر برود و باز آمدن خر را خرید تا باز بماند برفت این خر هلاک شده بود از بایم هلاک شود از مشتری فی مسئله مردی برود و با خری بخیرد و بایم  
 چشمان شده اند که مرا نمی باید من بخیرد تو بر من فروختی بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده بود از خریدنده فی این چهار مسئله از بهر آنکه  
 انقبض اولی برونی مضمون است از بهر آنکه عاریت که در دست عاریت گیرنده بود هلاک شود بر خواندن واجب شود و انقبضا که پیش ازین کرده است  
 از قبض بیهم نیابت ندارد و نمی شود که پیش از قبض هلاک شده بود و چهار مسئله دیگر است که از خریدنده هلاک میشود و یکی از آنکه مردی بر  
 غصه کند و بعد از آن ایشان شد خرابان جهان ماند و از مالک خرید پیش از آنکه بخیرد نفی تاخر هلاک شده بود از خریدنده هلاک شود و بامردی خری خرید

برنج ناسود و برود و با نماند و باز آمد و بر سر دست خیزد تا باز آمد بخانه فرحلاک شده بود از خورنده هلاک شود و دیگر مردی مردی بر روی کوه کرد  
 و کرد و او در هر چندین هزار و ده و خیزد تا باز آمد آن فرحلاک شده بود از خورنده هلاک شود و دیگر مردی آمد بر روی و گفت این خورنده این  
 میگوینی گفت پسندین گفت خوش آن هر گیمم بر من این خورنده خورشید بر دوشش آمدش و آن خورنده تا باز رفت فرحلاک شده بود درین چهار  
 مسدود خورنده هلاک شود و از بهر آنکه پیش از خورین ضحاح وی بود و دست لاجرم از خورنده هلاک شود و از خورنده مسدود مردی از مردی  
 چیزی خرید بایم آن خورنده را پیش خورنده نهاد در میان آن چیز هلاک شد از خورنده هلاک شود و از خورنده مسدود مگر که اگر پیش مشتری چنان  
 نهاد و بود که می زن قدم بر دوشش تواند برداشتن آن از مشتری هلاک شود و از بهر آنکه خورنده است و هر چه بخورد بود و تسلیم بود و مسدود مردی  
 از مردی در دوش خورنده را از آن بجام آورد که باین جامه اندر کن بجام اندر کرد آن بجام شکست و در دوش ما بر بخت از بایم هلاک شود و با خورنده  
 اگر دوش معین بود که کوی من این دوش میخرم تا از مشتری هلاک شود اما اگر بچنان است که دوش معین نیست آنجا وی اندر کرد  
 مشتری دیگر و بعضی نبود این جای بود که مشتری غائب است اما اگر مشتری چنان جای حاضر است برگشتند و پیش می تسلیم مشتری  
 بعد از آن هلاک شد و از مشتری هلاک شود و باب در میان فضولی مسئله مردی علام یکی از دوش رفتی از آن سولی این بیست و نه  
 بود و اجازت سولی اگر خواج اجازت کند درست بود و اگر بی براند اخذ شود و این مذهب علام است و بر قول شافعی هر اصداد  
 نبود مسئله اگر مردی علام یکی از دوش رفتی از آنکه سولی خیر باقی آن فضولی رجوع کرد با قاق آن رجوع درست آید از بهر آنکه در باب  
 بیست و نه حق رجوع فضولی است و از سیده مگر نیز فرق است میان آنستند و آنستند که مردی فضولی مردی از آن خواست پیش از آنکه خورنده  
 رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از بهر آنکه در باب پنج حقوق رجوع فضولی نیست چون حقوق رجوع بوی نبود رجوع نیز اند  
 درست نبود مسئله مردی علام مردی را به فضولی بکنی از دوش فضولی وفات یافت بعد از آن خواج علام خبر یافت گفت من این ام  
 را اجازت کردم اجازت درست نبود از بهر آنکه آن مشتری گوید من از تو چیزی نخورده ام چون از وی نخورده بود و نتواند که از وی استیفاء  
 حقوق رجوع فضولی است چون فضولی غایب بود و درین باب با صلی است باید درین دهان که در باب بیست و نه فضولی چهار چیز باید که بر  
 جای بود اجازت در آن عمل کند یکی آنست که باید فضولی رجوعی بود و دوام آنکه مشتری باید که رجوعی بود از بهر آنکه اگر مشتری رجوعی  
 نبود با رجوع موقوف بود و اجازت با رجوع در وقتی افتد که مشتری غایب بود و سیوم آنکه باید که رجوعی بود از بهر آنکه اگر رجوعی هلاک شده بود  
 از بهر آنکه درست می شود که با رجوع اجازت میکند اکنون میم هلاک شده بود و پس اگر اجازت کند مسدودم را اجازت کرده بود و رجوع معبودم  
 که دایمست چهارم آنکه اند و اندک باید که رجوعی بود که چون وی نماند رجوع براند خیزد و مسئله مردی را علامی است یکی آنکه این علام  
 را من زودش بده دینار را بگفت از بازنده دینار که میفرودم مشتری گویند خور که اگر من این علام را امروز بده دینار زودش دینار  
 جلد حق خواج علام نیز سو کند خور که اگر من بده دینار بفرودم بنده از او میگویند که سو کند بگردن هر دو دینار چه کند گفت باید که  
 مردی فضولی را که مشتری که علام مخلص را من بده دینار زودش فضولی گفت که بفرودم این سو کند خورنده گفت من نیز فرودم  
 با رجوع میگوید که من رضا نمیدهم گفتای این را سو کند فرود آید و بی آنرا از بهر آنکه هر چه از حقیقت خریدن عاجز باشیم رجوع است و ما فکندیم

پنج موه و شش دین را که اگر خواججه بگوید که اجازت کردم و دست آمد و لیل آنکه اگر این فصول سوخته خود بود که میسر و خیری نبرد و ششم  
 غلام بر پنج فصولی فروخته سوخته کردن آید از هر که حقوق را به دست باب و دیوان عیسی علیه السلام و نیزه خردا می آید بنده را پیش از آنکه  
 قبض کردی است این بنده بریده شد از اجزای حال بیرون بنده تا به بلایع برید یا شستری برید یا اجنبی بید یا بنده خود برید یا سها و خری یا در اند  
 و بریده شد اما اگر بلایع برید یا شستری اختیار کرده بود و خواهد بچنان داد و دارد و خواهد و خواهد بوی رو کند اما اگر شستری خود برید یا سها و خری  
 قبض شود و لا حرم و یا ویر اختیار نمود و وجه بهای بروی لا حرم شود اما اگر بکانه برید یا شستری اختیار نمود و خواهد بپاد و و نیمه قیمت از اجنبی  
 طلب کند و خواهد به روانه روانه و دیوان نیمه قیمت یا اجنبی باز نگردد اما اگر سماوی بریده شد یا بنده خود برید یا سها و خری یا در اند  
 روانه و و نیمه قیمت دهد و خواهد و رو کند و بنده از دست اند اما اگر شستری از قبض این بنده و دست این بنده شسته شد یا نیز از اجزای حال بیرون  
 بود اما اگر بلایع کشته بهی باطل شود و اگر شستری کشت بهای تمام بروی لازم آید و اگر اجنبی کشت ویر اختیار بود و خواهد بهی را روانه داد  
 و بهای به بلایع دهد و قیمت بنده از اجنبی بپاد و اگر خواهد بهی روانه آید و تا به بلایع از اجنبی بپاد اما اگر بنده خود کشت را خود را و یا فصول  
 سماوی کشته شد یا سها و خری در دست بنده و بنده شود از هر که کشت کردیم چه چنانکه فروخته بود عاجز است اما اگر دست و پا برید و شسته شد  
 القرض کنی بلایع و دیگر شستری برید یا سها و خری بود یا نخست بلایع برید یا شستری یا سها و خری برید یا بنده بلایع بعد از آن که شستری  
 یا بنده اگر نخست شستری است برید یا بنده بلایع یا سها و خری را اختیار بود و اگر غلام را اختیار کند چهار و الکی و نیمه بهای بروی لازم آید  
 نیمه بهای بریدن و سها و خری اما با جاندا بنده و سها و خری بلایع بای برید و الکی نیمه بهای بنده و الکی نیمه دیگر واجب آید اما اگر بنده مرد و یا سها و خری  
 شستری واجب آید که به چهار نیز از هر دست و چهار دیگر ماند و شستری بلایع بود بریدن بای و و نیمه دیگر ماند و یا بنده نیمه دیگر نیمه سها و خری  
 دی مرده است یا نیمه دی لا حرم و یکی شستری و نیمه یکی شستری که کفیم که هست نیمه سها و خری نیمه دیگر واجب آید اما اگر نخست  
 بلایع برید یا شستری بای اکنون مرد ویر اختیار بنده از هر که نخست بلایع برید بنده را معیوب کرد چون شستری بای بریدن عیب رضا  
 داد و لا حرم مرد ویر اختیار بنده اکنون چه واجب آید گفتا نیمه بهای بنده و نیمه بهای واجب آید از هر که چون بلایع دست برید  
 نیمه بهای افتاد و چون شستری بای برید نیمه بهای دیگر بروی که شستری است واجب آید علیه السلام بدانکه قبضه با برود و نیست یکی قبضه تحقیق  
 و دیگر قبضه حکمی اما قبضه تحقیقی است که بنده خرید قبضه کرد ویر از او یا کردی نهاد و یا اجازت نهاد یا نکات کرد یا بد کرد یا  
 یکی را داد اما اگر بد کردی فروخته قبض بنده و اگر نکاح کرده داد و او را بد از هر که این بهی بود و وجه فرق است میان عقد صحیح  
 نکاح که یکی رواست و یکی نارواست از هر که عقد صحیح را با خرفساد یا بدید آید لا حرم با دل روا بود اکنون فساد است  
 اگر ایشان با خرفساد عقد را فسخ کنند عقد و مبنایه شود و بد از هر که نکاح را فسخ کردن ایشان تباه نشود و اگر یکی غیر  
 خرید و سرنی داد پیش از قبض این زنی داد و وی قبض شود یا نه بگویم که این شوی با وی دخول کرده بود یا نه  
 اگر دخول کرده بود با اتفاق قبض شود از هر که دخول شدی بهی هم دخول شستری است اما اگر شوی با وی دخول نکرد  
 بود و روی قیاس است و سخنان و قیاس است که انصاف کردن اندر نکاح یا بد که قبض شود همچون که کردی نهاد



[illegible]

براجی و دو تیر بر باج واجب آید و تیر از هر خم هم سه تن لیکن مشتری چهار تیر بیاورد و دو و هفت تیر قیمت بدهد باجی بدو را از هر یک  
 حیانت کننده است مسئله بدهد است و معین و تن در این بدهد را بر وی فروخته پیش از آنکه فصل کردی کی باج دست بدهد را بر وی  
 باج دیگر بای این بدهد را بر مشتری آید و کی چشم وی بر کند این جز احتساب است که در بدهد و روی مشتری چه واجب آید و از هر یک  
 شود و باری بدان که بر غصنوی از ان این بدهد مشترک است میان هر دو و شریک هر جانی که از ایشان بدید باید به حق ایشان بود  
 و بکن ان اندازه که حصه و دست از وی افتد لاجرم در حق حصه شریک همان بروی واجب آید کی باج دست بر دیم به یک شریک  
 ان باج دیگر بای برید از ان نیمه دیگر که شد و چون ان مشتری چشم بر کند از ان باقی نیمه که شد از هر یک که اندامی را از ان اندامها  
 نیمه تن است حکم اگر خواهی که این حساب بیرون گیری و بر اینست تیر باید نهادن چهار تیر از هر دست بیفتی و دو تیر از  
 کی بای و یک تیر از هر چشم که با ما بدی تیر لیکن بر سه است باید چه حیانت کنندگان سه تن اند یک بر اصل را و دو سه تن تا  
 بست و چهار که دو و دو و از هر دست بیفتی و شش از هر بای و سه از هر چشم که با ما بدی تیر دیگر بیکن هر کسی را یکی کی ان نیمه  
 بر خم بر سه مرده است اکنون نصیب باج اول و دوازده تیر بود و ان تیر سرایت میزده شود و نصیب باج دوم شش تیر بود  
 یکی تیر سرایت هفت تیر شود و نصیب مشتری سه تیر و یک تیر سرایت چهار تیر شود و سیزده و هفت بست تیر بود و چهار و یک که  
 وی بست و چهار تیر شود و سیزده و هفت بست بود و چهار و یک که بست و چهار که دو و لیکن بر باج حکم حیانت خویش بخور  
 نیمه مالک آید و بکن نیمه اجنی لاجرم بکن ان نیمه که اجنی آید واجب آید که به مشتری و هفت اکنون از سیزده باج اول نیمه بیفتد  
 نه و همان شش و هفت باج دوم نیمه بر مشتری نه و نیم در حساب که افتد اکنون آنکه اصل مال است اگر ابر در ضعف  
 کن چون ضعف کنی و چندان شود یعنی چهل و هشت از دست نیمه بیفتن و همان بست و چهار و نیمه دیگر از ان باقی بیفتد  
 از هر بای و همان دوازده و نیمه دیگر از باقی بیفتن از هر چشم همان شش و ما شش دیگر میان بر سه راست آید هر کسی را  
 اکنون باج اول را بست و چهار تیر حیانت بود و تیر سرایت بست و شش کرد و باج دوم را دوازده و تیر حیانت  
 بود و تیر سرایت چهار که دو و شش بر انش تیر حیانت بود و دو و تیر سرایت و هشت تیر کرد و و هفت و بی چهل و هشت بود  
 اکنون از بست و شش باج اول نیمه بر مشتری نه و همان سیزده تیر که وی در حق نیمه اجنی و یک نیمه از چهار و باج دوم  
 بر مشتری نه و همان هفت که وی در حق ان نیمه اجنی بست سیزده و هفت بست بود و شش مشتری بست و هشت بود از هر یک  
 تیر بست تیر شد و هشت مشتری واجب شود اکنون این بست و هشت تیر چندان و بد و چندان شش و پنج و مالک شش  
 باج اول و بد و دوشن و چهار که شش بیاورد و بد و شش چهل و هشت شش بود از هر یک شش با شش چهل و هشت بود کی شش  
 شش بود باج اول بد و دوشن و پنج که شش نیمه بود باج دوم و بد اکنون چنانکه نیمه تیران سید دوازده تیر مان سر که گناه از هر یک که این بدهد  
 مشتری بود میان این دو و یک که شش نیمه نصیب کی بست و چهار بود چون باج اول و دست نیمه تیر نصیب و یک که شش از هر یک که این  
 بست چهار سیزده بر دوازده اند بدان که نیمه که یازده تیر بر آید و چون باج دوم بای که هفت تیر نصیب کی شود و شش بست چنان بست چهار

تا هر کسی بخواهد برسد اکنون که هست تیر با نازده و او بخیزد باز کرد و چه حیثیت دی است تیر است است تیر ایشان باز کرد و هست  
 تیر با نازده و هم سیزده و با نازده اول از نازده که ایشان حیثیت بخت نمیکند ملک بودند و بخت نمیکند اجنبی چون از حیثیت بر کسی نمیکند باز کرد و تیر  
 نمیکند و دیگر از ایشان واجب است که از نازده اصل نیست که هر کسی را در ملک خویش نصیب برسد لیکن در ملک غیر نصیب نرسد لیکن این است  
 تیر ایشان نصیب بخواهد کند بی اینها هر کفتم که ایشان در نازده یا خویش اجنبی اند و مشتری با جویی نصیب باز کرد و بی اکنون نگاه کنم  
 که اگر نصیب ندهد یا با بر است بخواهد است و اگر نصیب ندهد و دو جبهه با بر است بر تیر با نازده و تیر شود و از سیزده و تیر با نازده اول است  
 و شش تیر شود و این نصیب بر نازده دوم چهارده تیر کرد و در مشتری همچون باید شود کرد و اکنون هر یک که سود و آنها احتلال بود با نازده  
 و در با نازده اصل نیست که هر سودی هر روز حاصل آید بخت چری که همان آن بود و با نازده باشد پس این شود و آن بود صد کند و هر  
 سودی که هر روز حاصل آید بخت چری که همان آن بودی واجب است که با نازده سود و بر احتلال طلب باشد بخت کم که در سود مادی که در  
 با نازده نصیب است در نازده نصیب چند است و هر سودی که قبل از نصیب حاصل آمده است بخت نصیب است اکنون هر سودی که سبب جنایت قبل از نصیب  
 است هر سودی که سبب جنایت است قبل از نصیب است حاصل آید از سیزده و نازده بر نازده اول و از نازده تیر صد کرد و در یک تیر هر روز احتلال طلب  
 و از نازده تیر با نازده تیر صد کند و در یک تیر هر روز احتلال بود و در نازده تیر صد کرد و در نازده تیر صد کند و در نازده تیر صد کند و در نازده تیر صد کند  
 مشتری آمدی این نازده بریدن هر صاحب است که در نازده هر روز بر کسی که واجب است بریدن دست از نازده تیر صد کند و در نازده تیر صد کند و در نازده تیر صد کند  
 نازده اصل این نازده بریدن هر صاحب است که در نازده هر روز بر کسی که واجب است بریدن دست از نازده تیر صد کند و در نازده تیر صد کند و در نازده تیر صد کند  
 بون نازده شش این نازده و از نازده بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 تیر که است با این نازده با نازده و هر کسی در حق این حیثیت نمیکند ملک نازده و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 همان واجب شود اکنون این نازده که با نازده و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 چهار تیر داده اند و هر که نصیب است و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 دی است چون از این است و چهار تیر با نازده نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 نازده تیر از نازده نازده نصیب است چون از این است و چهار تیر با نازده نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 بخت خویش برسد الا که نازده که است و چهار تیر با نازده نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 نازده بر نازده تیر آید دست چپ نازده با نازده است بخلاف نازده که از نازده نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 چه اگر بود دست یکبار بر نازده دست راست و با نازده است یک نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 شش کرد و بروی چه واجب است که نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 روه و باقی بر نازده تیر واجب است که نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود  
 را در حال بخیزد نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود و نازده که است و چهار بود

بروی مانده است بدو نیمه کن نیمه برشته می نه و نیمه بر بایج را با بالند و چاه درم شود و دست بر چهار صد و چاه درم کنون چه فرق است میان  
 انگاری چوب بر نه و میان انگاری بانی راست بهر کف از بهر انگاری این حمایت کردی که وی کرد و جمل منقضا از وی زایل شد و پس بر انگاری اگر  
 مردی هر کف از دست سو کند را بنده از او کرد که بر دو دست وی و یا هر دو بای وی بریده بود از کفاره سو کند نیابت ندارد اما اگر بنده از او  
 کرد که دست راست وی بریده بود و بای چوب کنون از او کرد از کفارت نیابت دارد و باندای که بدین جناسها منقضا را باین جمل شود بدینی  
 که گفتیم که وقتی آمد میان دست راست و بای چوب و اندام بال صواب باب الصرب بدو دست که بیج صرف را از باز و فروختن دست  
 و در وی زیادتی را بود است و بیج صرف است که دست بدست بود و قضی تسلیم در مجلس بود تا این بیج را و او مسئله مردی در درم فقره  
 فقره میداد و یکی بنابر زرتست بنده از او بود و چون بر دو دست بدست بود از بهر آنکه بر دو یکدگر خلاصت جمل اند و هر چه خلاصت جمل بود و هر یک  
 فروختن را و او چون دست بدست بود و از او دوم ایشان بر دو معین شده اند و هر یک را انگاری با فقره بود که یکی از این بیج شود اما اگر مردی یکدگر  
 و درم داد و دو دینار از نقصان گرفت گفتار او بود از بهر آنکه یکدگر یا هر یک را بر می شود و درم بدان یکدگر یا هر یک را بر می شود اما اگر  
 یکدگر یا از نرسه میداد و یکدگر یا هر یک را می بستند با نقصان حرام بود این بیج از بهر آنکه بر او بانوی از بهر آنکه بنابر علی السلام فرمود  
 بچه کافر و یا کافر یا کفری از یکدگر بدو یکی است مسئله مردی را افتاب است فقره یکصد درم سنگ فقره بوزن این بار بر می خورد و سنگ بدست نیاید  
 میخورد و او بدین بیج از بهر آنکه خلاصت جمل بود اما اگر برین افتاب نفاعت با کرده اند و صورتها ساخته اند بسبب از صورت صد و چاه  
 درم میخورد حرام بود از بهر آنکه این عمل را از نرسه نیست اعتبار است آن فقره چون جمل اند زیادتی در وی را و او بود حرام را و انور  
 مسئله مردی را دست بر چن است رده است درم سنگ که بر چن است میداد و دست و چن درم سنگ فقره نازده سیصد و از او بانو از بهر آنکه گفتیم  
 هر چه جمل بود زیادتی در وی را و او بود و بر او حرام بود بدین سبب را و بانو مسئله مردی یکدگر یا از نرسه داد و صرف را و صرف را گفت  
 فردا یا تا روز جمعه این بیج را و بانو از بهر آنکه این بیج همچون بیج صرف بود از بهر آنکه در هر حال نیابت از فقره بیج صرف شود و بیج صرف  
 را دست بدست باید در مجلس تا بیج را و او چون دست بدست بود و بانو تا اگر مردی یکدگر یا از نرسه را و بانو از بهر آنکه بیج چاه درم داد و او در  
 بیج چاه بود صرف گفت فردا یا تا یکدگر یا از نرسه روز جمعه روز و یکدگر این بیج شصت شد با بیج درم شد یکدگر یا از نرسه تا بیج اسیم آید که داده است  
 از بهر آنکه چون بیج درست نیاید این بیج در دست صرف با نیابت بود و خداوند بیج تواند گفتن که شصت شده است دوه درم و یکدگر یا از نرسه  
 تا بیج در شود باید که باین چاه درم صرف سنگی بوی فروشد این سنگ را بوی تسلیم کند بعد از آن همین سنگ را یکدگر یا از نرسه را و بانو از بهر آنکه بیج را و  
 بود و اندام کتاب را باین باید دانست که اگر کردن را و است هم سخن قرآن و هم بر بنابر معنی الله علیه و سلم و هم با جماع است اما  
 اما نص قرآن تقدیر و کاتبان قرآن مقبوضه یعنی نزد امری خبری درم و او کوهانی باید و کسی نمی باید که خبری بنویسد باید که خبری  
 کرد کند اگر و بانو از بهر آنکه خدا تعالی فرمود وی و دیگر آنکه بنابر معنی الله علیه و سلم نده خود را بجمودی بچهارم جو کرد و کفر و کفر از او  
 بنویس با بنابر معنی الله علیه و سلم کردی و اجماع امت است که مجلس این را از سنگ نیست کی مخفی می کرد و در نشاء کرد و از او که کار  
 دارد که اگر بکار دارد خاص شود و بر بعد از آن ملک کند همان برگرد و او مسئله مردی قالی یا مخفی مردی کرد که در کتب این

[illegible]



خود را فروخت این شهر را بدو و دیگر آنکه بخوران بود که تصرفات وی درست نبود اما اگر چنانست که علام را تو توری داد و سیارگانای کردن بجله  
تصرفات وی درست آمد که از ان بازگانی کند اما اگر غلام مادیون بود تجارت بدستوری خواهد بود و سیارگانای خواهد بود و از بهر آنکه در ان صورت  
نداشت مسئله اگر علمای بدستوری خواهد بازگانی کرده و خام برآورده از خواهد چنانچه تواند شدند تا ان ساعت که از او نشود اما اگر بدستوری  
خواهد بازگانی کند و دین برآورده خواهد دیگرند که سیارگایده و با ویرانجا و بفرودم و زر خود بگیرم اگر نماند سید را بدین مادیون کرد  
اگر نماند سید بود که و اند خردین و فروختن درست بود اما اگر مایل خورد بود که ندانند خردین و فروختن درست نبود اصلا اگر نماند  
مال کسی را پاک کند بر او و بر پدری بود تا وان بر نماند سید بود اگر حالی مال بود نماند سید را از مال نماند سید ستانده و اگر مال نبود بماند  
نماند سید شود و کسب کند و بدین مسئله اگر نماند سید افرا کرد که مرامی و ادنی است بفلان کس این افرا دی درست نبود که ج تصرفات نماند  
درست نیست مسئله اگر مردی غلام خورد ادید که در بازار با خرید و فروخت میکند و بخت غلام مادیون شود ان خاموش بودن رضا بود اما  
اگر چنانچه قاضی یا سلطان دید غلام خود را که بر هم میکرد و خاموش کرد و ادان شود از بهر آنکه ایشان را مهابت بود که ایشان در بازار با سخن بگویند  
خاموش ایشان رضا نبود تا فرق بود میان عام و میان قاضی یعنی قاضی سلطان باب عاریت و ضمان مردی مردی اجری عاریت  
داد اگر ان عاریت از دست عاریت گرفته هلاک شود مردی تا وان خورد چون تقصیر کرده بود در حفظ مسئله مردی از مردی عاریت  
خواست تا زین را شکند این شش در زین شکست تا وزن داشت و بانه بگیرم که زین رنگا که بود کما ج چنانچه که مبتنی این شش را در زین  
کارند از تا وان داشت و اما اگر صالح بود تا وان داشت و مسئله مردی کاوی عاریت خواست تا بخت بر بندن ان کا و در وقت کار ان  
هلاک شد اگر ان بین صالح است بر کا و بستن تا وان داشت و اما اگر کما ج نبود تا وان داشت و مسئله مردی ششی عاریت خواست تا کل کند  
خاندن گفت که تمام شود بر انی تمام شد مردی نیاز و هلاک شد این شش تا وان داشت و یا نه میگوید اگر سامان بیرون بود اما  
تقصیر کرد و بند تا وان داشت و اما اگر سامان بود که روز و ریچه بود یا راه دور بود تا وان واجب بود از بهر آنکه آن از وی نقص نیست  
مسئله مردی از مردی اجری عاریت خواست خاندن کار گفت که چون تمام شود بر انی عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد از ان در  
دست وی هلاک شد تا وان واجب شد از بهر آنکه چون مطلق عاریت خواست هر چند که وی در خانه خویش نهاد و عاریت بیرون خورد  
لاجرم ضمان نبود مسئله مردی از مردی ششی عاریت خواست تا کل کند کل کردن تمام کرد چه سیه گفت که مراد من نیزگی باره کل کنم و دست  
و دم هلاک شد تا وان داشت و از بهر آنکه تقاضا نکند میان کل کردن وی و میان کل کردن دیگری مسئله مردی تیری خواست از مردی تانیر  
بشکند و نیز شکست همسایه گفت مراده تانیر نیز شکست همسایه داد نیز شکست در دست و دم تا وان داشت و وجه فرق است میان  
تیشی و میان تیری گفتا فرق است که در نیز شکست در دست و دم تا وان داشت و در کل نیز شکست بود و یکی است و یکی چهار تیر بند  
و یکی مردی چهار تیر بند لاجرم بدین سبب ضمانت شود یا در کل تفاوت نبود و در میان شش و تیر مسئله مردی از مردی ششی عاریت خواست خاندن  
گفت که از بهر آنکه کسی تیر بند وی کل کرد و تمام کرد همسایه گفت بچن ه تانیر نیز کل کرد و اما هلاک شد تا وان داشت و یا نه میگوید اگر سامان  
بیرون است بود آج هم نیز میان کا کند یا از ان خواسته بود و دم نیز میان کا کرده بود تا وان داشت و اما نه میگوید اگر سامان بیرون بود که

تقاضا کند میان این و میان آن تاوان را در خود مسئله مردی خری عاریت خواست خاوند کلاه گفت تا کسی آن چیز را از تو نگیرد  
 گفت اگر از کسی ستانم تاوان هم برون یاوردن یاوران کار با خود کسی بستاند مردی تاوان واجب نیاید از بهر آنکه شریعت  
 بروی تاوان نهاده است چون قصیر نگه داشته است اما ایشان بغیر شریعت میکنند لاجرم تاوان نباید مسئله مردی عاریت خری گرفت از  
 مردی که صدق کند با سایر مردم حال ویران کرده بود عسایه گفت من چه تا صدق کند خویش هم بوی تاوان خرابی شد بروی تاوان  
 از بهر آنکه خاوند صدق کند رضا داده است تفاوت نگذارد میان صدق کند و میان صدق کند عسایه دیگر اما اگر این دوم با سببی در  
 بوده تاوان را در خود خاوند آن در تر از رضا نداده است اما اگر این عاریت گیرنده دوم صدق کند و باریک تاوان شود و بر قول بعضی  
 از بهر آنکه چون پیشتر بود و پسوی خریست کرده و کند کمتر کرد و لاجرم چون باریک کرد و بربط شد تاوان واجب آید بعضی گفته اند شایسته  
 نبود میان خود کند لاجرم تاوان واجب نیست مسئله مردی خری عاریت خواست که صدق کند با سبب صدق کند باریک کرد و خرابی شد باریک  
 باریک و ضامن شود از بهر آنکه خرابی کرده برون و بیکه برون می باشد بود لاجرم ضامن شود مسئله اگر خری عاریت گرفت که صدق کند با سبب  
 صدق کند این باریک خرابی شد ضامن شود از بهر آنکه این باریک خرابی می کند و خاوند آن رضا نداده است مسئله مردی خری عاریت  
 خواست که خود بری شایسته تر از شایسته تر باشد ضامن شود از بهر آنکه در بخشش زن امر و تفاوت کند و بر او برون می شود و لاجرم ضامن  
 مسئله مردی خری عاریت خواست و خرابی باز آورد خاوند را نیافت و خرابی را اندر انداخت و بخت کرد کسی که و بر تو را گاه کشاده و بر تاوان و در  
 نشود فرق است میان مسئله و میان مسئله که مردی خری بیکه و بعد از آن همین صاحب این خرابی باز آورد و همین خرابی را اندر کرد و بعد از آن  
 خرابی شد ضامن شود از بهر آنکه عاریت در دست خاوند بستاند از عهد برون نیاید از بهر آنکه عسایه ضامن بوده است اما عاریت بستاند  
 ضامن نیست بر خری است که می بخاری از عهد برون آن هر چه عسایه بود و بخت و لذت و عادی خرابی و تاوان عاریت خواست بعد از آن  
 آورد خاوند خود و در خود را رساند رفت از عهد برون آید اما اگر لکن و افتاب عاریت خواست تسلیم وی بسوی و آن بود و بستاند عسایه  
 یا خانه کشان بود تا اگر لکن بستاند از آن ملک شود تاوان واجب نیست مسئله زنی خانه عاریت خواست تسلیم وی بسوی و آن بود و بستاند عسایه  
 خاوند خاوند خود و در خود را رساند رفت از عهد برون آید اما اگر لکن و افتاب عاریت خواست تسلیم وی بسوی و آن بود و بستاند عسایه  
 بختان آورد و خانه خاوند را از آن خرابی شد ضامن شود از بهر آنکه عسایه ضامن بوده است مسئله مردی خری عاریت گرفت که صدق کند با سبب  
 من گفتم میسریم ضامن بجا صدق و بجه من گفتم باریک کرد و این خرابی شد کل خرابی شد ضامن شود از بهر آنکه عسایه ضامن بوده است مسئله مردی خری عاریت گرفت که صدق کند با سبب  
 و بجه من خردنی توانی برون صدق و بجه من گفتم باریک کرد و این خرابی شد کل خرابی شد ضامن شود از بهر آنکه عسایه ضامن بوده است مسئله مردی خری عاریت گرفت که صدق کند با سبب  
 گویند بجه من خردنی توانی برون صدق و بجه من گفتم باریک کرد و این خرابی شد کل خرابی شد ضامن شود از بهر آنکه عسایه ضامن بوده است مسئله مردی خری عاریت گرفت که صدق کند با سبب  
 صدق و بجه من خردنی توانی برون صدق و بجه من گفتم باریک کرد و این خرابی شد کل خرابی شد ضامن شود از بهر آنکه عسایه ضامن بوده است مسئله مردی خری عاریت گرفت که صدق کند با سبب  
 گویند بجه من خردنی توانی برون صدق و بجه من گفتم باریک کرد و این خرابی شد کل خرابی شد ضامن شود از بهر آنکه عسایه ضامن بوده است مسئله مردی خری عاریت گرفت که صدق کند با سبب  
 مردی خری عاریت خواست و خرابی باز آورد خاوند را نیافت و خرابی را اندر انداخت و بخت کرد کسی که و بر تو را گاه کشاده و بر تاوان و در







[illegible]

مردی خری بکوبه که صدمه و جرح کند و یا بیکم زیاد از آن نادر که ضامن شود و چنانکه در عادت کتم اما اگر جرح است که بی تکلیف از آن بگذرد  
و بی تکلیف از آن اجابت کند یا عذر داده و بی آنکه تکلیف مستجاب بر ندارد و بی آنکه ضامن شود و بی آنکه جانی بود که عذر داده و بی آنکه از صدمه و جرح  
اگر عذر نداده و بی آنکه ضامن شود و بی آنکه از صدمه و جرح اجابت کند و بی آنکه ضامن شود و بی آنکه از صدمه و جرح اجابت کند و بی آنکه از صدمه و جرح  
اجابت درست نماید اجرت تواند خواست از بهر آنکه خانه مشغول بود و بخت نداشت برادر و خانه تسلیه نکند اجرت واجب نیاید مسلم مردی خانه بزرگ  
اجابت نماید و کفایت کند و داد و عذر از کفایت گرفت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
و اراده است مسلم مردی ازین مردی اجابت نماید و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
از بهر آنکه ضامن نیست و بی آنکه ازین کفایت کند مسلم مردی خری کرده اجابت گرفت درست نمود از بهر آنکه از ضامن تواند بدو اشیای ناکو و کاه کار  
با عذر مسکونه و تا از وی بگذرد و درست نمود از بهر آنکه از ضامن بگذرد و درست نمود و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
گرفت که این که کوفته را بهر امری در بر بر مای از دکانی بدیم و بی آنکه کوفته را از بهر امری در بر بر مای از دکانی بدیم و بی آنکه کوفته را از بهر امری در بر بر مای از دکانی بدیم  
الغاه اند که بیاجره من بکن و عذر نداده و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
اجره تمام واجب و از بهر آنکه فرق است میان عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
کی ازین باوقات وقت تمام شده و یاد شده است که بیایال من بده گفتا بید و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
است که در انصورت کوفته اند و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
که جویان از بهر آنکه کوفته را بهر امری در بر بر مای از دکانی بدیم و بی آنکه کوفته را از بهر امری در بر بر مای از دکانی بدیم و بی آنکه کوفته را از بهر امری در بر بر مای از دکانی بدیم  
بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
آخرین ماه در روز ناله هر یکی از ولایت فرستاد بود و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
مردی اند خانه مردی اند شست و دینی با شیشه و عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
دار بوده است عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
واجب نیاید با بعضی مشایخ گفته اند که بیکم که در خانه نشسته است مرد باز از ولایت با کسی سلطانی اگر بازاری بود و اجرت شد و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
شود که مردی غضب کرده بود و اگر سلطانی بود و جری نشود و از بهر آنکه مردی غضب کرده بود و اجره با غضب جمع نیاید مسلم  
مردی را ساری است گفت سر این اجرت نهادم بر سالی بده و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
یاد و از ده دینار گفتا خداوند خانه را سوال کنم اگر عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
از بهر آنکه وی عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
مردی اجابت گرفت که مرا حوض بکن ده در ده بیکم یا را بمرحوم بکنید و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت  
نیم واجب شود و از بهر آنکه ده در ده بیکم یا را بمرحوم بکنید و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت و بی آنکه عذر نداشت















من است و اراقه دم در ملک من افتاده است پس باید که روا بود بعد از آن کشت را قیامت کند اکنون چگونه کند تا در آید گفت باید که هر  
 یکی را وکیل کند که آن کیل از حقیقت ایشان قربانی کند مسئله دین و کوفته اند و در بدین سلاخ و ویرا وکیل کرد که این کوفته اند و این  
 قربانی کن بعد از آن خوانده اند پس یکدیگر که یکی را بعد التیر میانه ام و کفنه ام وی نمیدانم که کدام است کسی این خود گرفته اند و میگویند  
 که این را التیر میانه است هر دو حلال بود بنا بر این علم ایشان ولی این را نشاید از آن خود دین و از آن نشاید از آن خود دین از این که در حکم  
 است که از آن تا من بدست و در غم و در شریعت اعتبار است اما اگر هر دو کوفته اند یکی کسی بود و بر او وکیل کرد که کوفته اند از این که  
 این دو یکی بعد التیر میانه که کدام است همان یکی مردان بود اما اگر نمیدانند که کدام است هر دو مردان بود از این که کسی بر صلی الله  
 علیه السلام فرموده ما جمیع الحرام و الحلال الا و قتل الحرام و سلاخ ان یک کوفته اند از آن که التیر میانه خاص شود مسئله مردی کوفته  
 اند جای هر دو تا آنکه در کاف و کوشش از دست بیفتد چشم کوفته شد قربانی را روا بود از این که بیوفت را اعتبار نیست اما اگر شش یکدیگر  
 باید و در چشم این کوفته گرفت روا بود از این که مسبب بود و مسبب قربانی را نشاید مسئله مردی کوفته خرد قربانی را اگر کوفته  
 که شد هر چه در روز سوم باید که ایام اضیئت قربانی کند روا بود اما اگر بعد از آن باید این کوفته را صدقه باید کرد و آن کوفته خرد  
 نشاید خوردن از این که حق در ایشان شد که این کوفته را همچنان ندهد میدهند یکدیگر یا هر چند اما اگر شکست و کشت میسر و در یکدیگر  
 و نیم پیش بخورند آن هم دامن را خاص شود از این که حق در ایشان شده است وی نقصان کرد باید که نیم و یکدیگر صدقه بدهد باز  
 عید و میردن این مسئله مردی که خرد یا مادرش از آنکه فوج آوردی چنین بود و او را در راقبان کرد و بره را نماند تا سال و یکبار بره را  
 قربان میکنند و این را بنود از این که وی نیم دارد و یکبار قربت یافت باز و یکبار قربان کردن روا بود مسئله مردی که تکرار است کوفته خرد یا  
 قربان کند این کوفته کند و یکبار خرد یا کوفته اول یا بافت از این دو کوفته یکی را قربانی کند و او را عید و میردن آید از این که  
 و جسته بود و خردین وی و دیگر او جسته و بگذاشت در ویش تا که در ویش کوفته خرد که قربانی کند این کوفته غایب شد یکبار خردان اول  
 میافت این بر دو لایق قربانی کردن از این که بر تو اگر می بخرد خردین حسین میشود تا و یکم کند اما این بر دو لایق خردین چون خرد می شود  
 که گوی مذکر کرده است که هر کدام خردین شود و اگر ده خردیه بود و ده را باید که قربان کند تا فرق بود در میان تو مذکر و در ویش  
 و اگر نارسیده را مال است قربان در مال نارسیده واجب بدیانی بر قول ابوحنیفه و سیوطی و سایر ائمه انالی ای قربانی کند و بر قول محمد بن  
 قربانی کند حجب وی است که میگوید نارسیده اهل حجب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوة بروی واجب نیست قربانی کردن نیز واجب  
 بنوعی است ایشان است که این قربانی کردن همچون حجت است اگر پدر زن نارسیده را از خاستگی نفقه این زن را مال سیر واجب نیست قربانی نیز باید که  
 که واجب بود اما کوفته قربان بر او بدویش نهند از این که کوفته و او را ضرر بود انالی ای در حق نارسیده ضرر روا بود مسئله مردی که در ویش  
 کوفته خرد و این کوفته را قربان کرده و دیگر در تو کوفته قربانی و دیگر واجب بدیانی و در ویش است بر وایت کتاب چه واجب است که  
 در ویش چه کرد و از آن تو کوفته خرد و دیگر نبود و بر وایت کتاب صدقه قربانی و دیگر بروی بود چون در وقت تو اگر کشیدن چنانچه که نارسیده  
 خفتن کند از آن هر وقت شش سوره شان نماز حضرت را ناکند از او از این که وقت نماز است وی در وقت شش سوره قربانی را وقت نماز است



شکرندان حال را بعد از نماز اذاعتقالی بر چه خواهد بود باید بود عاوی مجرب شود و هر است یک بریدن بر خونی در دم ظلم کردن این عباد و اجتناب  
 نباید مسئله مردی بد و دیار و کوسفند میساید و بد و سیکار کوسفند و در دیار او سر بود که بخرد یا یک دیار درین مسجد خلاف است بعضی گفته اند که  
 یکی او سر بود از بهر آنکه همان یکی فریضه ای افتد و زمان است که کوسفندان کلان تر قربان کنند از بهر آنکه اگر گوشتش و دیگر یکی از این است که کلان  
 او سر بود یا بعضی گفته اند که از او کوسفند گوشت بیشتر خورد و آید و ریش را ازین دو بهر آنکه لاجرم بدین سبب بهتر بود مسئله مردی در وقت  
 یافت و از وی یکی کا ماند و زن فرزند آن کا را بیشتر قربان کردند و این بود از بهر آنکه گفتیم که کا بیشتر از هفت کس را بود و در جای نیست  
 بیشتر شود از بهر آنکه زناش برسد بچنان شود که گوشت کس نکند که درین بایستد یکی کا و خریدند یا بنا بر وی قربان کردن روا بود و فتوی  
 برین است مردی دو کوسفند را یکبار خورج کرد یک شمشیر که هر دو را بر یکدیگر نهاده بود و روا بود و اگر یک شمشیر گفت و یکی را نه بود و از آن  
 دیگر را دل حلال بود و دوم در از بهر آنکه شمشیر برین کوسفند است که اول است که از آن جوان شمشیر گفت بعد لاجرم مرد را بود مسئله مردی  
 کنگ کوسفند را از بچی که گفته اند که باید که این بچها بدیهت شمشیر بدل اندر گوید تا حلال بود اگر کس را بخندد و این بود از بهر آنکه هر چه از حقیقت خارجیم  
 از این صورت بریم و صورت است که این بچها بدیهت شمشیر تا رسیده کوسفند را از بچی ارد یا دو بانه باری یا بنده یا جالی یا نفس یا هر دو گفته اند که چون با  
 شمشیر بود حلال بود مسئله اگر مردی شب قربان میکند و او اما نگردد و در بخانیدن جوان در شب که بنام میر علیه السلام فرمود که این بخانیدن را بخند  
 در شب بدین سبب نگردد بود مسئله مردی با سلاح کار و گرفت و ازین دو کس یکی شمشیر گفت دان کوسفند را از بچی او و نه حلال بود یا بی سببیم اگر کس  
 اگر سربیده شده که شمشیر است حلال بود و اگر بی سببیم ترسای کوسفند را از بچی ارد و میگوید سیم الله الرحمن الرحیم و سیم الله الرحمن الرحیم مرد را شود  
 از بهر آنکه نام خداست یا نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مرد را بود و اگر مسلمان میگوید سیم الله و محمد رسول الله مرد را شود و از بهر آنکه حلف  
 کرده است نام پیغمبر را نام خداست یا نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مرد را بود و اگر مسلمان میگوید سیم الله و محمد رسول الله مرد را شود و از بهر آنکه حلف  
 خج می آرد بر قولی او حقیقت مرد را بود و بر قول صاحبین هم روا بود و حجت ایشان است که از این کتاب نیستند و هر یک پیش لاجرم حکم ایشان حکم  
 حری بود و اجماع او حقیقت است هم که ایشان صحیح است که کتاب الله اگر مسلمان و غیر ایشان را بنی کند و او بود و حلی و اگر کوسفند را از بچی او حلال بود  
 مرد را بی صافی کس بود که آفتاب برست بود یا سار بهرست بعضی گفته اند صافی کسی بود که پوسته بیک کیش بود مسئله که خوشش کوسفند  
 را از بچی کند مرد را بود از بهر آنکه ایشان را بدین نسبت ایشان بر چه خوش آمد معبودی که بدین نسبت ایشان همان بودند و حری همان مسئله که از خدا  
 کوسفند با سلاح برود کار و گرفت و یکی شمشیر گفت معلوم می که بقوه که بریده شده است مرد را بود و از بهر آنکه شمشیر افتاد و در حد و خشک  
 حلال نبود و الله اعلم فیصل باید دانست که اگر کا قربان کنند مده او سر بود و اگر کوسفند کنند ترا او سر بود از بهر آنکه گوشت کوسفند را  
 خوش تر بود و گوشت مده کا در نرم تر بود و کا و دو ساله باید که بای و در سوم سال نهاده بود و بیشتر چهار ساله باید که بای و در پنج سال نهاده  
 بود و در یک ساله که بای و دوم نهاده بود و کوسفند را همین مسئله اگر کوسفند شام شکسته قربان میکنند روا بود یا بی سببیم که مجرب است  
 نگردد و او بود و اگر مجرب نیست کرده بود و گوشت سربازان اند بود و او بود و اگر کوسفند میگوشت قربانی میکنند اگر مجرب یا در راه  
 است روا بود و اگر بریده بود و در او نبود و اگر کوسفند را بدیهت کرده است که کس که روا بود یا بی سببیم اگر این بدیهه و کان و بر وی روا بود



بر روی نیست که فاسی با جزو دهنده تا شش بر نه اگر کسی با او را بر خاک کند چنانچه بخان و با او بیایند مذنب ابو حنیفه در حد لازم نباید و نه  
 ابو یوسف و غیره جهاد الله و واجب آید و بعضی فتوی برین قول داده مسئله اگر مردی با برده یا با ستوری نزدیکی کند نیز برش بر حقیقتی اگر  
 منعی با همودی یا ترسای از ناکند صد تا زمانه بر نه شش اگر کسی با او طاعت کند بر وی تفریر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رخصه الله و واجب آید  
 یعنی حکم دی بخان بود که زنا و بعضی گفته اند که فاعل و مفعول با بر بر و یوار گیرند بعضی گفته اند از بالای بلند شان سر کنون سنا و فرو  
 و اندازند اگر نارسیده بود یا یکجا نه باشد تفریر واجب آید الله که سلطان با فاضی مصلحت سید تفریر با از همه جدا ساختن تر زنند اما تا چهل  
 تا زمانه تر نزد و فروان روا بود که بر نه تا اگر خطمی یا کتیری یا ویرا بر نه تفریر کند کسی او نه یا زمانه تر نزد و اگر مسلمان از دو که یک بود و بر  
 و طلی حرام یا طلی با نیست نیاده بود و بر نه زنی کند و چهار گواه نتوانند گذرانند بر دوستی قول خویش نیستند و از زمانه تر نزد و هر که گواهی  
 او بشود نشود مسئله اگر مردی را بر نه تفریر کند و بر او را و و تر و در اند و او را ولایت مطالبه صد تفریر بود و صد تفریر بقیه باطل نشود و  
 بر آن کس که و بر نه تفریر کرده بود باطل شود و الله اعلم **باب** الله سرقتی قال الله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا عنهما ایدی الیهما و قال ابو حنیفه  
 لمن الله السارق سرق البیضة فیقطع یدیه یعنی نخست خبر بزد و او که بیضه بزد و دستش بریدند یا اگر از دزدی تخم تر نه بزدی جزئی رسید  
 که بخت در دم تفریر بود که دستش بریدند یا اگر در دم دست تفریر که برغل و غش غلب بود دست بریدن واجب بناید مسئله اگر کسی  
 غلام خود را یا کتیر که خورد که بوز عاقه نمود بزد و قطع واجب آید اگر کتاب بزد و یا اگر اسیر یا صید یا درخت ساختن یا کوشش یا شطرنج یا  
 نزد یا بر بط یا تنور یا سکی قطع واجب بناید مسئله اگر جماعتی بخانه در آیند بزدی و بکشتن مال بیرون آرد و هم را قطع واجب آید اگر از  
 کرم یا بر و قطع واجب بناید اگر از باغ یا از زیاریان و خداوند مال بپوی مال خفته بود قطع واجب آید اگر دست بسو را مخانه در دم  
 اندر کند و مال بر نکند یا با شکم و مانند آن قطع واجب بناید بخلاف دست که در جیب کسی کند قطع واجب آید شتر و حواصیل و حواصیل و حواصیل  
 العقل و البهائم و النصاب الدعوی و النصاب غیره در اتم خمس عشر من السارق لا یقطعون و اسرق العبد من مال عبده و العبد من مال  
 مکتبته او ما دونه بدون او غیر بدیون او و زوج من زوجة او و الزوجة من زوجها او و ذی رحم محرم منه و  
 الاجیر من المستاجر و الخائن و المباش و المختلس و الممنب و الحمام و من المقبرة و من بیت  
 المال و الضیف من منزل المضيف او کان السارق امثل البید السیری او کان اقطع او منقطع  
 الرجل البین و یقطع القطع باربعه اشبار و اذا و ب من السارق او باعها منه او لم یحاصم خصمه فیسب  
 او او دعی ان العین ملکه مسئله اگر یکی بر یکی دعوی دزدی کرد و آنکس گفته گرفته ام قطع واجب بناید  
 و اگر غلامی دزدی کند دستش بریدند که بخت خواهد که غلام اقرار کند بزدی و دستش بریدند که گواهی دهند که بر  
 بزدی و سیر نه قطع واجب بناید و اگر کسی دزدی درست شود و سیر نه یا یکا نشان یا شکا شفر یا سیلان مسافون  
 و مانند آن که سلطان اگر حد نقاده رسیده باشد علاحه دارد و مالی حضرت مارا نشاید که او را دست برد و اگر  
 اقرار کند بزدی یا نارسیده قطع واجب بناید اگر دزد مال بخاند بزد یا خاف و نه مال او را بفر و نه یا بخت







[illegible]









و اگر مردی با کمالی غصه بنظر آید صحبت کردن با آن زن حلال بود و اگر با کمالی غصه که یک مرد و طی کرده باشد و اگر کسی در خانه غصه  
باشد یا از کینه زن و غلام غصه منفعت بگیرد و سر از نزد و حبس آید اگر کس طعام و مایه و کسی غصب کند پیش خداوند کاله بند و او بخود  
که ملک او است از عهد ضمان بیرون آید که قبول شافی بیرون نیاید زن را باید که گوید یا شوی که من باز درین بنای غصه نیستم  
و وی باشد و بال در کردن شوی بود و فصل اگر مودم بخانه و دیعت را پوشید یا مستور زنهار برایشیند و باز باید بیرون کند  
و از مستور فرد آید و از بهر مالکش بخانه دارد از عهد ضمان بیرون آید اگر دیعت را پوشید شود باز مقتر آید از عهد بیرون نیاید  
نسب دارد اگر مودم کاله را بنزدیک و دیگری دیعت بخانه و ملک شود ضمان بر او بود و بیرون بود و مودم قبول ابو صیفیه بر او بود و قبول ابو  
و محمد بن خاندن زنهار بر اختیار بود و خواه اول کرد و خواهد دوم را اگر دوم را گیرد و دوم باول باز کرده و آنچه داده باشد بیکر و اگر اول  
بیکر و دوم باز نتواند کشتن و قوی بر قول ابو صیفیه و اگر دیعت را بی علم خاندن در خانه او نهند و ملک شود ضمان بود و اگر کس  
یا مستور یا قوه یا قوامی بنزدیک رسیده که مودم بود باز را کردن و دیعت نه و آن رسیده و اول ملک ضمان نبود و اگر آن  
بود ضمان بود و اگر بنزدیک غلام معلق از عهد ضمان از وی و قوی طلبیده که آزادی باید و اگر یکی از دیگری مستوری است  
خواهد یا بجایگاه معین بر دوازده و اگر زن ضمان کرد و او را بزدان مضموم میاید از عهد ضمان بیرون میاید و اگر کاله یا قوامی  
را در راه بجای خواست یا ضمان بود و اگر کسی کاله غصب کند و خاندنش او را بزرگ کند کاله بر دست او بوسیل امانت ماند تا اگر ملک شود  
ضمان لازم نبود و الله اعلم بالصواب باب اندر وقت قال المدعی و تعاولوا علی الیه و التقوی یعنی باری یکدیگر را بپیکاری کردن و بر یکدیگر  
کردن و در خبر است که اگر بعضی التو دوائی انس و اصطفا الخیر الی کل مرد و فاجر یعنی بر خیزش را دوست دوی که اندین است  
را و خوبی کردن بجای هر یکی و بدی بداند و وقت کردن بنزدیک ابو صیفیه و دست نیست مگر قاضی بدان حکم کند یا واقع چنین گوید که چون من  
این مضموم وقت بر فلان مسجد یا فلان را بیاور باشد کان فلان مضموم باشد اگر کسی از ایشان فانه بر جاست در دینشان مسلمان بود و دست  
آید بر قول ابو یوسف و محمد و وقت درست است و قوی برین قول ایشان است و الله اعلم و قلی و صبی و بر سر و آنس و از ایشان باز  
رضوان الله تعالی بر همین و قضا کرده اند و نسیم کردن متولی شده است بر کسی وقت را بوقلم و بوقول ابو یوسف هر شش طایفه ناید در  
کردن شرط است تا اگر کوه بدین وقت بر فلا کس مست نیاید تا گوید که اگر وی دیگر در جماعت مسلمانان اگر کوه بدین وقت  
فلان مسجد را به متولی تسلیم کند درست نیاید اگر کوه بدین دوکان وقت بر فلان مسجد کردم وقت شود چون بنویسند وقت کتب  
و مصحف درست است اگر زمینها کشت و در کاه یا فلان و با جقه ها و گا و وقت کند درست کید لعا و کاه و آن یا ایشان بر باقی وقت کند که  
شیر و جیره ایشان بر آید کند بان صرف کند و با باشد اگر یک روئین با سنگی وقت کند تا مردمان از وی آب نهند و ابو و وقت بکند  
رسول علیه السلام است بخلاف عهد اگر گوید من ازین میاری بگیریم وقت کردم ازین زمین بر جاست مسلمانان در و ششم درست نمود و وقت بنهم  
که قابل قسمت بود یعنی قسمت توان کردن و نیست بوقل محمد و ایما بخاری التمسلم المدقول وی گرفته اند و قوی بوقل و قوی  
اندو بوقل ابو یوسف رحمة الله و است و الله اعلم علی سلمه المدقول وی گرفته اند و قوی بوقل بکوه و الله و آنچه مشاه قابل قسمت

نبود یعنی قسمت نتواند کردن مانند وقف بنده واجب روست وقف کردن بنده ایست که مایه روست **فصل** اهل مسجد  
 را ولایت قیم نشان دادن نیست از آنکه ولایت طلبه اولی است و ادا آن طلب از فساد و قبیحی خالی نبود واجب است که از رافق  
 وقف نخست بمباراة وقف صرف کند اگر قیم خواهد تا مسجد را مناره سازد و از مال وقف اگر بعضی از مال خلعت بی مناره بماند باز  
 نشویند و او بود اگر قیم وقف مسجد را تقبل میسر صرف کند همان شود و اگر کچ اندوه کند زیان ندارد صرف کردن خلعت رباط  
 و حرام که مرد و زار بوی حاجت نمونده بود بر بانی که نزد یکپای بود و او بود اگر رباطی و دیوان شود و او بود که مرد و هند و بر دی نقشه کند  
 تا آنکه که ابد آن کرده و قیم مسجد را نشانید که در حد مسجد دو کان بند نماید که در رباط بهتر از آن که در دیان باشد است **مسئله** اگر کسی در سر بری و دیان  
 زمین خود مسجدی سازد و مانرا سواری دهد بنماز کردن در وی مسجد نگردد و در وقت ختن دی را و او مسجد که در آن شود مردمان بر وی حجتند  
 نمائند از مسجد بیرون نرود و بقول ابو یوسف رحمه الله ملک خاوند نماید و در قبول حج و سیردن رود و ملک خاوند نماید و اگر کسی خواهد  
 که مسجد را با و انرا کند و بهتر از آن بماند نشانید بنماز کردن نفقه بر تقدیم از وقف مسجد روست باشند نام و موقوف در خانه که وقف مسجد  
 بود مکرده است قوم مسجد چون بسیار شوند و در مسجد جای نبود که باره از راه حایه مسجد در آنند بایک نیست که چراغ را از نماز شام تا نماز صبح  
 اندوخته کند از مسجد چون کسی را از اینجا بکشای طوطی غنی افتد بر دانا خانه کعبه چون گشته شود پیشا بد بعهده نبر کسی را دین مسلم نبود که  
 سلطان از انرا ببرد و مصطفی کعبه صرف کند هر که در مسجد لاریای نماید گزینی اندارد و وقف کرد و **فصل** اجازت دادن و وکان وقف را  
 زیاده از یکسال را و او بود مگر که مصطفی در دادن بود و زمین وقف را زیاده از سه سال با اجازت دادن را و او بود و سه سال را و او  
 کند که مصطفی در دادن بود اگر کسی و کان وقف را بعلد کرد و دیگری غلذ زیاده کند اجازت اولی فاسخ نشاید دیگر در بیرون متولی اجازت  
 بطل نشود و اگر کسی بن وقف و کان بند و خواهد که مک را بقدر سر او غلذ با اجازت کند و اگر بجا نیتی بود که چون عمارتی بر کند و دیگری بر با  
 از آنجای میاید بر دست دی ماند و او بود و الا بحدی باشد پیش قاعه بر کند یا غلذ زیاده و دیگر کسی را و او بر و قیقت چون مشهور بود و او  
 و بر سر اطر وقف را بنا باشد بمیاد و وقف بملک چون مسجد بنمورد و او باشد **کتاب** البته قال الله تعالی و اذا جئتم من غیر  
 قوا یا من غیرها اوردو تا جایی بایست که بنا البته و الله اعلم در خبر است که عا و یا ایسی یکدیگر بدیدند تا یکدیگر دست را و او بود و او  
 البته یدرس البته یعنی بدیدند کنار هم و **مسئله** اگر بر فرزند نرسیده خود را جزئی بخشید ملک و کرد و قبول قبض حاجت او نماید و گواید که در  
 مستحق است و اگر کسی بر نرسیده غیر از جزئی بخشیده ولایت قبض بر پدر او را بود با وضی پدر را یا پدر یا وصی او را یا خود او را اگر نرسیده و یا  
 شوی بود کسی هم بخشید او را قبض سوی مستحق بود قبض کردن نرسیده عاقل قبض کردن غلام مجبور در دست قبض بر وارنده بچ مسجد از قبض  
 را درست بود و اگر کسی بدین خود از پدر فرزند را نماند تا درخت ملک فرزند نکرد و اگر کو مد نام او کرد و ملک دی کرد و اگر کسی بکلی  
 گوید که این جزو بخشش او گوید بداند او را یا بگوید از تو فریم نیست این سپه باشد بخشد بن من بی گشت و بخشد گشت بی زمین درست نماید  
 به ساء که قسمت بدید و او را و او بود مگر بقول امام شافعی رحمه الله و اگر قیمت بدید شود و چون ایسا و کر مایه و کتاب بنده را و او خواهی کرد  
 که در کسی بود بدی بخشیدن و او نبود مگر که گوید از وی یکدی و اگر بکلی را جزئی بخشید و در بخشش قیمت کند بیدستوری واجب رستاید



و اگر مجلس دیگر قبض کند بیست و نوب در دست نیاید مسئله بر میخیزد نه راجح بود بقضای قاضی یا نه راجح چون یکایک  
 بخشیده بود و اگر برین خود بفرزند خود یا و پدر و برادر و خواهر یا بفرزند ان الشیخ یا بعم یا بحال بخشیده بود در جرم ندادن کردن اگر کلاً  
 بخشیده هلاک شود یا از ملک موصوب به بیرون آید یا زیاد شود در صفت یعنی جانش زیاد شود یا دایم موصوب به بمرید یا عوف  
 بخشیده بیاید اگر چه اندک بود در پنج حق رجوعش باطل شود و شرط عوف و اذن نبود که بگوید که این عوف من به بیست یا بیست و بیست  
 و مانند این اما اگر به عقب بخشد انکس از اجزای بخشیدنی انکه بود عوف یا بیست یا بیست و بیست حق رجوع باطل نکرد و اگر کسی دیگر را  
 غلام بخشید و انکس از اقران المعوض یا بیست یا غلام خود بود و کلان شد حق رجوع باطل نبود و اگر یکی را جزی بخشید و انکس از اقران  
 ملک خود بیرون کند و باز ملک وی را بدی حق رجوع نماند آید اگر زنی توی خود را جزی بخشید یا اگر او را تا فلان وقت طلاق داد که  
 پیش از ان طلاقش را بدید درست نبود و الله اعلم **فصل** صدقه شاع به بیست صدقه رد او بود و اگر نیست نکرده بود بقبول رد او نبود  
 و بقبول دیگر و او و بهای غلام صدق کردن به از از او کردن حاجتمند را بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بر صبر قادر بود و  
 خوف مبتلای نبود و در صدقه رد او نیست صدقه کردن بر کسی که با حاجت جزی طلبید و با سرف خرم کند سبب ثواب است مگر که محتاج  
 بود که بمعصیت صرف میکند ثواب طاعت برده و در بخشیدن رد او است اگر کسی نان از خانه یا درم از کسبه بیرون کند تا سالیان بد  
 و ان سالیان یا بنیاد خواهد بد و رفتی دیگر و بد خواهد بد و رد او بود **فصل** ثواب طاعتی که غلام کند و کسی که کار نیک کند یا رسیده کند  
 ایستار او بود و خواهد را بد و رد او را ثواب سبب فرمودن طاعت بود بر بیان مسلمان را ثواب مستبحر انکه عقوبت بر او عذاب نام  
 ابو حنیفه و بقبول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ایستار ثواب است و همیشه در تالیفات شیخ ابو منصور و مائید است رحمته الله علیه که اگر کسی  
 خواهد که بمرید و خدمت خود را جزی بخشید بمرید خود را بر بخش بقبول ابو یوسف رحمته الله و و بر بمرید را و یک تبره و خردا بمرید بود و اگر بعضی از  
 فرزندان شقیم مشغول بودند به یکسب یا کمیت که او را تقضیل کند یعنی جزی زیاد و دیگر کسی جزی حوزی یا رسیده بخشید بعضی گفته  
 که ما و پدر از انجا خوردن رد او بود و بعضی گفته اند که رد او نبود و الله اعلم **فصل** از شفعه در خواست لجاجت شفعه دان کمال غنا را  
 مقدار لغی فرسنگی سبایه یا حق شفعه است اگر چه غایب بود مقدار و در فرسنگ و مراد از ان سبایه کسی است که ملک دارد و او را بر مسئله  
 مسئل به انکه اول شفعه کسی بود که شریک بود در عین نمی خانه یا زین یا در باگنی که شریک بود در حقوق چون آب خواه در راه که شش و برقی  
 انداختن و گردان ثاب بان و مانند ان یا به سبب را که ملک او متصل باشد بان نیز مسئله طلب کردن شفعه بر فور باید و بلفظی که بروی  
 عین شود رد او بود طلب کردن شفعه بر سر مرتبه است اول طلب مواثبه یعنی در حال هم انگاه که خبریم روی رسد یا که طلب کند و دوم کواه  
 نشانند طلب شفعه و بار نسوی خرنه درود و یا نسوی فرو شده و رد و اگر کاله و درست بایم بود یا بسوی انین کهیم بر روی افتاده بود و دیگر  
 باره طلب کند و کواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تا خبر کردن و طلب بان ندارد و اگر شفعه بر خرنه سلام کند  
 انگاه شفعه خواهد او بود و اگر انرا خبر یافتیم کهیم که با شفعه خواهد یا عطفه بد و گوید که در انرا شفعه خواهد او بود و اگر خبریم باید باز خرنه  
 و از انجا علم شود شفعه طلبید و انکه طلبید او بود **فصل** اگر شفعه بخرنه در میان اصحاب کند فو ان خرنه با سو کند بود و سبایه روی باروی راجح



[illegible]



























[illegible]



کلی با صدقه بایس اگر مردی زمین خود را مسجد کند مسجد کرد و یا بی حج اگر متولی تسلیم کرده بود مسجد و اگر نیایی و همچنین اگر قومی اردو  
 نماز جماعت کند به ستوری تا یک کسی نماز کند از دیگر ستوری وی یا بنماز واقعتا کند باذن وی مسجد کرد و پس اگر کسی را دیگر یا چیزی  
 بخشد باوش وی را بنماز مسجد یا ستیری و دیگری ببرد حق رجوع باطل کرد و یا بی حج اگر قبضش در آن مسجد کرده است همان بود که در  
 او نشین بود باطل نشود و اگر زیادت بود باطل بود پس اگر کسی روغن بکند خود بکند فرد شد و او بود یا بی حج اگر روغن غایب نباشد از  
 روغن بود که در او باشد و او بود و اگر نیایی بی حج اگر کسی فاسق را زیاده که فلان بمسایلی تو خانه فروخت فلانرا بجنای ورم وی شد و خود  
 حق شفعه باطل شود و یا بی حج اگر کوئنه را تصدق کند باطل شود و اگر نیایی بی حج کوئنه عدل بود پس اگر کوئنه بی کسی باشد شود  
 باز متواید تو اندر کار طلبیدن یا بی حج اگر پیش از انکار قصارت کرده بود تو اند و اگر پس از انکار شدن انصارت کرده بود تو اند و اگر  
 در ضرورت و دم مبرم نشود پس اگر قاضی ثابت خود را متوکیل کند متوکیل شد و یا بی حج اگر سلطان ستوری داده بود پس بطل نمود  
 شود و اگر نیایی بی حج نفقه فرزند نارسیده بر پدر بود و اگر خود بود بر پدر و اگر فلان بود و از نفقه عاجز بود و نیز بر پدر بود و  
 یک تیر بر مادر حج اگر مدعی گواه کند تا قاضی قضا کند بدان بعد از آن مدعی علیه گواه کند از نشوند یا بی حج اگر مدعی ملک فیکل  
 از مدعی باز کسی که مدعا از وی ملک ثابت کرده بود نشوند و اگر نیایی بی حج اگر میار و درت خود را چیزی از او گرفته بجز دست بود یا بی حج  
 اگر ورثه و دیگر تصدق کنند دست بود و اگر نیایی بی حج اگر غلامی یا فاسق کوایی و هند و حارثه و کوایی یا فاسق و گشته اگر پس از تو به و حارثه  
 از وی باز در همان حارثه کوایی و هند نشوند یا بی حج کوایی از او نشوند و اگر پس از آن صاحب بی حج اگر وکیل را از وی بی یکس خرم  
 متوکیل شود یا بی حج اگر خرد و هند عدل بود شود و اگر فاسق بود بی یک که تصدق کند پس اگر کسی صدقه بکند چیزی بر یک غیر کند دست  
 بود یا بی حج اگر کند دست بود و یا بی حج اگر کند در ملک وی بود دست بود و اگر نیایی بی حج اگر نام برهنه باشد که برهنه و  
 فرزند ان ایشان پس نشوند یا بی حج فرزند افش پس نشوند اما کسب بی حج اگر عید اذان افرا کند پس بجز شدن بغداد دست بود و یا بی حج  
 بعد از آنچه خود دست وی است دست بود و در زیادت از آن بی حج اگر مردی بر راه گذر مردان آب زده و دیگری باشد و بینه و کجا  
 شود و آب تنده ضامن بود یا بی حج اگر همکار راه را آتیه بود و ضامن و اگر بعضی از راه زد و بی حج اگر کسی بر دیگری شمشیر بکشد دست لازم  
 آید یا بی حج اگر بوانه بود و بی لازم آید و اگر عاقل و بالغ بود بی حج اگر کسی ثقل مال خود بر بوزن جلدی وصیت کند که باید صرف کردن  
 حج اگر مرده زمان محنت بسیار باشد و ایشان ایشان باید و آن و اگر اندک بود اما ان عید را بود و درش و تو اگر کسیان بود پس  
 خشی مشکلی با مرده ختم کند بازن حج و اگر از بیت المال بگیرد ختم تا او را ختم کند و چون ختم کند آن بزرگوار را باز فرستد و باید بطل  
 نند پس با وجود و حریمت باب فلان را چیزی بود یا بی حج اگر پدر بر پدر بود و لغت و خرد بود یا بی حج اگر پدر بر مادر بود و بعد ختم  
 را بود و الله اعلم پس اگر بر سر سکه در مسایل که میان ابو حنیفه رحمه الله و میان شافعی رحمه الله خلاف است حق کدام است حج خشی نهی  
 چنین بود که حق مدب است از وی ظاهر بآنکه احتمال دارد که حق ابو حنیفه رحمه الله است و اگر جواب نهی شافعی مدب بود و اگر پس  
 این جواب خواهد داد و هر دو را حق نشاید گفتن زیرا که هر دو که الحق عند الله قضای واحد خلاف لغت منزل پس اگر پسند کسی که او افتد







٥٢٤٢

DUE DATE

٢٩٤٥٢٤١  
(٢١.٥٥٩)

(٢)

--	--	--

٥٢٤٢

(٢)

٢٩٤٥٢٤١  
(٢١.٥٥٩)

٩٢٠٠

صلاة مسجدي  
كامل سطر

DATE	NO	DATE	NO.